

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# مدافعات

مجموعه آثار (۶)

مهندس مهدی بازرگان

بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان





مراسم جشن عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، در گلشهر کرج - سال ۱۳۳۷  
(مرحوم آیت الله طالقانی، مرحوم مهندس بازرگان، شهید استاد مطهری)







## فهرست مطالب

فهرست تفصیلی مطالب.....	۷
پیشگفتار بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان.....	۱۳
کیفر خواست یا ادعانامه دادستان دادگاه ویژه نظامی ارتش .....	۱۹
مدافعات در دادگاه عادی ویژه نظامی شماره (۱) دادرسی ارتش .....	۳۹
خلاصه جریان محاکمه .....	۴۷
پایان کار دادگاه عادی ویژه شماره (۱) دادرسی ارتش و رأی صادره.....	۱۲۵
مدافعات در دادگاه غیر صالح تجدید نظر نظامی .....	۱۳۱
چرا ما مخالف استبداد و طرفدار قانون اساسی هستیم.....	۲۹۵
چرا دچار استبداد شده ایم؟.....	۳۶۵
رأی دادگاه تجدید نظر نظامی دادرسی ارتش .....	۴۰۲
لایحه فرجام خواهی.....	۴۰۹
تصاویر اسناد، مدارک و اشخاص .....	۴۱۵
فهرست آیات .....	۴۷۹
فهرست احادیث و دعاها.....	۴۸۳
نمایه فارسی .....	۴۸۵
نمایه انگلیسی و فرانسه .....	۵۱۹





## فهرست تفصیلی مطالب

پیشگفتار ..... ۱۳

### کیفرخواست یا ادعانه دادستان دادگاه ویژه نظامی ارتش

گردش کار ..... ۱۹  
سازمان و تشکیلات و انجمن‌های وابسته ..... ۲۱  
فعالیت‌های نشریاتی و تبلیغاتی جمعیت ..... ۲۲  
رویه و هدف واقعی جمعیت ..... ۲۴  
نتیجه تحقیقات و دلایل اتهام ..... ۲۶

### مدافعات در دادگاه عادی ویژه نظامی در دادرسی ارتش

نامه مهندس بازرگان به دکتر سنجابی و پاسخ آن ..... ۴۱  
تصویر دست خط مهندس بازرگان به دکتر سنجابی و پاسخ آن ..... ۴۲  
نامه به دادگاه عادی ویژه شماره (۱) دادرسی ارتش ..... ۴۳  
خلاصه جریان محاکمه ..... ۴۷  
معرفی دادگاه ..... ۴۸

کیفر خواست .....	۴۸
اعتراض و اعلام سکوت متهمین .....	۴۹
ایرادهای و کلای مدافع .....	۵۰
جواب‌های دادستان .....	۵۴
مدافعات مجدد و کلای مدافع .....	۵۵
<b>سخنان مهندس بازرگان در دادگاه عادی ویژه نظامی</b> .....	۶۳
دفاع بکنیم یا نکنیم؟ .....	۶۸
۱- استمداد از افکار عمومی و استفاده تبلیغاتی .....	۶۸
۲- اثبات بیگناهی و تأثیر روی قاضی .....	۷۳
۳- انجام تشریفات و اجرای مراسم .....	۸۶
نامه به دادگاه عادی ویژه شماره (۱) دادرسی ارتش .....	۸۹
تصویر دستخط نامه به دادگاه عادی ویژه شماره (۱) دادرسی ارتش .....	۹۳
جریان دست‌گیری و شکنجه مهندس عبودیت از زبان مهندس بازرگان .....	۹۷
نامه مهندس عبودیت در شرح جریان شکنجه .....	۹۸
نامه مهندس عبودیت به دادستان کل ارتش .....	۹۹
بیانات دادستان در ماهیت .....	۱۰۰
در جلسه بیست و ششم، مورخ ۱۳۴۲/۱۰/۳ .....	۱۰۰
در جلسه بیست و هفتم، مورخ ۱۳۴۲/۱۰/۴ .....	۱۰۸
در جلسه بیست و هشتم، مورخ ۱۳۴۲/۱۰/۸ .....	۱۱۳
خلاصه مدافعات و کلای متهمین در دادگاه (به قلم مهندس بازرگان) .....	۱۱۷
نامه به ریاست کل دیوان عالی کشور .....	۱۱۹
پایان کار دادگاه عادی ویژه شماره (۱) دادرسی ارتش .....	۱۲۵
رای دادگاه عادی ویژه شماره (۱) دادرسی ارتش .....	۱۲۷
اعتراض به رای صادره و تقاضای تجدید نظر .....	۱۲۹

### مدافعات

#### در دادگاه غیر صالح تجدیدنظر نظامی

مقدمه چاپ اول .....	۱۳۳
مقدمه چاپ دوم .....	۱۳۵
مقدمه چاپ سوم .....	۱۳۹

۹	فهرست تفصیلی مطالب
۱۴۱	دفاع در اولین جلسه دادگاه تجدیدنظر دادرسی ارتش در عشرت آباد
۱۴۲	۱- مرور زمان
۱۴۲	۲- نقص پرونده
۱۴۷	۳- صلاحیت دادگاه
۱۵۱	متن خطابه در دادگاه تجدیدنظر، در مرحله ماهیت
۱۵۲	تصفیه حساب گذشته
۱۵۷	دفاع از خود و از شرافت
۱۵۹	رأی دادگاه بدوی
۱۶۰	تابلوی کیفر خواست
۱۶۳	ورود به دفاع
۱۶۴	عداوت شخصی در بین نبوده است
۱۶۵	تمنیات باطنی
۱۶۶	گردش کار
۱۶۷	وصف نفس بهانه برای وصف اجتماع
۱۶۹	در باغ سعدآباد، سال ۱۳۰۷
۱۷۱	تجددخواهی و اصلاح طلبی
۱۷۱	دنیای نو
۱۷۳	مدرسه شبانه‌روزی Lycée
۱۷۴	صفات اخلاقی
۱۷۷	توفیق در مسابقه و تحصیلات مهندسی عالی
۱۷۸	سرباز گمنام
۱۷۹	فداکاران و خدمت‌گزاران به جای سخنوران
۱۸۰	انجمن‌ها
۱۸۲	ماشین و دموکراسی
۱۸۴	به دنبال کیمیای اجتماع
۱۸۷	سوغات‌های سفر
۱۸۹	بازگشت به وطن
۱۹۱	خدمت نظام وظیفه
۱۹۲	دوران خدمت
۱۹۳	شروع فعالیت‌های اسلامی، اجتماعی
۱۹۵	همکاری و فعالیت‌های موروئی
۱۹۶	کانون اسلام

۱۹۸	انجمن اسلامی دانشجویان
۲۰۰	سلسله گفتارها و نوشته‌های مذهبی
۲۰۶	سه نوع طرز فکر در ایران
۲۰۸	خدمات تجددخواهی و اصلاحات
۲۱۲	ضربه شدید یا تکان شهریور ۱۳۲۰
۲۱۵	کانون مهندسين ایران
۲۱۵	اعتصاب مهندسين
۲۱۹	حزب ایران و سخنرانی‌ها و مقالات اجتماعی
۲۲۲	فعالیت دانشگاهی
۲۲۵	مبارزه با توده‌ای‌ها
۲۲۹	جبهه ملی
۲۳۱	مأموریت خلع ید و اداره شرکت ملی نفت ایران
۲۳۶	نقش سلطنت
۲۳۷	مصدق
۲۳۸	قیمتی‌تر از نفت
۲۴۱	بازگشت به درس و آزمایشگاه
۲۴۲	لوله کشی آب تهران
۲۴۵	اخراج از لوله کشی و بی‌ثباتی در عقیده سیاسی
۲۵۱	قرارداد کنسرسیوم و کیفر دادخواهی از مجلسین
۲۵۵	بازگشت به دانشگاه
۲۵۵	چرا وارد سیاست شدم
۲۵۸	اولین زندان (سال ۱۳۳۴)
۲۵۹	درد دل جوانان
۲۶۱	سیر به سوی جوانان
۲۶۵	چاره‌جویی
۲۶۸	دومین تکان مملکت و مسئله کودتا
۲۷۵	تأسیس جبهه ملی
۲۷۶	تناقضات و جعلیات کیفرخواست در مورد جبهه ملی
۲۸۱	فعالیت‌های جبهه ملی
۲۸۷	تأسیس نهضت آزادی ایران
۲۹۰	چند کلمه توضیح و دفاع از مرام و مقصد و هدف نهضت و خودم
۲۹۲	راجع به سلطنت مشروطه

### چرا ما مخالف استبداد و طرفدار قانون اساسی و حکومت ملی یا دموکراسی هستیم

آغاز مطلب .....	۲۹۵
<b>الف) دلایل له</b> .....	۲۹۶
۱- همه جای دنیا دیکتاتوری است و اصلاً دموکراسی و آزادی دروغ است .....	۲۹۷
۲- هرج و مرج در دموکراسی و بی سروصاحب بودن مملکت .....	۲۹۸
۳- برای مردم ایران همان حکومت خوب است که سابقه دو هزار و پانصد ساله دارد.....	۳۰۱
۴- همه سلاطین بد نبوده‌اند .....	۳۰۳
<b>ب) دلایل علیه، آثار و زیان‌های استبداد</b> .....	۳۰۸
۱- ظلم‌های خصوصی و عدم تأمین فردی .....	۳۱۰
۲- سلب تأمین قضایی عمومی و عدم همکاری .....	۳۱۲
۳- ناامنی و بی‌ثباتی امور و رابطه استبداد با استعمار .....	۳۱۶
۴- رژیم استبداد و سربق‌ای ایران .....	۳۱۹
۵- قدرت فرهنگی و معنوی ایران مرهون چیست؟ .....	۳۲۲
۶- مسأله شخصیت و آزادی در حکومت استبدادی .....	۳۳۰
۷- اخلاق و تقوا در حکومت استبدادی .....	۳۳۶
۸- ابتکار، استقلال، استبداد .....	۳۳۹
۹- استبداد و اصلاحات .....	۳۴۶
۱۰- آیا در محیط استبداد خدا پرستیده می‌شود؟ .....	۳۵۶

### چرا دچار استبداد شده‌ایم؟

۱- تأثیر همسایه‌های خارجی .....	۳۶۶
۲- تأثیر ساختمان داخلی فلات ایران .....	۳۶۹
۳- تأثیر وضع معیشتی مردم ایران .....	۳۷۰
۴- چگونگی استبداد از این وسط در آمد .....	۳۷۷
۵- استبداد بعد از مشروطیت .....	۳۷۸
الف- از مشروطیت تا انقراض قاجاریه .....	۳۸۰
ب- از کودتای پهلوی تا پایان جنگ جهانی دوم .....	۳۸۳
ج- دوران اخیر .....	۳۸۹
حاصل دوران‌های (ب) و (ج) .....	۳۹۶

- دفاع از مهندس عبودیت در دادگاه تجدیدنظر نظامی ..... ۳۹۹  
نامه متهمین به دادگاه تجدیدنظر شماره (۱) دادرسی ارتش ..... ۴۰۰  
رأی دادگاه تجدیدنظر شماره (۱) دادرسی ارتش ..... ۴۰۲  
تقاضای فرجام خواهی ..... ۴۰۶  
نامه مورخ ۱۳۴۳/۴/۲۴ دادگاه تجدیدنظر ویژه، به زندان قصر ..... ۴۰۷  
تقاضای فرجام خواهی، توسط دفتر زندان قصر به دفتر دادگاه تجدیدنظر ..... ۴۰۸  
لایحه فرجام خواهی متهمین به اداره دادرسی ارتش ..... ۴۰۹  
نامه اداره زندان به منظور عکاسی از مهندس بازرگان و پاسخ ایشان ..... ۴۱۱  
نامه به دادرسی ارتش و پی گیری تقاضای فرجام خواهی ..... ۴۱۲  
نامه دادستانی ارتش به اداره زندان در مورد قطعیت حکم دادگاه تجدیدنظر ..... ۴۱۳  
نامه دادرسی ارتش در پاسخ به اعتراض عدم احتساب بازداشت های قبلی ..... ۴۱۴

### پیوست ها

- نامه مورخ ۱۳۴۰/۲/۲۱ مهندس بازرگان به دکتر محمد مصدق ..... ۴۱۷  
پاسخ مورخ ۱۳۴۰/۲/۲۵ دکتر مصدق به مهندس بازرگان (همراه با تصویرنامه) ..... ۴۱۸  
بیانیه حضرت آیت الله طالقانی ..... ۴۱۹  
پیام حضرت آیت الله سید رضا زنجانی ..... ۴۲۱  
دعوت به جلسه افتتاحیه نهضت آزادی ایران ..... ۴۲۲  
اعلامیه تأسیس نهضت آزادی ایران ..... ۴۲۳  
مرامنامه نهضت آزادی ایران ..... ۴۲۷  
«غرض از تأسیس نهضت آزادی ایران» ..... ۴۳۱  
تصاویر بریده جراید در ارتباط با انعکاس محاکمات در داخل و خارج از کشور ..... ۴۴۳  
تصویر و متن نامه مورخ ۱۳۴۲/۱۲/۱۷ زندانیان به روزنامه کیهان ..... ۴۵۷  
تصاویر متهمان در دادگاه ..... ۴۵۹  
تصاویر محکومان دادگاه تجدیدنظر دادرسی ارتش ..... ۴۶۷  
تصاویر محکومان در زندان ..... ۴۷۱  
فهرست آیات ..... ۴۷۹  
فهرست احادیث و روایات ..... ۴۸۳  
نمایه فارسی ..... ۴۸۵  
نمایه انگلیسی و فرانسه ..... ۵۱۹

به نام خدا

### پیشگفتار

جنبش نوین اسلامی مردم ما که پس از شهریور ۱۳۲۰ به صورت یک حرکت فکری و عقیدتی، آغاز شد، عمدتاً به همت والای مهندس مهدی بازرگان، آیت‌الله سید محمود طالقانی و دکتر یدالله سبحانی پا گرفت. این جنبش تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ عمده‌ی توان و نیروی خود را در مبارزه با فرهنگ‌های الحادی و تقویت مبانی ایدئولوژیک اسلامی از طریق تلاش‌های فرهنگی مصروف داشت و در این بُعد رشد قابل توجهی به دست آورد و در نهایت، پرورش‌یافتگان همین جنبش، با انگیزه‌های اسلامی خود در نهضت ملی شرکت کردند و منشأ خدمات برجسته‌ای شدند.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، همه نیروهای ملی، احزاب و گروه‌های سیاسی مبارز، مورد شدیدترین ضربات مهلک و تهاجمات حکومت مستبد محمدرضا شاهی قرار گرفتند و هر یک به شکلی از حرکت و تلاش بازماندند و به گونه‌ای متلاشی شدند. اما در همان روزهای اول بعد از کودتا، نطفه جنبش نوین دیگری بسته شد و در شهریور ۱۳۳۲ هسته‌ی اولیه‌ی «نهضت مقاومت ملی» به دست کسانی تشکیل شد که عموماً نه تنها «هویت ملی» داشتند، بلکه به «جهان‌بینی اسلامی» نیز مجهز بودند. از این زمان، مبارزان ملی با انگیزه‌های اسلامی، رهبری مبارزات را به دست گرفتند. ستون فقرات این نهضت و اعضاء و طرفداران این حرکت، از تربیت‌شدگان این مکتب به شمار می‌آمدند. تا قبل از این تحوّل، نهضت ملی ایران عمدتاً در یک بُعد سیاسی به مبارزه ادامه می‌داد ولی از این پس، به حرکتی دو بُعدی، و به سلاح عقیده و ایمان مجهز گردید و با نیرو و توان جدیدی که به مبارزان بخشید، نهضت مقاومت ملی توانست علی‌رغم همه مشکلات و سرکوب‌های خشونت‌آمیز حکومت کودتا، مبارزات و مقاومت‌ها را

سامان داده و شعارهای خود را به میان توده‌ها و مردم مسلمان ایران گسترش دهد. در طی سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹ کادرهای جوان نهضت مقاومت ملی، در مبارزه با حکومت گران رژیم شاهنشاهی، آبدیده شدند و به تدریج جنبش نوین اسلامی با نهضت مقاومت ملی در هم آمیخت و به صورت یک پدیده جدید با هویت واحد «ملی-اسلامی»، به طور مستقیم در رویارویی با حکومت شاه قرار گرفت و به تجربه‌ی فعالیت‌های غیرعلنی، انتشار مخفی نشریات، تحمل زندان و مقاومت در مقابل شکنجه، دست یافت و آبدیده شد. بدین ترتیب، نیروهای «اسلامی-ملی»، در صحنه عمل و تجربه، راه مبارزه با رژیم خودکامه و مطلق‌العنان پادشاهی پهلوی را آموختند و هسته‌های همگونی از مبارزین ملی، مجهز به سلاح عقیده اسلامی به وجود آمد.

در سال‌ها ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰، شرایط خاص سیاسی-اجتماعی به وجود آمد و امکانات جدیدی برای مبارزه پدیدار گشت. نهضت مقاومت ملی از این امکانات بهره جست، خیزش جدیدی آغاز گشت، سد سکوت پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شکست، امکان بسیج نیروهای جدید و جوان‌تر فراهم گشت، مبارزه به شکل علنی به گسترش جنبش و همگانی کردن آن پرداخت و بدین گونه ضرورت تاریخی تشکیل «نهضت آزادی ایران» فراهم شد.

این جمعیت در ۱۳۴۰/۲/۲۷ به وسیله بنیان‌گذاران آن مهندس مهدی بازرگان، آیت‌الله حاج سید محمود طالقانی و دکتر یدالله سبحانی، با ادغام «جنبش نوین اسلامی» و «نهضت ملی ایران»، پا به عرصه وجود نهاد و علناً آغاز به کار کرد و مورد استقبال فراوان مردم مسلمان ایران و بخصوص جوانان دانشگاهی و مبارزان سیاسی قرار گرفت. در سوّم بهمن ۱۳۴۱ نهضت آزادی ایران تحت عنوان «ایران در آستانه یک انقلاب بزرگ! و برگرداندن تاریخ ایران» اعلامیه‌ای صادر کرد و از توطئه «انقلاب سفید شاه» پرده برداشت و ملت ایران را از آنچه بیگانگان به دست شاه و رژیم فاسدش، تحت عنوان «انقلاب سفید»، برای ایران تدارک دیده بودند، آگاه ساخت. این اعلامیه استقبال وسیع مردم را به دنبال داشت و بیش از پیش اعتماد گروه‌ها و طبقات مختلف مردم را در جهت مبارزات ضد استبدادی و ضد استعماری جلب نمود. متقابلاً رژیم با دستاویز قرار دادن این اعلامیه، ابتدا در چهارم بهمن ۱۳۴۱ آیت‌الله طالقانی و سپس مهندس بازرگان و دکتر سبحانی استادان دانشگاه و بنیان‌گذاران نهضت آزادی ایران، و پس از آن به تدریج سایر سران و فعالین این جمعیت را بازداشت و روانه زندان نمود.



دست‌گیری سران نهضت و فعالین آن در بهمن ماه ۱۳۴۱، هم‌زمان با اوج مبارزات روحانیت به‌رهبری مراجع به‌ویژه آیت‌الله خمینی بود و اعتراضات بسیاری را برانگیخت و دانشجویان مبارز دانشگاه را به اعتصاب واداشت. در فروردین ۱۳۴۲ رژیم شاه، مأموران نظامی را با لباس مبدل و غیر نظامی به قم گسیل داشت. اینان در مدرسه فیضیه قم با شعارهای «جاوید شاه»، دست به جنایاتی زدند که روی ارتش مهاجم مغول را سفید کرد. سپس رژیم، توطئه دیگری چید و در اوایل خرداد ۱۳۴۲، آیت‌الله طالقانی را به‌ظاهر آزاد ساخت و چند روز بعد، پس از زمینه‌سازی قبلی و به‌دنبال قیام ۱۲ محرم، و قتل عام صدها نفر از مردم عزادار و بی‌گناه و بی‌سلاح که به‌دستور مستقیم شاه صورت گرفت، ایشان را به جرم مشارکت در قیام مردمی ۱۲ محرم / ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، مجدداً بازداشت کرد.

پس از این توطئه و کشتار مردم بی‌گناه، فشار دولت فاسد شاه بر همه زندانیان سیاسی و بخصوص به‌سران و فعالین نهضت آزادی ایران تشدید شد و متقابلاً عکس‌العمل مردم و مقاومت مبارزان و آزادی‌خواهان داخل و خارج از کشور را شدت بخشید. بالاخره رژیم مجبور به اعلام محاکمه شد و اولین جلسه محاکمه در یک دادگاه نظامی، در تاریخ ۱۳۴۲/۷/۳۰ به‌صورت ویژه در دادرسی ارتش شاهنشاهی بر پا گردید. همه اعضاء این دادگاه نظامی، از میان افسران گارد شاهنشاهی که به‌وسیله رکن (۲) ارتش و سازمان اطلاعات و امنیت شاه «ساواک» دست‌چین شده بودند، انتخاب گردیدند. وکلای مدافع نیز تماماً ارتشی و از طرف دادگاه تعیین شده بودند ولی بعداً به جرم دفاع از موکلین خود، خود محاکمه و محکوم شدند.

دادستان نظامی در طی ادعای نامه مبسوطی، به اتهام «اقدام بر ضد امنیت کشور» و «مخالفت با اساس حکومت رژیم سلطنت مشروطه»، درخواست محکومیت سران و فعالان نهضت را نمود. در این دادگاه سران نهضت آزادی به‌نشانه اعتراض به‌عدم صلاحیت دادگاه نظامی، سکوت اختیار کردند و حاضر به‌دفاع از خود نشدند و صرفاً به‌معرفی خود و نوشتن چند نامه اعتراضی به مراجع قانونی، قناعت کردند. دادگاه ویژه بدوی نظامی، پس از ۳۱ جلسه، در ۱۳۴۲/۱۰/۱۶، رأی به محکومیت بنیان‌گذاران و فعالان نهضت آزادی داد.

دادگاه تجدیدنظر نظامی در ۱۳۴۲/۱۲/۱۴ تشکیل شد. در این دادگاه شادروان آیت‌الله طالقانی همچنان سکوت کردند اما سایر بنیان‌گذاران و سران نهضت آزادی، سکوت

را شکستند و به دفاع از خود پرداختند. مخصوصاً زنده‌یاد مهندس بازرگان لایحه دفاعیه مفصلی تهیه کردند و برای قرائت دفاعیه و طرح آن در دادگاه، ۵۰ ساعت وقت خواستند. اما پس از ۱۲ جلسه، هنگامی که مطالب ایشان به بخش‌های حساس و اصلی دفاع تحت عنوان: «چرا با استبداد مخالفیم؟» رسید، از صحبت ایشان جلوگیری کردند و آن را خارج از موضوع دانستند. دادگاه تجدیدنظر پس از ۱۵ جلسه در ۱۳۴۳/۴/۱۶، رأی دادگاه بدوی را با مختصر تغییر، تأیید کرد.

مجموعه‌ای که در پیش روی شماست، تمام این دوران‌ها و جریان‌های گذشته بر آن را به شیوایی و در قالب مدافعات از زبان و قلم زنده‌یاد مهندس بازرگان، از نظر شما می‌گذراند و چون محور و عملکرد ایشان در مدافعات، ادعای نامادستی ارتش شاهنشاهی است، در ابتدای این مجموعه، کیفرخواست دادستان قرار گرفته و سپس گردش کار دادگاه و نیز مدافعات و کلای مدافع که توسط ایشان خلاصه‌نویسی شده است، قرار دارد و موجب گشته تا تصویر نسبتاً کاملی از فضای دادگاه، سخنان دادستان و مدافعات به دست دهد. بخصوص، مدافعات نسبتاً مفصل ایشان در دادگاه تجدیدنظر، تصویر روشن و کاملی از زندگی و عملکرد ایشان در زمان اعزام به خارج، تحصیل در فرانسه، ره‌آورد فرنگ، بازگشت به وطن، دوران نظام وظیفه، آغاز به کار در بانک ملی، استادی دانشگاه و دوران ریاست دانشکده فنی و سپس فعالیت‌های اجتماعی و سخنرانی‌های اسلامی در مجامع اجتماعی و محافل مذهبی، به دست می‌دهد و خواننده را در متن جریان‌های شهریور ۱۳۲۰، دوران نهضت ملی شدن نفت و خلع ید، کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دوران نهضت مقاومت ملی، جنبش نوین اسلامی و اینکه چرا و چگونه نهضت آزادی ایران تشکیل شد و چه شد که بنیان‌گذاران و سران و فعالین این جمعیت بازداشت و به محاکمه کشیده شدند، آشنا می‌سازد.

تمام اسنادی که به صورت جمعی به دادگاه و یا دادستانی نظامی ارتش داده شده، بنا به مورد در جایگاه زمانی خود در این مجموعه قرار دارد و در مدافعات، هر جا زنده‌یاد مهندس بازرگان به مطلب، سند، سخنرانی و یا کتاب خاصی اشاره داشته‌اند، در زیرنویس، اطلاعات لازم داده شده است و در پایان و به پیوست، تصاویر اسناد و متن مدارکی که مستقیماً در ارتباط با دادگاه می‌باشد، همراه با تصاویر محاکمه‌شدگان تقدیم خوانندگان گرامی گردیده است.

شایان ذکر است که چاپ اول متن اصلی مدافعات در دادگاه تجدیدنظر نظامی، در سال ۱۳۴۴، چاپ دوم در سال ۱۳۵۰ توسط انتشارات مدرس در اروپا و چاپ سوم آن در سال ۱۳۵۶ توسط نهضت آزادی ایران - خارج از کشور منتشر گردیده و در سال‌های پس از انقلاب نیز به دفعات در کشور تجدید چاپ شده است. در اینجا لازم می‌داند از همه کسانی که در تأمین عکس‌ها و اسناد ما را یاری داده‌اند و کسانی که در تنظیم این مجموعه ما را همراهی نموده‌اند تشکر و قدردانی نماید.

**بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان**



## کیفر خواست\*

دادستان: سرهنگ فخر الدین مدرس

موضوع اتهام: اقدام بر ضد امنیت کشور

گردش کار:

پس از قیام ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و انهدام حزب منحل‌ه‌ی توده، احزاب و دستجاتی که تحت عناوین مختلف فعالیت می‌نمودند دست از فعالیت برداشته و برخی از رهبران آنان که اتهامی داشتند دستگیر و عده‌ای مخفی و متواری گردیدند. ولی بعد از مدتی مجدداً جمعی از آنان به‌طور مخفیانه گرد هم جمع شده و دست به تشکیل سازمانی به‌نام نهضت مقاومت ملی زدند.

در این سازمان‌ها عده معدودی از سران مخفی و گروهی از دانشجویان و عناصر افراطی عضویت یافتند و به‌طور کلی استقبال قابل ملاحظه‌ای از آن به عمل نیامد و از

---

\* ادعانامه دادستان نظامی ارتش شاهنشاهی علیه آقای مهندس بارزگان و سایر بنیان‌گذاران و اعضای نهضت آزادی ایران در ۱۳۴۲/۷/۳۰ در پادگان عشرت‌آباد (پادگان ولی عصر فعلی)، به اتهام اقدام علیه امنیت کشور اقامه شد. در آن ایام، مطبوعات نه تنها اجازه نیافتند که اخبار محاکمات را منتشر سازند بلکه حتی اجازه انتشار ادعانامه دادستان را نیز نداشتند.

این متن با استفاده از نسخه‌ای که در همان زمان بدون هیچ دخل و تصرفی تکثیر و توزیع شده بود، در صفحات انتهایی کتاب «مدافعات» که چاپ اول آن در خرداد ۱۳۴۳ به انجام رسید، تجدید چاپ شد. از آنجا که این ادعانامه مبنای مدافعات زنده‌یاد مهندس بازرگان در دادگاه عادی و تجدیدنظر نظامی ارتش شاهنشاهی قرار گرفته است، در ابتدای این مجموعه آثار، از نظر خوانندگان می‌گذرد.

جمله افرادی که در نهضت مقاومت ملی فعالیت شدید و حاد داشتند، جناحی بودند که به وسیله آقای مهندس مهدی بازرگان اداره می گردیدند و مخصوصاً رده‌های پایین تشکیلات نهضت مقاومت ملی را بیشتر این افراد به عهده داشتند.

نهضت مقاومت ملی [با اینکه] در سال‌های ۱۳۳۲ الی ۱۳۳۴ فعالیت تقریباً حادثی داشت ولی به تدریج فعالیت‌های آنان کاهش یافت و تنها به طور گاه و بیگاه به فعالیت مختلف از قبیل ۲۹ خرداد و یا ۳۰ تیر و غیره، اعلامیه‌هایی به طور مخفی چاپ و منتشر می نمودند آقای مهندس بازرگان و همفکران و طرفداران وی، هم‌زمان با فعالیت در نهضت مقاومت ملی در خارج از کادر نهضت نیز فعالیت‌هایی داشتند ولی این فعالیت‌ها در لوای انجمن‌های مختلف اسلامی، نظیر انجمن اسلامی دانشجویان و معلمین صورت می گرفت و تحت پوشش تشکیل جلسات مذهبی سعی داشتند از تفرقه و پراکندگی هواخواهان و طرفداران خود جلوگیری و آنان را تا فرارسیدن فرصت مناسب و تجدید فعالیت علنی در اطراف خود نگهدارند. تا بهار سال ۱۳۳۹ وضع به همین منوال ادامه داشت، تا اینکه به مناسبت انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی و فرمایشات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در مورد آزادی انتخابات و امکان شرکت کلیه دستجات و جمعیت‌ها در این انتخابات، سران و کارگردانان سابق جبهه ملی نیز در صدد برآمدند که به تجدید فعالیت علنی این جبهه پردازند و تقریباً از همین تاریخ نهضت مقاومت ملی عملاً منحل و کلیه سران و رهبران آن از جمله آقایان مهندس بازرگان، سید محمود طالقانی و دکتر یدالله سبحانی در روز سی‌ام تیر ماه سال ۱۳۳۹ طی انتشار اعلامیه‌ای آغاز دوره جدید فعالیت جبهه ملی را اعلام داشته و در جریان دو انتخابات تابستانی و زمستانی شرکت نموده و سرگرم گردآوری طرفداران و سازمان دادن به تشکیلات جبهه شدند.

عوامل وابسته به آقای مهندس بازرگان ضمن شرکت در فعالیت‌های جبهه ملی، پیوسته در داخل جبهه مزبور جناح خاصی را تشکیل داده و بعضاً با سایر رهبران جبهه در زمینه‌های مختلف اختلافاتی داشته و به طور کلی معتقد به لزوم فعالیت شدیدتر و دست زدن به اقدامات حاد بوده‌اند.

در اثر اختلاف سلیقه‌ها و پاره‌ای اختلافات دیگر، آقای مهندس بازرگان و عده‌ای از دوستان و همفکران وی تصمیم به تشکیل جمعیت و سازمان مستقل گرفتند و در نیمه دوم اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۰ تشکیل جمعیت نهضت آزادی به وسیله هفت نفر به

عنوان اعضای هیئت موسس به شرح اسامی زیر:

آقایان مهندس مهدی بازرگان، سید محمود طالقانی، دکتر یدالله سبحانی، مهندس منصور عطایی، حسن نزیه، عباس سمیعی و رحیم عطایی، رسماً اعلام گردید.  
رئوس هدف‌های جمعیت نهضت آزادی ایران طبق آنچه در مرامنامه آن درج شده است به قرار ذیل است:

۱. از لحاظ سیاست داخلی- احیاء حقوق اساسی ملت ایران با استقرار حکومت قانون و مردم بر مردم و تعیین حدود اختیارات و مسئولیت‌های قوای مختلف مملکتی و ترویج اصول اخلاقی و اجتماعی و سیاسی بر اساس مبادی دین مبین اسلام با توجه به مقتضیات سیاسی و فرهنگی عصر حاضر.
۲. از لحاظ سیاست خارجی- مجاهدت برای تأمین بی‌طرفی ایران و تضمین آن به وسیله دو بلوک شرق و غرب و ایجاد همبستگی بیشتر با ممالکی که با ما دارای علایق مشترک تاریخی و جغرافیایی، اجتماعی یا مذهبی هستند (کشورهای اسلامی). و اما در عمل روشن شده است که مرام و رویه جمعیت مزبور خارج از حدود مرامنامه آن بوده که به ظاهر منتشر شده و کارگردانان این جمعیت هدف دیگری داشته‌اند که برای رسیدن به این هدف از هیچ عملی فروگذار ننموده و نه تنها خود به قوانین اساسی و عادی کشور احترام نمی‌گذاشتند بلکه به اصول اخلاقی و غرور ملی نیز پای‌بند نبوده و از احساسات مذهبی مردم سوء استفاده و از آن، جهت نیل به هدف اصلی استفاده کرده و در مقام فراهم ساختن زمینه‌های مساعد جهت برهم زدن اساس امنیت و حاکمیت کشور و تغییر رژیم مشروطه سلطنتی ایران بوده‌اند و در این راه حتی با بیگانگان نیز در مقام برقراری ارتباط بوده با مخابره تلگرافی ملت ایران را اسیر در قید و بند معرفی و صریحاً کمک و همراهی آنان را تمنا نموده‌اند.

### سازمان و تشکیلات و انجمن‌های وابسته

جمعیت نهضت آزادی دارای یک هیئت موسس (کمیته مرکزی) با شرکت ۷ نفر که نام آنها قبلاً ذکر شد و یک هیئت اجراییه با عضویت آقایان مهندس بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، سید محمود طالقانی، رحیم عطایی و همچنین ظاهراً کمیته‌های سیاسی، تحقیق، دانشجویان، کارگران و کسبه و بازاریان می‌باشد ولی در حال حاضر عوامل و گرداننده فعالیت‌های جمعیت نهضت آزادی همین افراد نامبرده بالا بوده‌اند که تحت

این عنوان نیت مکتوم خود را اجرا می نموده‌اند.

### فعالیت‌های نشریاتی و تبلیغاتی جمعیت

فعالیت‌های نشریاتی جمعیت نهضت آزادی را می‌توان به دو قسمت تقسیم نمود:

۱. نشریات نوبه‌ای و مسلسل که عبارتست از نشریه داخلی جمعیت که تقریباً هر ۱۵ روز یکبار منتشر می‌گردد و همچنین سلسله نشریاتی تحت عنوان «باحاشیه و بی‌حاشیه».

۲. اعلامیه‌ها و نشریاتی که نوبه و موعد معین نداشته و به مناسبت‌های مختلف انتشار می‌یافته‌است. ضمن اعلامیه‌ها و نشریات دسته دوم، نشریات و اعلامیه‌هایی با امضاءهای جعلی و عناوین ساختگی نیز به چشم می‌خورد که از آن جمله اعلامیه‌ای است به امضاءهای حبیب‌الله شهبازی (که به اتهام اقدامات متجاسرانه و همکاری با اشرار فارس تحت تعقیب است) و همچنین اعلامیه‌ای تحت عنوان سران عشایر فارس که از طرف نهضت آزادی انتشار یافته‌است.

جمعیت نهضت آزادی برای چاپ اعلامیه‌ها و نشریات خود، ماشین پلی‌کپی در اختیار داشته که از منزل ابوالفضل حکیمی به‌دست آمده و با استفاده از این ماشین اعلامیه‌ها و نشریاتی گاه به امضای اصلی جمعیت و سازمان‌های وابسته و زمانی به امضای اصناف و جمعیت‌ها و افراد موهوم انتشار می‌یافته که ضمن آن به‌نحو فوق‌العاده زنده و موهنی به مقامات عالی‌ه کشور حمله و اهانت شده و به منظور برانگیختن احساسات مردم علیه مقامات عالی‌ه و فراهم ساختن زمینه یک شورش و اغتشاش دامنه دار از جعل و نشر هرگونه اتهام و نسبت‌های خلاف واقع فروگذار نمی‌شده کما اینکه این مطلب در نامه‌ای که از طرف هیئت اجرائیه نهضت آزادی ایران به امضای آقایان مهندس بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، سید محمود طالقانی، رحیم عطایی، خطاب به حضرت رئیس‌جمهور هند که به دعوت اعلیحضرت همایون شاهنشاه به ایران آمده بودند، نوشته شده و ضمن مدارک مکشوفه از ابوالفضل حکیمی به‌دست آمده است، کاملاً محسوس [است و ضمن] آن چنین نگاشته‌اند:

«ملت هند آزادی فکر و بیان را به بانگ بلند ندا می‌دهد ولی ملت ایران هنوز با تمام استحقاقی که برای آزادی و پیشرفت دارد در چنگال خودکامگی و فساد رژیم وحشت، گرفتار است».



«رژیم پلیسی و حکومت استبدادی ایران برای به تأخیر انداختن نابودی خود و جهت افسون و فریب بیگانگان و محافل سیاسی جهان بدون اینکه به عمق اصلاحات اساسی ایمان داشته باشد، صحنه‌های بسیار فریبنده و مضحکی از قبیل اصلاحات ارضی و آزادی زن‌ها ترتیب می‌دهد و شاه ایران که همه نیروهای مادی و معنوی ملت ایران را برای بهره‌برداری به حساب پس‌اندازهای مخفی خود در بانک‌های آمریکا و لندن و پاریس و ژنو استثمار می‌کند به کمک دستگاه‌های تبلیغاتی پول‌های بی‌حسابی که برای خریدن جراید اروپایی خرج می‌کند خود را در راس رستاخیز [ملی] توخالی و مسخره قرار داده‌است.»

«آقای رئیس‌جمهور، ملت ایران مقدم شما را گرامی می‌دارد ولی متأسفانه شما را میهمان خود نمی‌داند زیرا نمی‌تواند با شما حرف بزند و از نزدیک احساسات خود را نسبت به ملت برادر هند بیان کند. شما متأسفانه میهمان کسی هستید که کوچک‌ترین پیوندی با ملت ایران ندارد و همه حرف‌ها و حرکات و رفتار او و نزدیکانش چیزی جز توهین به ملت ایران نیست و بدبختانه وجود او و دولت او، و سیاست او، ثمری جز ورشکستگی و خفت برای ملت ایران ندارد.»

همان‌طوری که قبلاً به عرض رسید جمعیت نهضت آزادی به موجب مرامنامه آن جمعیت، خود را طرفدار بی‌طرفی ایران و خواهان توسعه روابط با کشورهای اسلامی می‌داند و بر این مبنا می‌بایستی نسبت به کلیه کشورهای اسلامی دارای احساسات یکسان باشد ولی در عمل ملاحظه می‌گردد که به این نیت جامه عمل نپوشانده بلکه پیوسته سعی داشته‌اند با دولتی رابطه حسنه داشته و به نفع آن تبلیغ نمایند که این دولت‌ها با دولت ایران دارای حسن رابطه نمی‌باشند و به همین مناسبت از هنگامی که دولت مصر بیشتر به طرف آن دولت متوجه شده و در نشریات و تبلیغات و جلسات خود سیاست داخلی و خارجی آن دولت را تأیید و زمامداران کشور ایران را به باد ناسزا گرفته‌اند تا جایی که به مناسبت تشکیل فدراسیون عربی، تلگراف تبریکی به سران کشورهای فوق‌الذکر مخابره و متن آن را پلی‌کپی و منتشر نموده‌اند که قسمتی از مندرجات این تلگراف ذیلاً درج می‌شود:

«... تشکیل اتحادیه ممالک عربی را که گام بزرگی در راه خدمت به کشورهای عربی و سپس اسلامی است، به آن جناب تبریک گفته امیدوارم ما و سایر ممالک اسلامی اسیر نیز، به زودی با جانفشانی‌های خود و کمک‌های ذی‌قیمت شما و سایر برادران آزاد شده کشورهای اسلامی، به کسب استقلال و تشکیل حکومت ملی نایل شویم.»

(نقل از اعلامیه موجود در پرونده مهندس عزت‌الله سبحانی) و همچنین اعلامیه دیگری از طرف جمعیت نهضت آزادی ایران در این زمینه صادر و تلگرافی نیز در این خصوص به نام طلاب حوزه علمیه قم مخابره شده است که اصل آنها در پرونده‌های موجود مضبوط است.

### رویه و هدف واقعی جمعیت

همان‌طوری که قبلاً توضیح داده شد در مرامنامه جمعیت اشاره به اجرای کامل قانون اساسی و سایر قوانین موضوعه مملکتی می‌نماید ولی در عمل رویه و هدف این جمعیت غیر از مواردی است که در مرامنامه پیش‌بینی شده است برای توضیح مطلب اشاره به نکات زیر ضروری به نظر می‌رسد:

**الف -** در تاریخ ۱۳۴۲/۳/۲۶ هنگامی که آقایان مهندس بازرگان و دکتر یدالله سبحانی (متهم‌های ردیف ۱ و ۲) از زندان قصر به زندان قزل قلعه منتقل می‌شدند در موقع حمل اثاثیه زندانیان چهار برگ نامی که عبارت از دو برگ متن اعلامیه‌ای که در زندان قصر تهیه و تصمیم به چاپ و نشر آن داشته‌اند و دو برگ دیگر که متن اعلامیه مورد بحث را مورد تفسیر قرار داده و دستوراتی در مورد تصحیح و چگونگی چاپ و نشر اعلامیه مورد بحث داده شده بود، از داخل اثاثیه آقای دکتر سبحانی کشف شد که در مورد چگونگی و تهیه آن اعلامیه تحقیقات مفصل و دامنه‌داری به عمل آمده است که در پرونده امر منعکس و مضبوط است و به موجب آن روشن گردید که مینوت اعلامیه مورد بحث وسیله آقای مهندس عزت‌الله سبحانی متهم ردیف چهارم تهیه و پس از آنکه مورد مشورت آقایان مهندس بازرگان و دکتر سبحانی قرار گرفته است، به وسیله آقای علی‌بابایی متهم ردیف شش اظهار نظرهایی نسبت به آن شده است.

متن این اعلامیه پس از وقایع ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تهیه شده و ضمن آن مردم را تحریک و تحریر به انقلاب و برهم زدن رژیم نموده‌اند. در این اعلامیه به نحو بارز و آشکار نسبت به مقام سلطنت اهانت نموده و چنین می‌نویسد:

«باید اذعان کرد که شخص اول مملکت خود عامل و مقصر اصلی این عملیات به‌شمار می‌رود زیرا ایشان بودند که پا را جلوتر و فراتر از هر کس دیگر گذاشته و از حدود طبیعی و قانونی خویش خارج شده و بنا به اعترافات مکرر خود به حقوق مردم و قوای مقننه و قضاییه و مجریه تجاوز علنی کرده و از هر موقعیت جهت تشکیل میتینگ و رجزخوانی‌های خلاف حقیقت و اهانت به مقدسات

ملت در قم و مشهد و در هر موقعیت دیگر، دائماً به تحریک اعصاب و برانگیختن نفرت و انزجار مردم پرداخته تا اینکه شعارهای مردم قیام کننده روز چهارشنبه، مستقیماً علیه شخص ایشان بوده است.»

و بالاخره در پایان اعلامیه چنین توضیح داده شده است:

«... اینجاست که شدت این قیام و شهادت و ایمان و از خودگذشتگی قیام کنندگان دریچه امید به سوی نجات و سعادت ملت ایران می گشاید و هاتف - الهی از ورای قوانین و نوامیس خلقت و جهان اسباب فریاد می زند، ایرانی بیدار شو، به رستاخیز خود ادامه ده و از راه حق و حقیقت منحرف نشو، صبح امید نزدیک است و پایه های کاخ ظلم، نزدیک فرو ریزی است.»

آقای [احمد] علی بابایی پس از مطالعه متن اعلامیه مزبور و مشاوره با آقایان مهندس بازرگان و دکتر سبحانی، اظهار نظرهایی نسبت به متن اعلامیه مزبور می نماید که این اظهار نظر به خط خود او بوده و دو قسمت آن ذیلاً درج می شود.

۱- روح کلی این نامه بالخصوص شهادت تصریحات در مقدمه نامه حاکی است که ما تصدیق داریم این جنبش یک انقلاب بوده و علاوه بر این سند می دهیم که ما طرفداران و هواداران چنین انقلابی هستیم و تلویحاً در آن دست داشته ایم به این هم اکتفا نموده دعوت به انقلاب و طغیان عملی بر ضد قوانین و نظامات موجود نموده ایم. درست است که این قیام عمومی ملت در مقابل دستگاه حاکمه بالخصوص مظاهر شاخص و مشخص آن بوده است و آرزوی همه است که این قیام یا انقلاب تکمیل گردیده و با سر سختی هر چه بیشتر دنبال شود و لیکن از جهات گوناگون ما نمی توانیم این گونه تمنیات باطنی خودمان را بر ملا کرده و به نام جمعیت و هیئتی منتشر کنیم.

۲- اظهار این مطالب به این صراحت منطبق با مواد مربوطه به قیام عمومی به ضدیت با سلطنت مشروطه و جای دفاعی باقی نمی گذارد. راست است که دستگاه مقابل برای مشروطیت و سلطنت مشروطه چیزی باقی نگذاشته ولیکن ما را که به محاکم سوئیس و جامعه ملل برای محاکمه نمی برند ما را در کشوری محاکمه خواهند کرد که آنها هم خود متجاوز و هم خود قاضی هستند پس بر ماست که با نهایت زیرکی و فطانت مقاصد اجتماعی یا احیاناً انقلابی خودمان را در لفافه های قانون مستتر کنیم و آلا، ضایعات زیاد و نتیجه صفر خواهد بود.

توجه به جملات «لکن از جهات گوناگون تمنیات باطنی خود را بر ملا کرده» و «پس بر ماست که با نهایت زیرکی و فطانت مقاصد اجتماعی یا احیاناً انقلابی خودمان

را در لفافه‌های قانونی مستتر کنیم» به خوبی می‌رساند که هدف اصلی این جمعیت غیر از آنست که به ظاهر تحت عنوان مرامنامه منتشر گردیده است.

**ب -** ضمن مدارکی که در مورد جمعیت مزبور به دست مأمورین انتظامی افتاده است اعلامیه‌ای خطاب به افسران و سربازان بدین شرح «سربازان و افسران مسلمان از مراجع دینی خود پشتیبانی کنید سربازان مسلمان خود را قربانی... خائن و بی‌دین نکنید» که مینوت این اعلامیه به خط آقای سید محمود طالقانی و بنا به اعتراف سایر متهمین دستگیر شده، این اعلامیه با اقداماتی که آقای پرویز عدالت‌منش (همشیره زاده آقای طالقانی) معمول داشته در شیراز به چاپ رسیده و منتشر شده و تعدادی نیز به تهران حمل و به نشانی اشخاصی که به وسیله غیر نظامی طاهر آل ابراهیم (پسرخاله پرویز عدالت‌منش) تهیه و برای آنان ارسال شده است. مطالعه اعلامیه مزبور به طور آشکار هدف نهضت آزادی را روشن می‌کند و چون متن آن بسیار موهن می‌باشد از درج جملات و کلمات آن اعلامیه در اینجا خودداری می‌گردد.

**ج -** اعلامیه دیگری تحت عنوان «خطبه سیدالشهداء علیه السلام قبل از ورود به کوفه» توسط این جمعیت تهیه و طبع و منتشر شده است که بنا به اعتراف آقای سید محمود طالقانی، متن ترجمه فارسی آن با متن عربی متفاوت است و فرمایشات حضرت سیدالشهداء علیه السلام را در ترجمه تحریف نموده و کلمه «تغییر رژیم» را در آن گنجانده‌اند که قصد و غرض ناشرین کاملاً واضح شده و هدف و رویه جمعیت نهضت آزادی ایران را روشن می‌نماید و مسلم می‌دارد این متظاهرين به اسلام در ترجمه خطابه معصوم هم برای نیل به مقصود، رعایت امانت ننموده‌اند و تصور می‌رود مراتب بالا کاملاً رویه و هدف نهضت آزادی را روشن و مبرهن می‌سازد و به نظر می‌رسد که احتیاجی به ذکر تمام موارد و شواهد دیگر که در پرونده منعکس است، نباشد.

### **نتیجه تحقیقات و دلایل اتهام:**

(۱) - **متهم ردیف اول آقای مهندس بازرگان؛** لازم است قبلاً با ذکر سوابق، بی‌ثباتی عقیده سیاسی نامبرده توضیح داده شود خلاصه آنکه مشارالیه قبلاً عضو حزب ایران که وضعش محتاج به توضیح نیست بوده و هر چند عضویت خود را

کتمان می نماید و اظهار می دارد فقط در جلسات آنها شرکت می کرده لیکن با توجه به همکاری صمیمانه با افراد مؤثر حزب و سخنرانی در جلسات رسمی حزبی، این اظهار صحیح نیست. اما بعد از مدتی از این حزب ظاهراً به عنوان آنکه با حزب منحل شده ائتلاف نموده است کناره گرفته و با جبهه ملی که با برنامه وسیع عوام فریبی در تلاش تحصیل قدرت بوده، نزدیک می شود و هر چند پس از قیام ۲۸ مرداد عموم ملت که این آقایان آن را کودتا معرفی می نمایند، دستگیر می شود لکن با استدعای عفو از پیشگاه مبارک ملوکانه و عذر تقصیرات، از زندان آزاد شده و ظاهراً مرد آرامی می شود ولی چون هدف شیطانی دائماً در او در وسوسه بوده و او را راحت نمی گذاشته است در سال ۱۳۳۴ اقدام به تشکیل سازمانی به نام نهضت مقاومت ملی می نماید ولی چون از این بار هم طرفی نمی بندد، در سال ۱۳۳۹ که جبهه ظاهراً ملی به کارگردانی آقای اللهیار صالح اعلام می دارد به این مولود جدید الولاده چسبیده و با آنکه به عنوان عضو شورای عالی انتخاب می شود مع هذا به علت اصطکاک منافع شخصی با منافع شخصی گردانندگان جبهه ملی، بنای عناد و لجاج و اهانت به سران جبهه ملی را می گذارد تا آنجا که از طرف آقای دکتر کریم سنجابی به نمایندگی شورای مرکزی جبهه ملی، اعلامیه صادر و صریحاً اعلام می دارد:

«در این چند ماه اخیر اعضای نهضت مقاومت ملی، روسای جبهه ملی ایران را مورد حمله قرار داده اند و نسبت های ناروا به آنها داده اند که با دریافت مبلغی از هدف های مقدس خود دست برداشته و به دستگیری بعضی از عمال دولت برای ضربه زدن به جبهه ملی در تلاش هستند... الی آخر»

و چون آقای مهندس بازرگان و همکاران، خود را از اینجا رانده و از آنجا مانده می بینند به فکر بازی نو افتاده و به طوری که در مقدمه کیفرخواست توضیح داده شده در نیمه دوم اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ همراه شش نفر دیگر تأسیس جمعیت نهضت آزادی را اعلام می دارد که این مراتب تلویحاً و صریحاً در جریان تحقیقات مورد تأیید مشارالیه می باشد اما با آنکه هدف خود را از لحاظ سیاست داخلی و از لحاظ سیاست خارجی ظاهراً در لفافه عباراتی متناسب با قوانین کشور اعلام می نماید ولی در عمل نه فقط از تحریک مردم به انقلاب و اغتشاش فرو گذار نمی نماید بلکه افسران و سربازان را هم تشویق به طغیان و عدم اطاعت می کند و مدارک این ادعا اعلامیه های موجود در پرونده اوراق شماره ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۶۵ است و همچنین این آزادی خواه وطن پرست که هلاک و کشته وطن و استقلال وطن بوده از توسل به بیگانگان و تمنای کمک و

همراهی آنان و تقاضای دخالت آنها در امور داخلی کشور خودداری نکرده و مدارک این مدعا تلگرافی است که به رئیس دولت مصر نموده، برگ ۱۷۶ پرونده. و در مقابل اعلام تمام این اتهامات به ذکر آنکه من از نشریه «باحاشیه و بی حاشیه» خبر ندارم و از مفاد اعلامیه‌ها و نشریه داخلی جمعیت نهضت آزادی بی اطلاع اکتفا نموده و این بی خبر و بی اطلاع نمی‌داند که رفقای صمیمی ایشان چه گفته‌اند. نویسنده و تنظیم کننده نشریه «باحاشیه و بی حاشیه» صریحاً اعلام می‌دارد که انتشار آن با اطلاع و موافقت آقای مهندس بازرگان بوده و اعلامیه‌های اخیر که متن آن در زندان به دست آمده با نظر ایشان تنظیم گردیده است که پس از تذکر این موارد، ناعلاج به شاخ دیگری پریده و می‌گوید مفاد این اعلامیه‌ها را مهندس سبحانی تهیه کرده به پدرش داده بود که با من مشورت نماید و این نمی‌داند که اگر بالفرض این مطالب حقیقت داشته باشد پس جماعتی با مقاصد مختلف و هدف‌های متفاوت او را دست‌انداخته‌اند. هر کس هر چند دلش خواست می‌نویسد و تحت عنوان نشریه داخلی جمعیت نهضت آزادی منتشر می‌کند. ولی نه چنین است. بررسی مفاد مجموع این اعلامیه‌هایی که رفته رفته به صورت تند و حاد درآمده و حاکی از نیات باطنی او و جمعیت او می‌باشد می‌رساند که در مخالفت او و همکارانش با اساس حکومت رژیم سلطنت مشروطه تردیدی نباید کرد. نوشته‌های آقای [احمد] علی بابایی زیر پیش نویس اعلامیه اخیر، خلاصه آنکه ما نمی‌توانیم نیات باطنی خود را آشکار کنیم، موید این ادعا می‌باشد و عجیب نیست اگر کسی با عقیده مخالفت با رژیم مشروطه سلطنتی آن همه نسبت‌های ناروا به شخص اول مملکت بدهد و اهانت‌های صریح می‌نماید وقتی در مقابل بازپرسی قرار می‌گیرد و این مدارک یکی پس از دیگری در مقابل او گذارده می‌شود، می‌خواهد در جواب با نوشتن خیلی چیزهایی که درباره «باحاشیه و بی حاشیه» نقل شده است - باعث تأسف می‌باشد - از خود دفاع نماید. بنا به مراتب بالا، وقوع جرایم انتسابی از ناحیه مشارالیه محرز و هیچ یک از دفاعیات ایشان نمی‌تواند دافع اتهام بوده باشد.

(۲) - در مورد متهم ردیف ۲، آقای دکتر یدالله سبحانی که بنا به اعتراف شخصی در تحقیقات (برگ ۲۱ پرونده انفرادی)، عضو مؤسس جمعیت بوده‌اند و مستند به مدارک مذکور در باره متهم ردیف ۱، دفاع ایشان به اینکه می‌گوید در موقع انتقال از زندان قصر به قزل قلعه فرزندم آقای [عزت‌الله] سبحانی متن این اعلامیه‌ها

را به من داد که مطالعه کنم و من فرصت نکردم و بعداً مفقود شده است و من از مفاد آن اطلاعی ندارم، صحیح نیست (برگ ۷۹ پرونده). چه آنکه اولاً، از نتیجه تحقیقات معموله از آقای مهندس بازرگان و مهندس سبحانی و علی بابایی واضح است که این مطالب با توافق جمعی تهیه شده و موضوع بی اطلاعی در بین نبوده است. ثانیاً خود آقای دکتر سبحانی در جلسه تحقیقات مورخه ۱۳۴۲/۴/۱۳ نزد بازپرسی صریحاً اعتراف کرده اند (بسیاری از مطالب این چهار ورقه منطبق با مضامین و گفتگوهایی که در اجتماع ما در زندان قصر صورت می گرفته، می باشد) (برگ ۸۰ پرونده انفرادی). بنابراین وقوع جرایم انتسابی از ناحیه متهم محرز و هیچ یک از دفاعیات ایشان نمی تواند دافع اتهام بوده باشد.

(۳) - در مورد متهم ردیف ۳، آقای سید محمود طالقانی، نامبرده در جریان تحقیقات، خود را عضو جمعیت نهضت آزادی معرفی می نماید ولی به موجب اعلامیه منتشره (برگ ۱۳۲ پرونده مهندس بازرگان) و همچنین اظهارات آقای مهندس بازرگان و سایرین، مشارالیه عضو مؤسس این جمعیت بوده و اظهار می دارد سمت اینجانب علاوه بر مسئولیت های دینی و روحانی، تنها برای اینست که جوانها را با اصول اسلام و قرآن آشنا سازم (برگ ۴۲ پرونده) ولی در تمام اعلامیه های صادره از طرف جمعیت، آنچه رعایت نشده، اصول اسلام است. زیرا از هیچ گونه هتاکی و اهانت و تحریص افراد به مخالفت با قواعد و نظامات اجتماعی که قرآن، هدف مقدس اسلام می باشد، خودداری نشده. متهم در جریان تحقیقات (برگ ۶۵ پرونده) در جواب سؤال بازجو که پرسیده است شما به طور کلی بفرمایید با رفراندوم مخالفید یا اینکه با مواد پیشنهادی و یا قسمتی از آن، اظهار می دارد در رفراندوم به طور کلی درباره قانون و تفسیر آن با تغییر رژیم که همان مراجعه به افکار عمومی است درست ولی در موارد پیشنهادی اولاً درباره اصلاحات ملکی، اسلام خود نظری دارد که چون کشور اسلامی است و قانون اساسی هم تصریح دارد احتیاج به رفراندوم ندارد و بی مورد است. درباره الغاء عنوان ارباب رعیتی مراجعه به آراء عمومی مسخره است و قرآن این عناوین را در هزار و چهار صد سال پیش الغاء کرده. سپاه دانش مخالفی ندارد تا محتاج به مراجعه به آراء عمومی باشد. تصویب نامه دولت هم اگر حق دولت است احتیاج نیست و اگر حق دولت نیست، باید در مجلس تأیید بشود. این اظهارات به کلی بی اساس است و از

آن گونه مطالبی است که اگر هزار مطلب دیگر مشابه آن گفته بشود و عاقبت به صورت کتابی درآید خواننده پس از قرائت آن در خاتمه کتاب چیزی نفهمیده و نمی‌داند عاقبت نظر نویسنده چیست و به همین ملاحظه مختصر توضیحی داده می‌شود. اینکه متهم در هر کجا و در همه جا عنوان اسلام و هدف مقدس اسلام و دین را به میان می‌کشد هیچ مقصودی جز مشروع جلوه دادن مقاصد و نیت سوء خود ندارد و ملاحظه بفرمایید می‌گوید برای الغاء عنوان ارباب‌رعیتی، مراجعه به آراء عمومی، مسخره است و قرآن این عناوین را در هزار و چهار صد سال پیش الغاء کرده و مسلماً اگر ساده‌لوحی این مطالب را بشنود که قطعاً در مسجد هدایت هم بر منبر همین مطالب را ساده‌لوحان شنیده‌اند تصور می‌کنند که زمامداران فعلی بدعتی در دین گذاشته‌اند و یا خدای ناخواسته اصول محکم [و] متقن اسلام و بخصوص قرآن مجید را لازم به مراعات ندانسته‌اند در صورتی که درست حقیقت غیر از این است. زمامداران و مخصوصاً شخص شخیص اعلیحضرت همایون شاهنشاه که صفای باطن و وفای به سوگند معظم له مورد تایید عام و خاص می‌باشد نه فقط بدعتی در دین نگذاشته‌اند بلکه از جهت توجه کامل به اصول مقدس اسلام و اینکه ملاحظه فرموده‌اید قواعد محکم و قوانین متقن اسلام در اثر اعمال غلط بعضی راهنمایان در بوته فراموشی افتاده در مقام اجرای اصول یکی بعد از دیگری برآمده‌اند. مثلاً حکم « إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ »<sup>۱</sup> را که نشانه بارز برادری و برابری برادران مسلمان می‌باشد، با الغاء عنوان ارباب‌رعیتی که پس از بعثت نبی اکرم به کلی نابوده شده بود و هوای نفس بعضی افراد به تدریج آن را احیا کرد، به موقع اجرا گذاشته‌اند. حالا به جای پشتیبانی و حمایت و خوش وقتی از اینکه چنین حکم متین، به موقع اجرا گذاشته شده و از متخلفین قویاً جلوگیری شده است، به اسم دین و به اسم اسلام و به اسم قرآن، آن را مسخره معرفی می‌نماید. در جلسه بازپرسی مورخه ۱۳۴۲/۲/۱۵ (برگ ۵۲ پرونده)، بازپرس پس از ذکر توضیحات لازم اشاره به مفاد اعلامیه مورخه ۱۳۴۱/۹/۱۲ و اعلامیه‌ای که تحت عنوان « فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَائِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا »<sup>۲</sup> از متهم سؤال کرده است که به این سئوالات پاسخ دهید:

۱. سوره حجرات / ۱۳: بزرگوارترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.

۲. سوره نساء / ۹۵: مجاهدان را با پاداشی بزرگ نسبت به وانشستگان [از جنگ] برتری داده است.



- ۱- کدام مأموریتِ برادر کشی است که به افسران ارتش واگذار شده که آنها هم از انجام آن خودداری کرده‌اند؟
- ۲- مقصود از حالت صد در صد شاه سلطان حسین، چیست و کیست؟
- ۳- اینکه می‌گویید ممکن است بازی متوقف شود یا بار دیگر بازیگر اصلی به پشت پرده برود، وظیفه ما آنست که نگذاریم بازیگر پشت پرده برود و یا ایادی او را از مهلکه نجات دهد مقصود کیست و چیست؟ روشن بنویسید.
- ۴- شما که اینقدر سنگ ملت به سینه می‌زنید چگونه قیام ملت را در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کودتای ننگین و به دستور اربابان خارجی معرفی می‌نمائید؟
- ۵- چگونه به خود اجازه می‌دهید به این صراحت مردم را تحریص به مقاومت علیه حکومت فعلی بنمایید و چگونه می‌گویید هر کجا با آنان برخورد کردید در حلقه محاصره خود قرارشان بدهیم و تجهیزات آنها را ضبط کنیم و خودشان را توقیف نماییم.
- ۶- اینکه در اعلامیه مورخ ۱۶ آذر ۱۳۴۱ تصریح شده به خاطر دیکتاتور چنین می‌کنند زیرا او حافظ منافع استعمار است؟ مراد از او کیست، وجود دلیلی برای آنکه حافظ منافع استعمار است دارید؟ و بعداً در همین اعلامیه مردم را تحریص به برانداختن رژیم استبدادی می‌کنید آیا مقصود شما همین رژیم فعلی کشور است یا منظور دیگری دارید؟ جوابی ندارند و فقط به طور سربسته می‌گویند آنچه در نشریات مطابق اساسنامه جمعیت است قبول دارم و آنچه از این حدود خارج است مطرود می‌دانم و باز باز پرس سؤال می‌کند شما که عضو مؤسس و عضو مؤثری هستید چگونه نسبت به این نشریات بعضی را قبول دارید و بعضی را قبول ندارید. ایشان می‌گویند آنچه از نشریات به آن استناد می‌شود در غیاب اینجانب بوده و اگر انحرافی از افراد یا دسته، از جهت روش و اساسنامه برای اینجانب اثبات شود در مرحله اول می‌کوشم تا از انحراف باز دارم، در مرحله دوم چنین افرادی باید از جمعیت اخراج شوند و اگر روزی احساس کردم این جمعیت یا افرادی از آنها از این اصول منحرف شده و چاره برای اصلاح و هدایت آنها نداشتم وظیفه دینی می‌دانم که از عضویت چنین جمعیتی بر کنار شوم و از قرار استنباط شخصی اینجانب، برای باز پرس این توهم ایجاد شده که شاید این سخنان محمول برائت باشد و متهم فی الواقع سوءنیتی نداشته و به همین ملاحظات بوده‌است که در تاریخ

۱۳۴۲/۳/۴ قرار بازداشت مشارالیه به قرار التزام تبدیل و متهم آزاد می‌شود. اما به طوری که در مقدمه کیفرخواست توضیح داده شده، می‌بینیم که آن اظهار بی‌اطلاعی از مفاد اعلامیه‌ها و کیفیت انتشار آنها تجاهر و بسی دور از حقیقت بوده است و متهم پس از آزادی در نقاط مختلفی مخفی شده و شخصاً، رأساً اقدام به تهیه اعلامیه و فراهم نمودن موجبات انتشار آنها را می‌نموده است که از جمله اعلامیه با عنوان سربازان و افسران مسلمان از مراجع دینی خود پشتیبانی کنید به خط متهم می‌باشد و در ضمن نیت سوء متهم کاملاً مشهود است و به قدری این آقای روحانی نسبت‌های ناروا و بی‌ناموسی و اجنبی پرستی داده، من که به زعم ایشان عمال یزید هستم، از تکرار آن شرم دارم و بعد هم با ارسال چنین اعلامیه به شیراز موجبات چاپ آن را فراهم کرده و قسمتی در شیراز، مقداری در تهران منتشر و برای بعضی از امراء و افسران ارشد ارتش با پست فرستاده شده است که اسامی آنها به خط فرستندگان در پرونده ضبط است و دفاع متهم در این قسمت این است که این اعلامیه را یک نفر درب منزل آورده و من با انتشار آن موافق نبودم. نهایتاً، یک رونوشت برای خود تهیه کردم و این خط من همان رونوشتی است که تهیه کردم ولی این اظهار برخلاف حقیقت است زیرا به طوری که در متن اعلامیه ملاحظه می‌شود بعضی کلمات یکبار و دوبار خط خورده و اصلاح شده، به کلمه دیگری تبدیل شده است در صورتی که ممکن نیست کسی از چیزی رونوشت تهیه کند و این طور با مخدوش کردن کلمات آن را تصحیح نماید که البته با دعوی اجتهاد این تصور صحیح نیست. بالجمله، با توجه به مراتب بالا و مفاد تمام تحقیقات معموله و اعلامیه‌های صادره وقوع جرایم انتسابی از ناحیه متهم محرز و هیچ یک از دفاعیات ایشان نمی‌تواند دافع ایشان بوده باشد.

(۴) - در مورد متهم ردیف ۴، آقای مهندس عزت الله سحابی بنا به اعتراف شخصی در تحقیقات عضو جمعیت نهضت آزادی بوده و طبق اعتراف صریح او در تحقیقات برگ ۵۳ پرونده انفرادی مسئول و تهیه کننده اصلی نشریات نهضت آزادی از اواخر بهمن ماه ۱۳۴۱ بوده است با توجه به اظهارات آقای مهندس بازرگان و آقای دکتر سحابی و آقای احمد علی بابایی در تنظیم و تهیه اعلامیه‌ای که در زندان از آنها به دست آمده، شرکت داشته است و دفاع مشارالیه با اینکه هر فرد که دل در گرو

عدالت داشت با انتشار حقایق باید وظیفه خود را انجام دهد، برای فرار از مجازات بوده و آنجا که تذکر داده می شود با این مطالب سراپا موهن و دعوت مردم به عصیان، چگونگی می شود ارشاد کرد می گوید البته اگر کلماتی در یادداشت مورد بحث وجود داشته باشد که از آن استنباط غیر ادب شده باشد چون به مرحله انتشار و رسمیت نرسیده و به هیچ وجه، وارد طرح اتهام نمی تواند باشد یک ادعای بی اساس و بی وجه بوده و با توجه به اقرار صحیح و صریح، مفاد کلیه اعلامیه ها و اعتراف به عضویت در جمعیت، وقوع جرایم انتسابی از ناحیه او محرز و هیچ یک از دفاعیات دافع اتهام نمی تواند باشد.

(۵) - در مورد متهم ردیف ۵، آقای دکتر عباس شیبانی بنا به اعتراف شخصی در تحقیقات برگ ۲۱ پرونده، عضویت او در جمعیت نهضت آزادی محرز و تصریح می کند تمام مسئولیت هایی که متوجه نهضت آزادی می شود قبول دارد و بنا به اعتراف صریح، نامبرده مسئول انتشار نشریه «باحاشیه و بدون حاشیه» بوده که شماره هایی از آن در پرونده ضبط است و اضافه می نماید موافقت آقای مهندس بازرگان را هم برای انتشار آن گرفته ام. در تحقیقات معموله خود را عضو مؤسس معرفی می نماید و در دانشگاه هم برای نیات باطنی جمعیت فعالیت می نمود و به طوری که از مجموع تحقیقات او مستفاد می شود خیلی برای نیل به اسم و عنوان، از این راه نامشروع تلاش کرده است مفاد نشریات باحاشیه و بدون حاشیه چیزی جز قلب حقیقت و اهانت و اسائه ادب و مؤید نظریات باطنی اعضای جمعیت نهضت آزادی ایران نیست و عجیب است که بعضی از این اعضا، حتی اعضای مؤسس از قبول مسئولیت بعضی از آن نوشتجات خودداری کرده اند و معلوم نیست پس چه کسی مسؤول و جواب گو می باشد و دفاع به اینکه این اقدامات به خاطر هدایت هم وطنانم برای خدمت به مملکت بوده است تأثیری در دلایل موجود علیه نامبرده نداشته وقوع جرایم انتسابی از ناحیه او محرز، هیچ یک از دفاعیات نمی تواند دافع اتهام بوده باشد.

(۶) - در مورد متهم ردیف ۶، احمد علی بابایی نامبرده در جریان تحقیقات عضویت خود را در جمعیت نهضت آزادی مکتوم می دارد و می گوید من طرفدار این جمعیت هستم و چون به وطن علاقه مندم همیشه نشریه های آنها را می گرفتم و

اشخاص مختلفی آن را به دست من می دادند ولی با توجه به اینکه آقای مهندس بازرگان او را از افراد مؤثری معرفی کرده و با توجه به نسخه خطی اعلامیه که هنگام انتقال زندانیان مزبور از زندان قصر به زندان قزل قلعه به دست آمده و متهم به خط خود نسبت به مفاد اعلامیه نظریاتی داده است و می گوید:

ما تصدیق داریم که این جنبش یک انقلاب بوده و علاوه بر این سند می دهیم که ما طرفدار و هوادار چنین انقلابی هستیم و تلویحاً در آن دست داشته ایم و اضافه می نماید این آرزوی همه است که این قیام یا انقلاب تعطیل نگردیده و با سرسختی هر چه بیشتر دنبال شود لیکن از جهات گوناگون ما نمی توانیم این گونه تمنیات باطنی خودمان را برملا کرده به نام جمعیت و هیئتی منتشر کنیم. مسلم است که نه فقط در جمعیت نهضت آزادی عضویت داشته بلکه از عناصر صاحب نظر هم بوده و از تمنیات باطنی جمعیت هم اطلاع کافی داشته است و بدین ترتیب عضویت او در جمعیت نهضت آزادی محرز و دفاع نامبرده به اینکه بازداشتن عده ای جوان از تحصیل محروم شده و عصبانی و ناراحت جز با زبان خودشان مقدور نیست. یا اینکه می گوید به نظرم رسیده جمعیت های نامبرده هدف های قانونی دارند و علاقه مندی بنده هم به آنها فقط به این خاطر است که در مقابل نظریه صریح کتبی به خط خودش که به همکاران توصیه می نماید در متن اعلامیه مراقبت شود تمنیات باطنی اشکار نشود مسموع نیست و نمی تواند ارزش و اعتباری داشته باشد. با توجه به مدارک بالا و سایر مدارک مربوط به سایر متهمین از جهت اشتراک مسئولیت وقوع جرائم انتسابی از ناحیه متهم محرز بوده و دفاعیاتش نمی تواند دافع اتهام بوده باشد.

(۷) - در مورد متهم ردیف ۷، آقای ابوالفضل حکیمی نامبرده در جریان تحقیقات خود را عضو جمعیت نهضت آزادی معرفی نموده و به موجب صورت جلسه تنظیمی ضمیمه پرونده ضمن سایر اوراق و مدارک یک دستگاه ماشین پلی کپی از منزل وی کشف می شود و اظهار می دارد از تاریخ اسفند ماه سال ۱۳۴۱ نشریات نهضت آزادی را پلی کپی می کنم و بنا به اظهار وی پیش نویس این نشریه ها توسط آقای مهندس سحابی به ایشان داده می شده است (برگ های ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ پرونده) که نشانه فعالیت های نامبرده در پیشرفت نیات باطنی جمعیت می باشد و با توجه به مراتب بالا در مقدمه و دقت در مفاد اعلامیه که چاپ می نموده، وقوع جرائم انتسابی از ناحیه

او محرز است و دفاع مشارالیه به اینکه چون نهضت آزادی ایران تازه تشکیل شده بود شغل یا مسئولیتی به بنده محول نشده، با کشف پلی کپی از منزل او و اعتراف به چاپ اعلامیه‌های متعدد که ظاهر آن حاکی از اهانت‌های شدید به مقامات عالی و باطن آن مبین هدف اصلی جمعیت به منظور نیل به تمنیات باطنی می‌باشد انکاری موردی است و برای فرار از مجازات می‌باشد و چون در جریان تحقیقات طرز تحویل گرفتن پیش‌نویس اعلامیه و اخذ پول برای تهیه کاغذ و لوازم چاپ از آقای جعفری و جریان چاپ و توزیع اعلامیه‌ها توضیح داده وقوع جرایم انتسابی از ناحیه او محرز و هیچ یک از دفاعیات نمی‌تواند دافع اتهام بوده باشد.

(۸) - در مورد متهم ردیف ۸، آقای [محمد] مهدی جعفری نامبرده در جریان تحقیقات (برگ ۱۸۴ پرونده) عضویت خود را در جمعیت نهضت آزادی اعتراف می‌کند و با توجه به توضیحات مشروح و مفصل او گزارش مسافرت خود به شیراز (برگ‌های ۵-۶-۷-۸-۹ پرونده) و همچنین نامه‌های شخصی به نام عبدالکریم جوکار که تقاضای عضویت کرده و آقای مهندس بازرگان آن را جهت رسیدگی به آقای انتظاری ارجاع نموده و مشارالیه گزارش داده است در جلسه ارتباطات مطرح چون آشنایی خیلی با ایشان نبوده و هیچ سابقه نداشت قرار شد آقای جعفری مسئول ارتباط فارس، شخصاً در این مورد بررسی و نتیجه را اعلام نماید، مسلم می‌شود که مشارالیه علاوه بر عضویت به نفع جمعیت در فارس فعالیت می‌نموده و طبق اظهارات و اقرار آقای ابوالفضل حکیمی مسئول ماشین پلی کپی و چاپ اعلامیه‌ها که می‌گوید پیش‌نویس اعلامیه‌ها و همچنین پول جهت تهیه کاغذ و لوازم چاپ از آقای جعفری می‌گرفتم در تهران هم در جریان تهیه پیش‌نویس اعلامیه‌های سراپا موهن و تأمین مخارج چاپ آن فعالیت و مسئولیت داشته و با توجه به مجموع مطالب بالا و اوراق مکشوفه از منزل نامبرده و اینکه در مقابل سؤال بازپرس که پرسیده است که تبریک خطاب به سران کشورهای مصر و سوریه و عراق به وسیله چه کسی تهیه شده و صریحاً می‌گوید این تبریک را خودم تهیه کردم و به وسیله آقای حکیمی متهم ردیف ۷ چاپ و ارسال گردیده است و همچنین بنا به گفته پرویز عدالت‌منش در صفحه ۵ پرونده انفرادی این شخص اعلامیه خطاب به سران عشایر فارس را که در حال طغیان و شورش بوده‌اند تهیه و به وسیله علیرضا دست‌غیب جهت چاپ به شیراز

فرستاده است وقوع جرائم انتسابی از ناحیه او محرز و دفاعش به اینکه می گوید مقصود از تقاضای کمک، معنوی بوده است و به خیال خود کمک مادی را از کمک معنوی تفکیک و راه فرار برای خود باز می کند دفاع بی اساس است چه اقدام هر کس برای توسل به بیگانگان خاصه دولتی که با ایران روابطش قطع است اقدامی مذموم بوده و معلوم نیست این آقایی که در اعلامیه های متعدد به نام مقامات عالی گستاخانه می تازد و نسبت تجاوز از حقوق و دخالت در کار و وظیفه دیگران را می دهد چگونه به خود اجازه می دهد که کمک یک اجنبی را برای دخالت در امور داخلی کشور خود عاجزانه تمنی کند.

(۹) - در مورد متهم ردیف ۹، پرویز عدالت منش این شخص عضویت خود را در جمعیت نهضت آزادی مکتوم می نماید ولی با توجه به اینکه اعلامیه خطاب به افسران و سربازان را از آقای سید محمود طالقانی که به خط خود ایشان بوده دریافت داشته و به دست آقای علی رضا دست غیب سپرده که به شیراز برسد و به چاپ برساند و پس از چاپ و انتشار در شیراز مقداری از آن را به مرکز آورده و همین شخص بنا به اعتراف خودش اسامی افسران و نشانی آنها را تهیه کرده اعلامیه مزبور را با پست برای آنها فرستاده است و همچنین مسئول و مباشر پخش اعلامیه از طرف حبیب الله شهبازی یاغی و متجاسر بوده و در جریان تحقیقات صریحاً اقدامات خود را شرح داده است و نیز توضیح می دهد در جریان ۱۵ خرداد چگونه روی باجه بلیط فروشی کنده شده و به وسط خیابان انداخته بودند رفته برای تهییج شورشیان سخنرانی کرده است و توضیحات و دفاعیات این آقا در تحقیقات که ادعای اصلاح وضع اجتماعی عامه دارد بی ارزش ولی خیلی خوشمزه است مثلاً راجع به اخذ مینوت اعلامیه از آقای سید محمود طالقانی همان اعلامیه خطاب به افسران و سربازان که به وسیله علیرضا دست غیب به چاپ رسانیده و در شیراز و تهران منتشر کرده است و در جواب سؤال باز پرس که آیا آقای طالقانی مینوت اعلامیه را برای چاپ به شما دادند می گوید خیر من یک روز رفته بودم منزل ایشان و مشغول چیز نویسی بودم و من یک ورقه کاغذ میان کاغذهای آقا دیدم آن را برداشتم گذاشتم در جیبم و آقا هم نفهمید بعد بردم بیرون دادم به علیرضا دست غیب آن را بخواند او هم گرفت و گفت بعد می خوانم و به تو پس می دهم ولی پس نداد بعد در شیراز چاپ کرد و مقداری هم آورد تهران به

من نشان داد من گفتم چرا بدون اجازه چاپ کردی گفت کاری است شده بعد با هم یکی یکی آنرا داخل پاکت گذاشته برای افسران توسط پست فرستاده آن اظهار برای طرز به دست آوردن مینوت اعلامیه و این بیان طرز چاپ و انتشار آن چیزی جز پرت و پلا گویی نیست یا آنجا که سؤال می شود روز ۱۵ خرداد چه کردی می گوید روز ۱۵ خرداد ۳/۵ بعد از ظهر پس از صرف نهار (که البته نهار را ۳/۵ بعد از ظهر خورده) از اواسط خیابان قصر دشت آمدم طرف خیابان بوستان سعدی نرسیده به سلسبیل در آنجا دیدم عده ای پیراهن سیاه چوب به دست رسیدند و از من خواستند که به نفع تظاهرات آنها شعار بدهم و سخن پراکنی کنم منمهم رفتم روی یکی از باجه های بلیط فروشی از جا کنده شده و شعارهایی دادم ولی دیدم جمعیت به دو دسته تقسیم شده که لابد اثر شعار ایشان بوده است یک دسته به طرف غرب و یک دسته به طرف شرق رفته من ماندم و عده ای در حدود بیست نفر که رفتم به طرف سرآسیاب اما من فقط رل تماشاچی را داشتم چون دیدم اینها بدون جهت باجه های بلیط فروشی را خراب می کنند بالاخره رفتم تا خیابان کرج آنجا حمله کردند به ساختمان پستی کولا و آنجا را سنگ باران کردند من رفتم خودم را مقابل شیشه ها قرار دادم شاید این جماعت حیا کنند شیشه ها را نشکنند ولی حیا نکردند من هم خودم را به کنار کشیدم تا قوای انتظامی رسیدند، آنها را متفرق کردند. همچنین راجع به تحریک مردم به وسیله آقای سید محمود طالقانی می گوید ابوالحسن طالقانی گفت رفتم به دیدن آقای طالقانی در زندان قزل قلعه از حال و احوال ایشان پرسیدم و از آزادی ایشان جويا شدم ایشان گفتند نمی دانم ولی عقیده دارند که روز عاشورا در جلو دستجات مردم خطبه حضرت سیدالشهداء علیه السلام را بخوانند من این موضوع را به اضافه کلمه و جمله خطبه های معروف جهاد بر علیه ظلم و ستم حضرت علی علیه السلام از نهج البلاغه و کلمه منستراکسیون را از خودم اضافه کردم تا آخر اینها بدانند من هم کسی و کاره ای هستم اما با همه این فعالیت ها از دست مؤسس نهضت آزادی هم دل خوشی ندارد و در آخرین دفاع می گوید راستش آنکه من در جوانی خوابی دیدم که در اثر آن خواب رفتم به مشهد ولی در مشهد هم خوابی دیدم که مجبور شدم برگردم به تهران. در تهران دنبال کارهای عمومی بودم و در احوال بزرگان تحقیق می کردم که یک مرتبه شنیدم جمعیت نهضت آزادی تشکیل شده رفتم فعالیت نموده با آنها همکاری کنم که در این دفاعیات دلایل اتهام وی به شرح مذکور در بالا بی وجه و اساس بوده وقوع جرایم

انتسابی را از ناحیه او محرز می‌سازد و در هیچ‌یک از این مدافعات نمی‌توان دافع اتهام او بوده باشد نوع بزه انطباق با قانون، عمل سه نفر متهمین ردیف‌های ۱ - ۲ - ۳، جزو مؤسسن جمعیت نهضت آزادی می‌باشد و این جمعیت مرام و رویه آن ضدیت با سلطنت مشروطه ایران می‌باشد و همچنین عمل متهمین ردیف‌ها ۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۸ و ۹ از جهت عضویت مزبور جنایی منطبق با بند ۱ از ماده ۱ قانون مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکت و از جهات اهانت‌های مکرر و گستاخانه نسبت به مقام شامخ سلطنت از درجه جنحه و منطبق با ماده ۸۱ قانون مجازات عمومی می‌باشد و صدور حکم مجازات آنها با رعایت ماده ۲ الحاقیه به اصول محاکمات جزائی مورد تقاضاست و تاریخ و محل وقوع جرم، تهران، اردیبهشت ماه ۱۳۴۰، از تاریخ تشکیل جمعیت نهضت آزادی ضمناً پرونده به نام افرادی که پرونده آنان تاکنون ارجاع نشده یا دستگیر نشده‌اند مفتوح است.

**دادستان سرهنگ فخر مدرس**



## مدافعات

مهندس مهدی بازرگان

استاد و رئیس سابق دانشکده فنی

و

رئیس هیأت مدیره موقت شرکت ملی نفت

و

مأمور خلع ید

در دادگاه عادی ویژه شماره (۱) نظامی

در دادرسی ارتش

به کسانی که وقتی پای مصالح عمومی به میان آید از مصالح خصوصی و نظریات شخصی صرف نظر می کنند. به کسانی که در سیاست مملکت اهل سازش نیستند و تا آنجا که موفق شوند مرد و مردانه می ایستند و یک دندگی به خرج می دهند و باز به کسانی که در راه آزادی و استقلال ایران عزیز از همه چیز خود می گذرند، این عکس ناقابل اهداء می شود.

احمدآباد ، آبان ماه ۱۳۴۱

دکتر محمد مصدق

(امضاء)

### دوست محترم و همکار ارجمند جناب آقای دکتر سنجابی\*

در ادعانامه مربوط به اینجانب اشاره به یک اعلامیه‌ای شده است که آن را به جنابعالی انتساب داده‌اند و ذیلاً به نظرتان می‌رسانم. حال می‌خواستم لطفاً مرقوم بفرمائید آیا از چنین اعلامیه‌ای جنابعالی اطلاع دارید و آیا به دستور جبهه و به خط جنابعالی بوده است و اصولاً نسبت به مفاد آن چه نظری دارید؟

با تجدید سلام و ارادت

مهدی بازرگان

امضاء

۱۳۴۲/۶/۱۰

### متن اعلامیه مورد بحث:

در این چند ماه اخیر اعضای نهضت مقاومت ملی، رؤسای جبهه ملی ایران را مورد حمله قرار داده و نسبت‌های ناروایی به آنها داده‌اند و با دریافت مبلغی از هدف‌های مقدس خود دست برداشته و با عده‌ای که بر ضد ملیون ایران فعالیت می‌کنند برای ضعیف کردن جبهه ملی ایران از طرق مختلف اقداماتی می‌کنند مثلاً با حمله به شخص اللهیار صالح و بدگویی از او می‌خواهند منظور خود را عملی سازند. همه می‌دانند که اعضای نهضت مقاومت ملی که مهندس بازرگان و رحیم عطایی و عباس سمیعی در رأس آنها هستند با دستگیری بعضی از عمال دولت برای ضربه زدن به جبهه ملی در تلاش هستند و با برملاء کردن اعمال آنها به وسیله انتشار این اعلامیه‌ها کلیه وفاداران به جبهه ملی را آگاه می‌سازیم.

### جناب آقای مهندس بازرگان

در پاسخ استعلام جناب عالی معروض می‌دارد اعلامیه فوق‌الذکر مطلقاً ساختگی و مجعول است و هیچ ارتباطی با جبهه ملی و اینجانب نداشته است و تکذیب آن نیز در همان موقع به موجب اعلامیه از طرف اینجانب به اطلاع عموم رسیده است.

دکتر کریم سنجابی

امضاء ۱۳۴۲/۶/۱۸

---

\* متن نامه مهندس بازرگان به دکتر سنجابی و پاسخ آن که در جلسه سوم دادگاه قرائت شد.



## بسمه تعالی

### تیمسار ریاست محترم دادگاه عادی ویژه شماره ۱ دادرسی ارتش\*

پیرو اعتراضی که در ابتدای دومین جلسه محاکمه در تاریخ چهارشنبه ۱۳۴۳/۸/۱ راجع به تغییر محل دادگاه و انتقال آن به اطاقی که فقط دو ردیف صندلی برای ۳۰ نفر تماشاچی گذارده بودند به عمل آمد و عطف به وعده‌ای، فرمودند دستور و ترتیبی خواهند داد تا جلسات آینده دادگاه در محل سابق یا جای مناسبی که گنجایش لاقبل ۱۸۰ نفر تماشاچی داشته باشد تشکیل شود و متأسفانه این وعده عملی نگردید.

لازم می‌دانیم بدون اینکه بخواهیم در حسن نیت ریاست معظم و اعضای محترم دادگاه تردید نماییم و تشکر از بذل جهد برای در اختیار گذاشتن مقدمات ممکن مراتب زیر را به استحضار می‌رسانیم:

۱- اتهام اینجانبان یک اتهام جزئی از نوع جیب‌بری یا شکایت خصوصی که محاکمه آن در اطاق دربسته با حضور عده معدودی از افراد خانواده‌ها به عمل آید نیست «اتهامی است سیاسی به معنای وسیع کلمه علیه جمعیتی که با هیئت حاکمه بر سر عدم اجرای قانون اساسی و در زمینه حقوق و منافع ملت ایران اختلاف داشته است» بنابراین اعم از اینکه به عقیده دولت یا دادستانی ارتش ما راه خطا یا راه خدمت در پیش گرفته باشیم، ذی‌نفع اصلی در این کار و طرف دعوا ملت ایران و حاکم و قاضی واقعی او است که باید که ما هم حقه از جریان محاکمه آگاه شود و قضاوت نماید.

---

\* نامه مورخ یکشنبه ۵ آبان ۱۳۴۲ متهمین به دادگاه عادی ویژه شماره ۱ دادرسی ارتش.

ماده ۱۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز می‌گوید «هر کس با مساوات کامل حق دارد که دعوایش به وسیله دادگاه مستقل و بی‌طرفی منصفانه و علناً رسیدگی شود.»

۲- این تغییر ناگهانی دادگاه از سالنی که گنجایش ۱۸۰ نفر تماشاچی را داشته است (تازه همان‌جا هم به‌هیچ‌وجه مناسب با موضوع محاکمه نبوده) به داخل محوطه لشکر گارد و به‌اطاقی که به‌زحمت ۳۰ نفر تماشاچی می‌گیرد و راه ندادن مخبرین جراید داخلی و خارجی حتی روزنامه‌های کیهان و اطلاعات که در جلسه اول میزی برای آنها اختصاص داده شده بود جز اینکه حاکی و ناشی از قصد تضییق بر ما و ممانعت از اشاعه مدافعات ما و اطلاع افکار عمومی باشد بر هیچ چیز نمی‌توان آن‌را حمل کرد زیرا به فرض اینکه سالن سابق به منظور اولیه استفاده فروشگاه لشکر لازم است به‌هیچ‌وجه مسموع نیست که دستگاه عظیم ارتش شاهنشاهی یک سالن سر پوشیده مناسب دیگری در اختیار نداشته‌باشد یا نتواند از سالن‌های متعدد شهر (از قبیل آمفی تاترهای دانشگاه، دانشکده افسری، نمایشگاه پارک شهر، باشگاه افسران، تالار فرهنگ، شبستان مسجد سپهسالار و غیره) استفاده نماید.

۳- جریان جلسه اول رسیدگی و مدافعات مستند و مدلل و کلای محترم ما و همچنین اعتراضی که در ابتدای جلسه دوم نمودیم در روزنامه‌ها منعکس نگریده است فقط به صورت متحدالمآل اکتفا به تکرار اسامی و اشاره به اینکه دو نفر از وکلا راجع به عدم صلاحیت دادگاه و نقص پرونده صحبت نموده‌اند شده است بدون اینکه بنویسند چه ایرادی داشته و چه دلایلی آورده‌اند. جریان جلسه دوم نیز که با مختصر تفصیل به بعضی روزنامه‌ها داده شده بود، بسیار ناقص و نارسا و خالی از استنادهای قانونی ایراد شده بود.

بدیهی است که جواب و عذر اینکه روزنامه‌ها آزادند و خودشان نخواسته‌اند با تفصیل بیشتری بنویسند قبول نیست به طوری که از مخبرین هر دو روزنامه شنیدیم آنها بسیار علاقه‌مند به درج اخبار دادگاه می‌باشند ولی مقامات انتظامی مانع هستند. علاوه بر آنکه وظیفه و رسم روزنامه نگاری در نشر و تشریح چنین اخباری است نفع مادی و فروش بیشتر آنها نیز چنین اقتضا می‌کند زیرا توجه مردم نسبت به محاکمه

نهضت آزادی ایران که جنبه سیاسی و مملکتی دارد به درجات بیشتر از دادگاه‌های نزاع دو همسایه یا دو چاقوکش قهوه‌خانه است که ستون‌هایی به آنها اختصاص می‌دهند. شاهد علاقه‌مندی مردم به اطلاع از جریان دادگاه، جمعیت کثیری است که در اولین جلسات در میدان مقابل در جنوبی عشرت‌آباد جمع شده، بعضی از آنها از نیم ساعت به ظهر مانده برای تحصیل کارت ورودی نوبت گرفته بودند.

۴- به عقیده ما بنابراین سوابق و تجربیات مکرر، یگانه مانع درج خلاصه مدافعات در جراید و موجب این استتار، دستگاه‌های انتظامی هستند از طرف دیگر بنا به آزمایش‌های مکرر یقین داریم اگر افراد داوطلب یا دوستانمان بخواهند خلاصه مذاکرات دادگاه را تنظیم و توزیع نمایند سازمان امنیت با کنترل شدیدی که روی چاپخانه‌ها دارد مانع چاپ خواهد شد و اگر با پلی‌کپی، یک دسته، نسخه‌های معدودی تهیه نمایند توزیع کنندگان را دستگیر و مضروب و مجبوس خواهند کرد. کما اینکه در مورد پخش اعلامیه‌های انتخاباتی اخیر و اعلامیه‌های علمای اعلام همین کار را می‌کردند.

۵- با توجه به اینکه هم ورود مستمعین و ناظرین آزاد را که حداقل ممکن (یعنی تا آنجایی که مسمائی از علنی بودن اسمی دادگاه به عمل آید) تقلیل داده‌اند و هم مانع درج و انتشار مدافعات ما در روزنامه و اطلاع عامه مردم ایران شده‌اند این محاکمه در حقیقت و در عمل محاکمه‌ای است سری و بر خلاف تمام حقوق طبیعی و موازین قضایی.

ضمناً اقرار است از طرف دولت به خلاف قانونی بودن محاکمه ما و اتهام و رفتاری که وارد کرده است زیرا اگر هیئت حاکمه اعتماد و افتخار به عمل خود داشت از علنی بودن دادگاه و افشای مدافعات ما باکی نداشت محاکمه را به کنج صندوقخانه نمی‌کشاند بلکه سعی می‌کرد هر چه ممکن است بر ملاء و در منظر و مسمع عام بر گزار شود تا اگر ما مقصر هستیم رسوا گردیم.

۶- نظر به مراتب بالا و علاوه بر دلایلی که در دو جلسه گذشته از طرف آقایان و کلای مطلع و با شهادت ما اقامه شده است به این دلیل نیز ما دادگاه حاضر را غیر قانونی

و مخالف حقوق مسلم خود می دانیم و رسماً اعلام می داریم که تا اعاده دو مطلوب فوق به عمل نیاید (یعنی وسعت کافی محل دادگاه و حضور بلا مانع تماشاچیان غیر مأمور از یک طرف و انتشار مشروع مدافعات لا اقل شبیه به دادگاه باطری سازی در جراید عمومی یا در اوراقی که خود یا دوستانمان بتوانیم آزادانه چاپ و نشر نماییم از طرف دیگر) و تا اجرای کلیه شرایط و حقوقی که قوانین برای دادرسی و دفاع متهمین سیاسی مقرر داشته اند تأمین نگردد سکوت اختیار کرده دفاعی از خود نخواهیم نمود و آقایان و کلاهی منتخب را بر طبق مواد ۱۹۵ و ۱۹۷ قانون دادرسی و کیفری ارتش و با توجه به اینکه هنوز دادرسی شروع نشده است به موجب ماده ۱۰ محاکم جنائی عزل می نماییم.

« حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ<sup>۱</sup>      نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ<sup>۲</sup> »

سید محمود طالقانی      دکتر یدالله سبحانی      مهدی بازرگان  
 مهندس عزت الله سبحانی      دکتر [عباس] شیبانی      احمد علی بابایی  
 ابوالفضل حکیمی      [محمد] مهدی جعفری  
 پرویز عدالت منش (که عضو نهضت آزادی نیستم)

۱. سوره آل عمران / ۱۷۳: خدا ما را کافی است و نیکو کارگزاری است

۲. سوره انفال / ۴۰: خدا کارساز شماست؛ و نیکو کارساز و یابوری است.



## خلاصه جریان محاکمه\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

محاکمه هفت نفر از مؤسسين و اعضاي نهضت آزادي ايران که به اتهام اقدام عليه امنيت کشور در پادگان عشرت آباد از تاريخ ۱۳۴۲/۷/۳۰ شروع گردیده است هنوز در مرحله مقدماتی رسيدگی يعنی بحث در صلاحيت دادگاه و نواقص تحقيقات و پرونده می باشد، چنانچه دادگاه علی رغم ايرادات اساسی و دلایل مستند و قانونی و کلای مدافع رأی به صلاحيت خود و کامل بودن پرونده بدهد وارد مرحله دادرسی خواهد شد.

اولین جلسه دادگاه در يك تالار بزرگ شامل ۱۶۰ صندلی برای تماشاچی تشکيل شد جمع کثیری از علمای اعلام و کارمندان و دانشجویان و بازاریان و کارگران برای استحضار از جریان محاکمه در مقابل در جنوبی عشرت آباد حاضر شده بودند ولی بلافاصله جلسه دوم دادگاه را به داخل پادگان در اطاقی که گنجایش ۳۰ نفر تماشاچی را داشت منتقل نموده، و ورود تماشاچیان را با تضيیقات فراوان و با مطالبه شناسنامه و پرسش شغل و ثبت نام توأم کردند. از طرف دیگر در تمام این مدت روزنامه های

---

\* این شرح خلاصه و فهرستی است از جریان ۱۲ جلسه دادگاه- از ۱۳۴۲/۷/۳۰ تا ۱۳۴۲/۸/۲۶ - محاکمه اعضا نهضت آزادی ايران که از روی حافظه و یادداشت های حاضرین در دادگاه با تطبیق و ترکیب بیانات آقایان وکلای مدافع محترم و تیمسار دادستان تهیه گردیده و سعی شده است حتی المقدور بدون تحریف بوده، عصاره کلام و منظور بیان هر يك از آقایان منعکس شود و اگر در اثر کمی وقت و وسایل، اجباراً اختصاراتی در مطالب و عناوین به کار رفته باشد معذرت می خواهیم. تاریخ انتشار این سند پاییز ۱۳۴۲ هجری شمسی می باشد.

خبری تحت کنترل شدید مقامات انتظامی می‌باشد از درج اخبار دادگاه و مدافعات و کلا و متهمین ممنوع گردیدند و فقط اکتفا به ذکر ساعت شروع و ختم جلسه و اسامی رئیس و دادستان دادگاه و بعضی از وکلای مدافع می‌نمایند. به این ترتیب حداکثر کوشش به کار برده می‌شود تا ملت ایران که ذی‌نفع اصلی در این قضیه و قاضی واقعی در این محاکمه است بی‌اطلاع و برکنار باشد یعنی محاکمه عملاً و در حقیقت سری است.

ما در صدد برآمدیم با وجود قلت وسایل و سانسور شدید و خطرات موجود یک خلاصه فهرست‌وار و بی‌طرفانه‌ای از جریان دادگاه تهیه نموده به نظر علاقه‌مندان و هموطنان و مردم آزاده جهان برسانیم تا خادم را از خائن تشخیص دهند.

### معرفی دادگاه

محاکمه شونده‌گان به ترتیب شماره ردیف مذکور در کیفرخواست آقایان: مهندس مهدی بازرگان - دکتر یدالله سبحانی - آیت الله حاج سید محمود طالقانی - مهندس عزت‌الله سبحانی - دکتر عباس شیبانی - احمد علی بابایی - ابوالفضل حکیمی - سید محمد مهدی جعفری - پرویز عدالت‌منش (که عضو نهضت آزادی نیستند).

وکلای مدافع - (به ترتیب ردیف متهمین) جنابان آقایان:

تیمسار سرتیپ دکتر علینقی شایان فر - سرکار سرهنگ عزیزالله امیر رحیمی - سرکار سرهنگ دکتر اسمعیل علمیه - سرکار سرهنگ علی اکبر غفاری - سرکار سرهنگ محمود خلعتبری - تیمسار سرتیپ علی اصغر مسعودی - سرکار سرهنگ غلامرضا نجاتی - سرکار سروان سید حسن حجازی - تیمسار سرتیپ احمد بهارمست - سرکار سرهنگ محسن پگاهی - سرکار سرهنگ محمد اعتماد زاده - سرکار سرهنگ دکتر بهره‌ور - سرکار سرهنگ جواد صارمی - سرکار سرهنگ شریف‌زاده مقدم.

دادستان، تیمسار سرتیپ فخر مدرس دادستان، تیمسار سرتیپ حسین زمانی رئیس دادگاه، تیمسار سرتیپ مهدی احترامی و سرکار سرهنگ مهندس رحیمی اعضای دادگاه، و سرکار سرهنگ محمد حسین خالصی عضو علی‌البدل.

### کیفرخواست

متن کامل آن پلی‌کپی شده و منتشر گردیده است. به طور کلی و خلاصه چنین ادعا

شده است که متهمین فوق‌الذکر و نهضت آزادی ایران برخلاف مرانامه خود که طرفداری و تبعیت از قانون اساسی می‌باشد در نشریات رسمی یا مستعار خود به ضدیت با سلطنت مشروطه و اهانت به مقام سلطنت برخاسته‌اند. سپس با استفاده و استناد به پاره‌ای نوشته‌ها و اظهارات انتسابی به بعضی از آقایان فوق، نیت و مقصد نهضت آزادی ایران را انقلاب و اخلال در امنیت کشور تشخیص داده و متهمین را بر طبق بند ۱ از ماده ۱ قانون مقدمین علیه امنیت کشور و ماده ۸۱ قانون مجازات عمومی از سه تا ده سال زندان دانسته است.

### اعتراض و اعلام سکوت متهمین

متهمین پس از مواجه شدن با تغییر محل ناگهانی و تضییقات بر تماشاچیان که عملاً در حکم سری کردن دادگاه است و ممانعت از انتشار مذاکرات دادگاه در خارج، اجباراً در مقام اعتراض برآمده خواستار برگشت دادگاه به محل سابق یا به محلی که لااقل همان وسعت و گنجایش را داشته‌باشد و آزادی انتشار اخبار در روزنامه‌ها شدند و چون وعده‌های ریاست دادگاه عملی نگردید اعلام سکوت نموده و کلای خود را عزل نمودند (نامه اعتراض مفصلی نیز به تاریخ ۱۳۴۲/۸/۵ تسلیم دادگاه گردید).<sup>۱</sup> تنها ترتیب اثری که بعداً به این اعتراض داده شد انتقال مجدد دادگاه به محلی شد که گنجایش ۷۵ نفر تماشاچی را دارا بود.

رئیس دادگاه حق عزل و کلا را برای متهمین (با استناد به ماده ۱۰ آیین دادرسی عمومی فصل محاکم جنایی) قائل نشد و دستور داد و کلای مدافع به مدافعات خود ادامه دهند.

آقایان و کلای مدافع محترم پس از ایراد دلایل منطقی بر غیرقانونی بودن دادگاه در شرایط مشهود و اینکه متهمین حق دارند، بر طبق مواد ۱۹۵ و ۱۹۷ قانون دادرسی و کیفراتش، در مرحله مقدماتی و تشریفاتی رسیدگی، و کلای خود را عزل نمایند ولی چون به لحاظ وظایف افسری موظف به تبعیت از دستور رئیس دادگاه بودند و ضمناً میل داشتند اظهارات دادستان را بلاجواب نگذارند خود را ناگزیر دیدند از نظر اتمام حجت و ادای حقیقت رأی به دفاع پردازند.

در جلسه دهم از رئیس دادگاه درخواست شد اجازه دهند از طرف متهمین یک

۱. این نامه در صفحه ۴۳ آمده است.

دستگاه ضبط صوت بیاورند یا نوارهای ضبط صوت دادگاه را امانت دهند تا از روی آنها کپی برداشته شود و همچنین خلاصه مذاکرات دادگاه را تهیه نموده پس از آنکه به نظر و تصدیق منشی دادگاه رسید اجازه داده شود که چاپ و انتشار آن بلامانع باشد. با این تقاضاها نیز موافقت به عمل نیامد.

## ایرادهای وکلای مدافع

### الف - به صلاحیت دادگاه

۱- با توجه به اصل ۲ متمم قانون اساسی که تصویب کلیه قوانین را موکول به موافقت یک هیئت پنج نفری از مجتهدین کرده است و برای حجج اسلام و مراجع تقلید یک نوع حق «وتو» و مقام و مصونیت فوق نمایندگان مجلس و وزرا را قائل شده است و با توجه به اصول ۱۵ و ۱۸ و ۲۰ و ۲۱ و ۳۹ و ۴۰ و ۵۸ متمم قانون اساسی که شرع را حاکم و ناظر بر قوانین دانسته است و نظر به اینکه آیت الله طالقانی بنا به مراتب فضل و سوابق خدمت و به شهادت تأییدات مراجع بزرگ تقلید از جمله علمای طراز اول و حجج اسلام می باشد چنین دادگاهی صلاحیت محاکمه معزی الیه را ندارد. محاکمه ایشان خلاف قانون و خلاف سنتی است که از صدر مشروطیت تا به حال مرعی بوده است قانون مطبوعات از نظر رسیدگی به جرایم مطبوعاتی اهانت به مقام سلطنت را با اهانت به مقام علمای طراز اول و مراجع تقلید دارای یک درجه مجازات شناخته، حتی انگلستان اسقف ماکاریوس را که علیه حکومت انگلیس در قبرس قیام کرده و دست به انقلاب زده بود محاکمه نکرد. مجارستان «کمونیست و بی دین» نیز احترام مقام روحانیت را نگهداشته و در انقلاب سال ۱۹۵۶ کاردینال مینزنتی را محاکمه نمود. (حضرت آیت الله طالقانی در جلسه اول غیر قانونی و غیر صالح بودن دادگاه را اعلام داشته و حاضر نشدند، به سئوالات رئیس دادگاه پاسخ گویند).

۲- این اتهام و محاکمه سیاسی است و بر طبق اصل ۷۹ متمم قانون اساسی که می گوید «در موارد تقصیرات سیاسی و مطبوعات هیئت منصفین در محاکم حاضر خواهند بود» چون دادگاه بدون حضور هیئت منصفه تشکیل شده است صلاحیت رسیدگی به اتهام یک جمعیت سیاسی با عملیات و مرام سیاسی را (که خود دادستان نیز در کیفرخواست به آن تصریح کرده است) ندارد.

سیاسی بودن جرم انتسابی کاملاً بدیهی است و اگر تشکیل جمعیت سیاسی و اتهام به ضدیت با سلطنت مشروطه و قصد در تغییر رژیم را سیاسی ندانیم پس جرم سیاسی کدام است ما از تیمسار دادستان مصرأ تقاضا داریم جرم سیاسی را برای ما تعریف بفرمایند.

مجمع حقوق دانان منعقد در کپنهاک در سال ۱۹۲۵ برای توجیه قوانین جزایی ممالک مختلف تشکیل شده بود جرم سیاسی را ارتکاب عملی که علیه تشکیلات و اداره حکومت باشد تعریف کرد.

۳- چون آقایان رئیس دادگاه و دادستان در دادگاه انتظامی قضات ارتش نیز عضویت دارند و در آنجا موظف به رسیدگی و جلوگیری از تخلفات و اشتباهات قضات امثال همین دادگاه‌ها هستند و جمع بین این دو پست مدعی و مدعی علیه شدن از یک طرف و متهم و خاطی شدن از طرف دیگر، منطقاً و قانوناً منافات دارد، سلب صلاحیت از دادگاه می‌نماید.

#### ب - نقص پرونده و تخلفات آن

۱- امر تعقیب - بر طبق ماده ۱۳۷ و ۱۳۸ قانون دادرسی و کیفر ارتش پرونده اتهامیه می‌بایستی قبل از بازرسی نزد فرمانده واحدی که دیوان حرب در حوزه آن واقع است رفته چنانچه فرمانده لازم بداند امر رسیدگی و تعقیب را صادر نماید و هر تعقیبی که برخلاف ترتیب فوق به عمل آمده باشد از درجه اعتبار ساقط است نظر به اینکه پرونده‌های متهمین فاقد امر تعقیب است بلااعتبار بوده و هیچ‌گونه اقدام قانونی روی آنها ممکن نمی‌باشد. امر تعقیب نه تنها از نظر تشریفات قانونی لازم است و بدون آن پرونده ناقص می‌باشد بلکه قانون‌گزار از نظر مصلحت نظامی و مملکتی و به ملاحظه اینکه آیا دلایل و مدارک کافی و قابل قبول است آن را ضروری دانسته است و ضمناً اختصاص به متهمین نظامی ندارد زیرا در ماده ۱۳۸ قید نظامی بودن نشده و بنابراین عام است و از آن گذشته در مورد متهمین ۱۵ خرداد که تماماً غیر نظامی هستند ابتدا امر تعقیب صادر شده و سپس در همین دادگاه رسیدگی انجام گرفته است.

۲- متهم ردیف ۱ در شروع اولیه جلسه بازپرسی تقاضا کرده است وکیل مدافع ایشان بر طبق تبصره ذیل ماده ۱۱۲ آیین دادرسی کیفری، در جلسات بازپرسی، ایشان را

همراهی نماید و بازپرس موافقت نکرده است به این ترتیب سلب حق از متهم و سبب نواقص و خلاف‌هایی در بازپرسی و تحقیقات شده است.

۳- بازپرس برخلاف ماده ۱۵۲ قانون دادرسی و کیفر ارتش ذیل اوراق بازپرسی را امضا ننموده است.

۴- دادیار برخلاف ماده ۱ متمم قانون دادرسی ارتش در جلسات بازپرسی حضور نیافته و اسم و امضای او ذیل اوراق بازپرسی وجود ندارد.

۵- قسمت حساسی از استنادها و استدلال‌های کیفرخواست مبتنی بر اعلامیه خطاب به افسران و سربازان می‌باشد که گفته شده است شخصی به نام علیرضا دست‌غیب آن را از آقای عدالت‌منش گرفته و به شیراز برده و چاپ کرده و به تهران آورده و بر طبق صورتی که از شخصی به نام ناصر احمدی گرفته است به آدرس افسران ارتش فرستاده است. دست همین آقای دست‌غیب و ناصر احمدی در یک جریان خطرناکی که به پرونده حضرت آیت‌الله طالقانی چسبانیده شده و مربوط به خرید دینامیت و ذخیره و ارسال آن می‌باشد باز دیده می‌شود، مع‌ذالک از دو نفر مذکور هیچ‌گونه تحقیق یا مواجهه‌ای با متهمین به عمل نیامده است و با آنکه جرم انتسابی بسیار سنگین می‌باشد حتی احضار هم نشده‌اند و از پستخانه واز هیچ یک افسران نامبرده در پرونده که می‌گویند به نام آنها اعلامیه ارسال شده است نیز سؤالی به عمل نیامده و تحقیقات و پرونده از این جهت ناقص و بسیار مشکوک است.<sup>۱</sup>

۶- دو فقره اعلامیه در ادعای نامی، یکی به امضای آقای حبیب‌الله شهبازی و دیگری به عنوان سران عشایر فارس به جمعیت نهضت آزادی ایران نسبت داده شده است بدون آنکه از آقای شهبازی در آن زمینه تحقیقی به عمل آمده باشد که آیا خود ایشان آن اعلامیه را داده است یا نه و از کجا معلوم همین اعلامیه را که حالا به پای نهضت آزادی نوشته‌اند به حساب آقای شهبازی نگذارند.

۷- در کیفرخواست صحبت از اعلامیه‌ای شده است که آقای دکتر کریم سنجابی از طرف جبهه ملی ایران علیه آقای مهندس بازرگان صادر کرده‌اند. اما به هیچ‌وجه راجع به اصالت نامه و صحت چنین اعلامیه، پرسشی از جناب آقای دکتر سنجابی و مسئولین جبهه ملی نکرده و تحقیقی به عمل نیامده است و معلوم نیست چگونه چنین اوراقی وارد پرونده شده است.

۱. چنین اعلامیه‌ای در هیچ کجا موجود نبوده و نیست.

۸- در غالب پرونده‌ها دیده می‌شود که بازداشت آقایان (یا آزادی بعضی از آنها در سال ۱۳۴۰) به دستور سازمان امنیت به عمل آمده است و بازپرس بر طبق دستور سازمان امنیت و قبل از آنکه پرونده به اداره دادرسی ارتش برود بازپرسی کرده است. در صورتی که قانون تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور مأمورین سازمان را از صدر تا ذیل در حکم ضابطین نظامی و دارای همان وظایف و حقوق می‌شناسد. بر طبق ماده ۱۳۶ آئین دادرسی و کیفر ارتش، ضابطین نظامی جز در جرم مشهود، آنهم برای ۲۴ ساعت، حق بازداشت کسی را ندارند (آقای دادستان در موقع عنوان این مطلب و استفسار و کیل مدافع که به چه مجوزی سازمان امنیت در موقع رفراندوم آقایان متهمین و رهبران و افراد کثیری از افراد جبهه ملی و مردم را بازداشت نموده ماه‌ها در زندان بدون بازپرسی نگاهداشته است گفتند به موجب ماده ۲۴ آئین دادرسی کیفری. بلافاصله به ماده مزبور مراجعه و معلوم شد کمیسرهای نظمی نیز نمی‌توانند مقصر را بیش از ۲۴ ساعت در توقیف گاه نگاهدارند - خنده حضار و اعتراض آقای رئیس).

۹- مواد ۴۴ آیین کیفری و ۱۵۷ آیین دادرسی و کیفر ارتش مقرر می‌دارند که مستنطق باید بی طرف بوده کلیه مدارک و دلایلی را که به نفع یا به ضرر متهم باشد جمع آوری نماید. در این پرونده آنچه دیده می‌شود بازپرسی به عنوان یک مدعی سعی کرده است به ضرر متهمین مدارک را تهیه و توجیه نماید و هیچ گاه به سوابق خدمات و تألیفات این آقایان و به مرامنامه و اعلامیه‌های نهضت آزادی ایران به آشنایان و همکاران آنها مراجعه نکرده است و آنها را به داشتن افکار و انجام اعمالی که اصلاً چسبندگی ندارد متهم نموده است.

۱۰- آزاد کردن جناب آقای طالقانی در اوایل محرم و بازداشت مجدد ایشان بعد از یک ماه و عملیاتی که در آن فاصله در غیاب ایشان به دست ایادی مرموزی با اغوای فرزند خردسالشان صورت گرفته کاملاً می‌رساند که چون دلایل و مدارکی برای محاکمه وجود نداشته است خواسته‌اند جعل مدرک و پرونده‌سازی نمایند. و موارد نقض تحقیقات مفصلی که همه آنها در موضوع رسیدگی مؤثر می‌باشد جمعاً در ۲۶ فقره از طرف آقایان و کلای محترم ایراد شده که آقای دادستان به اجمال بر گزار کرده و جواب مقنع نداده است.

### جواب‌های تیمسار دادستان

آقای دادستان با تذکر اینکه نسبت به اتهامات و دعاوی خود اصرار و تعصب نداشته تسلیم قانون و رأی دادگاه و طالب کشف حقیقت هستند و خود را نماینده دولت و ملت و مدافع حقوق ۲۲ میلیون مردم ایران می‌دانند. جواب‌هایی به شرح خلاصه شده زیر دادند. (بعداً از طرف متهمین استفسار شد که ایشان که خود را نماینده مردم می‌دانند چرا اعتراض و اقدامی نمی‌کنند که ۲۲ میلیون نفر از طریق حضور در دادگاه و قرائت روزنامه‌ها نسبت به محاکمه کسانی که مدعی هستند علیه امنیت آنها اقدام کرده‌اند آگاه شوند؟).

### الف) صلاحیت دادگاه

۱- جواب ندادند. فقط به این اعتراض کردند که اگر وکیل مدافعی قوانین صادره از مجلس را به حکم اینکه به صحنه علمای طراز اول نرسیده است یا اعلیحضرت همایون در یکی از نطق‌های مربوط به اصلاحات ارضی فرموده‌اند انتخابات سابق تماماً ساختگی و نمایندگان غیرملی و مأمور فئودال‌ها بوده‌اند قانونی نمی‌داند چرا در مدافعات خود به آنها استناد می‌نمایند.

۲- اصلاً کاری به سیاسی بودن یا سیاسی نبودن اتهام نداریم آراء صادره از دیوان کشور برای ما حجت است بیش از صد فقره موارد مشابه موجود است که نسبت به آراء صادره از دادگاه‌های نظامی تجدیدنظر در مورد افراد توده‌ای فرجام خواسته شده است و شعب دیوان کشور هیچ‌گاه ایراد به عدم حضور هیئت منصفه نگرفته‌اند (دو فقره احکام ۹۴۳۳ و ۲۰۳۲ از شعبه ۹ دیوان کشور را قرائت کردند) ضمناً فرمودند که اگر آقایان و کلاهی مدافع علاقه‌مند به تعریف جرم سیاسی هستند ممکن است سرافراز فرمایند تا در مجلس خصوصی بحث نماییم.

۳- ماده ۳۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش مربوط به دادگاه‌های انتظامی عضویت اعضا دادگاه‌ها و دادستان را در محکمه انتظامی قضات ارتش منع نکرده بنابراین اشکال ندارد که افسری در هر دو جا سمت دادستانی داشته باشد (و افزودند به چه دلیل عمل ما را حمل بر صحت نمی‌کنید؟ ان شاء الله که از ما گناهی سر نخواهد زد و اگر مرتکب خلاف شدیم دادرسی‌های علی‌البدل وجود دارند).



**ب) نقص پرونده:**

- ۱- یک فقره رأی صادره از شعبه ۹ دیوان کشور را قرائت نمودند و نتیجه گرفتند که چون دادگاه تجدیدنظری که نسبت به رأی آن فرجام خواسته شده راجع به یک مرد توده‌ای غیرنظامی بوده و پرونده، امر تعقیب نداشته و دیوان کشور ایراد نگرفته است پس امر تعقیب در مورد غیر نظامی‌ها لازم نیست و اضافه کردند که اصولاً هیچ فرماندهی حق ندارد تعقیب متهمی را متوقف نماید بنابراین، بود و نبود امر تعقیب، بی‌اثر است.
- ۲- اگر اجازه نداده‌اند و کیل مدافعی متهم را در بازپرسی همراهی کند حقی فوت نشده است چون حالا وکلای مدافع حضور دارند و دفاع لازم را می‌نمایند. به علاوه چون وکلای دادگستری در دادگاه‌های نظامی راه ندارند این حق هم که مربوط به دادگاه‌های عمومی است در اینجا راه ندارد.
- ۳- عدم امضای بازپرس ذیل اوراق بازپرسی اشکالی ندارد چون دادگاه عالی انتظامی یک بازپرس را که پاره‌ای از اوراق بازپرسی را امضاء نکرده بود محتاج به تنبیه ندانسته است.
- ۴- حضور دادیار در جلسات بازپرسی موقعی لازم است که بر طبق ماده ۱- متهم قانون دادرسی و کیفر ارتش، رئیس اداره دادرسی آن اتهام را مهم تشخیص دهد.
- ۵- عدم تعقیب و بازداشت پاره‌ای اشخاص دلیل نقص پرونده نیست.
- ۶ و ۷- اگر نسبت به مدارک تحقیقات کافی نشده نقص پرونده نیست چون بازپرس از متهمین سؤال کرده و اقرار گرفته است و فکر نمی‌کنم آنها در محضر دادگاه انکار نمایند.
- ۸ و ۹ و ۱۰- بازپرس بنا به وظیفه‌شناسی و بی‌نظری متهم ردیف ۳ را آزاد نموده است ولی بعداً که مدارک محکم برخلافکاری‌های ایشان جلوی او گذارده‌اند ناچار بوده است دستور بازداشت مجدد صادر نماید.

**مدافعات مجدد وکلای مدافع**

کلیه آقایان وکلای مدافع با تصریح بر اینکه معزول از طرف موکل می‌باشند و متهمین بر طبق مواد ۱۹۵ و ۱۹۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش و ۶۷۹ قانون مدنی با توجه به آنکه دادگاه هنوز در مرحله مقدماتی تشریفات رسیدگی است و وارد دادرسی شده

است حق عزل را دارند ولی از جهت تمکین به دستور دادگاه و برای آنکه اظهارات غیر وارد و سفسطه آمیز تیمسار دادستان را بلاجواب نگذارند و رویه‌های غلطی بدعت نشود به حکم وظیفه اداری و وجدانی به دفاع می‌پردازند ضمناً متعرض این نکته شدند که از ۲۷ فقره مورد نقض، آقای دادستان با ابهام و ادغام فراوان فقط سه چهار فقره آن را جواب داده‌اند.

#### الف) صلاحیت دادگاه

۱- آقای دادستان نه تنها جوابی نداشتند که بدهند بلکه در سمت خودشان نیز غیر صالح‌اند. زیرا اصل ۸۲ قانون اساسی صریحاً می‌گوید، «تعیین شخص مدعی‌العموم با تصویب حاکم شرع در عهده پادشاه است» حال ایشان که تصویب از هیچ حاکم شرعی ندارند در مقام اتهام و محاکمه یک حاکم شرع عالیقدر هم برآمده‌اند!

۲- استناد تیمسار دادستان به چند فقره آراء صادره از بعضی شعب دیوان کشور به دلایل ذیل غیر معقول و غیر مقبول بوده نمی‌تواند مانع اجرای قانون و دلیل بر صلاحیت دادگاه باشد:

اولاً- رأی یک شعبه دیوان کشور را نه تصمیم قضایی می‌گویند نه رویه قضایی که برای دادگاه‌ها لازم‌الاتباع باشد. هر وقت هیئت عمومی دیوان کشور طبق قانون وحدت رویه قضایی جمع شده نظری دادند آن رویه قضایی می‌شود. هیچ‌یک از آرائی که آقای دادستان اشاره یا قرائت کردند طبق قانون وحدت رویه قضایی صادر نشده و تازه هیچ رأی و یا رویه نمی‌تواند ناقض اصول قانون اساسی بشود.

ثانیاً- تمکین به رأی یک شعبه دیوان کشور آنقدر غیر الزامی و غیر اجباری است که وقتی رأی صادره از دادگاه تجدید نظر قبلی را شعبه دیوان کشور نقض می‌کند بسیار اتفاق افتاده است که دادگاه تجدید نظر هم‌تراز، همان رأی را صادر می‌نماید و توجه به نظر دیوان کشور نمی‌کند (موردی مثال زده شد) بنابراین نمی‌تواند مجوز قانون باشد.

ثالثاً- دیوان کشور همیشه نسبت به موضوع خاص که یکی از اصحاب دعوی روی آن فرجام خواسته است نظر می‌دهد نه نسبت به تمام محتویات پرونده و تشریفات دادگاه، احکامی که آقای دادستان قرائت کردند در هیچ کدام تعرض و تصریح به سیاسی بودن اتهام و لزوم حضور هیئت منصفه نشده است در تمام اینها فرجام خواه

دادستان ارتش بوده که طبعاً نسبت به چنین مسئله اعتراض نداشته است. رابعاً- آراء قرائت شده مربوط به محکومیت افراد توده‌ای بود وضع افرادی که فعالیت ممنوعه در یک حزب غیرقانونی منحل کرده باشند قابل قیاس با وضع آقایان متهمین حاضر و نهضت آزادی ایران که جمعیت علنی قانونی طرف دار قانون اساسی است نمی باشد.

خامساً- اگر قرار باشد از نظر ارزنده دیوان کشور تبعیت شود خوب است به نامه چند ماه قبل دیوان کشور به عنوان آقای دکتر باهری وزیر دادگستری که به امضای رئیس دیوان کشور و رؤسای کلیه شعب رسیده مراجعه نماییم. در آن نامه دیوان کشور به عنوان اعتراض و با صراحت گفته است که به نظر دیوان کشور نابسامانی‌هایی که در دستگاه دادگستری موجود است و قوه قضائیه دارای اقتداری که امنیت و عدالت اجتماعی را به حد کمال تأمین نماید و انتظارات مردم را چنانچه باید برآورد نیست یک امر ناشی از تأثیر و دخالت دو قوه دیگر در امور قضاییه بوده و از این پس نه تنها باید قوانینی که موجب توسعه دخالتهاست به تصویب برسد، بلکه لازم است در تفسیر قوانین هم اکنون در اوضاع خاص به این نحوگان در این زمینه به تصویب رسیده است به طریق قانونی اقدام شود.

از جمله قوانین ناصوابی که موجب توسعه دخالت‌ها شده همین اختیارات بی تناسب و خارج از امور جنگی و نظامی است که بر خلاف کشورهای دیگر به دادگاه‌های نظامی داده شده آنها را در امور سیاسی و عمومی که هیچ گونه تخصص و صلاحیتی ندارند وارد کرده‌اند. از جمله تأثیر و دخالت قوه مجریه که موجب نابسامانی و سلب امنیت و عدالت اجتماعی شده است همین تجاوز و تعدی‌های سازمان امنیت، خارج از حدود و وظایف قانونی خود می باشد که اشخاص را می گیرد - شکنجه می دهد - ماه‌ها و سال‌ها در زندان نگاه می دارد - به مأمورین دادرسی دستور می دهد و در پرونده‌های حاضر حکومت می کند (موقعی که آقای وکیل مدافع اشاره به شکنجه نمود آقای رئیس دادگاه زنگ زده اعتراض نمود).

سادساً- نه آقای دادستان و نه دادگاه حق ندارند موضوع سیاسی بودن یا نبودن اتهام را در نظر بگیرند زیرا علاوه بر اینکه در صورت عدم توجه بدان حقوق بسیاری از متهمین ضایع و از دادگاه سلب صلاحیت می شود دیوان کشور نیز که آراء صادره از آن برای تیمسار دادستان فوق قانون می باشد. بر طبق حکم شماره ۱۳۴۸ مورخ

۱۳۲۸/۸/۱۲ صادره از شعبه ۵ چنین گفته شده است:

«تعریف نشدن جرم سیاسی در قوانین با اینکه در موارد عدیده در قانون اساسی و قوانین عرفی جرم سیاسی عنوان شده و در مقابل جرائم غیر سیاسی دارای احکام و مقررات خواسته‌است، باعث نمی‌شود که جرائم سیاسی از جهت احکام و آثار تابع و ملحق به جرائم غیر سیاسی شود بلکه باید از مجموع مفهومات لغوی و عرف و عام و خاص در صورت چنین ایرادی از طرف متهم، جرم سیاسی را از غیر سیاسی تمیز و تشخیص داد. کما اینکه مثلاً در قانون مجازات عمومی بسیاری از جرائم از قبیل قتل و سرقت و غیره تعریف نشده... بنابراین متقاضی بود دادگاه سیاسی بودن یا عادی بودن جرائم مورد دعوی را بر حسب مبنای مزبور تشخیص دهد و به صرف اینکه در قانون جرم سیاسی تعریف نشده رفع تکلیف از دادگاه نمی‌شود.»

سابعاً- نه تنها بنابر اصطلاح و عرف بدیهی این اتهام و این محاکمه صددرصد سیاسی هستند و قانون ۲۵ مهر ۱۳۲۰ راجع به عفو و بخشودگی محکومین سیاسی یکی از مضمولین آن را عیناً همان ماده کیفرخواست یعنی تشکیل دهندگان جمعیتی که مرام آن ضدیت باسلطنت مشروطه باشد شناخته است، بلکه ماده ۱۰ و بند ۱۰ ماده ۱۳ قانون انتخابات نیز مجرمین سیاسی را که از انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم می‌باشند کسانی ذکر می‌کنند که بر ضد امنیت و اساس حکومت ملی و استقلال مملکت قیام و اقدام کرده‌اند، یعنی همان اتهام واهی انتسابی به آقایان. بنابراین با توجه به مراتب بالا و صراحت اصل ۷۹ متمم قانون اساسی که مانند اصل ۳۵ مربوط به اساس سلطنت معتبر و لازم الرعایه می‌باشد، هیچ رأی و رویه و حتی قوانین مصوب مجلس شورای ملی نمی‌توانند مافوق و ناقض آن باشد مادام که هیئت منصفه دعوت نشود و حضور نیابد، طرح این دعوی در این دادگاه برخلاف قانون اساسی می‌باشد.

۳- استناد تیمسار دادستان به ماده ۲۷ دادگاه‌های نظامی که ۲۴ سال قبل از تأسیس دادگاه‌های انتظامی قضات ارتش تصویب شده‌است و در آن زمان چنین دادگاهی وجود نداشته‌است که پیش‌بینی امکان عضویت در آن شود صحیح نیست بلکه به قیاس دادگاه‌های عمومی ایران و سایر کشورها و به حکم منطق، مسلم است که نقض غرض تنافی پیش خواهد آمد و مثل این می‌شود که دادگاه حاضر خارج از نظارت و مراقبت قانونی دادگاه انتظامی قرار گیرد و ریاست محترم و دادستان این دادگاه (که به عقیده ما با تعقیب و رسیدگی به چنین پرونده فاقد امر تعقیب و

عدم دعوت هیئت منصفه مرتکب خلاف می‌شوند) مصونیت یافته‌اند. ضمناً عجیب است که ایشان عمل خود را حمل به صحت می‌نماید ولی عملیات خوب و قانونی متهمین را حمل به خیانت می‌کنند.

#### ب - نقض پرونده و تخلفات آن

۱- استناد تیمسار دادستان به یک فقره رأی صادره از یکی از شعب دیوان کشور که در آن ایراد به فقدان امر تعقیب گرفته نشده است نظر به دلایلی که در بند (الف - ۲) بیان شده قابل قبول نیست و نمی‌تواند ناقض قانون باشد. صدور امر تعقیب به طوری که در تمام پرونده‌های قضایی دادگاه‌های نظامی شهرستان‌ها و آنچه در تهران در دادگاه شروع شده است یا فرمانداری نظامی عمل کرده است در مورد نظامی و غیر نظامی همیشه رعایت می‌شده است فقط سازمان امنیت و گاهی اوقات اداره دادرسی ارتش از این امر و از رعایت نص صریح قانون تخلف می‌نماید، و به مرز فرماندهی و اختیارات بزرگ ارتشتاران فرمانده تجاوز می‌کند. در هر حال قانون صریح و استثناء‌ناپذیر است: و به حکم تبصره ذیل ماده ۷ و متن ماده ۱۳۸ صدور امر تعقیب ضروری بوده هر عملی که بدون رعایت آن صورت گیرد از درجه اعتبار ساقط است.

۲- استدلال و استناد تیمسار دادستان صحیح نیست علاوه بر آنکه قانون دادرسی و کیفر ارتش منع نکرده است که وکیل مدافع متهم در جریان بازپرسی حضور پیدا کند. ماده ۲۸۷ آن گفته است در موارد مشکوک یا سکوت، به قوانین دادگاه‌های عمومی مراجعه شود (کما اینکه خود دادستان و ریاست دادگاه برای اثبات عدم حق عزل و کلا به ماده ۱۰ آیین دادرسی کیفری و محاکمات جنائی و آقای دادستان به ماده ۲۴ آن قانون استناد کردند) و اینکه که برخلاف تبصره ذیل ماده ۱۲ آیین دادرسی و کیفر عمومی این اجازه داده نشده است و اساس کلیه قوانین دادرسی بر حفظ حقوق و حمایت متهم می‌باشد هم امکان راهنمایی و مدافعات لازم از متهم سلب شده است و هم اگر وکیل مدافع حضور می‌داشت نواقص و تخلفات بازپرسی را تذکر می‌داد.

۳- ما نگفتیم بازپرس از این جهت محرم است بلکه اوراق بازپرسی که اسناد رسمی می‌باشد چون امضاء نشده‌اند فاقد اعتبار و قانوناً غیر قابل طرح است.

۴- تیمسار دادستان تحریف مطالب نموده ضمن قرائت شفاهی ماده استنادی چون محل پرائنتر را نگفته‌اند، چنین القای شبهه کرده‌اند که حضور دادیار همیشه موکول به آن است که رئیس اداره دادرسی اتهام را مهم تشخیص دهد. عبارت صحیح ماده (که ذیلاً نقل می‌شود) و محل پرائنتر کاملاً می‌رساند که در اتهامات جنایی در هر حال حضور دادیار ضروری است و البته قوانین استثناء بردار نبوده، کسی نمی‌تواند بعضی را الزامی دانسته بر طبق آنها تقاضای کیفر نماید و بعضی دیگر را اختیاری و زاید تشخیص داده و بگوید عدم رعایت آنها سلب اعتبار از عمل مربوطه نمی‌شود. ماده ۱- متمم قانون دادرسی و کیفر ارتش: «در تمام موارد که بازپرس‌های نظامی مأمور رسیدگی و تعقیب پرونده‌های مهمه (به تشخیص رئیس اداره دادرسی ارتش یا نماینده او) و مخصوصاً اتهامات جنایی می‌شوند، نماینده دادستان (دادیار) بایستی در موقع بازپرسی (تحقیقات) حضور داشته باشد و بازپرس مکلف است حضور دادیار را در هر جلسه در پایان برگ‌های تحقیقات قید و دادیار آن را امضاء نماید. اما سیر اینکه نه به‌وکیل مدافع اجازه حضور دادرسی داده شده‌است نه بازپرس ذیل اوراق را امضا کرده‌اند و نه نماینده دادستان در بازپرسی حضور یافته آن است که خواسته‌اند خلافاً برای آنها مستور بماند و اگر روزی ایراد شود که چرا برخلاف نص قانون در این پرونده‌ها بازپرسی و بازداشت و تبدیل قرار و سایر عملیات قضایی به دستور سازمان امنیت که ضابطی بیش نیست صورت گرفته است، آقایان بتوانند راه فرار داشته باشند!

۵ و ۶ و ۷ و ۸- ما نگفتیم چرا آقایان علیرضا دست‌غیب و احمدی را زندانی نکرده‌اند - گفتیم با آنکه اظهارات و اقدامات منتسبه به آنها تأثیر اساسی در اتهامات وارده دارد چرا آنها را برای ادای توضیحات لازم و تحقیق در اطراف چاپ و انتشار اعلامیه‌ها و مواجهه با متهمین حتی احضار هم نکرده‌اند و یک سلسله اوراق و مدارک مهم در پرونده‌ها و استنادات دادستان وجود دارد که معلوم نیست چگونه وارد پرونده‌ها شده‌است. ما با انجام نشدن تحقیقات و نامعلوم بودن مبنای مدارک و پرونده‌ای که مانند قصه شاه پریان اسرار آمیز بوده اوراق در آن زاد و ولد می‌کنند ایراد گرفتیم. ما می‌گوییم پرونده‌ای که (مثلاً پرونده آقای دکتر سحابی) با یک نام از سازمان امنیت شروع می‌شود تاریخ نامه ۱۳۴۱/۱۱/۶ بوده در متن آن اشاره به سه برگ اوراق پیوستی می‌نماید ولی به‌جای سه برگ، دو برگ ضمیمه دارد و

تاریخ یکی از برگها، ۱۳۴۱/۱۱/۱۱ یعنی ۵ روز بعد از صدور است. چنین پرونده‌ای چگونه می‌تواند پرونده قضایی شناخته شود و در دادگاه قابل طرح باشد!! و یا بازپرس چند روز قبل از تاریخ ارجاع پرونده از سازمان امنیت به دادرسی ارتش، بازپرسی را انجام داده باشد؟! معلوم می‌شود بازپرس عضو و تابع اوامر سازمان امنیت بوده است نه دادرسی ارتش و دادستان!

برخلاف اظهار تیمسار دادستان بسیاری از مدارک انتسابی اعلامیه‌ای به امضای آقای حبیب‌الله شهبازی و اعلامیه سران عشایر فارس اعلامیه‌ای خطاب به افسران و سربازان و امثال آنها) صرف نظر از جرم بودن یا نبودن آنها که در مرحله دادرسی مطرح می‌شود نه تنها روی آنها تحقیق به عمل نیامده است بلکه از متهمین ردیف اول نیز در بازپرسی راجع به آنها سؤال نکرده‌اند تا اقرار یا انکار نمایند و جناب آقای طالقانی که در بازجویی و بازپرسی کتباً و شفاهاً خواستار مواجهه و احضار و حتی رؤیت عکس آن دو نفر شده‌اند به اعتراض ایشان ترتیب اثر داده نشده است.

۹ و ۱۰ - همان‌طور که گفته شد و پرونده و ادعای نامه شاهد می‌باشند بازپرسی هیچ‌گاه در مقام تحقیق یا تنظیم و جمع‌آوری دلایل و سوابق و شواهدی که به نفع متهمین باشد و مقام شرافت و خدمت و میهن‌دوستی و طرفداران آنها را از رژیم قانونی مملکت برساند بر نیامده است. تنها قصد پرونده‌سازی و ایجاد مدارک اتهامی را داشته‌اند. مثلاً می‌بینیم که آقایان دکتر یدالله سبحانی و آیت‌الله طالقانی به لحاظ اتهامات وارده در پرونده و مسئولیت و وظایفشان در نهضت آزادی وضع کاملاً مشابه داشته‌اند و با وجود آنکه در خرداد ماه گذشته دانشگاه تعطیل و آرام بوده و بیم‌اغتشاشی نمی‌رفته است آقای دکتر سبحانی را در زندان نگاه داشته‌اند ولی آقای طالقانی را در دورانی که اولاً - به مناسبت ایام عاشورا و محرم و ثانیاً - به علت وجود تشنج‌های حساس در محافل مذهبی و روحانی برای دستگاه بیم‌فعالیت‌هایی می‌رفته است آزاد می‌نمایند تا بتوانند با تحریکاتی که از خارج می‌شود و با اعزام مأمورین سازمان امنیت و اغوای افراد خانواده در غیاب صاحب‌خانه مدارکی را برای متهم کردن آقایان درست کنند. در کیفرخواست نیز اعمال نظر و تشدید اتهام به‌جایی رسیده‌است که تیمسار دادستان تاریخ وقوع جرم را اردیبهشت ۱۳۴۰ از ابتدای تأسیس نهضت آزادی ایران تشخیص داده‌اند و گفته‌اند پرونده برای سایرین نیز مفتوح است، در حالی که اولاً تشکیل یک جمعیت علنی با مرانامه

طرفدار قانون اساسی نمی تواند در کشور مشروطه جرم باشد و تاریخ وقوع کلیه مدارک اتهام انتسابی مربوط به سال بعد و ماه های اخیر آن است. ثانیاً چگونه نماینده دادستان که مأمور یک پرونده و متهمین معین می باشد حق دارد نسبت به پرونده هایی که هنوز ارجاع نشده است و حتی نسبت به اشخاصی که نه بازداشت و نه بازپرسی شده اند اعلام مفتوح بودن پرونده را (که در اصطلاح قضایی به معنی مجرم بودن و در انتظار داری بودن است) بنماید؟!!

### تقاضای قانونی آقایان و کلاء مدافع از دادگاه

- ۱- رأی به عدم صلاحیت دادگاه به علت عدم حضور هیئت منصفه و عضویت رئیس و دادستان در دادگاه انتظامی
- ۲- اعاده پرونده به دادرسی ارتش جهت رسیدگی به تخلف های فراوان و رفع نقایص و انجام تحقیقات لازم و صدور امر تعقیب.
- ۳- تخفیف تأمین متهمین و تبدیل قرار بازداشت آنها.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تیمسار ریاست، دادرسان محترم، وکلای مدافع عزیز،  
تیمسار دادستان، حضار ارجمند، دوستان عزیز\*

« وَأَفْوُضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ »<sup>۱</sup>

ما پیرو خرافات و معتقد به سعد و نحس ایام یا تأثیر تقارن‌ها و تصادف‌های در زمان و مکان نیستیم ولی بعضی تصادف‌ها خود به خود موجب پاره‌ای تذکر و توجه‌هایی می‌شود. مسئله آن ۲۴ ساعتی که در تقویم به شماره ۱۰ محرم ثبت می‌شود فرقی با ۲۴ ساعت ماه قبل به لحاظ خوشی و ناخوشی ندارد ولی چون مصادف با واقعه کربلا و شهادت سیدالشهداء است ناچار در قلب شیعیان خاطراتی را تجدید می‌نماید و آنها را به حضور یا تشکیل در مجالس و مراسم تجلیل و عزا تشویق می‌نماید.

همین‌طور روزی هم که دادگاه ما بعد از بیست جلسه قرار شد مرحله دادرسی را شروع بنماید و بنده این عرایض را برای آن روز در نظر داشتم بکنم تصادف با روزی پیدا کرده بود که عنوان و هدفش تناسب کامل با محاکمه ما دارد و از طرف دولت ایران به عنوان جشن اعلام شده مراسمی به عمل آمد و رئیس و چند تن از آقایان سناتورها و تجلیل و تذکر موافقت یعنی سالگرد پانزدهمین سال اعلامیه جهانی حقوق بشر. اعلامیه‌ای که دولت ایران آن را تصویب کرده و رکنی از ارکان قانونی ایران قرار

---

\* متن سخنان آقای مهندس بازرگان در جلسه مورخه ۱۳۴۲/۹/۲۶ در دادگاه عادی ویژه  
۱. سوره غافر / ۴۴: و من کار خود را به خدا واگذار می‌کنم؛ زیرا نسبت به حال بندگان بیناست.

داده است و جناب آقای نخست‌وزیر در جشن مربوطه گفتند «ایران یکی از کانون‌ها و بانی طرفدار حقوق بشر است و مسئله روزی خواهد رسید که نقض حقوق بشر جزء جنایات مسلم حقوق بین‌المللی محسوب می‌شود».

بنابراین بنده هم در مقدمه عرایض می‌خواهم در تجدید خاطره و تجلیل آن روز و به تناسب محاکمه‌ای که مسئول و مشغول آن هستیم اگر تیمسار ریاست اجازه فرمایند پنج ماده از مواد آن اعلامیه را قرائت نمایم. بدون آنکه بحث و تفسیر و تطبیقی بنمایم:

ماده سوم - هر کس حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد.

ماده دهم - هر کس با مساوات کامل حق دارد که دعوایش به وسیله دادگاه مستقل و بی‌طرفی منصفانه و علناً رسیدگی شود.

ماده یازدهم - هر کس به بزهکاری متهم شده باشد بیگناه محسوب خواهد شد تا وقتی که در جریان یک دعوای عمومی که در آن کلیه تضمین‌های لازم برای دفاع او تأمین شده باشد تقصیر او قانوناً محرز گردد.

ماده نوزدهم - هر کس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته‌باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن به تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی آزاد باشد.

ماده بیستم - هر کس حق دارد آزادانه مجامع و جمعیت‌های مسالمت آمیز تشکیل دهد.

یک سطر هم از مقدمه اعلامیه را می‌خوانم. البته باز بدون تعبیر و تفسیر:

«از آنجا که اساساً حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر به عنوان آخرین علاج به قیام بر ضد ظلم و فشار مجبور نگردد.»

خداوند هم در قرآن کریم فرموده است:

«لَا يُجِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ.»<sup>۱</sup>

خداوند بدگویی علنی و آشکار در کلام را دوست ندارد مگر در مورد کسی که به او ظلم شده باشد.

یک حکایت هم برای رفع خستگی قبل از تصدیع‌های بعدی عرض می‌کنم و بعد وارد مطلب می‌شوم. البته تا آنجایی که حافظه‌ام درست یاری کند. حکایت مربوط به شاهزاده معتمدالدوله فرهاد میرزا است.

۱. سوره نساء / ۱۴۸ : خدا بانگ برداشتن به سخن بد را دوست ندارد، مگر [از جانب] کسی که مورد ستم قرار گرفته باشد.

فرهاد میرزا علاوه بر شاهزاده قاجار و مرد مقتدر بود اهل فضل و ادب و شعر بود. در علوم دینی و فقه و اصول نیز به مرحله اجتهاد رسیده خود را هم از جهت استنباط فقهی و هم از جهت مقام و قدرتی که داشت مجاز به اجرای احکام شرعی می دانست. زمانی که ولایت فارس را داشت یک شاهزاده متشخص دیگری از بنی اعمام به شیراز آمده بود. سفره مفصلی که به افتخار مهمان جدید، مجلل هم شده بود، گسترده بودند و شاهزاده معتمدالدوله مهمان را دست راست خود بالای سفره جا داده بود. از جمله مأكولات مفصلی که پیشخدمت‌ها تا جلوی مهمان آوردند یک خوراک شکار تازه بود. صاحب مجلس به مهمان می گوید از این کبک دری میل بفرمایید که بسیار لذیذ است. شاهزاده مهمان بی اختیار مختصر حرکت و خنده‌ای می کند. معتمدالدوله به تصور اینکه قصور خدمت یا ناشی‌گری از نوکران سرزده، یا وضع مضحکی در مجلس مشاهده شده باشد، علت خنده مهمان محترم را سؤال می کند. مهمان می گوید حضرت والا چیزی نبود، ولی همین استکاف مهمان او را که شاید شاهزاده مغرور و لجوج هم بوده است به کنجکاوی و اصرار بیشتر او می دارد. بالاخره شاهزاده مهمان تسلیم می شود. می گوید عمر حضرت والا دراز باد، در ایام جوانی که عشق به شکار و سواری و اسب زیبایی داشتم روزی که در کوه و کمره‌های... (مثلاً جاجرود) در آن هوای خوب با نشاط و نفس جوانی چند فرسخی از چادر و خرگاه سلطنتی و از نوکرها دور شده به این طرف و آن طرف عقب شکار می تاختم، خیلی از آدم و آبادی دور افتاده بودم. اما تصادفاً خارکنی را در نزدیکم دیدم. خارکن با آنکه مرا دید ولی مجدداً به کار خود مشغول شده اعتنایی به سر و وضع و مقام و منصب من نکرد و سلامی نداد. این بی‌اعتنایی و بی‌ادبی به غرور جوانی شاهزادگی من خیلی سنگین آمد. بر او پرخاش کردم. جواب تندی به من داد. رگک غیرتم به جوش آمد. در آنجا او بود و من، نه کسی از آنجا می گذشت و نه کسی از گذار من خبردار می شد. دست به ماشه تفنگ گذاشته جا به جا گلوله در شکمش خالی کردم. در حالی که پیرمرد بدبخت جان می داد و به من نگاه می کرد کبکی از بالای سرمان پرزد. رو به آن مرغ کرده گفت. کبک دری تو شاهد بیگناهی من باش... من خنده‌ام گرفت و گفتم احمق مگر کبک دری فهم دارد و می تواند شهادت بدهد! رکاب به اسب زده از آنجا دور شدم و دیگر خبری نشد. حال که این خوراک کبک دری را دیدم به یاد حماقت پیرمرد افتاده خنده‌ام گرفت.

شاهزاده فرهاد میرزا که سراپا گوش و لقمه در دهانش خشک شده بود گفت جدی می فرماید حضرت والا؟  
- به موی حضرت والا قسم عیناً همین طور بود.  
- نه قربان قصه است.

- عرض کردم عین حقیقت است. دیدم که مُرد و دیگر خبری نشد.  
معمدالدوله همینکه دید سه بار اقرار به قتل عمدی شده است احساس وظیفه شرعی کرده گفت بله قربان پیرمرد راست می گفت کبک دری شهادت داد! همانجا میر غضب را صدا زده حد شرعی را بر قاتل جاری کرد...  
بنده هم می گویم گوش ها و زبان ها و قلم ها را از این محاکمه دور کرده اند. ای در دیوار دادگاه، شاهد ما باشید!

و اما بعد؛ فعلاً هنوز ساعت صدور رأی آقایان نرسیده است و از آینده کسی خبر ندارد چه خواهد شد «وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا»؛ از حال و از وظیفه روز صحبت بکنم.

کیفرخواستی که قبلاً هم آن را خوانده و بر نویسنده با اعضایش آفرین ها گفته بودیم خوانده شد. از یک یک ما پرسیدند به گناه خود اعتراف دارید یا خیر؟ حالا تکلیف دفاع می فرمایید.

قانون چنین حکم می کند و چنین حقی را به متهم می دهد. اتفاقاً اگر در پایان محاکمه قضات یا دادرسان هستند که حاکم می شوند و هر رأی بدهند متهم زندانی محکوم به قبول آن است ولی مثل اینکه رسم و قرار چنین خواسته است که در جریان محاکمه موقتاً متهم حاکم باشد و او هر قدر و هر چه بگوید دادرسان بشنیدنش محکوم باشند. بنابراین اگر تطویل در تصدیع شد امیدوارم ریاست دادگاه و دادرسان خسته و بی حوصله نشوند.

آدم عاقل از ورود به هر محفل و اقدام به هر عمل فکر می کند و از خود می پرسد وارد این معرکه بشوم یا نشوم. خصوصاً اگر معرکه با سرنوشت چندین ساله یا عمر او و عده دیگر و کسانشان سر و کار داشته باشد. و بعد اگر تصمیم به اقدام گرفت باز هم لازم است چگونگی اقدام را برای خود روشن و رسم نماید. یعنی باید از خود پرسیم اصلاً دفاع بکنیم یا نکنیم؟ و اگر دفاع می کنیم چگونه بکنیم؟ با چه اسلحه ای به جنگ

آقای دادستان برویم و چه نوع سپری به دست بگیریم... معذرت می‌خواهم اگر به نظر آقایان این تردید و تأمل زاید باشد. وضع ما متهمین و شما آقایان دادرسان زمین تا آسمان فرق دارد. شما هستند و همین چند روزه دادگاه، هفته‌ای سه روز می‌آید، هر روز سه ساعت گوش می‌دهید و خسته می‌شوید ولی شب به منزل تشریف می‌برید و رفع خستگی می‌نمایید. رأی را هم که دادید می‌روید پی کار و زندگی خودتان. و اگر احیاناً رأی صادره خیلی بر وجدانتان سنگینی کرد یا مورد ملامتی واقع شدید با یک کلمه «الْمَأْمُورُ مَعْدُورٌ» خود را خلاص می‌کنید. اما ما می‌مانیم و خدا می‌داند چه چیزها، خیلی باید حواسمان جمع باشد. البته طرح این مسئله که آیا دفاع بکنیم یا نکنیم ظاهراً نه ربطی به ماهیت و دفاع دارد نه ربطی به آقایان دادرسان. بحثی است که باید تو دل خودمان بکنیم و کلاه خودمان را قاضی کنیم نه در این دادگاه با دادرسان آن. ولی فکر می‌کنیم آقایان ایرادی در این عمل به ما نداشته ممنون هم باشند. زیرا ادعانامه (و همچنین بیانات و اصرار روز سه شنبه ۱۳۴۲/۹/۱۹ تیمسار دادستان) ما را به این بحث دعوت می‌نماید.

مگر نه این است که ادعانامه برخلاف تمام موازین و اصول قضایی همه جا صحبت از نیات باطنی، قصد، هدف و مرام باطنی ما در ورای مرام ظاهری و اساسنامه و رویه و رفتارمان صحبت می‌کند و از طریق عکس برداری «روانی» ما را متهم می‌کند. جرم ما را نه در اعمال و نه در اعلامیه‌ها و در گفتارهای خودمان بلکه در گفتارهای دیگران و از طریق استقراء در پندارهایمان سراغ می‌دهد (و تیمسار دادستان نیز صریحاً فرمودند در این پرونده صحبت بر سر عقیده و فکر و نیت است، عمل خارجی واقع نشده است، چیزی محسوس نیست. و کیل نمی‌تواند در فکر کسی رسوخ کند، فکر در مغز است. برای بیان آن کسی که می‌تواند شخصی متهم است که به بهترین وضع و روشن ترین طریق می‌تواند بی‌تقصیری خود را ثابت کند).

پس خیلی به جا است که ما هم آنچه در دل داریم روی دایره بریزیم. از ابتدای فکر و مبانی عملمان شروع و صحبت کنیم. زیرا محاکمه ما محاکمه کردار و گفتار نیست، محاکمه پندار است. مشکل محاکمه عدل الهی در روز «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ»<sup>۱</sup>. ضمناً این نکته را معترضاً عرض کنم که اگر گاه اشاره به پاره‌ای فرمایشات تیمسار دادستان در روز سه شنبه ۱۹ آذر [۱۳۴۲] می‌نمایم نه از جهت آن است که

۱. سوره طارق / ۹: روزی که رازها آشکار می‌شود.

خواسته باشم وارد ماهیت دعوی شده باشم ایشان به عنوان تذکار و تکرار بیانات قبلی خود در جلسات پنجم و ششم مرحله رسیدگی و جواب دوستانه به پاره‌ای به قول خودشان بی‌لطفی‌های آقایان جوابی بدهند، صحبت فرمودند. منتهی موقعی این صحبت‌های غیر مربوط به ماهیت را فرمودند که مرحله رسیدگی تمام شده دادگاه قرار صلاحیت را صادر کرده بود. در حقیقت فرمایشات ایشان که نه به موقع خود بود، نه ارتباطی با کیفرخواست و ماهیت داشت، پراتنزی و فترتی در مذاکرات دادگاه محسوب می‌شد. می‌توان گفت بیانات خارج دادگاهی بود. اشارات گاه‌به‌گاه بنده هم به فرمایشات ایشان صحبت‌های خارج دادگاهی است و مربوط به دعوتی می‌شود که از ما برای صحبت و دفاع و چگونگی دفاع فرمودند.

پس حالا اگر تیمسار ریاست اجازه فرمایند می‌توانم مسئله را (مسئله فکری و نیتی و عقیدتی را) طرح کنم. اذن دخول بخوانم:

### دفاع بکنیم یا نکنیم؟

دفاع یک متهم یا وکیل مدافع او در یک محکمه به سه صورت یا برای خاطر سه منظور می‌تواند باشد که یک به یک عرض و بحث خواهم کرد.

#### ۱- استمداد از افکار عمومی و استفاده تبلیغاتی

متهم از تریبون دادگاه به عنوان تریبون تبلیغاتی استفاده می‌نماید از ورای محیط محدود دادگاه و با محیط و سیر افکار عمومی کشور خود و بلکه جهان صحبت می‌کند. بی‌گناهی خود را ثابت می‌نماید. مرام و مسلک و نظرش را به سمع و قول مردم می‌رساند. نیروی عظیم افکار و عواطف ملی را به سود خود و از پشت روی دادرسان وارد می‌سازد. متوسل به قضاوت و دخالت عمومی مردم می‌شود.

چنین صورت یا نیت و منظور یقیناً ممنوع نیست. مذموم که نیست هیچ، مورد نظر و تشویق قانون‌گزار و حقوقدان‌های دنیا هم هست. یعنی لازمه حکومت‌های دموکراسی است. ماده ۱۰ اعلامیه حقوق بشر که می‌گوید عیناً رسیدگی گردد و ماده ۱۱ که صحبت از یک دعوی عمومی می‌نماید همین نظر را می‌خواهد. قانون اساسی ما نیز در اصل ۷۶ متمم می‌گوید انعقاد کلیه محاکمات علنی است مگر آنکه علنی بودن آن مخل نظم یا منافی عصمت باشد و اصل ۷۹ متمم، حضور هیئت منصفین را ضروری می‌داند.

غرض همه این بوده است که مأمّن و مرجعی خیلی محکم تر و وسیع تر از هیئت محدود قضاات برای متهم بیچاره فراهم شود.

پس تأمین ارتباط متهمین با افکار عمومی و اطلاع افکار عمومی از اتهام و دفاع، از لوازم و تضمین ها و ضروریات دادرسی به معنای دموکراسی و امروزی بوده وظیفه ای است برای دادگاه و حقی است برای ما و برای مردم. بدون آن محاکمه ناقص و قاصر است.

آیا چنین ارتباط و امکان و استفاده برای ما در این دادگاه وجود دارد؟  
بنده وارد این نمی شوم که این وظیفه با کیست و تقصیر از کیست. یک طرف مسئله ما متهمین و وکلای مدافع صمیمی عزیزمان هستیم. یک طرف دیگر شما هیئت دادگاه و دادرسی ارتش و همه دستگاه تا هر جا که برای این کلمه برسد.

حال درست است که در و دیوار دادگاه مثل نوار ضبط صوت برای ما شاهد است. حتی خود مدعی یعنی آقای دادستان و حضرات دادرسان و همان زبانتان و دست و انگشتان و قلم هایی که با آنها و از صلاحیت و عدم نقص را بحث و مرقوم فرمودند و رای محکومیت را صادر خواهید کرد به مصداق «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»<sup>۱</sup> به موقع خود و مو به مو قضایا و حقایق را حکایت خواهند کرد (اگر می خواهید بدانید چطور، به کتاب «راه طی شده»، فصل آخر آن مراجعه فرمایند) ولی این اطلاع و شهادت به درد امروز و دنیای ما و مردم نمی خورد. معلوم هم نیست که این روزها یک فرهاد میرزای معتمدالدوله ای پیدا بشود که در حیات خود از کبک دری شهادت بگیرد و قصاص شرعی را جاری نماید . . . .

باز هم درست است که بعد از انتقال اولیه دادگاه از سالن ۱۶۰ نفری به اطاق ۳۰ نفری و اعتراض ما و التفات تیمسار ریاست و سپس ارتحال به باشگاه ۷۵ نفری، دادگاه ظاهراً و اسماً صورت علنی پیدا کرده است. ولی دادگاهی است خانوادگی. هر نفرمان که پنج نفر کس و کار نزدیک داشته باشیم می شود ۴۵ نفر، می ماند ۳۰ محل. که یک ثلث آن را همکاران دست غیب اشغال می نمایند. دو ثلث دیگر جواب یک دهم مأمومین نماز آیت الله طالقانی یا دانشجویان یکی از کلاس های ما یا همکلاسی های آقایان را نمی دهد. تا چه رسد به ملت تهران و حتی آن عده که علاقه مند به این محاکمه و افکار و فعالیت های ملی و سیاسی هستند. خصوصاً اگر

۱. سوره نور/ ۲۴: روزی که دست و پا و زبانشان علیه آنها، رفتارشان را گواهی دهد.

تضییق‌ها و تهدیدها را اعم از واقعی و احتمالی در نظر بگیریم. البته شاهد علاقمندی مردم به حضور در این دادگاه، جمعیتی است که پیاده روها و قسمتی از محوطه مقابل در جنوبی‌ترین بخش آباد را اشغال کرده بود و صفی که بسته می‌شود و نوبه‌ای که برای اخذ کارت ورودی از ساعت‌های قبل گرفته می‌شود و این مداومت و علاقه و وفای علی‌رغم مشکلات و خطرات، در تمام ۲۰ جلسه ابراز شده است. آن مطالبی که احیاناً دهن به دهن یا سینه به سینه وسیله معدودی از حضار و شنوندگان دست دوم و سوم آنها پخش شود مثل موجی است که از ریگی در دریا پدیدار و به فاصله کوتاهی محو شود. این اطلاع محدود ناقص جسته گریخته را، ارتباط و اطلاع افکار عمومی در یک کشور دموکراسی و علنی بودن و عمومی بودن دادگاه نمی‌گویند.

در هر حال حضور در دادگاه و تعداد صندلی‌ها و تماشاچی‌ها ولو به ۱۶۰ و ۱۰۰۰ نفر هم برسد اثر خیلی مهم به قیاس افراد ملت ندارد و اصل و اساس نیست. وسیله عمومی و مؤثر و مهم روزنامه است و مجلات. روزنامه است که هر شب و در هر خانه صفحاتش باز می‌شود و به شهرستان‌ها و اقطار کشور و خارج کشور می‌رسد، همه چیز را می‌گوید و می‌نویسد و آنچه می‌نویسد به عنوان مدرک می‌ماند.

و از هم اکنون بگویم که روزنامه را به حساب آقایان نمی‌گذارم. از اول هم می‌دانستیم که ریاست دادگاه نه نفوذی و نه وظیفه‌ای و حق دخالتی در روزنامه‌ها دارند. ولی ما همان طور که عرض شد خود را فقط در برابر چهار نفر آقایان دادرسان اصلی و علی‌البدل نمی‌بینیم و دادگاه را یک جزیره جدای از دولت و دستگاه حاکم بر خودمان نمی‌شناسیم. ما خود را زندانی شده و دادگاهی شده و محاکمه شونده دستگاهی می‌دانیم که یک جزء کوچکش این دادگاه است و یک ارگان مؤثر و مقتدرش سازمان امنیت است. سازمان امنیتی که بر تمام روزنامه‌ها و جراید و مطابع و انتشارات و اجتماعات؛ بر خلاف قانون و حق، نظارت بی‌حد و حساب می‌نماید و جلوی هر گونه انتشارات آزاد را به بیرحمانه‌ترین وجهی می‌گیرد و می‌زند (کما اینکه دستگاه پلی‌کپی ما را تصاحب کرده است). بنابراین برای ما و برای تأمین آن منظور اولی که متهم را تشویق به دفاع می‌نماید فرقی نمی‌کند که ممانعت از انتشار مذاکرات دادگاه در جراید و مجلات و به وسیله نشریات آزاد، به دستور تیمسار سرتیپ حسین زمانی باشد یا به دستور تیمسار رئیس سازمان امنیت و اطلاعات کشور یا تیمسار دیگر. البته ممکن است هزار برهان و بهانه آورده شود که این امر مربوط به خود روزنامه‌ها



است و دستی و دستوری در کار نیست. ما در آن نامه ۱۳۴۲/۸/۸ اشاره و استدلال کردیم که نه تنها وظیفه و رسم روزنامه نگاری درج با تفصیل جریان چنین دادگاهی است بلکه نفع و اقتضای تیراژشان هم در این است و وقتی به یک محاکمه دعوی دو چاقوکش یا جیب‌بُر، ستون‌ها اختصاص می‌دهند چطور می‌شود به چنین دادگاه بسیار مهمی بی‌اعتنا باشند.

اینکه می‌گوییم این دادگاه بسیار مهم و مورد توجه عموم و در نوع خود مهم‌ترین دادگاه است نه از جهت خودستایی و شخصیت متهمین است، و نه از آنجاست که بخواهم از راه معجز بگویم به اعتبار شخصیت دادستان باشد بلکه از دو جهت ذیل است: اولاً، محاکمه مؤسسين و افراد مومن یک حزب با جمعیت سیاسی مخالف و منقّد هیئت حاکمه است. جمعیتی که به بیان کیفرخواست و به تجربه اخیر در طوفان حوادث گوناگون دست از مقاومت و مخالفت بر نداشته است و صد در صد ملی و قانونی است (نه مثل حزب توده که از خارج الهام می‌گرفت) و این کیفیت در تاریخ ایران مخصوصاً بعد از قاجاریه سابقه نداشته است.

ثانیاً، از جهت شخصیت و شهادت اخلاقی و سابقه و صلاحیت قضایی و کلاهی مدافع و تزهایی که با نهایت فصاحت و صراحت در حفظ و حمایت قوانین در محضر دادگاه عرضه داشتند.

این دادگاه به هیچ وجه من‌الوجه قابل قیاس با دادگاه باطری، خانه‌های افسران، برق تهران و شیلات و غیره نیست. گو اینکه در آنجاها سرلشگرها و ارتشبد‌ها و عالی‌ترین مقامات لشگری و کشوری یعنی کسانی که سهم موثر در ایجاد و اداره دستگاه حکومتی معاصر دارند، به پای محاکمه کشیده شده‌اند ولی موضوع محاکمه، یعنی اختلاس در اموال عمومی و سوءاستفاده از مقام دولتی چیزی است که متأسفانه در تاریخ چند ساله اخیر قضایی و اداری ما علی‌رغم دعوت‌های مکرر مبارزه و قلع و قمع و محو فساد، نظایر زیاد دارد. موضوع مطروحه در آن دادگاه‌ها با کمال شرمندگی باید گفت از موضوع‌های پیش پا افتاده شده است. حال اگر پیش آمد چنین خواسته است که همکاران دستگاه، و مبارزان دستگاه هر دو به قول تیمسار دادستان به لحاظ انتشار اخبار محاکماتشان در روزنامه‌ها دچار سرنوشت واحدی شده باشند (گو اینکه این‌طورها هم نیست. ما در روزنامه صفحات کاملی تفصیل مدافعات آن حضرات و وکلایشان را می‌خواندیم) این را باید به اصطلاح فرانسویها یک نیشخند طبیعت یا طعنه

تقدیر (ironic de la mature) اسم گذاشت. شاید در هر دو جا هیئت حاکمه خواسته است به نحوی سرپوش روی رسوایی خودش گذاشته باشد. الحمدلله که یکی دو تا هم نیست. «هر دم از این باغ بری می‌رسد، تازه‌تر از تازه‌تری می‌رسد» و حالا می‌بینیم نوبت به گرداننده کنگره آزاد زنان و آزاد مردان رسیده است!

غیرطبیعی و اجباری بودن وضع حاضر یعنی عدم انتشار یا حد اعلای اختصار درج اخبار دادگاه از اینجا نیز ظاهر می‌شود که هیچ متکلم عاقلی نمی‌آید مبتدا را بگوید ولی خبری را نیورد. با جمله اول اعلام مطلبی را عنوان کند و بقیه و اصل مطلب را مخفی کند؟ خودتان ملاحظه فرمودید در آن روزهایی که روزنامه‌ها در صفحه اول یا آخر یعنی مرغوب‌ترین صفحات خود با حروف سیاه درشت عنوان محاکمه را می‌گذاشتند با آب و تاب تمام آن چیزهایی را که مردم قبلاً شنیده و کمترین علاقه مجددی به آن ندارند (یعنی ساعت و محل تشکیل جلسه و جلسه آینده و ختم جلسه و نام رئیس و دادستان) بنویسند و بعد بگویند آقایان فلان و فلان و کیل مدافع فلان و فلان حرف زدند ولی چه حرف زدند و چه خواستند، اصلاً نگویند! این نوع خبر که نه به درد روزنامه می‌خورد و نه به درد مردم، معلوم است که غیرطبیعی و اجباری و دفتری است. بسیار طبیعی است که چنین عضو بی‌حاصل زائد حذف شود. کما آنکه از جلسات چهاردهم حذف شد.<sup>۱</sup>

فقط در مورد جلسات هیئت وزیران این رسم برقرار است و طبیعی است که نویسند. هیئت وزیران در فلان محل از فلان ساعت تا فلان ساعت به ریاست جناب آقای نخست‌وزیر تشکیل شد و احیاناً اضافه نمایند که فلان موضوع مطرح شد. زیرا در آنجا قرار و قانون بر استتار است و اصولاً مذاکرات و تصمیمات هیئت وزیران و کمیسیون‌های اجرایی و اداری تا زمان ابلاغ باید مستور باشد و در مورد مذاکرات مجلس و دادگاه‌ها، قرار و قانون بر افشاء و انتشار است.

اگر این جریان و اختصار و استتار غیر طبیعی و دستوری نبود چه دلیل داشت که اخبار دادگاه در روزنامه‌های تهران در نیاید ولی آن طرف دنیا از روزنامه لوموند سر در بیارود.<sup>۲</sup> یا صدای دادگاه را از رادیو لندن و رادیو قاهره بشنوند. اگر دادگاه ما مهم

۱. به تصویر بریده جراید آن دوران که در صفحات ۴۴۳ الی ۴۵۸ این مجموعه آثار ارائه شده است مراجعه فرمائید (ب.ف.ب).

۲. به تصویر بریده از دو روزنامه انگلیسی مربوط به آن دوران که در صفحات ۴۴۴ و ۴۴۵ این مجموعه آثار

نبود اتحادیه عمومی کارگران فرانسه که چندین میلیون عضو دارد و اتحادیه کارگران مسیحی و مرکز تحقیقات علمی فرانسه علیه استتار آن و حکم مورد نظر، به سفارت کبرای ایران نامه نمی نوشتند. همچنین، دانشمندانی مانند ژان پل سارتر، میگرومایر، کلود وردو، ژاک، دانیل دیور و سازمان‌های دانشجویی مانند: سوئد، سوئیس، ایتالیا، فرانسه، تونس، الجزایر، کانادا، مکزیک، آمریکا، آلمان و هند، فریاد اعتراض بلند نمی کردند!

اتفاقاً آن استدلال تیمسار دادستان و استنادی که به مصاحبه تلویزیونی آقای سناتور متین دفتری نموده بودند، تأیید حرف ما است نه ردّ بر آن. جناب آقای متین دفتری هم همین اعتراض را داشته‌اند که وقتی در مجلس می گویند باید یک شورای دولتی باشد تا لجام بر دولت‌ها بزند و دولت‌ها نمی گذارند این حرف در روزنامه‌ها منعکس شود، این همان وضع و درد دل و اعتراض ما است.

در هر حال و با اعتدال از تفصیل کلام ملاحظه می فرمائید همان‌طور که در نامه قبلی گفته‌ایم و بدون آنکه خواسته بوده باشیم، تقصیر آن‌را تماماً به گردن هیئت محترم دادرسان انداخته باشیم، محاکمه ما در حکم یک محاکمه سری است و با تجربیات و سوابق و شواهدی که از ممانعت و مزاحمت‌های دردناک مقامات انتظامی در مورد نشریات سیاسی مخالف ملی داریم هر گونه دریچه و روزنه‌ای، برای انتشار اخبار دادگاه در خارج و ارتباط و استمداد ما از افکار عمومی بسته است. پس این منظور کاملاً مشروع و قانونی که متهم یا وکیل مدافع را علاقه‌مند به دفاع می نماید از ما ممنوع و بر روی ما مسدود است.

## ۲- اثبات بیگناهی و تأثیر روی قاضی

این آن صورت و منظور اولیه و بدیهی و مستقیم مدافعه است. متهم و وکیل مدافع او با ارائه شواهد و قرائن و بیان دلایل، نظر یا لااقل عاطفه قضات را به طرف خود متوجه ساخته بیگناهی و حقانیتش را ثابت می کند و رأی برای او را می خرد.

قبل از شروع محاکمه ما از این بابت نگرانی و بلکه ناامیدی فراوان داشتیم. پس از دیدن کیفرخواست هر کدام رفتیم لایحه دفاعی و توضیحاتی برای صحبت خودمان

بنویسیم. دو سطر می‌نوشتیم بعد قلم را زمین می‌گذاشتیم و رها می‌کردیم. هیچ فکر نمی‌کردیم در دادگاه گوش شنونده‌ای غیر از مقامات رسمی و تماشاچیان فرمایشی باشند و اصلاً مجال و فرصتی برای بیان حرف‌هایمان بدهند. ولی دادگاه با آن رعب و هیبت روز اول تشکیل شد. ما را از میان دو صف سرنیزه وارد کرده پشت به یک صف سرنیزه دیگر روی صندلی‌های اتهام نشانند. اما بر خلاف انتظار دیدیم ما و کلای مدافعمان دعوت به صحبت و اظهار نظر روی صلاحیت و نقص پرونده شدیم نه تنها روی هم‌رفته جلوی صحبت و اظهار نظر و کلای مدافع گرفته نشد بلکه دادرسان با وجود طول جلسات و مذاکرات نه چرت می‌زنند نه خمیازه می‌کشند.

تیمسار دادستان هم ترش‌رویی و قطع کلام ننموده سراپا گوش و قلم بودند.

ریاست دادگاه و دادرسان گاه‌گاه یادداشت هم بر می‌داشتند.

باید انصاف داد که و کلای مدافع نیز از این وضع و از میدان بازی که برای جولان مرکب فصاحت و استدلال به آنها داده شده بود تشویق گردیده به شایسته‌ترین وجه حق تشریح و دفاع را در مرحله اول ادا کردند.

آقایان فرصت یافتند دادگاه و کیفرخواست را به لحاظ عدم صلاحیت و نقص پرونده خوب حلاجی کنند. با بیان روشن و مستدل متکی بر محکم‌ترین مدارک قضایی یعنی قانونی اساسی و قوانین مدنی و نظامی به قول یکی از خود آقایان، حسابی پنبه آن‌را بزند و برای هر آدم بی‌سابقه و غیر وارد نیز بی‌اعتباری و پوچ بودن پرونده و افترا آمیز بودن ادعای نامه را مثل آفتاب روشن کردند.

محیط کوچک دادگاه عادی ویژه شماره (۱) منعقد در باشگاه درجه‌داران تیپ عشرت‌آباد، مانند یک کشتی شناور در اقیانوس بیکران که پرچم کشور ما را بر دکل دارد و مجزاً و دور از کشور اصلی ناخدای آن، نظم و عدالتی در آنجا برقرار ساخته است، تبدیل به یک محیط کوچک قانون شده بود که آزادانه و وسیعانه ماده قانون، پشت ماده قانون، مطرح و به آنها استناد و استدلال می‌شد، وظایف بازجو و بازپرس گوشزد می‌شد، حتی به دادرس ارتش ایراد گرفته می‌شد. گویی در یک مملکتی زندگی می‌کنیم که همه مساوی هستیم و جز قانون و منطق چیزی حکومت نمی‌کند.

اعلام تخلف علیه بازپرس و حتی خود دادستان شد!

اما!... شاهنامه آخرش خوش است:

آقایان به شور تشریف بردند و بعد از ۳ ساعت برگشتند و کشتی به ساحل کشور

رسید و در دادگاه اختصاصی ارتش لنگر انداخت. شیپور بیدار باش نواخته شد. قرار کذایی دادگاه ما را یک مرتبه از رویای شیرین زندگی در یک کشور امنیت و منطق و قانون بیدار کرد. به خود آمدیم و فهمیدیم که خیر در ایران هستیم و در محیط ارتش... همه آن استدلال‌ها، منطقی‌ها، مواد قانون، قانون اساسی، فرمایشات شاهنشاهی، جواب‌های دندان شکن، ایرادهای بدیهی و حسابی، حق، خدا، به اقرار آقایان که البته چاره‌ای جز تبعیت از آن نداریم نقش بر آب شد!

آقایان دادرسان محترم همان حرف‌ها را زدند که تیمسار دادستان زده بود و با محکم‌ترین دلایل و استنادهای قانونی و منطقی روشن بود. انگار نه انگار که ۱۵ جلسه و کلای منتخب صحبت کردند و انگار نه انگار که قانون و منطق وجود دارد! حال به ما تکلیف می‌فرمائید در مرحله دادرسی از خود دفاع کنیم. ما هم دلمان می‌خواهد دفاع کنیم. اما دفاع از چه و بر اساس چه بکنیم؟ از چه راه روی فکر یا دل آقایان دادرسان اثر بگذاریم؟

اجازه فرمایند به قول آن دهاتی اول از ثانیاً مطلب شروع کنم: بحث و دفاع بر اساس چه باشد؟

ناچار باید بر اساس و روی پرونده و کیفرخواست باشد. اما این پرونده‌ها و کیفرخواست آیا خود اساس و مبنای درستی دارند که ما روی آن، مبنای دفاعی خود را بگذاریم؟

پرونده‌ای که قرار صادره، ناقص بودن و تخلف‌های آن را قبول دارد آیا جای سالم و پایه محکمی دارد که بشود کاری کرد؟

پرونده‌هایی که اولاً به قول حجازی از دو بازو و از دو کفه ترازو، یک طرف را فاقد است نمی‌تواند تعادل و توازن داشته باشد اصلاً و ابداً به دنبال مدارک له و سوابق و حقایق و مثبتات زندگی ماها نرفته است (تیمسار دادستان این پیش‌بینی عدم اطلاع و عدم تعیین بازپرسی را در بیانات شیوا و جلب‌کننده خود صریحاً اقرار فرمودند) و ثانیاً در آن کفه دیگر آنچه هست یا جعل و وهم و ظن و افترا است یا تحریف و اغوا. مختصری هم واقعیات سوء تعبیر شده دارد.

مگر آقایان سرهنگ پگاهی و سرهنگ رحیمی با ارایه و تقدیم یادداشت شخصی آقای دکتر کریم سنجابی و دو فقره اعلامیه‌های سال ۱۳۳۹ جبهه ملی جعلی بودن آن مدارک کیفرخواست را که ادعای روابط ناجوانمردانه ما با جبهه ملی می‌کرد، عیان

نمودند؟

مگر آقایان سرتیپ شایانفر و سرهنگ علمیه و سرهنگ خلعتبری و آقایان دیگر، آن نامه به عنوان حضرت رئیس جمهور هند که کیفرخواست می گوید به امضای آقایان طالقانی، دکتر سبحانی، رحیم عطایی و انیجانب است تکذیب نکردند و نگفتند که اگر راست می گویند امضاء یا خط این آقایان را نشان دهید؟

مگر در مورد تلگراف سران کشورهای عربی که آقای جعفری اقرار کرده اند ایشان نویسنده اش بوده اند آقایان و کلای مدافع توضیح ندادند که در زمان زندانی بودن و آن هم زندانی بودن بدون ملاقات و بدون ارتباط با خارج ما چند نفر از مؤسسين نهضت آزادی است و سؤال نکردند که اگر مدارک و دلیلی بر دخالت ما و انتساب آن دارید ارائه فرمایید؟

البته این سئوالات و امتیازات بنده از جهت دفاع و ماهیت نیست بلکه از جهت ارائه بی پایگی کیفرخواست و پرونده ای می باشد که دفاع باید روی آن بنا شود.

مگر در مورد دست غیب و احمدی و نقش قاطعی که در اتهام و کیفرخواست دارند آقایان داد سخن ندادند و ثابت نکردند که آنها مأمورانی مرموز بوده پرونده سازی شده است و هر مدرکی که قابل آنها در میان باشد بی پایه است؟

مگر درباره آن سند مهم دیگر کیفرخواست و آن پیراهن عثمانی که از یادداشت های آقای علی بابایی درست شده بود آقایان سرهنگ غفاری و سرهنگ رحیمی و سرتیپ شایانفر حرف نزدند و نگفتند چگونه جناب بازپرس و تیمسار دادستان از شهادتین یک مسلمان «الا الله» را برداشته با گفتن «لا اله» او را متهم به کفر ساخته اند؟

تیمسار دادستان! سرکار بازپرس؟ جناب عالی، با آقای دکتر سنجابی و بنده، همان عمل را در مورد این یادداشت ها کردید که یهودی ها با جد شما می کردند:

«تَجْعَلُونَهُ قَرَأِطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا»<sup>۱</sup>

تورات را کاغذ پاره هایی کرده قسمت هایی از آن را نشان می دادند و بیشترین را مخفی می کردند. ایشان که خیلی قیافه متین و زبان مودب و معقول داشته، شماییلی از نبی اکرم در زیر شیشه نیز مقابل چشمشان گذارده و شمایل کوچک و فرمایش بزرگ از مولای متقیان در طرف راستشان به دیوار زده اند، صاف و پوست کنده و با سوء

۱. سوره انعام / ۹۱: [که] شما آن را به صورت [پراکنده] بر ورق ها در می آورید و [قسمتی را] آشکار و بسیاری از آن را پنهان می سازید؛

استفاده از احترام و اعتمادی که ما با ایشان داشتیم و برخلاف ماده ۱۲۵ آیین دادرسی کیفرخواست که می گوید: «سؤالات تلقینی یا اغفال یا اکراه و اجبار متهم ممنوع است» در صدد اغفال ما بر آمدند بعداً که آقای علی بابایی را دیدیم و حرف زدیم و مخصوصاً پرونده‌ها را ورق زده اصل یادداشت‌های آقای علی بابایی را پیدا کردیم معلوم شد سر کار سرهنگ بازپرس از آن یادداشت که دارای بندهای متعدد است بندهای آخر را که در آنجا آقای علی بابایی مخالفت خود را با صدور آن طرح اعلامیه و مخالفت خود و نهضت آزادی را با آن طرز فکر بیان می کند و می گوید ما باید با تاسی از گذشته و به تاسی از امثال آیت الله شریعتمداری در چهار چوب قانون انتقادات محکم خود را بیان نماییم، از ما مستور داشته و در آن یک بند از یادداشت ایشان که بر ایمان نقل و سؤال کرده‌اند با حذف جمله اول، به کلی معنی و مقصود را تحریف و معکوس نموده چنین وانمود کرده‌اند که آقای [احمد] علی بابایی و ما (یعنی نهضت آزادی ایران) «ما تصدیق داریم این جنبش یک انقلاب بود و علاوه بر این سند می دهیم که ما طرفدار و هوادار چین انقلابی هستیم و دعوت به انقلاب و طغیان عملی بر ضد قوانین و نظامات موجود نموده ایم...» مصداق کامل:

« تَجْعَلُونَهُ قَرَأَطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا »! ... .

تیمسار ریاست دادگاه؛ از کدام مدرک این پرونده و اتهام‌های کیفرخواست صحبت کنم که درست باشد و بشود روی آن حساب و بحث کرد؟ البته چون در مقام دفاع و بحث ماهوی نیستم نمی توانم همان‌طور که آقایان و کلای مدافع در مرحله مقدماتی فرمودند پرونده از برگ اول تا آخر خلاف و تخلف است یک یک آنها را بشمرم و اثبات مخدوش بودن آنها را بنمایم فقط می گویم:

فدای خانه در بسته‌ات شوم معجون

به هر طرف که نگه می کنم بیابان است

یقیناً خواهید فرمود و همین را در قرار صادره مرقوم داشته‌اید که:

« از جهت عدم تحقیق از بعضی افراد یا مراحل و جلب کارشناس با توجه به

تحقیقات از خود متهمین و امکان استفاده از ماده ۱۹۸ در خود دادگاه اشکالی

نیست»

۱. سوره انعام / ۹۱: [که] شما آن را به صورت [پراکنده بر] ورق‌ها در می آورید و [قسمتی را] آشکار و

بسیاری از آن را پنهان می سازید؛

حال بنده سؤال می‌کنم اگر یک ساختمان ناقص شکسته‌پی دررفته داشته باشید و معماری بیاورید و بگویید آن را تعمیر کرده یک طبقه رویش بسازد و زیبا و نونوارِ قابل فروش یا سکونت نماید معمار پس از معاینه ساختمان اگر دید پی‌ها را روی لجن و زمین سست گذارده و در بالا آوردن دیوار و روی سقف‌ها اصلاً رعایت قوانین و اصول بنایی را نکرده‌اند، چه خواهد کرد؟ جز آنکه به شما بگوید قربان این بنا را خراب کنید و از نو نقشه و طرح بریزید و تا زمین را گودبرداری کرده پی محکم نریزید و بعد زیر نظر مهندس و به دست بنای صالح هر نقشه و هر چند طبقه که می‌خواهید بسازید آیا چیز دیگری خواهد گفت؟ اگر تیمسار اصرار فرمودند که نخیر فعلاً نه فرصت این کار را دارم و نه پول کافی آیا در دل خود به دستور شما نخواهد خندید؟ آیا زیر بار خواهد رفت؟ حکایتی برای استراحت حواس عرض کنم تا بهتر وضع روحی و فکری ما را در جستجوی طرفِ دفاع احساس بلکه کمک فرمایند:

این حکایت نه از گذشته‌ها و مرده‌ها است و نه مسموع از دیگران است. یک طرف آن مربوط به آقای مهندس سحابی و خود بنده است و طرف دیگر بیمارستان رازی، بخش پوست و آقای دکتر ملکی.

چهارپنج سال قبل روزی آقای دکتر ملکی به شرکت یاد تلفن و خواهش کردند سری به ایشان و به ساختمان بخش امراض پوست و خون بزنم. ساختمان تازه و پاکیزه بود و بیمارها خوشحال بودند اما شופاژ نداشت ایشان خواهش کردند که شرکت یاد برایشان یک دستگاه شופاژ (به قول ما گرمایش مرکزی) بگذارد. اشکالی که داشت این بود که ساختمان به پایان رسیده و اشغال شده بود و مقاطعه کار ساختمان که موظف بوده است ساختمان را با تأسیسات مربوطه تکمیل و تحویل دهد، از شופاژ فقط شبکه لوله‌کشی را انجام داده روی آن را فرش موزائیک کرده بود و رادیاتورها را تحویل داده اما نصب نکرده بود. دیگخانه یا مرکز شופاژ نیز اصلاً وجود نداشت. ما برای انجام خدمت ارجاعی خواستار نقشه و محاسبات مربوطه شدیم. گفتند چون مقاطعه کار اصلی به دلایلی روابطش با اداره ساختمان دانشگاه به هم خورده و خود او طرح شופاژ را تهیه کرده است و حاضر نیست چیزی در اختیار بیمارستان یا اداره ساختمان بگذارد، باید به آنچه مشهود و موجود است اکتفا کنید و رادیاتورها از روی حدس و نظر خودتان در همانجاها که سر لوله‌های انشعاب از کف بیرون گذاشته شده است، نصب نمایید. از بابت دیگخانه البته آزادید از نو حساب کنید و صورت لوازم و مخارج بدهید.



ما گفتیم حرفی نداریم و مسئولیت آنچه به عهده ما می‌گذارید قبول می‌کنم ولی چون شبکه انجام شده لوله‌کشی قابل رؤیت و رسیدگی نیست و به احتمال قوی بدون رعایت دقت‌های لازم خاک و شفته روی آنها ریخته و دفن شده و پوسیده است (یا خواهد پوسید) لازم است از نظر احتیاط اجازه دهید شکافته آن را معاینه و در صورت لزوم تعویض نماییم. آقای دکتر ملکی ایرادی به نظر ما نداشتند ولی چون مستلزم گزارش و تأمین اعتبار از وزارت دارایی و مدتی صرف وقت می‌شد و زمستان نزدیک بود به ما اصرار کرد بنا را بر صحت بگذاریم و به هر نحو هست رادیاتورها را نصب و دستگاه را تکمیل نموده دیگخانه را بسازیم و به راه اندازیم. ما گفتیم چشم ولی در قرارداد تبصره‌ای گنجانیدیم که نسبت به شبکه نصب شده هیچ گونه مسئولیت نداشته پس از عقد قرارداد یک آزمایش آب‌بندی از لوله‌کشی خواهیم کرد تا چنانچه دیدیم آب نگاه نمی‌دارد گزارش بدهیم و اداره ساختمان هر تصمیمی می‌خواهد بگیرد. در اولین آزمایش تحت فشار معلوم شد لوله‌ها درز دارد. مباحث سابق بیمارستان، پیشخدمت‌های قدیمی را صدا کرد. آنها محلی را در سمت شرق ساختمان نشان و احتمال دادند که چون قبلاً گودالی بود یک بار نشست کرده است عیب و علت حتماً از لوله‌های آنجا است. آن قسمت را شکافتیم و دیدیم لوله‌ها هم زنگ زده و هم خمیده و ترکیده شده‌است. به هزینه اداره آن تکه تعویض و تعمیر شد. اداره خوشحال بود که در آزمایش بعدی آب‌بندی شبکه خوب بود ولی برای احتیاط و محکم کاری نوشتیم که باز هم نمی‌توان اعتماد کرد و راه حل صحیح برچیدن و تعویض کامل است زیرا ممکن است پس از چندی از جای دیگر نشست و فرار آب دیده شود. رادیاتورها نصب شد، مرکز شوفاژ ساخته شد، دیگر لوازم نصب و متصل شد و درست پانزدهم آذر ماه که زمستان مقرراتی اداری است، دستگاه به کار افتاد. بیمارها شب گرم و حتی خیلی گرمی را گذراندند. یکی دو روز نگذشته بود که صدای اعتراض و ناله سرما خوردن بیماران بلند شده البته اداره ما را مقصر می‌دانست و عقب ما فرستاد. فوری نشان دادیم که آب پایین آمده لوله‌ها و رادیاتورها خالی شده است. یک اطاق را که از روی نم دیوار و کف حدس می‌زدیم فرار آب از آنجا باشد شکافتیم و چند متری از لوله را عوض کردیم. شوفاژ راه افتاد ولی هفته بعد خجالت کشیدند ما را خبر کنند خودشان فرستادند بخاری نفتی دستی آوردند در اطاق‌ها گذاشتند. در تابستان من باب دوستی و علاقه‌مندی تذکر دادیم تا فرصت هست بیاید شبکه لوله‌کشی را تماماً

برچینید و عوض کنید. البته به توصیه ما عمل نکردند و سال بعد در شروع زمستان برای راه انداختن و مراقبت دستگاه از ما کمک خواستند مکانیسن فرستادیم و مأمور کردیم. مجدداً همان قضایا تکرار شد ولی این بار خوشبختانه بخاری‌های دستی موجود بود. بالاخره این طور گمان می‌کنم که تابستان دوم ناچار شدند آن کاری را که با خرج و دردسر کمتر از روز اول می‌بایستی بکنند، انجام دهند.

تیمسار ریاست معظم و دادرسان محترم! آن پرونده‌ها و این کیفرخواست که حتی برای جناب سرگرد منشی دادگاه بعد از چندین ماه تمرین قابل خواندن نبود از شبکه لوله کشی شوفاژ ساختمان بخش پوست بیمارستان رازی حالش خراب تر است. از همه طرف ترک دارد آب توی آن بند نمی‌شود، مَشگک پاره، وصله بر نمی‌دارد با آن نمی‌شود کار کرد. بنای عدالت و حکم به حق و دفاع صحیح روی آن نمی‌شود گذاشت. قابل بحث و دفاع نیست.

چه خوب گفت تیمسار بهارمست، با دخل و تصرف ملیحی که در شعر شاعر کرد:

برگ اول چون نهد پرسنده کج      تا ثریا می‌رود پرونده کج

بنده‌ی معمار یا مهندس تأسیسات، بر مبنای این پرونده خراب، نمی‌توانم کاری کنم. آقای دکتر سبحانی معلم و مربی هم، به حکم «تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است»، کاری با کیفرخواست که از شکم آن پرونده‌های فاسد و خراب بیرون آمده و بی‌پدر است (چون تیمسار دادستان فرمودند ایشان کوچک‌ترین عمل و تحقیق و حتی نظارت و دخالتی نداشته‌اند) یعنی حرام‌زاده است، نمی‌تواند بکنند.

تکلیف شرعی یک روحانی عالی‌قدر نیز با نطفه حرام معلوم است. همین طور سایر آقایان که جز راه حق و حلال و با کار محکم و استوار، سر و کار نداشته‌اند.

این پرونده و این کیفرخواست چه مال خوب چه مال بد، بیخ ریش صاحبش!

برگردم به مطلب اولاً از چه دفاع کنیم؟

کیفرخواست می‌گوید مرامنامه این جمعیت و اظهاراتشان قانونی و درست بوده است. روی اعلامیه‌های ما هم و روی اعمالمان حرفی و ایرادی ندارد. می‌گوید نیات باطنی‌تان خراب است، جنستان شیشه خورده دارد! در جلدتان شیطان رخنه کرده راحتتان نمی‌گذارد، بعد نوشته‌ها و گفته‌ها و کرده‌هایی که به غلط یا صحیح به بعضی افراد نسبت می‌دهد آنها را به مصداق یک روح در چندین بدن به یکی دو نفر دیگر و

سپس به تمام نهضت آزادی تعمیم می‌دهد... .

نمی‌خواهم مثال بزنم و انگشت روی موارد بگذارم و وارد دفاع ماهوی بشوم به قدر کافی از طرف آقایان و کلای مدافع در مرحله مقدماتی نمونه داده شده‌است و خود آقایان دادرسان خوب می‌دانید که همه‌اش در هوا، در خیال، در هدف و در نیت است. تیمسار دادستان در بیانات روز ۱۹ آذر ۱۳۴۲ خود فرمودند در این پرونده «صحبت بر سر عقیده و فکر است و نیت است، عمل خارجی واقع نشده است، چیز عمومی نیست...» و بعد از چند ثانیه با ذکر اینکه «فقط شخص متهم است که به بهترین وضع می‌تواند بی‌تقصیری خود را ثابت کند» از شخص ماها دعوت فرمودند بیاییم اینجا نیت و عقاید و افکارمان را رژه بدهیم و بیگناهی خود را ثابت نماییم.

ما حاضریم این کار را بکنیم. گوا اینکه در بازجویی‌ها هم همین اصرار را داشتند و این خود تفتیش عقاید است. مع ذلک حرفی نداریم اما نیت و فکر و عقیده را چگونه می‌شود نشان داد؟ یعنی طوری نشان داد که مفهوم و مقبول طرف واقع شود؟ اگر تیمسار دادستان و تیمسار ریاست و دادرسان محترم طریقه‌ای و دستگاہی می‌شناسید یا دارید که این منظور را تأمین نماید به‌ما التفات فرمایند. ولی ما راهی جز زبان و بیان سراغ نداریم.

برای متهم راه بیان نیت و باطن، زبان یا قلم است ولی یک راه هم برای قاضی هست که می‌تواند به آن متوسل شود، مراجعه به اعمال و سوابق و آشنایان متهم. ما حاضریم راه اول را بگیریم و برویم اما به شرط آن که بدانیم به مقصد خواهیم رسید.

بیانات جلسه بیست و یکم تیمسار دادستان با لحن بسیار ملایم و رنگ مطبوعی که پیدا کرده بود و با متهمین بر سر التفات آمده بودند چنین می‌رساند که حسن نیت و گوش شنوایی در کار است. دوستانه و محترمانه دعوت می‌فرمودند بدون واسطه و توسل به آقایان و کلاء بیاییم و عقیده و نیتمان را بگوییم. مبارک است! بسیار متشکرم! گفتن ما خیلی آسان است. اما شنیدن ایشان و شما و قبول کردنشان و حسن نیتتان نمی‌دانم تا چه اندازه آسان و حاصل باشد؟ شما اگر به گفته و به صدق ما اعتماد دارید و حسن نیت هم دارید ما که قبلاً حرف‌هایی زده بودیم، همان‌ها را قبول بفرمایید. شما بودید که ما را دروغگو می‌دانستید.

شما صرف اظهار مرا که عضو حزب ایران نبوده‌ام و دلیل و مدرکی هم جز چند

جلسه حضور یا سخنرانی در جلسات دعوت عمومی آن حزب که افراد غیر حزبی فراوانی را برای استماع یا سخنرانی دعوت می‌شدند، نداشتید قبول نکردید و می‌گویید عضویت خود را در حزب ایران کتمان می‌کنید. در حالی که نه عضویت حزب ایران ننگ و جرم است نه تأثیری در پرونده و کیفر دارد که من نفعی در کتمان آن داشته باشم. همین‌طور در موارد دیگر در باره سایر آقایان و بنده.

حال می‌فرمایید خیر، حسن نیت و اعتماد در کار است. بسیار خوب برای اثبات و جلب اطمینان ما بفرمایید آنچه در کیفرخواست اتهام و دروغ و استنباط‌های خلاف به ما داده‌اید پس بگیرید ما می‌آییم سر از نو روزی از نو. از خودمان دفاع باطنی و نیتی می‌کنیم. ولی می‌ترسم اگر چنین کاری بخواهند بکنند از کیفرخواست چیزی نماند. نه خانی آمد و نه خانی رفت می‌شود!

تیمسار دادستان فرمودند من آقایان را نمی‌شناختم و نمی‌دانستم فلان کس استاد دانشگاهی است که درباره او فرض جهل نمی‌شود کرد، افتخار خلع ید دارد زلی در سیاست مملکت داشته‌است. ولی عداوت و خصومت خصوصی هم نه من، نه دادرسی ارتش با هیچ یک از آقایان نداشته‌ایم و این عدم آشنایی من گناهی نیست. به اوراق بازرسی نگاه کردم و قرار مجرمیت را دیدم و کیفرخواست را تنظیم کردم (کیفرخواست با یک اختلافات در حدود نیم درصد، کیسه‌ای است از قرار مجرمیت به علاوه تبدیل امضای بازپرس به امضای دادستان در ذیل آن).

آفرین به این صراحت و صداقت! ما هم حاضریم با صراحت و صداقت از نیات خودمان دفاع نماییم اما به شرط آنکه گذشته را تصفیه فرمایید. اتهام سیاسی اقدام علیه امنیت و احیاناً اهانت به مقامات پیش‌کشتان. فعلاً نمی‌خواهم در رد و دفاع آنها حرفی زده میان دعوی نرخ ثابت کنم ولی اتهام‌ها و استنادهای اخلاقی را چه حق داشتید به ما بدهید؟ (پا بند نبودن به اصول اخلاقی، بی‌ثباتی در عقیده، دروغ‌گویی، عوام‌فریبی، رشوه‌گیری، ریاکاری و غیره) اینها که ربطی به مواد استنادی و اتهام سیاسی وارده یعنی مواد ۱ و ۸۱ نداشت. لاقلاً از بابت این فحش‌ها معذرت بخواهید و از کیفرخواست در بیاورید تا به بقیه اش برسیم.

مگر قانون به دادستان اجازه می‌دهد هر چه شنید و یا جلوی امضایش بگذارند، به مردم نسبت دهد و تهمت بزند؟ جناب‌عالی که خودتان را مسلمان خداپرست می‌دانید و به حقیقت حق قسم می‌خورید و آن تیمسار دادستان کل که ضریح حضرت رقیه را

به شام می‌برند آیا قرآن نخوانده‌اید که می‌فرماید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا »<sup>۱</sup>

خبر از آیه:

« وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئَلًا »<sup>۲</sup>

ندارید؟

« إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ »<sup>۳</sup>

را نشنیده‌اید؟

اتهام و نسبت بد به مردم دادن از نظر قانون ممنوع است و از نظر شرع گناه. شما که می‌فرمایید اطلاع نداشتن من از سوابق آقایان گناه نیست اشتباه می‌فرمایید گناه است خیلی هم گناه است. بلی اگر بین جناب عالی و ما ارتباطی نبود و کاری به کار هم نداشتیم البته وظیفه قانونی و شرعی نداشتیم که همدیگر را بشناسیم. اما شما دادستان شدید و ما زندانیان شما. در این صورت هم به حکم قانون که می‌گوید اگر دادستان تحقیقات را کافی و کامل دید به تنظیم ادعای می‌پردازد و هم به حکم اسلام و قرآن که آیاتش را برایتان خواندم و هم به حکم اخلاق و انصاف برای کسی که تقاضای ده سال زندان برای نه نفر متهم به قول خودش ناشناخته می‌نماید، موظف بودید و هستید اول معذرت بخواهید و بعد اگر اطلاعات و علم کافی ندارید تحقیق بفرمایید.

باز هم تکرار می‌کنم که میان دعوی نمی‌خواهم نرخ ثابت کنم و راجع به اصل اتهام و مدارک آن یعنی اقدام علیه امنیت کشور و اهانت به مقام سلطنت که البته مورد تکذیب همه ما است فعلاً حرف نمی‌زنم و دفاع نمی‌کنم. نسبت به اتهامات اخلاقی

۱. سوره حجرات/ ۱۲: ای مؤمنان، از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید، که برخی از گمان‌ها گناه است و در باره یکدیگر تجسس مکنید.

۱. سوره اسراء/ ۳۶: از آنچه بدان علم و آگاهی نداری پیروی مکن، که چشم و گوش و دل، هر یک در مورد آن مسئول است.

۲. سوره حجرات/ ۶: اگر شخص منحرفی خبری برای شما آورد، تحقیق کنید تا مبدا ندانسته به گروهی [بی‌گناه] آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید.

و بی‌اطلاعی قبلی ایشان صحبت می‌نمایم. من از شما مطالبه احترام و حق سوابق و خدمات نمی‌کنم فقط می‌گویم من هم یک ایرانی و یک بشرم. شما که خودتان و دولتتان و مجلستان و نخست وزیرتان خود را طرفدار و اجراکننده و از ارکان اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌دانید با ما مانند یک بشر معامله نکرده‌اید. زیرا ماده اول آن می‌گوید تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند همه دارای عقل و وجدان می‌باشند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند. تیمسار دادستان برای رفع ایراد به‌نقائص پرونده و عدم تحقیقات و در مقام دلسوزی و دفاع از بازپرس، فرمودند:

«من بازپرس اگر پنج سال تحقیقات کنم شاید برسم به‌بیگناهی. اما بازپرس حق

۵ سال نگاه داشتن در زندان ندارد باید کار را قطع کند»

و بعد از یکی دو جمله اضافه کردند:

«قانون می‌گوید وقتی بازپرس تحقیقاتش تمام شد بدهد به دست دادستان».

از آن عنایت و التفات اول جناب سرهنگ بازپرس و خودتان نسبت به ما متهمین

زندانی بسیار متشکریم و از این تناقص‌گویی دوم بسیار متعجب!

اتفاقاً آقایان بازپرس‌ها اتلاف وقت فرمودند. عقب اعلامیه‌ها و نشریات حاشیه‌ای

و فرضی و جعلی رفتند تا استنباط‌های عوضی بفرمایند. اعلامیه‌هایی را جلوی ما

می‌گذاشتند که برای اولین بار چشممان به آنها می‌افتاد. چرا اعلامیه‌های خودمان را که

هیچ‌گاه منکرش نبوده و نیستیم و بعضی از آنها در پرونده هم وجود داشت جلوی

ما نگذاشتند؟ نوشته‌هایی که از ما نبود. این استادان حقوق، یا سکوت و عدم تکذیب

را دلیل گرفتند (Ecoutez ses silences) و یا آنکه به جای تکذیب در اعلامیه

تفاوت در مورد مشابه بیرون آمده است. هی آن طرف را نگاه کرده‌اند؛ «بورا باخ»! از

قبیل مرامنامه و نشریه مربوط به روز تأسیس نهضت آزادی ایران که خود بنده سخنران

قسمتی از آن بوده‌ام، نامه سرگشاده مرداد ۱۳۴۱ و مطالب به اعلیحضرت محمد رضا

شاه پهلوی که هر سه نفر ما، در تصویب و تدوین آن دست داشته‌ایم، اعلامیه

۱۳۴۰/۱۱/۵ مربوط به واقعه اول بهمن دانشگاه به‌امضای نهضت آزادی ایران، به‌عوض

اعلامیه دانشجویان، و اعلامیه راجع به اختیارات به آقای دکتر امینی و غیره. و تنها

اعلامیه به‌امضای نهضت آزادی ایران که در تمام بازجویی‌ها و بازپرسی‌ها روی آن

از بنده سؤال کرده‌اند اعلامیه تیر ماه ۱۳۴۰ بود که اتفاقاً در آن موقع نیز عده زیادی

از مؤسسين نهضت و از جمله اينجانب در زندان موقت شهرباني به سر مي برديم. همين كه راجع به اعلاميه هاي مربوط به خود ما هيچگاه سؤال نكرده اند معلوم بوده، قابل ايراد و اتهام نبوده و با سايرين فرق داشته است.

ان شاء الله بلد بودند و وقت داشتند به اطلاعات شهرباني نامه بنويسند و سوابق ما را (آنهم با اسم عوضی و اشتباه در مورد آقای احمد علی بابایی) بخوانند. چرا به دانشگاه تهران و به بانک ملی ایران و شرکت ملی نفت ایران مثلاً در مورد اينجانب ننوشتيد؟ اين راه ها آیا بيراهه و اين کارها آیا اکل از قفا نبوده است؟! «بورا باخ» لازم نداشته است؟

منظور بنده از مثال های فوق ايراد به عمل بازپرس ها و کشف نيات آنها بوده است نه آنکه نسبت به خود مطالب و مندرجات و اتهامات خواسته باشم فعلاً حرفی بزنم.

حال رويم را برمی گردانم به تيمسار رياست و دادستان محترم: آنجا فرمودند و تکرار کردند و اصرار کردند کشف حقيقت بکنيم. فرموديد کشف حقيقت از راه ابراز نيت که تجربه گذشته است و تا زمانی که تيمسار دادستان روی گذشته، يعنی کيفرخواست خط بطلان نکشند عملي نيست.

اما راه دوم يعنی مراجعه به آشنايان و استنباط از سوابق و اعمالمان خيلي آسان است. چرا از ما پرسيد که طبعاً و منطقاً تحت تأثير دفاع نفس و خودخواهی مبالغه نمايم. در محيط هايی که ما بوديم و از کسانی که زیر دست يا بالادست، با ما کار کرده اند سؤال فرمايد. (از همه جور رئيس دانشگاه و وزير خارجه سابق، رئيس مجلس فعلی، صاحب منصب شرکت نفت که اصلاً مجلسی هستند و حتی کسانی که بی ثبات در عقیده سياسی مثل خود ما هستند).

تا آنجا که مربوط به خود ما و مخصوصاً آقایان و کلای مدافع است به قدر کافی اطلاعات و مواد اوليه و راهنمایی در اختيارتان، از میان مذاکرات مرحله قبلی رسيدگی، گذارده شده است که به قول جناب سرهنگ غفاری:

در خانه اگر کس است                      اين همه حرف بس است

آقایان و کلای مدافع نه تنها يك حرف بلکه سه حرف در مورد عدم صلاحيت و سی و دو حرف در مورد نقص و عيب پرونده زدند. اگر بنا باشد اثر کند. اثر می کرد. در هر حال ما روی عادت معلم بودن که بعد از امتحان نمره می دهد، پيش خودمان به آقایان نمره مردود داده ايم و امیدی به بيان مجدد و آزمایش مجدد نداريم (کار دل است).

### ۳- انجام تشریفات و اجرای مراسم

سومین عاملی که متهم و وکیل و دادگاه را به تقریر و تمهید دفاع می‌کشاند انجام مقررات و تشریفات است. به این منظور که برای بازجویی و صورت ظاهر و برای آنکه مسامی در محاکمه و دفاع به عمل آمده باشد هر کدام مطالبی بگویند و صفحاتی از پرونده را پر کنند:

جهات اول و دوم را که ملاحظه فرمودید برای ما واقعیت و خاصیتی نداشت. می‌ماند این یکی. به هیچ وجه نباید این عامل و موجب آخری را سرسری و یک امر استثنایی در ایران بگیریم. بلکه به عکس رسم و قرار در محیط ما بیشتر بر همین میزان سوم است.

در ایران ظواهر قانون خوب رعایت می‌شود: کاخ دادگستری چندین سال است داریم، کاخ شصت هفتاد میلیون تومانی سنا را داریم. ساختمان مجلل تر و گران قیمت تر از آن برای مجلس خواهیم داشت، مجلس شورای ملی داریم، انتخابات داریم، احزاب ملی و مردم داشتیم، دانشگاه مستقل داریم، مطبوعات آزادی داریم، کنگره آزادزان و آزادمردان داریم، در دادگاه همه چیز تمام محاکمه می‌شویم...

اما در داخل این کاخ‌ها و پشت این نام و هیاهوها آیا حقیقتی و واقعیتی و خاصیتی هم هست یا نیست. مطلبی است جزو اسرار مگو!...

حتماً حکایت آن شاعر را که در روز عید برای کریم خان زند عزا می‌گفته و وعده صد اشرفی صله را گرفته بود شنیده‌اید. خوشحالی فراوان و مژده به اهل و عیال و پیش خریدهای زیاد بعد از یک ماه آمد و رفت به دربار و نا امید شدن از وصول صله. وقتی به خود کریم خان شکایت کرد، کریم خان جواب داد تو شعری خواندی من خوشم آمد من هم وعده‌ای دادم که تو خوشت بیاید حرف تحویل دادی حرف تحویل گرفتی دیگر چه می‌خواهی؟!

اما ما نمی‌خواهیم حرف تحویل بدهیم و حرف تحویل بگیریم.

جرم بزرگ و گناه ما که به آن صد درصد اعتراف داریم، در همین جا است. علت وجودی ما و داد و فریاد و آه و ناله ماها در زندگی و در نهضت آزادی ایران این بوده و این است که چرا در مملکت ایران ظواهر و تشریفات و ادعاهای عالی هست اما گروه‌های تو خالی است؟!

و الا ما نه مخالف قانون اساسی هستیم نه مخالف رژیم مشروطه سلطنتی نه استقلال و



امنیت کشور و نه این فحش و اهانت. ما گفته‌ایم و می‌گوییم و خواهیم گفت: چرا قانون اساسی هست ولی خلاف آن عمل می‌شود؟

ارتش با همه نفرات و تجهیزات و رژه‌ها هست. اما این ارتش هر وقت به کار افتاده علیه افراد و افکار ملت بوده است؟

روزنامه هست اما آزادی قلم نیست؟

ادعای امنیت احتمالی و عدالت و مسلمانی هست اما خبری از آنها نیست؟ دولت ما خود را از طرفداران و مجریان اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌داند اما ارزشی برای بشر ایرانی قایل نیست؟

ما اهل لباس و ظواهر و دلخوش به الفاظ نمی‌توانیم باشیم. باطن و حقیقت و عمل را می‌خواهیم. با شعرای بزرگمان هم آواز شده می‌گوییم:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت      نه همین لباس زیبا است نشان آدمیت

تو برون را بنگری و قال را      ما درون را بنگریم و حال را

شما می‌توانید ما را محکوم به سال‌ها زندان و بدتر از آن بکنید و جریده‌های تهران یک کلمه هم از مدافعات و نظریاتمان را ننویسند اما بدانید که:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق      ثبت است در جریده عالم دوام ما  
وضع ما این طور شده است که:

از یک طرف یک خروار مدافعات، مدارک و حرف‌های آماده، در برابر کیفر خواست و پرونده داریم. چه برای رد آن همه افتراها و استنادها و اتهام‌های ناروایی که به اعمال ما، افکار ما، و اخلاق ما شده است و چه برای افکار و اعلام به صدای بلند آنچه خودمان گفته‌ایم و حق و قانونی است ولی نخواسته‌اند صدایش را در بیاورند و چه برای استفاده‌ها و استنادهایی که مثل آقایان سرهنگ پگاهی و سرهنگ رحیمی به فرمایشات خود تیمسار دادستان و حتی بیانات پربروزشان می‌توانیم بکنیم. . . .

یک متهم، یک متهم سیاسی، یک متهم نه تنها بیگناه، بلکه خدمت‌گزار، خیلی دلش می‌خواهد از خود دفاع نموده اثبات بیگناهی و اعلام حق خواهی و نظریات و اعتراضاتش را بنماید. . . .

اما از طرف دیگر به طوری که ملاحظه فرمودید این دادگاه به نظر ما طوری درست شده است که نه صدایش به خارج برود و نه در داخل آن گوش شنوایی و قلب حساس یا دست و زبان با اراده با شهادت مستقلی برای ما وجود داشته باشد. بلکه فقط درست

شده است که ظواهری از قانون و مسامی از محاکمه به عمل آید و ما مثل خیلی حزب‌های ساختگی و محفل‌ها و مقام‌ها در آن نقشی بازی کنیم. یعنی کاری که ما همیشه از آن گریزان و مخالف آن بوده و هستیم و نمی‌توانیم زیر بارش برویم: آیا بهتر نیست یک فداکاری و یک محرومیت و حسرت روی محرومیت‌های دیگر قبول نمی‌شد، سکوت را پس از این درد دل و استدلال ادامه‌دهیم و از وکلای مدافع عزیزمان نیز صمیمانه و شرافت‌مندانه همین کف نفس‌ودندان بر جگری را جداً بخواهیم و ریش و قیچی را به دست خودتان بدهیم. استنباط ما از دادگاه آن‌طور بود که عرض کردم. شاید اشتباه باشد. شما خلاف آن را ثابت کنید و آبروی دستگاه را بخرید، شما که خود را صالح بی‌غرض و طرفدار حق و عدالت و مستقل در رأی و حقیقت می‌دانید، اما نه با حرف و بحث بلکه با عمل. بزرگی سراسر به گفتار نیست دو صد گفته چون نیم کردار نیست اگر ما را شناخته‌اید و پی به حق‌گویی و بی‌گناهی ما برده‌اید تبرئه کنید. و اگر تشخیص شما و مصلحت مملکت و رضای حق در محکوم کردن ما باشد، بفرماید.

تمام پرونده‌ها و دستورها و درجه‌ها و افتخارات و نیروها و روزنامه‌ها و دستگاه‌های تبلیغی و اجرایی از آن شما، در و دیوار گچی و ساکت دادگاه با کبک دری زبان‌بسته هم از آن ما.

«فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً»<sup>۱</sup>

از تطویل کلام و تصدیق خاطر دادرسان عظام معذرت می‌طلبم اگر مقدمه و بحث طولانی شد و گاه‌گاه اشارت یا عنایت به بعضی از مندرجات کیفرخواست یا مدافعات آقایان وکلای مدافع و بیانات تیمسار دادستان در زمینه مطالب صلاحیت و نقص پرونده شد از جهت تشریح و توضیح موجبات سکوت بود که ما علی‌رغم تمایل باطنی به آن تن می‌دهیم نه من باب ورود و دفاع در ماهیت ما بحث در متن کیفرخواست و رد دلایل تیمسار دادستان.

اینکه برای آنکه تکلیف معلوم و تصمیم روشن باشد نامه‌ای را که همه رفقا روی آن اتفاق نظر داشته و امضاء کرده‌اند، قرائت و سپس تقدیم می‌نمایم.<sup>۲</sup>

۱. سوره یونس / ۷۱: ... شما هم به اتفاق معبودان خویش هم‌داستان شوید تا [برنامه] کارتان بر شما پوشیده نماند....

۲. سپس آقای مهندس بازرگان نامه مورخه ۱۳۴۲/۹/۱۹ را قرائت کردند.

## بسمه تعالی

به تاریخ نوزدهم آذر ماه ۱۳۴۲  
ریاست محترم دادگاه عادی ویژه شماره ۱ دادرسی ارتش

اینک که دادگاه با اعلام صلاحیت خود و عدم نقص پرونده پس از ۲۰ جلسه بحث و دفاع از مرحله رسیدگی وارد مرحله دادرسی و ماهیت شده است و به ما تکلیف دفاع می‌فرماید مراتب زیر را به استحضار دادگاه محترم می‌رسانیم.

۱- حمد و سپاس به پیشگاه خدایی که «أَحْكُمُ الْحَاكِمِينَ»<sup>۱</sup> و «أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ»<sup>۲</sup> است، خدایی که به ما ایمان به حق و عشق به خدمت خلق عطا فرمود، ما را در پیش مردم و در ضمیر وجدانمان سر بلند و سرافراز داشته است.

نتیجه محاکمه هر چه باشد ما خود را مشمول «هَلْ تُرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ»<sup>۳</sup>، (برای ما آیا انتظاری جز یکی از دو خوبی را دارید؟) می‌دانیم، اگر تبرئه شویم از بند رسته‌ایم و اگر محکوممان کنید مکتبمان تقویت و تأیید بیشتر خواهد شد در این صورت چون فدای در راه حق و عقیده شده‌ایم «إِنَّ الْحَيَاةَ عَقِيدَةٌ وَ جِهَادٌ»<sup>۴</sup> را درک کرده، رضای سبحان و آرامش وجدان را خریده‌ایم.

۲- به طوری که به خاطر دارند اینجانبان در سومین جلسه دادگاه با قرائت و تقدیم نامه مورخ ۱۳۴۲/۸/۵ نسبت به تغییر و توضیح محل دادگاه و ممانعتی که دستگاه‌های انتظامی از درج و انتشار مذاکرات دادگاه در روزنامه‌ها و نشریات آزاد می‌نمایند اعتراض کردیم و چون محاکمه را عملاً سری و شرایط محاکمه را غیر قانونی دیدیم

۱. سوره هود/۴۵: تو بهترین داورانی.

۲. سوره انعام / ۶۲: او سریع‌ترین حساب‌رسان است.

۳. سوره توبه / ۵۲: آیا درباره ما جز یکی از دو پدیده نیکو [پیروزی و شهادت] را چشم به راه هستید؟

۴. از سخنان امام حسین (ع): به درستی که زندگی، عقیده داشتن و جهاد کردن در راه آن است.

اعلام سکوت کردیم و آقایان و کلاهی مدافع خود را عزل نمودیم.  
 ۳- بنا به وعده ریاست محترم دادگاه به رفع ایرادهای فوق، آقایان و کلاهی منتخب به عنوان وکیل مدافع دو جلسه به صحبت خود ادامه دادند ولی متأسفانه سلب ممانعت از روزنامه‌ها به عمل نیامد و فقط دادگاه به محلی که کمتر از نصف محل اولیه گنجایش دارد منتقل گردید. پس از آن آقایان و کلاهی مدافع برای تمکین به دستور ریاست دادگاه و با تذکر اینکه منعزل بوده از پیش خود صحبت می‌کنند، به جواب اظهارات تیمسار دادستان پرداختند.

در جلسات بعدی از طریق بعضی از آقایان و کلاهی محترم تقاضا شد که چون جمعیت کثیر علاقه‌مندان با اطلاع از محاکمه، موفق به دریافت کارت ورودی نمی‌شوند و روزنامه‌ها نیز اخبار دادگاه را مجاز نیستند درج کنند (و آنچه گاه‌گاه می‌نوشتند تاریخ و ساعت شروع و ختم دادگاه با نام رئیس و دادستان و وکلایی بود که صحبت می‌کردند و همان خبر مختصر نیز از جلسه چهاردهم به بعد قطع شده است) اجازه فرمایید اولاً خود ما یا تماشاچی‌ها، دستگاه ضبط صوتی آورده به کار اندازیم یا لاقلاً از نوارهای دستگاه ضبط صوت دادگاه کپی برداریم تا مردم خارج بتوانند مدافعات را بشنوند و ثانیاً در هر جلسه خلاصه‌ای از مذاکرات جلسه قبل تقدیم ریاست محترم شود تا پس از مطالعه و تصدیق منشی دادگاه، دو کلمه‌ای بالای صفحه مرقوم فرمایند که انتشار آن از نظر قانونی اشکالی ندارد و این مجوز و امکانی برای انتشار آن در خارج باشد. متأسفانه به این دو تقاضای ساده قانونی نیز ترتیب اثر داده نشد و معلوم گردید ریاست محترم دادگاه با وجود حسن‌نیت، آزادی عمل ندارند و کسانی که حکومت و اختیار کار در دستشان می‌باشد به هیچ وجه نمی‌خواهند عامه مردم از جریان این محاکمه و حق‌کشی‌ها و خلاف‌کاری‌های عجیبی که سازمان امنیت و دادرسی ارتش مرتکب شده‌اند مطلع گردند و الا چه دلیل داشت که با چنین اصرار و فشار علی‌رغم تمام موازین حقوقی و قانونی سرپوش روی محاکمه بگذارند و حتی از تقاضا کنندگان، کارت ورودی و شناسنامه عکس دار مطالبه نمایند و نام و نشان آنها را ثبت کرده موجبات ناراحتی و تهدید را فراهم آورند.

۴- آقایان و کلاهی منتخب با بیاناتی که سراسر متکی به اصول قانون اساسی و قوانین مصوبه و دلایل منطقی محکم و بدیهیات مسلم بود عدم صلاحیت دادگاه را ثابت کردند (از جهت سیاسی بودن اتهام و نبودن هیئت منصفه، عدم صلاحیت برای محاکمه

یک شخصیت روحانی طراز اول حجت‌الاسلام و همچنین عضویت تیمسار رئیس این دادگاه و دادستان بودن تیمسار دادستان این دادگاه، در دادگاه عالی انتظامی قضات ارتش و غیره) و بیش از ۳۰ فقره موارد نقص و تخلف‌های آشکار پرونده را تشریح نموده و نقص و بی‌اعتباری پرونده را مستجل ساختند (از قبیل فقدان امر تعقیب، عدم تحقیق از اشخاص یا اسنادی که نقش اساسی در اتهام‌های وارده دارد، رعایت نشدن دستورهای صریح قانونی در تشکیل پرونده، غرض ورزی و تحریف و پرونده سازی به جای بی‌طرفی در بازپرسی، تخلف‌ها و تجاوزهای آشکار و مکرر سازمان امنیت از حدود و اختیارات و وظایف نظامی و جهات عدیده دیگر) و کلیه توضیحات تیمسار دادستان را رد کرده مصراً خواستار جواب صریح و تک تک ایرادهای قانونی خود شدند ولی تیمسار دادستان نخواستند یا نتوانستند جوابی بدهند و چیزی بر گفته‌های سابق خود نیفزودند. مع‌ذالک دادگاه بدون توجه به ایرادهای موجه و استدلال‌های متقن آقایان و کلای مدافع و با تکرار دلایل رد شده آقای دادستان، رأی به صلاحیت خویش و عدم نقص پرونده دادند.

۵- به نظر ما نه تنها موجباتی که از دومین جلسه، غیر علنی بودن و غیر قانونی بودن دادگاه را ثابت می‌کرد کماکان ادامه یافته و تأیید شده است بلکه با آزمایش و اتمام حجتی که به عمل آمد و قراری که صادر فرمودند، بر ما محقق گردید که دادگاه استقلال رای ندارد یا عامل مؤثر در آن چیزی غیر از حق و منطقی می‌باشد.

۶- ما نه اهل تمنا و تضرع و تملق هستیم و نه تطمیع و تهدید و تشبث. بلکه یگانه اسلحه‌ی ما و آنچه در شأن دادگاه است حق و قانون و منطقی است اما متأسفانه چنین اسلحه در این صحنه کارگر نگردید. اینکه با آنکه روی کیفرخواست گفتنی زیاد داریم و کلیه موارد اتهام را تکذیب کرده برای رد آنها دلایل فراوان هست، با وضعی که مشاهده نمودیم کوچک‌ترین فایده‌ای در دفاع از خود نمی‌بینیم.

البته برای هر قاضی بی‌طرف آنقدر شواهد بر مخدوش بودن مدارک در پرونده و کیفرخواست وجود دارد که خود می‌تواند با توجه به نمونه‌هایی که در مدافعات مرحله قبلی ارائه گردید قضاوت صحیح بنماید و نیازی به دفاع ما در مرحله دادرسی نیست. بنابراین بیش از پیش مصمم گردیدیم از این پس نیز مهر سکوت از لب برداریم. بحث و دفاع وقتی نه به اطلاع و قضاوت ملت که صاحب اصلی دعوی است برسد و نه تأثیری در دادگاه داشته باشد چه نتیجه دارد.

برای ما که هدفی و حربه‌ای جز حق و قانون نداریم آنجا که این اصول را حاکم ببینیم، سکوت و محکومیت را، از هر کلام و مقام رساتر و سزاوارتر می‌شناسیم.

۷- آقایان و کلای منتخب معزول که حداکثر دانش و بینش و کوشش خود را توأم با شهادت و شرافت در مرحله اولی دادگاه به ظهور رساندند و الحق صفحه درخشانی در تاریخ محاکمات نظامی ایران و افتخاری برای افسران ارتش به یادگار گذاردند، یقیناً مانند ما فکر می‌کنند. آنها نیز بدون اینکه قصد تمرد از قوانین و مقررات دادگاه را داشته باشند چون هر گونه بحث و دفاع را بیهوده و اتلاف وقت می‌دانند صحبتی نخواهند فرمود.

مضافاً به اینکه شرعاً و اخلاقاً نیز و کیل و مادون از طرف ما نیستند که دفاعی بنمایند.

\* \* \*

بنا به مراتب بالا، ما و وکلای مدافع محترم ما، تحقیق و دفاع و تشخیص و تصمیم و حکم را یکسره به خود آقایان و اگذار می‌کنیم. البته افکار ملت ایران و مردم جهان روی این پرونده و رأی شما قضاوت خواهند کرد و محکمه عدل الهی در مرحله نهایی حق را به حق‌دار خواهد داد.

«حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»<sup>۱</sup> «نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ»<sup>۲</sup>

سید محمود طالقانی	مهندس مهدی بازرگان	دکتر یدالله سبحانی
مهندس عزت الله سبحانی	دکتر عباس شیبانی	احمد علی بابایی
ابوالفضل حکیمی	محمد مهدی جعفری	
پرویز عدالت‌منش (که عضو نهضت آزادی نیستم)		

۱۳۴۲/۹/۱۹

۱. سوره آل عمران / ۱۷۳: خدا ما را کافی است و نیکو کارگزاری است.

۲. سوره انفال / ۴۰: خدا کارساز شماست؛ و نیکو کارساز و یابوری است.











## جریان دستگیری و شکنجه مهندس عبودیت\*

سه شنبه ۱۳۴۲/۱۰/۳

شب گذشته زندانی تازه‌ای را به نام آقای مهندس حسن عبودیت به زندان قصر شماره ۴ آوردند. بلافاصله بر طبق معمول، زندانی‌های دیگر ایشان را استقبال و دوره کردند. علت گرفتاری را پرسیدند معلوم شد آقای عبودیت را پنجشنبه شب ۱۳۴۲/۹/۲۸ در حالی که با اتوبوس از اصفهان به تهران می‌آمده است و در آن اتوبوس جامه‌دانی محتوی پلی‌کپی خلاصه مذاکرات دادگاه حاضر حمل می‌شده است، دستگیر کرده‌اند و پس از آنکه زیر شکنجه‌های شدید از مشارالیه اقرار گرفتند و نام کسی را که در اصفهان پلی‌کپی‌ها را به او داده و کسی که قرار بوده در تهران از او تحویل بگیرد سؤال نموده‌اند چهار روز در اداره آگاهی شهربانی زندانی نموده و سپس به زندان قصر منتقل ساخته‌اند.

این قضیه شاهد قطعی و سند زنده از اعمال خلاف قانون و خلاف انسانیت و ممانعت دستگاه‌های انتظامی از نشر اخبار دادگاه و غیرعلنی و غیرقانونی بودن دادگاه می‌باشد و همان است که مورد استناد و اعتراض و موجب سکوت ما بوده است. تقاضا می‌شود دستور فرمایید برای کشف حقیقت و تا آثار جرم را محو و تحریف نکرده‌اند فوراً آقای مهندس عبودیت را به‌عنوان شاهد به دادگاه بیاورند و یکی از اوراق مکشوفه (یعنی پلی‌کپی مذاکرات دادگاه) و کلیه اوراق بازجویی را ارسال دارند.

---

\* سخنان مورخ ۱۳۴۲/۱۰/۳ مهندس بازرگان درباره دست‌گیری و شکنجه مهندس عبودیت

ملاحظه می‌فرمایند که نه تنها مانع نشر اخبار دادگاه می‌شوند و آن را جرم بزرگ تلقی کرده‌اند بلکه با به کار بردن اجاق برقی و شکنجه‌های مترقیانه قرون وسطایی، افراد آزاده و بی‌گناه را آزار می‌رسانند. آقای مهندس حسن عبودیت شکایتی به نام تیمسار دادستان کل ارتش نوشته‌اند که عیناً تقدیم می‌شود.

### نامه مهندس عبودیت

#### به دادستان کل ارتش در شرح جریان شکنجه\*

در ساعت ۲۴ روز ۱۳۴۲/۹/۲۸ آقای بازجو شروع به بازجویی نمود و سئوالاتی نمود که جواب آن نوشته شد پس از آن از اموری سئوال کرد که یا مربوط به من نبود و یا من از آن اطلاع نداشتم و چاره‌ای نداشتم که بی‌خبری خود را از آن امور اعلام کنم در این حال آقای بازجو پس از نواختن سیلی‌های محکم به صورت من به وسیله باتون دست راست و سپس دست چپ مرا مضروب نمود و هر مرتبه سئوالاتی می‌کرد و عمل فوق را تکرار می‌نمود تا اینکه مرا مجبور نمود روی اجاق برقی با بدن برهنه بنشینم و اجاق را با دست خود به اعضاء من کاملاً نزدیک می‌نمود به طوری که من از حال رفتم و پس از آن سئوالاتی نمود و در تعقیب آن یک بطری لاستیکی محتوی اسید بود از اطاق دیگر آوردند و در یک لیوان پلاستیکی مدرج خالی نمود و باتون را در آن فرو برد و دست راست و چپ مرا از عقب به طرف بالا طوری خم کرد و پیچاند که صدای استخوان کتف بگوشم رسید و شدت درد را نتوانستم تحمل کنم و فاصله‌ای تا شکستن نبود و در این حال می‌خواست مرا مجبور کند که روی تخت بخوابم و بوسیله باتون و همکاری همدستانش کاری را بکنند که نباید بکنند ولی در اثر تقلای زیاد خسته شد و این کار را عملی نکرد و ضمن این جریانات بنده از فرط ناراحتی متوجه نبودم که چه می‌گویم و چه می‌نویسم. در آخر کار چون من قادر به نوشتن نبودم، مطالب را خود او دیکته می‌کرد و شخص دیگری می‌نوشت و در انتها مرا مجبور کرد که ورقه‌ها را امضاء نمایم در این حیص و بیص به وسیله ضربه‌ای که به گوش چپ من وارد آمد، دست و لباس من خون‌آلود شده بود بعد از خواندن آن نامه.

حسن عبودیت

۱۳۴۲/۱۰/۳

\* این نامه در جلسه مورخ ۱۳۴۲/۱۰/۳ توسط آقای مهندس بازرگان به ریاست دادگاه عادی ویژه شماره (۱) ارتش تسلیم شد تا برای دادستان کل ارتش ارسال دارند.

**دادستان محترم کل ارتش:**

با کمال احترام به عرض می‌رساند اینجانب حسن عبودیت که هیچ‌گونه عضویتی در دستجات سیاسی ندارم در ساعت ۲۳ و نیم روز پنجشنبه ۱۳۴۲/۹/۲۸ با یک جامعه‌دان محتوی جریان محاکمات سران نهضت آزادی ایران که در اصفهان هنگام سوار شدن به اتوبوس به وسیله یکی از دوستان به من داده شد تا در تهران تحویل دیگری بدهم، اداره اطلاعات شهربانی دستگیر و از ساعت ۱۲ تا ساعت ۶ و نیم صبح مرا تحت شکنجه قرار داده‌اند به طوری که اکنون آثار سوختگی و ضرب در پیکر این جانب مشهود می‌باشد.

اولاً دستور بفرمایید پزشک قانونی مرا معاینه نماید تا صحت اظهارات من معلوم شود. در ثانی سؤال می‌کنم که آیا حمل اوراق پلی‌کپی شده مذاکرات دادگاه که بارها در آن گفته‌اند علنی است و کسی مانع انتشار مطالب آن در خارج نیست، چه گناهی دارد که به دنبال آن افراد را زجر و شکنجه و زندانی می‌کنند. در خاتمه با اعلام جرم نسبت به شکنجه اینجانب، تقاضای رسیدگی فوری به کار اینجانب را دارد.

با تقدیم احترام

حسن عبودیت - ۱۳۴۲/۱۰/۳

### بیانات دادستان در ماهیت\*

دادستان (بیست و ششمین جلسه، مورخ ۱۳۴۲/۱۰/۳):

مطالبی است که مربوط به آیین دادرسی می‌شود و تشریفات است برای رسیدن به حقیقت، صحیحاً و دقیقاً باید بدان عمل شود. متأسفانه در جریان بعضی از جلسات ملاحظه شد که آقایان و کلاهی مدافع و احیاناً بعضی از متهمین مطالبی به عرض رساندند و در عین آنکه آن‌را منطبق و مستند به بعضی از مواد آیین دادرسی فرمودند، درست مخالف مقررات آیین دادرسی بود. بازگویی یک یک مطالب و مباحثه، حاصلی بدان مقصود که در نظر است نخواهد داد. زیرا بحث، آدابی دارد به نام آداب البحث که اگر تجاوز شود هیچگاه به نتیجه نخواهد رسید. لازم است دو نفر بر سر یک مبانی متفق‌القول باشند و اختلاف در فروعات. مثال بحث خداپرست و مشرک راجع به وحدانیت و عدالت قادر متعال فارق است. کتابی داریم به عنوان قانون دادرسی کل ارتش و قوانین دیگری هم هست که دادگاه‌های نظامی در بعضی موارد مخصوص می‌توانند متوسل شوند. اگر متداعین اساساً مبانی را زیر پا بگذارند چطور ممکن است نتیجه منظور حاصل بشود. و الا اطاله کلام خواهد بود. دادگاهی بر حسب مقررات قانون تشکیل شده است آقایان و کلا با قبول کتبی و کالت، تصدیق آن را کرده‌اند اما در جریان دادرسی یکباره زیر همه چیز می‌زنند. این همه دادگاه‌هایی که در کشور هستند در جریان هر دادرسی تصمیمات مختلفی اتخاذ می‌نمایند و به‌طوری که ملاحظه می‌شود بسیاری از آن احکام در دادگاه‌های عالی تر فسخ می‌شود نشانه اینکه دادگاه اول یا موادی از قانون را لغو می‌نماید یا بد استنباط می‌کند یا موجب تضییع حق یکی از طرفین دعوی شده است.

این حق لغو تصمیم دادگاه را به موجب همان قوانین که معتقد هستیم و حق جویی می‌کنیم فقط به دادگاه عالی داده است. هیچ‌یک از صحابه دعوی در جریان یک دادرسی حق ندارند معارضه با دادگاه بکنند بدین معنی که چون پیشنهاد من، یا تقاضای من یا ایراد من، مورد قبول شما واقع نشد از ادامه دادرسی در محضر شما خودداری

---

\* این گزارش عیناً از یادداشت‌های آقای مهندس بازرگان در طی جلسات دادگاه تهیه شده است. دسترسی به اصل پرونده دادگاه متأسفانه میسر نگردید.

می‌کنم. یک نمونه از این مورد در تمام تاریخ قضایی نمی‌شود پیدا کرد. اینجا دادگاهی تشکیل شده است و بعد از استماع ۲۰ جلسه مذاکرات قراری صادر نموده‌اند. ما می‌بینیم که آقایان وکلای مدافع بعضی شدیداً به این قرار اعتراض می‌کنند و صعود آنرا مانع ادامه دادرسی و استماع می‌دانند. کجای قانون این را گفته است؟ به استناد چه ماده و چه مقرراتی این رویه اتخاذ شده است؟ یا ملاحظه می‌شود ایرادی به ظاهر تحت عنوان رد به دادگاه عرض می‌شود و وقتی دادگاه تصمیم می‌گیرند و تصمیم خود را اعلام می‌دارند یا قاضی مورد ایراد را رد می‌کند مورد بازپرسی از طرف وکیل قرار می‌گیرد. حدّ اعلای قضیه ممکن است این باشد که به عزم آقایان وکلای مدافع این عمل صحیح نباشد. بالاخره پرونده از این دادگاه خارج خواهد شد و در مرجع دیگری اگر مطرح شود یا لازم باشد که مطرح بشود، آقایانی که معتقد هستند دادگاه یا آن قاضی نقض صریح قانون کرده است دلیل بسیار محکمی برای ابطال تصمیم آن دادگاه در دست خواهند داشت.

شاید مجاز نباشم توضیحاتی زیاد عرض کنم چون مسئله، عنوان ایراد به قاضی را پیدا کرده است و تحت این عنوان ایراد شده است که بر طبق مقررات قانون راه کار این است که دادرس مورد ایراد در دادگاه نظامی تکلیف خودش را تعیین کند و اگر مشمول یکی از موارد مذکور در بندهای ماده ۳۶ بود کنار برود که البته تیمسار ریاست در این مورد وظیفه قانونی خود را انجام دادند ولی ملاحظه شد که آقایان وکلای مدافع آنرا نپسندیدند و در عین آنکه از ماهیت دفاع کنند بعضاً باز گفتند به این علت از ورود در ماهیت معذوریم. بنده نتوانستم بفهمم که اگر مثلاً این دادگاه عمل دیگری مرتکب بشود که به زعم آقایان صحیح نباشد این موضوع مانع دفاع است یا خیر؟ اما با آنکه وظیفه دار نیستم موضوع زیاد در این قسمت عرض کنم برای آنکه صحیحاً در صورت جلسه دادگاه منعکس باشد در اطراف ماده ۲۰۵ آئین دادرسی کل ارتش توضیح می‌دهم:

اولاً این را همه قبول داریم که قانون پیش‌بینی کرده عقل هم ظلم نمی‌کند از کلیه اقداماتی که ممکن است موجب قطع جریان دادرسی یا به نتیجه رسیدن دادرسی شود قویاً باید جلوگیری کرد. در این دادگاه نه نفر متهم هستند و ۱۴ نفر وکلای مدافع. امروز وکیل اول به یکی از دادرسان ایراد بکند دادرسی تعطیل شود، ۲۵ جلسه هبّاء مَثُوراً گردد و به زعم آقایان تشریفات ۲۰۵ اجرا شود، دادرسی از نو آغاز گردد ۲۰

جلسه ادامه پیدا کند و کیل دوم باز ایراد کند به قاضی دیگر، الی آخر تکلیف این دادرسی به کجا خواهد رسید؟

آنچه که از ماده ۲۰۵ مستفاد می شود و منطوق آن حکم می کند، این است که اگر دادرسی بعد از صدور فرمان انتخاب موجبات مذکور در ماده ۳۶ شامل حال او بود مراتب را گزارش کند تا دیگری به جای او منصوب شود. صرف اظهار وکیل در این مورد کافی نیست و انگهی ما قبل قضیه هم که توجه شود تیمسار ریاست دادگاه با ارائه یک اعلامیه ای از بازرگان سؤال فرمودند اعلامیه ای که امروز شما خواندید با آن اعلامیه ای که دیروز به دست من رسیده یکی است شما گفته اید که وقتی ما در زندان بوده ایم اعلامیه ای نداده ایم در حالی که حالا معلوم می شود و این توهم ایجاد می شود که این مطلب صحیح نیست بنده روی همین کلام تکیه می کنم. همان روز اول آقایان تقاضا کردند نوار را بیاورید بعد که نوار آمد اظهار شد صورت جلسه را قبول داریم بنده هم به نوار گوش کردم هم صورت جلسه را دو بار خواندم هیچ یک از این کلمات اظهار عقیده بر بزهکار بودن یا نبودن متهمین نیست. چطور؟ ریاست دادگاه حق دارند از متهم هر نوع سئوالی را که بخواهند بکنند و اگر جوابها اختلاف داشته باشد علت اختلاف را سؤال کنند. این بازجویی و سؤال هیچ وقت اظهار عقیده بر این بزهکار نیست. دادگاه هنوز روی این اعلامیه ها که مستند کیفرخواست قرار گرفته از نظر ارزش دلیل رسیدگی نکرده است و به فرض آنکه به زعم آقایان یا به خلاف نظر آقایان در نظر دادگاه مسلم شود که تمام اعلامیه های موجود در پرونده منتسب به آقایان هست معلوم نیست که دادگاه مجموع آنها را از لحاظ ارزش دلیل برای صدور حکم محکومیت بپذیرد و با همین توصیف و توجیه عادلانه ای که یک نماینده قانون در محضر دادگاه می کند بنده تصور می کنم جای هیچ گونه شبهه ای باقی نماند اعم از آنکه ریاست دادگاه محترم سئوالی به هر کیفیت فرموده باشند و اختلاف گفتگوی فعلی و گذشته آقای مهندس بازرگان را سؤال کرده باشند اظهار عقیده بر سر بزهکار بودن ایشان یا سایر آقایان متهمین نیست. این نکته را بنده فقط از نظر مزید استحضار و به عنوان یک توضیحی که نماینده قانونی می دهد عرض کردم نه آنکه وظیفه جواب گویی داشته باشم. جواب ایراد آقایان با ریاست محترم دادگاه بود که فرمودند و از نظر بنده هم کافی بود حالا آقایان در مقام جدال با تصمیم رئیس دادگاه یا دادگاه هستند. تعیین تکلیف این موضوع با بنده نیست.



مطلب دیگر جلسه امروز بود آقای فلان با کسب اجازه از ریاست یک نامه‌ای آنجا قرائت کردند. اگر ناراحت نشوید باید عرض کنم حامل نامه زندانی که به نام دادستان ارتش نوشته است ایشان نمی‌توانند باشند و اگر هم خواستند قربه‌اللی‌الله، این مساعدت را به آن زندانی کرده باشند ایشان که بحمدالله بیش از دو ماه است ما می‌بینیم همه‌گونه وسایل ارتباط و تماس با آقایان تماشاچیان، خانواده و آقایان و کلای مدافع دارند. نیازی به رساندن این نامه روی میز دادستان ارتش نداشته‌است. اینکه نامه را به دادگاه می‌دهند و در دادگاه قرائت می‌کنند با آن بیاناتی که خود ایشان در دو جلسه پیش گفتند مغایرت دارد ایشان ضمن صحبت‌های خودشان گفتند (مفهوم بیان) امری که مشکوک باشد نباید به صورت قطع ابراز شود هر کسی که بیاید کاغذی به دست ایشان بدهد و اظهاری بکند قاعده تشکیلات ما و دستگاه ما مأمور رسیدگی به آن تظلم است اگر کاغذ به‌عنوان دادستان ارتش بوده بنده اینجا نماینده دادستان هستم بنده می‌گرفتم و چون خودم خیال می‌کنم آدم منصفی هستم با رعایت امانت می‌رساندم و چون ذی‌علاقه در ماهیت هم بودم چگونگی موضوع را تحقیق می‌کردم اگر مربوط به دادگاه می‌شد در جلسه علنی مطرح می‌کردم و اگر برای آرامش و تسکین خودشان لازم بود نتیجه را به خود ایشان عرض می‌کردم حالا هم زیاد مهم نیست ایشان به‌زعم بنده بی‌مورد (به‌زعم خودشان بمورد) این کاغذ را خواندند تقاضا دارم این نامه را به بنده لطف بفرمایید بنده در مقام تحقیق از این موضوع برآیم. اگر مربوط به دادگاه بود یا دادگاه توانست به نحوی از انحاء از این نتیجه برای نیل به حقیقت بهره‌مند شود به دادگاه تسلیم می‌شود اگر قرار شد که بی‌اساس بود، یا با اساس بود، موضوع اتهام شاکی مربوط به این دادگاه می‌شود. ما برای دستگاه انتظامی و قضایی نمی‌توانیم تعیین تکلیف بکنیم. دادگاه بیش از این اختیاری ندارد که نامه فرستاده شده را به دادستانی ارتش بفرستد. اما بنده چون در این دادگاه هستم و شخصاً می‌توانم این کار را انجام بدهم خارج از وظیفه خودم واسطه این ارسال مراسلات می‌شوم. حالا اگر جناب سرهنگ پگاهی به من اشاره کنند و چشمک بزنند بنده همین است که عرض کردم. دادگاه، دادگاهی است که مأمور رسیدگی به یک اتهامی است منتسب به این آقایان. این آقایان یعنی آقای بازرگان اینکه قبول زحمت کردند و نامه را آوردند زیاد هم بی‌مناسبت نبوده‌است خواسته است بگوید که همان‌گونه که ما گفتیم مطالب ما منتشر نمی‌شود بفرمایید حالا هم که مخفیانه هم خواسته‌ایم یا خواسته‌اند منتشر کنند جلوی

آنها را گرفته‌اند. اگر باز مورد اعتراض آقایان واقع شوم و کلمه «مفروق عنه» را بتوانم عرض کنم انتشار یا عدم انتشار مطالب به هیچ وجه در آیین دادرسی نمی‌تواند مؤثر بوده باشد. هیچ جای قانون پیش‌بینی نکرده است که اگر مطالب دادگاه در روزنامه یا وسایل دیگر منتشر نشد متهم حق دارد از جواب‌گویی در آن دادگاه خودداری کند. به‌علاوه در حال حاضر ما هیچ صحبتی راجع به صحت و سقم این موضوع نمی‌خواهیم وارد بشویم و اظهار نظر کنیم. من که ندیده‌ام، آقا هم ندیده‌اند، می‌گویید یک زندانی به من گفت من مذاکرات دادگاه را که چاپ کرده بودند و می‌آورد... چنین و چنان شد. مگر آنکه قول آن آقا را بدون شائبه‌ای قبول داشته باشید که مسئله انفرادی و شخصی است. بنده به هیچ وجه روی اینکه این آقا کی است آیا مورد شکنجه واقع شده، اعلامیه چه بوده، چه قصدی داشته است، نمی‌توانم وارد شوم چون علم ندارم ولی واسطه ارسال این نامه می‌شوم و اگر ضرورت هم داشت نتیجه امر را به عرض دادگاه می‌رسانم.

این بود توضیحات بنده در اطراف اظهارات این جلسه آقای بازرگان. بحمدالله ایشان روزه صُمت را شکستند و صحبتی فرمودند اگر دو مرتبه روزه ای نگیرند و بیاناتی نفرمایند.

**دنباله آیین دادرسی:** سرکار سرهنگ رحیمی اظهار داشتند من یک راز بسیار مهم را می‌خواهم فاش کنم توجه من به نکات حساس است در مورد اعلامیه دو تا سوراخ دارد بنده نمی‌خواستم این کلمه را اینجا عرض کنم ولی قبل از آنکه ریاست مطرح کنند استحضار از این اعلامیه داشتم. صبح که به اداره رفتم روی میز معمولاً خالی است دو پاکت یکی از جهرم، شکایت یک زندانی و اعلام تخلف به دادستان انتظامی بود و پاکت دیگری با پست شهری عنوانش تیمسار سرتیپ دکتر فخر مدرس و یکی از همین اعلامیه‌ها در آن بود ولی چون مفاد آن را زیاد حائز اهمیت ندانستم به دلیل آنکه از آنها زیاد دارم گذاشتم کنار ولی نتوانستم درک کنم این سوراخ چه رازی است. ما در اصل قضیه باید گفتگو کنیم به مراتب خود آقایان متهمین. جدیت کردم دور از حقیقت نروم خودم را و ادعایم را در معرض قضاوت دادگاه گذاشتم. به جای اینکه به یک حواشی بدون سود پردازیم آیا بهتر نیست که به اصل توجه کنیم؟ آقای بازرگان آمده‌اند اینجا و یک لایحه‌ای را قرائت کردند. کار نداریم صلاحیت این کار را دارند یا نه، و آیا یک متهم می‌تواند لایحه هشت نفر دیگر را مطرح کند؟ مطالبی

گفتند که جنبه افراطی یا تعرضی نداشت. اعلام کردند به تقاضاهای ما موکلین توجهی نمی‌شود در اطراف صلاحیت، وکلایمان با بیان صحیح و ملیح صحبت کردند و شما گوش ندادید و ما اعلام سکوت می‌کنیم. این اعلامیه به همین مفاد صادر شده است. آیا بهتر نبود اگر در اطراف همین متن صحبت می‌شد که ما با وکلای خود تماس داریم. آقای دکتر سبحانی گفتند قرار بود روز ۱۹ خوانده شود و احتمال دادند که نگذارند بنابراین، انتشار قبل از قرائت شده است. حرفی است متین و قابل قبول از نظر هر منصفی. حال من بیایم اینجا تعرض کنم که اعلامیهات سوراخ دارد، رئیس دادگاه را مخاطب و مورد بازپرسی قرار دهم که تا تو آن کسی که این را دستت داده است اینجا نیآوری جواب نمی‌دهم. در کدام دستگاه قضایی دیده یا شنیده شده است که موکل یا وکیل، رئیس دادگاه را مورد بازجویی قرار دهد. نه فقط ایشان این طور از حدشان تجاوز می‌کند و مایل نیستم کلمه‌ای دور از ادب گفته شود، باز عرض می‌کنم دستگاه علیه شما که کیفر خواست ننوشته است و کیل هستند که از آقای مهندس بازرگان و آقای احمد علی بابایی در حدود این پرونده دفاع کنند. وقتی تشریف می‌آورید و می‌گویند اگر گناه ما این است که ما مسلمانیم حرفی نداریم نشان بدهید که یک دادستان به شما گفته است شما مسلمان نیستید و حالا خودتان را ضمیمه آن متهم کرده‌اید. اسلام یک مسئله‌ای است، موضعی است که حقیقتاً بدون بررسی قبلی در اطرافش حرف نباید زد من برای اثبات یا رد مسلمان بودن شما و موکلان عاجزم. به من چه مربوط است. شما چرا این طور می‌فرمایید چرا این طور خطاب به دادگاه می‌کنید. ما که علیه شما ادعایی نداریم. شما آنچه که میل دارید و تشخیص می‌دهید به حال موکلان مفید است ولو صد جلسه، دادگاه و بنده آماده گوش کردن آن هستیم. متأسفانه عمل جناب عالی به آنجا رسید که یکی از همکاران خودتان اعتراض کند. دادستان که حرف بزند همین عمل را می‌کند. این کار آیا پسندیده است و صحیح است؟ در عین آنکه سوءنیت ندارند، قصدشان حاکی از آن باشد که نظرشان غیر از دفاع است. چرا بی‌جهت مورد توهم بد دیگران کسی قرار گیرد؟ من که همیشه اظهار ادب کردم حالا پوزخند می‌زنید لب و دهانتان را علامت می‌دهید. من کوچکترین اهانت به آقایان حتی به متهمین نکرده‌ام. آقایان تشریف می‌آورند و هر چه به نظرشان می‌آید می‌گویند. باز هم عرض کنم که این جریان چیزی از ارادت من نکاست. خدای نخواستہ این رفتار به جای نفع متهم به ضرر متهم تمام شود. همان طور که جناب بازرگان

در لایحه دفاعی توضیح مشروح دادند، بند ۲ این بود که یک و کیل یا متهم سعی می کند عطوفت دادگاه را به خود جلب کند پس تمام مطالب و حرکات و گفتار باید در تعقیب این نظریه باشد. اگر یک رئیس دادگاهی صبر ایوب داشته باشد مجبور است زنگ بزند. این با آن بیان موکل، گمان نمی کنم تطبیق داشته باشد.

یک نکته دیگر قبل از بحث در اطراف ماهیت: سرکار سرهنگ پگاهی ضمن بیانات خود، فکر می کنم گفتند دادستان گفته است تو در ضمن اعلام تخلف، سوء نیت داشته ای. بنده راجع به تخلف عرض کردم از موکل ایشان تحقیقاتی شده، باز پرس تمام برگها را امضاء کرده است. سایر موارد و اوراق هم اگر بعضاً امضا نشده باشد نه نقص است نه تخلف. مقصود از تذکر آن جلسه این بود. مراجعه به صورت جلسه کردم دیدم چنین جسارتی نکرده ام (پگاهی: در همان جلسه اعتراض کردم ولی در صورت جلسه نبود) در هر حال اگر چنین چیزی گفته باشم رسماً معذرت می خواهم ولی فکر نمی کنم گفته باشم دلیل ندارد ایشان سوء نیت داشته باشد. در هر حال گفته نشود که دادستان برخلاف نزاکت یا حق، یا نشان دادن ناحق، کاری کرده باشد.

این دو سه قسمت که تذکر آن به نظر بنده لازم بود تمام شد.

\* \* \*

بعد از قرائت کیفرخواست و خطاب رئیس که اگر توضیحاتی لازم است به عرض می رسانم. در خاتمه آن مطالب یک کلاسه بندی کردم به این معنی که موضوع اتهام این است که آقایان متهم هستند به اقدام بر ضد امنیت در حدود بند ۱ ماده ۶۰ و ماده ۸۱ از قانون کیفر عمومی. برای این اتهامات دادرسی نظامی یک اوراقی را به عنوان دلیل ضمیمه کرده است. قائل به تقسیمی شدم که به نظرم ضروری آمد چون مدار صمیمیت آقایان و کیل و متهم بر عدم انتساب بود. برای خروج دادگاه از این شبهه، عرض کنم به زعم دادرسی نظامی، موجبی برای عدم انتساب به نظر نرسیده است. مع الوصف به خودم اجازه می دهم که آنها را به سه دسته تقسیم کنم:

۱- بعضی از آقایان متهمین به خط خودشان مرقوم فرموده اند و در مرحله بازرسی انکار نکرده اند. البته دفاعیات دیگری ممکن است روی این اوراق داشته باشند که نمی دانم. حالا اگر یک آقای آمد و گفت من نوشته ام و به این دلایل مربوط به من

نیست و وظیفه دار خواهم بود که یا بپذیرم یا دلایلش را بگویم. چایی است ولی آقایان نسبت به تهیه کردن متن و چاپ و انتشار آنها تصدیق کرده‌اند و تکذیبی هم هیچ‌گاه از آنها به عمل نیامده است. باز ممکن است آقایان تشریف بیاورید و بگویید، بلی من چاپ کردم ولی به این کیفیت که می‌گویی دلیل نیست. دادگاه به حرف‌های طرفین گوش خواهند داد ولی اگر کسی حرفی نزد و ابا و امتناعی هم نداشت و در اینجا هم که آزاد است همه چیز را بگوید و سکوت می‌کنند، آن‌را باید محمول به رضا دانست. ۲- آن قسمت که نه مینوت خطی در دست است و نه چنان نسبت به انتشار آن، آقایان اظهار عقیده صریحی همه کرده است ولی چون عموماً به امضای نهضت آزادی ایران بوده است و ظاهر قضیه این است که کاغذ به امضای حسن را تا زمان اثبات خلاف، منتسب به حسن دانست، آقایان هر کدام را منتسب نمی‌دانند با دلایلی که در دست دارند، به عرض دادگاه برسانند، کجای این بیان خلاف عدل است؟ اگر به من شعر خوانی یاد داده بودند آهنگ و بیان من غیر از این نبود. خوش‌وقتم که دارای این صفت نیستم.

حال با تمام فراغت و مجال که دادگاه داده است نمی‌دانم محاکمه را چگونه توجیه کنم آقای بازرگان تشریف آورده‌اند اینجا و بعد از یکساعت، دو ساعت و مقدماتی گفتند برای آنکه بیگناهی خود و بقیه را ثابت کنند، برداشت مفصلی شرح دادند. همه‌اش هم مربوط به ماهیت بود. ماهیت که شاخ و دم ندارد. وقتی و کیل مدافع ایشان اینجا می‌آیند و بعد از بیانات به آن صورت تقاضای برائت موکلین را دارند یعنی چه؟ یعنی حرفم را راجع به ناصالح بودن و بی‌پا بودن کیفرخواست گفته‌ام، آقایان جایشان در عرش اعلی است، یک ساعت بعد می‌فرمایند من وارد ماهیت نمی‌شوم. مگر بالباس مخصوص باید وارد ماهیت شد؟ مجال بوده است، گفتگو هم شده است، دفاع هم شده است ولی تصور می‌کنم چون جای دفاع نیست لاعلاج باید به سکوت برگزار شود. وقتی دادگاه نشسته و می‌گوید هر گونه حرفی راجع به پوچی کیفرخواست دارید بگویید بنده هم نه سرنیزه آورده‌ام نه اجازه می‌دهم کسی سرنیزه پشت من بگذارد. هر کسی را از سابقه‌اش باید شناخت. بنده محاکمه اولم نیست. دادستان محاکمه آقای دکتر شایگان و همکارانش بودم وقتی بیانم تمام شد آقای دکتر شایگان بلند شد گفت خدا را شکر می‌کنم که جوانان این‌طور عدالت پیشه و تحصیل کرده و پیرو حق هستند. این بیان متهمی بود که در معرض شدیدترین اتهام قرار گرفته بود.

چه موجبی هست که دو پا را در یک کفش کنیم و بگوییم دادگاه محترم حتماً دو ماده‌ای را که من پیشنهاد کرده‌ام وارد بدانید و آقایان را محکوم کنید. یک کلام در جلسه اول عرض کردم و این پیراهن عثمان شد: یکی از آقایان خواستند نظر شخصی‌ام را در مسئله سیاسی بودن و نبودن عرض کنم عرض کردم مطرح نیست چون نتیجه‌ای که می‌خواهم بگیریم در اینجا نیست. اگر قانون ایران جرایم سیاسی را بحث و تعریف نکرده است و حقوق‌دانان باید تعریف کنند، می‌شود یک بحث حقوقی.

این بیان عادی و دوستانه را آقایان همه جا گفتند دادستان گفته است مغروقم و بیاید سرافرازم نمایم. بنابراین در عرایض بعدی جانب احتیاط را رعایت کردم مع هذا هیچ‌گاه دلایلی دور از انصاف نگفتم. حالا اگر دادگاه محترم لازم بدانند چون آقایان در این سه دسته تقسیم بندی بحث نکردند بی ارزش بودن آنها را که صددرصد حق مسلم است دفاع کرده‌اند و دادگاه لازم بدانند بنده در باره ارزش هر یک از دستجات توضیحی عرض کنم، توضیح بدهم.

**سخنان دادستان (بیست و هفتمین جلسه، مورخ ۱۳۴۲/۱۰/۴):**

قبلاً قضیه نامه شکایت به دادستان کل ارتش و شخصاً تقاضای رسیدگی سریع و جدی را مطرح کردند و صحبت از نامه رسمی به پزشکی قانونی وابسته به دادگستری برای معاینه و مخصوصاً تذکر از جهت آثار ظاهری ناشی از شکنجه و نظریه به دادستانی و همچنین دستور احضار فوری زندانی به دفتر معظم له برای مذاکره و ملاحظه موکل را تذکر دادند و گفتند مسلماً اگر کوچک‌ترین انحراف از قانون شده باشد متخلف بدون تعقیب و محاکمه نخواهد ماند. اما از قرار پاسخ شفاهی، مأمورین انتظامی مفاد شکایت را تکذیب کردند. به هر تقدیر، بر حسب خواهش موکل آقای بازرگان، یا بر حسب وظیفه‌ای که قانون گذاشته است این موضوع تا حصول نتیجه تعقیب می‌شود و در صورت لزوم مجدداً عرض جریان به دادگاه خواهد شد.

توضیحات قبلی روی کیفرخواست و تصور عدم نیاز تضييع وقت دادگاه بود اما بیانات آقایان و کلاء و متهمین به کیفیتی به دادگاه عرضه شد که ناچار و موظف گشتم برای تشریح بیشتر بیانات گذشته خودم توضیحات دیگری عرض کنم. خلاصه اظهارات آقایان که مربوط به پرونده می‌شود:

**تیمسار شایانفر گفتند:** تا به حال چندین بار پشت این تریبون آمده‌ام برای اثبات عدم صلاحیت و نقص و ناگزیر شدم به ماهیت هم بروم و دفاع ماهوی خودم را کرده‌ام

و به طور خلاصه گفته‌ام اعلامیه‌های منتسبه از ناحیه موکلین نیست، مفاد کیفرخواست و مواد استنادی دادستان مورد تکذیب اینجانب است و خود را بی نیاز از صحبت مجدد می‌دانم. پس دفاع ماهوی ایشان خلاصه شد در اینکه تمام مدارک مورد استناد کیفرخواست یعنی اعلامیه‌ها را منتسب به موکل خودشان ندانسته‌اند.

**وکیل دوم، سرکار سرهنگ رحیمی** بعد از توضیحاتی که راجع به اعلامیه دادند، گفتند: به نام عدالت و قانون، تیمسار ریاست دادگاه را متهم می‌کنم که علیه موکلین و کلیه متهمین اقدام کرده‌اند و بارها کردن ناشر این اعلامیه مانع کشف حقیقت در دادگاه شده‌اند. قطعاً خودشان برای اثبات این موضوع آمادگی خواهند داشت. اگر ریاست دادگاه به زعم آقایان و کلاء از جهت آن فرمایشات مورد رد قرار گرفته باشند قطعاً اتهامی نیست و بزهی مرتکب نشده‌اند. شاید بحث در این باره دنباله پیدا کند به این بسنده می‌کنم. به بنده هم اشاره کردند: «و در جواب فحش نامه دادستان آنچه باید گفته شود گفته شده است» البته تیمسار بیان فرمودید و تکلیف دفاع شد. آقای رحیمی فرمودند این زندانی را بیاورید، پای شرافت ارتش در میان است. بنده برای تسکین ایشان می‌گویم: به فرض صحت، مربوط به ارتش نیست چون شکایت از مأمور شهربانی است. ارتش همیشه سعی کرده است دامن خود را منزه بدارد چنین موجود برگزیده‌ای (بهتر از وزارتخانه‌های دیگر) آلت دست نخواهد شد. حداقل لیسانسیه‌اند.

عمل دادستان کل، مقام ارتش را بالا برد. ان شاء الله اصل قضیه هم چنین باشد. بعد مطالبی فرمودند که باز گویی آن صحیح نیست... «اگر اوراق صورت جلسه را قبول دارید شما قاضی نیستید و اگر ندارید دیگر دادگاه نیست و بنده عرضی ندارم.» ممکن است دادگاه تعمداً یا سهواً قوانین را زیر پا بگذارد ولی در هیچ‌یک از این موارد، طرفین دعوی حق بازخواست را ندارند. با قدرت بیشتری در دادگاه بالاتر می‌تواند شکایت کند. از آن بیان تصور انتفاع به نفع موکل نمی‌رود. متأسفانه به آن قسمت‌ها بیشتر پرداخته شد.

**اما سرکار علمیه**، ایراد رد را مطرح کردند بعد که تکلیف دفاع شد گفتند من در ۳۰ برگ و در دو جلسه عرایض خودم را در باب عدم انتساب این اوراق که به قول دادستان مجعول است، دلایل خود را آورده‌ام و بیش از این در دفاع موکلم وقت دادگاه را نمی‌گیرم. یعنی مطلب دیگری ندارم و تمام کیفرخواست را یکجا مردود دانسته‌اند.

**سرکار غفاری گفتند:** بعد از مقدمه گذشته حالا حق دارد اگر کسی بگوید حکم این دادگاه قبلاً نوشته شده است. فکر نمی‌کنم با تمام این جریاناتی که گذشت و خود آقایان متهمین هم در شأن دادگاه مطالبی گفتند بیان ایشان نه پسندیده بود نه شایسته. اگر دنبال شود باید به مرحله رسیدگی درآید. به فرض که دادگاه به غلط کاری انجام دهد ایجاب نمی‌کند که گفته شود رأی دادگاه قبلاً نوشته شده است. در ماهیت، در مورد اعلامیه توضیح دادند این همه گفتگو راجع به چنین برگی بی‌مورد است و این انتشار فرضی، گناه نیست. کسی در دادگاه عنوان نکرده بود که مفاد آن اعلامیه جرمی است یا نیست. بیان ایشان توضیح مطلب بنده بود یعنی اگر تمام اعلامیه‌ها را هم آقایان بگویند مال ما است هنوز هم مسئله جرم و بزهکاری مطرح نشده است. در اخطار مجدد هم که به ایشان شد کمی ناراحت (از جهت عرق سربازی روی شکنجه) شده بودند، پسندیده هم بود. با توجه به اعلامیه حقوق بشر، درباره این آقایان قضاوت بفرمایید.

**تیمسار مسعودی در جلسه ۱۳۴۲/۶/۲۷ فرمودند** که تا تعیین تکلیف ریاست دادگاه، دفاعی ندارم در جلسه بعد هم تکرار کردند که من به عقیده قبلی خودم باقی هستم. چون نیستند، توضیحی عرض نمی‌کنم.

**سرکار نجاتی گفتند:** عرضی ندارم تا تعیین تکلیف دادگاه بشود.

**سروان حجازی ضمن توضیح بیان ریاست دادگاه گفتند:** ما پنبه این کیفرخواست را زده‌ایم و آقای سرهنگ رحیمی اعتراض کردند مثل اینکه پنبه آن را برده‌اند و در خاتمه تقاضا می‌کنم برائت موکلین اعلام شود سرکار پگاهی اول از خودشان دفاع کنند که در جلسه گذشته توضیح دادم. در مورد اعلامیه گفتند ریاست دادگاه فرموده‌اید این متن با لایحه یکی است. ایشان دیده‌اند سه اختلاف دارد چه نتیجه‌ای؟ اگر مقصود این بوده است که اختلاف دلیل عدم انتساب است، صحیح نیست. بنده به همین سه اختلاف علیه آقایان استدلال می‌کنم که به دادگاه یک چیزی داده‌اند و به مردم یک چیز دیگر. روی مصالحی (حسب الامری - مریدان طالقانی - بیان اعتراضات کمیته‌های خارجی). یک نکته دیگر از ایشان نامه دکتر سنجابی که بعد از ورود به دلایل اشاره خواهم کرد.

**تیمسار بهارمست فرمودند:** توجه به جلسات قبل نشده است ده‌ها ایراد به کیفرخواست داشتند و گفتند موکل من کراً موارد اتهام را تکذیب کرده‌است مطلب تازه‌ای ندارم



و به عرایض پیشین بس می‌کنم. (تنفس)

**سرکار اعتمادزاده گفتند:** بیانات دادستان قسمتی حمله به و کلاء بود (که می‌شود مقداری هم جای آشتی بود). در قسمتی، از فرمایشات ملو کانه مستفیض شدیم، اعلامیه را دشمن دوست نما تهیه کرده است و در خاتمه با توجه به مدافعات بقیه آقایان و کلاء و سکوت موکلم تقاضای برائت موکلم را دارم.

**سرهنگ بهره‌ور، قسمتی از خودشان آورده و گفتند:** وظایف و کیل چیست. تعریف بدعت مدعی و مدعی علیه که این دادگاه را هیچ طرف معین نکرده است، بر طبق قوانین، محاکم عرفی داریم و محاکمه شرعی، عرفی بر حسب قانون تشکیل می‌شود و مدعی ناعلاج است که به آن مراجعه نموده مدعی علیه را به آن جلب نماید. فقط در یک مورد استثنایی دادگاه بخش به جای شهرستان در امور حقوق پیش‌بینی شده است. حلالی را حرام و حرامی را حلال نکرده‌اند و آنچنان، مدینه فاضله دادستان در اینجا مشهود نیست. ایراد، به قرار صلاحیت داشته و خواهان مستدل بودن آن شدند. البته ولی ارزش دلیل به نظر دادگاه است. توضیح و دلیل داشتن آن قرار جای گفتگو در اینجا نبود. بعد از این مقدمات گفتند در این پرونده هیچ دلیلی که بشود علیه متهمین اقامه کرد نیست و بی‌تقصیراند توضیح در انحطاط اخلاقی در ربع قرن اخیر دادند که باید در موقع خود صحبت کرد. ضمن رد کیفرخواست من دیگر عرضی ندارم.

**سرهنگ صارمی گفتند:** متهمین می‌گویند روز ۲۹ آذر نوشتیم. در زندان دست غیبی آمد و برد منتشر کرد (کسانی که می‌خواهند اصولی فکر کنند پی به حقیقت خواهند برد). علاوه بر این دادگاه هم با آن قرار عدم صلاحیت خود را اعلام داشته است که یک بحث بی‌نتیجه‌ای است چون دادگاه گفته است پرونده تکمیل است و آماده رسیدگی هستم و از اختیارات خودم استفاده خواهم کرد. ابدأ استفاده اظهار نظر از چنین جمله نمی‌شود کرد و اظهار نظر بر کفایت دلایل مجرمیت نیست.

**سرهنگ شریف‌زاده گفتند:** مسلوب الاختیارم و عرضی ندارم.

**سرهنگ خلعت‌بری گفتند:** اعلامیه‌ها به هیچ وجه منتسب به متهمین نیست و در صورتی هم که ریاست دادگاه منتسب بدانند دفاع را متعمر می‌نماید و نمی‌توانم دفاع کنم.

[سپس] با توضیح در اطراف ماده ۲۰۵ گفتند من دیگر عرضی ندارم.

بین آقایان متهمین، [آقای] بازرگان دفاع کرده‌اند. غیر از آن لایحه‌ی مفصل، امثله، قضایا و حکایات؛ آنچه مربوط به موضوع و دفاع از ماهیت تلقی می‌شود بازگو می‌کنم:

ادعای نامه‌ای مربوط به آقای طالقانی، اعلامیه افسران و سربازان، متن چاپی در پرونده و کیفیت چاپ را آقای عدالت‌منش توضیح داده است. گرچه تحقیقات دوم با اول اختلافاتی دارد ولی گفتار به هر تقدیر می‌تواند دادگاه را واقف به حقیقت امر کند. خود آقای طالقانی توضیحاتی داده‌اند و بنده زاید می‌دانم در اطراف این مسئله بخصوص بیش از این توضیح عرض کنم. چون اساساً به هر صورتی که واقع شده یا منشاء اثر شود بنده آن را ناپسند می‌دانم. اصل را تقدیم دادگاه می‌نمایم.

۲- اعلامیه خطبه حضرت سیدالشهداء که چاپی است و آقای طالقانی اصلاحاتی به خط خودشان نموده‌اند و با آن اصلاحات منتشر شده‌است و در آن تغییر رژیم آورده شده‌است ایشان حشو و زوائد را زده‌اند ولی تغییر رژیم را خط زده‌اند. از توضیح در

حالا چون دفاعیات مجسم شد در مقابل این دفاعیات یک مرتبه دیگر مدارک را فی‌المجلس در نظر دادگاه بیاورم؛ تقسیم به سه دسته:

#### الف) خطی:

۱- نامه‌ای مربوط به آقای طالقانی، اعلامیه افسران و سربازان، متن چاپی در پرونده و کیفیت چاپ را آقای عدالت‌منش توضیح داده است. گرچه تحقیقات دوم با اول اختلافاتی دارد ولی گفتار به هر تقدیر می‌تواند دادگاه را واقف به حقیقت امر کند. خود آقای طالقانی توضیحاتی داده‌اند و بنده زاید می‌دانم در اطراف این مسئله بخصوص بیش از این توضیح عرض کنم. چون اساساً به هر صورتی که واقع شده یا منشاء اثر شود بنده آن را ناپسند می‌دانم. اصل را تقدیم دادگاه می‌نمایم.

۲- اعلامیه خطبه حضرت سیدالشهداء که چاپی است و آقای طالقانی اصلاحاتی به خط خودشان نموده‌اند و با آن اصلاحات منتشر شده‌است و در آن تغییر رژیم آورده شده‌است ایشان حشو و زوائد را زده‌اند ولی تغییر رژیم را خط زده‌اند. از توضیح در

اطراف آن خودداری می‌کنم.

۳- پیش‌نویس اعلامیه به خط آقای مهندس سبحانی و نظراتی که آقای احمد علی بابایی نسبت به آن داده‌اند ابا و امتناعی هم نکرده‌اند. آنچه از گفته‌های آقای بازرگان استفاده شده است [دادستان یا متهم می‌توانند تا قبل از شور دادگاه، هرگونه مدارکی را ارائه دهند. این دو کاغذ مدرک جدید نبود. در بازپرسی، با ارائه خود اعلامیه از ایشان تحقیق شده است. بیجا کرده بود بازپرس که در همان موقع ضمیمه نکرده بود] اینکه چیزی نبوده است که جرم باشد در صورتی که چنین نبوده و در پرونده بوده است هرگونه دفاعی داشته باشند بفرمایید.

۴- یک مسئله دیگر کاغذی است که به‌عنوان رئیس‌جمهور هند نوشته شده است. این متن خطی است گفتند امضای ما را بیاورند اگر قرار باشد بنده به‌عنوان یک مقام چیزی بنویسم آن را که امضا کرده‌ام به او داده‌ام و تلگرافخانه که از قبول خودداری کرده و به‌وسیله دیگری ارسال شد چطور می‌شود رسید تلگراف را خواست. در هر حال متن از قول آقای ابوالفضل حکیمی به دست آمده است که تقدیم دادگاه می‌نمایم.

#### سخنان دادستان (بیست و هشتمین جلسه ، مورخ ۱۳۴۲/۱۰/۸)

ب) اعلامیه‌های چاپی که تهیه متن و کیفیت چاپ و جریان نشر آن در جریان بازپرسی با آقایان متهمین مربوطه مطرح شده و مورد تصدیق آنها قرار گرفته است مثلاً:

۱- اعلامیه‌های ۷ و ۸ و ۹ از جمله نشریات مرتب و به اصطلاح داخلی نهضت معرفی شده است. آقای مهندس سبحانی در تحقیقات خود تهیه متن اعلامیه شماره ۹ را تصدیق کرده‌اند. یک‌قسمت از این اعلامیه را قرائت و اجمالاً جواب‌ها را عرض می‌کنم. نتیجه بعد از آن خودبه‌خود معلوم خواهد گردید:

«دیکتاتور زورگو چون به هیچ یک از طبقات ملت نمی‌تواند تکیه داشته باشد و چون می‌داند حرص و آز و منفعت‌طلبی خود و بستگانش غالب طبقات مردم را به ستوه آورده است و به عصیان وا می‌دارد به ناچار برای خنثی کردن عصیان‌ها که عاقبت منجر به سرنگونی دیکتاتور خواهد شد دستگاه‌های مختلف و متنوع جاسوسی تشکیل می‌دهد تا با خبرچینی‌هایی که به‌وسیله این دستگاه‌ها به او می‌رسد بتواند به حکومت جابرانه خود ادامه دهد...»

در جریان تحقیقات ملاحظه شده بود که بعضی از آقایان متهمین اظهار داشته‌اند که ما با دستگاه‌های حکومتی و روش آنها مخالفت داریم و انتقاد می‌کنیم، بازپرس

از ایشان سؤال کرده است مقصود شما از کلمه دیکتاتور که این اعمال را به او نسبت داده‌اید چیست؟ خلاصه جواب ایشان این بوده است: مقصود ما از دیکتاتور همین ادارات و دستگاه‌ها هستند که به میل خود و جابرانه اعمالی انجام می‌دهند. ما می‌دانیم حکومت دیکتاتوری یعنی حکومت مطلقه و فردی، دستگاه نمی‌تواند دیکتاتور باشد. اگر به فرض محال ما این کلمه را به زعم ایشان منطبق با دولت بکنیم باز لازم است که اجزای دولت هم از یکی اطاعت کورکورانه بکند تا عنوان دیکتاتور مصداق پیدا کند. اما از این توضیح می‌گذریم و برای آنکه معلوم شود این دفاع بی‌پایه است قسمتی دیگر از همین اعلامیه را قرائت می‌کنم:

«دیکتاتور عالی‌ترین مناصب و والاترین مشاغل یعنی ریاست دولت را به غلامان و بندگان می‌سپارد»

بنده فکر می‌کنم با این عبارت بی‌پایه بودن آن دفاع مبرهن و ظاهر است زیرا فرمان نخست‌وزیری از طرف شاه صادر می‌شود و اگر باز هم پابند الفاظ باشیم به یک قسمت دیگر از همین بیانیه اشاره می‌کنم:

«باید دست خون‌آلود شاه را از سر ملت ایران قطع کرد»

بنده تصور می‌کنم که این مطالب که نمونه‌های زیاد در این اعلامیه‌ها دارد کافی برای استدلال بوده باشد.

۲- نشریات باحاشیه و بی‌حاشیه. آقای دکتر شیبانی در برگ ۹ تحقیقات اظهار داشته‌اند: «نهضت آزادی ایران نشریه تقریباً مرتب به نام «باحاشیه و بی‌حاشیه» دارد که افراد می‌نوشتند یا مطالبی است که رأساً آقایان فوق می‌نویسند بعد همگی می‌خوانند اگر تصویب شد اجازه انتشار می‌دهند»

وقتی ما به اعلامیه شماره ۴ نیمه اول دی ۱۳۴۱ مراجعه کنیم می‌بینیم که گفته‌اند: «وقتی شاه به هم‌نشینی بتان خوش خط و خال رغبت پیدا کرد و از شراب‌های شامپانی معروف فرانسه استمداد کرد و در یک شب‌نشینی در کاخ سعدآباد ده میلیون ریال در چندین ساعت هویدا روی بطری باخت»

ملاحظه می‌شود که آنچه آقایان راجع به اقدامات خود گفته‌اند که هدف ما انتقاد از روش دولت بوده است با این مراتب مغایرت دارد. علاوه بر اظهار آقای دکتر شیبانی، آقای دکتر سحابی هم در صفحه ۲۴ تحقیقات وجود شعبه نشریات را در نهضت آزادی تصدیق و مسئولیت آن را متوجه آقایان مهندس بازرگان، دکتر شیبانی، رادنی

و حسن نریه می‌دانند. حالا ملاحظه بفرمایید و آقایان و کلای مدافع محترم هم توجه بفرمایند و به آن بیاناتی که در مدافعات عنوان شد به اینکه اگر کسی اهانتی به ساحت مقدس بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاه نموده باشد این تریبون را ترک می‌کنیم با آن بیان و این اظهارات منتظریم ببینیم چه خواهند گفت. بنده در اینجا اگر راجع به عقاید بخواهم صحبت کنم ممکن است که باز هم آقای مهندس بازرگان اینجا بفرمایند که محکمه تفتیش عقاید است ولی خیر به عقیده یک فرد کاری نداریم ممکن است هر کس بالانفراد نزد خودش عقیده خاصی داشته باشد هیچ‌گاه از این جهت مورد بازخواست نخواهد بود چنانکه همین نهضت آزادی ایران نامه سرگشاده به عنوان ملوکانه تقدیم داشته است و در آن نسبت به روش حکومت و بدی دستگاه، تضییع حقوقات و حتی وظایف و حقوق سلطنت عقاید نهضت را صریحاً بیان داشته‌اند، هیچ‌کس و هیچ‌گاه کسی از این حیث تعرضی به آقایان نداشت و نخواهد داشت اما راجع به عقاید اینجا توضیحی عرض کنم فقط از جهت مزید استحضار و نزدیکی به حقیقت است. یک فرد یا یک جمعیتی که دعوی رهبری اجتماع را دارد لاقلاً بایستی دارای آنچنان عقیده‌ای باشد که بتواند با اوضاع روز اجتماع را رهبری کند و متأسفانه ما در هیچ یک از برخوردها و ملاحظه نوشتجات چنین چیزی را ندیدیم. همین آقای دکتر شبانی در تحقیقات خودشان می‌گویند:

«می‌خواهند به زنها قدرتی فوق استطاعت آنها بدهند که اگر خدای نخواستہ عملی شد باید منتظر عواقب آن بود یا آنکه آقای طالقانی راجع به اصلاحات ارضی می‌فرمایند «تکلیف این کار را اسلام در ۱۳۰۰ سال پیش تعیین کرده است» بنده در اینجا بدون آنکه خواسته باشم اتخاذ سندی بکنم ناچارم این توضیح را عرض کنم. جمعیتی که مدعی رهبری است لاقلاً اینقدر باید سعه صدر و روشن بینی به مقتضای زمان داشته باشد. می‌دانم و تصدیق می‌کنم که دین مقدس اسلام نه فقط تکلیف مالکیت بلکه تمام تکالیف بشر را برای هزارهای سال دیگر تعیین نموده است ولی اگر حکمی از احکام شریعت مقدس موقوف الاجرا ماند و کسی در مقام احیای این حکم برآمد آیا دست چنین کسی خون‌آلود است یا پیشتیانی از شریعت مطهر کرده است؟ در ۱۳۰۰ سال پیش که وضع زنها در عربستان به آن صورت بود که در ردیف محکومان و اشیاء بودند یک مرتبه پیغمبر اکرم با یک قدرت خدادادی به مقتضای همان زمان خط بطلان بر روی آن عقاید و افکار کشید و یک باره زن را در ردیف سایر افراد قرار داد و اگر ما ملاحظه کنیم که در بعضی از احکام شریعت مطهر

اختلافاتی میان زن و مرد وجود دارد بایستی اولاً به متن حکم دقیقاً توجه شود مثلاً موضوع ازدواج مجدد اگر واقعاً دقت کنیم و به طوری که عموم مجتهدین محترم شریعت مقدس اسلام هم تأیید کرده‌اند این حکم تعلیق به محال شده است. وارد در مسئله و مثال در این مورد نمی‌شوم. راجع به اسلام و مالکیت بنده تصور نمی‌کنم هیچ‌گاه نبی اکرم به این قصد بوده‌اند که یک فرد هکتارها و صدها هزار هکتار اراضی را به فرض محال از راه صحیح در انحصار خود قرار بدهد و هزارها و صدها هزارها مردم بی‌پناه و بی‌گناه را مملوک خود بسازد. این اقدامات هر آدم عاقل با انصاف را وادار به پشتیبانی آن می‌کند و نه تنها مانع نمی‌شود بلکه هر کس در هر درجه‌ای از اجتماع که هست به سهم خود از معاضدت و کمک و همراهی مضایقه نکند. دین مقدس اسلام با هر جمود و قشری بودن مخالف است. زیرا نمی‌شود به آن دین ابدی گفت بشر رو به پیشرفت است، صنایع و تمدن مادی باشتاب بی‌سابقه جلو می‌رود و بشر ناگزیر از تبعیت این تمدن است و هر جامعه‌ای که منحصرأ پایبند آن باشد زیان‌های فراوان خواهد برد. فقط این است که لازم است به موازات آن تمدن در تهذیب معنویات مردم بکوشند. دین اسلام مثل یک مایعی است که در هر ظرف زمان ریخته شود شکل آن ظرف را می‌گیرد و به همین سبب است که می‌گویند ابدی است. و الا اگر به صورت عرضه ۱۳۰۰ سال پیش (به صورت منجمد) شود قابلیت ظرف زمان را نخواهد داشت. بنابراین ارتجاع سیاه که کسی می‌گوید فوراً کلمه دین متبادر به ذهن می‌شود، دین اسلام خواهان ارتجاع نبوده و نیست.»

البته اعلامیه‌های دیگر این پرونده که در آنها از همین قبیل جمله‌ها گفته شد به نظر دادستان رسیده است. این را به عنوان نمونه عرض کردم.

ج- اعلامیه‌های دیگر که هر چند امضای نهضت آزادی ایران را دارد ولی آقایان در جریان تحقیقات متعذر شده‌اند که چون تاریخ انتشار آنها مربوط به زمانی است که ما در زندان بوده‌ایم مسئولیت آنها را به عهده نمی‌گیریم. البته با عنایت به آنکه اعلامیه متضمن مفاد لایحه آقای مهندس بازرگان در زمانی منتشر شده است که در زندان بوده‌اند این دفاع بسیار متزلزل می‌شود و به علاوه اعلامیه‌های دیگری هست که ذیل آن کمیته دانشجویان نهضت آزادی ایران می‌باشد. بنده می‌خواهم عرض کنم که اگر قرار باشد دانشجویان یا هر دسته دیگر وابسته به نهضت آزادی ایران هر چه دلشان خواست منتشر کنند و هر چه خواستند بنویسند و از اسم نهضت آزادی ایران استفاده

بکنند و نهضت هم یعنی مسئولین مستقیم که مؤسسين و هیئت اجرائیه و مسئول نشریات باشند، از زیر بار مسئولیت آن شانه خالی کنند، به هیچ وجه و با هیچ منطقی قابل قبول نیست و نمی‌توانند چنین دفاعی را موجه قلمداد بکنند.

به یک نکته دیگر هم (اگر چه فکر می‌کنم توجه داده‌ام) اشاره نمایم: موضوعی که سر کار سرهنگ پگاهی راجع به اعلامیه جبهه ملی که آقای دکتر سنجابی تکذیب کرده‌اند در دادگاه مطرح شد. کیفرخواست هیچ‌گاه این اعلامیه را به عنوان دلیل بر اتهام آقایان نیآورده است ما در مقام روشن کردن ارتباط نهضت آزادی ایران با جبهه ملی بودیم وقتی بنده مذاکرات و شرح مباحث کنگره به اصطلاح بزرگ جبهه ملی را که قبلاً ملاحظه نموده بودم، مراجعه کنیم معلوم می‌شود که همان اختلافات میان نهضت آزادی و جبهه ملی بوده است و اعم از اینکه بوده باشد یا نبوده باشد تأثیری در اثبات اتهام آقایان نخواهد داشت.

در اینجا عرایض خودم را ختم می‌کنم و تصور می‌کنم آنچه که نظر خودم از نظر توجیه موضوع لازم بوده است در کمال ادب و با نهایت نزاکت به عرض دادگاه محترم رسانیدم و تصور می‌کنم من بعد هم اگر لازم باشد که توضیحی به عرض برسانم، عرض خواهم کرد مگر آنکه دادگاه محترم از بنده چیزی نخواهند. (تنفس).

### خلاصه مدافعات وکلای متهمین\*

#### در دادگاه عادی ویژه شماره (۱) دادرسی ارتش

تیمسار شایانفر گفتند: با عرض اینکه در جلسات قبل راجع به عدم صحت کیفرخواست و انتساب آن به موکلین خود به طور مشروح صحبت کرده‌ام اینک نیز پس از استماع توضیحات مجدد تیمسار دادستان، دادگاه با در نظر گرفتن نامه‌ای که جناب آقای مهندس بازرگان از طرف کلیه متهمین به دادگاه تقدیم داشته که کلیه متهمین ذیل آن را امضاء کرده‌اند و وکلای خود را ماذون در صحبت و دفاع از آنان ندانسته و با توجه به ماده ۲۰۵ دادرسی کل ارتش، همکاران محترم به طور مبسوط صحبت کردند، بنده نیز خود را پیش از آنچه در جلسات قبل صحبت کرده بودم ماذون در گفتار و

\* این خلاصه عیناً از یادداشت‌های آقای مهندس بازرگان در طی جلسات دادگاه تهیه شده است. دسترسی به اصل پرونده دادگاه متأسفانه میسر نگردید.

صحبت در اطراف کیفرخواست و پاسخ در بیانات تیمسار دادستان نمی‌دانم و دیگر عرضی ندارم.

**آقای سرهنگ رحیمی گفتند:** تیمسار سرتیپ زمانی، دادرسان محترم، با وجود آنکه برای کلیه اظهارات تیمسار دادستان جواب‌های کاملاً قانونی دارم از آنجا که دادگاه را غیر قانونی می‌دانیم تا رسیدن نظریه شاهانه طبق ماده ۲۰۵ عرضی نمی‌کنم و مسلماً پس از ابلاغ امریه شاهانه به دفاع کامل خواهم پرداخت. فعلاً تا ابلاغ امر شاهنشاه عرضی ندارم.

**آقای سرهنگ علمیه گفتند:** هیئت محترم دادگاه با وضعی که دادگاه محترم در حال حاضر دارد و عدم توجه به عرایض و کلای مدافع در مورد رد دادرس و عدم ابلاغ نظر فرماندهی که امر به تشکیل دادگاه داده است در مورد وارد بودن یا نبودن ایراد رد دادرس و نیز با توجه به لایحه تقدیمی موکل که اجازه دفاع نداده است پس از آنچه تاکنون عرض شده است صلاح نمی‌دانم عرضی دیگری بنمایم.

**آقای سرهنگ غفاری گفتند:** با نهایت احترام عرض می‌کنم بنده در طی بیست و هشت جلسه که این دادرسی به عمل آمده است بیانات مفصلی که مفید می‌دانسته‌ام به عرض رسانده‌ام اکنون چون وضع دادگاه از مسیر قانونی و سیر طبیعی خارج شده است بنده به نوبه خود به متابعت از تمایل موکلین محترم خودم عرضی نمی‌کنم.

**تیمسار معتمدی گفتند:** ریاست دادگاه، دادرسان محترم، همان‌طور که در جلسه قبل به عرض رسید به استناد ماده ۲۰۵ که رد صلاحیت دادرس شده و تا این تاریخ دادگاه به این ماده توجه نکرده بنده این دادگاه را غیر قانونی دانسته و عملیاتی که شده است به نظر بنده قانونی نبوده و نمی‌توانم عرضی نسبت به موکل خودم در این دادگاه بنمایم.



### مقام محترم ریاست کل دیوان عالی کشور\*

۱۴ دیماه ۱۳۴۲

محترماً به استحضار می‌رسانیم: در جریان محاکمه که از تاریخ ۱۳۴۲/۷/۳۰ در دادگاه عادی ویژه شماره یک دادرسی ارتش واقع در عشرت‌آباد، برای رسیدگی به اتهام بی‌اساس وارد بر اینجانبان (اقدام بر علیه امنیت مملکت و تغییر رژیم) بر پا شده است از ابتدای تشکیل مراتب عدیده از عدم رعایت قوانین و تجاوز علنی به مقررات قضایی صورت گرفته که شاید در نوع خود بی‌نظیر و یا لااقل کم‌نظیر باشد. تخطی از وظایف عادی و مدون دادرسی و بی‌اعتنایی به اجرای اصول قانونی من‌البدو این دادگاه، بی‌اثر بودن دفاع ما را معلوم می‌ساخت، این بود که پس از چندین جلسه ناگزیر شدیم که سکوت اختیار کنیم و بلا دفاع خود را تسلیم این دادگاه بی‌قید و بی‌پروا نموده و اینک مراتب را به‌طور اختصار برای مزید استحضار آن مقام و قضات عالی‌مقام دیوان کشور تقدیم داریم شاید برای حفظ حیثیت قانون و جلوگیری از تخطی به اصول و آئین قضاوت که موجب گسستگی بنیان اجتماع و رواج بی‌قیاس ظلم و بی‌داد است اقدام شایسته مبذول فرمائید.

مقصود ما از تقدیم این نامه جلب آن مقام به امور خصوصی و مثلاً جلوگیری از محکومیت ما و یا بحث در افتراها و نسبت‌های ناروایی که در کیفرخواست علیه ما تنظیم شده است، نمی‌باشد. چنین توضیحات در صورت محکومیت در دادگاه تجدیدنظر مشروحاً به عنوان دادخواست فرجامی تقدیم خواهد گردید. انگیزه ما از تقدیم این نامه متوجه‌ساختن مقام قضاوت دیوان عالی کشور که بالاترین مرتبه قضایی کشور و ناظر به اجرای صحیح قوانین و مقررات مملکت می‌باشد، به جریان محاکمه‌ای است که دادرسان آن عقیده به رعایت اصول قانونی نداشته و گوش هم برای شنیدن حرف حق ندارند. آنهم در محاکمه افرادی که عمری در خدمت به علم و دین این مملکت گذرانیده‌اند و هدفی جز حراست رژیم مشروطه مملکت و رعایت حقوق ملت نداشته‌اند و گناهی هم جز انتقاد از مظالم و مفاسد و تجاوزاتی که دستگاه حکومت نسبت به افراد و آزادی و حقوق مسلم آنان نموده و می‌نماید، ندارند. مجمل و خلاصه این دادگاه که طبق توضیح فوق باید به استحضار آن مقام عالی

---

\* این نامه به امضاء آقای مهندس مهدی بازرگان و سایر متهمین دادگاه عادی ویژه شماره (۱) دادرسی ارتش، در تاریخ ۱۴ دیماه ۱۳۴۲، به دیوان عالی کشور نوشته شده است.

برسد از این قرار است:

در روز اول، مهر ماه ( ۱۳۴۲/۷/۳۰ ) دادگاه ما در محلی نزدیک به در جنوبی عشرت آباد که گنجایش تقریباً ۲۰۰ نفر تماشاچی را داشت تشکیل شد در این روز یک صف سرباز با تفنگ و سرنیزه به حال آماده باش بین تماشاچیان و متهمین قرار داشت که موجب تعجب ما و احیاناً ترس و هراس بعضی از تماشاچیان گردیده بود. روز دوم برای جلوگیری از ورود تماشاچیان، محل دادگاه را به اطاق کوچکی در وسط محوطه میدان عشرت آباد منتقل نمودند. صندلی های معدود این اطاق به وسیله مأمورین مخفی سازمان امنیت و رکن دوم و احیاناً چند نفر از خویشان بعضی از ما، گرفته شده بود و به طوری که شنیده شد ازدحام مردم در جلوی در ورودی عشرت آباد که ممانعت از ورود آنان می نمودند به اندازه ای بود که عبور، منقطع شده و مأمورین نظامی با ته تفنگ و ضربه، مردم را متفرق می نمودند. از همین روز از ورود مخبرین جراید نیز جلوگیری به عمل آمد. محیط رعب و هراس در روز اول دادگاه و محدود نمودن محل دادگاه و جلوگیری از ورود تماشاچیان و مخبرین جراید در روز دوم و همچنین عدم نشر مذاکرات دادگاه در جراید یومیه، به خوبی نشان داد که با حفظ ظاهر علنی بودن دادگاه، کوشش زیاد به کار می رود تا جریان اصلی محاکمه به گوش ملت ایران که قاضی اصلی دعوا است نرسد. لذا طبق نامه که رونوشت آن به ضمیمه به استحضار جناب عالی می رسد متذکر شدیم که هر گاه مواعی که برای آزادی و علنی بودن دفاع و انتشار مذاکرات رفع نشود ما و کلای خود را عزل نموده و اعلام سکوت در دفاع از خود خواهیم کرد. رئیس دادگاه با وعده مساعدی که نسبت به این تقاضا داد در روز بعد محل دادگاه را به اطاقی دور که در شمال محوطه عشرت آباد واقع بود و گنجایش قریب ۷۰ نفر را داشت منتقل نمود. اما در عوض اشکالات بیشتر برای ورود تماشاچیان از قبیل مطالبه شناسنامه و تحقیق از هویت علاقه مندان و ثبت نام و آدرس آنان به عمل آمد بدین جهت تعداد تماشاچیان معدود و کماکان از ورود جمع کثیری از مردم تهران و شهرستانها که در پشت در بسته جنوب عشرت آباد گرد آمده بودند، ممانعت گردید از مخبرین جرائد. . . در این محل نیز خبری نبود و در جرائد هم از مشروح مذاکرات خبری منتشر نگردید. در این روز باز شفاهاً تذکری به آقای رئیس دادگاه برای رفع محضورات داده شد و چون این تذکر هم مفید واقع نگردید لذا وکلای خود را عزل و خود نیز تصمیم به سکوت در دفاع گرفتیم. رئیس

دادگاه برای حفظ ظواهر دادرسی و ادامه آن شخصاً و کلاً را مأمور دفاع نمود و آقایان وکلای محترم برای تبعیت از قانون و با اینکه خود را منعزل از طرف ما می دانستند سه مورد قانونی نمایان در عدم صلاحیت دادگاه و ۳۴ نقض بارز مشهود در تحقیقات مقدماتی و بازپرسی، بسیاری از اعمال نامناسب را متذکر شدند (برای اجتناب از تصدیع و همچنین امساک در ذکر شماره مواد قانون و نحوه استناد که موجب اطناب است، در صورت تمایل جنابعالی، از وکلای محترم خود تقاضا خواهیم کرد که همه آن موارد و اشارات قانونی آنها را مفصلاً به استحضارتان برسانند).

۱۴ تن وکیل با منطق، همین طور که در فوق اشاره شد در طول بیست جلسه فقط عدم صلاحیت دادگاه و نقایص پرونده را بدون وارد شدن به دفاعیات ماهوی (که از این نظر هم کیفرخواست کمترین استحکام و ارزش قضایی را ندارد و افتراایی بیش نیست) با شواهد و اشارات قانونی به دادگاه ویژه شماره یک ارتش متذکر شدند. اما بار دیگر معلوم گردید که در این دادگاه دادگستر استناد به حق و قانون و رعایت عدل و انصاف مفهومی ندارد زیرا در خاتمه این تذکرات دادگاه مزبور به صلاحیت خویش رأی داد و تمام نواقص مستدل تذکر داده شده را ندیده گرفت و به ما تکلیف دفاع ماهوی نمود.

ما چون وضع را بدین منوال دیدیم در تاریخ ۱۳۴۲/۹/۱۹ شرحی که رونوشت آن به پیوست تقدیم گردیده است تهیه و در تاریخ ۱۳۴۲/۹/۲۶ این نامه به وسیله آقای مهندس بازرگان در جلسه دادگاه قرائت گردید. در این نامه علل سکوت خود و ادامه آن را متذکر شده و از وکلای مدافع خویش تقاضا نمودیم و ایشان چون تذکر خود را مفید نمی دیدند، قبول نمودند که مطلقاً دفاعی از ما در این دادگاه نفرمایند. در همین جلسه آقای رئیس دادگاه خطاب به آقای مهندس بازرگان بیانی نمودند که یکی از شواهد بزرگ قانون شکنی و بی اعتنایی به رعایت اصول قضایی و مقررات دادرسی است. آقای رئیس دادگاه در پایان قرائت نامه از طرف آقای مهندس بازرگان، نسخه چاپ شده نامه مورخه ۱۳۴۲/۹/۱۹ را از جیب در آورده و به آقای مهندس بازرگان چنین گفت: اعلامیه مزبور که به طور کلی مفاد آن با لایحه تقدیمی خودتان که الساعه به دادگاه دادید برابر است پس معلوم می شود حرف های شما خلاف حقیقت است. با این ترتیب معلوم می شود اعلامیه های دیگر را هم که قبول ندارید صحیح است. به این بیان که عین آن در صورت جلسه امضاء شده از طرف عموم حاضران و به

خط منشی دادگاه است در پرونده موجود است. رئیس دادرسان اظهار نظر صریح در جلسه دادرسی پیش از خاتمه مدافعات و قبل از صدور رأی نهایی نموده است. ماده ۲۰۵ قانون دادرسی و کیفر ارتش چنین متذکر است:

ماده ۲۰۵ - دادرس‌های دادگاه‌ها در موارد رد (داشتن نسبت با متهم و اظهار نظر کردن در بزه قبل از صدور رأی) باید از دخالت در دادرسی خودداری نموده مراتب را به مقامی که امر تشکیل دیوان حرب را دارد، گزارش دهند تا در صورت وارد بودن دلایل رد، به جای آنها دادرس‌های دیگری انتخاب شوند.

و کلای مدافع به استناد و تصریح این مواد قانونی سلب صلاحیت رئیس دادگاه را در ادامه دادرسی متذکر شده و با تکلیفی که از طرف رئیس دادگاه برای دفاع به آقایان می‌شد صحبت خود را موقوف به روشن شدن موضوع یعنی عمل به مدلول ماده ۲۰۵ قانون دادرسی و کیفر ارتش می‌نمودند و حتی یک نفر از آقایان و کلا برای تأیید تفسیر تقاضا نمود که نوار ضبط صوت در قسمت رئیس دادگاه را مجدداً در همان جلسه به کار اندازند. رئیس دادگاه بدون توجه با این تقاضا و بدون آنکه جواب اخطار و کلای مدافع را بدهند در جلسه‌ای که در ۴ روز بعد تشکیل شد نوار ضبط صوت جلسه گذشته را به دادگاه آوردند و با توجه به اینکه هر قسم تغییری در نوار پر شده می‌توان داد و با تصریح به آنکه همین بیانات و اظهار نظرهای ایشان در جلسه قبل از طرف منشی دادگاه نوشته و امضاء گردیده بود با به صدا درآوردن نوار مزبور و گرفتن کپی‌ای از آن اظهار نظر صریح خود را تکذیب و شخصاً خود را ذی‌صلاحیت برای ادامه دادرسی دانست. آقای رئیس دادگاه در رد اعتراض قانونی و کلا و تثبیت خود برای دادرسی حتی نتوانست نظر دادرسان همکار خود را جلب کند و اقلأ صلاحیت خودخواسته و خودساخته را به عنوان قرار دادرسان دادگاه قرائت نماید.

و کلای مدافع حق‌گوی ما به اعتراض خود باقی مانده و با داشتن دلیل دیگری بر عدم صلاحیت دادرس، اعراض از دفاع را مانند خود ما اختیار نمودند.

جناب آقای رئیس دیوان عالی کشور برای آنکه توجه جناب عالی و تمام قضات عالی‌مقام به اعمال خلاف حق و قانون عمال حکومت برای جلوگیری از انتشار دادگاه نظامی عشرت‌آباد و بی‌اطلاع گذاشتن ملت ایران از حقایقی که در این دادگاه می‌گذرد و علل موجود آن و همچنین رفتار خلاف انسانیت و اخلاق که دستگاه‌های انتظامی

نسبت به افراد بیگناه و آزادی عمومی روا می‌دارند بیشتر شود، لازم می‌داند در توضیح مطلب دیگری که همزمان با این ایام از دادگاه ما روی داده است تصدیقاً اشاره‌ای بنمائیم.

در شب روز دوم دیماه [۱۳۴۲] جوانی به نام آقای مهندس حسن عبودیت را با حال افسرده و زار به زندان شماره ۴ قصر آوردند و هم زندانی ما نمودند. این جوان را ۵ روز قبل هنگامی که از اصفهان مراجعت می‌نمود به عنوان آنکه حامل قسمتی از مذاکرات تکثیر شده دادگاه بوده است توقیف نموده و به شهربانی برده بودند و در آنجا به مدت دو روز شکنجه و مصائبی بر او وارد ساخته بودند که ما شرم از بازگویی آن داشته و جناب عالی شرح آن را در رونوشت نامه‌ای که مشارالیه به وسیله ما به دادستان ارتش نوشته است و به ضمیمه تقدیم شده بود استحضار خواهید یافت. صدماتی که بر آقای مهندس عبودیت وارد ساخته بودند برای اطلاع از دهنده و گیرنده صورت مذاکرات دادگاه ما بوده است. ایشان از ما تقاضا نموده بود شرح حال تأثر و تأسف‌انگیزی وی را توسط دادگاه خود تقدیم دادستان ارتش بنمائیم. این بود که آقای مهندس بازرگان آن شرح حال را در اولین جلسه قرائت نمودند؛ قرائت این نامه حاضران را به گریه انداخت اما نمی‌دانیم که بر دل دادرسان و مأموران سازمان امنیت چه تأثیری نمود؟

دادستان دادگاه ما اظهار کردند که عرض حال آقای مهندس عبودیت را به اطلاع دادستان ارتش خواهند رسانید و شخصاً هم کوشش خواهند نمود که دادستانی ارتش با خواستن پزشکی قانونی نسبت به صدمات و جراحات وارده بر آقای مهندس عبودیت اقدام لازم را بنمایند و ممکن است که نتیجه را در دادگاه مطرح نمایند ولی تا امروز که نزدیک به ختم دادرسی ما در این دادگاه است اثری از این اقدام مشهود نگردیده است.

جناب آقای رئیس دیوان عالی کشور، این است شمه‌ای از جریان دادگاهی که برای محاکمه عده‌ای از افراد خدمت‌گزار این مملکت و هموطنان جناب عالی که عمری را در خدمت به دین و دانش صرف نموده و سوابق کار و افکار آن در تعلیم و در تربیت جوانان در دانشگاه و سایر مؤسسات علمی و روحانی مملکت بر تمام افراد ملت ایران روشن و آشکار است تشکیل گردیده.

همان‌طور که در مقدمه به عرض رسانیدیم علت اصلی تقدیم این نامه در این موقع

هرگز درخواست کمک شخصی و یا امر خصوصی نیست. این عرایض برای استحضار عالی‌ترین مرجع قضایی مملکت از بی‌دادگری‌هایی که با بی‌اعتنایی به اصول و قوانین اجتماعی و حقوق انسانی قضاوت و فریادرسی می‌نمایند، می‌باشد.

این تصدیع برای این است که شاید برای حفظ حیثیت این مملکت که ضامن پیوندهای اجتماعی و بنابراین یکی از ارکان قوام ملیت ماست اقدامی بفرمایید.

با تقدیم احترامات فائقه

سید محمود طالقانی، مدرس مدرسه عالی سپهسالار و امام جماعت مسجد هدایت.

مهندس مهدی بازرگان، استاد دانشکده فنی دانشگاه تهران.

دکتر یدالله سبحانی، استاد دانشکده علوم دانشگاه تهران.

مهندس عزت‌الله سبحانی، استاد پلی تکنیک تهران.

دکتر عباس شیبانی، فارغ التحصیل دانشکده پزشکی تهران.

احمد علی بابایی، بازرگان.

ابوالفضل حکیمی، لیسانسه دانشکده علوم، دبیر فرهنگ.

سید محمد مهدی جعفری، دانشجوی فوق لیسانس دانشسرای عالی.

پرویز عدالت‌منش، دفتر یار ورامین.

پایان کار  
دادگاه عادی ویژه شماره (۱) دادرسی ارتش  
و  
رأی صادره

موضوع اتهام: اقدام بر ضد امنیت و اهانت به مقام شامخ سلطنت.

گرددش کار: به موجب کیفرخواست شماره ۵/۷ دم - ۱۳۴۲/۵/۶ دادستانی دادرسی ارتش، دادستان دادگاه عادی ویژه شماره ۱ اداره دادرسی ارتش، آقایان: مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، سید محمود طالقانی، در معیت چند نفر دیگر در اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۰ جمعیتی به نام نهضت آزادی تشکیل داده و آقایان مهندس عزت الله سبحانی، دکتر عباس شیبانی، احمد علی بابایی، ابوالفضل حکیمی، مهدی جعفری و پرویز عدالت منش، عضویت جمعیت مزبور را قبول نمودند و هر چند جمعیت دارای مرامنامه مشخصی می باشد و نامه سرگشاده هم متضمن هدف های جمعیت به پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه تقدیم نمودند ولی جمعیت مزبور دارای هدف و مقصد دیگری بوده که این هدف و مقصد از اعلامیه هایی که چاپ و منتشر نموده اند و با نشریات رسمی جمعیت که چه در داخله کشور و چه در خارج از کشور منتشر می شده، مشخص و معلوم می شود که هدف و منظور آنها مخالفت با رژیم مشروطه سلطنتی بوده و با توجه به اینکه در اعلامیه های مزبور صریحاً به مقام شامخ سلطنت اهانت نموده اند مستند به نوشتجات خطی مربوط به بعضی از متهمین و اعلامیه های منتشره که تهیه و چاپ و نشر آنها را بعضی از متهمین تصدیق

و مباشرت خود را در این امر گواهی نموده‌اند، تقاضای کیفر برای نه نفر را مستند به بند ۱ از ماده ۱ قانون مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکت و ماده ۸۱ قانون مجازات عمومی با رعایت ماده ۲ الحاقیه به اصول محاکمات جزا نموده است پس از وصول پرونده به دفتر دادگاه و احضار متهمین برای تعیین و کیل و معرفی و کلای مدافع و اعطای مهلت به متهمین و وکلای مدافع آنها برای بررسی پرونده و کلای مدافع تقاضای تبدیل قرار بازداشت موکلین خود را مستند به ماده ۱۶۹ آیین دادرسی کیفری نمودند. دادگاه در جلسه اداری مورخ ۱۳۴۲/۶/۲۷ به موضوع رسیدگی و با صدور قرار شماره ۴۱ مورخه ۱۳۴۲/۶/۲۷ به اتفاق آراء با توجه به جنایی بودن اتهام منتسبه تقاضای مزبور را وارد ندانسته و ادامه بازداشت متهمین را تأیید نمودند. پس از تقاضای مهلت اعطایی به متهمین، وکلای مدافع آنها جهت بررسی پرونده، دادگاه جلسات مقدماتی خود را تشکیل و پس از هفت جلسه بررسی که آخرین روز آن ۱۳۴۲/۷/۲۵ بوده است چون نواقصی در پرونده به نظر نرسید جلسه رسمی دادرسی را برای روز ۱۳۴۲/۷/۳۰ تعیین و مقرر گردید مراتب به طرفین دعوا برای شرکت در جلسه رسمی دادگاه با حضور دادستان و کلیه متهمین و وکلای مدافع آنها در پادگان عشرت‌آباد به طور علنی تشکیل و پس از اعلام رسمیت دادگاه و اجرای مواد ۱۹۴ و ۱۹۵ قانون دادرسی و کیفر ارتش، از طرف وکلای مدافع نسبت به عدم صلاحیت دادگاه و نقض پرونده ایراداتی اظهار و از طرف دادستان پاسخ داده شد که بعد از ۲۰ جلسه گفتگو در این مورد کفایت مذاکرات از طرف رئیس دادگاه و نقض پرونده ایراداتی اظهار و از طرف رئیس دادگاه اعلام و دادگاه برای اخذ تصمیم در ساعت ۱۶/۳۵ روز ۱۳۴۲/۹/۱۷ در غیاب اصحاب دعوا به شور پرداخته و در ساعت ۱۹ همان روز از شور خارج و با صدور قرار شماره ۲۲ مورخه ۱۳۴۲/۹/۱۷ خود را صالح و پرونده را جهت رسیدگی تکمیل تشخیص داده و به دادرسی ادامه داده شد و بعد از قرائت کیفرخواست و اجرای مقررات مذکور در ماده ۱۹۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش و استماع اظهارات متهمین و وکلای مدافع آنها و پاسخ دادستان و دفاعیات مجدد وکلای مدافع و اعلام آخرین دفاع متهمین و استماع اظهارات آنها در سی و یکمین جلسه دادرسی مورخه ۱۳۴۲/۱۰/۱۶ کفایت مذاکرات و ختم دادرسی از طرف رئیس دادگاه اعلام و هیئت دادرستان در ساعت ۱۰/۵ روز ۱۳۴۲/۱۰/۱۶ در غیاب اصحاب دعوا و دادستان و منشی دادگاه به شور پرداخته و در ساعت ۲۰ روز ۱۳۴۲/۱۰/۱۶ پس از انجام مقررات مذکور در



پایان کار دادگاه عادی و رأی صادره \_\_\_\_\_ ۱۲۷  
ماده ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ از قانون دادرسی و کیفر ارتش به شرح زیر مبادرت  
به صدور رأی می نمایند:

رأی شماره ۲۳ مورخه ۱۶/۱۰/۱۳۴۲  
دادگاه عادی ویژه شماره (۱) دادرسی ارتش

با توجه به مفاد اعلامیه شماره ۹، برگ‌های ۱۷۴ و ۱۷۵ پرونده انفرادی آقای مهندس  
مهدی بازرگان که در آن این طور نوشته:

«دیکتاتور زورگو چون به هیچ یک از طبقات ملت نمی تواند تکیه داشته باشد و  
چون می داند حرص و آز و منفعت طلبی خود و بستگانش همه طبقات مردم را  
به ستوه آورده است و به عصیان وامی دارد به ناچار برای ختنی کردن عصیان‌ها و  
طغیان‌ها که عاقبت منجر به سرنگونی دیکتاتور خواهد شد دستگاه‌های مختلف  
و متنوع جاسوسی تشکیل می دهد تا با خبر چینی‌هایی که به وسیله این دستگاه‌ها  
به او می رسد بتواند به حکومت جابرانه خود ادامه دهد»

و در جای دیگر از همین اعلامیه می گوید:

«باید دست خون‌آلود شاه را از سر ملت ایران قطع کرد برگ ۱۷۳»

و آقای مهندس عزت‌الله سبحانی تهیه متن را در برگ‌های ۵۳ و ۵۶ پرونده انفرادی  
خود اقرار و آقای ابوالفضل حکیمی در برگ‌های ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶ پرونده انفرادی خود  
چاپ آن را اعتراف و آقای محمد مهدی جعفری اعتراف به انتشار آن نموده است. برگ  
۱۸۴ پرونده انفرادی و با توجه به اعلامیه خطاب به افسران و سربازان به خط آقای سید  
محمود طالقانی برگ ۱۹۳ که در آن این طور نوشته شده:

«سربازان مسلمان خود را قربانی... خائن و بی‌دین نکنید»

در جای دیگر همین اعلامیه این طور نوشته شده:

«دشمن ملت ایران آنها هستند که از شاه... و خائن ایران پشتیبانی می کنند»

و بی ارزش بودن دفاع ایشان مبنی بر اینکه یک کسی پیش نویس این اعلامیه را به درب  
منزل من آورده و من از روی آن رونوشت تهیه کردم واضح می باشد. همچنین ترجمه  
خطبه حضرت سیدالشهداء علیه السلام که تصحیحاتی به وسیله آقای سید محمود  
طالقانی به خط خود در آن نموده (برگ ۲۲۵) و قسمتی از آن به این شرح است:

«کسانی که سلطان ستمگر را می‌نگرند که حرام خدا را حلال کرده و پیمان پروردگار را شکسته است و برخلاف سنت پیغمبر عمل می‌کند و از گناه و تجاوز نسبت به اجتماع خودداری نمی‌کند و با این حال بر او نمی‌خروشند و عملاً رژیم او را تغییر نمی‌دهند و از خود کامگی برکنارش نمی‌دارند.»

و بنا به اعتراف خود ایشان عبارت تغییر رژیم در متن خطبه نبوده و به ترجمه اضافه شده است و با توجه به اعلامیه دیگری تحت عنوان: «فضل الله المجاهدین علی القائدین اجرا عظیماً» برگ‌های ۱۱۹ و ۱۲۰ پرونده انفرادی آقای مهندس بازرگان که قسمتی از آن به این شرح است:

«مراقبت در اینکه اولاً بازیگر اصلی بار دیگر پشت پرده نرود و ثانیاً اگر قرار است کودتا و انقلابی در بازی صورت گیرد به دست ایادی بازنده نباشد که مخفیانه یا آشکارا او را حمایت کند و از مهلکه نجاتش دهد آنچه قطعی و مسلم است در این بازی برد وجود ندارد و خوشبختانه بازی کننده مجبور به این بازی شده و تاکنون عملاً هم منافع قابل ملاحظه‌ای از دست داده است ولی یک خطر هست و آن اینکه این بازی متوقف شود و بار دیگر بازیگر اصلی پشت پرده رفته صحنه را به دیگران بسپارد»

و با توجه به اظهارات آقای دکتر عباس شیبانی (در برگ ۹ پرونده انفرادی) که می‌گوید: «نهضت آزادی نشریه تقریباً مرتب به نام «باحاشیه و بی‌حاشیه» دارد که افراد می‌نوشتند و یا مطالبی است که رأساً آقایان فوق می‌نویسند بعد همگی می‌خوانند اگر تصویب شد اجازه انتشار می‌دهند»

و با توجه به اظهارات آقای دکتر یدالله سبحانی (برگ ۲۴ پرونده انفرادی) که می‌گوید: «شعبه نشریات نهضت آزادی به مسئولیت آقایان مهندس بازرگان و دکتر شیبانی و حسن نزیه و رادینا می‌باشد»

مهدی بازرگان (در برگ ۴ و ۴۳ پرونده انفرادی) که شخصاً در معیت ۶ نفر دیگر از جمله آقایان: دکتر یدالله سبحانی، سید محمود طالقانی، مؤسس جمعیت نهضت آزادی بوده‌اند و قاعدتاً از هر جهت مسئول و جواب‌گو می‌باشد، به نظر دادگاه دفاع متهمین مبنی بر اینکه هدف جمعیت فقط همان است که در مرامنامه ثبت و در نامه سرگشاده هم منعکس گردیده، بی‌مورد است و اینکه اظهار می‌دارند اغلب اعلامیه‌های موجود در پرونده مربوط به نهضت آزادی نیست و یا در زمانی منتشر شده که ما در زندان بودیم علاوه بر اینکه این دفاع موجه نیست، اساساً دلائل مشروحه بالا کافی و بزه‌های انتسابی به متهمین از ردیف ۱ تا ردیف ۸ به نظر دادگاه به اتفاق آراء محرز و در باره

پایان کار دادگاه عادی و رأی صادره \_\_\_\_\_ ۱۲۹

هر یک از متهمین به شرح زیر تعیین مجازات می شود:

۱- آقای مهندس بازرگان و حضرت آیت الله آقای حاج سید محمود طالقانی هر یک ۱۰ سال.

۲- آقای دکتر یدالله سحابی و آقای دکتر عباس شیبانی و آقای احمد علی بابایی هر یک ۶ سال.

۳- آقای مهندس عزت الله سحابی و آقای ابوالفضل حکیمی و آقای محمد مهدی جعفری هر یک ۴ سال.

۴- آقای پرویز عدالت منش که ایشان عضو نهضت آزادی نیستند یکسال.

اعتراض به رأی صادره و تقاضای تجدید نظر:

#### اداره دادرسی ارتش

۱۳۴۲/۱۰/۲۰

اینجانبان به طوری که در امضای صورت جلسه دادگاه اشاره نموده ایم نسبت به رأی مورخ ۱۳۴۲/۱۰/۱۶ صادره از دادگاه ویژه شماره ۱ عشرت آباد اعتراض داشته تقاضای تجدید نظر در یک دادگاه صالح می نمایم. نسبت به تجدید نظر مربوط به حضرت آیت الله طالقانی یکی از وکلای معزی الیه در ظهر آخرین صورت جلسه دادگاه شرحی نوشته اند.

مهدی بازرگان	یدالله سحابی	عزت الله سحابی
عباس شیبانی	احمد علی بابایی	ابوالفضل حکیمی
محمد مهدی جعفری	پرویز عدالت منش	



## مدافعات

مهندس مهدی بازرگان

استاد و رئیس سابق دانشکده فنی

و

رئیس هیات مدیره موقت شرکت ملی نفت

و

مأمور خلع ید

در دادگاه غیرصالح تجدید نظر نظامی

به کسانی که وقتی پای مصالح عموم به میان آید از مصالح خصوصی و نظریات شخصی صرف نظر می کنند. به کسانی که در سیاست مملکت اهل سازش نیستند و تا آنجا که موفق شوند مرد و مردانه می ایستند و یک دندگی به خرج می دهند و باز به کسانی که در راه آزادی و استقلال ایران عزیز از همه چیز خود می گذرند، این عکس ناقابل اهداء می شود.

احمدآباد، آبان ماه ۱۳۴۱

دکتر محمد مصدق

(امضاء)

## مقدمه چاپ اول

« إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ. »

و در این تذکری است برای صاحب‌دلان و آنانکه گوش فرا دهند - که خدا گواهد است. «  
(قرآن کریم، سوره ق، آیه ۳۷)

« بگذارید ما سربازان صفوف اول و وسط این پیکار و شهدای قبلی مقدم امام عصر (عج) باشیم و بر منافع حیاتِ قربانی شده هزاران هزار امثال ما ، جاده پیروزی اسلام بنیان گذاری شود. »  
از کتاب «حکومت جهانی واحد» (مهندس بازرگان)

### هموطن:

گفتار و مدافعات مردی که با پایمردی و ایمان تمام در راه احقاق هدف‌های جهانی خویش و دفاع از ارزش‌های انسانی و حقوق ملت ایران دمی از پای نایستاد، اکنون پیش روی شماست. چراغی که او و یارانش از اصالت فکری اسلام و مبارزه سرسختانه بی هیچ مسامحه و انحراف و کج‌اندیشی، فرا راه فرزندان این ملت افراشتند ، همواره روشن خواهد بود.

ملتی که زنجیرهای بندگی را پاره می کند و با جهش عظیم فکری راه استقلال و آزادی را می پوید بیش از همه به افراد فداکار نیازمند است ، افرادی که بی هیچ سود مادی، هزاران ناکامی و ناراحتی را با نیروی ایمان و اراده خود تحمل کنند. قانون لایتغیر خلقت چنین اقتضا می کند که سرانجام حق بر باطل و عدل بر ظلم چیره گردد و به دست توانای مردان حق، بنیاد ستم از صفحه گیتی فرو افتد.

قضاوت درباره سربازان نهضت آزادی ایران و اقداماتشان با تاریخ است و با ملت هوشیار و فداکاری که سرانجام خود را از چنگال استبداد و استعمار نجات خواهد داد. در اینجا لازم می دانیم اقدامات و پشتیبانی های مراجع تقلید و شهادت و فداکاری و کلای مدافع را که با نهایت صداقت و صمیمیت وظیفه خویش را انجام دادند ستایش و سپاس گذاری کنیم و نسبت به شیطان صفتانی که ملتی را به بند اسارت کشیده اند و بی خبر از آتیه خویش توسن ستم می تازند ابراز تنفر و انزجار کنیم و اوراق این دفتر را به عنوان منعکس کننده گوشه ای از مبارزات ملت ایران بر تاریخ مبارزات حق طلبانه بشری بیفزاییم.



## مقدمه چاپ دوم

### گفتگو با خواننده

کتاب حاضر که در پیش روی شما است بیان کننده عقاید و نظرات مرد و مردانی است که علیه ظلم و ستم و برای استقرار عدالت و تأمین رفاه در جامعه‌ای که بدان تعلق دارند قیام و اقدام کرده اند.

در نظر بود که مقدمه‌ای بر این کتاب نوشته شود و مفاهیم آن که گاه توضیحاتی را طلب می کند، روشن گردد ولی به دو علت چنین نشد. نخست آنکه تعداد صفحات کتاب بسیار است و مطلبی جامع احتمالاً از حوصله خوانندگان خارج خواهد بود. دو دیگر آنکه امید بر این است که خوانندگان با معرفت و عنایت مخصوص، متن را مطالعه کرده، حدیث مفصل را از مجمل کتاب بخوانند.

آقای بازرگان در بخش اول کتاب سعی نموده تاریخ زنده و ملموسی از آنچه در نیم قرن اخیر بر دو نسل ایرانی رفته است بازگوید و سیر تکاملی عقاید و نظرات خود را به روشنی بیان دارد. در عین حال این کتاب گزارشگر حوادثی است که خصوصاً در بین سال‌های «۱۳۴۰ - ۱۳۲۰» اتفاق افتاده.

خدمات مردان بزرگ، احساسات بی‌شائبه مردم نسبت به آنها و خیانت‌های غیر قابل جبران وابستگان به راست و چپ و همکاری آنها به منظور در هم کوبیدن و تخطئه نهضت مقدس ملی، با ذکر موارد و ترسیم نوسانات زمان خود، زینت بخش صفحات بخش اول می‌باشد.

همچنین در این بخش بازرگان حجت را بر «دادرسان و دادستان» که در واقع نمایندگان ارتجاع و اسارت مردم‌اند و در زیر لوای «الْمَأْمُورُ مَعْدُورٌ» به هرگونه پستی و ذلت تن داده‌اند، با آرام‌ترین و منطقی‌ترین وجهی تمام می‌کند تا هیچ مجوز و

بهبانهای چه شخصی و چه اجتماعی و اداری برای آنها و اربابان و همکاران دیگر آنها باقی نماند.

آنطور که نقل شده، پایان بخش اول در حقیقت به علت جلوگیری دادگاه از ادامه دفاع است. علت آن بود که بت بزرگ که خود نوار سخنان بازرگان را می شنید بیش از آن تاب مقاومت نیاورده جلوگیری از دفاع را دستور داده بود. رئیس دادگاه برای بهبانجویی از آقای بازرگان سؤال می کند که:

« نظر قطعی شما در مورد قیام ۲۸ مرداد چیست؟ »

در جواب بازرگان به حق می گوید:

« قیام فواحش بود »

و بدین صورت از ادامه دفاع جلوگیری می شود و رأی آماده شده قبلی صادر می گردد. بدین لحاظ است که بخش دوم مدافعات به صورت نوشته به دادگاه ارائه می شود و چون مسلم بود آن مطالب هرگز از طریق دادگاه و روزنامه ها منعکس نخواهد شد، نسخی از آن به تماشاچیان داده می شود و از آن طریق بلافاصله به خارج ارسال می گردد. اکنون بیش از ۸ سال است که مطالب بخش دوم در دست ماست و به عللی که اهم آن قصور و تعلق خود ما است، انتشار نیافته و از این بابت در برابر مردانی که آنچنان، فکر کرده، سخن گفته و مبارزه کرده اند و هم در برابر ملت ایران، عذر تقصیر می خواهیم. همان طوری که خوانندگان ملاحظه خواهند فرمود، بخش دوم در حقیقت گزارشی است از ۲۵۰۰ سال استبداد که آنرا « رژیم شاهنشاهی » نام نهاده اند. بازرگان و یارانش در آن دادگاه، هم رژیم فعلی و هم ۲۵۰۰ سال استبداد و ظلم و ستم را، بر اساس عقاید خود، به محاکمه کشیدند و قضاوت درباره آنرا به نسل حاضر و نسل های آینده سپردند. نسل حاضر چه زود و چه خوب قضاوت کرده و ضامن اجرای حکم را جان و اسلحه خویش و نابودی رژیم را وجهه همت خود قرار داده است.

ما خوشحالیم که مدافعات بازرگان و یارانش گرچه قدری دیر ولی درست مصادف با « جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی » که به روشنی نتیجه کامل و گویایی از ۲۵ قرن خیانت و استبداد است، انتشار می یابد. آری، در میان دریایی از فقر و مصیبت و در حالی که خشک سالی مزید بر علت شده و مردم فارس و کرمان و بلوچستان دسته دسته از گرسنگی می میرند و یا فرزندان خود را به فروش می رسانند، در فارس باید جشن به پا کرد و بر روی استخوان و خون آن مردم، خورد و نوشید و پای کوبی کرد و از ثروت خداداد آنها نیز هفت میلیارد تومان خرج نمود تا مفهوم واقعی شاهنشاهی

در دادگاه تجدید نظر نظامی \_\_\_\_\_ ۱۳۷  
را همگان احساس کنند.

بخش اول این کتاب یکبار منتشر شده است و ما اکنون به دلایل ذیل مجدداً به انتشار آن دست یازیده‌ایم.

**الف:** از نظر فنی آنچه منتشر شده ناخوانا و با اغلاط بسیار بوده است.  
**ب:** نسخ آن نایاب گردیده و بسیاری از علاقه‌مندان تقاضای تجدید چاپ آن را کرده‌اند.

**ج:** بخش دوم در واقع کامل‌کننده و نتیجه‌گیری بخش اول است و بسیار به‌جا است که هر دو با هم یکجا چاپ و منتشر گردد.

این کتاب به نام «انتشارات مدرس» چاپ و منتشر می‌شود. سیدحسن مدرس یکی از درخشان‌ترین چهره‌های انقلابی تاریخ معاصر ایران بود که به‌علت فشار و خفقان ۵۰ ساله اخیر، هنوز حق او آن‌طور که باید و شاید ادا نشده و فرزندان این آب و خاک به قدر و اهمیت آن شهید بزرگوار آشنا نشده‌اند. اهداء این کتاب به مدرس بدان اعتبار است که او در رأس اقلیت مجلس پنجم، با سلطنت و دیکتاتوری پهلوی که بنا بر اعمال نفوذ سیاست انگلیس بر این مرز و بوم تحمیل می‌شد، مردانه قیام و مبارزه کرد و دست از ادامه مبارزه نیز برنداشت تا آنکه به دستور بیگانگان و به‌دست عمال رضاخان شربت شهادت نوشید.

دیگر آنکه این مدافعات در شرایط زندان تنظیم شده و همان‌طور که همگان می‌دانند هیچ‌گونه مدرک و منبعی در اختیار نویسندگان آن قرار نداشته است و اگر از این بابت بعضی آمار و تاریخ‌ها قدری پس و پیش به نظر آید نمی‌توان و نباید خرده گرفت. آنچه مهم است مفهوم کلی و مطالب اساسی متن از نظر نویسندگان و امانت ناشر در حفظ اصالت آن می‌باشد.

در ایامی که «رجال ملی» و گردانندگان جبهه ملی دوم (که به امر مصدق بزرگ از بین برده شد) از پشتیبانی و کمک به رادمردان نهضت آزادی ایران سر باز زده و با سکوت خود موجب تشدید محکومیت آنها شده بودند، مصدق در مقام رهبری ملت لحظه‌ای از احوال آنها غافل نبود و بر همین اساس متنی را که خوانندگان در اول این کتاب ملاحظه کرده‌اند در زیر یکی از عکس‌های خود نوشت و آن را به سران و فرزندان نهضت آزادی ایران اهدا کرد.

کسانی که به گفتار و نوشته‌های مصدق بزرگ آشنا هستند به‌خوبی می‌دانند که متن «تقدیم به کسانی که...» یکی از محکم‌ترین و غنی‌ترین متونی است که مصدق

راجع به هر شخص یا جمعیتی عنوان کرده است. این خود بیان کننده میزان اعتماد و اطمینان و پشتیبانی آن رهبر بزرگ از دوستان و فرزندان که «در راه استقلال و آزادی ایران» از هیچ گونه فداکاری مضایقه نکرده اند می‌باشد.

بودند کسانی که تصور می‌کردند این متن متعلق به آن رادمردان نبوده است و یا به علت بغضی که از آنها در دل داشتند و با مأموریتی که برای جدا ساختن رهبر از پیروان صدیق و فداکارش به عهده آنها محول شده بود، دست به تبلیغات زهر آگین و مشوّب نمودن اذهان عمومی زدند تا بلکه پیشوای خردمند، از تصمیم خود در پشتیبانی از یارانش منصرف گردد. برای آنکه بدانند تا چه اندازه در این زمینه موفق شده‌اند عوامل خود را تحریک کردند که رسماً از مصدق بزرگ استفسار کنند که آیا آن متن متعلق به سران نهضت آزادی بوده و یا آنکه «آقایان رندی کرده» و آن متن را به خود نسبت داده‌اند. در جواب آنها مصدق بزرگ نوشت که آن متن متعلق به آن رادمردان بوده و «می‌توانند آن را در زیر آن عکس یا هر عکس دیگری که بخواهند بگذارند». جالب آنکه مأمورین باز هم عبرت نگرفته و آن متن را به عناوین مختلف بدون ذکر منبع و مأخذ منتشر کردند. حال بنا بر وظیفه که در رعایت عدالت به عهده گرفته‌ایم آن را در زیر عکس جدیدی از پیشوای بزرگ نهضت ملی آورده و به ملت ایران تقدیم می‌کنیم.

با صراحت و افتخار می‌توان گفت که بعد از محاکمه مصدق بزرگ این اولین و مهم‌ترین باری بوده است که در دادگاه‌های شه‌ساخته، رژیم ایران به محاکمه کشیده و محکوم گردیده است «شب سیه» فرا رسیده و «نتایج سحر» نمودار گشته و بر ما است که با هم بکوشیم تا «صبح دولتش» نیز بدمد.

مهر ماه ۱۳۵۰

انتشارات مدرس

## مقدمه چاپ سوم

« مَنْ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ عَرَفَ الْعِبْرَةَ وَ مَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ فَكَأَنَّمَا كَانَ فِي الْأَوَّلِينَ. »

آن را که شناخت استوار حاصل شد روش عبرت گیری و تحلیل قضایا حاصل شود و آن را که عبرت و جمع بندی تجربیات حاصل آید، چنان ماند که همراه گذشتگان زندگی کرده است. «  
(علی علیه السلام، نهج البلاغه، فصل ۶، بند ۳۱)

به یاری خداوند متعال کتاب حاضر پس از شش سال که از چاپ اول آن می گذرد مجدداً در اختیار رهروان راستی و عدالت قرار می گیرد. باشد که جنبش نوین اسلامی را فایده‌تی حاصل آید و در مسیر پر فراز و نشیب و سنگلاخی که فرا راه خویش دارد چراغی روشنگر باشد.

شاید این تصوّر به ذهن خطور کرده باشد که با گذشت قریب به ۱۵ سال این مدافعات در پاسخ به چه نیازی است؟ و در حالی که امروز جنبش انقلابی خلق مسلمان جهت قاطع تری یافته و شهدای به خون خفته اش منطق و دفاعیات ارزنده‌ای به یادگار گذاشته‌اند چه فایده‌ای بر آن مترتب است؟

آنچه مسلم است پیکره و حیات جنبش اسلامی مانند هر پدیده زنده رو به رشد، مراحل و مراتب تکاملی دارد. اما این رشد و تطور بر خلاف سایر پدیده‌های طبیعت، الزامی و اتوماتیک و خود به خودی نبوده مستلزم خود آگاهی و تکیه بر دست آوردها و اکتسابات قبلی می باشد. بنابراین شناخت دقیق هویت و شخصیت جنبش و نشیب و

فرازهای آن، بخصوص برای نسل جوان تازه به میدان آمده که در شرایط اختناق فرهنگی موجود الزاماً دیدی محدود پیدا کرده است و تنها آگاهی اش از جنبش انقلابی مسلحانه می باشد، بسیار فوری و ضروری است.

صرف نظر از اینکه جنبش انقلابی اخیر روند طبیعی و تکاملی مبارزات قبلی بوده، نفی دست آوردهای مبارزین گذشته به همان اندازه انحرافی و خطرناک است که تقلید و ادامه ایستای آن.

بر اساس چنین نیازی کتاب حاضر نه به عنوان مدافعات شخصی یک مسلمان مبارز و نه حتی دفاع محدود از یک جمعیت سیاسی مشخص بلکه به عنوان تاریخچه ای از ثلث قرن حیات پر تحرک ملت ما، تهیه می شود. آن هم نه به قلم یک مورخ حاشیه - نشین ذهن پرداز، بلکه به زبان و قلم کسی که در متن جریان بوده و نقش عمده و تعیین کننده ای در منزلگاه های حرکت داشته است و این بخصوص در شرایطی مورد نیاز است که منافقین فرصت طلب برای اطفای آتش قدرت طلبی خویش در حمله و انتقاد تنگ نظرانه به رهبران نهضت، نه عداوت و کینه شخصی بلکه لوٹ کردن حرکت اصیل اسلامی جنبش را منظور دارند و در این راه از وارد کردن هیچ گونه ضربه ای به ریشه های اصیل این درخت تنومند و پر بار فروگذار نمی کنند.

مهندس بازرگان و سایر رهبران و فعالین نهضت آزادی را در دادگاه های سر بسته نظامی محاکمه کردند.

مدافعات آنان ابتدا به صورت دست نویس کسانی که توانسته بودند در دادگاه شرکت کنند، تهیه شده بود. سپس متن کامل آن که توسط متهمین تهیه شده بود به دست آمد. مدافعات مهندس بازرگان در دو بخش است. چاپ اول بخش اول از مدافعات در سال ۱۳۴۳ توسط نهضت آزادی ایران در خارج تکثیر گردید. بخش دوم مدافعات در سال ۱۳۵۰ همراه با چاپ دوم بخش اول، یکجا، به صورت یک مجموعه توسط انتشارات مدرس چاپ گردید و به زودی نایاب شد. چاپ دوم بخش دوم نیز جداگانه یک بار دیگر تکثیر و منتشر شده است. و اینکه چاپ سوم مدافعات به طور کامل در دسترس هموطنان عزیز قرار داده می شود.

سلام بر همه رهروان راه حق.

سلام بر آن جان پاک که حق گوید و از تکاپوی خویش حقیقت جوید.

نهضت آزادی ایران - خارج از کشور

۱۴ اسفند ماه ۱۳۵۶

### \* بسمه تعالی

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»<sup>۱</sup>  
ای پیغمبر آنچه بر تو از ناحیه پروردگارت نازل شده است (به مردم) برسان اگر نکردی پس رسالت او را نرساندی و خدا تورا از مردم حفظ می کند.

این دستور خدا به پیغمبرش بود. به ما هم این طور دستور داده است:

«لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»<sup>۲</sup>

و برای شما پیروی نیکویی در پیغمبر خدا است.

\* \* \*

قبل از صحبت، سپاس خدا را بجا می آوریم که سلامتی و صبر و ایمان به ما عطا فرموده، ما را پیش مردم و وجدان خودمان محبوب و سرافراز کرده است. خوشحالیم که با توکل و نشاط بیشتری در این دادگاه حاضر شده ایم:

آنرا که حساب پاک است                      از محاکمه چه باک است

اینکه می گوئیم از محاکمه چه باک است ، مقصودم در دادگاه عدل الهی است ، زیرا هر قدر پرونده ما در دادگاه شما قطورتر و سنگین تر باشد در دادگاه خدا سبک تر

---

\* نطق دفاعی مورخ ۱۳۴۲/۱۲/۱۴ آقای مهندس بازرگان در اولین جلسه دادگاه تجدید نظر دادرسی ارتش در عشرت آباد.

۲. سوره احزاب / ۲۱

۱. سوره مائده / ۶۷

است و حسابمان پاک تر خواهد بود. بنابر این اگر طرف ما یعنی هیئت حاکمه نگرانی نداشته باشد، برای ما نگرانی نیست. این محاکمه، محاکمه دو جانبه است. همان طور که دادگاه ما است، دادگاه هیئت حاکمه نیز می باشد شما دادرسان پرونده ما هستید و ملت ایران دادرس شما و هیئت حاکمه خواهد بود.

فعلاً مرحله مقدماتی دادگاه است. تکلیف فرموده اید هر گاه در زمینه مرور زمان، نقص پرونده و صلاحیت دادگاه ایرادی داشته باشید بیان نمایم. بنده هم در باره این سه موضوع از طرف دوستان و خودم صحبت می کنم.

#### ۱- مرور زمان:

از این بابت ما ایرادی نداریم. ما به خاطر چیزی به زندان انداخته و به دادگاه کشیده شده ایم که به هیچ وجه مشمول مرور زمان نیست. یعنی مطالبه حقوق مردم ایران و مبارزه با استبداد و استعمار.

از انقلاب مشروطیت ایران که مبدأ آزادی خواهی و تحول اجتماعی کشور ما است، پنجاه یا شصت سال بیشتر نمی گذرد. پنجاه و شصت سال در حساب عمر یک مملکت، لحظه ای حساب می شود. بنابراین آزادی خواهی در ایران مسأله کاملاً تر و تازه است. اتفاقاً متهمین ردیف ۱ و ۲ و ۳ شما از نسل و نژاد همین حادثه اجتماعی هستند. خود من زائیده سال صدور فرمان مشروطیت می باشم. دو نفر از آقایان هم، یکی دو سال جلوتر و عقب تر.

ما در دوران آزادی خواهی و مشروطیت طلبی، یا مبارزه با استبداد به دنیا آمده ایم، در این فکر زندگی می کنیم و آخر سر امیدواریم در حالی که آزادی و قانون اساسی واقعاً در مملکت حکمفرما شده باشد بمیریم:

«السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا»<sup>۱</sup>

#### ۲- نقص پرونده:

در این قسمت حرف زیاد داریم. پرونده ما سراسر نقص و ناجوری است. قبل از دادگاه اول که ما را برای پرونده خوانی می آوردند و نامه های اعمالمان را جلومان می گذاشتند، با چیزهایی عجیب روبرو شدیم. قبلاً خیال می کردیم دستگاه های

---

۱. سوره مریم/ ۳۳: سلام بر من، روزی که توگلد یافتم و روزی که می میرم و روزی که زنده برانگیخته می شوم.



انتظامی مملکت، خصوصاً سازمان اطلاعات و امنیت کشور با آن طول و تفصیل و بودجه سنگینی که بر ملت فقیر ما تحمیل می‌نماید و این همه اعضای رسمی و جاسوس که در همه جا دارد، دستگاه‌های با اطلاع مو شکاف با دقت و با وجدانی هستند، اما دیدیم کاملاً تو خالی‌اند. غیر از گرفتن و زدن و کشتن و آزار مردم، کار دیگری بلد نیستند. اطلاعات آنها سطحی و ناقص، غالباً غلط و گاهی ضد و نقیض است.

و کلای مدافع محترم نمونه‌ها و نظایر بسیاری از این بی‌دقتی‌ها و نواقص را نشان داده و خواهند داد. در یک گزارش محرمانه که در پرونده بنده است، دیدم اداره اطلاعات شهربانی کل کشور نه تنها از وضع نهضت آزادی، بلکه از قسمت اجرائیات و کلانتری‌های خودش هم بی‌خبر است. در گزارش مورخ ۱۳۴۱/۱/۱۱، محل نهضت آزادی ایران را خانه شماره ۱۴۱ خیابان کاخ می‌نویسد. در حالی که این خانه در یک سال و هشت ماه قبل از آن (مرداد ۱۳۴۰) به وسیله پاسبانان بسته و تا چند روز که ممنوع‌الورود بود از طرف آنها نگهداری می‌شد. تابلو را شبانه برداشتند و ما مجبور شدیم اجاره محل را فسخ کنیم و در به در باشیم ...

پرونده تنظیمی، آئینه خلاف کاری‌ها و ناشیگری‌ها است. نشان می‌دهد که دادرسی ارتش، اصلاً دادرسی بلد نبوده و نمی‌دانسته یا نمی‌خواسته است پرونده لااقل محکمه پسند تنظیم کند. آقایان و کلای مدافع ما در جریان ۲۰ جلسه جمعاً ۳۲ فقره نقص تحقیقات و نقص و خلاف قانون پرونده‌ها را در مراحل بازجوئی و بازپرسی به‌اتکای مدارک و دلایل قانونی نشان دادند. ولی دادستان و دادگاه گذشته جوابی ندادند، یعنی نداشتند که بدهند.

مجدداً آقایان موارد نقص پرونده و اعتراض‌ها و ایرادهای قانونی خود را به‌مراحل دادرسی و به دادگاه غیر قانونی بدوی بیان خواهند کرد. اگر دادگاه فعلی تشخیص داد و قرار صادر فرمودید که پرونده ناقص است و باید برگردد. امیدواریم حکم شما برای دادرسی ارتش به‌منزله تعلیم و تنبیهی باشد و خدمت غیرمستقیم ما گردد. انتظار داریم مانند آن دفعه خستگی به تن آقایان و کلای مدافع نماند و در میان دادرسان محترم گوش شنوا و قلم و زبان گویا وجود داشته باشد که با شهادت لازم قرار نقص صادر نمایند.

در هر حال ما نگرانی و امتناعی از کشف حقیقت و بیان مطلب نداریم. از معرفی نهضت آزادی ایران و افکار و اعمال خودمان آن طور که هست، خوشنود و راضی

خواهیم شد.

دادگاه بدوی نگذاشت ما چهره‌نگاری از نهضت و خودمان و آئینه‌داری برای دادگاه بنمائیم. ما را وادار به سکوت نمود.

**چرا ما سکوت کردیم؟** چون نمی‌خواستیم برای در و دیوار و برای تماشاچیان معدودی که زن و بچه خودمان بودند صحبت کنیم. ما سکوت کردیم تا مردم ایران و دنیا بدانند در چه شرایطی محاکمه می‌شویم. روزی که دادگاه بدوی وارد بحث در ماهیت شد و به ما تکلیف دفاع کرد، دولت ایران با سر و صدای فراوان جشن سالگرد پانزدهمین سال اعلامیه جهانی حقوق بشر را می‌گرفت و خود را مدافع و مجری کامل آن می‌دانست. ما بدون بحث و تفسیر، ماده دهم آن اعلامیه را خواندیم:

« هرکس با مساوات کامل حق دارد که دعایش به وسیله دادگاه مستقل و

بی‌طرفی، منصفانه و علناً رسیدگی شود. »

توقع و تقاضای ما علاوه بر این چهار مطلب چیز دیگری نبود، اما به ما داده نشد علی‌رغم ماده دیگری از همان اعلامیه که می‌گوید:

« آزادی برای کسب اطلاعات و افکار و اخذ و انتشار آن به تمام وسائل ممکن»

در مملکت و مطبوعات ما از آنها خبری نبود (سازمان امنیت مانع درج اخبار دادگاه در روزنامه‌ها بود و شهربانی کل کشور، آقای مهندس حسن عبودیت را به جرم اینکه حامل اوراق پلی‌کیپی شده خلاصه اخبار قسمتی از جلسات دادگاه بوده است، زندانی و بی‌رحمانه شکنجه کرده و هنوز هم ایشان در زندان است).

دادگاه غیر مستقل و غیر علنی و غیر قانونی بود. ما سکوت کردیم اما سکوت ما از صحبت کردن، خیلی رساتر و گویاتر درآمد. به پنج هزار کیلو متری دادگاه رسید. اعتراض‌نامه‌ای به امضای بیش از چهل نفر از استادان طراز اول سوربن پاریس و دانشگاه‌های فرانسه و مکتشفین معروف مراکز تحقیقات علمی فرانسه و همچنین مورخین و فلاسفه و نویسندگان نامی و رؤسای اتحادیه‌های بین‌المللی حقوق بشر، به ایران طرفدار صلح و آزادی!، علیه دادگاه نظامی و محاکمه ما در اروپا منتشر شد. اعتراض ما در آن دادگاه این بود که دادگاه غیر علنی و بنابراین غیر قانونی است. حال می‌گوئیم جلوگیری دولت از انتشار مدافعات ما در دادگاه نه فقط خلاف قانون بلکه خلاف مردانگی و مروت است.<sup>۱</sup> آیا شرافت سربازی و رسم آدمی، به شما اجازه

۱. به تصویر و متن نامه مورخ ۱۳۴۲/۱۲/۱۷ زندانیان به روزنامه کیهان، در صفحه ۴۵۷ مراجعه فرمائید. ←

می‌دهد کسی را به دوئل دعوت کنید ولی فقط خودتان اسلحه به دست بگیرید؟  
هئیت حاکمه از افشای عمل خود و جواب‌های ما ترس دارد. حتما حرف‌های ما را منطقی و قانونی و مقبول ملت و دنیا می‌داند که نمی‌گذارد کسی آنها را بشنود. دستگاه با چنین عملی زیر حکم برائت ما و محکومیت خود را امضاء می‌گذارد.  
به گفته ولتر:

«در نظام دیکتاتوری و حکومت زور، ممکن است آرامش و آسودگی ظاهری برای طبقه حاکمه به وجود بیاید، ولی این آسودگی همراه با سعادت مردم نیست. جامعه تنها در صورت آزادی عقیده و بیان می‌تواند روی سعادت را ببیند.»  
وقتی ما دیدیم بحمدالله فریاد مظلومیت و حقانیت ما (ولو یک کلمه از هزاران کلمه آن) به هموطنان و هموعان رسید و مراجع تقلید بزرگ و علمای اعلام پیغام و دستور دادند که حرفمان را بزنیم. دانشگاهیان و بازاریان و طبقات ملت نیز از ما خواستند در این دادگاه دفاع و اتمام حجت نمائیم، این اوامر و خواسته‌ها برای ما وظیفه و رسالت شد. به یاد امر خدا افتادیم که فرمود:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»<sup>۱</sup>

دانشگاه تهران که در تاریخ ۲۵ دیماه گذشته [۱۳۴۲/۱۰/۲۵] در آن شرایط خفقان و اخراج و زندان به عنوان اعتراض به رأی دادگاه، چنان اعتصاب یکروزه پرشکوهی کرد. این اعتصاب و اعتراض برای خاطر آزادی و عدالت و برای تأیید مرام و مقصد نهضت بود. برای ما مأموریت و وظیفه شد.

مردم تهران و روزه بگیران ماه رمضان که از بالای منابر و عاظ با شهامت فداکار، به نام آنها و از زبان آنها فریاد علیه زندانی بودن و محکومیت حضرت آیت‌الله طالقانی و سایرین را بلند کردند و با وجود دستگیر شدن‌های متوالی دیگری می‌آمد و همین اعتراض و همدردی را ابراز می‌داشت، آنها نیز به ما مأموریت و رسالت ابلاغ و دفاع می‌دادند...

پس ما دیگر این بار خود را موظف به دفاع و صحبت می‌دانیم. یقیناً ملت پشتیبان

---

→ در این نامه درخواست شده بود که با دریافت هزینه به نرخ آگهی، روزنامه کیهان مبادرت به چاپ و انتشار مدافعات بنماید ولی مورد قبول واقع نشد و اقدامی نگردید.  
۱. سوره مائده / ۶۷: ای پیامبر، آنچه از [جانب] پروردگارت بر تو نازل شده است ابلاغ کن؛ در غیر این صورت، رسالت را انجام نداده‌ای. و خدا تو را از [گزند] مردم حفظ خواهد کرد.

و هم صدای ما خواهد بود و از ورای ملت، خدا نگهبان ما است. « وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ »<sup>۱</sup> - ان شاء الله.

یک علت دیگر نیز ما را تشویق به کلام و دفاع می‌نماید و آن اینکه دادگاه آنقدرها هم بی‌تماشاچی و بی‌مستمع نیست. در دادگاه قبلی گفتند نواری که اینجا ضبط صوت می‌کنند، به حضور اعلیحضرت برده می‌شود و ایشان استماع می‌فرمایند، ... چه بهتر. ما از خدا می‌خواهیم شخص اول مملکت بلاواسطه، بی‌تحریف حرف‌های ما را بشنود. پادشاه مملکت نیز احتیاج دارد دو کلمه حرف حسابی از زبان اشخاصی که نه ترس دارند و نه طمع، بشنود. چه حرف‌های ما و چه اظهارات با صراحت و با ارزش این افسران رشید شجاع ما.

چه بهتر کسانی از طریق این نوار ضبط صوت برابر شخص اول مملکت بایستند و صحبت کنند که قرون طولانی استبداد قامت آنها را نتوانسته است خم کند و جز در پیشگاه ذات ذوالجلال رکوع و سجود و تعظیم و تسبیح نمی‌کنند.

شاه مملکت باید افتخار نماید که در میان ملت ایران اشخاصی پیدا می‌شوند که «غلام خانه‌زاد» و «نوکران جان‌نثار» نیستند. و بحمدالله ما تنها چنین نیستیم. هیئت حاکمه در هر حمله نفرات خیلی بیشتری از این نوع افراد را در مقابل خود دیده و می‌بیند.

ایشان سال‌های سال حرف‌های مردم را از زبان نوکران و چاکران استماع فرمودند. یک‌بار هم از زبان آزاد مردان (ولی نه آزاد مردان کنگره‌ای سازمان امنیتی که نه آزاد بودند و نه مرد) بشنوند، یقیناً فایده و ثمر بیشتر خواهد داشت. همین پریشب گذشته روزنامه‌ها چنین نوشته بودند:

«اعلیحضرت همایونی در افتتاح بیستمین دوره اجلاس هیئت کمیسیون اقتصادی آسیا و خاور دور فرمودند:

ملل آسیا اکنون چشم باز کرده‌اند. آنها دیگر سرنوشت خود را مقدر نمی‌دانند ... دولت‌های منطقه ما مسئولیت عظیمی برای برآوردن آرزوهای مشروع مردم که با ایدآل‌های سازمان ملل نیز هماهنگ است، برعهده دارند.

آنچه به مراتب مهم‌تر از اعزام انسان به کره ماه است انسانی است که در روی زمین زندگی می‌کند...

انسانی که از آزادی و حقوق اولیه انسانی محروم است.»

---

۱. سوره مائده / ۶۷: و خدا تو را از [گزند] مردم حفظ خواهد کرد.

در هر حال گفتنی زیاد داریم و می‌خواهیم از هم اکنون به درگاه «أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ»<sup>۱</sup> رو کرده بگوئیم:

بار الها تو شاهدی که ما و وکلای مدافع ما به پیروی از فرمانی که به پیغمبرت دادی آماده ابلاغ هستیم. اگر نرسانیم، دادگاه و دستگاه، دهان ما را بسته است.

### ۳- صلاحیت دادگاه:

دادگاه حاضر حائز کلیه شرایط ... عدم صلاحیت است.

اگر ده دلیل بر اثبات این مدعا باشد، بنده یکی از آنها را عرض کرده، بقیه را به حضرات وکلای مدافع عزیز واگذار می‌کنم. تنها دلیل را که دلیل لازم ندارد و خودتان هم قبول دارید، عرض می‌کنم. نه فقط دادرسان محترم آن را قبول دارید و اذعان می‌کنید، بلکه افتخار هم به آن می‌نمائید.

اگر از شما پرسند مختصراً لطفاً بفرمائید چه کاره هستید؟ سینه جلو داده می‌فرمائید «سربازم». کجا کار می‌کنید؟ در ارتش شاهنشاهی. کلام ما و دلیل سلب صلاحیت دادگاه هم همین جا است.

وارد این بحث نمی‌شوم که اتهام ما سیاسی است و بر طبق اصل ۷۶ متمم قانون اساسی باید با حضور هیئت منصفه محاکمه شویم و در باره سایر شرایط و ایرادها نیز حرف نمی‌زنم. فقط به عنوان خاطرات دوران نظام وظیفه این شعار را که در سربازخانه‌ها به دور دیوار زده بودند، به یادتان می‌آورم:

«ارتش روح کشور است و انضباط روح ارتش است.»

«ف» گفتم خودتان تا فرحزاد تشریف خواهید برد. یقیناً فهمیدید از کجا می‌خواهم سر در بیاورم. مع‌ذالک برای حفظ در پرونده و نوار و برای آنکه باز پیراهن عثمان درست نکنند، توضیح و تصدیق می‌دهم:

آقایان چون خود را سرباز و ملزم به اطاعت از دستور و انضباط ارتش می‌دانید، استقلال رأی ندارید. خوب که همه کارها را کردید و سر ما را بریدید با تأسف و تواضع می‌فرمائید، «الْمَأْمُورُ مَعْدُورٌ!».

البته خواهید فرمود «خیر، چنین نیست. دادگاه مستقل است و بر طبق قانون و دستور عدالت ما رأی می‌دهیم»<sup>۲</sup>

۱. سوره هود / ۴۵: تو بهترین داورانی.

۲. اتفاقاً آقای رئیس دادگاه هم بلافاصله بعد از شنیدن جمله فوق کلام ناطق را قطع کرده و همین طور گفتند.

به خود اجازه تکذیب فرمایشات تان را نمی‌دهیم و دلیل و سابقه خصوصی از آقایان نداریم. اما تا آنجا که دادگاه‌های نظامی را دیده و شنیده‌ایم موارد و شواهد عدیده‌ای در نظرمان هست که قضات و حتی وکلای مدافع به محض اینکه خواسته‌اند با استقلال رأی بدهند و از وجدان و قانون اطاعت کنند گرفتار خیلی چیزها شده‌اند.<sup>۱</sup> در هر حال برای آقایان و در هر مقام و کاری، انضباط و اطاعت، اساس کار افسران ارتش است.

ما هم انضباط و احترام و اطاعت سرمان می‌شود. در ارتش کار نمی‌کنیم ولی در فرهنگ و دانشگاه پیوسته به معلمین خود احترام گذاشته و از شاگردان انضباط و اطاعت خواسته‌ایم. بحمدالله احترام و اطاعت هم همیشه دیده‌ایم. اما ما و شاگردانمان آن احترام و اطاعت را برای خاطر درس و علم می‌فهمیم. هیچ وقت توقع نداریم اگر معلمی بگوید  $2 \times 2 = 6$  یا مسلمات عقلی را نادیده بگیرد، کسی کورکورانه از او اطاعت نماید. تمام اطاعت و احترام در مدرسه به خاطر علم و حقیقت است. ما نوکر علم و حقیقت هستیم، نه آنکه علم و حقیقت قربانی و فرع بر احترام و عنوان ما بشود. در چنان مکتب و مدرسه‌ای، نرفتن بهتر از رفتن است.

درباره افسران و ارتش نیز می‌گوئیم و یقین داریم، تصدیق می‌فرمائید که ارتش و ارتشیان به خاطر امنیت مملکت و برقراری عدالت هستند. انضباط و اطاعت از دستور، از آن جهت روح ارتش شده است که مردم در حریم امنیت نفس بکشند و به امید عدالت زندگی و رشد نمایند.

انضباط و اطاعت از دستورهای مافوق هر قدر هم لازم و مقدس باشد تا پشت در دادرسی و دادگاه اجازه ورود و عمل دارد. نباید در حریم قضاوت پا بگذارد. حکم، دیگر با عدالت و انصاف است. حال اگر استقلال رأی و حکومت قانون وجود ندارد و قرار است از مافوق دستور و نظر گرفته شود، نبودن دادگاه و دادرسی بهتر از بودن آنست.

همان‌طور که ما معلمین خود را نوکر دانش و خدمت‌گزار دانشجو می‌دانیم، افسران و دادرسان نیز باید خود را خدمت‌گزار عدالت و امنیت بدانند. امیدواریم این گفته «استوارت میل» را قبول داشته باشید که:

۱. و اتفاقاً پس از محاکمه سران نهضت، وکلای مدافع ایشان را به جرم دفاع از سران نهضت و با استناد به مدافعات آنان، محاکمه کردند.

«با پیشرفت امور مردمان، زمانی فرا رسید که دیگر مردمان نمی توانستند بپذیرند که حکمرانان آنان باید بالضروره قدرت‌های مستقل و مستبدی باشند و همیشه منافع حکمرانی با منافع توده مردمان متناقض باشد. متوجه شدند حق آنست که دارندگان نیروی حکمرانی و کیل و خادم آنها باشند و تنها با رضایت آنان حق حکمرانی یابند. تنها با این ترتیب است که ملت می تواند از ستم حکمرانان خود مصونیت کامل داشته باشد.»

دادرسان محترم با توجه به اینکه در تمام طول خدمت بر حسب وظیفه سربازی از مطالعه و دخالت در سیاست ممنوع و محروم بودند و حق دارند که الفبای سیاست را بلد نباشند، مأموریت یافته و به حکم همان اطاعت و انضباط سربازی، حاضر شده‌اند با علم به عدم صلاحیت و سابقه، در محاکمه یک عده‌ای اشخاص و جمعیت صد در صد سیاسی قضاوت نمایند.

این خود تأیید عرض بنده و دلیل بارز بر عدم صلاحیت دادگاه نیست؟ خصوصاً که غالب دادرسان دادگاه‌های نظامی در حقوق و قوانین هم کمترین سابقه و سررشته‌ای ندارند. اطاعت و خدمت وقتی توأم با صلاحیت و تربیت قبلی نباشد، چه بسا که با وجود منتهای حسن نیت و عشق به وطن، منتهی به خسارت و خیانت می‌شود. مثلاً اگر حضرت آیت‌الله که فن جنگ نیاموخته‌اند در موقع حمله از فرط فداکاری و خدمت‌گزاری به مملکت، بروند پشت تانک یا جت بنشینند و آنها را برانند، چه خواهد شد؟ جز آنکه خودشان و تانک و جت را به دست دشمن بدهند، کار دیگری خواهند کرد؟... کار قضاوت و سیاست هم فنی نیست که به صرف افسر و وظیفه‌شناس بودن کسی وارد آن بشود. این قبیل قضاوت‌ها نتیجه‌اش ظلم و حق‌کشی و خیانت به ملت و مملکت است.

در پایان عرایض ضرر ندارد نکته‌ای را به عنوان اتمام حجت یا دلالت (هر طور که خودتان قبول دارید) یادآور شوم، خصوصاً که دادرسان محترم را به عنوان افراد مسلمان و عامل به فرایض دینی به ما معرفی کرده اند. اتفاقاً در محیط دادرسی ارتش بیش از همه جاهای دیگر به فرمایشات و شمایل حضرت امیر مؤمنان برمی‌خوریم. همین علی ابن ابیطالب (ع)، مولای بزرگوار و خلیفه جهاندار، به مالک اشتر فرماندار اعزامی خود به مصر، چنین دستور می‌فرماید (نقل از ترجمه مرحوم جواد فاضل):

«وَلَا تَقُولَنَّ إِنِّي مُؤَمَّرٌ أَمْرٌ فَاطَاعُ... فَأَنْظِرْ إِلَىٰ عِظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ  
وَقُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَىٰ مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْنَا مِنْ نَفْسِكَ.»

ای مالک هرگز مگو که من مامورم و معذور. هرگز مگو که به من دستور داده‌اند و باید کور کورانه اطاعت کنم. هرگز طمع مدار که تو را کور کورانه اطاعت کنند... مالک هر قدر که خود را فعال و قادر می‌بینی به یاد آر که خداوند از تو فعال‌تر و قادرتر است.»

بعد از قرائت رأی کذائی دادگاه بدوی، حضرت آیت‌الله طالقانی برای اخطار و انداز، سوره شریفه و الفجر را تلاوت کردند. حالا بنده قبلاً برای تیمن و تذکر، آیاتی از آن سوره<sup>۱</sup> را قرائت می‌کنم:

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ. إِرِمَ ذَاتَ الْعِمَادِ. الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ.»

آیا نمی‌نگری پروردگارت چه رفتاری با عاد کرد؟ . با آن کاخ‌های ستون افراشته ارم . که مانند آن در کشورها ایجاد نشده بود

« وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ . الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ.»

و قوم ثمودی که صخره‌ها را از صخره‌ها می‌شکافتند . و فرعون صاحب میخ‌های محکم . همان کسانی که در سرزمین‌ها طغیان نمودند.

«فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ. فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ. إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ.»

و تا می‌توانستند فساد را زیاد کردند . تا آنکه بالاخره تازیانه عذاب خدا بر سرشان ریخت . بدان که پروردگارت حتماً در کمینگاه ستمکاران است.



## متن خطابه در دادگاه تجدید نظر، در مرحله ماهیت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
« رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي  
وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي... »<sup>۱</sup>

«السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ»<sup>۲</sup> و همچنین بر پیروان او چه معاصرین چه امروزی‌ها. تیمسار ریاست دادگاه، دادرسان محترم، حضار گرامی، جناب دادستان، وکلای مدافع معظم، دوستان عزیز. شاید دفعه چهارم باشد که این آیات شریف که دعای حضرت موسی بود در این دادگاه عنوان کلام قرار می‌گیرد. اول دفعه آقای دکتر سبحانی به آنها توسل و تیمن جستند، بعد سرکار دادستان در مدافعات خود این دعا و تمنای حضرت موسی را که مأمور دعوت و تنبیه فرعون شده بود تکرار کردند، یک مرتبه هم جناب سرهنگ غفاری، وکیل مدافع بلند پایه‌ام، و حالا هم بنده.

۱. سوره طه / ۲۵ الی ۲۸: پروردگارا، سینه من بگشا و کارم را به من آسان کن و گره از زبان من بگشای که گفتار مرا بفهمند.

۲. دعا: سلام بر حسین و اولاد حسین (ع) و اصحاب حسین (ع).

اگر تکرار در مطلب و ماده دیگری قابل ایراد بوده باشد، این تکرار مسلماً مذموم نیست. اولاً پرگوئی در کلام خدا خوش است و ثانیاً بیش از هر چیز همه ما چه متهمین حاضر در دادگاه، چه وکلای مدافع، چه دادستان و حتی خود آقایان دادرسان، احتیاج به این معنی و دعا داریم و دارید.

خدایا دل ما و فکر ما را باز کن، ما را صاحب سعه صدر و وسعت نظر و ظرفیت قرار بده. خدایا کار ما را آسان بگردان چون حقیقتاً همه ما در این دادگاه و هر کدام به دلیلی و از جهتی در برابر کار مشکلی قرار گرفته ایم. کی از دلها و آنچه در آنجاها می گذرد، خبر دارد؟ و کی می داند در ضمیر شما آقایان چه گره ها و عقده هائیکست؟ خدایا نارسائی و گرهی که در زبان من است بگشا. دفاع در این دادگاه، نمونه کامل سهل و ممتنع است. تجربیات مرحله صلاحیت نشان داد که چگونه بدیهی ترین بدیهیات از طرف آقای دادستان انکار می شود. اثبات نقص و عدم صلاحیت بسیار آسان بود، اما می دیدیم وکلای مدافع چه خودکشی ها می کردند وقتی می دیدند عبارات ساده فارسی مواد قانون و مندرجات پرونده با همه سلاست و صراحت مثل تیر چوبی که بر سنگ بخورد بی اثر و بی حاصل است. باید از عقب مدرک و دلیل بروند. اینجا است که از خدا زبان و منطقی تقاضا می کنیم خدا پسند و هم تیمسار پسند باشد.

يَفْقَهُوا قَوْلِي - تا کلام همدیگر را بفهمیم، تفقه کنیم، درک کنیم، یا دادستان و شما آقایان متقاعد و تسلیم منطق ما خواهید شد، یا ما تسلیم کلام و منطق شما می شویم. حتی بنده می خواهم محیط و مقصد این دعا را از حدود دادگاه هم بالاتر و وسیع تر نمایم و بخواهم که کلام ما را در خارج دادگاه هم همه تفقه و قبول کنند.

### تصفیه حساب گذشته:

مرحله ای از دادگاه تجدیدنظر را پشت سر گذاشته و به سلامت و میمنت وارد مرحله دادرسی می شویم. آقایان علی رغم دلایل و حجت ها، قرار صلاحیت و عدم نقص صادر فرمودند. بسیار خوب.

قاعدتاً باید تکلیف ما روشن باشد و نمره صفری را که بنا به خاصیت و عادت مکتب دارای به دادگاه بدوی دادم، خدمت آقایان نیز تقدیم و سکوت کنیم. اما نظر به دلایلی که در جلسه اول دادگاه به عرض رسید، این کار را نمی کنیم و از ورود به ماهیت

استقبال می‌نمائیم. علاوه بر این لازم است که حساب گذشته را تسویه کنیم، به طوری که ناراحتی و گلایه و حسابی از مرحله قبلی رسیدگی فیمابین وجود نداشته باشد. برای این کار، یعنی برای تصفیه حساب گذشته و همراه شدن با آقایان در سفر طولانی ماهیت، باید سعه صدر داشت و زاویه دیدمان را تغییر و یا لاقلاً توسعه بدهیم. با منطق خشک و خالی و از دریچه منافع و نظریات خودمان اگر نگاه کنیم به جایی نمی‌رسیم. در فرانسه ضرب المثلی است که می‌گوید «دل منطقی دارد که منطق آن را درک نمی‌کند» ما هم باید قدری تغییر منطق بدهیم. بنابراین از گذشته می‌گذریم و دیگر از ماده ۱۳۸ حرف نخواهیم زد چون خودمانیم این پرونده امر تعقیب دارد. حالا مصلحت ندانسته‌اند ظاهر و آشکار باشد و دست‌غیب در کار باشد، قبول می‌کنیم. عدم حضور هیئت منصفه هم اشکال ندارد، چون هیئت منصفه برای نظارت و دفاع از حقوق ملت است. ما که تخطی به حقوق ملت نکرده‌ایم. ملت که مدعی نیست و ملت برای ما اشک می‌ریزد، به عوض هیئت منصفه سه نفری در دادگاه، هیئت اجتماع چند میلیون نفری علما و بازاریان و دانشجویان رای خود را در باره ما داده‌اند و می‌دهند. از آقایان دادرسان محترم هم تعجب و گله‌ای ندارم. از اول ما می‌گفتیم که روح ارتش انضباط است و افتخار افسران، اطاعت، و وقتی که جناب دادستان در رد استدلال‌های ما فرمودند، انضباط در ارتش وجود دارد اما انضباط معنوی است، برای اثبات استقلال قضات ارتش و روح معنوی دموکراسی که حاکم بر انضباط است، مثالی زدند:

«فرمانده، افسران ستاد را جمع می‌کند، از آنها می‌خواهد هر کدام آزادانه نظرشان را بدهند، آخر سر فرمانده فرمان صادر می‌کنند که بروید آن تپه را اشغال کنید... و همه اطاعت می‌کنند...»

ما هم غیر از این چیزی نگفتیم.

آنجا که گفتید نواقصی وجود ندارد و مدارک کافی است ما شاخ درآوردیم. هیچ انتظاری نداشتیم وقتی قضایای دست‌غیب و شکنجه‌های آقای عدالت‌منش و فرزند آیت‌الله طالقانی و جعلی بودن نامه رئیس‌جمهور هند و امثال آنها آن‌طور تشریح و ثابت شد و هر بچه مکتبی هم حس می‌کند که مدارک اصلی این پرونده کاملاً مورد تردید و مخدوش یا لاقلاً مبتنی بر تحقیقات ناقص است، چنین ادعائی از قلم آقایان دادرسان بیرون آید... به بنده که گنجی دست داد... اما بعد از مدتی که به خود آمدم دیدم حق با شماست و راست می‌گوئید. یعنی کافی بودن مدارک کاملاً

قبول کردنی است. مدارک کافی است همین مدارک برای محکومیت ما کافی است. از کجا معلوم که نظر دادرسان برای برائت ما در نظر ملت کافی نباشد؟ در قرار صادره جمله‌ای بود که با ایجاز و رسائی کامل جواب ۳۴ جلسه که ما و کلای مدافعمان صحبت کردیم، را می‌داد و به نظر بنده بسیار زیبا بود. در این دادگاه که غالباً چه از طرف دادستان و چه از طرف بعضی وکلای مدافع دانشمند سخندان ما، مثل تیسمار بهارمست، توسل به اشعار و استفاده از بزرگان ادب چون فردوسی و حافظ و مولوی شده است. بنده هم آن استدلال بسیار زیبا و رسای قرار صلاحیت دادگاه را مصداق این بیت لسان‌الغیب دانستم:

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت

ناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم

آقایان با عبارت:

«عملاً هیچ یک از دادگاه‌های نظامی که به این قبیل جرائم رسیدگی نموده،

حضور هیئت منصفه را قانونی ندانسته و شرکت نداده اند علی‌هذا دادگاه این

ایراد را وارد نمی‌داند»

به ما فهمانید که «شما از ما توقع زیادی دارید که می‌خواهید عملی برخلاف آنچه دادگاه‌های نظامی دیگر و دادرسی ارتش تا به حال کرده‌اند و رویه قضائی نظامی شده است بنمائیم. دادگاه‌های نظامی دیگر و مؤسساتی چون سازمان امنیت، برادران و خواهران ما هستند و ما همه از یک پدر هستیم.»

کاملاً صحیح است ما و وکلای مدافع در اشتباه بودیم و عمل استثنایی و ناخلفانه از این دادگاه انتظار داشتیم.

جای دیگر با عبارت:

«امر تعقیب برای مهمین این پرونده به موجب ماده ۱۳۸ قانون دادرسی و کیفر

ارتش با توجه به اینکه مقررات ماده مزبور مخصوص متهمین نظامی است، نظر

آنها وارد نیست»

بیدار باش دیگری به ما داد و باز ما در اشتباه بودیم که خودمان «غیر نظامی‌ها» را با شما نظامی‌ها در یک ردیف می‌گذاشتیم. در صورتی که همان عنوان غیر نظامی که در اوراق بازداشت و بازپرسی و کیفرخواست و برگ معرفی به زندان و غیره وجود دارد و خیلی شبیه به اصطلاح Continental است که انگلیسی‌ها از قلعه اشرافی جزیره

بریتانیا برای مردم اروپا گذاشته‌اند، می‌باشد. یا عنوان عجم که عرب‌ها برای ایرانیان و رومیان و ترک‌ها و هندی‌ها به کار می‌برند. اتفاقاً آقای دادستان دادگاه گذشته، همین معنی را در جواب وکیل مدافع اینجانب، تیمسار شایانفر با بیان دیگری اعلام داشتند. تیمسار شایانفر در ابتدای ایرادها به نقص پرونده، مسئله عدم اجازه حضور وکیل مدافع بنده را در جلسات بازپرسی بر طبق تبصره‌ای از مواد اصول محاکمات جزا، عنوان کرده بودند. بعد از اینکه نوبت کلام به دادستان رسید، در جواب تیمسار شایانفر فرمودند، همان‌طور که وکلای دادگستری (یعنی غیر نظامی‌ها - غیر آدم‌ها یا عجم‌ها) را راه به محاکم غیر نظامی نیست، مقررات دادگستری هم حق ورود در اینجا ندارند...

**بلی، تیمسار! ما بودیم که نمی‌فهمیدیم. ما پا از گلیم خود درازتر کرده به خود اجازه همطرازی با صنف اشرف ارتشیان را که دولتی در دولت و کشوری ما فوق کشور ایران هستند، می‌دادیم.**

فقط این نکته را متذکر می‌شویم: با قبول اینکه این دادگاه و دادگاه بدوی و سایر دادگاه‌های نظامی و سازمان امنیت، همه با هم خواهر و برادر و از یک پدر هستید، ولی ما متهمین اگر غیر نظامی هستیم، غیر ایرانی نیستیم. پدر شما پدر ما نیست، ولی پسر عمو هستیم. پدر بزرگمان یکی است. در جد اعلی هم، باز اشتراک داریم. یعنی همه انسان هستیم (اگر ما را به انسانیت قبول داشته باشید) و از یک تنه بزرگ و یک ریشه هستیم. تن و بدن شما، وقتی لباس افسری را در آوردید، فرقی با تن و بدن آقای عدالت‌منش ندارد. بنابراین توقع داشته و داریم، فکر کنید زیر شلاق سیاست‌گرها، تن و بدن شما هم درد خواهد گرفت و مجروح خواهد شد. بنابراین جا داشت خاطره دردی که به تن هر کس می‌آید و با تصور اینکه شما هم مثل آیت‌الله طالقانی فرزندانید دارید یا خواهید داشت. بنابراین برای اینکه آنها گرفتار شلاق سیمی سیاست‌گرها و فرزندان سیاست‌گرها نشوند، خیلی بی‌اعتنا به پسر عموها و نوه عموهای تان نباشید.

همان‌طور که عرض کردم، اگر به‌لحاظ صنف و موقعیت با هم برادر و همکار نیستیم، ولی شاخه‌هایی هستیم از یک تنه «ایرانیت» و یک ریشه «انسانیت» و همگی از یک آسمان باران و آفتاب و هوا دریافت می‌داریم. قدیم هم برای رساندن خویشاوندی، می‌گفتند، پدرانمان پیراهنشان را زیر یک آفتاب خشک کرده‌اند. اتفاقاً این خویشاوندی و مشارکت در سود و زیان است. به عبارت دیگر همه بندگان یک خدا هستیم. بنابراین جا دارد خیلی از آقایان خود را محفوظ و مجبور در چهار

دیواری اوامر و انضباط ارتشی نبینند. فوق این دستگاه و مملکت ایران، خودِ قانون وجود دارد (همان قانون دادرسی و کیفر ارتش را هم ما قبول داریم) و «فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ»<sup>۱</sup> - و «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»<sup>۲</sup>.

امیدوارم در مرحله ماهیت همان طور که در دعای ابتدای عرایض متوسل شدم، آقایان با سعه صدر و وارستگی و نظر عالی تری به مدافعات و استدلال‌های ما گوش دهند. معذالک با وجود تمام آن سوابق، نمره صفر نمی‌دهیم و قطع امید از دادگاه و دادرسان محترم نمی‌نمائیم.

«وَلَا تَأْسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ»<sup>۳</sup>.

این کلام حضرت یعقوب، دین ما و شعار ماست به هیچ وجه من الوجوه خودخواه نبوده شرافت و شهامت را منحصر به خود و وکلای مدافع غیور خود نمی‌دانیم. آقایان هم مثل ما ایرانی و مسلمان هستید، وجدان دارید، مغز دارید، روح دارید، خدا دارید. ما حق نداریم از روح حیاتبخش خدا و از امداد غیب ناامید باشیم. همان روحی که بعد از سال‌ها فراق و بی‌خبری و قطع تمام امکانات و احتمالات زنده ماندن یوسف، او را به یعقوب رساند. همان روحی که در پیغمبران خصلت‌ها و نیروهای ایجاد می‌کرد. پسری چون عیسی را بدون پدر در رحم مریم ایجاد می‌کرد. همان خدا قادر است در دل و روان دادرسان آن جرأت و شهامت و فداکاری را که ما انتظار داریم، ایجاد نماید. همه کس در دنیا تا آخر، راه اطاعت سرافکننده و بهانه «المأمور معذور» را ادامه نداده است. در چنین ایامی که به عاشورای حسینی نزدیک می‌شویم، حرّهای هم پیدا می‌شده‌اند...

در هر حال ما تا آخرین لحظه دادگاه از دادرسان محترم و از آن خدائی که به پیغمبرش و به ما فرمود:

«قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»<sup>۴</sup>

قطع امید نمی‌نمائیم. آنچه به عقلمان می‌رسد و موافق حقیقت و قانون و حق می‌دانیم، می‌گوئیم. از ما بیان، از شما استماع و رأی، از خدا هم دادرسی و قضاوت نهائی.

۱. سوره یوسف / ۷۶: بالای [دست] هر دانشمندی، دانشمند بزرگ‌تری هست.

۲. سوره فتح / ۱۰: دست خدا بر فراز دستهای آنهاست.

۳. سوره یوسف / ۸۷: از رحمت خدا نومید نباشید.

۴. سوره اسراء / ۸۱: بگو؛ حق فرا رسید و باطل از میان رفت، که باطل نابود شدنی است.

### دفاع از خود و از شرافت:

دفاع کردن ما البته نباید حمل بر جان دوستی و خودپرستی بشود. ما این عمل را هم من باب وظیفه شرعی و طبیعی و انسانی می‌نمائیم. ما در عین آنکه مانند هر بشری آزادی و آسایش و زندگی در آغوش گرم خانواده با عزیزان خود و پرداختن به معیشت و معاشرت را دوست داریم، شرافت شخصی و خانوادگی و مخصوصاً مکتب فکریمان را هم دوست داریم، خیلی دلمان می‌خواهد آزاد شویم و از محکومیت و زندان بیرون بیائیم، اما شرافتمندانه و مردانه می‌خواهیم بیرون بیائیم.

در سال ۱۳۳۴ که برای اولین بار سعادت زندانی شدن به جرم حق‌گوئی را پیدا کردم و پنج ماهی در لشکر زرهی به سر بردم، به جناب سروران بازجو که (حالا سرهنگ تمام و باجناب یکی از فرزندان یکی از متهمان حاضرند) حرفی زد. ایشان اصرار داشتند و با ملاطفت و مناصحت به اصرارشان توأم بود که شما چند تا اسم اینجا بگوئید که چه اشخاصی چه کارهایی می‌کردند، من شما را خلاص خواهم کرد. بنده از لطف ایشان تشکر کردم، اما گفتم جناب سروان چرا اصرار دارید که فرمانداری نظامی یا ارتش ایران، دستگاه بی‌شرف سازی شود؟ اشخاص با شرف و انسانیت، اینجا بیایند و بعد با متهم کردن و مقصر ساختن دیگران (یا لو دادن اشخاص اگر به فرض چنین موردی باشد) از اینجا سرافکننده و شرف فروخته بروند؟ بعد در روزنامه‌ها وقتی خبر تبعید آقایان میرزا سید باقر خان کاظمی و دکتر عبدالله معظمی و امیر علائی را نوشته بود، خواندم که به دروغ نوشته بودند «آقای مهندس بازرگان گفته است چون مرد مسلمانی هستم و نباید دروغ بگویم، اینها علیه دولت اخلاص می‌کرده‌اند. آن وقت شما ملاحظه می‌فرمائید در کیفرخواست ذیل عنوان نتیجه تحقیقات و دلایل اتهام می‌نویسد:

«... لکن با استدعای عفو از پیشگاه مبارک ملوکانه و عذر تقصیرات از زندان

آزاد شده...»

این عبارت خیلی مرا تکان داد. ما مقصر نبودیم، گناهی و کار بدی نکرده بودیم که عذر تقصیر را بخواهیم و استدعای عفو بنمائیم. ما مورد ظلم و حق‌کشی قرار گرفتیم. دیگران می‌بایستی از ما معذرت بخواهند.

حقیقتاً عجیب است که سازمان امنیت چه اصراری بر کشتن هر گونه شخصیت و غیرت و شرافت در این مملکت دارد. در ماه‌های آخر سال ۱۳۴۱ که در حدود ۷۰ نفر جبهه ملی‌ها در زندان قصر بودیم و از همه جور افراد در میان ما بود، از وزرای سابق، استاد، دانشجو، کاسب، بازاری، کارمند، کارگر، راننده تا کسی... شما نمی‌دانید

شب عید که شد چه صحنه‌هایی مأمورین سازمان امنیت راه می‌انداختند. در ایامی که در ملاقات و دیدار خانواده و دوستان به‌روی ما بسته بود، یکی از آقایان بازاری را می‌خواستند، او هم با خوشحالی که حالا به‌دیدار کسانش می‌رسد لباس می‌پوشید، کراوات می‌بست، سرشانه می‌کرد. او را به اطاق افسر نگهبان می‌بردند. پدرش، مادرش، زنش، فرزندانش از بزرگ و شیرخوار، خواهرش، همه جمع بودند. اما همه گریان. به‌دست و پای او می‌افتادند، خواهش می‌کردند ... نمی‌فهمید چه خبر است. در این موقع آقای افسر سازمان امنیت یا شهربانی با قیافه برادرانه خیلی دلسوزانه می‌آمد و می‌گفت آقا به این مادرت پیرت، به این زن جوانت، به این بچه‌هایت رحم کن، دو کلمه بنویس، از این جبهه‌ملی‌ها که شما را آلت دست خودشان کرده‌اند و می‌خواهند وزیر بشوند اظهار تنفر کن. از همین جا من آزادت می‌کنم با خانواده برو خانه‌ات. او می‌گفت و باز سیل اشک و نگاه‌های تمنا راه می‌افتاد ... ناچار با دل‌داری به کسان و با دلیل و برهان گوئی به آقای افسر و با یک عالم تعجب و تأثر به زندان برمی‌گشت. خدایا چه خبر است؟ اینها را کی جمع کرده و چرا چنین بیاناتی می‌کردند؟ ... بعدها معلوم شد به پدر و مادر و زن این آقا تلفن می‌کردند و می‌گفتند قرار است پسر شما تیرباران شود، حالا اگر می‌خواهید نجاتش دهید بی‌آئید زندان.

تیمسار محترم، این صحنه یک‌بار و دوبار و یک‌جور و دو‌جور بازی نشد. با همان آقای بازاری آذربایجانی شاید پنج مرتبه، با دانشجویان یک‌بار و دوبار تک‌تک یا دسته‌جمعی، با کارگر پیراهن دوز، یا راننده تاکسی ... برای هر کدام به نحوی بساط تهدید یا تطمیع درست می‌کردند و می‌گفتند اگر می‌خواهی برای شب عید آزاد شوی، نامه بنویس - استعفا کن، استعفا نمی‌دهی، تعهد کن، بنویس و بعد برو هر کاری می‌خواهی بکن.

**ولی باور بفرمائید، و اینجا است که آدم زنده می‌شود و به نسل ایران و به آینده ایران امیدوار می‌گردد. حتی یک نفر آنها هم، حتی آن کارگر پیراهن دوز، حاضر نشدند پا روی شرافت و غیرت و عقیده بگذارند ...**

شب چهارشنبه گذشته که این یادداشت‌ها را تنظیم می‌کردم، به مناسبت شب اول ماه محرم، زبان حال آن مردان را منطبق با فرمایش حضرت سیدالشهدا دیدم، آنجا که می‌فرماید:



«أَلَا إِنَّ هَذَا الدَّعِيَّ بِنِ الدَّعِي، قَدَرَكْرَنِي بَيْنَ اثْنَيْنِ، بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الدَّلَّةِ، هِيَهَاتُ مِنَّا الدَّلَّةُ»<sup>۱</sup>

نهر و هم بیانی در کتاب «زندگانی من» در همین زمینه، در آن سال‌های فشار زندان حکومت بریتانیا دارد:

«ما فکر می کردیم که خیلی بهتر است به این صورت بر ما حکومت کنند تا آنکه خودمان جان و روحمان را به ایشان بفروشیم و به فحشای اخلاقی تسلیم شویم. ما که در زندان نشسته بودیم و هیچ قدرت مادی برای مبارزه نداشتیم و به عدم فعالیت محکوم بودیم، احساس می کردیم که از همین راه و به همین شکل، خیلی بیش از بسیاری کسانی که آزاد بودند به وطن خدمت می کنیم.»

بنده چند سال قبل، از یک تیمسار مطلع شنیده بودم که در سازمان امنیت متخصصین و مشاورین زبردستی وجود دارند و آنها گردانندگان پشت پرده هستند. اما به زحمت می توانستم این حرف را قبول کنم. قضایای بعدی و این شخصیت کشی‌ها را که دیدم مسئله برایم قدری آسان شد. خوی شخصیت کشی به لحاظ اجتماعی و ملی، از شخص کشی بدتر و جنایت آمیزتر است. خودی هیچ گاه دست به شخصیت کشی که افتخار ملی است نمی زند. همان طور که برادر ممکن است در اثر اختلافات برای منافع برادرش را بکشد اما فحش خواهر و مادر به او نمی دهد و نفی نسل و نژاد و طبیعت خانوادگی او را نمی کند. در هر حال خوشحالیم که چنین اقدامات، مبشر و مسبب احیای شخصیت و عرق ملیت می شود.

خلاصه اینکه قصد داریم از خود دفاع کنیم. دفاع به قصد برائت آزادی ولی آزادی شرافتمندانه. از هم اکنون باید بگویم به هر دو طرف سر می نهیم، چه برائت و چه محکومیت. زیرا همان طور که در دادگاه بدوی گفتم خود را مشمول «هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسُنَيَّيْنِ»<sup>۲</sup> می دانیم.

### رأی دادگاه بدوی:

رأی صادره از دادگاه بدوی را که آقای منشی قرائت کردند با این جمله‌ها شروع می شود:

---

۱. از امام حسین (ع): آگاه باشید که زنازاده‌ی فرزند زنازاده، مرا در انتخاب یکی از این دو کار ناگزیر کرده است؛ یا دست به شمشیر برم، یا تن به ذلت دهم، هیهات که بر ما ذلت روا نیست.

۲. سوره توبه / ۵۲: مگر برای ما جز (وقوع) یکی از دو نیکی را انتظار می برید؟...

«گردش کار - به موجب کیفرخواست شماره ۵۱۷/د.م، ۱۳۴۲/۵/۶ دادستان دادگاه ارتش ... ولی جمعیت مزبور دارای هدف و مقصد دیگری بود ... و معلوم می‌شود که هدف و منظور آنها مخالفت با رژیم مشروطه سلطنتی بوده ... صریحاً به مقام شامخ سلطنت اهانت نموده اند.»

رای صادره اولاً استناد به کیفرخواست و پیروی از آن می‌نماید. ثانیاً روی هدف و مقصد و منظور تکیه می‌کند. ثالثاً ما را متهم به مخالفت با رژیم مشروطه سلطنتی و اهانت به مقام سلطنت می‌نماید.

اگر دادگاه بدوی کیفرخواست را تأیید ننموده یا لااقل دادستان دادگاه حاضر، قسمت‌هایی از آن را مسترد می‌داشت و فقط مدارک مزبور در رأی دادگاه بدوی را مورد ایراد و استناد خود قرار می‌داد، عمل دفاع بنده و استماع دادرسان محترم ساده‌تر و کوتاه‌تر می‌شد ولی چون چنین اظهاراتی نشده و کیفرخواست در هر حال برای دادستان معتبر و برای دادرسان مورد نظر و قضاوت می‌باشد بنده همان را مبنی و مرجع دفاع و بحث خود قرار می‌دهم.

### تابلوی کیفرخواست:

در متن کیفرخواست ۲۱ صفحه‌ای که به طور کلی متوجه نهضت آزادی ایران است و در مرحله دوم که به اشخاص می‌رسد بار عمده را روی دوش اینجانب گذارده است به جمله‌هایی از این قبیل بر می‌خوریم:

«کارگردانان این جمعیت هدف دیگری داشته‌اند که برای رسیدن به این هدف از هیچ عملی فروگذار ننموده و نه تنها به قوانین اساسی و عادی کشور احترام نمی‌گذاشته‌اند بلکه به اصول اخلاقی و ملی نیز پای‌بند نبوده و از احساسات مذهبی مردم سوء استفاده ...

لازم است که قبلاً با تذکر سوابق، بی‌ثباتی عقیده سیاسی نامبرده (بازرگان) توضیح داده شود که ...

به جبهه ملی که با برنامه وسیع عوام‌فریبی در تلاش تحصیل قدرت بوده، نزدیک می‌شود ...

ظاهراً مرد آرامی می‌شود ولی چون هدف شیطانی دائماً در او در سوسه بوده و او را راحت نمی‌گذاشته است، در سال ۱۳۳۴ اقدام به تشکیل سازمانی به نام نهضت مقاومت ملی می‌نماید...

مهندس بازرگان و همفکران او همزمان با فعالیت در نهضت مقاومت ملی، در خارج از کادر نهضت نیز فعالیت‌هایی ... در لوای انجمن‌های اسلامی داشته و

تحت پوشش جلسات مذهبی، سعی داشتند از تفرقه و پراکندگی هواخواهان و طرفداران خود جلوگیری و آنان را تا فرا رسیدن فرصت مناسب و تجدید فعالیت علنی در اطراف خود نگاه دارند...

به علت اصطحکاک منافع شخصیتی با منافع شخصی گردانندگان جبهه ملی بنای عناد و لجاج و اهانت به سران جبهه ملی، را می گذارد...

که با دریافت مبلغی، از هدف‌های مقدس خود دست برداشته و به دستیاری بعضی از عمال دولت برای ضربه زدن به جبهه ملی، در تلاش هستند ... به فکر بازی نو افتاده...

در مقام فراهم ساختن زمینه‌های مساعد جهت برهم زدن اساس امنیت و حاکمیت کشور و تغییر رژیم مشروطه سلطنتی ...

افسران و سربازان را هم تشویق به طغیان و عدم اطاعت می کنند... آزادخواهان وطن پرست که هلاک و کشته وطن بوده و از توسل به بیگانگان و تمنای کمک و همراهی آنان و تقاضای دخالت آنها در امر داخلی کشور خود داری نکرده ...

و این بی خبر بی اطلاع، نمی داند که رفقای صمیمی ایشان چه گفته اند...»

**پناه بر خدا؛** اگر این نسبت‌ها و صفات و روحیات راست باشد باید اعتراض کرد که چرا فقط ده سال محکومیت تقاضا شده است. تابلو از این سیاه‌تر و زشت‌تر می شود برای کسی کشید؟ از تصویر دوریان گری هم بدتر است. با چنین شکل و شمایلی که دادرسی ارتش یا سازمان امنیت برای من روی پرده افکار عمومی و دادگاه آورده است، من آدمی هستم که قصد و هدفی جز شیطنت، مقام و منفعت نداشته، مقدس ترین کمال مطلوب‌ها و ارزش‌ها را که خداوند و مذهب است، ملعبه و وسیله قرار داده، جوانان را اغوا کرده‌ام، جبهه ملی را بر هم زده‌ام، مملکت را به فنا سوق داده و به دشمنان التماس و التجاع کرده ام ...

نقاش‌های قدیم ما، دیو و شیطان را هم این چنین نقاشی نمی کردند. شاید هم درست باشد، من خودم حالیم نیست.

« وَ مَا أَبْرَأُ نَفْسِي وَ مَا أَزْكِيهَا »<sup>۱</sup>

که هر چه نقل کنند از بشر در امکان است

ولی چه راست باشد چه دروغ، وظیفه طبیعی و قضائی و دینی ام حکم می کند که از خود دفاع کنم. اما چگونه می توان این تابلوی وحشتناک را که هر خط و هر نقطه اش ننگ و جنایت درشتی است از مقابل چشم و خاطر و درون شما پاک کنم؟ و به جای آن یک تابلوی دلخواه مطبوع بکشم؟ ملاحظه می فرمائید کار بس دشواری است. اگر مجال نباشد به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد. اینجا است که از خداوند مسئلت کردم:

« وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي . يَفْقَهُوا قَوْلِي »<sup>۱</sup>

به یاد: شعر سعدی افتادم:

ندانم کجا دیده ام در کتاب	که ابلیس را دید شخصی به خواب
به قامت صنوبر به طلعت چو ماه	برازنده بزم و ایوان و گاه
فرا رفت و گفت ای عجب این توئی	فرشته نباشد به این نیکوئی
تو کاین روی داری به حسن قمر	چرا در جهانی به زشتی سمر
چرا نقش بندت در ایوان شاه	دژم روی کرده است و زشت و تباه
بخندید و گفت آن نه شکل منست	ولیکن قلم در کف دشمن است

ای کاش مثل آن شیطان خوشگل خیالی شاعر می توانستم شب به خواب شما بیایم و کار را درست کنم. اما متأسفانه و برخلاف ادعای کیفرخواست، قدرت شیطانی ندارم. ناچارم با وسائل انسانی به سراغ شما دادرسان ان شاءالله دور از شیطان، بیایم. باحرف و منطق، حرف زیاد و منطق محکم، مثل اینکه دو راه بیشتر برای دفاع نداشته باشم:

۱. توسل به قسم و تمنا؛ برای شما قسم بخورم که به پیر و به پیغمبر، به خدا قسم، این حرف ها و اتهامات دروغ است. نهضت آزادی ایران جمعیت صلحا و پاکان و فداکاران است. بنده کمترین هم آدم خیلی بدی نیستم...

معلوم است چنین راه حلی نه شایسته بنده است نه پذیرفته دادگاه.

۲. تابلوی سازمان امنیت را خط به خط و رنگ به رنگ پاک کنم و جایش خطوط و رنگ های واقعی را بگذارم. البته خراب کردن یک بنا و افترا بستن به یک شخص

۱. سوره طه / ۲۷ و ۲۸: و گره از زبان من بگشای. تا گفتار مرا بفهمند.

و لجن مال کردن یک مکتب و فکر، کار سهل و سریعی است. ولی خراب را تبدیل به آباد کردن و از نو چیزی ساختن و اثبات حقانیت کردن مشکل است. راه حل دوم که یگانه راه حل محکمه پسند معقول است این عیب را دارد که مشکل و طولانی است. یقیناً آقایان را خیلی خسته خواهد کرد. ولی بدانید که من تقصیر ندارم. گله و اعتراض را به اداره خودتان باید بفرمائید. البته یک راه حل یا راه فراری وجود دارد: اگر آقایان قبلاً بفرمائید ما کیفرخواست را کاملاً خوانده‌ایم و به این نتیجه رسیده‌ایم که بی پایه و مغرضانه است. بنده کارم و زحمتم خیلی کم خواهد شد. اما مادامی که دادرسان محترم و جناب دادستان هیچ قسمت آن را پس نگیرند هر متهم و وکیل مدافعی ناچار است روی تمام آنها انگشت بگذارد و با وجود بداهت و خلاف واقعیتی که داشته باشد، یک یک را رد کنند... در هر حال اختیار با آقایان است.

### ورود به دفاع:

اینک که معلوم می‌شود از نظر دادستان و دادگاه، کیفرخواست و رأی دادگاه بدوی به قوت خود باقی است و آمادگی خود را برای استماع مدافعات و نظریان ما اعلام فرموده‌اید، در واقع به ما می‌گوئید:

بیار آنچه داری ز مردی و زور که دشمن به پای خود آمد به گور  
ما هم می‌گوئیم سلاح ما گرز و بمب نیست، منطق و قانون است. بیان است و سخن. و به فضل خدا از این بابت بی‌بضاعت نیستیم، ولی بستگی به پذیرش و قبول دارد. با استاد سخن می‌گوئیم:

فسحت میدان ارادت بیار تا بزند مرد سخن گوی گوی

پس:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
« رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِّيْ  
مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا. »<sup>۱</sup>

۱. سوره اسراء (بنی اسرائیل) / ۸۰: پروردگارا، مرا [در هر امری] به شایستگی وارد کن و به شایستگی خارج کن و مرا از جانب خود موضعی مسلط و پیروزی آور عطا فرما.

**عداوت شخصی در بین نبوده است:**

قبل از هر چیز باید بگوییم و ذهن آقایان را از این تصور خالی کنیم که نه ما کینه خصوصی نسبت به تنظیم کنندگان کیفرخواست داریم و نه فکر می‌کنیم که بازجوها و بازپرس‌ها و سراسر دادستانی و اداره دادرسی ارتش کوچک‌ترین خصومت شخصی و حساب خورده با ما داشته‌اند. به‌عکس گاهی اوقات از ادب و انسانیت هم فروگذار نکرده‌اند.

اگر قلمشان این‌طور برخلاف ادب و اصول انسانیت و مخصوصاً رسم و قرار قضاوت، تند رفته، مثل مقاله نویسان روزنامه‌های مبتذل مزدور، فحاشی کرده‌اند، هدفشان به هیچ وجه شخص آیت‌الله طالقانی یا بنده یا افراد نهضت آزادی ایران، به‌طور کلی نبوده‌است. اگر چنین بود و با جنبه شخصی و خصوصی مورد بدگویی و توهین قرار گرفته بودیم، به مصداق:

«... وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»<sup>۱</sup>

و

«وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»<sup>۲</sup>

می‌گذاشتیم و می‌گذشتیم.

مسئلاً کیفرخواست و این پرونده‌های شداد و غلاظ از جهت شخصی و خصوصی نیست، بلکه خواسته‌اند با این اوصاف و الفاظ و با چنین طرز معرفی مؤسسين، خود نهضت و مخصوصاً مکتب و مرام نهضت آزادی را لجن مال و محکوم نمایند.

روی این حساب، کیفرخواست را با همه ابتذال و کودکانه بودن آن یک ورقه بی‌اهمیت بی‌هدف نمی‌گیریم. این، کاملاً معرف روحیات و طرز فکر حریف است. حریفی که خواسته است مؤسسين را پست و فرومایه و خائن جلوه دهد تا مکتب و مقصدمان را از ارزش بیاندازد. بنابراین دفاعیات بنده هم در عین دفاعیات شخصی بودن و رد کردن نسبت‌های خصوصی و اخلاقی، دفاع از نهضت و از مکتب و مراممان خواهد بود.

اگر بفرمائید یا گفته شود که کیفرخواست و رأی صادره از دادگاه بدوی خود اقرار کرده‌اند که مرامنامه نهضت آزادی ایران مورد ایراد و اتهام نیست، می‌گوئیم

۱. سوره فرقان / ۷۲: و چون به یاهوی برخورد کنند، بزرگوارانه [از آن] در می‌گذرند.

۲. سوره فرقان / ۶۳: چون جاهلان آنان را [باسخنی ناروا] مخاطب سازند، می‌گویند: سلامت باشید؛

بلی چنین نوشته شده است، ولی کیفرخواست چنین افزوده است که :  
« ... و اما در عمل روشن شده است که مرام و رویه جمعیت مزبور خارج از حدود مرانامه آن بوده...»

و دادگاه بدوی در رأی نهائی خود تصریح کرده است که :  
«جمعیت مزبور دارای هدف و مقصد دیگری بوده که این هدف و مقصد از اعلامیه‌هایی که چاپ و منتشر نموده‌اند و یا نشریات رسمی جمعیت که چه در داخل کشور و چه در خارج از کشور منتشر می‌شده ، مشخص و معلوم می‌شود که هدف و منظور آنها...»  
ملاحظه می‌فرمائید که همه جا صحبت از هدف و مقصد است و یکی از عناوین کیفرخواست « رویه و هدف واقعی چیست؟ » می‌باشد.

### تمنیات باطنی:

بنده کار ندارم به اینکه از نظر قضائی اصلاً هدف و مقصد و نیت باطنی کسی و حتی رویه او مادامی که به منصفه عمل در نیامده، قانوناً جرم و قابل تعقیب هست یا نیست. این مطلب و سایر مطالب و مسائل قضائی و حقوقی کیفرخواست و بحث و بررسی مدارک و مستندات مربوطه را حضرات و کلای مدافع محترم و متبحر، با صلاحیت و شایستگی پر افتخاری که دارند، بیان خواهند فرمود. بنده صرفاً در زمینه‌ای تصدیق و توضیح می‌دهم که از دسترسی کامل آقایان خارج است. یعنی در زمینه نیت و هدف و مقصد.

می‌خواهم به سؤال « رویه و هدف واقعی چیست؟ » که در کیفرخواست است جواب بدهم تا آقایان بتوانند قضاوت صحیح نمایند. اتفاقاً آقای دادستان دادگاه بدوی که خیلی با احتیاط و حتی انصاف بیشتری از آقای دادستان فعلی عمل می‌نمود و خود را با مسائل و مواردی که می‌دانست حقاً و قانوناً قابل دفاع نیست، نزدیک نمی‌ساخت و امضاء کننده کیفرخواست نیز می‌باشد، در جلسه ۲۱ بر طبق صفحه ۱۶۱ پرونده صریحاً گفتند:

«عرض می‌کنم، مثل این پرونده، مثل این موضوع، اینجا صحبت بر سر عقیده است، بر سر فکر است، بر سر نیت است. عمل خارجی واقع نشده، چیزی محسوس نیست. اینجا وکیل نمی‌تواند در فکر کسی رسوخ کند. فکر در مغز است. برای بیان آن، کسی که می‌تواند، شخص متهم است که در اینجا بهترین وجه و روشن‌ترین طریق می‌تواند بی‌تقصیری خود را ثابت کند. توضیح بدهد،

تشریح کند... واقعیت امر را تنها خود شخص است که باید بیان کند»

حالا بنده در نوبت اول و سایر دوستان در نوبت خود می‌خواهیم «به بهترین وجه و روشن‌ترین طریق بی‌تقصیری خود را ثابت کنیم، توضیح بدهیم، تشریح کنیم و واقعیت امر را بیان نمائیم...» .

شما در رأی دادن و صدور حکم نهائی در باره ما آزاد هستید. ولی خوب است درست بدانید که ما کیستیم و مخصوصاً ما چه می‌گوئیم. آن وقت با علم به نظریات و اعمال ما وجدانتان حکم کند (اگر وجدانتان حاکم باشد) پس دقت فرمائید عقاید ما چیست؟

### گردش کار:

نمی‌دانم این اصطلاح گردش کار ترجمه کدام اصطلاح فرنگی است. یا ابتکار کدام یک از ادارات قضائی است؟ در هر حال عمل کاملاً به‌جائی است. کیفرخواست حق داشته است ۴/۵ صفحه یعنی ۲۰٪ مندرجات خود را به‌عنوان مقدمه به آن اختصاص بدهد. هیچ عمل اعم از خدمت یا جرم مثل قارچ نیست که بدون ریشه و مقدمه از وسط زمین سردرآورد. خصوصاً اعمال و افکار سیاسی دسته‌جمعی، محال است مسبوق به سوابق و تأثیر عواملی نباشد. قبل از آنکه افکار و اعمال اعم از مقبول و غیر مقبول روی کاغذ مرامنامه و اعلامیه‌ها و در صحنه تظاهرات و اقدامات درآید، سال‌ها در دل‌ها و مغزها و زبان‌ها در گردش و جریان است و روی آن کار می‌شود تا رفته رفته به‌صورت حزب یا جمعیت درآید.

اتفاقاً عمل دادستانی ارتش که متوسل به تدوین و تقدیم گردش کار شده است بسیار صحیح بوده و برخلاف فرمایش آقای دادستان فعلی «بحث و دعوی بر الفاظ نیست.» هیئت حاکمه با ما و ما با او بر سر الفاظ دعوا نداریم. نخست وزیرها و شخص اعلیحضرت در عالم لفظ و ادعا و اظهار علاقه‌مندی به اجرای احکام اسلام و اصول دموکراسی گاهی از نهضت آزادی ایران تندتر رفته‌اند. کلمات قصار و بیانات آنها الهام‌بخش ما می‌تواند باشد. ایراد و دعوی ما با آنها سر عمل است. ما می‌گوئیم: بزرگی سراسر به‌گفتار نیست دو صد گفته چون نیم کردار نیست ایراد و دعوی آنها هم با ما به‌طوری که کیفرخواست و رای دادگاه بدوی و توضیحات صریح دادستان امضاءکننده کیفرخواست، حکایت دارد، بر سر نیت و مقصد است.



بر سر الفاظ اشتراک کلام و وحدت کامل داریم. اختلاف بر سر عمل آنها، به نظر ما و نیت ما به نظر آنها است. آنها و کیفرخواست که ما را متهم به قیام علیه امنیت کشور و مخالفت با رژیم سلطنت مشروطه می نمایند کوچکترین نمونه و اثری که جنبه قیام یا عمل را داشته باشند، سراغ نمی دهند.

**بحث و دعوی و دشمنی بر سر نیات و اهداف و مقاصد است.** اما استخراج نیت و استنباط هدف کار آسانی نیست که به یک مشاهده و عکس برداری و یا استماع شخصی و اثر انگشت روی قبضه هفت تیر انجام گیرد. باید به عمق سوابق اعمال و روحیات و افکار شخص یا اشخاص رفت. آدم شناسی، جامعه شناسی، روان شناسی و خیلی شناسائی های دیگر لازم است.

بنابراین مأمورین تنظیم کننده کیفرخواست حق داشته اند گردش کار را مفصل بگیرند و خود را ده سال به عقب برده قضایای ۲۸ مرداد را مبنی قرار دهند و پای فعالیت های غیرسیاسی انجمن های اسلامی را به میان بکشند و حتی از اعمال و خلیات خصوصی شخصی از قبیل وسوسه شیطانی و بی ثباتی در عقیده سیاسی و جاه طلبی و غیره، وارد شوند.

### **وصف نفس بهانه برای وصف اجتماع:**

بنده هم منطقی و ناچار همین کار را باید بکنم تا شاید موفق شوم «هدف و مقصد خود را» بیرون بزنم. سهل است که بنده برای آنکه بهتر و رساتر توفیق استخراج و ارائه حقیقت را پیدا نمایم، لازم است که قدری عقب تر و نزدیک تر به مظهر قنات بروم. اگر آقایان دادرسان محترم و تماشاچیان خسته نشوید و واقعاً کنجکاو و جویای حقیقت باشید و نخواهید گول ظواهر و مراحل ساخته و پرداخته را بخورید، بنده آقایان را مانند یک کارشناس قنات و ژئولوگ آب شناس به مادر چاه ها و آنجا که آب قطره قطره از لای شکاف های زیرزمینی می چکد و می جوشد، خواهم برد. در آنجاها است که شما می توانید به ریشه و طرز تشکیل و تجمع این افکار و اهداف ما پی ببرید.

بنده گردش کار را از سال اعزام شروع می نمایم. ضمناً چون موضوع «ما نحنُ فیه» دفاع از خود است و شخص بنده مورد اتهام و محکومیت هستم که شرعاً و عرفاً باید دفاع نمایم، مستقیم و غیر مستقیم پای افکار و اعمال شخصی در بین

خواهد آمد. طرفین ناگزیریم تن به یک عمل خلاف میل و کار نامطبوع بدهیم. یعنی بنده به توصیف نفس و بحث از خود پردازم، آقایان هم به چنین سخنان گوش خراش تسلیم شوند.

البته همان طور که عرض شد، عذر و تسلی بنده این است که شخص در این جا واسط و بهانه ای برای دفاع از یک جمعیت و معرفی یک مکتب است. علاوه بر آن و با یک نظر عام تر از مرام و مقصد نهضت آزادی ایران، از آنجا که اینجانب تصادفاً دارای چنین موقعیتی بوده ام که با مواریث و ریشه های یک خاندان قدیمی تاجر پیشه ی خالص ایرانی آذربایجان در انقلاب و اعلام مشروطیت به دنیا آمده ام. سنین صباوت و کودکی و بلوغ خود را پایه پای سلطنت سه پادشاه از قاجاریه طی نموده ام. سپس ناظر کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ و تغییرات و تحولات شگرف مملکت بوده، تحصیلات به سبک جدید را، تا آنجا که در ایران امکان داشته است، به پایان رسانده با اولین کاروان منظم محصلین اعزامی ایران به خارج از کشور اعزام گشته، در مراجعت به وطن در عداد پایه گذاران صنعت و تعلیمات دانشگاهی عصر حاضر مملکت بوده، دو پادشاه از سلسله پهلوی را دیده ام. همراه و همدوش نسل اخیر ایرانی که مسلماً نقش مؤثری در این پیچ عظیم سیر تاریخ کشورمان دارد و در حال تخلیه و تحول به نسل دیگر است می باشم. تا حدودی مطلع و معرف افکار نسل روشنفکر ایران اخیر هستم.

نسل حاضر که ما مؤسسین نهضت آزادی ایران متعلق به آن می باشیم، در حکم **نسل نولا یا مفصلی در تاریخ ایران به شمار می رود**، واسطی هستیم ما بین نسل های قدیم ایران که قرن ها به یک منوال و افکار راکد و ساکت بوده اند و نسل آینده ای که باید ان شاء الله استقرار و استقلال و عظمت پیدا کند.

بنابراین سرگذشت بنده از جهت ارتباط و استشهادی که نسبت به افکار و آمال قشر جدید مملکت پیدا می کند، می تواند قابل توجه باشد. قبلاً به عرض برسانم آنچه که نقل خواهم کرد، سرگذشت یک زندگانی مهم سراسر حادثه و عملیات افتخار آمیز نخواهد بود. خیلی عادی و در سطح یک فرد متوسط ایرانی است. «قصه بی غصه هاست.»

حال اگر علاقه و التفاتی دارید و آماده شنیدن یک تاریخچه ملالت آوری هستید، اصل مدافعات خود را شروع کنم.

### در باغ سعدآباد، سال ۱۳۰۷؛

سرگذشت خود یا به قول کیفر خواست، گردش کار را از سال ۱۳۰۷ شمسی از باغ سعدآباد از یک روز شهریور ماه شروع می‌نمایم. قبلاً تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران به پایان رسانده بودم، در سال‌های ابتدای متوسطه، روزنامه و انتخابات و مجلس وجود داشت. حتی در میان شاگردان تازه بالغ شده مدارس هم صحبت‌های سیاسی و بحث‌های مجلس نقل می‌شد. نام و کلائی از قبیل مدرس و مؤتمن الملک را پیر و جوان شنیده بودند. همه کس از مخالفتی که ۵ نفر و کلائی لیدر اقلیت مجلس پنجم (مرحوم مدرس، آقای دکتر مصدق، آقای تقی‌زاده، آقای علاء و مرحوم ملک الشعراء بهار) با تغییر سلطنت و قانون اساسی کرده و هر کدام به سرنوشت‌هائی دچار شده بودند، خبر داشتند.

در هر حال با وجود موافقت و مخالفت‌ها، شش سال از رژیم جدید می‌گذشت و مملکت روی چرخ‌های تازه افتاده بود. یکی از اقدامات با سر و صدا و مؤثر آن زمان، اعزام محصل به اروپا از طریق مسابقه میان فارغ‌التحصیلان متوسطه بود. وزارت فوائد عامه، ده نفر برای راه آهن و ذوب آهن می‌فرستاد و وزارت معارف ۱۰۰ نفر برای انواع رشته‌های تربیتی و علمی و فنی و طبی و حقوق. بنده در هر دو مسابقه با رتبه پنجم قبول شده بودم، ولی وزارت معارف را انتخاب کردم.

ما را برای خداحافظی رسمی و اصغای اوامر شاهانه به باغ سعدآباد بردند.

اعلیحضرت شاه سابق با بیان خیلی ملایم و در عین حال مطمئن و متین و با نگاه خفته و بیدار مخصوص به خود در حالی که تیمورتاش وزیر دربار و مرحوم اعتماد الدوله قره‌گزلو وزیر معارف در طرفین، قدری عقب‌تر ایستاده بودند ما را خطاب صحبت قرار دادند. بیانات ایشان ربع ساعتی طول کشید. من تمام آنها را فراموش کرده‌ام ... جز یک مطلب آن‌را که از سه جمله تشکیل می‌شود. جمله اول انگار هنوز در گوشم صدا می‌کند و با اطمینان ۱۰۰٪ نقل می‌نمایم، روی جمله دوم ۷۰٪ یقین دارم و در جمله سوم کمتر از ۵۰٪. گفتند:

«یقیناً تعجب می‌کنید ما شما را به کشوری می‌فرستیم که رژیم آن با ما فرق

دارد، آزادی و جمهوری است، ولی وطن پرست هستند. شما وطن پرستی و

علوم و فنون به ایران سوغات خواهید آورد.»

این توصیه و تأکید را نه تنها شاه مملکت در باغ سعدآباد به ما می‌کرد، بلکه روز

بعد مشایعینی که به باغ وزارت معارف آمده بودند و همچنین آنها که سر راه به ما

برمی خوردند. تا موقع سوار شدن بر کشتی که اعضای اطاق تجارت بندر پهلوی، آخرین نطق وداع را رئیسشان برای ما ایراد نمود، همه به زبان حال و به زبان مقال از ما می خواستند به فرنگ برویم و علم و تمدن و تربیت بیاوریم.

خوب به خاطر دارم آقای میرزا احمدخان اشتری که گویا رئیس اداره بازرسی وزارت فرهنگ بودند، موقعی که خانواده‌ها و دوستان، ما را گل باران کردند، نطق مختصری کرده گفتند:

«گل‌های مملکت را همین جا بگذارید و از اروپا برای ما گل بیاورید»

بالاخره کاروان اولین دوره محصلین اعزامی به فرنگ مرکب از اتومبیل‌های سواری شورلت، هودسن، دوج کروکی و کالسکه‌ای، اول آفتاب از پارک ظل السلطان به راه افتاد. به زودی مهرآباد و کرج و شریف‌آباد را پشت سر گذاشته غباری که رفته رفته ضخیم‌تر می‌شد، از خاک جاده همراه خود می‌بردیم. در قزوین توقف نکردیم و ماشین‌ها، راه رشت را پیش گرفتند.

موقعی که از پیچ و خم‌های گردنه کوهین به طرف آب‌ترش سرازیر می‌شدیم و چشم من برای اولین بار به آن کوه‌های رنگارنگ و دره‌های پست و بلند می‌افتاد، به رفیق پهلوی دستی که داوطلب مهندسی معدن بود گفتم: «حالا مفت و بی خیال به این زمین‌ها نگاه می‌کنی اما موقع برگشتن باید آهن و مس از آنها در بیاوری ...»

بعدها دوست دیگری از همسفران و همدوره‌هایم تعریف می‌کرد که یک دو روز به تاریخ عزیمت مانده، با رفیقش (که اسم او نیز محمد است و در آن دوره یا در مسابقه قبول نشده و یا اسم ننوشته بود، ولی سال‌های بعد به اروپا آمد و در ایران وکیل عدلیه شد و نیز وکیل مجلس گردید) از خیابان لاله‌زار می‌گذشتند. تصادفاً یک دختر جوان ارمنی با آستین کوتاه و شاید شکل و اندام زیبا، از مقابلشان رد می‌شود. آن آقا با حسرت به رفیقش آرنج زده می‌گوید: بین، شما یک هفته دیگر در پاریس در میان اینها هستید. خوش به حالتان.

این دو خاطره را از آن جهت آوردم که طرفین طرز فکرها و آرزوهائی که بدرقه راه محصلین اعزامی بود برایتان روشن شود. البته سفارش‌های دیگری هم تصریحاً و تلویحاً به عمل می‌آمد. بسیاری از پدرها و مادرهای ما و خود ما نگرانی و اصرار داشتیم که اگر در این سفر تحصیلی موفق نشویم چیزی به دست بیاوریم، لااقل سرمایه قبلی و اخلاق و دین خود را از دست ندهیم.

### تجدد خواهی و اصلاح طلبی:

مسئله و توصیه‌ای که در میان طبقه درس خوانده یا به اصطلاح آن زمان فکلی‌ها کمتر مطرح بود (البته طرز حکومت وقت هم سازگاری نداشت) موضوع دموکراسی و استعمار و استقلال و این قبیل حرف‌ها بود. در عوض مملکت در تب تجدد و اصلاحات می‌سوخت. اصول و آثار تمدن اروپائی بیشتر مورد نظر و مُد روز بود. غالباً چنین عقیده داشتند که اگر ما رو به تحصیلات عالیه و تخصص بیاوریم، کارخانه بسازیم، تشکیلات فرنگی به ادارات و زندگیمان بدهیم، درمان دردها و رفع بیچارگی‌ها و عقب‌افتادگی‌های ما خواهد شد.

قانون اعزام محصل و شش یا هفت دوره فارغ‌التحصیلان مدارس متوسطه ایران که به خرج دولت به اروپا فرستاده شدند بیشتر روی این فکر و بی‌نیاز کردن و نوکردن مملکت بود.

### دنیای نو:

در بندر پهلوی سوار کشتی روسی شده به جانب اروپا روان شدیم. از این به بعد همه چیز برای ما تازگی داشت. کشتی و دریای خزر، شهر باد کوبه با تاکسی و مهمانخانه‌ای که اولین بار می‌دیدیم، قطار راه آهن و دشت پهناور روسیه، مسکو با قبر لنین، شهر سرحدی شبتفسکا، و گردش چمدان‌ها و لباس‌هایمان در گمرک روسیه بلشویک و حشتناک (مانند تفحصی که حالا در زندان از ما و در ورود به دادگاه از تماشاچی‌ها می‌شود)، مملکت لهستان که هر قدر به مغرب می‌رفتیم بر زیبایی و آبادی و جمعیت آن افزوده می‌شود، آلمان با آن صنایع و نظم و نظافت و شعله‌هایی که از دهان دودکش‌های بلندش خارج می‌شود ... بالاخره بلژیک و فرانسه و پیاده شدن در ایستگاه شمال پاریس، در حالی که سفیر کبیر و عده‌ای از ایرانیان و علاقه‌مندان به استقبالمان آمده بودند.

تمام این مناظر و وقایع برای ما که در ایران پا از جاده خاکی بیرون نگذاشته بودیم و برای اولین بار کراوات‌زدن را در تالار وزارت معارف یادمان داده بودند، بسیار جالب و عجیب و گیج‌کننده بود. عیناً مثل کودک ده پانزده ماهه که به هر چیز حمله می‌کند و می‌خواهد آن‌را به دست بگیرد و ورنه از آن‌کند، با ولع فوق‌العاده‌ای به همه طرف نگاه می‌کردیم. می‌خواستیم تمام آثار تمدن و مزایا و دارائی‌های آنها را

بیلیم و به کشورمان ببریم.

دو سه روز اقامت در پاریس در یکی از مدارس شبانه‌روزی دولتی به منظور انتظار و ترتیب توزیع محصلین به شهرستان‌های فرانسه و چند نفری به آلمان و انگلیس و سوئیس. در آن دو سه روز به دستور سفارت و به راهنمایی بعضی از محصلین ایرانی سابق، یا راهنماهای حرفه‌ای، ما را به بازدید شهر و تماس با محیط جدید گردش دادند. موزه‌ها، کلیساها، قصرها، خیابان‌ها و غیره.

یادم هست در کلیسای نوتردام پاریس (Notre-Dame) یا انوالید (Invalides) مردم زیادی را دیدم با سر و وضع شیک و خیلی فرنگی، پشت صندلی‌های مخصوص زانو زده و در حال سکوت یا ذکر رکوع و سجود بودند. یکی از همسفرها زمزمه‌ای کرده گفت:

«عجب، این فرنگی‌ها هم نماز می‌خوانند، آن‌هم با چه خضوع».

پاریس به قول استاد مرحوم میرزا ابوالحسن خان فروغی، خلاصه دنیا بود. آن‌همه مناظر و عجایب زیاد که در مدت سه روز یک مرتبه از چشم و مغز ما می‌گذشت، نمی‌توانست هضم و جزم شود و اثر صحیحی بنماید.

پس از آنکه به شهرها Provinces پخش شدیم و در مدارس شبانه‌روزی، پهلوی رفقای فرانسوی قرار گرفتیم، به تدریج که با زبان و عاداتشان مأنوس شدیم و سر در مدارس عالی و فعالیت‌های اجتماعی آنها گذاشتیم، توانستیم مختصر اطلاع و تجربه‌ای از اوضاع و امور آنها پیدا کنیم. البته متن برنامه، درس خواندن و به دنبال رشته تحصیلی رفتن بود. اما طبیعی است که بیش از متن برنامه، حواشی برنامه و کادری که در آن زندگی می‌کردیم در هر کسی اثر می‌گذاشت. مشهودات شبانه‌روزی و واقعیاتی که دائماً از محیط جدید وارد مغز و جان ما می‌شد ذخائر مغزی و ره‌آورد ما را تشکیل می‌داد.

معمولاً مسافر تازه وارد به فرنگ، بیش از هر چیز تحت تأثیر خیابان‌های وسیع پاکیزه با عمارات چند طبقه، آب لوله‌کشی، آسانسور، برق شبانه‌روزی، سر و وضع و لباس جالب مردها و زنها، سینماها و تماشاخانه‌ها، تفریح‌گاه‌ها و غیره قرار می‌گرفت. امروز هم متأسفانه خاطرات و تعریف‌های اروپا و آمریکا روندگان، از همین قبیل است. ولی اینها بیشتر اثرات روزهای اول و مسافرت‌های کوتاه مدت کسانی است که برای تماشا و تفریح می‌روند.

برای بسیاری از محصلین و از جمله اینجانب، چیزهای دیگر تازگی و تأثیر عمیق داشت که باید با حوصله و توضیح، یک به یک به عرض برسانم. در آنجا بود که پی در پی، به مبانی و مظاهر وطن پرستی فرانسوی‌ها و رموز برتری و ارزش‌فرنگی‌ها پی می‌بردیم. ارمغانی را که با آن همه تأکید و سفارش از شاه تا گدا از ما خواسته بودند از آنجاها جستجو می‌کردیم.

### مدرسه شبانه روزی Lycée:

چهارده نفر ما بنا به قرعه یا سلیقه سرپرست کل، به شهر نانت (Nante) اعزام شدیم. تصادفاً راهنمای دسته ما که یکی دو سال زودتر از ما به‌فرنگ رفته بود و بر اثر این ارشادت، یک محل در اطاق درجه یک قطار برای خود گرفته بود، جوانی بود که به نام منوچهر خان اقبال به ما معرفی کردند. از قطار که پیاده شدیم یک راست به لیسه کلمانسو Lycée Clemanceau رفتیم. مدیر انتظار ما را داشت و پس از آنکه آقای منوچهر خان اقبال ما را تحویل پرویزور دادند، خداحافظی و مراجعت کردند.

لیسه را فهمیدیم یعنی چه، ولی کلمانسو چیست یا کیست؟ قهراً این اولین کنجکاوی و سئوالی بود که پیش می‌آمد. دانستم که کلمانسو شاگرد سابق همین مدرسه و نماینده رادیکال سوسیالیست خیلی تندروی پارلمان فرانسه بوده است که در سال‌های آخر جنگ گذشته وزیر جنگ و نخست‌وزیر شد و اراده و مقاومت شدید او سبب پایداری و بالاخره پیروزی فرانسه گردید. این دومین اثر روحی عمیق و توشه سفری بود که بر طبق نصایح و اوامر سفارشی در ایران، وارد خورجین ارمغان روز مراجعت کردم. اثر یا ارمغان اول مشاهده آن جمع مردم متمدن و مؤدب در کلیسا بود.

چند سال بعد در مجله ایلوستراسیون (Illustration) تاریخچه‌ای به قلم کلنل بک

(Colonel Becque) رئیس سابق کابینه نظامی کلمانسو خواندم:

«در آن اولین بمباردمان پاریس از طرف توپخانه سنگین و برد بلند آلمان‌ها که وحشت فوق‌العاده در مردم ایجاد نموده بود، به کلمانسو گزارش می‌رسد که وزیر کشورش دستور داده است فوری سرویس‌های وزارتی و ادارات را به طبقه پائین و زیرزمین عمارت که محفوظ‌تر است منتقل نمایند. پیشخدمت‌ها مشغول این کارند و بایگانی‌ها و اثاثیه را جابه‌جا می‌کنند. ولی معاون وزارتخانه این عمل را یک نوع ضعف و سبب خرابی روحیه مردم دانسته و نگذاشته میزش را از آنجا تکان دهند...»

کلمانسو بلافاصله سوار ماشین می‌شود و یکراست به اطاق جناب معاون متمرّد می‌رود، بدون آنکه کلمه‌ای به‌زبان آورد، یک نشان لژیون دو نور (Legion d'honneur) به‌سینه او می‌زند، دست می‌دهد، و برمی‌گردد. وقتی به‌دفتر نخست‌وزیری می‌رسد نامه استعفای وزیر کشور و گزارش برگشت ادارات به طبقات عمارت را به دستش می‌دهند.

### صفات اخلاقی:

همه‌ی ما را، چون در تهران دوره متوسطه را تمام کرده بودیم به کلاس ریاضیات مخصوص (mathematiques speciales) یا تهیه‌مدارس عالی مهندسی (Preparation des Grandes Ecoles) بردند البته عده‌ای بعداً به کلاس دیگر یا شهر دیگر منتقل شدند. در هر حال، روزها در کلاس بودیم یا در حیاط بازی می‌کردیم و موقع ناهار به ناهارخوری می‌رفتیم. سر شب شاگردان اترن، یعنی شبانه‌روزی را، در اطاق مطالعه (Etudes) زیر نظر یک سورویان می‌نشانند. شب اول سر و صدای جیغ مانند خارج (که بعداً فهمیدیم سوت قطارهایست که به گار می‌رسند یا سوت کشتی‌های بزرگ و کوچکی که در لوار (Loire) رفت و آمد می‌کردند) و تازگی و غریبی محیط، مجالی برای کتاب خواندن نمی‌داد. به در و پنجره و دیوارها نگاه می‌کردیم. خیلی تعجب می‌کردیم که در ایران پنجره‌های ما نازک و کج و معوج با درز باز است که اصلاً یا گیر کرده و باز نمی‌شود و یا آنقدر لق و بی‌بند و بار است که با مختصر بادی از جا کنده می‌شود. و خیلی محکم کاری کرده باشیم یک میله قلاب مانند، مثل نوک لک لک به آن کوبیده‌اند. ولی آنجا با آنکه اطاق کلاس و محیط آسایش و عادی است، پنجره‌ها مثل در قلعه، کت و کلفت است با لوله‌های جانانه و هر لنگه در، به‌وسیله یک کُشوی قَدّی قطور با دستگیره ورشوئی گوشت‌داری سرچایش می‌خکوب شده است. بالای این پنجره‌ها نزدیک سقف هم پنجره‌های مستقل کوچکتری وجود دارد که نیم باز است (Vasitas) و یک سلسله اهرم بندی و ید و بیضای مفصل و در عین حال راحت برای باز و بستن آنها وجود دارد ... جل الخالق، اینجا مگر قلعه وردن است و پنجره‌ها مگر سر و کارشان با رستم است؟ سیم‌کشی‌های برق را نگاه می‌کردیم. در ایران دیده بودیم یک جفت سیم بهم پیچیده را با چهار تا میخ به‌وسط دیوار یا سقف می‌کوبند و بین چراغ و کلید را اتصال می‌دهند. اما آنجا سیم‌کشی‌ها از رو است (هنوز سیستم لوله برکن و سیم‌کشی



داخلی اختراع نشده بود.) ولی با چه کرشمه و اطوار از کنج‌ها و کنارهای در عبور داده، رعایت موازی بودن با سایر اضلاع و خط‌الرأس‌های در و دیوار را کرده و بعد ناودانک چوبی مخصوصی به شکل قاب دوشیاره و روپوش دار برایش ساخته‌اند و با بست‌های نامرئی مخصوصی به دیوار کوبیده و به رنگ اطاق در آورده‌اند ...

باور کنید که این سفت و سخت کاری‌ها و آن قر و اطوارها خیلی به‌نظم مسخره و بی‌خاصیت آمد. فکر می‌کردم حقیقتاً این فرنگی‌ها یا بیکارند یا پول زیادی دارند. اما بزودی فهمیدیم فرق آنها با ما این است که هر کاری را جدی می‌گیرند و با دقت و مطالعه و نقشه به‌صورت قطعی می‌سازند، به‌صورتی می‌سازند که مطمئن و مداوم باشد.

مستشرقی در کتاب نوشته بود که ایرانی‌ها (La Vie Nomade) یعنی زندگی صحراگردی و چادرنشینی دارند. چادرنشین، چون خود را همیشه موقتی می‌داند، زیاد در بند تفحص و انتخاب محل مناسب و پی‌ریزی و استحکام خانه و زندگیش نیست. اما دیدم اروپائی‌ها اصولی و اساسی فکر می‌کنند و کار می‌نمایند. خلاصه آنکه این سه تا تأثیر، حالا برویم سراغ چهارمی.

چند روزی از استقرار ما در شبانه‌روزی نگذشته بود که تعطیل هفتگی یکشنبه رسید. دسته جمعی ده دوازده نفری مثل یک عده زندانی آزاد شده، از مدرسه خارج شدیم. اول دفعه بود که بدون سرپرست و راهنما و رئیس و برنامه و مسیر، با پای خودمان توی خیابان‌های دنیای تازه راه می‌رفتیم. خیابان و مغازه و اتومبیل دیگر برایمان تازگی نداشت. اما چشمان به یک نوع کاغذهایی به‌شکل تمبر ولی به ابعاد بزرگتر، از اندازه عکس شناسنامه گرفته تا تابلوی دیواری، می‌افتاد که دست اشخاص بود و آزادانه به رهگذرها می‌فروختند. پشت شیشه خیلی از مغازه‌ها و حتی شیشه تاکسی‌ها و کامیون‌ها هم از آن چسبانده بودند. نزدیک شدیم، دیدیم به‌شکل تمبر دندان‌دار و پشت چسب است و رویش عکس زن رنجور بچه به بغلی را کشیده و به خط درشت نوشته شده است ( Timbres antituberculeux ) هر کدام هم یک‌رقم و مبلغی در گوشه‌اش دارد. اینها تمبرهایی بود که انجمن مبارزه با سل (که بعداً فهمیدیم غیردولتی است)، چاپ و در تمام فرانسه در یک روز پخش کرده است تا از عایدات فروش آنها آسایشگاه مسلولین و آزمایشگاه و غیره راه اندازند. مردم فرانسه هم ور و ور از فقیر و غنی از یک فرانکی تا صد فرانکی می‌خریدند و باطل می‌کردند. ما در

مملکت‌مان نه چنین چیزی دیده بودیم نه چنین کاری، نه چنین انجمن‌هایی و نه چنین استقبالی، ما هم از آن تمبرها خریدیم و مثل سایرین یک روز نگاه داشتیم و دور ریختیم. اما اثری که آن مشاهده در ما ایجاد کرد و تمبری که در خاطره‌ام چسبیده شده بود و دیگر باطل و محو نگردید، تمبر با مُهر «همکاری و اعتماد ملی».

در آن روز یکشنبه، بعضی از رفقای ما به مغازه بزرگ شهر به نام Decree رفته خریدهایی کرده بودند موقع خروج از مغازه، یک جفت دستکش را جا گذاشته و گم کردند. فردا پاکتی و یادداشتی از آن مغازه به لیسه کلمانسو رسید که نوشته بود، ما حدس زدیم که این یک جفت دستکش را جوانان تازه وارد به شهر که قاعدتاً محصل شما هستند در اینجا گذاشته باشند. این پنجمین تأثیر بود «امانت و درستی».

تمام این مشاهدات برای ما حقیقتاً تازگی داشت. مدتی نقل مجلس‌مان می‌شد. هر قدر بیشتر آشنا به زبان و زندگی آنها می‌شدیم و نفوذ می‌کردیم، نظایر بیشتر و دیگری می‌دیدیم.

با آنکه در ورود به مدرسه، ما خیلی هاج و واج و ناشی و مورد مسخره بودیم، ولی این حالت گیجی و بی‌دستی و پائی خیلی طول نکشید. در اولین امتحانات سه ماهه کلاس، آقای سید عبدالله خان ریاضی (رئیس فعلی مجلس) در ریاضیات بهترین نمره را آورد و حقیر سراپا تقصیر در فیزیک. تعجب کردیم که اولاً معلم چنین نمره‌ای به ما داده است و ثانیاً انتظار داشتیم بچه‌های فرانسوی فوری سرهایشان را به طرف ما برگردانده چپ‌چپ نگاهمان کنند و از آن روز به بعد با حسادت و دشمنی با ما رفتار کنند. چون در مدارس خودمان دیده بودیم وقتی یک بچه سمنانی یا شهرستانی دیگر را به کلاس می‌آوردند، تهرانی‌ها پیسی و بیچارگی نبود که به سر او نمی‌آوردند. و اگر اتفاقاً آن بچه غیر تهرانی جواب درستی به سؤال معلم می‌داد، سیل مسخره و آزار و حسادت به رویش می‌ریخت... اما دیدیم فرنگی‌ها انگار نه انگار. خودمانی و دوست با ما ماندند... دیگر نمی‌گویم این تأثیر چندم بود. چون از شمارش بیرون می‌رود. همین قدر خودتان تصور بفرمائید که این خصال و پاکی طینت و روحیات چقدر ما را تحت تأثیر قرار می‌داد و افکار و خیالاتمان را نسبت به آنچه راجع به فرنگ و فرنگی شنیده بودیم دگرگون می‌ساخت.

البته نمی‌خواهم بگویم فرانسوی‌ها فرشته بودند و هیچ کدام پیرامون زشتی و بدی نمی‌گشتند، اما از آن جهت هم با ما خیلی فرق داشتند و فکر می‌کنم همه اروپائی‌ها

کمابیش مثل آنها هستند. یکشنبه‌ها، شبها می‌دیدیم بعضی از این بچه‌ها را در حالی که دو نفر زیر بازویش را گرفته و اعتدال در حرکت ندارند، به مدرسه بر می‌گردانند. اما با کمال تعجب مشاهده می‌کردیم آن جوانی که روز تعطیل سر به اماکن هرزگی زده است در شش روزه هفته، یک پسر زرننگ معقول، کاری، درس‌خوان و تکالیف مدرسه‌اش را انجام می‌دهد.

ما در ایران عادت کرده بودیم همشاگردی‌ها را دو دسته کاملاً متمایز بینیم یک‌عده سربه‌زیر و خوش‌اخلاق‌های غالباً متدین و درس‌خوان و یک‌عده افراطی‌های در ولگردی و بداخلاقی و تنبلی. در آنجا ما با یک ملت اعتدالی و میانه‌رو که نه فرشته است نه دیو (Ni l'ange ni bête) روبرو شویم.

### توفیق در مسابقه و تحصیلات مهندسی عالی:

شما را بیش از این در سال تحصیلی ۲۹-۱۹۲۸ معطل نمی‌کنم. در آخر آن سال بنا به تمایل مرحوم میرزا اسماعیل خان مرآت، رئیس اداره سرپرستی، در مسابقه اول مدرسه مرکزی هنر و صنایع پاریس (Ecole Centrale des Arts et Manufactures) شرکت کرده بودم با رتبه ۲۴۷ روی بیش از ۱۰۰۰ داوطلب قبول شدم. اداره سرپرستی این موفقیت را به کلیه محصلین ایرانی بخشنامه کرد، چون اولین محصل ایرانی بودم که در مسابقه یک مدرسه عالی فرانسوی قبول شده بودم.

البته قصدم خودستایی نیست، خواستم به‌نویسنده و به دستور دهنده کیفرخواست گفته باشم کسی که وسوسه‌های شیطانی در سرش باشد در کشوری که شیطان لانه‌های فراوان دارد، به عوض قبول شدن در مسابقات سانترال، در مسابقه‌های قمار و رقص موفق می‌شد. ضمناً اضافه نمایم که موفقیت در تحصیل را به هیچ وجه امتیاز خود نمی‌دانم. در میان هم‌دوره‌ها کسانی بودند که بنده خود را شاگرد کوچک آنها هم نمی‌دانم و باعث امید و افتخار ایرانی‌ها بودند. امثال تقی فاطمی‌ها، تقی ریاحی‌ها، محمد قریب‌ها، علی اصغر خمسوی‌ها، صفی‌اصفیاها... .

مدرسه سانترال دو مسابقه داشت که می‌بایستی لااقل با یک سال فاصله و فراگرفتن دروس جدید انجام گیرد. سال بعد هم بنده در همان لیسه نانت بودم، ولی نظر به اعتمادی که اداره سرپرستی پیدا کرده بود، مجازم ساخت شاگرد غیر شبانه‌روزی

باشم و در هتل منزل کنم. آخر سال در مسابقه دوم سانترال و همچنین در مسابقه مدرسه معادن پاریس شرکت کردم. در اولی شاگرد صدم روی پانصد نفر شدم (روی پانصد نفر قبول شدگان ردیف اول پارسال) یعنی ۱۴۳۷ نفر رتبه بالا آمدم. و در دومی در بین خارجیان شاگرد پنجم، اما بین ایرانیان اول شدم. اینها را به لحاظ تکمیل و تأیید کیفرخواست که وسوس شیطانی را جزو ترکیب وجودیم دانسته است، عرض کردم.

در مدرسه سانترال با ۲۵۰ همکلاسی و در شهر پاریس با آن جمعیت و فعالیت‌های گوناگون، البته افق دید و میدان اخذ و هضم ارمغان‌های مورد احتیاج وطن خیلی وسیع تر بود. تعطیلات تابستان، یا به کوه و کنار دریا می‌رفتم یا به ایران می‌آمدم و همیشه قسمتی از آن را در کارخانجات و مؤسسات فنی استاژ می‌دادم و با کارگران و کارمندان محشور می‌شدم. یک سال تمام بعد از فراغ از مدرسه سانترال را نیز در شهرها و دهات فرانسه در کارخانه‌های مختلفی از قبیل تلمبه‌سازی، لکوموتیوسازی، توربین بخار، و ماشین‌های الکتریک‌سازی و در شرکت‌های تولید و توزیع برق کار می‌کردم. البته باز هم متن برنامه، تحصیل و کسب تخصص بود. اما از روی علاقه و وظیفه به حواشی زندگی نیز زیاد می‌پرداختم. رفاقت و همکاری‌های در مدرسه، حضور در سخنرانی‌های فنی و اجتماعی و حتی در اجتماعات و حوزه‌های تبلیغات انتخابی و حزبی، و نمایشگاه‌های صنعتی و تجاری. مثل یک فرانسوی، مقید به خواندن روزنامه بودم و در مواقع حساس سیاسی، دو روزنامه از دو قطب مخالف را با اشتیاق مطالعه می‌کردم. به این ترتیب در آن مدت طولانی پنج سال در پاریس و مسافرت‌های مکرر به خارج، خیلی چیزها دیده و دریافت می‌شد ولی نمی‌خواهم وقت دادگاه را به آن تناسب، اشغال نمایم و از هر دری سخن بگویم. فقط به ذکر نمونه‌های شاخصی چند که هر یک به طریقی در ساختمان فکری و در فعالیت‌های بعدی ما که به زعم کیفرخواست، منتهی به قیام علیه امنیت و برهم زدن رژیم قانونی مملکت شده است، موثر می‌باشد، می‌پردازم.

### سرباز گمنام:

قلب پاریس و نقطه‌ای که توجه وارد شوندگان به این شهر بدان معطوف است و معرف آن شهر می‌باشد و همه اسمش را شنیده‌اید طاق پیروزی (Arc de Triomphe)

است. خیابان‌های درجه یک و زیبای شهر پاریس که هر کدام به دلیلی شهرت و اهمیت تاریخی دارند، ستاره وار از این نقطه شهر متشعشع می‌شوند: L'avenue de la grande Armee، Wagram، Champs Elysees ... مردمی که از چهار گوشه دنیا به پاریس می‌آیند چه سیاح، چه سیاستمدار، چه مستعمراتی، چه لشگری، به زیارت آنجا می‌روند، لختی می‌ایستند و شاخ گلی در زیر آن طاق می‌گذارند. اگر خیلی مورد احترام باشند، دمی به شعله می‌دهند و آن را فروزان می‌کنند. آنجا نه قبر پادشاه کبیر و رئیس‌جمهور فقید است، نه قبر سردار فاتحی است (با آنکه فرانسه سردار و دلاور فاتح زیاد داشته است) و نه حتی کاشف و مخترع و خدمت‌گزار شهیر. آنجا یک فرد فرانسوی بی‌نام و نشان، یک سرباز گمنام بی‌درجه و مقام را به خاک سپرده‌اند. یک سرباز و یک فردی که مانند هزاران هزار سرباز و فرد دیگر در راه استقلال و آزادی فرانسه جان داده است. مردم پاریس و فرانسه و مردم دنیا در برابر یک فرد به خاک رفته خم می‌شوند و تعظیم و تجلیل می‌کنند.

ملت فرانسه و دولت فرانسه برای فرد فرانسوی، مقام و احترام قائل است. پایه‌های طاق پیروزی خود را روی پیکر فرد فرانسوی که صاحب حقوقی است و بنابراین فداکاری می‌کند بنا نهاده‌اند. آنها و سایر ملل راقیه نیرومند و متمدن جهان، عظمت و ارزش خود را مدیون و مربوط به نقش افراد می‌دانند. بنابراین برای فرد حقوق و آزادی قائل شده‌اند. خفه‌اش نمی‌کنند تو سرش نمی‌زنند، تحقیر و توهینش نمی‌کنند، او را وادار به تبعیت و تعظیم نمی‌نمایند. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

یکی از درس‌هایی که بنده از پنج سال اقامت و آمد و رفت در پاریس و هفت سال زندگی در فرانسه و مسافرت به کشورهای اروپا فرا گرفتم و در چننه ارمغان‌های برای وطن گذاشتم در مطالعه Arc de Triomphe و سرباز گمنام بود.

### **فداکاران و خدمت‌گزاران به‌جای سخنوران:**

پاریس غیر از طاق پیروزی و سرباز گمنام آثار تاریخی و هنری دیگر هم داشت. وسط هر میدان و در هر خیابان مجسمه‌ای دیده می‌شد (همین‌طور در پایتخت‌های ممالک دیگر اروپا)، بسیار متنوع. نه تنها مثل شهرهای ما که دو خیابان عمود بر هم یکی به‌نام پهلوی و دیگری به‌نام شاهپور انداخته و در وسط که فلکه‌ای احداث

شده، مجسمه معینی برپا کرده‌اند. مجسمه‌های آنجا بیش از هر چیز یادبود و مظهر کشته‌شدگان یا شهدای جنگ‌اند، (Monument aux mortes)، یامخترعان و دانشمندان، فاتحان، رهبران سیاسی و خدمت‌گزاران ملی، از قبیل: پاستور (Pasteur)، پلتیه (Pelletier) کاشف کینین، کامبتا، ژان ژورس (Jean Jaures) و امثال اینها. در آنجا احترام و ارزش برای همه است. فرانسه مال همه است، همه برای آن خدمت می‌کنند. اگر همه چیز به نام یک نفر، برای یک نفر و به فرمان یک نفر و اختیار یک نفر بود، فرانسه فرانسه نمی‌شد. دنیا دار بده و بستان است. جامعه اروپائی و حکومت‌های اروپائی به فرد ارزش و حق آزادی می‌دهند و در مقابل، خدمت و فداکاری دریافت می‌کنند. مملکت به سود همه کس آباد و آزاد می‌شود.

### انجمن‌ها:

فرد اروپائی از چه طریق خدمت و فداکاری می‌کرد؟ اینجا باز یکی از موارد اختلاف و از تعلیماتی بود که گرفتیم. البته در ایران هم افراد خیر با حسن نیت و خدمتکار وجود داشتند و دیده بودیم. امادر آنجا خارج از برخوردها و برنامه‌های خصوصی و خانوادگی مردم، برای مشاهده و مطالعه خدمات، کمتر با فرد روبرو می‌شویم. آنچه می‌دیدیم و فرانسوی‌ها از این جهت خیلی تأسف می‌خوردند که از ممالک و ملل بزرگ عقب هستند، اجتماع و انجمن بود. قبلاً نامی از انجمن مبارزه با سل بردم. اگر در آن روزهای اول ورود به نانت تصور می‌کردیم آن انجمن مبارزه با وجود نام ملی غیردولتی مثل انجمن‌های تقلیدی و دستوری ما ساخته و پرداخته و حمایت شده از طرف دولت است، دیری نگذشت که به اشتباه خود پی بردیم. ما قبلاً در ایران انجمن‌ها و اجتماعاتی از قبیل شیر و خورشید سرخ با شعار « تَعَاوُنُوا عَلَی الْبِرِّ وَالتَّقْوَى » دیده بودیم و بعداً با جمعیت‌های دیگر مثل باشگاه هواپیمائی ملی، انجمن آثار ملی، انجمن تربیت بدنی و جمعیت طرفداران حقوق بین‌الملل، گروه آسیا و آفریقا و غیره آشنا شدیم. بیشتر آشنائی ما از این جهت بود که مثلاً موقع گرفتن حقوق، آخر هر ماه و حتی با کمال وقاحت موقع مراجعه به بانک ملی و دریافت مبلغ چکی که به باجه داده شده است،

می‌دیدیم به جای قسمتی از پول، قبضی ضمیمه اسکناس‌ها کرده‌اند و اگر کسی می‌خواست شکایتی و اعتراضی کند، می‌دید رؤسا و عاملین این جمعیت‌های خیریه و خصوصی تماماً صاحب مناصب و مشاغل دولتی و مأمورین از طرف دولت هستند. باز برای آنکه جبران نواقص پرونده شده، قلمی بر سیئات اعمالم به کیفرخواست مزید شود، این قضیه کوچک را بگویم که قبل از اعزام به اروپا در کلاس چهارم دارالمعلمین مرکزی بودم. جناب آقای صدیق اعلم، معلم انگلیسی ما مأمور توزیع و فروش بلیط‌های اعانه‌ای شده بودند که نمی‌دانم برای کمک به زلزله‌زدگان روسیه یا ساختمان فلان مجسمه و درهر حال اصولاً برای یک کار خیری بود. اما نه مثل فروشندگان تمبرهای انجمن مبارزه با سل در شهر نانت که جعبه‌ای به گردن آویزان کرده در پیاده‌روها قدم می‌زدند تا هر کس بخواهد برود و تمبری بخرد. خیر، بالحن ناصحانه ولی کاملاً آمرانه استادانه و با تعهدگیری فی‌المجلس و موظف ساختن مبصر کلاس به جمع‌آوری و پرداخت وجه‌ها، یک دسته از آن بلیط‌ها را دادند. بنده چه در این مورد و چه در مورد دیگری در فرانسه که جناب سفیر کبیر بخشنامه‌ای به کلیه محصلین صادر فرمودند، به رگ غیرتم برخورد و سرسختی کردم. جناب سفیر کبیر در آن بخشنامه گفته بود: چون به علاقه‌مندی و میل به همکاری آقایان در کمک به زلزله‌زدگان یقین داشتم، دستور دادم اداره سرپرستی از حقوق هر یک از آقایان فلان قدر فرانک کسر بگذارد. بنده در مورد اول امتناع کردم و گفتم پدرم چنین پول را تمکن دارد بدهد و اگر بگویم خواهد پرداخت، ولی چون تحمیلی و الزامی عنوان شده است، نخواهم گفت در مورد دوم چون خودشان برداشت کرده بودند، به صرف اعتراض اکتفا کردم.

اما در فرانسه این انجمن‌ها و اجتماعات زورکی و دولتی نبود. کاملاً آزاد، اختیاری، مشتاقانه و فراوان بود. در ایران تا آنجا که به خاطر دارم فقط یک اتحادیه یا اجتماع غیردولتی و واقعاً ملی دیده بودم که اتفاقاً مرحوم پدرم معاونت و زمانی ریاست آن را داشت. اتحادیه تجار ولی این اتحادیه در دوره پهلوی گویا تعطیل شد.

انجمن از همه نوع؛ انجمن‌های فارغ‌التحصیلان یا دوستداران فلان مدرسه، سازمان‌های دانشجویان (صنعتی، ورزشی، علمی، سیاسی و دینی). مثلاً در همان مدرسه سانت‌رال ۶۸٪ از شاگردان عضو ثبت شده و شهریه بده انجمن کاتولیک بودند و بنده هم گاه‌گاه در اجتماعات مختلفشان حاضر می‌شدم. مهندسین فرانسه علاوه بر

اتحادیه‌ها و گروه‌های تخصصی و محلی بی‌شمار که جنبه‌های مختلف صنفی، فنی، تعاونی، اقتصادی و اداری داشت. انجمن عمومی و متحرکی نیز به نام Sociéte des Ingénieurs Civil de France داشتند که بنده از بسیاری از سخنرانی‌های ماهانه و مقالات آنها استفاده می‌کردم. این چنین انجمن‌ها و اتحادیه‌ها و سندیکاهای دیگر از جنگجویان سابق، از حامیان اطفال، حامیان حیوانات، مبارزین با الکل، مطالعات ایرانی، طرفداران صلح، کارگران، کارفرمایان، مصرف‌کنندگان، صادرکنندگان، تولیدکنندگان («فولاد»، «آلمینیوم»، «شیر»، «چرم») و ده‌ها هزار جمعیت‌های دیگر، بدون در نظر گرفتن احزاب سیاسی و شرکت‌های مالی.

منظور آنکه جامعه غربی از یک قرن و نیم گذشته در جهت تجمع افراد و جانشین ساختن جمع به جای فرد سیر کرده با سرعت تمام در پیشرفت و توسعه بوده است و الا این همه عملیات عجیب، کارخانه‌های عظیم، موسسات وسیع تولیدی و اقتصادی و خدمات اجتماعی، جز آنکه در سایه تجمع و تمرکز سرمایه‌های فکری و مالی و دستی‌افراد کثیر تحت نظام واحد نیرومندی فراهم شده باشد، چگونه می‌توانست به وجود بیاید و چنان قدرت‌های اقتصادی و نظامی و سیاسی را تأمین نماید. آن وقت برای آنکه ما زیر دست و پای آنها له نشویم و اسیر و اجیر آنها نباشیم، چگونه می‌توانیم با نیروهای ضعیف فردی و با دست‌های خالی پراکنده ناتوان، در برابرشان قد علم کنیم، چه رسد که جلو هم بیفتیم.

بنابراین و با بداهت قاطع و حتمی می‌بایستی یکی از ارمغان‌های اصلی ما برای مملکت ایجاد اجتماعات و انجمن‌ها باشد. و تبدیل افکار فردی به اجتماعی آن‌هم نه اتحاد و اجتماعات یک‌درجه‌ای مستقل و جدای از یکدیگر، بلکه یک اجتماع و اتحاد درجه عالی‌تر که تمام افراد و واحدهای اجتماعی را در کادر منظم مطمئن متحرکی با هم مرتبط و هم‌قدم و هم‌کار نماید. یعنی در بالای تمام افراد و اجتماعات و حاکم بر ملت و مملکت، دستگاهی که همه در آن سهیم و مسئول و موظفند، وجود داشته باشد، «یعنی دموکراسی».

### ماشین و دموکراسی:

البته تحصیلات و اشتغال بنده در زمینه صنایع و کارهای مهندسی بود. با ماشین و مکانیک بیشتر سر و کار داشتم تا با تحصیلات و مطالعات جامعه‌شناسی و حقوق اداری و



سیاسی . ولی تا این اندازه هوش و حواس و تجربه و مطالعه در همان حواشی دور و بر متن برنامه پیدا کرده بودم که بفهمم میان ماشین و دموکراسی وجوه شباهت و سنخیت فوق العاده وجود دارد.

آقایان دادرسان محترم که افسران ستاد دانشگاه جنگ خوانده و دنیادیده هستید، به خوبی می دانید که امروزه وقتی از پتانسیل جنگی یک کشور حرف می زنند توجه تنها روی تعداد تانک ها و هواپیماها و زیر دریائی ها یا نفرات زیر سلاح نیست. تفکیک نیروهای نظامی یک کشور از نیروهای علمی و صنعتی، ظرفیت اقتصادی، تشکیلات اجتماعی و امکانات سیاسی آن کشور، دیگر قابل قبول نیست. همه اینها مجتمعاً و مرتبط در پیروزی یا شکست وارد می شوند.

جامعه متمدن همه چیزش به هم مربوط و متناسب است. میان ماشین و دموکراسی یعنی روح ماشین و صنعت از یک طرف و روح دموکراتیک از طرف دیگر تشابه و توافق فوق العاده وجود دارد. ماشین و زندگی صنعتی ، دموکراسی را به وجود آورده است. دموکراسی هم ماشین را به وجود می آورد. بدون دموکراسی توسعه و تولید صنعتی به مقیاس امروزی میسر نیست.

همان طور که ماشین یک مجموعه ای از عناصر مختلف از قبیل پیچ و دنده و دسته و میله و رشته و چرخ و پایه و پیستون و اهرم و غیره است که بر طبق نقشه دقیق و نظام صحیح و برای انجام منظور و عمل معینی در حرکت و فعالیت بوده و با یکدیگر همکاری می نمایند و هیچ یک را نمی توان از جای خود برداشت و بیکار کرد، یک جامعه دموکراتیک مترقی نیز ماشین نیرومند بزرگی است، متشکل از عناصر یا افراد بی شمار که هر یک ممکن است وضع و وظیفه و روحیه خاص داشته باشند ولی در سایه یک نقشه واحد و برنامه و منظور خاص تنظیم شده ای ، همگی در فعالیت و انجام وظیفه بوده، همکاری و تشریک مساعی می نمایند. در هر دو جا نظم و حساب و دقت و مدیریت و نقشه و ارتباط و انضباط و هماهنگی وجود دارد. فقط یک تفاوت هست، یک تفاوت اساسی. ماشین از عناصر بی روح، بی عقل و بی اختیار تشکیل شده است و به فرمان و میل و به سود یک امر خارجی عمل می کند ولی در جامعه دموکراتیک ، عناصر تشکیل دهنده ، صاحب فهم و اختیارند . خودشان را نیز فرمانده و ذی نفع می دانند.

قطعات یک ماشین اجسام جامدی هستند که دارای مشخصات و مقاومت ثابت و معین بوده، مهندس سازنده یا گرداننده، با اطلاع از آن مشخصات، هر قطعه را سر جای خود می‌گذارد و عملی را که برای آن قطعه امکان دارد به عهده‌اش می‌گذارد. اما عناصر یا مصالح تشکیل دهنده‌ی اجتماع انسانی بر حسب آنکه مجبور یا بی‌خبر از برنامه باشند، یا اطلاع و علاقه داشته باشند، امکاناتشان از «منهای بینهایت» تا «بعلاوه‌ی بینهایت» تغییر می‌کند.

قطعات ماشین را می‌شود سر جایش و برای کار منظور، مهار و محدود کرد. اما هیچ‌گاه یک دنده نمی‌تواند خود را جمع کرده از گردش و از زیر کار در برود یا کلاه سر قطعه مجاور بگذارد و اخلاص‌گری نماید و وارونه بچرخد. اما ماشین اجتماع این‌طور نیست. مهندس و راننده ماشین اجتماع، باید هم حساب و طرح نقشه جمع را بکند، هم حساب و رعایت فرد فرد را ...

معذرت می‌خواهم که مطالب فوق ممکن است ناهموار و نامتناسب با مرحله‌ای که الان در تحت آن هستیم و حتی ناقص بوده‌باشد. مقصود بنده فعلاً اشاره و مقدمه‌ای بود که بعداً باید به سراغ و به تکمیلش بیایم، ضمناً باید عرض کنم که این تشبیه و قیاس ماشین و دموکراسی را نه من و نه هیچ‌یک از داوطلبان مهندسی در آن سال‌ها نمی‌کردیم. بلکه بعدها با استفاده از خاطره مشاهدات و عصاره مطالعات آن زمان و بعد از آن زمان، پیش آمده است. نه تنها در میان محصلین پزشکی و فنی و تربیتی، بلکه تا آنجا که برخوردارم، در میان محصلین حقوق و علوم سیاسی هم این قبیل مسائل به‌عنوان مسائل اساسی مورد احتیاج فوری و وطنمان مطرح نمی‌شد.

برای شخص بنده، افکار و آرزوهایمان در زمینه فعالیت‌های فوق تخصصی شغلی، از حدود اجتماعات به‌صورت انجمن‌های فنی و صنفی و خدمات عمومی تجاوز نمی‌کرد.

در هر حال به‌طور خلاصه آنچه ما را تحت تأثیر عمیق می‌گذاشت، همبستگی و همکاری ملت در جهت وظایف و هدف‌های عمومی مشترک بود.

### به‌دنبال کیمیای اجتماع:

هر چیزی به خواستن و گفتن آسان است، اما به‌دست آوردن و نگاهداشتن و مخصوصاً وا داشتن دیگران به تحصیل و تأمین آن، مسأله و مشکل دیگری است.

ما می‌بایستی پی به پایه‌ها و قاعده‌های اجتماع ببریم و الایبائی و ضرورت قدرت اتحاد و اجتماع امری است بدیهی. همه کس کما بیش می‌فهمد و می‌خواهد. این برای ما وظیفه و مسأله‌ای بود که باید به حل آن پردازیم و کیمیا یا کلید توفیق در اجتماع را پیدا کنیم.

روز اولی که در آمفی‌تئاتر کلاس اول مدرسه سانترال، مدیر مدرسه Lean Gillet دانشمند متالورژیست و عضو آکادمی علوم، برای خیرمقدم گوئی و ابلاغ وظایف کلی، پشت تریبون آمد، خطابش به ما شاگردان تازه‌وارد Mes chers camarades (رفقای عزیزم)، بود. ما دانشجویان جوان برای آن مرد مقتدر مسن، رفقای عزیز بودیم. او هم در تمام مدت سه سال برای دانشجویان مدیر محبوبی بود که هر وقت از حیاط می‌گذشت برایش هلله و خنده راه می‌انداختند و چه بسا دستش می‌انداختند. نظر چنین محبت و رفاقت، در میان رئیس و مرئوس و سابق و لاحق، همه وقت به طور عجیب برقرار بود (کارآموزها در موسسات و کارخانجات S.F.M.V) رفتارها رفیقانه و تقریباً خانوادگی بود.

تا اینجا یک جهت و یک جواب مسأله بود، «محبت و صمیمیت»، اما همه جواب‌ها و جوانب کار نبود.

لوازم تشکیل، دوام، عمل یک اجتماع، به هر صورت که بخواهید (شرکت، باشگاه، انجمن، حزب، اتحادیه)، فکر می‌کنم سه چیز باشد که یک چیزش را گفتم: ۱. وجود یک هدف یا مقصد و مطلوب مشترک که علت اجتماع و قبول زحمات آن می‌شود.

۲. علاقه‌مندی و صمیمیت و دوستی که افراد و عناصر را به هم می‌پیوندد و محیط را گرم و محبوب و محفوظ نگاه می‌دارد.

۳. اعتماد و انضباط که از یک طرف سبب اطمینان اشخاص و عدم فرار آنها از یکدیگر می‌شود و از طرف دیگر دستگاه می‌تواند کار کند.

این شرط سوم هم جنبه اداری و نظامی و مقرراتی دارد و هم مخصوصاً جنبه اخلاقی و تقوایی. بدیهی است آنجا که نادرستی و کلاه‌گذاری و فریب‌کاری و دروغ‌گوئی وجود داشته باشد و مردم به یکدیگر و به وظیفه‌شناسی و صداقت همدیگر اعتماد نداشته باشند، نه دل‌هایشان را پیش هم باز می‌کنند، نه هم‌قدم و هم‌کار می‌شوند.

من می‌دیدم در محیط اروپا، درستی و امانت (به وجه عجیبی و به وجه کاملاً طبیعی و بدیهی از نظر خودشان) حکومت دارد (مقایسه خریدن گوشت از قصاب در ایران که با هزار حقه و فریب است و وضع تحویل خواربار به منازل در آنجا یا گذاردن شیر به در منازل)، اینها ظاهراً چیزهای جزئی و کوچکی است ولی حکایت از حقیقت و واقعیت و اختلافات بزرگی می‌نماید. در هر حال مرا تکان می‌داد و رازی را جواب می‌گفت:

اگر اروپائی‌ها توانسته‌اند بالا اجتماع کار کنند و قدرت عمل خود را در زمینه‌های مختلف اقتصادی، علمی، صنعتی، اداری، سیاسی و غیره، فوق العاده نمایند برای این است که امین و درست کارند و به هم اعتماد دارند. ولی ما تا وقتی که به یکدیگر نارو می‌زنیم و اعتماد نداریم، نخواهیم توانست دور هم جمع شویم.

این خصلت و وظیفه‌شناسی و رعایت حقوق در تمام طبقات، حتی تحصیل کرده‌ها، بسیار عجیب بود. حکایات و برخوردهای زیادی به خاطر دارم.

فکر می‌کنم به قدر کافی نمونه‌هایی از دومین اسباب و لوازم تشکیل و دوام و عمل اجتماعات دادم و بیش از این تصدیق لازم نباشد. اما عامل یا اسباب اول و اصلی که گاهی از فرط بدیهی بودن فراموش می‌شود، وجود هدف مشترک و عالی یا کمال مطلوب و ایده آل است.

طبیعی است که کمال مطلوب برای تحولات عظیم و محرک درونی برای فعالیت‌ها و فداکاری‌های لازمه، نمی‌تواند از جنس مادیات و آسایش جویی و راحت‌طلبی و نفع‌پرستی باشد. چون نقض غرض می‌شود و آن دو شرط قبلی را ضعیف می‌نماید. برای بنده و عده‌ای از هموطنان بنا به سابقه ملی و خانوادگی و عقیده استدلالی، آن کمال مطلوب و هدف و محرک اصلی چیزی جز خدا و دین نمی‌توانست باشد. (جواب کیفر خواست) خصوصاً که ریشه دشمنی‌ها و نادرستی‌ها و خرابی‌های ملت خودمان را در نافرمانی از احکام و اصول اسلام دیده بودیم و آنچه در مطالبات و مشاهدات خود در اروپا به مکاتب فلسفی و اجتماعی و معالم اخلاقی و مزایای انسانی برخورد کرده بودیم، می‌دیدیم کامل‌تر و بهتر و بالاتر آن در تعلیمات اسلام و در آیات قرآن هست. زندگی در اروپا، آن عده معدود ما را، به درک و قبول «الْبِسْلَامُ يَعْلُوا وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ»<sup>۱</sup> خیلی نزدیک‌تر کرده بود.

۱. حدیث نبوی: اسلام برتر است و هیچ چیز برتر از آن نیست.

نظر به اینکه بحمدالله ریاست محترم دادگاه و دادرسان و دادستان نه تنها منکر این حقیقت نیستند، بلکه به آن اعتراف و افتخار دارند و مقامات رسمی مملکت نیز مرتباً گوشزد می‌نمایند که دیانت اسلام مترقی‌ترین ادیان دنیا است. در این زمینه و برای اثبات فوقانیت و جامعیت اسلام بحثی نمی‌نمائیم و آن را «مفروق‌عنه» می‌گیریم. در هر حال برای عده‌ای از دوستان همسفر اروپا و اینجانب چنین مطلبی جنبه عقیدتی و تجربیتی و علمی داشت. پس به‌طور خلاصه و بنا به تمایل و تأکید پدر و مادر و معلم و هموطن و شاه مملکت به اروپا رفتیم که دیانت و ملیت خود را از دست ندهیم و تخصص و تمدن از آنجا سوغات برگردانیم. انتظارات و تأکیدات مردم برای به‌وجود آمدن دانش و تمدن در موقع عزیمت آنقدر بود و آنقدر کیسه‌ها و خورجین‌های خالی همراهان کرده بودند که حمل خالی آن به دوش جوان و ناتوان ما سنگینی می‌کرد تا چه رسد به پر شده آنها.

### سوغات‌های سفر:

آن کیسه‌ها و خورجین‌های خالی را طی هفت سال تحصیل به تدریج از افکار و ارمان‌های چهارگانه ذیل پر کرده بودم:

۱. مختصری معلومات مهندسی و تمرینات تخصصی، تا حدودی که استعداد اخذ و هضم آنها را داشتم و موضوع آنها خارج از بحث دفاعی حاضر است.
۲. اعتقاد و علاقه فزون‌یافته به اسلام، ولی نه اسلام خرافی و انحرافی تشریفاتی، فردی، بلکه اسلام اصلی اجتماعی زنده و زنده کننده.
۳. احساس این واقعیت بزرگ که سازنده و صاحب تمدن و سروری ممالک اروپا، یک شخص و یک مقام نبوده، تمام افراد در آن سهیم‌اند و تمام افراد از این جهت سهیم‌اند و قبول زحمات و خدمات را می‌نمایند که می‌بینند دارای ارزش و احترام و آزادی هستند.
۴. کشف این راز بزرگ که زندگی اروپائی و ضامن بقاء و پیروزی ملت‌ها در شکل و نظام اجتماعی است، نه انفرادی و شخصی. اجتماع و اتحاد تأمین نمی‌شود مگر آنکه کمال مطلوب‌های معنوی محرک مشترک افراد بوده و دوستی، آنها را به هم نزدیک کند و درستی به آنها ارتباط و اعتماد ببخشد تا آنکه مجموعه، متحرک و مستحکم و زاینده گردد.

اینها اصول و تعلیمات دروسی بود که به‌عنوان ارمغان هفت سال مسافرت، جمع آوری نموده بودم. ولی نباید تصور شود که فکر تقلید و تبعیت از فرنگی‌ها را داشته‌ام. بلکه از افکار سطحی و اقدامات تظاهری و تقلیدگری وحشت داشتم و اولین سخنرانی در زندگیم، در محل سفارت، بنا به دعوت اداره سرپرستی، روی تقلید و طرد تقلید بود.<sup>۱</sup>

نسل متعلق به ما، نسبت به نسل آقای تقی‌زاده و کاروان‌های اولی که به اروپا رفته و خودباخته و وحشت‌زده‌ی تمدن اروپائی شده بودند، چند سال اختلاف داشت. بنده و بسیاری از همدوره‌های بنده، به هیچ وجه طرفدار آن گفته آقای تقی‌زاده که سابقاً در ایران در مجله کاوه برلین خوانده بودم، نبودیم. ایشان در آن ایام چنین اظهار عقیده کرده بودند که ما باید از ناخن‌های پا تا مغز سر فرنگی شویم (البته بعدها آقای تقی‌زاده از این طرز فکر برگشتند و بنا به اصطلاح خودشان توبه کردند. یعنی در یک سخنرانی، چهار پنج سال قبل، در باشگاه مهرگان فرمودند: اکنون به اشتباه قدیم پی برده‌ام).

معدودی از ما این اندازه جلو آمده و شخصیت پیدا کرده بودیم که طرفدار تقلید و تبعیت از اروپائی‌ها نبودیم. فقط توجه و تبعیت از اصول می‌کردیم. اصول هم همان‌طور که از اسمش پیدا است اصول است و عمومیت و کلیت داشته مخصوص به زمان و مکان نیست و هر کس باید تسلیم اصول شود.

سال‌های آخر، اروپا برایم سال‌های بسیار ملامت آوری بود. آنچه آبادی و زیبائی می‌دیدم، به عوض تحسین و تمتع معذبم می‌ساخت. چون مملکت را از آن‌ها محروم و خود را در ایجاد و اداره آنها بی‌نصیب و برکنار می‌دیدم. احساس بیکارگی و مفت‌خوری می‌کردم و بی‌حوصله شده بودم. با آنکه مرحوم مرآت، رئیس اداره سرپرستی، با اعتمادی که ابراز می‌داشت و هر مسافرت و هزینه‌ای را که تقاضا می‌کردم، بدون سند و گواهی می‌پرداخت و توصیه می‌فرمود یکی دو سال هم در

۱. این سخنرانی در ۱۹ آوریل سال ۱۹۳۴ (برابر با ۳۱ فروردین ۱۳۱۳ هجری شمسی)، در جمع فارغ‌التحصیلان ایرانی در دانشگاه‌های فرانسه، در محل اداره سرپرستی سفارت ایران در پاریس، با عنوان «ارمغان فرنگ» ارائه شده است و مؤلف که در آن زمان فقط ۲۶ سال داشته، دست‌نوشته اولیه را پاکنویس کرده و در سوم مه ۱۹۳۴ (برابر با ۱۴ اردیبهشت ۱۳۱۳)، به دفتر سفارت ایران در فرانسه ارائه داده است. این اثر هم‌اکنون در مجموعه آثار (۴) که با نام «مقالات اجتماعی و فنی» در سال ۱۳۸۰ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است، در دسترس علاقه‌مندان قرار دارد. (ب.ف.ب)

در دادگاه تجدیدنظر نظامی \_\_\_\_\_ ۱۸۹  
آلمان و انگلستان و جاهای دیگر به تکمیل و تمرین پردازم، دیگر طاقت نیاورده و  
به ایران مراجعت نمودم. مراجعت به ایران برای فعالیت و خدمت.

### بازگشت به وطن:

در طول هفت سال تحصیل، دو بار در تعطیلات تابستان، به ایران مراجعت کرده  
بودم، جهت تجدید دیدار پدر و مادر و وطن عزیز. همچنین جهت مطالعه در  
اقدامات و احتیاجات فنی و صنعتی کشور به منظور تدارکات تحصیلی و عملی (از  
جمله در راه آهن شمال و در پاره‌ای از کارخانجات موجود در کشور).

در آن سنوات دو مقاله نوشتم. یکی در روزنامه اطلاعات تحت عنوان «فکر  
مهندس»<sup>۱</sup> (؟) و دیگر در مجله فرانسوی، در جواب یک مقاله انتقادی از اسلام.  
محصّلین اعزامی که بعد از سال‌ها تحصیل و تدارک با روحی سرشار از عشق و  
تحرک به ایران برگشتیم، مواجه با اوضاع عجیبی می‌شدیم. مثلاً با همین آقای دکتر  
سحابی و دکتر محمد قریب پزشک عالی‌قدر و مهندس خلیلی و مرحوم دکتر  
سیاسی رئیس جدی دانشکده دندانپزشکی، با یک اتومبیل سواری به ایران آمدیم.  
رفتار مأمورین گمرک و قرنطینه آدم را از برگشت به وطن پشیمان می‌کرد. از شهرها  
و دهکده‌های در طول راه که رد می‌شدیم در ورود و خروج، با پاسبان‌های دم  
دروازه‌ها و سئوالات عجیب و غریب مواجه می‌شده، خود را مانند یک جاسوس در  
این مملکت می‌دیدیم. علاوه بر نام خودمان و پدرمان و شغل پدر و شماره شناسنامه  
و غیره، آدرس و محلی را که در آن منزل خواهیم کرد می‌پرسیدند؟.. یادم هست  
در طول راه دم در قهوه‌خانه‌ای (شاید قصر شیرین) یک مسافر بین راه پیدا شد. از  
شوفر خواست او را تا کرمانشاه برساند. بر سر مبلغ کرایه حرفشان شد. او پنج تومان  
می‌خواست بدهد و شوفر ده تومان می‌گفت. بالاخره شوفر گفت من کاری ندارم و  
پول نمی‌خواهم، فقط خرج آژان‌های ضمن راه را به عهده بگیر.

---

۱. تاکنون مقاله‌ای با عنوان «فکر مهندس» به دست نیامده است لیکن مؤلف در زمان تحصیل در فرانسه  
مقاله‌ای با عنوان «در وصف صنعت» برای روزنامه «شفق سرخ» فرستاده که در شماره ۲۲۶۵ مورخ  
۱۳۱۱/۱۰/۳۰ این روزنامه چاپ شده و اکنون از آثار مندرج در مجموعه آثار (۴) است که با عنوان  
«مقالات اجتماعی و فنی» در سال ۱۳۸۰ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و در اختیار علاقه‌مندان قرار  
گرفته است (ب.ف.ب).

حس می‌فرمائید که این مشاهدات و مسموعات چه تأثیر سوء در جوان تازه برگشته از اروپا می‌کرد. مادرِ وطن، در لباس مأمورین دولت، با چه وضعی از فرزندان خود پذیرایی می‌کرد.

یکی از دوستان (آقای مهندس حسینی) وقتی وارد سرحد می‌شود همین که شناسنامه‌اش را ارائه می‌دهد، مأمورین ژاندارمری بلافاصله او را توقیف و به‌عنوان سرباز مشمول فراری، در کامیون می‌اندازند. هر چه می‌گوید «بابا من دانشجوی اعزامی دولتی هستم، اگر فراری بودم که به پای خود به مملکت بر نمی‌گشتم.» نتیجه‌ای نمی‌بخشد. مانند اسیر او را می‌آورند تحویل پادگان کرمانشاه می‌دهند. تصادفاً در میان همسفران یا حاضرین در گمرک خانیقین، آشنائی همین جریان را به رئیس فرهنگ کرمانشاه آقای میرزا محمد خان پورسینا معلم سابق ایشان می‌رساند. وساطت و ضمانت رئیس فرهنگ کرمانشاه سبب آزادی حسینی می‌شود.

این وضعی بود که محصلین اعزامی هنگام مراجعت برای خدمت به وطن با آن مواجه می‌شدند. حکایات فوق‌البته کهنه است و حالا پاسبان جوازبین، جلوی دروازه‌ها وجود ندارد. اما باز هم به‌طوری که می‌دانید، غالباً موضوع بحث نخست وزیران و وزرای فرهنگ و مسئولان دلسوز و حتی شخص اعلیحضرت می‌شود. عدم مراجعت محصلین آمریکا یا اروپارفته برای مملکت ما مسئله‌ای است. علت آن را باید در همین قبیل چیزها جستجو نمود.

بعد از یکی دو روز به تهران رسیدیم. در تهران و بسیاری از شهرها حکومت نظامی برقرار بود. برای هر مسافرتی می‌بایست جواز گرفت و سخت‌گیری‌های فراوانی از طرف کلانتری‌ها به عمل می‌آمد. لازم بود انسان ضامنی را معرفی کند. و مثل یک مجرم متهم، بازجوئی‌هایی را جواب بدهد. در سال ما قبل آخر در اروپا که از پاریس به لندن رفته بودم به یاد جریان‌های جوازگیری مملکت‌مان افتاده برای مرحوم پدرم نوشتم امروز من از مملکتی به مملکت دیگر سفر کردم اما خیلی راحت‌تر از آن دفعه‌ای که در خدمتتان از تهران به دماوند رفتیم. زیرا با یک مراجعه ساده‌ی دو سه دقیقه‌ای به کنسولگری انگلیس و بدون معرفی و ضامن، ویزا گرفتم.

ما از خود مردم بدی نمی‌دیدیم. مأمورین دولت بودند که شخص را منزجر می‌ساختند. البته در شهرهای و در قیافه اشخاص، به پاره‌ای اصلاحات و اقدامات که از چند سال قبل شروع شده بود، برخورد می‌کردیم. اما می‌دیدیم که اصلاحات



و اقدامات ، از حدود سفیدکاری دیوارها و مغازه‌ها و تغییر لباس مردها و روپوش زن‌ها ، کمتر تجاوز می‌کند. آنچه هست ، ظواهر خیلی سطحی امور ، تقلیدهای بسیار کودکانه فرنگ است. ندرتاً توجه و تمایل به عمق و اساس است. شعر کلیده و دمنه به خاطر می‌آمد:

کم کن بر عندلیب و طاووس درنگ  
کانجا همه بانگ آمد و اینجا همه رنگ

با ملاحظه آن رفتار و روحیات و اصلاحات ، چنین حس می‌کردم که انگاره آورده‌های بنده و کالای در چننه ، خریداری ندارد. یا آنکه می‌بایست ماه‌ها و سال‌ها چننه به دوش در شهر بگردم و فریاد و تبلیغ کنم تا مشتری پیدا نماید.

#### خدمت نظام وظیفه:

چند روزی از مراجعت به ایران نگذشته بود که داوطلبانه وارد خدمت نظام وظیفه شدم. از یک ساله نظام وظیفه که پنج ماه آن در دانشکده افسری و هفت ماه در سربازخانه می‌گذشت صحبت زیادی که مناسب این مقام باشد ندارم. ملول بودم که بعد از ۲۰ سال درس و زحمت ، یک وظایف خیلی کوچک بی‌خاصیت، ولی تحت انضباط سخت ، از ما می‌خواهند.

در همین عشرت‌آباد در گردان مستقل مهندسی لشگرها، فرمانده دسته گروهان ۴ مخابرات بودم. ولی اغلب روزها مأموریتی که به ما و به سربازان ما داده می‌شد، این بود که معاون فرمانده گردان می‌آمد قطعه ریگی را نشان می‌داد و می‌گفت آنچه سنگ و ریگ بزرگتر از این است باید از محوطه جمع‌آوری شود. برای چنین عملی، البته نه تنها تحصیلات مهندسی اروپا، بلکه متوسطه و ابتدائی ایران هم لازم نبود. اما کوچک‌ترین تخلف سبب تنبیه انضباطی شدید می‌شد.

یکی دو ماه که گذشت ، مأموریت مخصوص و مناسبی در خور معلوماتمان به ما دادند. چهار نفر از ما را انتخاب کردند ، بعد از ظهرها به اداره مهندسی ارتش رفته نظامنامه از فرانسه ترجمه کنیم. در آن دوره‌ها، بعد از ظهرهای دوشنبه ، کلیه افسران دعوت داشتند که به باشگاه افسران بروند، سخنرانی‌های تاکتیک و غیره گوش دهند.

تیمسار شاهزاده، سرتیپ کیکاووسی، رئیس اداره مهندسی ما را از این عمل معاف کرده، دستور داده بودند بنشینیم آئین نامه بنویسیم. مبارزه با تمرکز اداری و جلوگیری از تورم کارها در مرکز، حرف تازه‌ای نیست. آقای نجم الملک در دوران وزارت دارائی خود خیلی اصرار به این قسمت داشتند. نخست وزیران و شخص اعلیحضرت نیز بارها از دخالت دادن مردم در امور مربوطه و از شورای شهرستان‌ها صحبت کرده‌اند. اما متأسفانه آنچه در میان و در عمل می‌بینیم دائماً در پیشرفت و تقویت است، نه تنها تمرکز امور در وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی مقیم پایتخت، بلکه توجه و تمرکز و تبلور همه چیز در یک مرکز خیلی محدودتر و خاص‌تر، یعنی در مقام سلطنت است. اصرار می‌شود، همه شخصیت‌ها و ابتکارها و مسئولیت‌ها محو شده، هر کار و هر فکر و هر دستور، پیروی از منویات ملوکانه باشد. هر گزارش به شاه منتهی شود و هر دستور و تصمیم از شاه ساطع و صادر گردد.

حال به یاد آورید که تذکر میرزا محمد علیخان گرگانی چه بود و نظریه جیمز برایس کار را به کجا می‌کشاند و چرا آقای دکتر مصدق مدافع حقیقی و واقعی رژیم مشروطه سلطنتی، می‌فرمود:

«در مملکت مشروطه، شاه باید مصون از تعرض باشد و برای آنکه مصون از تعرض باشد باید از دخالت در امور مملکت و طرفیت با مقامات داخلی و خارجی خودداری کند.»

باز هم عرض می‌کنم علاقه‌مندان به ملت و دولت و سلطنت، از این اشارات عبرت بگیرند.

می‌روم دنبال مطالب جا مانده.

### دوران خدمت:

از دوره وظیفه به دوره خدمت می‌آیم، سال ۱۳۱۵. فوق‌العاده در آتش حسرت خدمت به مملکت و کسب معاش می‌سوختم. سرشار از فعالیت بودم. در «شرکت ساختمان» که از طرف وزیر دارائی داور، تأسیس شده بود، استخدام گردیدم. در دانشکده فنی عهده‌دار درس ماشین‌های حرارتی و ترمودینامیک شدم. ولی این مقدار کار کفاف عطش و علاقه‌ام را نداده با عده‌ای از رفقای فرنک‌برگشته و نظام‌وظیفه کرده، یک شرکت هفت نفری همه‌فن حریف، به نام «اما» (اتحاد مهندسین ایران) با مبلغ هنگفت

هفت هزار تومان تأسیس کردیم...

« شرکت ساختمان » با یک برنامه دولتی بسیار وسیع ، دارای شعب و رشته‌های فعالیت متعددی بود که هر کدام به وسیله یک متخصص خارجی، غالباً آلمانی یا اروپای شرقی، اداره می‌شد. آقای مهندس حسین شقاقی معاون فنی شرکت، زیر دست هر مهندس یا متخصص عالی‌مقام فرنگی، یک مهندس تازه وارد ایرانی را قرار داد. که بعد از پایان قرارداد ، جای آن فرنگی را بگیرند. بنده را هم زیر دست L'Hiraut معاون شعبه تأسیسات « شرکت ساختمان » کردند. برنامه این شعبه، ایجاد کوره‌های آجرپزی مکانیکی ، کارخانجات پیچ و مهره‌سازی ، کوره چدن‌ریزی و از این قبیل کارها بود.

« شرکت ساختمان » با دایه‌های خیلی زیاد که داشت و با تعجیل و بی‌مطالعه‌گی که در تشکیل آن شده بود، عمری نکرد و کار دولتی من ، یکسره دانشجویی دانشکده فنی شد.

در سال ۱۳۱۹ در اداره ساختمان بانک ملی ایران وارد شدم. خاطرات «باقیات الصالحاتی» که به‌عنوان متصدی دایره تأسیسات بانک انجام داده‌ام ، هنوز دلشادم می‌کند:

استفاده از قنات، موتورخانه بانک ، اولین چاه عمیق بعد از جنگ ، ساختمان فروشگاه فردوسی، مناقصه‌گذاری ساختمان‌ها و تأسیسات شوفاژ و برق و آب شعبه‌های مختلف بانک در شهرستان‌ها و بالاخره شعبه بزرگ مجهز بازار. این قبیل مراجعات و عملیات مهندسی متنوع و مطالعات درسی دانشکده فنی ، تا حدودی احتیاج و عطش مرا به خدمات ، از طریق فعالیت فنی و تخصصی تحصیلی اقناع می‌کرد و لازم نیست از این جهت سر آقایان را درد بیاورم.

### شروع فعالیت‌های اسلامی، اجتماعی:

در اداره ساختمان بانک ملی در همان سال ۱۳۱۹ بود که یک روز دو نفر جوان خوش قامت، یکی عضو بانک و دیگری عضو فرهنگ، به سراغم آمده، سلام علیکی کردند و مجله کوچکی را روی میز گذاشتند . خواهش همکاری و یک مقاله داشتند. نام مجله دانش آموز بود(کلمه دانش آموز را هنوز فرهنگستان برای شاگرد دبیرستان علم نکرده بود)، ناشر مجله «کانون اسلام» و نویسندگان آن اشخاص مختلف بودند. بالای

یکی از مقاله‌ها، برای اولین بار نام آقای سید محمود طالقانی را دیدم. مقاله‌ای که برای آن مجله تهیه کردم و در دو شماره چاپ شد «مذهب در اروپا بود»<sup>۱</sup> این مقاله بعدها و موقعی که در زندان بودم، مستقلاً چاپ شد. همان‌طور که در شرح حال و افکار دوران تحصیل اروپا عرض کردم، بنده در حاشیه وظایف تحصیلی و تخصصی، مهم‌ترین مأموریت، مأموریت و رسالت برای هموطنانم، فهماندن این مطلب بود که اروپای متمدن مترقی و اروپای واقعی، اروپای سینما و رمان نیست. اروپا با شاپو و کراوات مردها و زلف و ماتیک خانم‌ها، اروپا نشده است. اروپا معنویت و مذهب و ایده‌آل دارد، فعالیت و فداکاری دارد، تقوا و روح اجتماعی دارد.

بنابراین اولین ارمغانی که هفت سال بعد از مراجعت به کشور، تحویل هموطنان و مخصوصاً جوانان دادم، مقاله «مذهب در اروپا» بود و اینک یک نسخه‌اش را به قصد مطالعه، تقدیم دادگاه می‌نمایم.

اگر حکایات و سرگذشت‌های گذشته، به‌نظر می‌آمد با موضوع دفاع و دادگاه ارتباط مستقیم و صریح نداشته باشد، ولی این مقاله و مطالب بعد از این مستقیماً وارد کیفرخواست می‌شود و پایه‌های آن پیش می‌رود.

ملاحظه می‌فرمائید که کاملاً برخلاف ادعای کیفرخواست و آنجا که می‌گوید:

« مهندس بازرگان و همفکران او همزمان با فعالیت در نهضت مقاومت ملی (یعنی سال ۱۳۳۳ بنا به مندرجات صفحه اول و ۱۳۳۴ بنا به مندرجات صفحه ۱۰ کیفرخواست و به مصداق دروغگو فراموشکار است) نیز فعالیت‌هایی در لوای انجمن‌های مختلف اسلامی داشتند و تحت پوشش جلسات مذهبی سعی داشتند از تفرقه و پراکندگی هواخواهان و طرفداران خود جلوگیری و آنان را تا فرارسیدن فرصت مناسب و تجدید فعالیت علنی در اطراف خود نگاه‌دارند». چقدر دور از حقیقت یا از روی بی‌خبری و یا غرض‌ورزی نوشته است. اینجانب و حضرت آیت‌الله طالقانی و آقای دکتر سبحانی و آقای مهندس سبحانی در انجمن‌های مختلف اسلامی فعالیت داشته‌ایم، خیلی هم داشته‌ایم، اما درست برعکس ادعای کیفرخواست، فعالیت‌های مذهبی ما، جنبه فرعی و پوششی، یا فرصت‌یابی نداشته است.

---

۱. این اثر در ۱۳۲۱/۳/۲۲ تدوین شده و در همین سال در مجله «دانش آموز» ارگان کانون اسلام چاپ گردیده است. این اثر هم‌اکنون در مجموعه آثار (۸) قرار دارد که در سال ۱۳۷۸ با نام «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی» توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است (ب.ف.ب).

اگر ورود بنده به سیاست به طوری که بعداً ارائه خواهد شد (و کیفرخواست نیز جلوتر از آن نمی‌رود) از سال ۱۳۳۲ شروع شده است، ولی فعالیت منظم من در زمینه‌های اجتماعی و مذهبی - اولین مدرک آن همین مقاله «مذهب در اروپا» است - در سال ۱۳۲۱ در «کانون اسلام» آغاز شده و در آنجا بود که برای اولین بار با آقای طالقانی آشنایی و ارادت پیدا کرده و یک همکاری صمیمانه مداوم پیدا کردیم. حضرت آقای طالقانی با شیوه روشن و اصیل و مؤثری، تفسیر قرآن می‌گفتند و دائماً عده‌ای از دانشجویان و جوانان و اینجانب، از محضرشان بهره‌مند می‌شدیم. در محیط «کانون اسلام» آن روز که در خیابان امیریه به منظور تبلیغات اسلامی و خیریه تأسیس شده بود و همچنین در «انجمن اسلامی دانشجویان» که بعداً تأسیس شد، بنده زمینه‌ای برای تحویل دومین ارمغان ره‌آورد سفر فرنگ، یا اجرای ماده ۲ برنامه‌ای که برای خدمت به خلق و ایفای وظیفه، بر خود فرض کرده بودم، می‌یافتم.

### همکاری و فعالیت موروثی:

اتفاقاً همکاری اینجانب با حضرت آقای طالقانی خیلی ریشه‌دارتر و موروثی بود. آن عشق و فعالیتی که کیفرخواست، به رنگ ریا و یک‌نوع پوشش تظاهری جلوه داده، در خون ما وجود داشته و اصل و منشاء سایر افکار و اعمالمان بوده است. زیرا بیست سال قبل از آن در حوالی سال ۱۳۰۳ بنا به پیشنهاد مرحوم حاجت الاسلام آقای حاج سید ابوالحسن طالقانی، والد معظم حضرت آقای طالقانی حاضر، و استقبال و اقدام مرحوم پدرم، یک مجلس منظم تبلیغ دینی و جواب‌گوئی به مخالفین اسلام، در منزل ما تشکیل گردیده، افراد زیادی از مبلغین و یا معتقدین اهل کتاب و ادیان جدید، آمد و رفت می‌کردند و با حضور مردم به بحث می‌پرداختند. به طوری که من شاهد مسلمان شدن عده‌ای از آنها بودم. این مجلس یا مجمع، مجله‌ای نیز به نام «بلاغ» منتشر می‌کرد که از جمله میرزا ابوالحسن خان فروغی و مرحوم حاج محتشم السلطنه از همکاران آن بودند.

در آن دوره چون هرگونه اجتماع و جنب و جوش و آثار حیاتی مردم برای دولت نامطبوع و غیر قابل قبول بود، بزودی مخالفت آغاز شد. مرحوم پدرم را رئیس نظمیّه وقت با تهدید و ارعاب فراوانی احضار کرد ولی در مقابل مقاومت منطقی نرم شد و مرحوم حاج ابوالحسن طالقانی نزد شاه رفته، حقیقت و ضرورت قضیه را در میان

گذاشتند و رفع مخالفت نمودند، ولی بعداً وزیر درباری که خود مطرود و محکوم قرار گرفت، مانع ادامه عمومی آن مجلس گردید و مجلس به صورت تفسیر و موعظه درآمد.

منظور آنکه آقای طالقانی و بنده بنا به ارث و عقیدت، چنین تربیت شده بودیم که به موزات شغل خصوصی و وظیفه فردی و وظیفه خانوادگی، یک خدمت اجتماعی و اسلامی را نیز جزء برنامه خود بدانیم. مسافرت اروپا و مطالعات آنجا خاصیت و ضرورت این طرز فکر را در بنده تقویت نموده بود.

قضایای شهریور ۱۳۲۰ با همه مصیبت‌ها و خفتی که برای ایران پیش آورد این تسلی مختصر را همراه داشت که برای ملت یک فرصت نفس کشیدن و مختصر امکان آزادی موقت دست داد و بلافاصله آثار آزادی در افکار و ذوقیات و اعمال مردم پدیدار شد. به طور محسوس سطح مطبوعات بالا رفت و در میان مقالات دشنام‌آمیز و ستیزه‌جویی که لازمه مردم از زنجیر گریخته‌ی کینه اندوخته است، مقالات تحقیقی و اجتماعی ارزنده نیز پیدا شد. روزنامه‌های فکاهی و کاریکاتورهای انتقادی برای اولین بار، خنده در چهره خوانندگان ظاهر می‌ساخت و هنر نقاشی و کاریکاتورکشی، ترقی سریعی نمود. کتاب نوشته شده، تأثر به روی صحنه آمد، اجتماعاتی تشکیل شد. مردم در آن نوشته‌ها و گفته‌ها دیگر کلمات و حرکات دستوریِ تو خالیِ بازیگرهای دولتی را نمی‌دیدند.

### کانون اسلام:

بدیهی است همان‌طور که در هوای مساعد بهار و در زمین حاصلخیز همه نوع گل و علف سر در می‌آورد و در باغ، جانورهای گزنده هم دیده می‌شود و باغبان وظیفه دارد نهال‌های خوب را پرورش دهد، وظیفه یک مجتهد روشن ضمیر دل‌سوخته و وظیفه یک معلم تشنه خدمت نیز ایجاب می‌کرد در کشتزار دل و دماغ جوانان کشور، افکار پاک و زنده را بارور کنند. در ایرانیان عقب‌افتاده شیفته تمدن و ترقی، عمل اروپائی و علم اروپائی به اصطلاح حقوق‌دانان و فقها، حجت کامل داشت و وحی مُنزل بود. بنابراین، همان‌طور که قبلاً نام بردم بسیار طبیعی و مناسب بود که اولین مقاله غیر درسی و مواجهه عمومی بنده با طبقه جوان، «مذهب در اروپا» باشد. قبل از هر چیز این مطلب را با هموطنان ترقی‌خواه و تجددخواه خود قطع کنم که اروپائی متمدن مقتدر،

بی‌دین نیست. در پایان آن مقاله چنین گفته شده بود:

«پس به‌طور خلاصه در اروپا، دین بوده و هست. شیوع کامل دارد، مرتب و پاکیزه می‌باشد. یعنی بر دل‌های صاف و مغزهای روشن، استوار گشته است. ولی دینی است که برای امروز کاملاً ناقص می‌باشد...»

کانون اسلام محل معارفه و برخورد افکار و اشخاص بود. از سرتیپ مقدس و صاحب‌منصب عالی‌رتبه وزارت پست و تلگراف گرفته تا دانشیار و آموزگار و دانشجو و دانش‌آموز و کاسب دکاندار. در یکی از آن مجالس سخنرانی و بحث، سئوالی را بنده عنوان کردم:

«موضوع گُر و ابعاد ۳/۵ و جب چیست؟»

برای حاضرین که مسائل شرعی را به‌صورت قالب‌های منجمد شده در عرش نگاه می‌کردند، سؤال اصلاً بی‌جا و بی‌مورد بود. حاضرین دیگر هم جوابی نداشتند و معماً لاینحل ماند. ولی بعداً و تصادفاً ضمن مطالعاتی که برای تهیه درس تأسیسات ساختمان، در کتاب «تأسیسات بهداشتی» Installation Santinair در بحث و تخلیه و تصفیه فضولات می‌کردم، به مطالبی برخورددم که شباهت به بحث شرعیات‌ها روی مواد جائزالتیمم داشت و دنباله آن، جواب مسئله گُر و بسیاری از مسائل کتاب طهارت را از نظر علمی می‌داد. همان‌را عنوان اولین سخنرانی خود در کانون اسلام نموده پس از تحقیق بیشتر و تکمیل به‌صورت اولین کتاب خود در سال ۱۳۲۲ تحت عنوان «مطهرات در اسلام»<sup>۱</sup> منتشر ساختم. این کتاب تا به حال چند بار چاپ شده است. در آنجا کلیه احکام طهارت و نظافت اسلامی از دریچه تصفیه بیوشیمی Filtration biochimique و به استعانت قوانین فیزیک و شیمی و فورمول‌های ریاضی مطالعه شده بود. طرح ورود در مطلب منطبق با احتیاجات و روحیات زمان بود و می‌توانست از طرف درس خوانده‌های متدین مورد استقبال واقع شود. یکی از آنها گفته بود ای کاش برای سایر احکام هم چنین کتابی نوشته می‌شد. یعنی از دریچه افکار و علوم جدید، کلیه مباحث اسلامی مورد مطالعه و مطابقه قرار می‌گرفت. آرزوی آن دانشجو برای بنده آرزو و دستورالعمل شد.

---

۱. این اثر تدوین تفصیلی سخنرانی مؤلف در سال ۱۳۲۲ و در «کانون اسلام» است که در آبان ماه ۱۳۲۲ چاپ و منتشر شده و در سال ۱۳۷۹ در قالب مجموعه آثار (۷)، با عنوان «مباحث علمی، اسلامی»، توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و در دسترس علاقه‌مندان قرار داده شده است (ب.ف.ب).

### انجمن اسلامی دانشجویان:

بدیهی است که علاقه به دین و به ایران و مجاهده در راه کشف و رواج حقیقت و اصلاح خود جامعه به هیچ وجه من الوجوه انحصار به این حقیر نداشت. چه در همان همدوره‌ها و همسن‌ها، و چه در میان قشرهای جوان‌تر یا پیرتر، علاقه‌مندان مجاهد فراوان بودند.

از جمله جنب و جوش‌ها و آثار حیات که بعد از رهایی از دیکتاتوری ظاهر گردید تأسیس انجمن اسلامی دانشجویان در سال ۱۳۲۱ بود. بر خلاف اظهار کیفرخواست که می‌گوید: در سال ۱۳۳۴ و بعد از تعطیل نهضت مقاومت ملی ما برای جلوگیری از تفرقه هواداران خود دست به تأسیس انجمن اسلامی دانشجویان زدیم. این انجمن که یک نسخه اساسنامه چاپی کهنه آنرا تقدیم دادگاه می‌نمایم در سال ۱۳۲۱ و بدون آنکه آقایان طالقانی و دکتر سحابی و بنده از آن اطلاعی داشته باشیم، در دانشکده پزشکی به دنیا آمد.

به طوری که بعدها از مقدمین انجمن شنیدم، دنیا آمدن آن، جنبه دفاعی و عکس‌العمل مبارزه‌ای داشت. در دانشگاه تهران دو دسته یا دو دست به کار افتاده و در میان جوانان ما سخت تبلیغ می‌کردند. توده‌ای‌ها و بهائی‌ها. مخصوصاً بر دانشجویان غریب شهرستان‌ها، عرصه را خیلی تنگ می‌کردند. بچه مسلمان‌ها که شاید عده‌ای از آنها در کانون اسلام پای تفسیر قرآن آقای طالقانی آمده بودند به رگ غیرتشان برخورد کرده بود. انجمنی تشکیل دادند که اساسنامه چاپی آنرا تقدیم کردم. آقای مهندس سحابی در مرحله نقص و صلاحیت دادگاه، عدم تفحص و توجه به این اساسنامه را از نواقص عمده پرونده‌ها شمردند. بنابراین لازم است که حالا ما رفع نقیصه نمائیم و انجمن اسلامی دانشجویان را آن‌طور که هست معرفی کنیم. بر طبق کتابچه چاپی مرام انجمن در چهار ماده به شرح زیر اعلام شده است:

۱. اصلاح جامعه بر طبق دستورات اسلام.
۲. کوشش در ایجاد دوستی و اتحاد بین افراد مسلمان مخصوصاً جوانان روشنفکر
۳. انتشار حقایق اسلامی بوسیله ایجاد موسسات تبلیغاتی و نشر مطبوعات.
۴. مبارزه با خرافات.

برای آنکه آقایان دادرسان از طرز فکر و روحیات آن‌روز جوانان مسلمان دانشگاه تهران و در دلدل‌های آنها اطلاع حاصل فرمایند، قسمتی از مقدمه اساسنامه یا «هدف ما»



را می خوانم. خصوصاً از آن جهت که بذر کاشته شده بلافاصله در تمام دانشکده‌های تهران سر از خاک در آورد و علی‌رغم فقدان وسائل، تسلیم مشکلات و مخالفت‌های فراوان نشده‌اند و بحمدالله هنوز برقرار است. بلکه در تمام دانشگاه‌های ایران و حتی آمریکا و پاره‌ای ممالک اروپا، شعبه یا دامنه و نظیر پیدا کرده است. و بعداً که دانشجویان عضو انجمن، فارغ التحصیل گردیدند و مهندس و پزشک و معلم و غیره شدند، انجمن‌های اسلامی مهندسين، پزشکان، معلمین و غیره تأسیس شده است و این شبکه بزرگ یک مکتب و نیروی را تشکیل داده است:

« هدف ما: پیدایش و تشکیل این انجمن هنگامی وقوع یافت که مریبان و پرچمداران و زمامداران امور از خود سلب مسئولیت نموده و وظایفی را که از لحاظ اجرای مقررات اسلام و تربیت اجتماع به عهده داشتند انجام نداده و از طرف دیگر گروهی برخلاف حق و عدالت مقاماتی را اشغال کردند که شایسته آن نیستند و ظلم و تعدی خود را بر دیگران تحمیل می‌کنند و در نتیجه این روش، مسلمین و افراد جامعه ایرانی از جاده اصلی منحرف و مفسد اخلاقی به حدی رو به ازدیاد نهاد که حالت رقت و تأثر عجیبی در قلوب طبقه بیدار و روشنفکر و عده‌ای از دانشجویان مسلمان با ایمان پدیدار گشت و راه علاج را تنها آن دانستند که با داشتن بار سنگین تحصیل، انجمنی تشکیل داده و افراد مردم، بخصوص دانشجویان را به حقوق و موازین اسلام به وسیله برنامه‌ها و جلسات مرتب دینی آشنا سازند و عموم طبقات را به وظایف و تکالیف فردی و اجتماعی واقف کنند و نگذارند گروهی خودخواه و نادان، خرافات را در نظر ایشان اساس دین جلوه داده و از طرف دیگر گروهی هوسران و شهوت‌پرست این دسته را به رخ مردم ساده کشیده و آنها را از دین و ایمان بیزار سازند.»

ملاحظه می‌فرمائید که جوانان بیست ساله از ما تندتر و روشن تر بودند. انجمن اسلامی دانشجویان از وعاظ و استادان و نویسندگانی که به نظرشان می‌رسید، برای همکاری و سخنرانی دعوت می‌کردند. از جمله از آقایان طالقانی و دکتر سبحانی و از اینجانب. همچنین، از امثال آقایان راشد، فلسفی، حبیب‌الله آموزگار، دکتر شفق، دکتر عمید، دکتر آذر، صدر بلاغی و غیره که غالب آنها نه در آن زمان و نه حالا عنوان و افکار سیاسی موافق ما (یعنی نهضت آزادی ایران) نداشته و ندارند و بسیاری از سخنرانی‌هایشان چاپ شده و موجود است، طبیعی است بنده با آغوش باز چنین دعوت و فعالیتی را که منطبق با ماده دوم و تا حدودی ماده چهارم برنامه خدمتی

ارمغان اروپا بود، استقبال می‌کردم.

### سلسله گفتارها و نوشته های مذهبی:

چشمان درخشان، مغزهای روشن، دل‌های داغ و پیکرهای سراپاگوش که این جوانان مؤدب و مهربان نشان می‌دادند، بهترین عامل و مشوقی بود که هر زبان‌بسته‌ای را به سخن می‌آورد و هر ذهن کور را باز می‌کرد. به زبان حال مسائل و مطالبی مطرح می‌کردند و وقتی جواب آنها را مطابق افکار و استعدادشان می‌شنیدند، می‌بلعیدند و می‌قاپیدند.

سلسله سخنرانی‌های بعدی بنده که به زحمت سالی دو سه بار انجام و بسیاری از آنها چاپ می‌شد از این جهت قابل ذکر در دادگاه است که سیر تحول افکار و انتظاراتی را که روشنفکران از معتقدات مذهبی داشتند، نشان می‌دهند و به تناسب آنها و در جواب مسائل مطروحه، پیش رفته است.

بعد از «مذهب در اروپا» و «مطهرات در اسلام» که جنبه دفاع از دیانت و از حقیقت و عمق اسلام داشت چون چنین ادعا شده بود که اسلام جوابگوی کلیه مسائل معنوی و مادی زندگی اعم از فردی و اجتماعی می‌باشد، هر موضوع و مشکلی به آن عرضه می‌شد. یکی از مسائل و مطالب آن دوره که کاملاً جهانی و نسبتاً کهنه بود، ولی انعکاس آن به تازگی در اذهان و شئون کشور ما طنین انداخته و محافل سیاسی و دینی و اداری و اجتماعی را به خود مشغول داشته بود، افکار ماتریالیست و کمونیست بود. حزب توده ایران با میراث وسیع سوابق تشکیلاتی بسیار قوی کمونیسم بین‌الملل و با پشتیبانی که از سیاست‌های خارجی داشت و همچنین با منطق و اصول تازه و تیز آن، جوانان ایران را در معرض تهدید و تسخیر قرار داده بود. مرام و مسلک توده، تنها جنبه سیاسی ضد دولتی نداشت، بلکه به سراسر افکار و آداب و عقاید تجاوز می‌نمود. بدیهی است که چنین وضعی نمی‌توانست قابل قبول و تحمل همه کس باشد. مخصوصاً از نظر یک مسلمان که مرام کمونیسم با وجود نقاط اشتراک چند از نظر طرفداری از مظلوم و کارگر و داعیه مساوات و عدالت، اختلاف‌های اساسی و اصولی مهمی «به لحاظ جهان بینی و مبدأ و مقصد زندگی»، با اسلام دارد.

فکر می‌کنم لازم نباشد در این دادگاه از تأثیر و موقعیتی که افکار توده‌ای مخصوصاً در سنوات (۱۳۳۴-۱۳۲۱) در کلیه شئون کشور ما بازی کرده است، صحبت بنمایم

و تزلزلی را که در مقامات دولتی و دربار ایجاد نموده بود گوشزد کنم. در هر حال ارکان خانوادگی و دینی و ملی و اداری ما را تهدید می کرد یا لاقبل تحت تاثیر گذارده بود. در برابر این سیل همه چیز برانداز، از سه طریق یا در سه جبهه امکان مقابله یا مبارزه وجود داشت:

۱. از طریق نظامی و پلیسی یعنی با زور،
۲. از طریق سیاسی و ملی و دولتی،
۳. از طریق فکری و عقیدتی.

راه اول را نیروهای انتظامی (بخصوص بعد از کودتای ۲۸ مرداد) در پیش گرفتند. راه دوم در داخله کشور با تشکیل و توسعه احزاب و افکار ملی و اجتماعی امکان پذیر می شود و در خارج کشور با مذاکرات و معاملات دیپلماسی و برگرداندن نفوذهای خارجی.

چنین اقداماتی در آن سالها به هیچ وجه از طرف دولت های بر سر کار، اجرا نگردید و احزاب و اجتماعات ملی نیز یا تشکیل نشده بود یا اگر شده بود، عنایت و عمقی نداشت.

راه سوم که مبارزه در زمینه فلسفی و فکری و ارائه مکتب رقیب و مافوق باشد، همان است که ما انتخاب کردیم.

وظیفه دینی و ملی ما بدون آنکه دستور یا دستمزد از جایی بگیریم و بدون آنکه دولت ایران و دولت های غربی ضد شوروی، اصلاً اطلاع و اعتنائی به آن حرکت ضعیف اولیه داشته باشند، ایجاب می کرد که با این مکتب مبارزه نمائیم. اما نه مبارزه به وسیله سر نیزه و خدعه و با زندان و شکنجه هایی که دولت های بعد از ۲۸ مرداد [۱۳۳۲] در پیش گرفتند. با سلاح عقیده و منطق اولاً، و از طریق فعالیت و خدمت ثانیاً.

وجهی ملی مبارزه با کمونیسم را در بحث دیگری بعداً به عرض خواهم رساند و فعلاً به وجهه دینی آن می پردازم.

یک عده از سخنرانی ها و انتشارات اینجانب در انجمن اسلامی دانشجویان از سال های ۱۳۲۲ به بعد مستقیماً متوجه و متعرض افکار مادی و اشتراکی بود. از جمله

آنچه بعداً تحت عنوان «اسلام یا کمونیسم»<sup>۱</sup> چاپ و منتشر می‌شد. مندرجات و منظور از آن سخنرانی دو سه جلسه‌ای، در صفحه اول در سه عبارت «از خدا پرستی تا خود پرستی، اسلام یا کمونیسم، آخرالزمان» خلاصه و معرفی شده است. در آنجا سعی شده نشان داده شود که سیر طبیعی و فعلی دنیا طوری است که آینده دنیا آئینی و چاره‌ای جز توسل به اسلام یا کمونیسم ندارد و تمام مکاتب و مذاهب دیگر از بین رفتنی است و آخر الزمان مورد اشتیاق و انتظار ما، چگونه می‌تواند باشد. این کتاب جواب و حمله به آن دو عاملی بود که عرض کردم موجب انجمن اسلامی دانشجویان در دانشگاه شده بود؛ کمونیسم و بهائیت.<sup>۲</sup>

حضرت آقای طالقانی نیز در آن ایام و خیلی زودتر از انقلاب شش ماده‌ای اصلاحات ارضی و حتی قبل از عنوان شدن قانون ملی شدن نفت، یک سخنرانی در زمینه «مالکیت در اسلام» ایراد کردند که دو بار چاپ شده است. در آن کتاب هم مسئله عمومی و ملی بودن منابع زیر زمینی از نظر شرعی عنوان شده است و هم اشکال و ایرادهای شرعی فوق‌العاده‌ای که به سیستم ارباب و رعیتی و مالکیت‌های عمده رایج مملکت وارد است.

---

۱. در اواخر سال ۱۳۳۱، مؤلف بنا به درخواست انجمن اسلامی دانشجویان، سه جلسه سخنرانی با عناوین «خداپرستی و خودپرستی»، «اسلام یا کمونیسم» و «آخرالزمان» داشته که بعداً تدوین و با عنوان «از خداپرستی تا خودپرستی» چاپ و بارها تجدید چاپ شده است. این اثر در سال ۱۳۷۸ و در غالب مجموعه آثار (۸)، با نام «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی» توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است (ب.ف.ب).

۲. خوشمزه است چند سال بعد که به دستور فرمانداری نظامی حکومت علاء، برای اولین بار و بعد از اخراج از مدیریت کل لوله‌کشی آب تهران زندانی شدم، به اتفاق آقای دکتر سحابی در لشکر زرهی، [در زندان] انفرادی در سلول می‌زیستیم. یک روز که آقای دکتر سحابی برای شستن ظروف به نظافت‌گاه عمومی زندان رفته بود، به یکی از محبوسین توده‌ای بر می‌خورد. مشارالیه سراغ بنده را می‌گیرد. آقای سحابی می‌گوید امروز ظرف شوئی با من و نظافت اطاق با ایشان است. آن جوان توده‌ای به شوخی می‌گوید، حتماً بعد از خروج از زندان کتابی خواهند نوشت تحت عنوان «از لوله‌کشی تا جارو‌کشی». یک‌روز هم به مناسبت سمپاشی اطاق‌های زندان، همه زندانی‌ها را موقتاً به محوطه آوردند. یک پیرمرد ارمنی را که در سلول انفرادی مجاور ما ممنوع‌الملاقات بود و تازه به زندان انداخته بودند، آنجا دیدم. کتابی در دست داشت که از کتابخانه زندان به او داده بودند. با تعجب خاصی یک نگاه به کتاب و یک نگاه به بنده می‌کرد و نمی‌فهمید چطور شده است. از یک طرف کتاب «مطهرات در اسلام» بنده را به او داده‌اند بخواند و از افکار کمونیستی دست بردارد و از طرف دیگر در آن ببحبوحه مبارزه دولت با توده‌ای‌ها، مؤلف این کتاب را نیز به زندان انداخته بودند.

انجمن اسلامی دانشجویان مجله‌ای به نام «گنج شایگان» داشت. در آنجا سخنرانی‌ها و مقالات و نظریات خودشان و دیگران را که تألیف یا ترجمه شده بود منتشر می‌ساختند و اثر و انعکاس بسیار مفیدی داشت. دو مقاله سخنرانی شده بنده نیز، در جواب همان موج فلسفی و سئوالی بود که در اذهان متفکرین و معتقدین وجود داشت. یکی «دل و دماغ»<sup>۱</sup> (در ارائه اینکه مبدا تحرک و فعالیت‌های انسان عوامل درونی و عشق است نه عقل و علم که وسیله می‌باشد) و دیگر «پراگماتیسم در اسلام»<sup>۲</sup> (استناد و استنباط از قرآن و سنت و حدیث درباره اصالت عمل و ملازمه حق با نفع).

در سخنرانی چاپ شده «کار در اسلام»<sup>۳</sup> نیز این حقیقت و دستورالعمل قرآن و اسلام که شرط پیروزی و رستگاری، چه برای دنیا و چه برای آخرت، فعالیت یا عمل صالح می‌باشد و کلید ورود به بهشت، یک کلید سه شاخه‌ای است از «ایمان» و «تقوا» و «عمل» برای جوانان و مردم تشریح شده بود.

برای آنکه بیشتر به استقبال آرزوی آن دانشجو رفته، به قدر فهم و توانائی ضعیف خود جواب جامع و یکجا به مسئله تأیید یا عدم تأیید اصول و احکام اسلام از نظر دانش و تمدن معاصر داده باشم، یک سخنرانی چهار جلسه‌ای و یک کتاب ۱۴۰ صفحه‌ای تحت عنوان «راه طی شده»<sup>۴</sup> در سال ۱۳۲۷ ایراد و منتشر شد که تا به حال چهار بار تجدید چاپ گردیده است. منظور و محتوی این کتاب بررسی و اثبات این

---

۱. این اثر تدوین و تفصیل سخنرانی سال ۱۳۲۶ در انجمن اسلامی دانشجویان است که ابتدا در شماره‌های ۹، ۸، ۷، سال اول مجله «فروغ علم» به چاپ رسید و سپس در اردیبهشت سال ۱۳۴۴ همراه با چهار اثر دیگر در قطع جیبی توسط شرکت سهامی انتشار تجدید چاپ گردید و هم‌اکنون دومین اثر مندرج در مجموعه آثار (۹) است که با عنوان «مباحث ایدئولوژیک» در سال ۱۳۷۹ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است. (ب.ف.ب).

۲. این اثر در سال ۱۳۲۸ به صورت سخنرانی در انجمن اسلامی دانشجویان ارائه شد و بارها تجدید چاپ گردید و هم‌اکنون سومین اثر مندرج در مجموعه آثار (۷) است که با نام «مباحث علمی، اسلامی»، در سال ۱۳۷۹ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته است. (ب.ف.ب).

۳. این اثر، تدوین و تفصیل سخنرانی مورخ ۱۳۲۵/۱/۱۴ در انجمن اسلامی دانشجویان است که با همین عنوان بارها چاپ شده و دومین اثر مندرج در مجموعه آثار (۸) با نام «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی» می‌باشد که در سال ۱۳۷۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است. (ب.ف.ب).

۴. این اثر حاصل چهار جلسه سخنرانی است که به دعوت انجمن اسلامی دانشجویان در آذرماه ۱۳۲۶ در مسجد سپه‌سالار (مدرسه شهید مطهری فعلی) ایراد شده و پس از تدوین بارها تجدید چاپ گردیده و در سال ۱۳۷۷ در قالب مجموعه آثار (۱) با نام «مباحث بنیادین» توسط انتشارات قلم منتشر و در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است. (ب.ف.ب).

مطلب است که بشر خاکی به پای خود و با تجربه و دانشی که طی هزاران سال کسب کرده است، همان راهی را طی کرده و می‌کند که انبیاء تعیین و ترمیم نموده‌اند. بیش از این در زمینه سخنرانی‌ها و نشریاتی که از دولت سرانجمن‌های اسلامی و برای خاطر آنها و جوانان درس خوانده مملکت ایراد گردیده است (و بحمدالله دنباله‌اش قطع نشده و تا ده روز قبل از زندان اخیر ادامه داشته و آخرین آنها «حکومت جهانی واحد»<sup>۱</sup> است) تصریح نمی‌دهم.

اگر صحبت به درازا کشید غرض به عرض رساندن این مطلب و فهماندن این نکته بود که دادگاه محترم و حاضرین در مجلس ملاحظه کنند تاچه حد تحقیقات و نظریات کیفرخواست بی پایه و برخلاف حقیقت می‌باشد. با چه بی‌اطلاعی و بی‌انصافی خواسته‌اند انجمن‌های اسلامی را حوزه‌های تبلیغاتی منحرف شده‌ی ساختگی معرفی نمایند. طبیعی است که «کافر همه را به کیش خود پندارد». چه خوب است آقایان این کتاب‌ها و شماره‌های مجله «گنج شایگان» را بگیرید و بخوانید و قضاوت کنید. آیا موسسه‌ای که از سال ۱۳۲۱ شروع به کار کرده است و این اندازه ریشه و وسعت داشته، برای تظاهر و پوشش اغراض سیاسی و وسوسه‌های شیطانی (به قول کیفرخواست) بوده است؟ یا هدف‌های عالی انسانی دینی...؟

ضمناً این نکته را هم باید موکداً اضافه نمایم که کلیه انجمن‌های اسلامی به شهادت اساسنامه‌های مربوطه، و شهادت اجتماعات و انتشارات و مجلات و شهادت اسامی اعضای مؤسس و هیئت مدیره که اکثریت آنها غیر نهضتی و غیرجبهه‌ای هستند، به هیچ وجه من‌الوجه، نه در زیر پرده و نه در پشت پرده، غرض و عمل سیاسی به معنای مخالفت با اشخاص و زمامداران یا ریاست طلبی و وکالت و وزارت جوئی و غیره نداشته و ندارند. البته مانعی ندارد که افرادی از این انجمن‌ها در احزاب و اجتماعات سیاسی نیز عضویت و فعالیت داشته باشند و یا جزو برنامه و عملیات آنها، بنا به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر، مبارزه با محرّمات و معاصی متداول در اجتماع ایران نیز باشد.

---

۱. این اثر تدوین و تفصیل سخنرانی مورّخ ۱۳۴۱/۱۰/۱۹ در جشن میلاد حضرت صاحب‌الامر (ع) در دانشکده فنی دانشگاه تهران است که از طرف انجمن اسلامی دانشجویان منعقد شده بود. ابتدا در مهر ۱۳۴۲ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ گردید و بعد توسط انتشارات دارالفکر قم و انتشارات فاتح مشهد بارها از آن تجدید چاپ به عمل آمد. (ب.ف.ب)

دلیل زنده اینکه انجمن‌های اسلامی از فعالیت‌های سیاسی و وابستگی به نهضت آزادی یا جبهه ملی به کلی برکنار بوده‌اند و اظهار و استدلال کیفرخواست صد در - صد بی‌اساس می‌باشد. این است که سال قبل وقتی زلزله کذائی قزوین آمد و طبقات مختلف مردم برای کمک به زلزله‌زدگان قیام کردند، با آنکه بر طبق دعوتی که در مسجد هدایت از مردم به عمل آمده بود و حساب مشترکی در بانک صادرات برای جمع‌آوری وجوه اعانه دهندگان باز شده بود، بلافاصله بنا به تمایل و تصمیم هیئت مدیره کنگره انجمن‌های اسلامی، حساب و پول و محل کار انجمن‌های اسلامی، از نهضت جدا شد. نهضت آزادی در قریه حسین آباد مجاور بوئین زهرا ۱۸ باب ساختمان احداث و اهداء کرد و صندوق تعاون انجمن‌های اسلامی فعالیت و خدمات خود را در قریه آب‌باریک نو متمرکز ساخته یک حمام نسبتاً بزرگ با دوش و ده - پانزده باب خانه ساخت.

حال اگر آقای دادستان نگویند که این تمایل و تصمیم از طرف افراد غیر نهضتی کنگره بوده‌است و بنده و آقای طالقانی در سال‌هایی که خودمان هم از سیاست اعراض داشته‌ایم، انجمن اسلامی دانشجویان را به عدم دخالت و اختلاط در سیاست توصیه می‌کرده‌ایم کافی است یک سند زنده تازه مربوط به سال ۱۳۴۱ یعنی بحبوحه فعالیت نهضت آزادی ایران را که تقریرات و استلال‌ها و تأکیدهای خود اینجانب است جلوی ایشان بگذارم؛ رساله «مرز میان دین و سیاست»<sup>۱</sup> صفحه ۲۰ تا وسط، و آخر صفحه ۵۱: همچنین بعضی از احزاب یا افرادی که از روی غرض یا حتی حسن نیت، دینداری را وسیله‌ای و فرصتی برای هدف‌های مشروع و مسلک‌های سیاسی خود می‌گیرند و می‌خواهند آن‌را به عنوان عاملی جهت جلب نظر یا قدرت اثر فکری و حزبی خود قرار دهند، این دسته نیز پا از حق و مرز صحیحی که باید میان دین و سیاست رعایت شود بیرون می‌گذارند، همین‌طورند مسلمان‌های مؤمنی که بخواهند در لوای عقاید دینی و در داخل جمعیت‌های اسلامی، مرام‌های سیاسی خود (ولو مشروع) را ترویج نمایند. «ص ۲۰ و ۲۱».

... انجمن‌های اسلامی در عین آنکه معتقد به وظیفه فعالیت سیاسی هستند در

---

۱. این اثر تدوین و تکمیل سخنرانی مورخ ۱۳۴۱/۶/۲۱ در دومین کنگره انجمن‌های اسلامی ایران در مسجد نارمک است که در همان زمان چاپ و منتشر شده و بارها تجدید چاپ گردیده است. در سال ۱۳۷۸ نیز در قالب مجموعه آثار (۸) با عنوان «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی» توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و عرضه شده است (ب.ف.ب).

کادر انجمن‌های خود، فعالیت‌های روز و دخالت در مصادیق شخصی یا مقامی را نباید بکنند. «ص ۵۱»

آن‌چه از انجمن‌های اسلامی گفته شده بیشتر از جهت توضیح و جواب دفاعی به اظهارات جاهلانه و مغرضانه کیفرخواست بود تا ذهن دادرسان محترم و تماشاچیان و هموطنان به مقام و ارزش این تشکیلات آگاه شده در تکریم و تقویت آنها در راه خدمت به مملکت بکوشند.

کیفرخواست برای ساختمان زندان ده ساله بنده، مصالحی به کار برده و بر طبق نقشه‌ای، مصالح را روی هم چیده است. بنده هم چیزی جز همان مصالح به کار نخواهم برد. یعنی؛ روی حزب توده، انجمن‌های اسلامی، نهضت مقاومت ملی، جبهه ملی و نهضت آزادی، حرف خواهم زد، منتها برخلاف کیفرخواست که مصالح بدلی و خراب را به میدان آورده است و از همه اینها معرفی ناقص و غلط کرده است عمل دفاعی بنده این است که دفاع مزبور را بر طبق مشخصات صحیح بشناسانم و بیاورم و سپس با آنها و طبق نقشه مستدل محکمه پسند، به جای زندان قصر، گلستان بسازم. فکر می‌کنم دیگر لازم نباشد از انجمن‌های اسلامی و فعالیت‌های خودمان در آن انجمن‌ها صحبت کنم.

### سه نوع طرز فکر در ایران:

برمی‌گردیم به دنباله مطلب و تعقیب و گردش به دور محور اصلی یعنی مطالعه اوضاع و احوالی که در تشکیل افکار و روحیات مردم مملکت و از جمله اینجانب و رفقای مؤسس نهضت مؤثر بوده، با آنها در سلوک یا در نبرد بوده‌ایم.

در ربع آخر دوران بیست‌ساله سلطنت پهلوی، قدرت نظامی و نظام اداری و تسلط فکری حکومت به قدر کافی استقرار یافته و اقدامات قبلی به مرحله استوار و بهره برداری رسیده بود. شغل بنده در آن سنوات استادی دانشکده فنی (به‌عنوان استخدام دولتی) و همچنین کارهای آزاد دفتر فنی و مقاطعه کاری بود که تبدیل به خدمت در اداره ساختمان بانک ملی گردید.

اما جریان‌های اجتماعی و فکری مشهود در میان طبقات با سواد و علاقه‌مند و اصلاح طلب مملکت، بر حسب سن و سوابق به‌طور تقریب قابل تقسیم و تفکیک به سه نوع زیر می‌شد:



۱. در نزد مرتجع‌ها مانند اعیان و رجال سابق یا صاحب منصبان عالی مرتبه و کارمندان جا افتاده وزارتخانه‌ها و بعضی تجار معتبر قدیمی، پیوسته صحبت از مندرجات روزنامه‌ها و اخبار خارجه و جریان‌های داخلی به میان می‌آمد و بی‌اطلاع و بی‌نظر در اوضاع نبودند ولی به‌طور کلی یک حالت یأس و انکار بر افکار و نظریات آنها حکومت می‌کرد. کوچک‌ترین حساسی روی عوامل داخلی مملکت و افراد ایرانی نمی‌کردند و نسبت به هر تغییر و ترتیبی که پیش می‌آمد یا ممکن بود پیش آید؛ بی‌اعتنا و ناامید بوده سرنخ همه کارها و تصمیم‌ها را در خارج ایران و در دست سیاست خارجی (غالباً انگلستان) سراغ می‌دادند. طبیعی است که این دسته حرکتی از خود نداشتند و هر حرکتی را چه از ناحیه دولت و چه از ناحیه ملت تخطئه می‌کردند.

نمونه شاخص این دسته، یک آقای محترمی بود که بعدها در اداره لوله‌کشی با هم مواجه شدیم. ایشان که سابقاً سمت سفارت کبرای ایران در بلژیک و وزارت معارف را داشته و دوران بازنشستگی و بهره‌برداری از دارائی‌های اندوخته را طی می‌نمود، یک روز برای وصول باقی‌مانده مطالبات خود از بابت بهای اراضی متعلق به ایشان که بر طبق قانون لوله‌کشی مورد استفاده ساختمان یکی از منابع بزرگ آب شمال شهر قرار گرفته بود، به بنده مراجعه کرد. ضمن آداب و تعارفات معموله بر سیل دلالت و دلسوزی اظهار فرمودند: البته شما حسن نیت دارید پول زمین مرا می‌دهید، زحمت هم خیلی می‌کشید ولی بدانید که بالاخره آب به مردم این شهر نخواهد رسید و تهران دارای آب لوله نخواهد شد، چون انگلیسی‌ها نمی‌خواهند و تا به حال هم نگذاشته‌اند ...

بنده گفتم فکر نمی‌کنم به این اندازه بدبینی روا باشد. همان‌طور که تهران، برق شبانه روزی و خیابان‌های اسفالت نداشت و حالا دارد. آب لوله‌کشی هم خواهد داشت و اگر من اطمینان یا لااقل امید به این عمل نداشتم حاضر نمی‌شدم چک بهای زمین شما را امضاء کنم ...

۲. همدوره‌های ما و مخصوصاً از فرنگ برگشته‌ها. این طبقه با توجه و قبول اینکه سیاست خارجی در ایران دخالت داشته و دارد و با عدم رضایتی که اصولاً (منتهی به تفاوت) از دولت و مأمورین حس می‌کردند، مع‌ذلک بدبین و بیکاره نبودند. نه آن‌طوری که بعد از سقوط معلوم شد کسی متوجه دخالت پشت‌پرده و سرپرستی

عالیه سیاست انگلستان در کودتای ۱۲۹۹ و حکومت ایران بود و نه عملیات دولت را بی ارزش و بی اثر می گرفتند. علاقه و اعتماد به حرکات اصلاحی و تغییرات اجتماعی و اقدامات فرهنگی و عمران، یعنی تحقق آمال تجددخواهی و تحول، عده زیادی را امیدوار به نجات و مشغول خدمت به مملکت کرده بود.

۳. طبقه ده پانزده سال جوانتر از ما، یا همسن های تندروتر از ما، نظرشان را خیلی دورتر و در یک سطح کلی تر می گرفتند. این دسته هم مثل دسته اول چشمشان از اصلاحات و اقداماتی که در چهارچوب دستگاه موجود به عمل می آمد آب نمی خورد و به علت دخالت و استفاده هایی که برای سیاست های خارجی در حکومت ایران قائل بودند خود را از این جهت ناامید نشان می دادند. ولی برخلاف دسته اول مایوس و بی حرکت نبودند. به مسائل اجتماعی و اقتصادی و طبقاتی توجه داشتند و اصولاً به شکل حکومت و اساس دولت و سیاست، به معنای کلی آن، اهمیت می دادند. کم و بیش، افکار سوسیالیستی و چپ نیز داشتند و تحت تأثیر و تعلیم مکتب های اجتماعی غربی رفته بودند. تصریحاً و یا تلویحاً خواهان تغییر کلی نظام موجود بودند.

### خدمات تجدد خواهی و اصلاحات:

فعالاً کاری به دسته های اول و سوم ندارم. اولی ها که رفتنی بودند و نقشی نداشتند. سومی ها نیز هنوز تازه رسیده و کم اثر بودند، بعداً به سراغشان باید بروم. بنابراین فعالاً روی دسته خودمان صحبت می کنم.

هدف و خواسته های مشترک این دسته و اصولاً آن طبقه ای که بذر آن در دوره قاجاریه پاشیده شده، در مشروطیت نوبر داده، به استقبال پهلوی رفته، به او میدان داده، و بالاخره طرفدار و خدمتگزار دوران معاصر شده بود، یک چیز بود، تجدد ایران و نفوذ و بسط تمدن در مملکت.

اما اگر همه افراد این طبقه، یک چیز را می خواستند یا می گفتند، همگی یک جور فکر نمی کردند. راه وصول به مقصد و حتی خود مقصد برایشان یکی نبود.

بسیاری بودند که مفهوم تمدن و تجدد در نظرشان از حدود کلاه و کراوات یا خیابان آسفالت و بلندی و زیبایی عمارات تجاوز نمی کرد. یا تصور می نمودند که اگر برای وزارت دادگستری یک ساختمان چند طبقه مجلل مدرن ساخته شد و

تشکیلات و تشریفات در ادارات و دادگاه‌ها و مقررات آن دادند، مثلاً قضات لباس و کلاه مخصوص به تن کردند، عدالت و حقوق درست می‌شود. یا وضع واژه‌های جدید فارسی سره و تأسیس پاره‌ای سازمان‌ها و تصویب قوانین کافی است که ملت عقب افتاده‌ی هزار سال خفته، یک شبه‌ره صد ساله بپیماید. بسیاری اشخاص و از جمله بنده از این طرز فکرها سخت در رنج و عذاب بودیم و خود را می‌خوردیم، دل‌مان می‌خواست کاری از دستمان برآید که آن را عوض کنیم.

به خاطر دارم در سال اول بعد از خدمت وظیفه که در شرکت ساختمان (متعلق به وزارت دارائی) مشغول کار شده بودم، یک روز صبح، آقای حسین شقاقی معاون و سر مهندس شرکت، آقای مهندس حسینی و آقای مهندس فرنگی را که رئیس او بود صدا زده سه نفری سوار اتومبیل از اداره و شهر خارج شدند. عصر که برگشتند، حسینی گفت: «رفته بودیم ساوه و تصمیم گرفتند سدی ساخته شود. حالا مشغولیم، مدارک مناقصه را تهیه می‌کنیم. تاریخ‌ها و مدت‌ها درست یادم نیست، ولی مثل اینکه قرار شد تا سه هفته کار به مناقصه گذارده شده و تا سه ماه بعد ساختمان سد شروع شود ... من به تعجب آمده و در دل گریه‌ام گرفته، به یاد سد کمبس Kombs روی رودخانه رن Rhon افتادم که آخرین بازدید فنی‌ام در فرانسه بود. سانترال برق سد کمبس را که دارای ۲۲۰۰۰۰ کیلو وات قدرت تولید و دو سه سال قبل توسط رئیس جمهور فرانسه افتتاح شده بود در یک روز بارانی با تفصیل بازدید نموده و قبلاً برای مزید اطلاع، شرح و تاریخچه و تفصیل آن را در مجله ژنی سیویل Genie civile خوانده بودم. صحبت ایجاد این سد و مطالعات فنی و اقتصادی و سیاسی مربوطه (چون سد در سرحد آلمان و فرانسه واقع است) از جهات عدیده زمین شناسی، ئیدرولیک، کشتیرانی، تولید برق، کشاورزی، تنظیم آب، حقوق مکتسبه ساکنین اطراف و غیره، از زمان ناپلئون سوم، یعنی صد و چند سال قبل، به‌طور جدی و دقیق شروع و دنبال شده بود. هیئت‌های مختلف علمی، فنی، اقتصادی، نظامی و دیپلماسی، گزارش‌های مفصل روی این کار داده و آزمایش‌ها و حساب‌های زیاد به‌عمل آمده، طرح‌های مختلف تهیه و گفتگو و حل‌اجی‌ها شده بوده است. نمونه‌های کوچک ساخته‌بودند تا بالاخره پروژه نهائی با نقشه و برآورد مشخصات قطعی، به‌مرحله اجراء گذارده می‌شود... آن وقت در ایران خودمان، معاون شرکت و معاون مهندس، با یک مذاکره شبانه و بازدید دو ساعته بر طبق دستور وزارتی یا مقام دیگر، تصمیم به ایجاد

سد ساوه می گیرند. بدیهی بود و شکر خدا که چنین تصمیم سریع و سطحی جامه عمل نپوشید. اما چقدر وقت و پول به هدر رفت.

روزی که آقای مهندس امین، مدیر کل وقت اداره کل صنایع و معادن (در سال ۱۳۱۶ شاید) بنده را که تازه به ایران مراجعت کرده بودم احضار و تکلیف نمود در یکی از کارخانجات نساجی شمال متعلق به اعلیحضرت قبول خدمت نمایم (مثلاً متصدی چهار دستگاہ بافندگی شوم) و بنده ترجیح می دادم یک دفتر فنی برای مطالعه کلیه اقدامات فنی آن وزارتخانه تأسیس نمایند و بنده را در آنجا بگذارند. ضمن صحبت‌هایی که رد و بدل شد، به ایشان عرض کردم شما در ایران کارهایی می کنید که اگر در سوئیس و یا فرانسه و انگلیس بشود، به عنوان یک اف‌تضاح Scandal در روزنامه‌ها هیاهو می کنند. و اگر در روسیه اتفاق افتد کمترین مجازاتش اعدام خواهد بود... ایشان با تعجب پرسیدند مگر چه شده است؟ گفتم مثلاً یک کارخانه چغندر قند سفارش می دهید می آورند در شهر شاهی نصب می کنند... بعد متوجه می شوید که آن محل برای چغندر مناسب نیست و کار غلطی شده است. آن وقت کارخانه را مثل بوته چغندر از شاهی می کنید و در ورامین می کارید... به این دلیل است که بنده می گویم کارها باید قبلاً مطالعه و حساب شود و وجود یک دفتر فنی، مطالعات قبلی، و تهیه و طرح پروژه‌ها واجب است.

البته آقای مهندس امین خیلی تقصیر نداشت، مأمور بود. امر و قرار بر این بود که کارها با دستپاچگی و شاه دستوری باشد.

بنده مهندس بودم و سر و کارم با این قبیل امور بود. از بی فکری یا سطحی بودن فکرها رنج می بردم. ولی می فهمیدم و شما هم کاملاً توجه دارید که مسائل فنی هر قدر دقیق و غامض و مشکل باشد، چون بالاخره سر و کارش با مصالح بی جان و با قطعات ماشین و مصنوع انسان است، فقط یک وجه دارد و به مقیاس مسائل انسانی و اجتماعی، فوق العاده ساده تر و سهل الحصول تر است. خیلی با موجود هزار پیچ و خم و هزار معما، یعنی بشر و با اجتماع بشری فرق دارد. آن وقت می بینیم در این مملکت می آیند با یک بخشنامه و با یک امریه، یک سنت یا عقیده و یا رویه هزار ساله را بدون توجه به سوابق و به عواقب و بدون مطالعه علل و نتایج، به صرف تقلید اروپائی و تصور سطحی فوائد خیالی، زیر و رو می کنند یا وضع جدیدی را به خیال خود می سازند ...

البته من و هم‌دوره‌های من و حتی بزرگتران ما، کاره‌ای در این مملکت نبودیم، جز آنکه در جمع کوچک دوستان و در محیط محدود کلاس، در زمینه مطالب درسی خود درد دل بکنیم. تذکری بدهیم، عقده‌ها را برای موقع فرصت نگاه داریم و یا حداکثر در پاره‌ای انجمن‌ها و مطبوعات، اگر راهمان می‌دادند و آزادی پیدا می‌شد، حرفی بزنیم. یعنی سخنرانی بکنیم و مقاله‌ای بنویسیم.

طرز فکر دیگری که خیلی مرا به درد آورد، اعراض و گاهی انزجاری بود که به‌بهبان اصلاح‌طلبی و تجددخواهی یا مذهب و با معنویات و اخلاق نشان داده می‌شد.

در این باره هم قصه‌ای دارم که خوشبختانه به تریج قبای بالائی‌ها بر نمی‌خورد. ولی روحیه و طرز فکر عده‌ای از فرنگ رفته‌ها و اصلاحات‌چی‌ها را نشان می‌دهد. در سال‌های ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ بود که تابستان، دوهفته به مقصد استراحت و تفریح با خانواده، به بیلاقات طالقان رفته بودم. در مراجعت ناچار شدم شب را در سمغ آباد، در یک اتاق دهاتی بخوابم و فردا صبح با الاغ تا کنار جاده آمده به انتظار جای خالی، در ماشین‌های رو به تهران ایستادم. تصادفاً یک ماشین سواری شخصی که آقای محترمی به تنهایی پشت رل نشسته بود، رسید و دست که بلند کردم ایستاد و سواریم کرد. یکی از آقایان دکترای حقوق فرانسه دیده بود که برای کار و کالتی به قزوین رفته و به تهران برمی‌گشت. بعدها همین آقا مدیر عامل شرکت بیمه ایران و وزیر شد. در راه با هم صحبت از گرفتاری‌های اقتصادی مملکت و مشکلات عمومی و مخصوصاً سوء استفاده‌ها و افتضاحات دستگاه‌های دولتی به‌میان آمد. بنده علت و عامل این وظیفه‌نشناسی‌ها و خرابی‌ها را نادرستی اخلاقی و فساد کارمندان دولت می‌دانستم. ایشان استدلال می‌فرمود که خیر چنین نیست. مردم در همه جای دنیا یک‌طورند و در تمام ممالک سوء استفاده و دزدی هست. منتهی چون در مملکت ما مقیاس کارها پائین است و نظرها کوتاه و تنگ می‌باشد، یک دزدی مختصر و مداخلی که فلان عضو حسابداری یا مباشر اداره مرتکب شود باعث لنگی کار و سر و صدا می‌شود. اما اگر مقیاس کارها بزرگ بود (یعنی مخارج سنگین و کارهای بزرگ در دست می‌گرفتیم و سرمایه‌های هنگفت و بودجه‌های کلان مثل اروپا و آمریکا به کار می‌افتاد) این سوء استفاده‌ها و دزدی‌ها در قبال حجم عملیات، ناچیز و بی‌اهمیت جلوه می‌کرد ...

بنده چون مرهون محبت و مسافر مجانی آقای دکتر بودم، جسارت و سماجتی نشان

ندادم و چون به خیابان‌های تهران رسیده بودیم، خداحافظی و تشکر کرده پیاده شدم. اما تلافی آن را بر سر اعضا و مستمعین حاضر در یک مجلس سخنرانی حزب ایران در آوردم.

قبل از آنکه به سخنرانی‌ها و مقالات ناقابل اجتماعی خود برسم و بحث از حزب ایران که یکی از موارد اشاره و مصالح به کار رفته کیفرخواست است، بنمایم. لازم است که مکث بسیار کوتاهی در شهریور ۱۳۲۰ بنمایم:

### ضربه شدید یا تکان شهریور ۱۳۲۰:

کلیه اجتماعات دینی و سیاسی و افکار و احزابی که کیفرخواست در «گردش کار» نام برده است و مقدمه و مبنای مدارک اتهام قرار داده است موالید بعد از شهریور ۱۳۲۰ می‌باشند. بعضی از آنها بعد از شهریور ۱۳۲۰ به دنیا آمدند و محیط فعالیت و فکر ما شدند و بعضی دیگر و از جمله حزب توده قبلاً زائیده شده بود، ولی نام‌گذاری و جولان آن بعد از شهریور ۱۳۲۰ ظاهر گشت و احزاب دیگری از قبل آن زائیده یا منشعب شدند که هنوز هم وجود دارند.

در هر حال، شهریور ۱۳۲۰ یک واقعه مهم و یک نقطه عطف حساس در تاریخ ایران است.

از جنبه‌های نظامی و سیاسی و خارجی آن و مصائبی که به بار آورد به هیچ وجه نمی‌خواهم در اینجا صحبت کنم، چون مربوط به دفاع و دادگاه نیست و جلویم را خواهید گرفت. فقط از جهت تأثیر داخلی و تحول و تکانی که در افکار ایجاد نمود و یک شاخه یا گوشه آن منتهی به تأسیس نهضت آزادی ایران گردید، حرف می‌زنم. عرض کرده بودم که قبل از شهریور ۱۳۲۰ فکر حاکم و روحیه عمومی طبقات درس خوانده و موثر بر محور اصلاحات بود. نسل فرنگ‌رفته خود را کم و بیش عاملی و کارگری در این برنامه اقدامات تجددخواهانه و مکتب مدرنیسم می‌دانست. در عرض ۲۰ سال، یک حمله همه جانبه‌ای در جبهه اصلاحات و اقدامات به فرماندهی و ابتکار شاه سابق به عمل آمده و نتایج و موفقیت‌های بزرگی نصیب شده بود: ارتش نوین و نیرومند، راه آهن سرتاسری، شاهکار هنر و صنعت، کارخانجات نساجی و قند و برق شاهی و دولتی، تسلیحات، دانشگاه، فرهنگ، وزارت کشاورزی، دادگستری پر طول و عرض با کاخ مجلل و تشکیلات مفصل، دارائی با شعب و فعالیت‌های اقتصادی متنوع.

در زمینه آداب و رسوم نیز بدون اینکه کاری به بد و خوب آن داشته باشیم تحول‌های عظیمی در لباس و حجاب و غیره انجام شده بود.

همه سرگرم برنامه‌های مربوطه بودند. ملت حق خروج از این برنامه‌ها را نداشت. هر گونه اجتماع جدی و اصلاً فکر کردن و قدم برداشتن در راه دیگری غیر از آنچه دولت تعیین کرده بود، ممنوع بود. دولت فکر همه چیز و حتی طرز فکر کردن و تربیت مردم را نموده، کانونی به نام پرورش افکار تأسیس نموده بود که بنده نیز بنا به دستور وزیر فرهنگ وقت، یک سخنرانی در آنجا کردم (راجع به مواد نساجی) ... در گرماگرم این احوال و اعمال، یک مرتبه جنگ در گرفت. از خواب بیدار شدیم (کار هم خودش خواب است) متفکین آمدند، شاه مملکت رفت ... یا او را بردند ... شاه که رفت، همه چیز رفت، همه کارها و اقدامات روی هم ریخت. نه تنها متوقف و بی‌خاصیت برای ما شد، بلکه مورد استفاده دشمنانمان قرار گرفت. کارخانجات و ذخائر ارتش به دست متفکین افتاد، راه آهن سرتاسری ایران که با عوارض قند و شکر و خون جگر یک نسل ایران ساخته شده بود، پل پیروزی آنها گردید. بیمارستان پانصد تختخوابی پهلوی، ستاد ارتش قشون انگلیسی‌ها شد. راه‌های جدید ما معبر کاروان‌های سنگین و پیوسته حامل اسلحه‌های تحویلی به شوروی شد. ساختمان نوظهور بانک اهواز که خود در تنظیم قرارداد و نظارت و تأسیسات آن کار کرده بودم، برای بیمارستان سربازان و افسران امریکائی‌ها اجازه داده شد.

وضع مملکت و اقدامات دولت مانند قطار راه آهن بود که با سرعت ۴۰ کیلومتر در ساعت (در آن زمان این سرعت خیلی بود) سوت زنان و غریو کشان سربالائی گردنه‌های ترقی را می‌پیماید، ولی یک مرتبه به مانعی بر می‌خورد، ضربه و تکان شدیدی بر ماشین و مسافرها وارد می‌شود. قطار از خط خارج و لکوموتیو از آن جدا و واژگون می‌شود ... رشته‌ها پنبه می‌شود. در میان کشته‌ها و کوبیده‌ها و ناله‌ها و فریادها، امیدها به باد داده می‌شود ...

ولی در عوض مسافری بیدار می‌شوند. ملت بیدار شد و دید و فهمید که وقتی همه چیز مملکت و دولت مثل واگن‌های قطار آویخته و بسته به یک فرد باشد، این خطر عظیم هست که تا آن فرد به نحوی از انحاء از بین رفت (یا او را از بین بردند)، همه چیز از بین می‌رود.

این درسی بود، درس عملی بزرگی بود که ضربه شهریور ۱۳۲۰ به ما داد. از بزرگ‌ترها

شنیده و در روزنامه‌ها و کتاب‌ها خوانده بودیم که در جنگ بین‌الملل اول با آنکه دولت، قدرت و چنین مرکزیتی نداشت، پس از هجوم قشون‌های متخاصم، اگر چه دولت ساقط شد، مملکت فوری تسلیم نشد، مقاومت‌ها و جنگ‌هایی در غرب و جنوب و شمال ایران در برابر مهاجمین صورت گرفت. عده‌ای از رجال و وطن‌دوستان به مهاجرت و به شکایت پرداختند... اما این دفعه هیچ صدائی از هیچ جا برنخاست و ملت ایران کوچک‌ترین اظهار شخصیت و مقاومت نکرد. دولت ایران بلافاصله جمع و جور شد، که قرارداد ببندد و خود عامل دشمنان شده، اموال و تأسیسات و حتی افراد ایران را تحویل آنها دهد. نهضت آزادی ایران اگر مخالفت‌هایی با سلطنت و با استبداد ابراز داشته و می‌دارد، از همین جهت است. ما می‌گوئیم نباید همه چیز مملکت آویخته و وابسته به شخص پادشاه باشد. بلکه مبدا و مقصد افکار و افعال در مملکت باید ملت و مردم باشند و شخص شاه (یا رئیس‌جمهور برای ممالک جمهوری) مظهر و معرف فعالیت‌های ملی باشد. این عقیده و بیان ما به هیچ وجه اهانت به شخص اول مملکت و نفی سلطنت نباید تلقی شود. کما آنکه هیچ کس در دنیا منکر مقام و موقعیت رئیس‌جمهور پیشین و مقتدر و محبوب امریکا نیست، مع‌ذالک خود ترومن رئیس‌جمهور پیشین و مقتدر و محبوب امریکا، چنین می‌نویسد (ترجمه در روزنامه ترقی، نقل از مجله خواندنی‌ها ۱۳۴۳/۲/۱۹):

«مردم عادی تصور می‌کنند که اگر شخصی رئیس‌جمهور شد، آن شخص حلال تمام مشکلات جهانی بوده در تمام موارد می‌تواند قضاوت و اظهار عقیده نماید، و حال آنکه چنین چیزی نیست. زیرا در تمام مدتی که من در کاخ سفید امریکا ریاست می‌کردم، با وجودی که تصمیمات بزرگی به دست من اجرا شد، مع الوصف من در کاخ سفید هیچ‌وقت حس نکردم مقدرات جهان در دست من می‌باشد. به همین جهت هر تصمیمی که در کاخ سفید گرفته می‌شود، من با خود می‌گفتم این تصمیمی است که رئیس‌جمهور امریکا گرفته است نه هاری ترومن. اگر من در زمان ریاست جمهوری، این‌طور فکر می‌کردم مثل بسیاری از مردان سیاسی جهان که خود را مافوق دیگران می‌دانند به کمپلکس دچار می‌شدم. در کاخ سفید و در واشنگتن به قدری مردان فهمیده و روشنفکر وجود دارد که رئیس‌جمهور، خواهی نخواهی تحت تاثیر افکار آنها قرار می‌گیرد.»

ما هم می‌خواستیم و می‌خواهیم در ایران نیز مردان فهمیده و روشنفکر زیاد باشند



### کانون مهندسين ايران

پس از تصادم و تکان شديد شهريور ۱۳۲۰ و پس از آنکه قطار سرنوشت و حیات مملکت بدون لکوموتيو و راننده، به وضع زار و نزاری به حال خود افتاد، مسافرين قطار يعنی مردم از جا برخاسته، در صدد برآمدن روی پا بایستند و خود قطار را حرکتی بدهند و به جائی برسند. چون در اثر سرگرمی سیاست‌های خارجی به مسائل جنگ و بعد از جنگ و تضادهای فيمابين، مختصر آزادی و امکان نفس کشیدن و ابراز وجود کردن برای مردم پیدا شده بود، به طوری که قبلاً نیز اشاره کرده‌ام، از هر طرف جنب و جوش‌هائی پدیدار شد. یکی از آن جنب و جوش‌ها که فرصتی به اینجانب برای عرضه ارمغان سفر فرنگ داد و به قدر کافی روی آن صحبت کرده‌ام، «کانون اسلام» و «انجمن اسلامی دانشجویان» بود.

اجتماع دیگری که بلافاصله بعد از آزادی شهريور ۱۳۲۰ تشکیل شد و بنده نیز در آن وارد شدم، «کانون مهندسين ايران» بود (سال ۱۳۲۱). کيفرخواست ذکرى از کانون مهندسين نمی‌نماید ولی من برای دفاع از خود و اثبات خلاف گوئی‌های آن در زمینه خدماتم، پای آن‌را در میان می‌آورم. و همچنین به دلیل ارتباطی که با احزاب مورد بحث در کيفرخواست و از جمله حزب ايران پیدا می‌کند. کانون مهندسين کاملاً جنبه صنفی داشت و تقريباً کلیه مهندسين ایرانی آن زمان را در خود جمع کرده بود (منهای دو سه نفر از قدیمی‌ها که خود را کنار کشیدند). با تأسیس کانون مهندسين، یکی از آرزوها و مواد برنامه ارمغان اروپا که در مغز بسیاری از همدوره‌های ما وجود داشت، جامه عمل پوشید. کانون مهندسين در دومین سال تأسیس گاهواره‌ای برای یک قیام مهم و تکانی در ارگان مملکت گردید. که چون جنبه سیاسی و آلودگی به اغراض و جنجال را نداشته، مجهول مانده است.

### اعتصاب مهندسين:

این اعتصاب از مهندسين اداره صنايع و معادن شروع گردید و بزودی به کلیه مهندسين کارمند دولت و بسیاری از ادارات و طبقات دکتر و لیسانسه، مخصوصاً به از اروپا

برگشته‌ها و فارغ‌التحصیلان دانشگاه تهران، سرایت کرد. هدف اصلی یا شعار اعتصاب «سپردن کار به دست کاردان» و در حقیقت شکستن سدی بود که نسل قدیم و صاحب رتبه‌های اداری در برابر نسل جدید ایجاد کرده، مهندس‌ها و دکترها و لیسانسیه‌ها را به هیچ‌یک از پست‌های ریاست و مسئولیت مشاغل فنی و علمی راه نمی‌دادند. آن اعتصاب را همان طبقه و نسلی راه انداخته بودند که در تقسیم‌بندی قبلی گفته بودم توجه چندانی به مسائل اجتماعی و سیاسی عمومی نداشتند و نظرشان بیشتر روی اصلاحات تجدیدی و خدمات اداری و فنی بود. به این جهت جنبه سیاسی پیدا نکرد و به افراد معدودی از چپی‌ها که می‌خواستند اعتصاب را به طرف خود و به حساب خود بکشانند، میدان داده نشد. اعتصاب دو سه هفته‌ای طول کشید و قرین موفقیت کامل گردید. تحول عمیقی در ادارات ما پیدا شد. مدیر کل معادن و مدیر ساختمان راه آهن و روسای نواحی وزارت راه و همچنین چندین رئیس کارخانه و رئیس یکی دو دانشکده که قبلاً از اداری‌ها بودند، به جایشان مهندسین و متخصصین گماشته شدند. حق دو نماینده منتخب از هر دانشکده در شورای دانشگاه و استقلال دانشگاه نیز از همان زمان می‌باشد. در هر حال، برای ارجاع مسئولیت و ریاست میدان فعالیت به نسل تخصص یافته طرفدار تجدید و اصلاحات باز شد: اگر انقلاب را انحصار و اختصاص، به صورت توده‌ای و منظوره‌ای سیاسی ندهیم اعتصاب مهندسین را که در سال ۱۳۲۱ رخ داد باید یک انقلاب در خور اهمیت و توجه تلقی کنیم.

ولی از آن پس دیگر کانون مهندسین مرکز و مبداء چنین حرکاتی نشده، جنبه علمی و فنی و خانوادگی آن بر جنبه سیاسی و حتی صنفی و سندیکائی، کاملاً چربید.

تنها یادگار سیاسی و اجتماعی و نموداری که از تحول فکری آن دوران، نسل تحصیل کرده متوسط مدرن ایران در کانون مهندسین (بعد از پیروزی اعتصاب)، به ظهور پیوست و در محیط کانون، تظاهر اولین و آخرین از این نوع بود، در یک مقاله کوتاه اولین شماره «مجله صنعت» مورخ فروردین ۱۳۳۰ نشریه کانون [مهندسین] دیده می‌شود که به قلم آقای مهندس پرخیده، تحت عنوان «کانون و اجتماع» درج شده و «صدای کانون» را منعکس کرده است.

بد نیست آن مقاله داخلی را از جهت ارزش تاریخی آن و آشنائی با تحولات فکری

مورد بحث، بخوانیم:

«روزی که کانون [مهندسين] به پا شد به نظر می‌رسید که به هیچ وجه با جریانات سیاسی کشور تماسی نخواهد داشت. آرزوی بیشتر مهندسين هم همین بود و ای کاش چنین چیزی ممکن می‌شد. متأسفانه در دوره کوتاهی که از عمر آن گذشت، معلوم شد در محیطی که سالیان دراز بازی سیاسی به جانبازی می‌کشیده و چرخ‌های گوناگون به هوس این و آن می‌چرخیده، اتخاذ روش بی‌اعتنائی کامل به جریانات سیاسی، پشت پا زدن به آمال ملی است و بس. جایی که خواباندن یک ماشین و یا گشودن یک گالری در معدن با زد و بندهای سیاسی بستگی پیدا می‌کند، نقشه‌های اصلاحی و اساسی مهندسين به آسانی میسر نمی‌شود.

آری معلوم شد که بی‌خوابی کشیدن شب‌های دراز جوانی، به امید روزهای آبادانی کشور و تحمل زحمات طاقت‌فرسا در معادن و کارخانه‌ها برای کسب علم و هنر ... کافی نبوده و امروزه هم بایستی متفقاً برای پیشرفت آرزوهای خود فداکاری نمائیم. هنگام تحصیل زحمت ما انفرادی بود، حالا جنبه اجتماعی آن هم واجب شمرده می‌شود ... با آنکه در این نبرد (مقصود انتخابات دوره چهاردهم است) پر دردسر و سائل پیشرفت در دسترس ما نبود و به ظاهر در چپه‌های موفقیت به روی ما بسته بود، در نتیجه تبلیغ و فداکاری اعضاء کانون و همفکران دیگر بخصوص دانشجویان آراء پر بهائی به مقدار زیاد به نام دو نفر از اعضاء کانون تحویل انجمن‌های نظارت شد و اگر آراء معلوم‌الحال حومه باعث آلودگی صندوق‌های شهر نشده بود، هر دو حائز اکثریت می‌شدند. انتخاب بی‌آلایش یک مهندس نشان داد که محیط به خوبی برای رشد پاکدامنان مساعد است و اگر درست و به موقع تبلیغ شود، بی‌نتیجه نخواهد بود. به نوبه خود این موفقیت را به اهالی تهران عموماً، و جامعه مهندسين و روشنفکران، خصوصاً تبریک می‌گوئیم.»

«کانون مهندسين» در ابتدای پیدایش خود مبداء یک حرکت اداری و صنفی و یک حرکت اجتماعی و سیاسی نسل تحصیل کرده گردید. ولی به زودی به طوری که تربیت و عادت مهندسين است این دو جوانه یا پاجوش غیر خالص از تنه اصلی که کانون مهندسين است جدا گردیده عده‌ای از موسسين و اعضاء، مهم کانون مهندسين، «حزب ایران» را تأسیس کردند و یکی دو سال بعد عده دیگری که اکثریتشان افکار چپی داشتند «سند یکای مهندسين» را درست کردند و از آن پس «کانون مهندسين» خالصاً مخلصاً فعالیت علمی و فنی و خانوادگی مهندسين را تعقیب کرد.

نظر به همین دلیل صمیمیت و صداقت و طرد ناخالصی‌ها و نادرستی‌ها، کانون مهندسين ایران توانسته است در میان تلاطم‌های مختلف سیاسی و اداری مملکت دوام

بیاورد و دارای خانه‌اختصاصی و تشکیلات و اعضا شود که تقریباً کلیه مهندسين ایران را در خود جمع نماید. [این کانون] دو سال قبل، جشن بیستمین سال خود را برپا کرد. در هیئت مرکزی کانون که سال به سال تجدید می‌شود، از همه نوع افکار سیاسی و سلیقه‌های مختلف، مهندسين همکاری داشته‌اند.

اینجانب نیز از همان روز تأسیس و بلا انقطاع همه ساله به عضویت هیئت مرکزی کانون و یک یا دو بار نیز به ریاست کانون انتخاب گردیده‌ام. اتفاقاً در سال ۱۳۴۲ که در زندان قصر بودم و کوچک‌ترین فعالیت تبلیغاتی خصوصی برایم امکان و احتمال نداشت، حد اکثر آراء تمام ادوار گذشته را آورده، رتبه دوم را در لیست بیست نفری منتخبین احراز نمودم.

یقیناً می‌دانید که در انتخابات کانون مهندسين، دستور و دسته‌بندی وجود ندارد. از طرف کلاتری‌ها و سازمان امنیت فشار و تحمیل به کسی وارد نمی‌شود. اتوبوس‌های شرکت واحد برای ریختن آراء کوپنی در صندوق‌ها، به راه نمی‌افتند. حقوق کارمندان و دستمزد کارگران را گروهی نمی‌نمایند. یعنی آراء کاملاً طبیعی و واقعی است. مهندسين ایران هم مسلماً جزو عوام و ساده‌لوحان مملکت به‌شمار نمی‌آیند که کیفرخواست آنها را مشمول «عوام‌فریبی» بنده نماید. یعنی در مقام دفاع و رد نظریات کیفرخواست می‌توانم خود را منتخب و محبوب لاقط طبقه هم‌صنف خود به دادگاه معرفی نمایم.

کانون مهندسين ایران محل مناسبی بود که می‌توانستم به قول کیفرخواست «تمنیات باطنی» خود را اجراء نمایم. علاوه بر عضویت و خدمت در هیئت مرکزی، مأموریت دو کار را پیدا کردم: یکی اداره صندوق وام مهندسين و دیگری امتیاز و اداره مجله «صنعت»، ارگان کانون.

شماره‌هایی از این مجله‌ها را به دادگاه ارائه می‌دهم. ملاحظه می‌فرمائید این مجله بر حسب امکانات و جمع شدن مقالات هر دو سه ماه یکبار، منتشر می‌شد و گاهی سالی یک یا دو شماره در می‌آمد. بنده حقیر در کلیه شماره‌های آن یک مقاله فنی ابتکاری یا مطالعاتی و تحقیقاتی داشته‌ام. حال برای آنکه میزان آزادی و عدالت اجتماعی حاکم بر مملکت و درجه عناد دستگاه را بشناسید، باید عرض کنم که یک‌ماه قبل، یکی از رفقای مسئول کانون، برایم پیغام فرستاد که از طرف مقامات انتظامی مانع انتشار مجله هستند و می‌گویند اسم فلان کس نباید روی آن باشد ...

(توضیحاً لازم است اضافه نمایم که چند سال است به واسطه گرفتاری‌های دانشگاهی و شغلی و اجتماعی، بنده دیگر نه مدیر مجله صنعت هستم، نه عنوان صاحب امتیاز را دارم. بلکه رفقا از جهت محبت و سابقه خدمت خواسته‌اند اسم بنده در پشت جلد مجله به عنوان «مؤسس مجله» ثبت باشد).

سخنرانی‌ها و مقالات بنده در مجله صنعت، جنبه تحقیقاتی یا طرح پیشنهادهای فنی مورد احتیاج مملکت را داشته است (از قبیل: صفحه محاسبه، ترسیمه عمومی گازها، سازمان مسافربری شهرستان تهران، و سائل خنک کردن هوا برای تابستان، و آخری آنها حل مشکل عبور و مرور خیابان‌ها در تهران)<sup>۱</sup>.

### حزب ایران و سخنرانی‌ها و مقالات اجتماعی:

احساس ضرورت فعالیت اجتماعی و سیاسی از ناحیه نسل تحصیل کرده بر سر کار مملکت که بعد از بهم ریختگی شهریور ۱۳۲۰ دست به اعتصاب مهندسين زده و مواجه با حقه‌بازی‌ها و کارشکنی‌های میدان‌داران سیاست شده بود، به شرحی که در مقاله «کانون و اجتماع» ملاحظه کردید، عده‌ای را به فکر تشکیل حزب سیاسی انداخت. تا آنجا که به خاطر دارم و مخصوصاً اگر احزاب و اجتماعاتی را که عمر و اثری نداشتند و احیاناً تأسیس شده باشند، کنار بگذاریم، اولین حزب دوران جدید تاریخ ایران (یعنی بعد از پهلوی) پس از حزب توده، حزب ایران می‌باشد.

مؤسسین حزب ایران متعلق به همان دسته دوم از «سه نوع طرز فکر در ایران» بود که گامی به پیش گذاشته لازم دیده بودند فکر تجددخواهی و اقدامات اصلاحی خود را در یک سطح بالاتر از فعالیت‌ها و خدمات اداری و فنی یعنی در سطوح و کالت و وزارت نیز توسعه دهند. متوجه و معتقد شده بودند که تا مقامات سیاسی و زمامداری در اختیار طبقات دانا و سالم و افراد خودشان قرار نگیرد کار مملکت سامان و صلاح پیدا نخواهد کرد. ولی مکتب فکری آنها از این حد بالاتر و وسیع‌تر نرفته، ایراد و عنایت چندان به تغییرات عمیق سازمان اجتماعی و اعتقادی و سیاسی مملکت نمی‌کردند. کاری به اساس و سازمان و رژیم، مانند حزب توده نداشتند.

---

۱. از پنج اثری که در اینجا نام برده شده، دو اثر که جنبه فنی و اجتماعی داشته، همراه با چند اثر مشابه دیگر در مجموعه آثار (۴)، با نام «مقالات اجتماعی و فنی»، در سال ۱۳۸۰ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است و سه اثر دیگر هنوز در قالب مجموعه آثار منتشر نشده است (ب.ف.ب).

شعار حزب ایران، معرف کامل طرز فکر و تحول کاملاً طبیعی است که در زمینه دومین نوع طرز فکر در ایران و به دنبال هدف اعتصاب مهندسین، پدیدار گشت: «برای ایران، بافکر ایرانی، به دست ایرانی».

حزب ایران ایدئولوژی خاصی نداشت و یک حزب ناسیونالیست ملی بود که مدرنیسم و سوسیالیسم را هم برای خاطر ناسیونالیسم بر خود ضمیمه می نمود.

کیفرخواست با لحن تحقیرآمیز، اعلام می دارد که بنده عضو حزب ایران بوده ام و در سال ۱۳۲۴ در اثر ائتلاف آن حزب با حزب توده «ظاهراً» از آن حزب استعفا دادم. علاوه بر آن اضافه می نماید که عضویت خود را کتمان می کنم، ولی دوستی با سران حزب ایران و شرکت در سخنرانی های حزب، دلیل قطعی بر عضویتیم در آنجا (و بنابراین دروغ گوئیم) می باشد ....

صرف نظر از آنکه عضویت در حزب ایران عمل خلاف قانون و خلاف شرافت و اخلاق نیست که اصرار بر کتمان کردن آن داشته باشم و استدلال بر دوستی با سران یک حزب و شرکت در مجالس سخنرانی از نمونه استنادهای واقعاً قضائی و محکمی است که شایسته کیفرخواست می باشد! علت عدم عضویت بنده در حزب ایران اولاً امتناعی بود که اصولاً در آن ایام نسبت به فعالیت های سیاسی و حزبی داشتم و ثانیاً برای بنده درد اصلی مملکت در نداشتن تشکیلات حزبی و مرامنامه های سیاسی نبود. بنده خیلی بیش از این مطالب، به معتقدات فکری و تربیت معنوی و تدارک شخصیت، اهمیت می دادم.

این است که وقتی از طرف رفقای حزب ایران برای سخنرانی دعوت شدم موضوع صحبت را در یک سخنرانی «ضریب تبادل مادیات و معنویات»<sup>۱</sup> و در سخنرانی دیگر «فحش و تعارف در کشور ایران»<sup>۲</sup> قرار دادم.

سخنرانی اول که یکبار در روزنامه «جبهه» ارگان حزب ایران و سپس دوبار جداگانه چاپ شده است، برای ارائه و ایراد این مطلب به روشنفکران و حزب سازان

---

۱. این اثر تدوین سخنرانی سال ۱۳۲۲ در حزب ایران است که ابتدا توسط کتاب فروشی سروش تبریز چاپ و منتشر شده و بعداً بارها به صورت مجزا و یا همراه با مقالات دیگر توسط شرکت سهامی انتشار تجدید چاپ شده است. این اثر در سال ۱۳۷۹ در قالب مجموعه آثار (۷) با نام «مباحث علمی، اسلامی» توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و در اختیار علاقه مندان قرار گرفته است (ب.ف.ب).

۲. از این اثر تاکنون نسخه چاپ شده ای به دست نیامده است. تنها دست نوشته ای از مؤلف به دست آمده که طرح سخنرانی است (ب.ف.ب).

مملکت بود که معنویات و اخلاق صرف نظر از ضرورت و ارزش دینی یا انسانی آن، از جهت ضرورت زندگی و ارزش مادی نیز بسیار قابل توجه می‌باشد و کنار گذاردن آن در مرامنامه‌های سیاسی و اصلاحی اشتباه بزرگ است. زیرا مثلاً درستکاری و تقوای اخلاقی یک جامعه حداقل سبب می‌شود که در بودجه پلیس و هزینه‌های بازرسی و دادگستری و هزاران احتیاط کاری و عملیاتی که به لحاظ جلوگیری و پیش‌بینی خلاف کاری‌های محتمل، به عمل می‌آید، صرفه‌جویی قابل ملاحظه‌ای بشود و یا راندمان برنامه‌های مورد نظر و محصول بودجه‌های مصرفی، چندین برابر افزون گردد. پس از جهت مقایسه و مبادله با مادیات هم که باشد، معنویات دارای ارزش و یک نرخ مبادله یا معادله‌ای می‌باشند.

در سخنرانی دیگر انواع فحش‌هایی که در زبان فارسی متداول است و از امتیازات و ثروت زبان ملی ما به قیاس سایر زبان‌های دنیا می‌باشد، تقسیم‌بندی گردیده بود. در مقابل فحش که بیشتر در طبقات پائین و عوام جامعه معمول است، تعارف و مبالغه‌گوئی‌ها را که در طبقات فاضل و خواص دیده می‌شود نمونه آورده بودم و بالاخره این‌طور نتیجه گرفته می‌شد که از بس بی‌حقیقتی و تصنع در روحیه و منطق ما وجود دارد، زبان و دل یا کلام و عقیده در نژاد ما هر کدام برای خود مسیر جداگانه پیدا کرده، کلمات و اصطلاحات تحریف کلی یافته‌اند. به طوری که برای رساندن مکنونات قلبی خود مجبوریم دائماً بر تندی و سربلندی کلام بیفزائیم و مع‌ذالک تأثیر مطلوب را در مخاطب خود که عادت به شنیدن مبالغه و دروغ‌گوئی پیدا کرده است نتوانیم ایجاد کنیم. بنابراین باید بیش از آنچه به ظواهر و تشریفات و تشکیلات می‌پردازیم، به حقیقت و صداقت توجه نمایم.

در همین زمینه‌ها و در جستجوی این تأثیر و تلقین که باید به باطن و ماهیت افراد اهمیت فوق‌العاده داد و هر گونه بدبختی یا خوشبختی هر جامعه، مرهون روحيات نژادی و عوامل تاریخی و عوامل جغرافیائی بوده، اصلاحات اجتماعی باید از عمق و ریشه و عموم سرچشمه بگیرد. یک مقاله در روزنامه کیهان نوشتم و دو سه سخنرانی در «کانون هدایت افکار» ایراد نمودم، مقاله کیهان تحت عنوان «بینهایت کوچک‌ها»<sup>۱</sup>

۱. این اثر به صورت مقاله در شماره‌های ۱۸۹۳ الی ۱۸۹۵ مورخ ۱۰ الی ۱۳۲۸/۵/۱۲ در روزنامه کیهان به چاپ رسیده و سپس بارها به صورت کتاب منتشر شده است و در سال ۱۳۷۸ در قالب مجموعه آثار (۸) و با نام «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی» توسط شرکت سهامی انتشار، در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است (ب.ف.سب).

جداگانه چاپ شده است و آخرین سخنرانی‌ام در کانون هدایت افکار «ساختمان دماغی ایرانی‌ها و نقشه شهرها»<sup>۱</sup> بود.

روح و محرک من در این سخنرانی‌ها، اولاً آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»<sup>۲</sup> بود که در دوره متوسطه اولین دفعه که تفسیر قرآن می‌شنیدم از مرحوم میرزا ابوالحسن خان فروغی، معلم و مدیر دارالمعلمین مرکزی، تعلیم گرفتم (و همین آیه بعداً سرلوحه مرامنامه نهضت آزادی ایران گردید.) و همچنین عبارتی بود که در سه سال تحصیلی در مدرسه ساترئال روزی دو بار همه شاگردان در موقع قدم‌گذاردن روی پله‌های سرسرای ورودی به خط درشت در دیوار مقابل می‌خواندیم:

Ce n' est qu'avec le passe cu'on fait l'avenir  
Une terre sans morts est une terre inhabitable

(فقط با گذشته است که می‌توان آینده را ساخت. یک زمین بدون مردگان یا میراث گذشتگان، زمینی غیر قابل سکونت می‌باشد.)

آن آیه و این سخن به وجه بارزی با طرز اصلاحات تجددخواهانه دوره پهلوی و با افکار و مرام‌های سیاسی و اجتماعی دوره بعد از شهریور ۱۳۲۰، مابینت داشت.

### فعالیت دانشگاهی:

زیر بنا و اساس اتهامات کیفرخواست بر این است که بگوید مؤسسين « نهضت آزادی ایران» در مرامنامه یک چیز می‌گویند و می‌نویسند، ولی در عمل چیز دیگری را می‌خواهند و می‌کنند. ضمناً سعی دارد تأسیس نهضت آزادی ایران را یک عمل سطحی و تصنعی، به‌منظور فرصت‌جوئی و نفع‌طلبی جلوه دهد. سعی بنده این است که نشان دهم، تأسیس «نهضت آزادی ایران» و تشکیل افکار و آمال ما معلول جریان‌ات و حوادث کشور و جزئی از یک جریان متحول‌کننده ملی می‌باشد. مرام و رویه «نهضت آزادی» که روی احتیاجات کشور و برای جواب‌گوئی به مسائل و مشکلات ملی درست شده است، برخلاف ادعای کیفرخواست، خدمت به مملکت می‌باشد. مؤسسين نهضت نیز در کار خود اهل خدمت و مورد اعتماد بوده‌اند. برای اثبات این ادعا و رد کیفرخواست، ناچار باید سوابق زندگی و مشاغل خود را مثال بیاورم.

۱. از این اثر تاکنون نسخه چاپ شده و یا دست‌نوشته‌ای به دست نیامده است (ب.ف.ب).

۲. سوره رعد / ۱۱: خداوند تغییری در اوضاع گروهی نمی‌دهد تا خود آنچه در ضمیرشان هست تغییر دهند.



ممکن است شخص در باره خود در اشتباه و مبالغه باشد و من ابتدا از دادرسان و شنوندگان انتظار ندارم به صرف ادعاهای بنده اعتماد نمایند. ولی وقتی استادان یک دانشکده در آن سال‌هایی که دستور از خارج و از بالا بر دانشگاه تحمیل نمی‌شد، کسی را برای اولین بار به نمایندگی خود در شورای دانشگاه و سپس با اکثریت به ریاست انتخاب می‌نمایند و بعد از یک دوره سه ساله به اتفاق آراء تجدید انتخاب می‌نمایند، انگیزه آنها چیزی جز اعتماد (اولاً)، و ابراز فعالیت و خدمت (ثانیاً)، نمی‌توانست باشد.

در شش سال ریاست بنده، دانشکده فنی از جهاتی زیر و رو شد. تقریباً کلیه آئین نامه‌های انضباطی و تعلیماتی و اجتماعی و معلمین دانشکده فنی که بعداً سرمشق برای سایر دانشکده‌ها شد، در آن دوره تنظیم گردید و سهم عمده آن از بنده بود. برنامه‌های سالیانه درسی دانشکده فنی که آن زمان تنظیم شد، هیچ دانشکده‌ای هنوز به خود ندیده است. آزمایشگاه‌های فعلی دانشکده که از مجهزترین دانشکده‌های فنی خاور میانه و از جهاتی کاملتر از بعضی مدارس مهندسی اروپا و آمریکا می‌باشد، بیش از ۷۰٪ لوازم و تشکیلاتش یادگار آن دوره است. در حاشیه تعلیمات و تجهیز آزمایشگاه‌ها و کارخانجات، در آمد اختصاصی دانشکده فنی، تا آنجا که حافظه‌ام یاری می‌کند، از ۱۴,۰۰۰ تومان به بیش از ۲۰۰,۰۰۰ تومان رسید. انجمن فارغ التحصیلان دانشکده فنی را که فکر می‌کنم اولین انجمن فارغ التحصیلان دانشکده‌ها در ایران باشد، بنده مؤسس آن بودم...

بنده این حرف‌ها را زدم که شما و ملت ایران بدانند دستگاهی که دم از قانون و عدالت و سازندگی می‌زند، چقدر دروغگو و پا روی حق گذار است.

راجع به وظیفه و خدمت اصلی‌ام در دانشگاه یعنی از استادی و تدریس حرف زیادی نمی‌زنم. از یک ربع قرن تدریس در دانشکده فنی و ۲۰۰,۰۰۰ جلسه درس در آنجا (و تدریس در دانشکده‌ها و مدارس و کلاس‌های دیگر)، به یک جلسه آن اکتفا می‌کنم. یقیناً اجازه خواهید فرمود. زیرا به لحاظ درس دهنده اگر نباشد، حتماً نسبت به شنونده و گیرنده درس حداکثر احترام را دارید:

والاحضرت ولیعهد (در سال ۱۳۱۵) و اعلیحضرت پادشاه پنج سال بعد، ایشان به تازگی از سوئیس مراجعت کرده، بنا به امر و میل پدر تاجدارشان، از قسمت‌های مختلف مملکت بازدید می‌کردند. یک‌روز هم به دانشکده فنی که آن زمان در طبقه

بالاخانه دارالفنون بود آمدند. کلاس بنده را برای ملاحظه والاحضرت و همراهان (وزیر فرهنگ، رئیس شهربانی، و رجال دیگر)، انتخاب کردند. از این جهت که در میان دانشیاران دانشکده فقط دو نفر لباس مخصوص دانشیاری داشتند و جناب وزیر فرهنگ خیلی علاقه‌مند به این قبیل تشریفات بودند. یکی معاون دانشکده و دیگری بنده بودم که می‌توانستیم با لباس مخصوص حاضر شویم. بنده بر خلاف معمول این قبیل مواقع که منظور برگزار کردن مراسم و تظاهر و نمایش است، موضوعی را برای درس در حضور ولیعهد مملکت انتخاب کردم که شاید مفید فایده قرار گیرد. شاگردان سال‌های سوم و چهارم را برای درس در حضور ولیعهد، در یک کلاس جمع کرده بودند و چون بنده عهده‌دار تدریس ماشین‌های حرارتی و ماشین‌های ئیدرولیک، هر دو بودم، موضوع درس نمایشی آن روز را مقایسه قیمت واحد کیلو وات تولیدی به وسیله سه نوع ماشین بخار، دیزل و آب قرار دادم.

حساب‌ها و ارقام، در سه ستون مجزا مقابل یکدیگر آماده شده بود، به طوری که وقتی والاحضرت وارد می‌شوند جمع زدن آنها باقی باشد. قیمت تولید برق از طریق توربین آبی، البته ارزانتر از سایرین و در حدود نصف در می‌آمد. سپس در تشریح و تأیید مطلب، چنین توضیح دادم که نه تنها به لحاظ هزینه اقتصادی تهیه برق از طریق استفاده از رودخانه و سد و توربین آبی با صرفه‌تر است، بلکه اگر ما به وسیله توربین‌های بخار و دیزل، ایجاد نیرو ننمائیم می‌توانیم ذغال سنگ یا نفت مصرفی مربوطه را به کار دیگر بزنیم و ارز به مملکت بیاوریم. اما اگر از نیروی آبی استفاده نکنیم، آن منبع انرژی همین طور به هدر می‌رود و خوشبختانه با مسافرت‌هایی که به شمال کرده‌ام، رودخانه کرج و رودخانه‌های آن طرف البرز که به بحر خزر می‌ریزند، امکانات بسیار مساعدی برای ساختن سد و تولید برق دارند...

پس از اتمام درس بنده که قدری بیش از انتظار و تشریفات طول کشید، والاحضرت رو به شاگردان کرده، پس از تقدیر و تشویق‌هایی که مربوط به کارهای آنها و یک ماکت ارائه شده بود، فرمودند:

«اما در مورد اظهارات استاد شما، به عقیده من، چون کشور ما کشور زراعتی است و آب کم داریم، حیف است آب رودخانه‌هایمان را در ماشین بریزیم ... اگر به مصرف کشاورزی برسانیم بهتر خواهد بود ...»

والاحضرت ولیعهد، آن زمان به درس بنده عنایت نکرد، نظرم را قبول نفرمودند، ولی بعدها که پادشاه مملکت شدند، افتخار کردند و می‌کنند که به دست خود، سدهای

کرج و سفید رود را افتتاح نمودند ...

من یقین دارم سایر درس‌ها و نظریات ما از همین قبیل است و اگر به آنها عمل فرمایند، همان‌طور که ساختمان سد، هم برای کشاورزی مفید است و آب بیشتر به زراعت می‌رساند و هم اجازه تولید نیرو می‌دهد، نظریات ما هم در مورد سلطنت، هم بر رونق و دوام و مقام سلطنت خواهد افزود و هم اجازه تولید نیروهای فوق‌العاده ملی را می‌دهد...

### مبارزه با توده‌ای‌ها:

در آن روزگار اداره یک دانشکده کار آسانی نبود. مشکل‌تر از مسائل تعلیماتی و فنی و اداری و مالی و انسانی، نبرد با توده‌ای‌ها بود. یقیناً می‌دانید که حزب توده، سنگر اصلی خود را دانشگاه قرار داده بود و حداکثر قدرت و فشار توده‌ای‌ها در همان سنوات (۳۰-۱۳۲۴) از حکومت قوام السلطنه تا دولت ملی جناب آقای دکتر مصدق بود. ما از همه طرف، از ناحیه دانشجویان، استادان، کارمندان، پیشخدمت‌ها در محاصره بودیم. شاگردهای توده‌ای باشگاه دانشگاه را تصرف کرده بودند، در کارگاه‌ها میتینگ می‌دادند، به کارگران و کارکنان دستور تعطیل صادر می‌کردند، ادعا داشتند که باید در برنامه‌ها و تصمیم‌ها در شورای دانشکده دخالت نمایند، اطاعت و انضباط از مدرسه نداشتند، به انواع اهانت‌ها و جسارت‌ها متشبث می‌شدند. به کلی شیرازه آموزش و پرورش و اداره کار را، گسیخته بودند. حقیقتاً روزگار سیاهی داشتیم. به خاطر دارید که کار به جایی رسید که روزی شورای دانشگاه را محاصره و استادان را حبس کردند و آن فضاحت را به بار آوردند ...

علت این جرأت و قوت این بود که از دو جهت و در دو جبهه پشت گرمی داشتند و من با کمال قدرت باید در دادگاه به صراحت بگویم. اول آنکه یک‌عده استادان در شورای دانشکده و شورای دانشگاه به وضع عجیب و یا سفسطه و مغلطه‌هایی که، بیانات سرکار دادستان، پس از سال‌ها خاطره‌اش را برایم زنده کرد، از بی‌نظمی‌ها و خرابکاری‌های آنان در دانشگاه طرفداری می‌کردند. با آنکه این آقایان به هیچ‌وجه اکثریت نداشتند، ولی متأسفانه سست‌عنصری و ترس و تردید استادان و رؤسای دیگر، همه جا به آنها میدان می‌دادند. ثانیاً، مصیبت اینجا است، از طرف دستگاه‌های انتظامی و ارتش تقویت و شاید تحریک می‌شدند.

این اظهارات شاید برای شما ایجاد تعجب و اعتراض نماید، زیرا از بس مطبوعات مأمور و رادیو و تبلیغات دولتی، افسانه تقویت حزب توده و همکاری جبهه ملی و جناب آقای دکتر مصدق را در چشم و گوش‌ها، فرو کرده‌اند، اگر نتوانسته‌اند چنین خلاف حقیقتی را به کسی بقبولانند، لااقل موفق شده‌اند که احتمال و امکان عکس آن را خیلی بعید و بلکه محال جلوه داده باشند.

البته دادگاه حاضر محل بحث و تفصیل زیاد در این باره نیست و بنابراین به یک نمونه حکایت اکتفا می‌کنم که شخصاً ناظر آن بوده‌ام. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل :

بنده علاوه بر اداره دانشکده، کماکان دروس سابق خود را به‌عهده داشتم. غالباً مصادف با اعتصاب دانشجویان و تعطیلی کلاس‌ها می‌شدیم که سرنخشان به‌دست توده‌ای‌ها و بهانه تراش اصلیشان، اینها بودند و با آنکه در هر کلاس بیش از سه چهار نفر از آنها شناخته نبودند، ولی با تصمیم و تدبیر و تهدیدهایی که معلوم است، کاری می‌کردند تا شاگردان دیگر هم جرأت نکنند آن روز به کلاس بیایند. ولی در دو دانشکده (پزشکی و فنی)، عده قابل توجهی دانشجویان افسری داشتیم که لباس نظامی به‌تن داشتند، شب‌ها در دانشکده افسری می‌خوابیدند و همیشه یک افسر فرمانده مخصوص همراه آنها و مسئول کارهایشان بود که غالباً خود را در دسترس قرار می‌داد. ما برای نظم کلاس‌ها و شکستن اعتصاب‌های توده‌ای، روی این دانشجویان نظامی حساب می‌کردیم.

در یکی از آن روزهای تصمیم به اعتصاب، بعد از آنکه بنده سرکشی به کلاس‌های دیگر و به آقایان استادان کرده تا اندازه‌ای خیالم نسبت به عده‌ای از کلاس‌ها راحت شد. جزوه درسی و دفتر حاضر غایب کلاس چهارم شعبه الکترومکانیک را زیر بغل گرفته به طرف کلاس رفتم. بعضی از دانشجویان سیویل که در سرسرا و راهرو بودند، مثل اشباح از پیش پایم فرار کردند. در کلاس که وارد شدم احدی دیده نمی‌شد، پیشخدمت را فرستادم کتابخانه، برگشت گفت اکثریت بچه‌ها آنجا هستند ولی به کلاس نمی‌آیند و منتظرند دو سه نفری حاضر شوند تا بقیه هم بیایند. یک دانشجوی نسبتاً مسن و بسیار فهمیده و معقول در بین افسری‌ها داشتیم، او را صدا زده گفتم برو رفقای نظامی‌ات را بگو بیایند سر کلاس، بعد از چند دقیقه دست‌خالی و خجالت‌زده برگشت و حاضر شد خودش سر درس بنشیند. بنده هم در دفتر سایر دانشجویان را

غایب گذارده مدتی انتظار کشیدم و مثل اینکه عقب سروان فرمانده دانشجویان افسری هم، فرستادم ولی اتفاقاً در آن روز نبود یا نیامد. سایر کلاس‌ها بعضی تشکیل و برخی تعطیل شده بود.

فردای آن روز طی نامه رسمی به دانشکده افسری گزارش جریان و غیبت دانشجویان را داده، خواستار تنبیه آنها و توضیح شدم. بعد از چهار پنج روز جواب رسمی رسید که «ما تحقیق کردیم معلوم شد در آن روز همه دانشجویان افسری حاضر بوده‌اند ولی استادان به کلاس‌ها نرفته‌اند!!»

آن جناب سروان (یا ستوان یکم) فرمانده مسئول دانشجویان افسری را که در روز بخصوص، غیبت کرده بودند و بعد از چهار و پنج سال که به درجه سرگردی رسیده بودند، در سال ۱۳۳۴ در فرمانداری نظامی تهران، موقعی که برای اولین بار بازداشت و مورد بازجوئی قرار گرفتم، در اطاق بازجو دیدم !!

ضمناً اولین فرمانده مسئول دانشجویان افسری قبل از جناب ایشان و قبل از دوره ریاست بنده، سروان روزبه معروف بود.

منظور آنکه، مبانی سازمان افسری متشکل و بسیار قوی حزب توده که مربوط و منسوب به دوران حکومت دکتر مصدق می‌نمایند در دوره‌های جلوتر و با چنین حمایت و هدایت‌هایی در محیط خود دانشکده افسری و ارتش ریخته شده و پرورش یافته بود. تعداد زیادی از دانشجویان غیر نظامی ما نیز که توده‌ای شدند، تحت تأثیر و تعلیمات سروان روزبه و شاگردان افسر ایشان بودند.

این مسئله بسیار شایان توجه و درخور انصاف است که برخلاف شایعات مغرضانه و تبلیغات دامنه‌داری که خواسته‌اند، جناب آقای دکتر مصدق را عامل خطر کمونیسم معرفی نمایند و کودتای ۲۸ مرداد [۱۳۳۲] را به عنوان نجات مملکت، یک عمل ضروری و ملی جلوه دهند، تذکر داده و معلوم شود چه عوامل و ایادی حزب توده را در ایران قدرت داد و چه منظوری در کار بوده است.

حتماً فراموش نکرده‌اند که چند سال قبل از مصدق، حکومت قوام السلطنه، سه نفر وزیر از آنها را در کابینه آورد، آن‌هم در کجا، در وزارت فرهنگ که محل آموزگارها و دبیرها است و مرکز و مبدأ تعلیمات و تحریکات آنها روی جوانان مملکت شد. همچنین در وزارت صناعت که سر و کارش با کارخانه‌ها و کارگران است. پس از آن ورق برگشت و توده‌ای‌ها از وزارتخانه‌ها خارج شدند. (البته هر دو

عامل روی مصلحت اندیشی بوده است). واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ دانشگاه پیش آمد (یا پیش آوردند) و بهانه و موجبی پیدا شد تا در وزارت کشور دکتر اقبال، حزب توده غیر قانونی اعلام شود. ظاهراً حزب توده غیر قانونی اعلام شد ولی فعالیت خیلی حاد و موثری به صورت زیر زمینی در پیش گرفت. فعالیتی که بنا به قرائن و امارات عدیده، در ستاد ارتش و در دستگاه‌های انتظامی بدون پشتیبان نبوده است و بهترین شاهد آن ماجرای فرار سران محاکمه و زندانی شده حزب توده از زندان شماره ۲ قصر شهربانی، به دستگیری افسران نگهبان خارج (ستوان قبادی) و داخل (ستوان محمدی)، در روز ۲۴ آذر ۱۳۲۸ می باشد (رجوع به مجله خواندنی‌ها، شماره‌های ۱۴ تا ۲۸ فروردین ۱۳۳۳ شود).

خلاصه آنکه حزب توده درختی بود که بذر آن در سلطنت پهلوی کاشته و روئیده شد، در ده‌ساله بعد از شهوپور، پیوند کاری و آبیاری و پروراندن شد. میوه‌اش را در حکومت مصدق به بار آورد. میوه آن اولاً انواع کارشکنی‌ها و مزاحمت‌ها در جریان ملی شدن نفت و در فعالیت‌های ملی و دولتی زمان مصدق، ورود در صفوف ملیون به مصداق «حاجی انا شریک» آن عرب بیابانی، به منظور ارباب مردم ایران و بالاخره ساقط کردن حکومت مصدق بود.

حالا خوشمزه است که دائماً دکتر مصدق و جبهه ملی را متهم می‌کنند که آنها توده‌ای‌ها را میدان دادند و مملکت را به آستانه سقوط کشاندند.

پس از ۲۸ مرداد که پرده از روی خیانت‌های دو طرف برداشته و خدمات و محبوبیت دکتر مصدق بر همه آشکار شد، حزب توده بنای استغفار از گذشته و اصرار به تشکیل جبهه واحد را گذاشت و این قضیه مستمسک جدیدی در دست تبلیغات دولتی داد که بگویند جبهه ملی و فعالیت‌های دانشجویان و بازاریان دستور و الهام از توده‌ای‌ها می‌گیرند.

بسیار لازم بود که این ندای حقیقت و انصاف و دفاع از حق در این دادگاه گفته شود.

پس از آنکه حزب توده (توده نفتی) وظیفه مقدر را انجام داد و حکومت بعد از مصدق محکم و مستقر شد، هیئت حاکمه ما با تمام وزن و فشار خود و به‌طور جدی و با استمداد از شکنجه‌ها و جاسوسی‌ها به وسیله نیروی انتظامی به سرکوبی حزب توده پرداخت. ولی در باطن و واقع این شدت عمل و خشونت‌های خلاف انسانیت، سبب مظلومیت و محبوبیت آنها و حفظ و احیای ایدئولوژی‌شان گردیده است.

اگر بنده از حزب توده در مدافعات خود زیاد صحبت کردم و باید باز صحبت کنم

از جهت اهمیت و عواقبی است که داشته و دارد. و دادرسان محترم مسلماً منکر آن نیستند زیرا به طوری که در روزنامه اطلاعات ۱۳۴۱/۱۱/۱۵ می نویسد:

«شاهنشاه در مصاحبه‌ای که با مفسر آسوشیتدپرس در امور خاورمیانه کرده‌اند، صریحاً چنین فرموده اند:

«... خطر کمونیسم در ایران کاهش یافته ولی خطر از راه فعالیت‌های خرابکارانه باقی مانده است و احتمالاً این خطر تا وقتی که مسلک و مرام کمونیسم در جهان وجود داشته باشد، ادامه خواهد داشت... شاهنشاه سپس فرمودند: پاسخ این سؤال که آیا کمک‌های آمریکا به ایران که پس از جنگ دوم تاکنون به میزان ۱,۵۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار (تقریباً ۱۲ میلیارد تومان معادل بودجه دو سال مملکت) برای مبارزه با کمونیسم در این کشور کافی است، مشکل خواهد بود. ما از کمک‌هایی که در گذشته شده سپاسگزاریم ولی این امر بستگی به این دارد که مسائل را باید از کدام جنبه سنجید. به عقیده من، ما می‌خواهیم که بیش از اینها در این راه پیشرفت کنیم. آیا شما هم می‌توانید این کار را بکنید؟...»

در مبارزه با توده‌ای‌ها ما نه زور و نیرنگ‌های فرمانداری نظامی و سازمان امنیت را داشتیم و به کار بردیم و نه یک میلیارد و نیم از آمریکا کمک بلاعوض گرفتیم. مع‌ذالک فکر می‌کنم از طریق مواجهه فکری و عقیدتی و ابراز مکتب و خدمت عملی، بیشتر توفیق یافتیم و بیشتر حق افتخار داریم.

### جبهه ملی:

اینک می‌خواهیم تحولات و فعالیت‌های ما قبل ملی شدن نفت و حکومت مصدق را پشت سر گذاشته، وارد سال ۱۳۳۰ بشوم. یعنی نصف گردش کار را طی کرده باشم. صرف نظر از جنبه‌های سیاسی و دولتی و اجتماعی که در آن ایام در کشور صورت می‌گرفت و بنده مانند یک فرد عادی کشور ناظر و علاقه‌مند به آنها بودم. روی کار آمدن جبهه ملی و نخست‌وزیری جناب آقای مصدق، به طوری که گفته شد در محیط دانشگاه تأثیر و تسکینی عظیم برای ما ایجاد نمود.

ما با مراقبت و زحمت زیاد موفق می‌شدیم علی‌رغم کارشکنی‌های حزب توده نگذاریم چرخ درس و کار دانشکده از حرکت بیفتد، سهل است که پیشرفت هم داشتیم. انضباط را به هر تدبیر و تمهید که شده، حفظ می‌کردیم ولی یک چیز از عهده و عمل و قلمرو نظر ما خارج بود. ما در دل دانشجویان و جوانان به‌طور کلی

راه نداشتیم، ضمناً نمی‌خواستیم دورویی و تزویر کرده، به کسی دروغ بگوئیم. یعنی خود را ظاهراً مخالف ورود به سیاست و اعمال غرض در دانشگاه نشان دهیم، ولی خودمان حزب‌سازی و دسته‌بندی و ناجوانمردی کرده موافقین را سوگلی و جاسوس نمائیم و به مخالفین نمره رد بدهیم یا آنها را بی‌جهت تحویل مأمورین انتظامی بدهیم. ولی به‌طور محسوس می‌دیدیم نفوذ توده در میان دانشجویان و دانش‌آموزان در بسط و شیوع بود.

قبلاً عرض کرده بودم که دو عامل از توده‌ای‌ها پشتیبانی و به توسعه آنها کمک می‌کرد. آن دو عامل از جنبه عملی بود. از جنبه فکری و نظری نیز دو عامل به‌سود آنها کار می‌کرد:

۱. نیروی ایدئولوژیک و جلب و جاذبیتی که به‌لحاظ مترقی بودن و مخصوصاً تحریک (دینامیسم) روی افکار داشت و شالوده‌فلسفی و علمی که به آن داده بودند.

۲. خالی بودن زمینه و اینکه در برابر موج و فشار کمونیسم، تقریباً هیچ مکتب سیاسی و امید نجاتی به جوانان عرضه نمی‌شد.

البته انجمن‌های اسلامی سد بزرگی به‌لحاظ عقیدتی و استدلالی در برابر فلسفه ماتریالیسم آنها ایجاد کرده و یک عشق و ایمانی در آن عده معدود جوانان مسلمان پیدا شده بود. ولی در جنب تبلیغات حزب توده کفایت نمی‌کرد و مخصوصاً خالی از دینامیسم و عمل و وجهه حکومتی بود. جوان خوراک می‌خواهد. به‌قول یکی از دوستان، مغز و احساسات جوان‌ها مثل سنگ‌های آسیا است که دائماً می‌چرخد. اگر گندم به آن رساندید یک عمل مفید انجام می‌دهند. اگر خورده آهن ریختید با آنها هم در می‌افتد و اگر هیچ خوراکی به آن ندادید خود را می‌ساید و از بین می‌برد. در آن زمان غیر از افکار ماتریالیسم و فعالیت و برنامه‌های توده‌ای، خوراک دیگری به جوانان درس‌خوان مملکت عرضه نمی‌شد. بنابراین مانند یک قشون مهاجم بدون مانع و مخالف پیش می‌رفت.

آن موقعی که جبهه ملی و مبارزات ملیون آغاز شد و عَلم مبارزه بر علیه استعمار و یادی آن برافراشته شد و موقعیت‌هایی در زمینه‌های مطبوعات و انتخابات به‌دست آمد و بالاخره جبهه ملی روی کار آمد و یک بارقه امید و روزنه نجاتی درخشان در مملکت دیده و بر دل‌ها تابیده شد، مکتب و مقصدی به جوانان عرضه گردید. ما در دانشگاه یعنی در قلب پیشروی افکار کمونیسم، شاهد این بودیم که چگونه جوانان



مردد و بی مسلک به این مکتب می‌گروند و در برابر توده‌ای‌ها سینه سپر می‌کنند. شعار استقلال و آزادی مملکت و تز جبهه ملی تحت رهبری دکتر مصدق، حقیقتاً نسیم نجات بخشی بود که کشتی شکسته طوفان زده کشور را در مسیر صحیح انداخت. از همین لحظه بود که پیشرفت توده متوقف شد و به همین دلیل بود که جبهه ملی و دکتر مصدق و تز ملی کردن نفت به‌عنوان دشمن شماره یک توده‌ای‌ها شناخته و هدف اصلی تیرهای آنها گردید. ما در دانشگاه شاهد بودیم که در انتخابات کلاس‌ها برای سازمان دانشجویان که سابقاً در برابر نامزدهای توده‌ای کسی قدرت ابراز وجود نداشت. ملی‌ها هم کاندیدا می‌دادند و موفق می‌شدند. از آن پس برای همیشه سنگر دانشگاه از دست توده‌ای‌ها گرفته شد و به‌دست ملیون افتاد.

این خدمت بزرگی بود.

حقاً و انصافاً اگر جبهه ملی پیدا نمی‌شد و تز ملی شدن نفت، یعنی یگانه راه نجات عملی ایران از دست استعمار عنوان و اجرا نمی‌گردید، هیچ نیرو و تدبیری (نه شکنجه‌های ضد انسانی قوای انتظامی و نه یک میلیارد و نیم دلار کمک آمریکا) از پس افکار و عمال کمونیسم در ایران بر نمی‌آمد.

بیش از این راجع به جبهه ملی اول از نظر سیاسی و اجتماعی چیزی نمی‌توانم بگویم. چون چیزی شخصاً نمی‌دانم و کاره‌ای نبودم.

### مأموریت خلع ید و اداره شرکت ملی نفت ایران:

پیش از آنکه دومین دوره سه ساله ریاست دانشکده‌ام به سر آید از طرف جناب آقای دکتر سنجابی وزیر فرهنگ دولت مصدق به معاونت وزارت فرهنگ دعوت شدم و علی‌رغم میل خود از محیط تعلیم و صنعت وارد محیط دولت شدم. معاونت وزارت فرهنگ طولی نکشید که به مأموریت جدیدی مفتخر و منصوب گردیدم. مأموریتی که خیلی برای سرم گشاد و فوق تصور و امکاناتم بود. ریاست هیئت مدیره موقت شرکت ملی نفت و مأموریت خلع ید از شرکت سابق نفت.

طرف غروب سوم ماه رمضان و عصر پنجشنبه‌ای بود که خسته از کار اداره و گرسنه و بی حوصله به منزل می‌آمدم. گفتند افطار مهمان داریم. آقای مهندس حسینی بالا است. پس از صرف افطار وقتی قضیه را که بنا به پیشنهاد در هیئت مختلط نفت (یعنی کمیسیون مشترک مجلس شورا و سنا برای نظارت در اجرای قانون ملی شدن نفت) و تصویب آقای دکتر مصدق قطعیت یافته بود، برایم نقل کرد. گفتم چطور

شما می‌خواهید چند تا موش امثال مرا به جنگ گله پلنگ بفرستید؟ من و شرکت نفت؟

ولی مملکت قیامی کرده وارد معرکه‌ای شده بود و بر هر فرد خدمت و فداکاری هر قدر سنگین و غیر ممکن باشد فرض بود.

چون خود حسیبی در بسیاری از اعمال و اقداماتش در کار نفت، استشاره و استخاره از قرآن کریم می‌نمود، من هم قبولی خود را مشروط و موکول به استخاره از قرآن کردم. برای نماز مغرب به مسجد هدایت خدمت آقای طالقانی رسیدیم. آیه عجیبی که نشانه امید و امر بود (از آیات مربوط به جنگ بدر) آمد. آقای حسیبی مهلت نداد، بلافاصله دو نفری منزل جناب آقای نخست وزیر رفتیم. ایشان خوشحال شدند، مرا بوسیدند و فرمودند می‌روید آنجا اما خواهش دارم کاری به کار ما نداشته باشی. مبدا دست به ماشین‌ها و لوله‌ها بزنی. بگذارید همان مهندسین و کارمندان انگلیسی با حقوق و مزایا و مسئولیت‌های سابق کارشان را انجام دهند. اگر از شما پرسیدند برای چه آمده‌اید و چکاره‌اید؟ بگوئید ما هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران هستیم. اگر پرسیدند از ما چه می‌خواهید؟ جواب بدهید اولاً خودتان را مستخدم دولت ایران بدانید و ثانیاً آنچه نفت برده می‌شود یک رسید به نام شرکت ملی نفت ایران بدهید. همین و بس.

همین و بس. اما متأسفانه یا خوشبختانه قضایا به این سادگی نگذشت. آقای دریک Drake رئیس کل شرکت در ایران به هیچ وجه حاضر نشد ما را به سمت هیئت مدیره و ما فوق خود بشناسد. کشتی‌ها هم البته رسیدند و برگشتند.

ماجرای بسیار طولانی و تاریخی و شنیدنی است که محل بیان آن اینجا نیست. کار به خلع ید و قبول مسئولیت و مدیریت کشید.

عمل خلع ید را تا آنجا که جنبه سیاسی و دولتی و تحریک مردم را داشت بیشتر سه نفر آقایان نمایندگان اعزامی هیئت مختلط (دکتر متین دفتری، مکی و ناصرقلی اردلان) انجام می‌دادند. ابتکار مذاکرات دیپلماتیک با روسای شرکت و نطق‌هایی که در اجتماعات می‌شد با آقایان متین دفتری و مکی بود. در عمل خلع ید و برافراشتن پرچم ایران و گرفتن جای روسای شرکت بود که بنده وارد شدم. اما به خوبی حس می‌کردم که بزودی مواجه و مقابل وظیفه سنگینی خواهیم شد؛ بهره برداری و اداره یا لااقل نگاهداری این دستگاه عظیم که حقیقتاً دریای پهناور مخوفی بود.

عظمت دستگاه و تشکیلات و تجهیزات آبادان و خرمشهر و مناطق نفت خیز و شبکه توزیع داخلی، به قدری بود که به تنهایی با تمام وزارتخانه‌ها و ادارات و مؤسسات مملکت برابری می‌کرد. کسی بایستی مسئولیت این کار را به عهده بگیرد که بالاترین شغل و قلمروی عملیاتش یک دانشکده فنی با ۲۰۰,۰۰۰ تومان بودجه سالیانه و ۶۰ نفر معلم و کارمند بود و به لحاظ اداری، از حدود ریاست دایره در اداره ساختمان بانک ملی تجاوز ننموده بود اما به حول و قوه الهی اولاً، و با همکاری ملی و همگانی ثانیاً، و نیروی عشق و فداکاری ثالثاً، به توفیق کامل نائل شدیم. بحث و تفصیل مطلب البته در این مقام بی‌مورد است. همین قدر برای تصور عظمت کار باید بگوییم که:

بودجه هزینه روزانه دستگاه یک کرور تومان بود، ۶۰,۰۰۰ کارمند و کارگر داشت، یک میلیون تن مواد نفتی باید برای مصرف سالیانه کشور استخراج و تصفیه و تا اقصی نقاط کشور توزیع شود. در مناطق سوزان و دور افتاده خوزستان سرویس‌های منظم و معظم آب و برق و یخ و حمل و نقل و خواربار و بهداشتی و خانه‌سازی و تعمیرات و سایر عملیات و احتیاجات را مانند زمان انگلیس‌ها که ۳۰۰ متخصص در اختیار داشتند و ما فقط در حدود ۲۰ نفر علی‌البدل به جای آنها از تهران منتقل کرده بودیم، از کار نیفتد و هیچ گونه وقفه و خلل و خرابی در کارها پیدا نشود.

تمام این وظایف و عملیات بدون کوچک‌ترین توقف و تزلزل انجام گردید. علاوه بر آنها پلنت (Plant) ۷۰ که از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین دستگاه‌های تصفیه جدید پالایشگاه بود در ایامی که نخست وزیر و هیئت اعزامی ایران به آمریکا رفته بودند، به راه افتاد و دستگاه روغن سازی که کمپانی امریکائی سازنده آن هنوز به اتمام نرسانده و تحویل انگلیس‌ها نداده رفته بودند، به کار انداخته شد....

خیلی دلم می‌خواست در اینجا فرصت و مناسب می‌بود تا نمونه‌هایی از عظمت مشکلات و ارزش خدمات و زیبایی شاهکارهایی که در آن ایام از طرف هموطنان انجام شد ذکر می‌کردم و نام کسانی را که باعث افتخار و امید هستند می‌بردم تا شما هم در دل خود شاد شوید و مباحثات کنید که ایرانی هستید.

هیئت‌های مشاور و متخصصینی که بعداً به آبادان می‌آمدند، تحسین و اعتراف می‌کردند که به هیچ وجه نمی‌توانستند تصور کنند بزرگترین پالایشگاه جهان چنین مرتب و منظم حفظ شده است.

مجله سپید و سیاه (شماره ۱۳۳۲/۱۲/۳ یعنی بعد از کودتا) خبری راجع به نفت

دارد و چنین می‌نویسد:

«مشاره و مطالعه برای حل مسئله نفت به شدت ادامه دارد. ریبر کارشناس معروف نفت به تهران آمد و گزارش کار خود را داد. با آنکه پیش بینی می شد که مخارج به کار انداختن پالایشگاه بیش از ۸۰ میلیون دلار باشد، ریبر در گزارش خود گفته است که به خلاف آنچه شهرت داده اند وضع پالایشگاه به هیچ وجه خراب نشده، بلکه کارشناسان و متخصصین ایرانی توانسته اند به نحو شایسته ای در نگهداری و حفظ پالایشگاه آبادان نبوغ ذاتی خود را به ثبوت رسانند. حتی اضافه کرد بر اثر خدمات و تجربه های گران بهائی که کارشناسان ایرانی در این مدت آموخته اند، احتیاج ایران به کارشناس خارجی به ثلث پیش از ملی کردن نفت رسیده است. ریبر می گوید که هم اکنون می توان با وضع فعلی پالایشگاه، نفت تصفیه شده به خارج صادر کرد و تدریجاً پالایشگاه را توسعه داد.»

بنده ابداً نمی خواهم افتخار و حق آن خدمات و عملیات را به نام خود ثبت و عرض نمایم. بنده نه مرد اقتصاد و سیاست بودم، نه مهندس نفت. افتخار و دلخوشی من فقط به یک چیز است، چیزی که می توانید آن را در عین حال بسیار کوچک تلقی کنید و هم بسیار بزرگ: عمل مدیریت. اما نه مدیریتی استبدادوار و انحصارطلب که همه چیز را در قبضه و اختیار و دستور و دلخواه خود قرار داده باشد. وظیفه و عمل بنده که آن را می توان هم بی عرضگی و ناتوانی دانست هم عرضه و توانائی، این بود که خواستیم و گذاشتم هر کس کار خود را بکند. مانع از این نشدم (یا باعث این شدم) که هر کارگر و کارمند و متخصص ایرانی با حداکثر علاقه و علم خود در پستی که قرار دارد، لیاقت و امکاناتش را بروز دهد و احترام و حشش رعایت شود. تمام آن کارهای بزرگ و مهم را آنها کردند نه بنده.

کاری که بنده انجام دادم این بود: دو سه روزی از ورودمان به آبادان نگذشته بود که از تنها مساعدت یا موافقتی که مدیران انگلیسی کردند، استفاده نمودم. با راهنمایی مستر راس مدیر کل پالایشگاه، با رؤسای دیگر مانند شاگرد مدرسه ای که باید با عجله دروس امتحان را حاضر کند، به بازدید قسمت ها و سرویس های مختلف شرکت پرداختم. با چشم خریدار، به کلیه قسمت ها اعم از تصفیه خانه، آزمایشگاه، تلمبه خانه، ساترال های برق، انبارها، حسابداری، حمل و نقل، آتش نشانی، کشتیرانی، خانه سازی و غیره، در آبادان و یک یک مناطق نفت خیز و بندر معشور سرکشی کردم. در هر قسمت با ایرانیان که غالباً مسئول دوایر و وظایف مراتب خیلی پائینی بودند، آشنا می شدم. دالان رابط و کلید ورودی بنده به آن سرای عظیم و مرموز، یک عده سی چهل نفری مهندسین فارغ التحصیل دانشکده فنی و معدودی از هنر سرای عالی بودند که با غالب آنها آشنائی صمیمانه و اعتماد کامل داشتم. به طور رسمی از شرکت و

به طور خصوصی از آنها یا از دوستان مطمئن آنها خواستم که لوحه‌های تشکیلاتی سرویس‌های مختلف شرکت را با نام مسئولین مربوطه بدهند. سپس ارشد ایرانیان را که در هر سرویس هستند یا فرد با استعدادتر و مورد اعتمادتر آنها را که سوابق و امکانات کافی برای اداره آن قسمت داشته باشد، در نظر می‌گرفتم.

پیش از آنکه انگلیس‌ها ایران را تخلیه نمایند، مطالعات و مشورت‌ها آنقدر پیشرفته بود که با همکاری آقایان سرتیپ ریاحی و دکتر فلاح برای هر قسمت (مخصوصاً قسمت‌های حساس از قبیل آب، برق، حمل و نقل، توزیع داخلی مواد نفتی و غیره) چه در آبادان و چه در مناطق، یک عده مسئولین از میان ایرانیان مقیم یا از آن عده بسیار قلیلی که از مرکز و از دوایر دولتی انتقال داده بودیم، نامزدهائی معین شد. البته این ایرانیان که غالب آنها از مهندسين تکنیکال آبادان، هنرسرای عالی یا دانشکده فنی و معدودی خارجه رفته‌های اعزامی شرکت بودند. تصور نکنید قبلاً مقام معاونت و همکاری مستقیم رؤسای انگلیسی را داشتند. بلکه آنها، در سلسله مراتب اداری و فنی، مجبور شده بودیم سه پله و گاهی پنج پله بالا آورده باشیم و به عوض یک کار، گاهی سه کار روی دوششان بگذاریم. مع ذلک اگر اجازه مختصر اغراق را داشته باشم، می‌توانم بگویم معجزه کردند.

حکایات و نمونه‌های فراوان دارم که متأسفانه دادگاه اجازه ذکر آنها را نمی‌دهد. آری کار خارق العاده ای کردند. چرا و از کجا این نیرو و الهام را می‌گرفتند؟ از آنجا که عشق آزادی مملکت و سربلندی و نجات ایران در وجودشان شعله‌ور گشته بود. برای آنکه به شخصیت و ارزش آنها احترام گذارده و میدان عمل در اختیارشان قرار گرفته بود. مدیریت به طریق دموکراتیک اجرا شده بود و با حقیقت و صمیمیت نه با دروغ و حرف بنده مدیریت را این‌طور یاد گرفته و فهمیده بودم و می‌فهمم.

روزی در شورای دانشگاه نماینده دانشکده پزشکی پیشنهاد تأسیس یک آموزشگاه مامائی را آورده بود که شرط ورود در آن را تحصیلات سوم متوسطه (یا شاید پنجم، درست یادم نیست) قرار داده بودند. این مطلب یعنی کمی سطح معلومات ورود به آموزشگاه مورد تعجب و ایراد بعضی از اعضای شورای دانشگاه قرار گرفت، نماینده مدافع دانشکده پزشکی توضیح داد ما مخصوصاً چنین کرده‌ایم تا فارغ‌التحصیلان آموزشگاه ادعای زیاد نداشته، خود را متخصص ندانند. ما به آنها دائماً سفارش می‌کنیم که بهترین کار شما در برابر زن حامله، کاری نکردن و واگذاشتن کار به طبیعت است. دست به اسباب جراحی و عملیات زیادی نبرید و بگذارید بچه خود به خود بیرون بیاید. کار شما تقویت روحیه زانو و نظافت و مراقبت است ...

**نقش سلطنت:**

بنابراین وقتی نهضت آزادی ایران مانند آقای دکتر مصدق و بنا به نصوص صریح قانون اساسی، می‌گوید در مملکت مشروطه شاه سلطنت می‌کند نه حکومت؛ قصدش نه تنزل دادن مقام سلطنت است، نه خیانت کردن به ملت و مملکت. بلکه به عکس می‌خواهیم اصول ازلی و قطعی خلقت و رسوم صحیح مدیریت اجرا شود. وقتی قرار شد یک فرد دستش و نظرش و سلیقه و رأی و فکرش (به فرض که همه اینها قوی و نافذ و صائب و پاک باشند)، در تمام کارها دخالت نماید و تمام افکار و افراد پیرو نیات و مجری دستورهای او باشند، هیچ‌کس را حق و ارزش و آزادی و ابتکاری نباشد و سازمان امنیت مدافع ظاهری سلطنت، تمام امور و شئون مملکت را زیر نظارت و یا اختیار خود بگیرد، در چنین شرایطی کارها خراب می‌شود و پیش نمی‌رود.

ملی کردن نفت و آن نهضت عجیبی که مملکت ما و مخصوصاً مردم خوزستان را یکپارچه به حرکت درآورد، صرف‌نظر از جنبه‌های سیاسی یا فنی و اداری آن، از جهت روانشناسی و اجتماعی نیز از حوادث بزرگ تاریخ ایران بشمار می‌رود.

ای کاش آقایان در آن مراسم و مسافرت‌های خلع‌ید و تظاهراتی که در خرمشهر و آبادان و مسجد سلیمان و آغاچاری و سایر نقاط انجام می‌گردید حضور می‌داشتید و شاهد آن غلیان احساسات و فوران استعدادها می‌شدید.

بنده به عنوان یادگار، گوشه مختصری از آن مظاهر عظیم و عجیب را در مقاله‌ای که در گرماگرم اضطراب‌ها و انقلاب برای روزنامه اطلاعات (۱۳۳۰/۴/۱۷) فرستادم و عنوان «اشک‌های خوزستان» را دارد، منعکس ساختم.

در آن اجتماعات و تظاهرات طبیعی، بدون تصنع و تحمیل و بدون تدارک قبلی که در نقاط مختلف خوزستان تشکیل می‌شد و کارگران و مردم محل یا آقای مکی و گاهی بنده سخنرانی می‌کردیم، برای سه‌کس یا با ذکر سه نام غلغله می‌افتاد و کف می‌زدند: دکتر مصدق، آیت‌الله کاشانی، شاه.

بلی در آن زمان در نظر مردم این سه شخص و سه مقام حکم واحد را داشت، دولت، روحانیت، سلطنت. ملت آنها را از خود و خود را از آنها می‌دانست.

با آنکه اعلیحضرت در ملی کردن نفت و در خلع‌ید عمل و ابتکار خاصی ابراز نداشته بودند، اما مردم به نام ایشان دست می‌زدند. چون ایشان همان‌طور که در مورد مدیریت و قابل‌عرض کردم، نمی‌بایستی هم، کاری بکنند. می‌بایستی بگذارند مسئولین و متصدیان، کارشان را مبتکرانه و آزادانه تحت نظام صحیح و اصول مصوب انجام

دهند. نظارت و مراقبت از بالا و رضایت دادن به فعالیت و رعایت کردن شخصیت و مسئولیت زیر دستان، کار بی ارزش آسانی نیست. مردم قدر این عمل را می دانستند و کف می زدند.

یکبار دیگر هم سابقاً بنده به شخصه شاهد احساسات پرشور شاه دوستانه مردم ایران بودم. احساساتی که مردم واقعی از صمیم قلب انجام داده به پای خود آمده بودند. نه آنکه پاسبان و سربازان و کارگران را با لباس عوضی و با وسایل دولتی و کامیون های مقاطعه کاران آورده به آنها تعلیم کف زدن داده باشند. تلگراف ها و آگهی های ساختگی و تحمیلی هم نبود، خود مردم بودند.

در سال ۱۳۲۵، برای یک کار حکمیت مربوط به شرکت بیمه ایران، به رشت رفته بودم. اتفاقاً مصادف با مراجعت اعلیحضرت از سفر آذربایجان، بعد از قیام مردم آنجا و خروج پیشه‌وری‌ها شد که از راه آستارا و رشت به تهران برمی گشتند. در سر راه تهران رشت، خانه‌های محقر دهاتی و جنگلی را دیده بودم که قالیچه و حتی گلیم و فانوس نفتی آویزان کرده هر کدام به نحوی ساده ولی متنوع و طبیعی، چراغانی نموده بودند. مثل چراغانی های ۲۸ مرداد حالا و روز ولادت شاه نبود که همه مغازه‌ها یک نوع پرچم و عکس و حتی یک نوع شعر پشت پنجره زده و کاملاً معلوم باشد که دستوری و تصنعی است. بعد در خود رشت در میدان شهرداری بیش از سه ساعت مجبور ایستادم تا اتومبیل سلطنتی فاصله نیم کیلومتری خیابان سبزه میدان را در میان سیل جمعیت و استقبال کسانی که گرد و غبار روی ماشین را به سر و روی خود می مالیدند، بتواند طی کند.

آن استقبال به طور وضوح طبیعی و صمیمی بود. صف پاسبان و سرباز در طرفین خیابان رو به مردم نگذاشته و مأموران مخفی در لابه لای مردم نفرستاده بودند و به کسی دستور کف زدن نمی دادند. اعلیحضرت احتیاج به محافظ و مبلغ نداشت. بلی، در آن زمان که اعلیحضرت سلطنت می کردند، در میان مردم محبوبیت داشتند. ولی متأسفانه حساب خود و راه خود را از مردم جدا کردند. جای خود را از داخل مملکت و دل ملت به خارج مملکت منتقل ساختند.

### مصدق:

اما چرا در آن روزها برای مصدق کف می زدند و امروز هم اگر دولت بگذارد او را

روی دوش از احمدآباد به تهران خواهند آورد. و چرا نهضت آزادی به او احترام گذارده و می گذارد؟

جواب این سؤال را ما در بیانیه روز افتتاح نهضت داده‌ایم:

مصدقی هستیم و مصدق را از خادمین بزرگ و افتخارات ایران و شرق می‌دانیم، ولی نه به آن معنی و مقصدی که از روی جهل و غرض تهمت زده مکتب او را مترادف با هرج و مرج و تقویت کمونیسم و تعصب ضد خارجی و جدائی ایران از جهان معرفی کرده‌اند. ما مصدق را به عنوان یگانه رئیس دولتی که در طول تاریخ ایران محبوب و منتخب واقعی اکثریت مردم بود و قدم در راه خواسته‌های ملت برداشته، توانست پیوند بین دولت و ملت را برقرار سازد و مفهوم واقعی دولت را بفهماند و به بزرگترین موفقیت تاریخ اخیر ایران یعنی شکست استعمار نائل گردد، تجلیل می‌کنیم.

یک حکایت کوچک نقل از آن دوره می‌نمایم:

در ایام مأموریت نفت، به تهران آمده بودم. در باشگاه دانشگاه جشنی بود. به مدیر کل اداره دفع آفات که استاد دانشگاه هم بود، برخورد تبریک گفتم که به طوری که در روزنامه می‌نویسند امسال موفق شدید با آنکه سطح آلوده شده به ملخ چهار برابر سال قبل بود با بودجه‌ای معادل یک سوم آن سال دفع آفات کنید. ایشان تشکر کرده و گفت می‌دانید علت آن چیست؟ علتش در این است که مردم این دفعه با مأمورین ما همکاری داشتند، همه جا به استقبال آمده سم و وسایل می‌گرفتند و خودشان می‌بردند و می‌پاشیدند. اما سابق یا فرار می‌کردند و یا موادی را که تحویلشان می‌دادیم به ترتیبی از بین می‌بردند. علت موفقیت بزرگ ما همکاری ملت با دولت است.

تجلیل بزرگ ما هم از جناب آقای دکتر مصدق برای همین همکاری دولت و ملت می‌باشد.

### «قیمتی تر از نفت»<sup>۱</sup>:

نه ماه بیشتر در جنوب نبودم. در این مدت دو عمل کامل غیر قابل انکار انجام گردیده بود:

---

۱. مقاله «قیمتی تر از نفت» در شماره ۱۳۷۹ مورخ ۱۳۳۰/۷/۱۳ روزنامه «خبرهای روز» چاپ شده است و اکنون یکی از آثار مندرج در مجموعه آثار (۴) می‌باشد که با نام «مقالات اجتماعی و فنی»، در سال ۱۳۸۰ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).



۱. خروج انگلیس‌ها از ایران بدون آنکه آب از آب تکان بخورد و دستگاه نفت و توزیع نفت در مملکت بخواهد.

۲. استخراج و تصفیه نفت و شروع صدور و معامله آن.  
بنابراین دولت ملی ایران در ملی کردن و اداره نفت توفیق یافت و به مرحله نهائی رسید. منتهی بعداً وضع عوض شد.

از اوضاع و اقدامات آن دوران مطالب و جریان‌های زیادی هست که نمی‌گویم. فقط من باب ارتباطی که با اتهامات کیفرخواست و دفاع دارد، قطعاتی از مقاله‌ای را که درست روز خروج آخرین فرد انگلیسی در شماره مورخه ۱۳۳۰/۷/۱۳، روزنامه شرکت به نام آبادان نوشته‌ام می‌خوانم تا دادرسان محترم از خلال آن، جریان عجیبی را که در آن زمان در دل‌ها وجود داشت، کمی احساس کنند و روحیه و نظریه کسی را که به زعم کیفرخواست بر هم زنده امنیت مملکت و مخالف ملک و ملت است بشناسند:

حال که بعد از چهار ماه و چهار روز کم، مبارزه پر اضطراب، خانه از خودمان شده است و بعد از بدرقه مهمان، از فرط خستگی روی سکوی در نشسته و می‌خواهم نفس راحت بکشم، به یاد ایام گذشته افتاده خاطرات شیرین و خاطرات سنگین را به نظر می‌آورم و میل دارم برای رفیقم تعریف کنم ...  
بدترین لحظه و بلکه بدترین روز بنده در این مدت مأموریت، آن روزی بود که بعد از تخلیه مناطق نفت‌خیز در خدمت عده‌ای از همکاران به مسجد سلیمان رفته بودم. انتظار داشتیم در فرود از طیاره، کارگران را در نشاط و صفا و کارمندان را در خنده و شادی ببینیم. ولی طوری منظره آن پارچه‌های سفیدی که به چوب کرده به رخ ما می‌کشیدند و عبارات عداوت‌آمیز و کینه‌انگیزی که علیه بعضی از کارمندان ارشد نوشته بودند، ما را منقلب کرد که خواستیم از همانجا برگردیم ...

البته با ملایمت و دلالت موفق شدیم طرف عصر که خورشید داغ در افق فرو می‌رفت و شرجی خفقان آور روز جای خود را به نسیم ملایم شب می‌داد، این آتش کینه را قدری بخواهیم ...

اما بهترین خاطراتم ... اعلامیه‌ای بود که هفته قبل در روزنامه‌ها و رادیو به امضای اقلیت مجلس دیدم و شنیدم ... حال این اعلامیه به تأیید خدا یا به زور ملت یا به میل و رغبت تنظیم شده بود کار ندارم. همین قدر چون نشان وحدت و نمونه صمیمیت بود، دل هر ایرانی را روشن می‌کرد و مژده موفقیت قطعی را می‌داد ...

قیمتی تر از نفت، این اتحاد و اتفاق و هم‌آهنگی و صمیمیتی است که سدهای بزرگ بدبختی ملت را یکی بعد از دیگری خواهد شکست ...  
 حال اگر این مقاله را می‌نویسم ... برای این است که وقتی به خانه رفتید، دیگر آن خاطره اول برای شما تکرار نشود و اینک که بیگانه رفت، این زمزمه‌های شوم بیگانه‌پسند نیز از بین برود ... در گوش شما کارمندان و کارگران شرکت ملی نفت هم که به تازگی از استیلای خارجی بیرون آمده‌اید باید تا مدتی این جمله را خواند و تکرار کرد:

**بیگانه رفت ، بیگانگی هم رفت ؛ دیگر یگانه باشیم.**

...فرض کنیم که حرف شما درست باشد و کسانی سابقاً دست و فکر خود را در خدمت عمال نفت گذارده بوده‌اند ... همان‌طور که نفت خودمان را تصرف کردیم بیائیم افراد خودمان را و سرمایه‌های زنده خودمان را هم تصرف کنیم. مگر این افراد با آن استعداد و هنری که دارند از نفت کمترند؟ مگر ما در مملکت آدم زیاد داریم که اینقدر افراد را بی‌قدر بدانیم؟ **اندکی روح بلند و طبع عالی و مردانه داشته باشیم ...** در کار نفت همه زحمت کشیدند، همه پشت به پشت هم دادند تا درست شد. پس نفت مال همه است. بنده و شما چه حق داریم عده‌ای از فرزندان این آب و خاک را از ایفای وظیفه عمومی و همکاری در این دستگاه ملی محروم کنیم؟ ... فرض می‌کنیم با این همه اصرار و الحاح، باز دل سنگ شما نرم نشده و در تصمیم خود به انتقام پافشاری کنید و لازم شود که به خورده حساب‌های قبل از شروع خلع ید پردازیم. چقدر تشخیص بیگناه و باگناه مشکل است و اگر درستش را خواسته باشید، چون دستگاه، دستگاه اجنبی بود و طبق منطق شما هر خادم به آن دستگاه خائن به کشور بوده است. پس همه کارمندان و کارگران را باید بیرون انداخت.

اگر حکم شود که مست گیرند در شهر، هر آنچه هست گیرند  
 آن وقت علی می‌ماند و حوضش. آیا چنین کاری به مصلحت است؟ اجازه می‌فرمائید؟ ...

و در آخر نوشتیم:

.... در هر حال، ما ها را که از تهران، برای کمک و خدمت به شما آمده‌ایم، گمراه نکنید.

ما برای وصل کردن آمدیم نی برای فصل کردن آمدیم  
 خود شما هم مدتی این ورد را به گوش همدیگر بخوانید:

**بیگانه رفت ، بیگانگی هم رفت ؛ دیگر یگانه باشیم**

قبل از ترک خاطرات آبادان و قبل از ورود بحث به سال ۱۳۳۱، یک خاطره کوچک دیگری را هم که به لحاظ توضیح و دفاع در زمینه کیفرخواست و ارائه سیر تحولات افکار، خالی از فایده نیست، به عرض می‌رسانم:

در یکی از مسافرت‌های موقت کوتاه که برای گزارش و کسب دستور یا برای دیدار خانوادگی به تهران می‌آمدم، عده‌ای از جوانان متعلق به آن دسته سوم از دارندگان سه نوع طرز فکر که قبلاً اشاره نمودم و جاگذارده‌ام، به دیدنم آمدند ... آقایان همراه خود مرامنامه و اساسنامه تشکیل یک حزبی را آورده بودند. این حزب نه چپ چپ کمونیست بود و نه راست راست. آنچه آقایان می‌گفتند و اصرار می‌ورزیدند و می‌خواستند بنده هم عضویت آن را قبول کنم اساس تشکیل حزب و طرز فکر سیاسی و اجتماعی داشتن بود. اتفاقاً آنچه را هم بنده امتناع داشتم و نسبت به آن بی‌اعتنا و بی‌علاقه بودم، همین حزبی شدن و فعالیت اجتماعی و سیاسی کردن بود. به دنبال همان طرز فکر که قبلاً تقسیم بندی نموده بودم و تجربه یا سرگرمی که به اقدامات به خیال خودم اصلاحاتی پیدا کرده بودم، هنوز مانند بسیاری از مردم هم‌دوره، احساس چنین ضرورتی را برای خود و مملکت نمی‌کردم. طرفین بدون نتیجه‌گیری و با مختصر دلتنگی از هم جدا شدیم. بنده به آبادان رفتم و آنها به افکار و مشکلات خود ....

### بازگشت به درس و آزمایشگاه:

فروردین ۱۳۳۱ است. یک سال و نیم مانده است که گردش کار بنده به گردش کار کیفرخواست برسد و با یکدیگر هم‌قدم شویم. بنابراین باز باید تشکر و خواهش کنم که حوصله به خرج دهید. خصوصاً که این یک سال و نیم، به لحاظ جریان‌ها و حوادثی که در مملکت و همچنین در ضمیر بنده و بعضی از هم‌دوره‌های بنده روی داد، بسیار اساسی و در حکم گره‌های اصلی زنجیرهای تحول یا تکامل است. به دلائلی که ذکر آن در اینجا بی‌مورد است، بنده از عضویت هیئت مدیره موقت شرکت ملی نفت استعفا دادم و به جبران ده ماه دوری و تعطیل، سخت به کار دانشکده پرداختم و مخصوصاً به آزمایشگاه حرارتی که متصدی آن بودم برگشتم. از تعطیلات تابستان نیز استفاده نمودم که چون تجهیزات و کار نصب ماشین‌های آزمایشگاه حرارتی به واسطه این مدت مرخصی و گرفتاری‌های قبلی دوره ریاست دانشکده از

سایر آزمایشگاه‌های دانشکده عقب افتاده و قابل بهره‌برداری نبود، فرصت خوبی یافتیم که تکمیل و برای شروع سال تحصیلی آماده‌اش نمایم. از این فرصت و استراحت حاصله بعد از فشار و جنجال شش ساله دانشکده و نه ماهه اداره شرکت نفت، یک استفاده دیگر هم نمودم، در مهرماه سال ۱۳۳۱ رساله‌ای برای گفتگو و دلالت دانشجویان و به‌طور کلی محصلین مملکت منتشر ساختم: «بازی جوانان با سیاست»<sup>۱</sup> همان‌طور که از اسمش پیدا است این رساله که مثل نوشته‌ها و گفته‌های بنده از روی عقیده و منطبق با علم نوشته شده بود، به منظور نصیحت دوستانه و ممانعت منطقی دانشجویان و دانش‌آموزان از هر گونه دخالت در سیاست بود.

### لوله کشی آب تهران:

دوران فراغت و سرگرمی به کار دانشگاهیم زیاد به طول نیانجامید. روزی که در آزمایشگاه نشسته بودم، آقای مهندس زنگنه رئیس وقت سازمان برنامه به دیدنم آمد و گفت وضع لوله کشی آب تهران خراب است. ۵۰ میلیون تومان تا به حال خرج شده و هنوز از آب خبری نیست. مدیر کل آنجا با اختیارات و قدرتی که دارد دو پایش را توی یک کفش کرده و می‌گوید تا ۵۰ میلیون تومان دیگر را که مجلس برای وام لوله کشی تصویب کرده به من ندهید و پروژه الکساندر گیپ به آخرین مرحله خود نرسد، آب داده نخواهد شد. چنین پولی هم که فعلاً برای بانک و دولت مقدور نیست. ضمناً نماینده بانک ملی که در آنجا ناظر کارها است کارشکنی می‌کند... مردم ناراضی و آقای دکتر ناراحت است. من تو را پیشنهاد کردم...

چنین تکلیف برای بنده غیرمترقبه و مخل استراحت درسی‌ام بود. مع‌ذالک چه کاری از آب رساندن به مردم و زنده کردن یک شهر بالاتر:

« وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ »<sup>۲</sup>.

آرزوی دیرینه من از دوران تحصیل در اروپا و بازگشت به ایران همین بود که منشاء اثر و خدمتی شوم.

۱. این اثر در مهر ماه ۱۳۳۱ توسط کتاب‌فروشی چهر (روبروی دانشگاه تهران)، در قطع رقعی چاپ و منتشر شده و اکنون یکی از آثار مندرج در مجموعه آثار (۴) با نام «مقالات اجتماعی و فنی» است که در سال ۱۳۸۰ توسط شرکت سهامی انتشار، چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).  
 ۲. سوره انبیاء / ۳۰: هر موجود زنده‌ای را از آب پدید آوردیم.

معذالک گفتم خدمت آقای دکتر عرض سلام و تشکر بنده را برسان و بفرما اگر غرض این است که مدیر کلی برداشته شود و دیگری جایش برود که لوله کشی فعلاً لک و لکی بکند و جلوی سر و صداها گرفته شود، بنده اهلش نیستم. اما اگر واقعاً و عملاً قصد آب رساندن به شهر است بنده حاضریم. مشروط بر اینکه اولاً آن آقای نماینده بانک را که می گویند کارشکنی می کند بردارند و بعد بانک، پولی، آنقدر که ضرورت دارد، بدهد ...

چندروز بعد آقای مهندس زنگنه برگشت و گفت دکتر هم گفتند ما جز این نظری نداریم ... پاشو برویم.

خدمت آقای دکتر رسیدم فرمودند آن آقای بانک را گفتم عوضش کنند اما پول مول نداریم باید خودت درست کنی ولو شده از اسم حاجی آقا در بازار استفاده کن یک قرضه شهری راه بینداز، لوله کشی را تمام کن ... بنده در آن روز اطلاعی از وضع و برنامه و احتیاجات اداره لوله کشی، به هیچ وجه نداشتم، ولی همان طور که می دانید مردم عامی وقتی می خواستند دروغ بودن یک وعده و کلک و حقه بازی کاری را بیان کنند، سابقاً می گفتند «قاسم کوری» ولی از زمان حکومت قوام السلطنه که سروصدای لوله کشی راه افتاد و هزار تومان قسط اول حق انشعاب را از بعضی گرفتند، «قاسم کوری» جایش را در زبان ها به «لوله کشی» داده بود. گفتم با سابقه و شهرتی که در کار است، فعلاً حرف قرضه ملی یا شهری را برای لوله کشی نمی شود زد، مگر آنکه کاری پیش برود و آبی به لب های خشک مردم برسد و اعتماد پیدا کنند، آن وقت دست در جیبشان کنند. بنابراین بنده بدون آنکه فعلاً تعهد خدمت نمایم و قول قبول این شغل را بدهم، یکی دو هفته ای می روم آنجا مطالعه ای می کنم و می بینم آیا می شود با یک حداقل بودجه آب وارد لوله ها و خانه های مردم کرد یا نه، اگر مبلغ آن را لطف فرمودید آن وقت قبول این وظیفه را خواهم کرد و سعی می نمایم بقیه مخارج را از قبیل درآمدهای کار و فروش آب، در بیاورم.

همین طور هم شد و پس از بازدید از قسمت ها و مطالعه نقشه ها و حساب ها و مشاوره ها با مسئولین قبلی که اصل کاری هایشان از مهندسين فارغ التحصيل دانشکده و بنابراین از دوستان آشنا و صمیمی بودند، گزارش طرح ماندی تهیه و تقاضای ۱۶ میلیون تومان اعتبار، به عوض ۵۰ میلیون تومان باقی مانده از وام مصوب مجلس نمودم. بنده در آنجا دیدم که :

اولاً، چون پروژه مهندسی مشاور انگلیسی الکساندر گیپ بر اساس ۷۰,۰۰۰ مشترک و احتیاجات پنج و بلکه ده سال بعد تهران تنظیم شده است، به هیچ وجه من الوجوه ضرورت ندارد برنامه کامل در عرض یک سال انجام شود. بلکه مصلحت در تدریجی کردن آنست و به خوبی می شود به عوض ۶ منبع بزرگ بالای شهر فعلاً دو تای آنها را که کارش جلو است به اتمام رساند و آب مورد مصرف مشترکین سنوات اول را از همان دو منبع تأمین نمائیم و به عوض دو مجرای بزرگ نقل آب که از کن تا جلالیه در نظر گرفته شده است فعلاً یکی را ساخت. و از این قبیل تغییر و تأخیرهایی در برنامه.

ثانیاً، چون در شهر تهران هفت، هشت حلقه چاه عمیق وجود دارد که شهرداری در سابق حفر کرده است چرا این چاهها را فوراً به آن قسمت از شبکه لوله کشی که مخصوصاً در مناطق جنوب غربی شهر تقریباً به پایان رسیده است وصل نکنیم و به مردم آب ندهیم تا هم جلب اعتماد و امید شود و هم بهره برداری و درآمد شروع شود؟

ثالثاً، عمل انشعاب را که در مرحله دوم برنامه است و در حدود ۲۰ میلیون تومان وام دیگر لازم دارد تا به این ۱۰۰ میلیون بچسبد و تازه به مردم آب برسد خودمان به طور آزمایش و بدون استمداد و پرداخت حق الزحمه به الکساندر گیپ، شروع می نمائیم و پول آن را بدون آنکه عنوان قرضه داشته باشد از تقاضاکنندگان می گیریم. بر اساس آن فکر، که باز تکرار می کنم پس از بازدید و مطالعه و با استفاده و مشاوره از اهل فن مقیم و احترام به نظریات و ادامه خدمات مدیرکل سابق اتخاذ شده بود، مبلغ مورد ضرورت به ۱۶ میلیون تومان برآورد گردید. گزارش تصویب و به همان قرار چرخ های اداره لوله کشی به گردش درآمد. به طوری که می دانید لوله کشی از شهرت «قاسم کوری» بیرون آمد. دو سه ماه نگذشته بود که در اطراف خیابان فرهنگ و امیریه و قسمتی از شاهپور به آب انبارهای مردم آب دست نخورده چاه عمیق توزیع می کردیم و متر مکعبی ۵ ریال پول می گرفتیم. در حالی که با نظارت و بر طبق نقشه های الکساندر گیپ عملیات ساختمان دو منبع شمال شهر و بند بیلقان و شبکه اصلی مجرای کرج - تهران در پیشرفت منظم بود و قرارداد تصفیه خانه و موتورخانه و مناقصه ساختمان اداره مرکزی به امضاء می رسید، خود مهندسین سازمان آب تهران (عنوان جدید به جای لوله کشی تهران) در یک منطقه بسیار کوچکی از

محلات جدید احداثی در باغشاه، به طور امانی آزمایشی، به انشعاب دادن به خانه‌ها پرداختند. آن وقت بر اساس آن کارگاه آزمایشی نمونه و مطالعات خودمان، اصول کار و برآورد هزینه انشعابات و همچنین آئین‌نامه انشعابات را تنظیم کردیم و به تصویب رسانیدیم. عمل انشعاب بدون احتیاج به مهندسین مشاور خارجی و بدون وام از بانک شروع گردید و مرکزی برای آن در جنوب «پارک سنگلج»<sup>۱</sup> ترتیب داده شد که هنوز هم برگزیده و به دنباله آن عمل انشعاب، نه تنها در تهران اصلی و تهران بزرگ بلکه در تمام ایران انجام می‌گردد.

همکاری با الکساندر گیپ بر طبق قرارداد امضاء شده سابق با حسن تفاهم و سرعت تصمیم پیش می‌رفت، ولی طرفین می‌دانستیم که پس از پایان شبکه شهر و بند بیلقان، خداحافظی دوستانه با یکدیگر خواهیم کرد و خود ایرانی‌ها عملیات بعدی فاضل آب و لوله‌سازی و غیره را انجام خواهند داد. اما متأسفانه یا خوشبختانه و حتماً روی مصالح و ضرورت‌هائی قراردادهای مشاوره مجدد بعد از دوره بنده با آن مؤسسه و مؤسسات دیگر بسته شد.

معذرت می‌خواهم که از لوله‌کشی که ظاهراً ارتباطی با نهضت آزادی و کیفرخواست ندارد زیاد حرف زدم. لازم بود که شاهد زنده حاضر در جواب آن افراد و مقاماتی که خوش دارند دائماً ما ملیون را به عوام فریبی و منفی‌بافی و احیاناً خرابکاری و ارتجاع متهم نمایند، جوابی داده و نشان داده باشم ناسیونالیسم مثبت واقعی چیست و چگونه می‌توان با حسن نیت و ارزش دادن به اشخاص، همکاری و کار کرد. بدون آنکه با خارجی‌ها خصومت و ستیز داشته باشیم.

### اخراج از لوله‌کشی و بی‌ثباتی! در عقیده سیاسی:

اواخر دوران خدمت بنده در لوله‌کشی تا اندازه‌ای از حالت خالص اداری خارج شده آلوده به سیاست و مسائل حکومتی گردید. پایان آن درست به آغاز گردش کار کیفرخواست می‌چسبد و از این به بعد دیگر در متن کیفرخواست وارد می‌شوم.

بعد از قضایای ۲۸ مرداد (که کیفرخواست می‌گوید، آقایان آن را کودتا می‌نامند و البته دلایل این گفتار را در دادگاه عرض خواهم کرد)، بنده کماکان در سازمان آب تهران ماندم و کار آب‌رسانی و انشعاب ادامه داشت.

۱. منظور «پارک شهر» فعلی است که در محله سنگلج ایجاد شده است.

علتش این بود که یا دولت زاهدی فرصت و ضرورتی برای دست زدن به ترکیب سازمان مستقل آب تهران که در گوشه پرتی از شمال غربی تهران سرگرم ساختمان تصفیه‌خانه و انجام وظایف میرآبی خود بود نمی‌دید یا آنکه طرفین لاقبل از جهت رساندن آب سالم به مردم پایتخت وحدت نظر داشتیم. حتی یک‌روز تیمسار زاهدی با لحنی مخلوط از تهدید و تحییب به من می‌گفت:

«خیال نکنید که من نمی‌دانم شما آنجا هستید، خیلی به من فشار می‌آورند

شاهنده را جای شما بگذارم، ولی این کار را نکرده‌ام...»

در هر حال بر سر آب تهران اختلافی با دولت نداشتیم و همکاری در زمینه اداری و فنی ادامه داشت. ولی غیر از آب، جریان‌های حیاتی دیگری نیز در آن ایام در مملکت وجود داشت: انتخابات مجلسین و قرارداد نفت.

دولت زاهدی بلافاصله پس از استقرار و نطق‌ها و وعده‌های تبلیغاتی، دست به کار انتخابات شد تا کوچک‌ترین ایراد قانونی به عملیات بعد از کودتا وارد نشود. اما همه خبر دارند چگونه انتخاباتی بود، چه انجمن‌هایی تعیین گردید، چه تهدیدها و ارباب و اجبار در حوزه‌ها به عمل می‌آمد. تا آنجا که چاقوکش‌های حرفه‌ای هفت‌تیر به کمر (که بنده به چشم خود دیدم)، کنار صف رأی دهندگان پاس می‌دادند و کسانی را که مصدقی تصور می‌کردند فحش داده و می‌زدند. حتی روزنامه‌های آمریکائی عکس‌های زیادی از مناظر سر تراشیدن و کتک زدن را منتشر ساختند و از معجزه صندوق‌ها که «محمد» در آنها انداخته می‌شد و «فضل‌الله» بیرون می‌آمد، سخن راندند...

البته نه تبلیغات آزاد وجود داشت و نه امکان معرفی نامزدها و انتقاد بر دولت.

در چنین اوضاع و احوالی عده‌ای در صدد برآمدند حداقل ابراز وجود و اعتراض نمایند. نامه‌ای نوشتند: به‌عنوان وزیر کشور و یا رئیس انجمن مرکزی انتخابات تهران. نامه‌ای بود بسیار معقول و منطقی که در آن درخواست شده بود دستور فرمایند شرایط آزادی انتخابات تأمین شود. بنده هم یکی از امضاء کنندگان بودم. فکر می‌کنم نه تنها در مملکت مشروطه بلکه در یک مملکت استبدادی یا دیکتاتوری کاری از این مجازتر نمی‌توانست باشد. نامه به‌صورت سرگشاده و اعلامیه هم نبود که بگویند تحریک و اخلال شده است.

یکی دو روز از امضاء و تسلیم نامه نگذشته، در اداره نشسته بودم که تلفن زنگ زد. رئیس دفتر وزارت کشور گفت تیمسار وزیر فرمودند به‌وزارتخانه تشریف بیاورید.



روز پنجشنبه ۸ بهمن ماه خدمت تیمسار رفتیم. بعد از تعارفات و دستور چای، گفتند «آقای مهندس بازرگان، در هیئت وزیران به من می گویند تو مار در آستینت نگاه داشته‌ای. این آقای مصدقی را چرا در لوله کشی باقی گذاشته‌ای؟» گفتم: من در اداره کار اداری و وظیفه آب‌رسانی را که مورد علاقه دولت است انجام می‌دهم و عقاید سیاسی و نظریات شخصی را دخالت نمی‌دهم. گفتند خیال می‌کنید من آدم ساده‌ای هستم؟ چطور می‌شود هم انتصابات و اضافه حقوق‌ها و اضافه دادن‌ها دست شما باشد و مخالفین ما را سرکار نیاورید و تقویت نکنید؟ جواب دادم اعضاء سازمان آب همان‌ها هستند که قبلاً بودند و سوابق عمل من در آنجا و در دانشکده فنی نشان می‌دهد که هیچ‌گاه اعمال نظرهای شخصی و سیاسی و مذهبی در کارهای اداری و درسی نکرده و نمی‌کنم. ایشان وقتی بلاجواب ماندند، گفتند من این حرف‌ها را نمی‌فهمم، شما باید تکلیفتان را با ما روشن کنید. نامه‌ای نوشته‌اید که انتخابات آزاد نیست. عرض کردم تیمسار بر طبق قانون اساسی مملکت، مردم در عقاید سیاسی آزادند و آیا همین که یک هیئت ده دوازده نفری وزیران عوض می‌شوند همه کارمندان دولت و مردم باید تغییر عقیده بدهند؟ گفتند اولاً ده دوازده نفری نیست و مملکت عوض شده است ثانیاً من نمی‌دانم شما اگر می‌خواهید در این پست بمانید باید با دولت هم عقیده باشید، و الا علی رغم علاقه‌ای که به همکاری شما در لوله کشی دارم باید بگویم استعفا دهید. بنده به یاد شعر تعزیه خوان‌ها افتادم که می‌گفتند:

«یا بیا با یزید بیعت کن، یا برو کنگور زراعت کن».

بنده جواب دادم تیمسار حاضرم. ایشان گفتند نمی‌خواهم فوری جواب رد به من بدهید امروز و فردا را هم فکر کنید و شنبه صبح نظرتان را به من بدهید. طبیعی است که شنبه صبح نظرم مثل پنجشنبه بود ...

این صحبت‌ها در اطاق وزارتی ما بین ما دو نفر و بدون شاهد ثالث رد و بدل شد. جناب دادستان حق دارند بگویند طرف مقابل که فوت کرده و نمی‌شود از او تصدیق و تأیید گرفت و بنابراین شما هرچه دلتان بخواهد می‌توانید بگوئید. صحیح است، اما خوشبختانه عصاره و نتیجه این مذاکرات روی کاغذ آمده است. نامه‌هایی رد و بدل شد که در بایگانی وزارت کشور و بایگانی سازمان آب تهران حتماً موجود است و به علاوه ده روز بعد در شماره ۳۱ سال اول مجله روشنفکر، مورخ ۱۳۳۲/۱۱/۲۲ در معرض افکار عموم گذارده شد. به شرح ذیل:

به تاریخ ۱۳۳۲/۱۱/۱۱

تیسار سرتیپ جهانبانی ، معاونت محترم وزارت کشور

به عرض می‌رساند روز پنجشنبه ۱۳۳۲/۱۱/۸ اینجانب را احضار و ابلاغ فرمودید که بنا به دستور جناب آقای نخست‌وزیر لازم است در صورت تمایل به ادامه خدمت در سازمان لوله‌کشی آب تهران از فعالیت‌های انتخاباتی و سیاسی که احياناً علیه دولت تعبیر شود، خودداری نمایم و مقرر فرمودید تا روز شنبه نظر قطعی را به استحضار آن جناب برسانم.

اینجانب روز شنبه ۱۳۳۲/۱۱/۱۰ حضوراً توضیح داده، تصریح نمودم که در اداره و با وسایل اداری مانند کارمند وظیفه‌شناس و با انضباط ، وظایف محوله را از روی علاقه و کوشش تمام و بدون مخالفت با نظریات دولت متبوع انجام خواهم داد، ولی در خارج اداره و در غیر ساعات اداری، حق آزادی را تا حدودی که قانون برای افراد کشور مقرر و مجاز دانسته برای خود محفوظ می‌شناسم.

آن جناب تصمیم در این امر را موکول به طرح موضوع در هیئت‌وزیران فرمودید و روز یکشنبه ۱۳۳۲/۱۱/۱۱ تلفنی توصیه فرمودید که مقتضی اداری و مصلحت شخصی اینجانب در کناره‌گیری از مدیریت کل سازمان لوله‌کشی آب تهران می‌باشد. اینک با توجه به اینکه از ناحیه خود ناتوانی یا عدم علاقه‌ای در ادامه خدمت بزرگ آب تهران که موجب استعفا باشد نمی‌بیند و طبق لایحه قانونی مصوب ۱۳۳۰/۶/۲۱ تغییر مدیر کل لوله‌کشی با پیشنهاد شهردار تهران و موافقت وزارت کشور و تصویب هیئت‌وزیران صورت پذیر می‌باشد، مع‌ذالک نظر به اینکه عدم هم‌آهنگی و همکاری مقامات عالی‌با مسئولین ادارت و سازمان‌ها ، عملاً موجب رکود کار و زیان مردم می‌شود، بدین‌وسیله آمادگی خود را برای کناره‌گیری از مدیریت کل لوله‌کشی آب تهران اعلام می‌دارد و از این تاریخ که وظایف خود را تحویل آقای مهندس روحانی معاون سازمان نموده است، از حضور در اداره خودداری می‌نماید.

درخاتمه از حسن‌ظن و پشتیبانی جناب آقای نخست‌وزیر و آن جناب که در مدت پنج ماه و چند روز گذشته نسبت به سازمان لوله‌کشی و شخص این جناب ابراز شده و موجب پیشرفت مطلوب کار گردیده است، سپاس‌گزاری می‌نماید.

با تقدیم احترامات، مهدی بازرگان

به تاریخ ۱۳۳۲/۱۱/۱۲

آقای مهندس مهدی بازرگان

نامه شماره ۱۳۳۲/۱۱/۱۱ راجع به استعفا از مدیریت کل لوله کشی آب تهران واصل و مواتب تأیید و به شهرداری تهران ابلاغ شد.

وزیر کشور

غرض بنده از قرائت این دو نامه چند نکته ذیل بود:

۱. جواب به کیفرخواست که می گوید:

«لازم است قبلاً با ذکر سوابق بی ثباتی عقیده سیاسی نام برده توضیح داده شود...»

قضاوت مطلب را به شما آقایان دادرسان واگذار می نمایم. آیا عمل کسی را که مدیریت کل یک اداره مستقل مهم با حقوق و مزایای آن و حمایت دولت مقتدر بر سر کار را برای خاطر آنکه در عقیده و عمل سیاسی خود آزاد باشد و تسلیم به نظر دولت نمی شود (و نظایر این قضیه را باز استماع خواهید فرمود) باید بی ثباتی در عقیده سیاسی نامید؟ در این صورت آیا به عقیده آقایان، دستگاه پر عرض و طول سازمان امنیت و دادرسی ارتش که تنظیم کننده کیفرخواست هست، سوءنیت و غرض آشکار نداشته اند؟

آیا امثال بنده و مؤسسين نهضت آزادی ایران را باید بی ثبات در عقیده سیاسی نامید یا بوقلمون صفاتی که در صف مقابل ما در دولت آقای علم، معاون و وزیر و غیره بودند، به اقتضای روز، دم از شاه پرستی می زنند و در ایام رونق حزب توده از علم داران آن حزب و مبلغین ضد سلطنت و سلسله پهلوی بودند؟ رجوع فرمائید به روزنامه ایران ما مورخ ۱۳۲۹/۱۰/۲۳ و روزنامه آتش شماره های مورخ ۱۴ و ۱۶ و ۱۳۳۶/۷/۱۷ که مقالات آنها را نقل کرده است. در آن مقالات نواختن سرود ملی را در سینماها موجب سردرد و سوء هاضمه می شمردند و به دربار بد می گفتند. اما حالا یک مرد روحانی آقای شیخ مصطفی رهنما را که در سینما موقع نواختن سرود ملی و شاید در اثر عدم توجه برنخاسته بوده است، افسری در سینما مورد فحش و کتک قرار می دهد و بعد به زندانش می اندازند و یقیناً دادستان به عنوان اتهام اهانت به مقام سلطنت، سه سال محکومیت خواهد خواست<sup>۱</sup>.

تیمسار دادستان امضاء کننده کیفرخواست، لابد اهل این مملکت نبوده اند یا مثل کبک سرشان را زیر برف کرده و نمی دانسته اند که اگر من بی ثبات در عقیده سیاسی می بودم تا به حال سر از نخست وزیری در آورده بودم یا لااقل وزارت و

۱. اتفاقاً همین طور شد و نامبرده را به همین اتهام تحت تعقیب قرار داده اند.

دست کم رئیس دانشگاه شده بودم.

۲. ارائه یک سند زنده‌ی زبان‌دار بر عدم آزادی انتخابات، در اولین دوره بعد از حادثه ۲۸ مرداد و بر غیرقانونی بودن انتخابات مربوطه یعنی مجلسی که از آن بیرون آمد. سپس به سلسله تواتر طبیعی اثبات غیرقانونی و غیر ملی بودن کلیه دولت‌ها و مجالس دیگری که از آن مجلس و از آن دولت‌ها زائیده شدند. وقتی در تهران پایتخت کشور با یک استاد دانشگاه، کارمند عالی‌رتبه دولت که تا پای اخراج از خدمت می‌ایستد، چنین معامله بشود، تکلیف مردم زبان و قلم بسته و دور افتاده‌ی شهرستان‌ها و دهات معلوم است. آیا دولت‌های قانونی و دموکراتیک و متکی به افکار عمومی چنین عملی را می‌نمایند و باکی از آزادی رأی و فعالیت سیاسی قانونی اقلیت مخالفین خود دارند یا دولت‌های تحمیلی و کودتائی؟

این یک سند زنده کاملاً گویای محاکم بین‌المللی پسندی بود بر سلب آزادی در مملکت و غیر قانونی بودن دولت‌های ناشی از آن. اتفاقاً متن کیفرخواست که سند رسمی زنده دیگری است، خود مؤید این مطلب و اقرارکننده به عدم وجود آزادی در مملکت است. تا آنجا که می‌گوید:

«فرمایشات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در مورد آزادی انتخابات و امکان

شرکت کلیه دستجات و جمعیت‌های در این انتخابات...»

۳. ارائه اولین اثر و زنگ خطری که در گوش همفکران مثل بنده نواخته و اخطار گردید که دیگر شرط خدمت و فعالیت در کشور، هم‌رنگ و هم‌صدا شدن با دولت یعنی بی‌رنگ و بی‌صدا شدن است. دولت و دستگاه، کاری به صلاحیت علمی و فنی و اداری و خدمات شما ندارد. آنچه برای او اصالت و ضرورت دارد، تبعیت است یعنی نوکری.

خوب یادم هست همین آقای مهندس زنگنه که از طرف آقای دکتر مصدق پیغام و مأموریت مدیریت لوله‌کشی تهران را آورده بود. یک روز از وزیر شدن آقای مهندس عطائی برایم تعریف می‌کرد:

جناب آقای فرمند به واسطه خستگی و سن از وزارت کشاورزی کناره‌گیری کرده بودند. آقای دکتر در هیئت وزیران یا مجلس خصوصی، تحقیق و کسب نظر برای فرد جانشین ایشان می‌نمایند. آقای مهندس زنگنه می‌گفت من چون مهندس عطائی را در ریاست دانشکده کشاورزی شناخته بودم، ایشان را پیشنهاد

کردم. آقای دکتر برای اتخاذ تصمیم فقط یک سؤال کردند: آیا آدم درست و امینی است؟ گفتم بلی. آقای مهندس منصور عطائی وزیر کشاورزی شد. البته دو نکته اخیر را برای نقالی و مجلس آرائی نگفتم. ارتباط کامل با دفاعیات و آنچه باید به تدریج در زمینه کیفرخواست عرض کنم داشت. مخصوصاً نکته سوم، یعنی اولین اثر و اعلام خطری که خواهید دید چگونه منجر به تأسیس نهضت آزادی ایران گردید.

### قرارداد کنسرسیوم و کیفر دادخواهی از مجلسین:

آن تبادل مذاکرات و مکاتبات با تیمسار وزیر کشور، تبعاتی جز محرومیت از خدمت (یا به عقیده دادستانی ارتش محرومیت از مقام و منافع)، در لوله کشی آب تهران نداشت. ولی خوش وقت بودم که در مدت یک سال و نیم مأموریت با تعقیب خدمات و زحمات سلف خود و با تعیین جانشین و تشویق خلف خود، برنامه اصلی لوله کشی به مرحله کامل بهره برداری رسید. عمل انشعابات کاملاً به جریان افتاده و مردم تهران برخوردار از یک موسسه پاکیزه منظم مفید و مدرن شده بودند. و می توانم منت بر سر تیمسار بگذارم که از هر لیوان آب که میل می فرمائید، حداقل چند قاشق آن از دولتی سر من است.

به کار دانشگاهیم برگشتم. یعنی کارم منحصر به آن شد. البته داشتن چنین شغلی شاید بی اهمیت و بی اثر به لحاظ استقلال فکری (یا به عقیده دولت ها، گردن شقی) نبود.

یک وقتی که با سه استاد دانشگاه دیگر (آقایان مهندس گوهریان، مهندس جفروودی، مهندس فروغی) در اداره ساختمان بانک بودیم و بی نیازی و گردن شقی سبب اعتبار و آبرویمان بود، ناظر مالی در اداره مرحوم نوری زاده گفت: «شما اگر زیر بار حرف ناسحاب نمی روید و حرفتان را می زنید، برای این است که خیالتان راحت است، استاد دانشگاه هستید و حقوق آنجا را دارید. بنابراین هر وقت خواستند تحمیلی به شماها بکنند، تهدید به استعفا می نمائید. اما ما بیچاره ها مجبوریم هر توقعی داشته باشیم، انجام دهیم.

این یک واقعیت و حقیقتی بود. نه تنها آن پیرمرد محترم مرحوم، متوجه آن شده بود، بلکه دولت های بعد از ۲۸ مرداد نیز به آن پی بردند. به همین دلیل تمام مساعی را

به کار زدند تا استقلال دانشگاه را بگیرند. نگذارند در مرکز کشور جزیره‌ای وجود داشته باشد که چهار تا استاد دانشگاه بتوانند بدون نگرانی از شغل و معاش خود اگر حرفی و حقی به نظرشان بیاید، بزنند (گو اینکه در همان شرایط استقلال و استغنا هم کسانی که شهادت و شخصیت استفاده از آن را داشته‌اند بسیار اندک بودند). دولت‌های کودتا باید همه را اسیر و بنده دست به دهان، تحت فرمان خود بنمایند.

گرفتن استقلال از دانشگاه، با یک حمله سه جانبه در سه جبهه شروع شد:

۱. زهرچشم گرفتن از دانشجویان به‌شدیدترین وجه (۱۶ آذر ۱۳۳۲ در دانشکده فنی، یا قربانی پیش پای مستر رایت کاردار سفارت انگلیس و نیکسون معاون رئیس جمهور آمریکا در چند روز بعد از آن).

۲. شکستن شالوده استقلال اداره دانشگاه.

۳. فشار بر استادان.

حملات ۲ و ۳ در یک عمل معین و مهم ادغام شد که علیه «فعالیت‌ها» (به قول کیفرخواست) یعنی نهضت مقاومت ملی به عمل می‌آمد. منتها الیه حملات، روی کار آمدن آقای دکتر صالح و انتصابی شدن کلیه مقامات و انحلال عملی شورای دانشگاه و استقلال آن بود که بحمدالله صورت گرفت!

در دانشکده فنی (که ریاست آن با آقای مهندس خلیلی، یادگار دوران استقلال و انتخابات شورائی بود)، به درس و کار آزمایشگاه می‌پرداختم. البته معنی استادی دانشگاه و مهندسی، خروج از ایرانیت، بی‌اعتنائی به سرنوشت مملکت و بی‌اطلاعی از جریان‌های عظیمی که بعد از کودتا می‌گذشت نبود.

همه کس به چشم خود می‌دیدند نه تنها سلب آزادی نطق و بیان و مطبوعات و انتخابات شده است، بلکه بزرگ‌ترین افتخار و ثمره اتحاد و جرأت ملت ایران را که روزنه‌امیدی به آینده درخشان رهائی از قید استعمار شده بود، یعنی اخراج خارجی‌ان و ملی کردن نفت ایران، دارند تحت لفافه‌ی قرارداد شرکت‌های عامل نفت (که خود وزیر مدافع آن در مجلس گفته بود ما آزادی و اختیار عمل چندان نداشتیم)، به باد می‌دهند.

آقایان دادرسان محترم، جناب سرهنگ دادستان نماینده ملت ایران و مدافع دو آتشه قانون، بفرمائید در چنین شرایط و اوضاع، یک فرد ساده‌ی ایرانی (نمی‌گویم استاد دانشگاه و صاحب مختصر حق آب و گل در کار نفت)، از نظر طبیعی و انسانی

و قانونی، چه می تواند بکند و تا چه حدود به عقیده شما اجازه دارد؟ آیا عملی ملایم تر و قانونی تر و مسالمت آمیز تر از اینکه بردارد نظریاتش را تا هنوز قرارداد به تصویب نرسیده است، به مجلسین به قول خودتان قانونی بنویسد؟ یا اگر چنین نامه ای را سی چهل نفر از محترمین و مطلعین مملکت امضاء کرده بودند، او هم امضاء کند، ایرادی هست؟ چنین کاری گناه است یا ثواب؟ اگر چنین نامه ای ضمناً سرگشاده بوده به اطلاع مردم هم برسد (در مملکتی که شما و اعلیحضرت می فرمایند از دموکراسی ترین دموکراسی ها است و به فرموده ایشان آزادی هر عمل جز خیانت وجود دارد و عدالت اجتماعی کامل برقرار است)، آیا چنین عملی اخلاکگری است؟ اقدام علیه امنیت کشور است؟ ضدیت با مشروطه سلطنتی و با سلطنت باید تلقی شود؟

این نامه هارا چه اشخاصی امضاء کرده بودند؟ تا آنجا که به خاطر دارم اینها بودند:

آیت الله حاج سیدرضا فیروزآبادی، مرد روحانی عالی قدر و چندین دوره وکیل مجلس، بانی بیمارستان فیروزآبادی، مورد اعتماد مردم و احترام خاص پادشاه.  
آیت الله حاج سیدرضا موسوی زنجانی، مرد دین و سیاست و کسی که در نجات آذربایجان راهنما بوده است.

مرحوم علی اکبر دهخدا افتخار اخیر قرن کشور، بنیان گزار مشروطیت و مطبوعات در ایران، نماینده سابق مجلس، رئیس سابق دانشکده حقوق و دانشمند بزرگ، صاحب فرهنگ دهخدا.

آقای مهندس حسن شقاقی، پیش کسوت مهندسین ایران و مدیر کل سابق راه آهن و سازنده راه های بزرگ ایران و مورد علاقه و احترام شاه سابق.

دوازده استاد دانشگاه که یک نفرشان چندین دوره وکیل مجلس و سابقاً رئیس مجلس شورا بوده و سه نفرشان به ریاست دانشکده های دانشگاه تهران انتخاب شده بودند.

نمی دانم می دانید یا نه که اثر این عریضه به ساحت مقدس مجلسین چه شد؟ اخراج ما دوازده نفر از دانشگاه (آن ۱۲ نفر عبارتند از آقایان: دکتر معظمی، دکتر سحابی، دکتر قریب، دکتر عابدی، دکتر جناب، مهندس عطایی، مهندس خلیلی، مهندس انتظام، دکتر نعمت الهی، دکتر بیژن، دکتر میربابائی و اینجانب). همچنین انتظار خدمت عده دیگری از امضاء کنندگان که کارمند دولت بودند و بازخواست هائی از سایرین ...

اگر مملکت ، مملکت آدم‌ها بود و مجلس‌ها، مجلس بودند ، می‌بایستی حداکثر بی‌علاقگی و بی‌اعتنائی‌شان نسبت به چنان‌نامه انتقادی قانونی، آن باشد که مثلاً به یکی از امضاء کنندگان بنویسند نظریات شما را برای رسیدگی به کمیسیون مربوطه فرستادیم. ولی دولت به آن‌نامه جواب داد آن‌هم آن‌طور جواب ...

ابلاغ انتظار خدمت ما با امضای وزیر فرهنگ دولت کودتا یعنی آقای جعفری به عمل آمد.

انتظار خدمت فوری نبود. مزاحمت و عکس‌العمل فوری هم مشاهده نکردیم. ولی شنیدیم بعد از یکی دو ماه سفیر انگلستان آن‌را به دولتیان ما ارائه داده و استفسار کرده بوده است. در هر حال آنچه مسلم است اینکه یک روز در دانشکده قبل از حرکت به طرف کلاس ، برای امضای دفتر به اطاق معاون رفتیم. جناب سرگردی که بعداً سرهنگ و رئیس سازمان امنیت تهران شده است مؤدبانه سلام کرد و پرسید آیا آن امضای چاپی زیر نامه سرگشاده از جناب عالی است؟ گفتم درست است. گفت پس لطفاً این ورقه را در مقابل اسم خودتان امضاء فرمائید. دو سه روز بعد همه ما استادان امضاء کننده (و شاید عده دیگری را هم) به فرمانداری نظامی احضار و مورد بازجویی کتبی قرار دادند. بعد فشار فراوانی روی رئیس دانشگاه شروع شد. آقای دکتر سیاسی رئیس دانشگاه گفته بودند من نمی‌توانم بی‌جهت استادی را منتظر خدمت کنم. مگر آنکه یک محاکمه اداری یا شورای دانشگاه را تشکیل دهم و آنها توضیح دهند و دفاع نمایند. در هر حال اگر دستم را قطع کنید من حکم انتظار خدمت آقایان را امضاء نخواهم کرد. چنین شهادت و ابراز شخصیت از ناحیه کسی که مؤسس استقلال دانشگاه بود و در خور تقدیر و تحسین فراوان می‌باشد، سبب گردید که ریاست دانشگاهی ایشان دیگر تجدید نگردد... نظر به اینکه می‌دانستند رئیس منتخب شورای دانشگاه غیر از آقای دکتر سیاسی نمی‌تواند باشد، قانونی از مجلس گذراندند که شورای دانشگاه سه نفر را پیشنهاد کنند و بعد یکی از آنها به تصمیم اعلیحضرت به ریاست دانشگاه منصوب شود. به این ترتیب بود که آقای دکتر اقبال رئیس دانشگاه شد.

یک روز در همان ایام آقای دکتر سیاسی مرا به دبیرخانه دانشگاه خواستند و خصوصی صحبت می‌کردند. می‌گفتند اوضاع را که می‌دانستید، این چه کاری بود که کردید و این‌نامه و اعتراض چه فایده داشت؟

گفتم بلی ، من هم خوب می‌دانستم که نتیجه عملی ندارد و جلوی قرارداد



کنسرسیوم را نخواهد گرفت. اما این کار را کردم فقط برای آنکه بعدها که پسر بزرگ شد نگوید پدرم مرد پفیوز و بی غیرت بود... نسل های بعد ایران نیز وقتی به تاریخ گذشته نگاه می کنند مایوس از نژاد و خون خود نباشند و نگویند نهضت عظیمی چون ملی کردن نفت در این مملکت به پا شد، بعد کودتائی و اوضاعی پیش آمد، تمام آن اقدامات و افتخارات را به باد داد، ولی صدا از هیچ کس در نیامد... ما این کار را کردیم تا در آن روزگار که نمی دانم ده سال دیگر، صد سال دیگر یا چه وقت خواهد بود، ایرانی امید و اعتمادی به خود داشته و شاید حرکتی بنماید. آقای دکتر سیاسی دیگر حرفی نزد.

### بازگشت به دانشگاه:

دوران انتظار خدمت ما شش هفت ماهی طول کشید. در آن مدت یازده نفرمان برای تأمین معاش و خدمت، دست به تأسیس شرکتی زدیم، به نام شرکت یاد (اختصاری یازده استاد دانشگاه).

چندی که گذشت و آتش غضبها تا حدودی تسکین یافت و قبح عمل دستگاه ظاهر تر شد، تصمیم به ترمیم گرفتند. استادان را به تدریج و با احترام برگرداندند. معلوم است که تظاهر و تجلیل از ناحیه دانشجویان فوق العاده بود.

روزنامه سپیدوسپاه مورخ ۱۳۳۳/۶/۲۰ در یک خبر سه سطره مبهم، بازگشت ما را به دانشگاه به شرح ذیل اشاره کرده بود:

«موضوع استادانی که از طرف وزارت فرهنگ منتظر خدمت شده بودند مطرح شد و اعلیحضرت با بازگشت و ادامه خدمت استادان موافقت فرمودند. باید دانست که پیدا کردن جانشین برای بعضی استادان مشکل بوده است بدین جهت نیز بازگشت آنها ضروری تشخیص داده شد.»

ملاحظه کنید، اجازه بازگشت به خدمت چند استاد را شاه مملکت باید بدهد. آیا این عمل پائین آوردن مقام سلطنت نیست. یک دانشجوی علاقه مند به استادان خود، وقتی می خوانده است که بازگشت استادان با موافقت اعلیحضرت بوده، آیا حق نداشته است که پیش خود فکر کند انتظار خدمت و اخراجشان هم یقیناً به دستور اعلیحضرت بوده است؟ با چنین اظهارات و دخالتها، آیا بر موقعیت و محبوبیت شاه علاوه می شد یا کسر؟ تقصیر با کیست؟

### چرا وارد سیاست شدم؟ :

این مطالب را که عرض می کنم ذکر مراحل و مراتبی است که درست در متن گردش

کار کیفرخواست قرار دارد. هم معنای بی‌ثباتی در عقیده سیاسی را که بازپرس و دادستان امضاء کننده کیفرخواست به عنوان چاشنی اتهامات و مدارک به ما نسبت داده‌اند درک می‌فرمائید و هم موجباتی را که پیش‌آهنگ ورود اینجانب به جبهه ملی و نهضت آزادی شده است یکایک از برابر چشم‌های آقایان دادرسان می‌گذرانم.

برای اینکه دادرسان محترم به طوری که مورد نظر کیفرخواست و منطبق با اظهارات صریح دادستان امضاء کننده کیفرخواست در دادگاه بدوی بود، از نیت و هدف و قصد و باطن اینجانب استحضار پیدا کنید، بد نیست مذاکراتی را که بین اینجانب و آقای مهندس اصفیاء رئیس فعلی سازمان برنامه و استاد ارزنده ولی ساده‌دل و محترم آن وقت دانشکده فنی رد و بدل شد تا حدودی که حافظه‌ام یاری می‌کند عرض نمایم. چون این مذاکرات را چندین بار در این مدت به مناسباتی بازگو کرده‌ام در خاطر محفوظ و آشکار مانده است.

در زمینه انتخابات و دولت و قرارداد کنسرسیوم و نفت با هم صحبت می‌کردیم و شاید پیشنهاد امضاء آن نامه به مجلسین را نیز به او نموده بودم. اولاً از امضای آن نامه معذرت خواست و گفت: «این برای من زیاد سنگین است»

و بعد با حجب و ایجاز در کلام مخصوص به خود چنین فهماند که تو همیشه مخالف دخالت در سیاست و طرفدار تخصص و تقسیم وظایف بودی (حتی آن کتابچه، بازی جوانان با سیاست را نوشتی) چطور حالا از این حرف‌ها می‌زنی و از این کارها می‌کنی؟ گفتم اتفاقاً این سؤال را خودم هم قبلاً از خود کرده بودم و جوابش آماده است. بلی من همیشه طرفدار و مُبَلِّغ این فکر بودم که هر وقت در مملکت نانوا نانش را خوب پخت، زارع گندم و محصول خوب و فراوان بیرون آورد. معلم، معلم خوب بود، شاگرد، درس حسابی خواند، وزیر کار وزارتش را با درستی و صلاحیت انجام داد، وکیل و روزنامه‌نویس و سیاستمداران هم در کار سیاست متمرکز و متبصر شدند، مملکت درست می‌شود. بنابراین وظیفه ملی و سیاسی هر کس این است که کار مربوط به خود را با حداکثر علاقه و جدیت انجام دهد. حالا هم به این حرف‌ها معتقدم و هر مملکتی باید این طور باشد. نباید یک آدمی مثل من و تو ظهر که به خانه برمی‌گردیم پیرسیم نان را از کدام دکان و گوشت را از کدام قصاب خریده‌اند و آشپز چطور طبخش را کرده است. اما یک وقت است که از تو سلب اطمینان می‌شود و می‌بینی نانی که کلفت از نانوا می‌خرد در آن از هر کثافتی وجود دارد، گوشت قصاب، به عوض

گوسفند، مردار سگ است، و کلفت خانه ائاثیه را می دزدد و می برد. در این صورت چه خواهی کرد؟ جز آنکه خودت در خانه تنوری بزنی، لباس هایت را خانمت بشوید، ناهار به یک نیمرو اکتفا کرده خود آدم آن را بپزد و قس علی هذا ... البته خیلی وضع بد و غلطی است اما آن روزی که مسئولین و متصدیان به وظیفه خود عمل نکردند و بلکه خلاف آن را انجام دادند و دزد و خائن بودند، همه کس مجبور است همه کاره شود. استاد دانشگاه هم، به داد و فریاد سیاسی پردازد.

جناب دادستان محترم، اگر بنده و این آقایان وارد فعالیت سیاسی شده ایم به این دلایل بوده است. ما هستیم که حق داریم بگوئیم:

ما به این در، نه پی حشمت و جاه آمده ایم  
از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

ما بر خلاف کیفرخواستی که جناب عالی حتی نخواستید یک کلمه آن را پس بگیرد و مدافع آن می باشید با «برنامه وسیع عوام فریبی در تلاش تحصیل قدرت» وارد گود خطرناک سیاست نشدیم. هدف شیطانی در بنده وسوسه این کارها را نمی کرد. بلکه هدف رحمانی و درد حق و ملت بود. اما اگر به دنبال تحصیل قدرت می بودیم، چه داعی داشتیم همه جا پشت به قدرت کرده پله پله مقامات احرازی و اکتسابی را از دست بدهیم؟ خریدار خانه نشینی و کنج زندان شویم؟ برای من که تا قبل از کودتا به ریاست دانشکده و معاونت وزارت فرهنگ رسیده و حتی آقای دکتر پیشنهاد و اصرار قبول وزارت پست و تلگراف را کرده بود، چه اشکالی داشت همان طور که دستگاه می خواست کاری به این کارها هم نداشته، رئیس دانشگاه و وزیر و نخست وزیر و رئیس مجلس سنا و شورا بشوم عده زیادی از آنها که وزیر و وکیل هستند مگر از شاگردان یا همکاران یا زیر دستان بنده نبودند که با هم جلو می رفتیم و چه بسا خود من آنها را بالا می آوردم؟ آیا شما خجالت نمی کشید از اینکه می بینید کیفرخواست اداره کل دادرسی ارتش شاهنشاهی ایران با چنین بی انصافی آشکار و غرض ورزی ها تنظیم شده است؟ ...

ما می دیدیم آزادی از بین رفته و جای عدالت را ظلم گرفته است. وقتی آزادی رفت همه چیز رفته است. وضع مملکت مانند آتش گرفتن خانه بود که هر کس از بزرگ و کوچک هر چه در دست و هر کار دارد زمین می گذارد و به سر و صدا و چاره جوئی و رساندن آب و نجات اهل خانه می پردازد.

### اولین زندان (سال ۱۳۳۴):

از مراجعت به دانشگاه و از تأسیس شرکت یاد چند ماهی نگذشته بود که در طلیعه روی کار آمدن دولت جناب آقای علاء (با شعار مبارزه با فساد و به عنوان نوپر)، در منزل مشغول نهار خوردن بودم که در زدند و بعد چند نفر وارد خانه و اطاق شده پس از تفتیش‌های لازم و جمع کردن اسنادی که مهم آن یک عکس آقای دکتر مصدق از طاقچه و چند کتاب مختلف غیر سیاسی بود مرا به فرمانداری نظامی بردند و زندانی کردند... بعد از دو سه روز نیز به اتفاق آقای مهندس سحابی و یک جوان دیگر کارمند بانک، به لشکر زرهی منتقل شدیم. از این زندان، کیفرخواست، مختصراً صحبت می‌کند. در آنجا سه یا چهار بار مورد بازجویی قرار گرفتم. ولی چون حقیقتاً هیچ‌گونه مدارک و ایرادی علیه من (غیر از همان‌ها که عرض کردم و همان‌ها سبب اخراج از لوله کشی و دانشگاه شده بود)، نداشتند که بتوانند مستمسک ظاهری کنند و دانشگاه هم نزدیک به افتتاح بود و می‌بایستی ملاحظه دانشجویان را بنمایند، خودشان خواستند و آزادم کردند. محصول آن ۵ ماه زندان چند چیز بود:

۱. کتاب «عشق و پرستش»<sup>۱</sup> یا ترمودینامیک انسان (محرک و مبدأ همه چیز عشق است) (U-TS) که بعد چاپ و منتشر شد.

۱. این اثر در مجموعه آثار (۱) که با نام «مباحث بنیادین»، توسط انتشارات قلم چاپ و منتشر شده است، در دسترس علاقه‌مندان قرار دارد.

مؤلف فقید زنده یاد مهندس بازرگان، مقدمه چاپ اول کتاب «عشق و پرستش» که در سال ۱۳۳۵ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شد، در باره تألیف این کتاب چنین می‌نویسد:

این کتاب ارمغان ماه‌های اول زندان فرمانداری نظامی است (اردیبهشت و خرداد ۱۳۳۴). خوشبختانه خواندن و نوشتن ممنوع نبود؛ بنابراین مشغولیت عمده (که در این مورد از ناچاری باید نامش را فعالیت گذاشت) ورق زدن کتاب بود. یک مقدار کتاب‌های افسانه و رمان یعنی کتاب‌های عشقی، یک مقدار هم کتاب‌های دینی از قبیل ادعیه با سرگذشت پیشوایان و مباحث اعتقادی یعنی کتبی که مقصد آنها پرستش ذات لایزال است. به این ترتیب گذران وقت و تقویت روحیه فراهم شده، با کسب معلومات تازه، جبرانی از محرومیت فعالیت خارج به عمل می‌آمد. ضمناً کتاب ترمودینامیک صنعتی را از منزل خواسته بودم تا در فرصت موجود راجع به موضوعی که از چند سال پیش وجه شباهتی مابین آن و فعل و انفعال‌های شیمیایی حس می‌کردم، فکر کنم. از ترکیب این سه عامل معجون ثقیل الهضمی درآمد که اینک با شرمندگی تمام خدمت خوانندگان تقدیم می‌نماید. تا چه اندازه مقبول و مفید واقع گردد، نمی‌دانم. برای نویسنده مشغولیتی بوده است. اگر برای خواننده نیز مشغولیت خالی از ملالت باشد بسیار راضی و شاکر خواهد بود. در هر حال بد و خوب آن پای کسانی باید نوشته شود که سبب این بیکاری و گرفتاری شدند... ←

۲. تکمیل کتاب «راه طی شده»<sup>۱</sup> از کتاب ۱۴۰ صفحه‌ای به ۲۴۰ صفحه.

تفکر و توجه به این حقیقت که درد ایران نه با تشکیل یک حزب سیاسی حل می‌شود و نه حتی با روی کار آمدن یک دولت ملی از طریق اکثریت در مجلس یا تحمیل و تصادفات سیاسی و آسمانی. آنچه لازم‌تر و واجب‌تر از همه چیز است بعد از عشق و پرستش، تربیت دموکراسی و امکان مجتمع شدن و همکاری است که ما در اثر ۲۵۰۰ سال زندگی غیر دموکراتیک و غیر اجتماعی، یعنی انفرادی تحت رژیم استبدادی، فاقد آن هستیم. نه می‌توانیم دور هم جمع بشویم و نه وقتی دور هم جمع شدیم حاضر به گذشت و سازش و همکاری هستیم. پس باید عجالاً، عملاً خود را برای فعالیت‌های اجتماعی تربیت کنیم. این افکار و استدلال‌ها را بعداً در یک سخنرانی جشن عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان در دانشکده کشاورزی کرج مطرح کردم و چاپ شده است: «احتیاج روز»<sup>۲</sup>.

### درد دل جوانان:

باخروج از زندان زرهی، بنده مجدداً به خانه و زندگی و به دانشکده فنی و دانشگاه، یعنی پیش جوانان برگشتم. وطبعی است که مورد استقبال فوق‌العاده قرار گرفتم. نصیب و مقدر من این بود که با آنکه مرتباً در جاده عمر و زندگی به سوی پیری سرازیر شده‌ام، اما محیط عمل و طرف صحبت و توجهم همیشه جوانان به سن معین بوده از این جهت خود را همیشه جوان و علاقه‌مند به سرنوشت آنها دیده و می‌بینم. البته هر ایرانی، علاقه‌مند به طبقه جوان و سرمایه آینده کشور خود می‌باشد و هر چه انسان پیرتر می‌شود محبت و علاقه‌اش به فرزندش بیشتر می‌شود. ولی برای کسی که شغلش معلمی در دانشگاه و حاشیه زندگیش فعالیت سیاسی بوده و فعالیت سیاسی هنوز که هنوز است بیشتر اختصاص به جوانان دارد، مسائل مربوط

---

→ این قسمت از مقدمه در تجدید چاپ سال ۱۳۴۴ به دستور ممیزی وزارت فرهنگ و هنر حذف شد و مجموعه آثار شماره (۱) نیز که با استفاده از چاپ مذکور تهیه شده است، فاقد این قسمت می‌باشد. اکنون برای حفظ اصالت تاریخی آثار زنده‌یاد مهندس بازرگان و تکمیل اطلاعات خوانندگان، قسمت محذوف عیناً از روی چاپ اول کتاب تقدیم شد. (ب.ف.ب).

۱. این اثر نیز یکی از آثار مندرج در مجموعه آثار (۱) می‌باشد که با نام «مباحث بنیادین» در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته است (ب.ف.ب).

۲. این اثر یکی از آثار مندرج در مجموعه آثار (۸) می‌باشد که با نام «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی» در سال ۱۳۷۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

به جوانان کهنه شدنی نیست. بلکه همیشه مورد علاقه و بحث محافل و مطبوعات و مسئولین امور می‌باشد. یقیناً دادرسان محترم نیز که مأمور قضاوت در باره یک جمعیت سیاسی که عده زیادی از جوانان را در بر دارد، شده‌اید به این مسئله بی‌علاقه نمی‌باشید. اصلاً در ایران سیاست و حزب، قسمت اعظمش موضوع جوانان است. به علاوه در گزارش‌های ساواک و سئوالات بازپرس‌ها و کیفرخواست، همه جا ما را در زمینه اغوای جوانان، مسئول و متهم شناخته‌اند. کلیه مدارک استنادی هم از قلم و فکر جوانان است.

بنابراین جا دارد به درد دل و به طرز فکر این طبقه مملکت برسیم. اگر این کار را نکنیم قصد و هدف از تأسیس نهضت آزادی ایران را که مبدأ و منتهای جرم است تشریح نکرده‌ایم.

جوان‌ها از جهات ذیل با ما اختلاف داشتند:

اولاً همان‌طور که نسل ما و نسل‌های قبل از ما که مشروطیت را به وجود آوردند، تحت تأثیر افکار دوره‌های رنسانس و تجدد و ناسیونالیسم و لیبرالیسم اروپا بودیم، نسل بعد از ما تحت تأثیر افکار اجتماعی و فلسفی جدید وسیع‌تر و عام‌تر سوسیالیسم (نقض طبقات، مبارزات حزبی، عوامل اقتصادی و اینکه آزادی و استقلال، علاوه بر آزادی در رأی و عقیده، باید توأم با رهائی از قیود اقتصادی و نظامات اداری هم باشد) و کمونیسم و غیره بودند. و مستقیم و غیر مستقیم تعلیمات حزبی و تاحدودی مبارزات سیاسی را دیده بودند.

ثانیاً به قدر یک آزمایش از ما جلو بودند. مزه تجددخواهی و اصلاحات را چشیده و دیده بودند که دردی دوا نشده است. فشار و گرفتاری‌ها و عقب‌افتادگی‌ها و ناراحتی‌ها به جای خود باقی است. به علاوه همه آن اصلاحات و خیالات در شهریور ۱۳۲۰ باد هوا شد. قضایا را آنها از دریچه دیگری می‌دیدند.

ثالثاً چشم و گوش‌ها در دنیا بیشتر باز شده و تجزیه و تحلیل‌های سیاسی را دیده بودند. سیاست برای آنها از محافل سری دیپلماسی و اشرافی به میدان‌های آشکار توده‌ای آمده بود.

رابعاً به اقتضای جوانی، حرارت و آتش دیگری داشتند. بیش از نسل ما به حرکت و هیجان علاقه و عادت پیدا کرده بودند. ما سنین بلوغ خود را یا در سال‌های آخر قاجاریه در خفت و ضعف و ترس گذرانده بودیم یا در سال‌های اول قدرت پهلوی

که بی سر و صدائی و سکوت اجباری بود. ما بچه‌های ترسو و معقول از آب درآمده بودیم. اما اینها بچه‌های دوره جنجال و هیاهوهای بعد از شهریور ۱۳۲۰ بودند. خامساً نارضایتی به وجه شدیدتری در اینها وجود داشت. هم از جهت خرابی اوضاع مالی و اختلافات طبقاتی و هم از جهت بالا رفتن استاندارد یا سطح زندگی و افزایش فوق‌العاده توقعات و حساسیت‌ها. روح عناد و بدبینی و کینه، خیلی بیش از سابق شده بود.

سادساً این جوانان مستقیماً در معرض ضربات و صدمات شدید هیئت حاکمه قرار گرفته بودند. ضربات و صدماتی که در ایام جوانی ما، سابقه نداشت. آن وقت‌ها، ما مثلاً گاه‌گاه چوب و فلک می‌دیدیم اما حالا گلوله و خون را دیده بودند، ۱۶ آذر شوخی نیست. باطوم پاسانان در تظاهرات خیابانی به سر و رویشان خورده و شکنجه‌های زندان‌ها را چشیده بودند. حتی دخترها نیز در این دوران‌ها مصونیت نداشتند من خودم در لشکرزهی، خرسی را که در حمام تاریک به سراغ دخترها می‌فرستادند دیده بودم. بعداً که قضیه اول بهمن ۱۳۴۰ پیش آمد دیگر قضیه از حدود تنیه و تهدید تجاوز کرد. کماندوها با عناد و کینه‌توزی مخصوص، به قصد کشت همه را می‌زدند و به هیچ کس و هیچ چیز ابقا نمی‌نمودند. حتی به بیماران و مجروحان پانسمان شده، حتی به کتاب‌ها و میکروسکوپ‌ها ...

وحشی‌گری و جرح عام آن روز را روزنامه فکاهی توفیق به وضع پر معنائی در کاریکاتور روی جلد نشان داده، سالن درسی را کشیده بود که استاد سر و دست پیچیده و پا شکسته مشغول تدریس است و با اشاره به تنها جوان سالمی که بالای آمفی تأثر نشسته است می‌گوید: «تو که دانشجو نیستی اینجا چرا آمده‌ای؟» فکر می‌کنم بهترین شاهد و مدرک زنده فجایع آن روز و رفتار خصمانه عجیب مأمورین دستگاه، اعلامیه‌ای باشد که رئیس دانشگاه وقت (رئیس دانشگاه منصوب اعلیحضرت) صادر کرده بوده است:

«امروز یکشنبه اول بهمن ماه [۱۳۴۰]، ساعت ۱۱ و ربع، عده‌ای نظامی بدون اینکه اتفاقی ورود آنان را ایجاب نماید به محوطه دانشگاه وارد شده عده‌ای از دانشجویان را مجروح و مضروب نمودند.

دانشگاه نسبت به این روش اعتراض داشته و تقاضای رسیدگی و تعقیب مرتکبین را از دولت دارد. مادامی که نتیجه رسیدگی به دانشگاه اعلام نشود اینجانب و روسای دانشکده‌ها از ادامه خدمت در دانشگاه معذور خواهیم بود.

خلاصه آنکه دستگاه دولت برای جوانان این دوره قیافه‌ای غیر از قیافه پاسبانان زمان مراجعت ما از اروپا را داشت.

سابعاً هم چشم و گوش اینها به جریانات مملکت و شغل و سرنوشت آینده بازتر شده بود و هم دزدی‌ها و خیانت‌ها به وضع چشم و گوش بازکن تری در مملکت رواج پیدا کرده بود. اینها با نگرانی خیلی بیشتری (از جهت مالی و معاشی و از جهت اخلاقی و ملی) آینده را می‌نگریستند. بنابراین بر خلاف دوره‌های تحصیلی ما، دست و دل آنها خیلی به درس نمی‌رفت و مبارزه را وظیفه خود می‌دیدند و دوست داشتند.

### سیر به سوی جوانان:

سروکار داشتن با جوانان در دانشگاه و در انجمن‌های اسلامی و فعالیت‌های اجتماعی و اطلاع مختصری که از درد دل‌ها و آرزوهای آنها پیدا می‌کردم، اگر نگویم مرا متمایل به آنها می‌نمود، ولی حداقل تا حدودی مدافع آنها می‌ساخت. اتفاقاً موقیعت مناسبی در سال ۱۳۴۰ پیش آمد که چون ارتباط نزدیک و کامل با کیفرخواست و ماهیت دارد به نقل آن می‌پردازم:

بعد از فاجعه اول بهمن دانشگاه، یک کمیسیون تحقیقی از طرف دولت مأمور گردید به عوامل و عامل این قضیه رسیدگی و مسئولین را معلوم کنند. کمیسیون تحقیق (متشکل از دو قاضی و یک سرلشگر) عده زیادی از استادان و دانشجویان و کارمندان و مسئولین دانشگاه و اعضای از جبهه ملی را احضار و سئوالاتی نمود. بنده را هم روزهای آخر خواستند. در ابتدای صحبت گفتند ما می‌دانیم نهضت آزادی و شخص شما در واقعه اول بهمن دانشگاه دخالتی نداشته‌اید و حتی نهضت آزادی مخالف هم بوده است، ولی چون شما در دانشگاه با دانشجویان محشور هستید خواستیم از اطلاعات و نظریاتتان استفاده نمائیم.

مذاکرات طولانی شد از جمله این مطلب را عنوان کردند:

حال که خودتان عقیده دارید بعضی از دانشجویان به اشتباه یا خطا می‌افتند آیا بهتر نمی‌دانید در دوره دانشگاه صرفاً درس بخوانند و کاری به سیاست و فعالیت‌های خارج نداشته مهندس خوب یا دکتر و متخصص شوند و پس از آنکه وارد جامعه شدند به فعالیت‌های سیاسی بپردازند؟

جواب دادم:

اولاً اینکه فعالیت اجتماعی و اظهار نظر در سیاست را به بعد از دانشگاه حواله



می‌دهید، یک حواله نسبه بی اعتبار می‌باشد و اگر چنین آزادی برای آنها بعد از دانشگاه و برای مردمی که خارج دانشگاهند وجود داشت، می‌شد صحبت آن را کرد. ثانیاً مسئله را طور دیگر باید طرح کرد و باید دید چه چیز باعث تظاهرات به قول شما سیاسی دانشجویان می‌شود و اگر ما آنها را نصیحت کنیم و از توجه به مسائل اجتماعی و مملکتی منعشان نمائیم گوش به حرف ما خواهند داد؟

چون آقایان خود را کنجکاو و علاقه‌مند نشان می‌دادند چنین اضافه کردم: امروز هر بچه دبستانی به قدر کافی هوشیار و چشم و گوش باز شده است و به طریق اولی یک جوان بیست و چند ساله دانشگاهی، به خوبی خبر دارد عوامل موفقیت در جامعه چیست و چه تبعیض‌ها و پارتی‌ها و فسادها در مملکت جریان دارد. دانشجویان دانشکده ما تعطیلات تابستان به کارآموزی می‌روند. در کارگاه‌ها و نزد مقاطعه‌کاران به چشم خود می‌بینند و در مدرسه و خارج از مدرسه از رفقای ارشد می‌شنوند که چگونه یک سیتواسیون (صورت وضعیت ماهیانه) تنظیم می‌شود و مهندس کارگاه در صورت زدوبند با مهندس ناظر دولت، به عوض ۴۰۰ کیلو سیمان، ۲۵۰ کیلو سیمان در بتون زده و صورت کارکرد مثلاً ۶۰۰'۰۰۰ تومان را، یک میلیون و نیم تومان به حساب می‌آورد. چنین مهندسین مورد علاقه و تشویق شرکت مربوطه خواهند بود و ابداً در موقع استخدام و برای تعیین حقوق او کار ندارند به اینکه در درس مقاومت مصالح یا در درس ماشین‌های حرارتی بنده چه نمره‌ای گرفته و در خروج از دانشکده رتبه چندم شده است. آن شرکت مقاطعه کار هم اگر برنده مناقصه و صاحب درآمد سرشار و سرمایه هنگفت می‌شود از جهت آن نیست که تجهیزات و تجربیات فنی فراوان دارد یا مهندسین و مدیرانی را استخدام کرده است که با نبوغ و هنر و ابتکار خود بهترین طرح را با کمترین خرج تهیه نموده‌اند، بلکه چون سهامی به مقامات داده و ساخت و پاخت با بالائی‌ها دارد یا خوب کمین می‌کند، کارهای کلان گیرش آمده است.

این جریان‌ها و این عوامل و علت‌های موفقیت در مملکت، چیزهایی نیست که یک دانشجوی ایرانی نداند. بنابراین از نظر مادی و منافع شخصی و معاشی خود هیچ موجبی برای قبول زحمت و رنج تحصیل نمی‌بیند. برای او همین قدر که فورمالیته‌ای به عمل آید و بتواند با حداقل نمره دیپلمی بگیرد کافی است. نصایح امثال ما در جنب پندها و تعلیماتی که جامعه به یک دانشجو می‌دهد مثل پر کاه در مقابل کوه است. خرابی مملکت و نیروهای فساد، آنها را به جانب دیگر می‌کشد و می‌برد.

فقط آن دانشجویانی دنبال درس و کار می‌روند و گوش به نصیحت و دلالت ما می‌کنند که بخواهند معاش خود را از درآمدهای حلال و پاک تأمین نمایند و با متخصصِ کاردان شدن، نان درآورند. بنابراین این عده مختصر هم با کمی محاسبه و استدلال به این نتیجه می‌رسند که دل به درس و کار دادن فایده ندارد. مگر آنکه علاوه بر میل به نان حلال و درآمد شرافت‌مندانه، یک هدف عالی‌تری در ذات آنها باشد. یعنی طالب حق و حقیقت و عاشق خدمت به ملت و در بند اصلاح مملکت باشند. در این صورت علاوه بر آنکه زحمت تحصیل را می‌کشند، مشتاق آن هستند که محیط بعد از تحصیل، یک محیط پاک و منظم باشد. نیروهای اهریمنی بر آن حکومت نمایند. چنین دانشجویان زبده‌ی ارزنده، نمی‌توانند به مملکت و به اجتماع ذی‌علاقه نباشند.

آن جوانانی که شما می‌بینید در دانشگاه به پیکارهای سیاسی می‌پردازند و خود را دچار خطرات و هزاران صدمات و محرومیت‌ها می‌کنند، چنین آتشی در نهادشان شعله‌ور است. نه تنها آنها را نباید اخلاک‌گر و از زیر کار در رو تصور کرد بلکه باید دستشان را بوسید. زیرا با آنکه می‌دانند با کمال راحتی و بدون زحمت و رنج درس خواندن و قبول خطرات، می‌توانند با هم‌رنگ شدن با جماعت و خودفروختن به سازمان امنیت به حقوق‌های گزاف و مقامات اعلیٰ برسند. باز به دنبال درس و کار و به استقبال فداکاری‌های مبارزه با فساد و با دستگاه می‌روند.

این یک واقعیت و حقیقت دو دو تا چهارتائی است که نمی‌شود و نباید انکار کرد. فعالیت‌های سیاسی در دانشگاه اگر به فرض کار بدی باشد جلوی آن را باید در خارج و با اصلاح دولت و جامعه گرفت.

اینها توضیحات و صحبت‌هایی بود که در آن هیئت سه نفری، در سال ۱۳۴۰ شد و آقایان جوانی و ایرادی نداشتند. عده زیادی از افراد نسل معاصر بنده، و مردم دیگر، از چند سال قبل و مخصوصاً در حوادث بعد از ۲۸ مرداد و آن اختلاس‌های کلان و بی‌بندوباری اوضاع، به این واقعیت رسیده بودیم که:

درست است که تحصیل علم و کسب تخصص و هنرچیزی خوب و واجب است، درست است که برای زنده ماندن یک ملت (ترقی کردن و جلو افتادن فعلاً پیش‌کش) اقتصاد و درآمد لازم است و درآمد از طریق تجارت و معادن و صناعت و کشاورزی و غیره تأمین می‌شود و باید چنین اقدامات به مقیاس وسیع عمل گردد،

درست است که تربیت بدنی و اخلاقی و رواج آداب و هنر و خیلی چیزهای دیگر از ضروریات و مطلوب‌ها و لوازم زندگی است ...

اما همه اینها مادامی که در مملکت قانون و عدالت و آزادی برقرار نباشد و ظلم و نظریات خصوصی و روش استبدادی حکومت کند، حرف و باد هوا خواهد بود.

ممکن است اقدامات و اصلاحات خیلی زیبا و دل‌فریب باشد ولی پایه و حاصلی نخواهد داشت. در مملکت و در هر جامعه بشری اختلافات سلیقه و رویه قابل قبول است و لازم نیست همه ممالک یک عقیده و یک سیستم را داشته باشند ولی آنچه هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند خود را از آن بی‌نیاز بداند، عدالت و حکومت قانون است:

«الْمَلِكُ يَتَّقِي مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَتَّقِي مَعَ الظُّلْمِ»<sup>۱</sup>

به این ترتیب و بعد از ۲۵ سال سر و کار داشتن و سر و کله زدن با جوانان کشور، من به تدریج به درد دل آنها واقف گشته و می‌فهمیدم که نه تعلیم و تمرین دروس فنی و علمی؛ یعنی آموختن شغل تخصصی و آماده کردن معاش بعدی عطش آنها را سیراب و امیدوار و مطمئنشان می‌کند و نه توجه دادن آنها به مبانی خداپرستی و یا توجه به تقوی و تقویت ایمان در آنها رفع اضطراب و چاره مسائل روحی و ملی‌یشان را می‌کند. بلکه آن افراد حساس ارزنده و هوشیار و پاک‌باز، کششی و الهیابی دارند. نمی‌خواهند به صرف ایمان به حق و به علم و تأمین معاش، اکتفا نمایند. کافی نمی‌دانند گلیم خود را از آب در آورند. اینها گلیم بخت خود را بافته شده در گلیم اجتماع و جزئی از گلیم ملت می‌بینند. برخلاف نسل‌های گذشته سرنوشت خود را از دریچه سرنوشت اجتماع و ایران می‌نگرند.

### چاره جوئی:

نکات و خصوصیات آنی که درباره نسل حاضر عرض کردم هم مایه امید و مسرت است، هم موجب نگرانی و وحشت. شاید دومی بیشتر.

ما به خوبی می‌دیدیم با آن حساسیت و روح بدبینی و عصیان که در نسل جوان وجود دارد، مانند هر جسم متحرک متزلزلی، تعادلش ناپایدار می‌باشد و بر لب پرتگاه است. پرتگاه دو طرفه: یا یأس و توسل به وسائل تخدیر از قبیل هروئین و تریاک و فحشاء و مشروب، یعنی به‌باد دادن سرمایه‌های انسانی. و یا به انقلاب و عناد و کمونیسیم، یعنی واژگون کردن امنیت و استقرار مملکت.

۱. حدیث نبوی: حکومت با کفر ممکن است قرار گیرد ولی با ستم قرار نخواهد گرفت.

وظیفه ما در برابر چنین خطرات چه می‌توانست باشد؟

به این سؤال دو جواب داده شده است: جواب دولتی‌ها و جواب ملیون. دولتی‌ها با تشکیل سازمان‌های نظیر رهبری جوانان، راهنمایی‌هایی که بازجوها و افسران سازمان امنیت به کسانی که در دامشان می‌افتند می‌نمایند و با برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی و غیره، جوانان را برای آنکه سرگرم نمایند به انواع مشغولیت‌ها و خوش‌گذرانی‌ها متوجه می‌کنند و مسافرت و حقوق و شغل‌ها را در انحصارشان می‌گذارند. در عوض، شرافت و حیثیت و شخصیت آنها را می‌خرند.

اما جوابی که به نظر ما می‌آمد این بود که با آنها همدردی و همگامی نمائیم. با آنکه خر ما مؤسسين نهضت آزادی و طرفداران فعالیت‌های سیاسی، به اصطلاح از پل گذشته، هر کدام صاحب شغل و موقعیت و درآمدی شده بودیم و با آنکه پاهای ما دیگر سست شده و آن نیرو و حرارت را نداشتیم، فکر می‌کردیم ولو به قیمت از دست دادن شغل و موقعیت، خود را در وضع عدم تأمین معاش و زندگی آنها بگذاریم و با آنها همدرد و هم‌آواز شویم.

به این ترتیب می‌توانستیم آنها را از دو خطر بزرگ حفظ کنیم. ضمن تسکین آتش‌های درونی، سعی نمائیم آنها را رهبری صحیح بنمائیم.

البته اگر می‌خواستیم آنها را مجبور کنیم پایه‌های ما پیرمردها پیش بروند و دست و پا یا قلمشان را ببندیم، رشته پاره می‌شد و به آنجا که نباید بروند، می‌رفتند.

این یک نوع طرز فکر و سلیقه آموزش و پرورشی است که ممکن است خیلی‌ها نپسندند و روش‌های اجبار و انضباط را ترجیح دهند. ولی ما به عقیده و تجربه، طرفدار این طریقه بوده و هستیم. اساسنامه نهضت آزادی برای واحدهای تابعه قائل به استقلال نسبی و آزادی عملی، در حدود قلمرو یا محیط مربوط، در چهارچوب مرامنامه و خط‌مشی کلی جمعیت شده است. در حالی که بسیاری از رهبران جبهه ملی افراد و کمیته‌های خود را مؤظف و مقید به انضباط سخت و مراجعه و استجازه از مقامات بالا می‌دانستند. ما معتقد بودیم که در نهضت اجتماعی و ملی که سهم اصلی آن تعلق به نسل‌های جوان دارد، افراط در محدودیت افکار و افراد، سبب خفگی یا گسیختگی خواهد شد.

نشانه این طرز فکر و تصمیم، وجود اعلامیه‌های جداگانه با لحن‌های مختلف در موضوعات مشترک است. یکی با امضاء و از طرف خود نهضت (شورا، هیئت اجراییه یا به طور مطلق) و دیگر با امضاء و از طرف جوانان نهضت (کمیته دانشجویان، باحاشیه و بی‌حاشیه، نشریات داخلی) از آن جمله است اعلامیه ۱۳۴۰/۱۱/۵ نهضت آزادی

در باره قضایای اول بهمن دانشگاه و اعلامیه نظیر دانشجویان نهضت در همان موضوع. و همچنین اعلامیه اردیبهشت ۱۳۴۲ نهضت راجع به تشکیل فدراسیون دولت‌های عربی اسلامی و اعلامیه نظیر کمیته دانشجویان به تاریخ ۱۳۴۲/۲/۱۸ که تماماً در پرونده اینجانب جمع‌آوری شده است.

در جواب ایراد آقای دادستان و اتخاذ سندی که به خیال خودشان از بیانات من کرده گفتند: پس خودتان اقرار دارید که دانشجویان را به فحش دادن تشویق می‌کرده‌اید، لازم است بگویم: اولاً، ما به آنها حق و اجازه تندی کردن و بدگوئی نداده‌ایم. خدا داده است. این را قرآن می‌فرماید:

«لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوِّءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ»<sup>۱</sup>

«خداوند بدگوئی به صدای بلند در گفتار را دوست ندارد، مگر برای کسی که ظلم به او شده است»

یا به عبارت دیگر، خدا دوست دارد کسی که مورد آزار قرار گرفته است به صدای بلند بد بگوید.

ثانیاً، شما که آیه را قبول دارید ولی می‌فرمائید مصداقش صحیح نیست و دانشجویان مورد ظلم و ستم از ناحیه کسانی که مورد انتقاد و دشنام قرار گرفته‌اند نیستند، این طور نیست. بلکه درباره آنها واقعاً و مکرر به ناحق، ظلم و بدرفتاری شدید شده است. شاهد شاخص قضیه، همان اعلامیه رئیس دانشگاه درباره فجایع مأمورین دولتی در اول بهمن ۱۳۴۰ است.

ثالثاً، با استناد و استمداد از آیه ما بعد آیه فوق، نقش تعدیل کننده داشته، سعی کرده‌ایم جوانان عصبانی شده را به متانت و مبارزه در حدود نظم و قانون واداریم. نمونه این دعوی، همان اعلامیه ۱۳۴۰/۱۱/۵ و مصلحت‌اندیشی یا دستورهای است که در آخرش داده‌ایم.

آیه شریفه چنین است:

«إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا»<sup>۲</sup>

۱. سوره نساء / ۱۴۸.

۲. سوره نساء / ۱۴۹: اگر نیکی‌ای را عیان کنید یا آن را نهان کنید، یا از بدی‌ای در گذرید، خدا نیز بخشنده و تواناست.

سفارش‌های پایان اعلامیه نیز چنین می‌باشند:

«... شایسته‌ترین وسیله و روش جهت انجام این مقصود (خنثی کردن توطئه‌ها) ادامه مبارزه با کمال مآل‌اندیشی و تدبیر و هوشیاری و خصوصاً آگاهی از وضع سیاست مملکت است. شما باید در مبارزه خود متکی بر حق و قانون و مصلحت عمومی باشید. و اما شما دانشجویان ارجمند و فداکار ضمن مطالبه تعقیب فوری مسئولین واقعه اول بهمن ماه سعی کنید دانشگاه، به حکم قانون استقلال آن و لزوم رفع تعطیل درس، مجدداً باز شود و استادان و دوستانی که از طریق قانونی و به رأی شورا انتخاب شده‌اند کار اداره و درس خود را از سر بگیرند و در برابر تصمیم احتمالی تعطیل دانشگاه با توسل به وسائل منطقی و قانونی، مقاومت کنید و اجازه ندهید چراغ قلم و فضیلت را خاموش کنند... نهضت آزادی ایران هر حرکت خلاف نظم و هر اقدام خلاف مصلحت عمومی را محکوم می‌کند.»

بسیار لازم بود من این مطالب را در اینجا بگویم. زیرا هم از نظر شناسائی روحیات جوانان و اوضاع و افکار نسل معاصر ضرورت داشت و هم از نظر سیر تحولی افکار عمومی و جریاناتی که منتهی به تأسیس نهضت آزادی ایران می‌گردد. بحث و شواهد اخیر مربوط به زمان‌های جلوتر از سال‌هایی که به آن رسیده بودم شد. حالا مجبورم رشته سخن را به همین جا متوقف کرده به آنجا که بودم برگردم و به سراغ موضوعی بروم که کلی‌تر از مسائل جوانان است و قبل از رسیدگی به مسئله همکاری با جبهه ملی و تأسیس نهضت آزادی باید بررسی شود.

### دومین تکان مملکت و مسئله کودتا:

آن سلسله قضایای پشت سر هم و پیش‌آمدهای متوالی سنوات ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ مرا تکان می‌داد ولی یک مرتبه از خواب بیدار نمی‌شدم. به کندی و کودنی بالاخره فهمیدم که فرمایش تیمسار وزیر کشور درست بود. حق داشت بگوید:

«شما باید فراموش کنید که همکار و منصوب دولت دکتر مصدق هستید و حالا فقط هیئت ده دوازده نفری وزیران عوض نشده است، بلکه همه چیز مملکت عوض شده است.»

حادثه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مانند پیش‌آمد شهریور ۱۳۲۰ تکان‌دهنده مملکت و دگرگونی

کلی بود.

قبلاً گفتم که در شهریور ۱۳۲۰ وضع مملکت مانند قطار سنگینی بود که به لکوموتیوی بسته شده و با سرعت پیش می‌رفت و ناگهان به مانعی برخورد و توقف و تکان شدید و واژگون شدن پیش آمد. پس از آنکه قطار بی لکوموتیو و بی‌راننده شد (یا راننده عوض شد)، مردم به خود آمده در محیط آزاد و تا حدودی مساعد که پیدا شد، فعالیت‌ها و ابتکارها و حرکات مختلف، امکان‌پذیر گردید. از نوع بد و از نوع خوب. آنچه مسلم است فعالیت‌های اقتصادی آزاد و خصوصی، در زمینه‌های کشاورزی و اقتصادی ابداً قابل قیاس با دوره قبل نبود. مظهر توسعه فعالیت‌های اقتصادی خیابان سعدی و تعداد بانک‌های غیر دولتی و یا افزایش عجیب حجم معاملات و ایجاد کار کارخانجات خصوصی فراوان در کشور می‌باشد که به هیچ‌وجه سابقه نداشته است.

در آن سال‌ها اگر فعالیت‌های احزاب غیرملی و تظاهرات و اغتشاشاتی وجود داشت کم و بیش از پس آن برمی‌آمدیم در مقابل و در سنوات آخر احزاب و افکار ملی هم پیدا شده بود.

در هر حال شخصیت و احساس مسئولیت پیدا شده، مردم خود را تا اندازه‌ای موثر در سرنوشت خویش و مملکت می‌شناختند. این قضیه البته فوق‌العاده مهم است. منتها الیه جریان‌های بعد از تکان شهریور ۱۳۲۰ و مسیری که از میان انتخابات آزاد دوره‌های پانزدهم و شانزدهم آن جبهه ملی توانست وارد معرکه شود (و اتفاقاً با تحسن در دربار و توسل به مقام سلطنت برای آزادی انتخابات نیز همراه بود) بالاخره تصویب قانون ملی شدن نفت و روی کار آمدن حکومت ملی آقای دکتر مصدق و خلع ید از شرکت غاصب گردید.

تنها ده سال مختصر آزادی و مختصر احساس شخصیت و مسئولیت، ملت ایران را به بزرگترین پیروزی تاریخ خود رساند. پیروزی که ایران را در دنیا مفتخر و معروف ساخت. شهر لاهه افتخار می‌کرد که چند روزی دکتر مصدق در دیوان بین‌المللی آن شهر اجلاس کرده است و صندلی او را به بازدیدکنندگان نشان می‌دادند. شنیدم رئیس یکی از دانشگاه‌های امریکا در موقع دست دادن به اعلیحضرت گفته بوده است:

«من مفتخرم که دست پادشاه کشور مصدق را می‌فشارم...»

این پیروزی بزرگ، ثمره همکاری عمومی و نیروی ملی بود که برای اولین بار در تاریخ ایران به‌منصب ظهور رسیده بود و تمام ملت را از شاه تا گدا همصدا و همقدم کرد. اگر شهریور ۱۳۲۰ مملکت را تکان داد، پیروزی ملی کردن نفت و خلع ید، استعمار را تکان داد...

استعمار به وحشت افتاد. زیرا مزاج استعمار با آزادی و دموکراسی در کشورهای دیگر و با حکومت‌های ملی و جنب‌جوش‌های ملی ابداً سازگار نیست. استعمار با استبداد سازگار است. یا قطار به لکوموتیوی سازگار است که روی خط ترسیم شده‌ی محدود و به فرمان راننده واحد، حرکت کند تا به فرض نافرمانی، با مختصر سابوتاژ از خط خارجش کنند و هر وقت و هر طور مصلحت دانستند لکوموتیو دیگر و راننده دیگر بیاورند یا بگذارند قطار را بکشد... .

بنابراین تصمیم گرفتند که ورق برگردد، حکومت ملی مصدق ساقط شود و جریان کار مملکت عوض شود. به هر قیمت شده می‌بایستی حادثه‌ای پیش آید و برای دفعه دوم و در جهت مطلوب، مملکت ایران تکان بخورد. این تکان حادثه ۲۸ مرداد [۱۳۳۲] بود.

کیفرخواست، ما را از اینکه قیام عموم ملت را کودتا نامیده‌ایم مقصر شناخته‌است و تیمسار ریاست دادگاه، نظر بنده را سؤال می‌فرمایند که بگویم کودتا بود یا کودتا نبود؟

متأسفانه نمی‌توانم در یک کلمه جواب بدهم. هم کودتا بود و هم نبود. مسائل و حوادث بزرگ را که دارای جهات و جنبه‌های مختلف است نمی‌شود در یک کلمه خلاصه کرد. بر حسب اشخاص و احوال مختلف، جواب مخصوص دارد.

در آن روز کذا، بنده دیر به خانه آمدم. طرف ساعت ۲ بعد از ظهر بود که به منزل رسیدم، افسر جوانی را که خیلی مصدقی و از همسایه‌ها بود دیدم با اضطراب و سرعت از خانه خارج می‌شود. در حالی که هفت تیرش (کلت) را به کمر بسته و دستش را روی آن گذاشته بود. با دست پاچگی گفت اوضاع خراب است، نمی‌دانم چه می‌شود... برای آن آقای افسر که شاید در حمله به خانه آقای دکتر مصدق شرکت کرده باشد، عملیات آن روز حکم انضباط و اجرای اوامر ارتشی داشته است.

پس از صرف نهار در آن حال ابهام و اضطرابی که وجود داشت و رادیو خاموش شده بود به آقای دکتر سحابی تلفن کرده از منزل ایشان پیاده به طرف خیابان کاخ به راه افتادیم که لااقل ببینیم چه خبر است و چه وظیفه‌ای بر عهده ما خواهد بود.

منزل آقای دکتر سحابی در خیابان امیریه بود. در آنجا اتوبوسی را دیدیم که از طرف شهرنو می‌آمد و عده‌ای از زن‌های معلوم الحال شعار به نفع شاه می‌دادند. عمل و حرکت آن زن‌های روسپی را البته نمی‌توان قیام ملی نامید. وقتی آقای دادستان



دادگاه مرحوم طیب، در جواب ایراد و کلاهی مدافع، راجع به سیاسی بودن محاکمه بگوید «این اشخاص بیسواد هستند و مردم بیسواد سیاست سرشان نمی‌شود»، به طریق اولی زن‌های روسپی هم، احساس ملی و قیام عمومی سرشان نمی‌شده و مسلماً مزدور و اجیر شده بودند.

وقتی نزدیکی‌های خانه آقای دکتر مصدق رسیدیم مرد تریاکی بی سروپائی را دیدیم که یک جوال ذغال با خود می‌کشد و شکایت می‌کرد که شانس ما بیشتر از این نبوده. دیگری جعبه رادیوئی زیر بغل داشت و به ما پیشنهاد فروش آن را کرد... این قبیل اشخاص هم که به حساب قیام کنندگان ملی گذاشته شده‌اند نظرشان چیزی جز چپاول نبوده است. بنابراین حادثه ۲۸ مرداد، از نظر انواع مختلف ناظرین یا شرکت کنندگان اسامی و مفهومی مختلف داشته است.

قابل انکار نیست که در نظر و مقصد عده‌ای از پاسبانان و سربازان یا هجوم کنندگان دیگر، ممکن است فکر خدمت به کشور و اقدام علیه خائنین وجود داشته و برای آنها حادثه ۲۸ مرداد، چهره قیام مثلاً «ملی» را داشته باشد. ولی آنچه برای ما مهم است و کودتا بودن یا نبودن را مشخص می‌کند اولاً به لحاظ خارجیان است که چه نظر و چه عملی در این کار داشته‌اند و ثانیاً به لحاظ آثار و عواقبی که در مملکت ایجاد نمود.

راجع به دخالت و مشارکت خارجیان در این قضیه، قرار است یکی از دوستان صحبت کنند. بنده فقط اشاره‌ای به نظر خارجی‌ها، قبل از حادثه ۲۸ مرداد و اینکه در آن زمان همه کس، چه در داخل و چه در خارج، انتظار یک کودتا را داشتند، می‌نمایم و سپس به تأثیرهای بعدی و آن تغییر و تکان کلی که تیمسار مرحوم وزیر کشور اشاره فرمودند و منظور نظر سیاست‌های متضرر شده از خلع ید بوده است می‌پردازم. استنادهای بنده صرفاً به گفته‌های خارجی‌ها که در روزنامه‌های مورد قبول و حمایت دستگاه نقل شده است و به اظهارات رسمی وزیر دارائی کابینه سپهبد زاهدی که مدافع و عاقد قرارداد کنسرسیوم بوده است، خواهد بود.

ما دعوا بر الفاظ و اصرار بر اینکه حادثه ۲۸ مرداد، را کودتا بنامیم نداریم. ما می‌خواهیم بگوئیم قرارداد نفت (که در حقیقت الغای خلع ید و ملی شدن نفت و حاکمیت ایران است) بر ما تحمیل گردیده و دولت‌ها و جریان‌های بعد از ۲۸ مرداد، غیر ملی (اگر نگوئیم ضد ملی) بوده‌اند.

جناب وزیر دارائی در موقع تقدیم قرارداد جدید نفت به مجلس شورای ملی، در روز ۱۳۳۳/۶/۳۰ صریحاً چنین می فرمایند (نقل از سپیدوسیا مورخ ۱۳۳۳/۷/۴):

ما مدعی نیستیم قرارداد فروشی که بسته ایم همان چیزی باشد که ملت ایران آرزو می کند. راه حل ایده آل برای ملت ایران روزی به دست خواهد آمد که ما قدرت و ثروت و وسائل فنی پیدا کنیم ... ما آنچه در قدرت داشتیم برای حفظ هر چه بیشتر منافع کشور انجام دادیم و بیش از این میسرمان نشد... ما با پافشاری در مقابل پیشنهادات آنها و استفاده از شرایط مساعد سیاسی بین المللی که به نفع ما در دنیا وجود دارد، موفق شدیم قرارداد فروش را به نفع ملت ایران در چهار دیوار قانون ملی شدن صنعت نفت که **مظهر مبارزات قهرمانان ملت است** تنظیم کنیم. ما صریحاً به نمایندگان کمپانی ها گوشزد کردیم که ملت ایران از مداخلات بی رویه عمال کمپانی سابق در امور سیاسی و ملی خود در رنج و عذاب بودند و برای رهایی از چنگک این تجاوزات، قیام کرده و **با خلع ید از کمپانی سابق نفت ریشه های اسارت سیاسی را از حکومت ایران قطع کرد**... ملی شدن صنعت نفت و خلع ید از کمپانی سابق در واقع جهشی بود که ملت ایران به طرف کمال و ارتقاء کرد. این جهش از نظر مالی و اقتصادی ضررهای محکمی بود ولی تمام این خسارت ها مانع از این نشد که ملت ایران رل پیشوائی خود را نسبت به کشورهای خاورمیانه مسلم کند. ما در مقابل تمام خسارت ها نتیجه ای از مبارزات خود به دست آوردیم و آن منقرض کردن دولتی در داخل دولت ایران است... آقایان محترم، شرکت سابق به عنوان صاحب امتیاز نفت ایران مُرد و دستگاهی که از راه امتیاز نفت بر سیاست مملکت چیره شده بود، دیگر وجود خارجی ندارد...» .

**اینها عین فرمایشات وزیر دارائی دولت ساقط کننده حکومت آقای دکتر مصدق و تقدیم کننده قرارداد کنسرسیوم به مجلس بود.**

۱. در اینجا آقای مهندس بازرگان با لحن تلخ و تأثرانگیزی افزودند که حالا رئیس شهربانی با کمال وقاحت دستور می دهد به کسی که از قهرمانان ملت است و با خلع ید از کمپانی سابق نفت ریشه های اسارت مملکت را قطع کرده است، برای مراجعه به خانه خود و جستجوی قباله زمینی که جهت معاش زن و فرزندش می خواهد بفروشد دست بند بزنند ...  
آقای رئیس دادگاه، کلام آقای مهندس را بریده گفتند:

«زندانی شدن و محاکمه آقایان که به خاطر آن خدمات نیست...»

آقای مهندس جواب دادند:

«بسیار خوب، اگر راست می گوئید لاقلاً بفرمائید برای خاطر آن خدمات، از دستور

دست بند زدن صرف نظر نمایند...»

ایشان فرمودند شرکت سابق به عنوان صاحب امتیاز که از راه امتیاز نفت بر سیاست مملکت چیره شده بود از بین رفت. این حرف صحیح است و مؤید مبارزات جبهه ملی می باشد ولی ما در آن وقت در آن نامه گفتیم و حالا هم می گوئیم که شرکت غاصب متکی به یک دولت خارجی رفت ولی به جای آن کنسرسیوم متشکل از چهار ملیت و متکی به چهار دولت که یکی از آنها همان انگلستان است، وارد مملکت گردید. یعنی ریشه های اسارت چهار میخه شد. جناب آقای وزیر دارائی دولت کودتا، در همان نطق روز تقدیم لایحه، به دنبال عبارات فوق، این اظهارات را هم کردند:

«ما به نمایندگی کمپانی های آمریکائی و انگلیسی و فرانسوی و هلندی صریحاً اعلام کردیم که اگر به فکر کوچک ترین مداخله ای در امور ملی ما بیفتند باید خود را آماده قبول خشم و غضب احساسات وطن پرستانه مردم با شرافت میهن ما بکنند. من مجدداً از پشت این تریبون به نمایندگان کمپانی عضو کنسرسیوم یاد آور می شوم که:

**ملت ایران به هیچ خارجی اجازه نخواهد داد که نفوذ و مداخلات کمپانی سابق نفت را تجدید کند.»**

بنده نمی خواهم این حرف آقای وزیر دارائی عاقد قرارداد را تکذیب کنم. ایشان ممکن است واقعاً چنین عقیده ای داشته و چنین خطاری هم به نمایندگان کمپانی ها کرده باشند. ولی اعتقاد و اخطار یک طرف، نصف مسئله بوده است. باید طرف مقابل هم که به قول ایشان هم زور داشته است و هم حسن نیت چندان نداشته، حاضر و مایل بوده باشد که به اخطار ایشان دایر به عدم مداخله در کار ایران عمل نماید؟

ما از روی سوابق و قرائن چنین وحشتی داشتیم که دولت های پشتیبان کمپانی های نفت که طبعاً میل دارند دخالت بنمایند، در صدد این برآیند که نگذارند ملت ایران، مؤثر و کاره ای باشد و تمام تدابیر و وسائل را برای آنکه مجدداً فرصت و قدرت خلع ید و ملی کردن نفت را پیدا نکند، برانگیزند.

ملت ایران نیز چنین نگرانی و ناراحتی را داشت و از خود می پرسید از کجا معلوم که از کار انداختن دولتی که ریشه های اسارت سیاسی را از حکومت ایران قطع کرد و روی کار آوردن دولتی که عقد قرارداد می نماید، اینها تماماً به میل و به دست سیاست های خارجی و پشتیبان شرکت های عامل نفت نباشد؟

مسئله کودتا و احتمال وقوع آن با پشتیبانی ممالک خارجی، از ابتدای اجرای قانون ملی شدن نفت، در اذهان داخلی و خارجی ورد زبان ها بود. با چنین چیزی،

حتی به موجب اخبار روزنامه‌ها، خود اعلیحضرت هم مخالفت داشتند. به‌طور نمونه شرحی را که مجله خواندنی‌های مورخ ۱۳۳۱/۶/۱۵ پس‌ازرد پیشنهاد «ترومن-چرچیل» از قول روزنامه‌های کمبا (Combat) و فرانس سوار (France Soire) درج کرده است به اختصار نقل می‌نمایم:

«ولی دکتر مصدق با صراحت و سرعت غیر منتظره‌ای پیشنهادات آمریکا و انگلیس را رد کرد... این شجاعت و صراحت دکتر مصدق برای رئیس‌جمهور و مقامات سیاسی آمریکاگران آمده و آنها را متمایل به پیروی از سیاست خشن انگلیس‌ها کرده است. روزنامه فرانس سوار از قول خبرنگار خود در تهران فعالیت‌هایی را که برای انجام این کودتای نظامی از سر گرفته شده است، تشریح کرد... توطئه برای انجام یک کودتای نظامی در ایران نظیر کودتای پارسال نجیب در مصر، از وقایع سی‌ام تیر و تجدید زمامداری دکتر مصدق به این طرف، تشکیل و توسعه یافته است... کسانی که در ایران قصد کودتا دارند نقشه کودتای نجیب پاشا را در مصر تعقیب می‌کنند. ولی هدف کودتا در ایران برخلاف کودتای مصر بالا بردن مقام سلطنت است. اگر چه خود شاه حاضر نیست قدرت از دست رفته را به وسیله کودتا باز یابد و سلطنت قانونی را بر دیکتاتوری نظامی ترجیح می‌دهد. پس از رد پیشنهاد ترومن-چرچیل از طرف دکتر مصدق، انگلیس‌ها و آمریکائی‌ها حاضر شده‌اند برای موفقیت توطئه کودتا در ایران، تشریک مساعی نمایند. ولی در مقابل کسانی که قصد کودتا دارند دو مانع بزرگ داخلی وجود دارد و این دو قدرت ملیون و کمونیست‌ها است...»

این نگرانی و ناراحتی از وقوع کودتا و دگرگونی اوضاع را نه تنها آن دو روزنامه فرانسوی نقل کرده‌اند، بلکه مجله خواندنی‌های مورخ ۱۳۳۱/۶/۲۵ از قلم یک آلمانی (هنریش گرتسمان) مخبر روزنامه دویچه ایلوستر هم که با شخص اعلیحضرت مصاحبه نموده است نقل می‌کند:<sup>۱</sup>

«در موضوع نفت پاسخ شاه این بود که: ملت به هر طریقی که صلاح بدانند با نفت خود رفتار خواهد کرد، من دخالتی ندارم.

ملاقات من با شاه ایران در کاخ سلطنتی صورت گرفت. شاه از اوضاع نگران و ناراحت بود و گفت: من با تمام قوای خود می‌کوشم که به اوضاع فعلی سر و سامان داده شود.

از کلمات او این‌طور استنباط کردم که از اطرافیان خود و رجال مملکت دل خوشی ندارد. لیکن نسبت به زمامدار فعلی ایران یعنی دکتر مصدق، با اینکه

۱. این قسمت از اظهارات مخبر آلمانی را آقای رئیس دادگاه نگذاشتند که آقای مهندس بازرگان قرائت نمایند و ما از مجله خواندنیهای اشاره شده استفاده نمودیم.

شایع است آنها با هم دشمن هستند، اظهار علاقه و پشتیبانی می‌کرد. راجع به عملیات احزاب چپ و تبلیغات آنها، نظر شاه این بود که دولت و ارتش کاملاً مراقب و بیدار بوده و آماده برای هر پیش‌آمدی است. سپس اضافه کرد که زندگی و سلطنت من وقف خدمت به ملت است و ملت هم دوستدار شاه خود می‌باشند.»

بحث در این قسمت و اثبات این‌را که حادثه ۲۸ مرداد که قبلاً آن‌را چه در داخله و چه در خارجه، به صورت یک کودتای نظامی الهام شده از خارج تلقی و پیش‌بینی می‌کردند، کودتای نظامی خارجی بوده است یا قیام ملی، به دوستان دیگر که بعد از بنده خواهند آمد و گذار می‌نمایم.

بنده به بعد از کودتا که اسمش را تکان می‌گذارم و تحولاتی که در کشور صورت گرفت می‌پردازم.

این تحولات یا دگرگونی‌ها در دو جبهه و از دو ناحیه پدیدار شد. یکی از جبهه و از ناحیه کسانی که قبل از تکان مسئول و دخیل بوده یا بعداً خواهان و طرفدار اصولی که قبل از تکان برقرار بود، بوده‌اند، یعنی ملیون و به عبارت دیگر مصدقی‌ها. دوم از جبهه و در ناحیه کسانی که مسئول و دخیل در حادثه ۲۸ مرداد یا طرفدار و بهره‌بردار از آن جریان و حاکم بر اوضاع مملکت بوده‌اند.

وجه اول مرا مستقیماً وارد بحث از فعالیت‌های مورد اتهام در کیفرخواست تا تأسیس نهضت آزادی ایران می‌نماید. وجه دوم مرا به تشریح اوضاع اخیر مملکت (البته از نظر خودمان) و انتقادی که به آن داریم و به تشریح عقاید و هدف و دفاع از اتهامی که کیفرخواست وارد نموده است، می‌کشاند.

اول به جبهه ملی و نهضت آزادی می‌پردازم. پس از آن به تحولات و تکان‌های مملکت که همان معکوس شدن جریان‌های طبیعی، یعنی تشکیل احزاب دولتی فرمایشی و انقلاب از بالا است و منتهی به انقلاب ۶ بهمن و بازداشت فعلی شده است خواهیم رسید.

### تأسیس جبهه ملی:

کیفرخواست در دو محل یکی در گردش کار عمومی و دیگر در صفحه ۱۰، آنجا که به نتیجه تحقیقات و دلایل اتهام می‌پردازد و از متهم ردیف ۱ صحبت می‌کند؛ از جبهه ملی به شرح ذیل نام می‌برد:

«... تا بهار سال ۱۳۳۹ وضع به همین منوال ادامه داشت تا اینکه به مناسبت انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی و فرمایشات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در مورد آزادی انتخابات و امکان شرکت کلیه دستجات و جمعیت‌ها در این انتخابات، سران و کارگردانان سابق جبهه ملی نیز در صدد برآمدند که به تجدید فعالیت علنی این جبهه پردازند و تقریباً از همین تاریخ نهضت مقاومت ملی عملاً منحل و کلیه سران و رهبران آن از جمله آقایان مهندس بازرگان، سید محمود طالقانی و دکتر یدالله سبحانی، روز سی‌ام تیر ماه سال ۱۳۳۹ طی انتشار اعلامیه‌ای آغاز دوره جدید فعالیت جبهه ملی را اعلام داشته و در جریان دو انتخابات تابستانی و زمستانی شرکت نموده و سرگرم گردآوری طرفداران و سازمان دادن به تشکیلات جبهه شدند.

عوامل وابسته به آقای مهندس بازرگان ضمن شرکت در فعالیت‌های جبهه ملی، پیوسته در داخل جبهه مزبور جناح خاصی را تشکیل داده و بعضاً با سایر رهبران جبهه در زمینه‌های مختلف اختلافاتی داشته و به‌طور کلی معتقد به لزوم فعالیت شدیدتر و دست زدن به اقدامات حاد بودند.»

در صفحه ۱۰:

«... اما بعد از مدتی از این حزب، ظاهراً به‌عنوان آنکه با حزب منحل‌ه توده ائتلاف نموده است کناره گرفته و با جبهه ملی که با برنامه وسیع عوام‌فریبی در تلاش تحصیل قدرت بوده نزدیک می‌شود و هر چند پس از قیام ۲۸ مرداد عموم ملت که این آقایان آن‌را کودتا معرفی می‌نمایند دستگیر می‌شود، لکن با استدعای عفو از پیشگاه مبارک ملوکانه و عذر تقصیرات، از زندان آزاد شده و ظاهراً مرد آرامی می‌شود ولی چون هدف شیطانی دائماً در او وسوسه می‌کرده و او را راحت نمی‌گذاشته‌است در سال ۱۳۳۴ اقدام به تشکیل سازمانی به نام نهضت مقاومت ملی می‌نماید ولی چون از این بار هم طرفی نمی‌بندد، در سال ۱۳۳۹ جبهه ظاهراً ملی به کارگردانی آقای اللهیار صالح اعلام فعالیت می‌کند به این مولود جدیدالولاده چسبیده و با آنکه به‌عنوان عضو شورای عالی انتخاب می‌شود، مع‌هذا به علت اصطکاک منافع شخصی، با منافع شخصی گردانندگان جبهه ملی، بنای عناد و لجاج و اهانت به سران جبهه ملی را می‌گذارد و در این چند ماه اخیر اعضای نهضت مقاومت ملی روسای جبهه ملی ایران را مورد حمله قرار داده و نسبت‌های ناروا به آنها داده‌اند که «با دریافت مبلغی از هدف‌های مقدس خود دست برداشته و به‌دستکاری بعضی از عمال دولت برای ضربه زدن به جبهه ملی در تلاش هستند...» «الی آخر.»

### تناقضات و جعلیات کیفر خواست در مورد جبهه ملی:

قبلاً چند تناقض گوئی و جعلیات کیفرخواست و اهانت‌های آنرا متذکر می‌شوم و سپس به بحث از جبهه ملی و فعالیت‌های خودم در آن که از عناصر و ارکان کیفرخواست است وارد می‌شوم:

۱. اقرار کیفرخواست به اینکه قبل از سال ۱۳۳۹ آزادی انتخابات و امکان شرکت کلیه دستجات و جمعیت‌ها وجود نداشته و سران و کارگردانان جبهه که قبلاً تحت عنوان نهضت مقاومت ملی فعالیت مخفی می‌کردند به تجدید فعالیت علنی پرداختند. این مطلب یا دروغ محض است و قبلاً هم در مملکت آزادی انتخابات و امکان شرکت کلیه دستجات وجود داشته است (و نظر کلیه دولت‌های قبلی همین بوده است) و دادستان ارتش مرتکب بزرگترین تهمت و خیانت به دولت ایران و به شخص اعلیحضرت شده است و یا راست است، در این صورت سند خیانت و غیرقانونی بودن دولت‌های قبل و سند براءت و مظلومیت و حقانیت افرادی است که به قول کیفرخواست، نهضت مقاومت ملی را تشکیل داده و اینک به تجدید حیات جبهه ملی می‌پردازند.

۲. اظهار اینکه در صدور اعلامیه سی‌ام تیر، تجدید فعالیت جبهه ملی، آقایان سید محمود طالقانی و دکتر یدالله سحابی دست داشته‌اند، به طوری که قبلاً توضیح دادم خلاف حقیقت و نشانه عدم دقت و بی‌پایگی کیفرخواست است.

۳. شرکت در انتخابات تابستانی و زمستانی و گردآوری طرفداران و سازمان دادن به تشکیلات را با لحن طعنه آمیز و از قرائن جرم می‌شناسند. همچنین اختلاف با سایر رهبران و تشکیل جناح خاص و اعتقاد به فعالیت شدید و اقدامات حاد را که از امتیازات و افتخارات ممالک دموکراسی (و از جمله احزاب انگلستان) است.

۴. مسئله کناره گیری از حزب ایران که قبلاً توضیح دادم و در اینجا ذکر شده است، حالا منشاء آنرا ذکر می‌کنم تا بدانید «خانه از پای بست ویران است».

برگ ۱۳۶ پرونده گزارش محرمانه ۳۱۳/۲۲۱۴۱ مورخ ۱۳۴۱/۹/۲۲ (قبل از بازداشت) ساواک به دادرسی:

«مشارالیه در سال ۱۳۲۱ وارد حزب ایران گردیده و در سال ۱۳۲۴ به علت

همکاری حزب توده از حزب ایران مستعفی و انجمن اسلامی دانشجویان را

تشکیل و سپس در سال ۱۳۲۸ از عضویت این انجمن نیز مستعفی گردیده است.»

سراپا اشتباه و غلط است.

۵. «به جبهه ملی که با برنامه وسیع عوام‌فریبی در تلاش تحصیل قدرت بوده، نزدیک می‌شود...»

خیلی عجیب است. جبهه ملی همان بود که موفق به ملی کردن صنعت نفت و بزرگترین خدمت و افتخار تاریخ ایران گردید. خدمتی که همواره مورد تأیید و پشتیبانی صریح شخص اول مملکت بوده است و روز قبل، اظهارات رسمی وزیر دارائی حکومت مخالف جبهه ملی را در مجلس عرض کردم و ملاحظه فرمودید که آن را جهش ملت ایران به طرف کمال و ارتقاء، پیشوائی کشورهای خاورمیانه، قطع ریشه‌های اسارت سیاسی از حکومت ایران خوانده است. این برنامه را برنامه وسیع عوام‌فریبی در تلاش تحصیل قدرت می‌نامد!

تازه مگر تلاش تحصیل قدرت در منطق و مکتب سیاست و حکومت کار بدی است؟ آیا در تمام ممالک دموکراسی جهان تمام احزاب و سران آنها این کار را نمی‌کنند؟ تحصیل قدرت وقتی برای خدمت و نجات مملکت باشد بد است؟ اعلیحضرت سابق و اعلیحضرت فعلی مگر کاری غیر از این می‌کنند؟ دو گل، کندی، نهر و سایرین جز آنکه اول تحصیل قدرت بنمایند و بعد به خدمت پردازند راه دیگری داشته‌اند؟ تازه من که اصلاً کاری با جبهه ملی قبل از ۲۸ مرداد نداشتم و قبلاً تشریح کردم که جز خدمات اداری و فنی ارتباط و اطلاعی با حزب و جبهه و فعالیت‌های مجلس و دولت نداشتم.

۶. مسئله کودتا و استدعای عفو را قبلاً عرض کردم. همین‌طور هدف شیطانی را.  
۷. اقدام به تشکیل سازمان نهضت مقاومت ملی در سال ۱۳۳۴ که با عبارت اول کيفرخواست تناقض دارد و حتماً آقای دادستان حاضرند اینجا را بگویند اشتباه منشی و ماشین‌نویس است.

«نهضت مقاومت ملی در سال‌های ۱۳۳۲ الی ۱۳۳۴ فعالیت حادی داشت ولی به تدریج فعالیت‌های آنان کاهش یافت و تنها به‌طور گاه‌گاه به فعالیت‌های مختلف...»

قاعدتاً مقصودش از فعالیت‌های تقریباً حاد همان مکاتبات با وزیر کشور و نامه سرگشاده به مجلسین و اظهار نظر در باره قرارداد کنسرسیوم است که ملاحظه فرمودید ...

۸. «در سال ۱۳۳۹ که جبهه ظاهراً ملی به کارگردانی آقای اللهیار صالح اعلام فعالیت می‌دارد به این مولود جدید الولاده می‌چسبد.»



ملاحظه می‌فرمائید، همه جا با لحن مسخره و تحقیر از جبهه ملی صحبت می‌کند و در اینجا نام آقای اللهیار صالح را هم می‌آورد. در صورتی که ایشان از صاحب منصبان و رجال تحصیل کرده و خدمت گزار و جزو قضات عالی رتبه و مورد اعتماد دولت و مردم بوده‌اند. معاون وزیر دارائی و همه کاره وزارت دارائی در زمان اعلیحضرت سابق و بعد وزیر دادگستری، سپس در حکومت آقای دکتر مصدق وزیر کشور و سفیر کبیر ایران در آمریکا بوده است. به طوری که در یک جلسه بازرسی مشترک به آقای سرهنگ مقدم اظهار می‌داشتند، اعلیحضرت سابق به فرزند خودشان در حضور صالح توصیه می‌کردند که این شخص مورد اعتماد من است و به او اعتماد و با او مشاوره بنما.

کیفرخواست چنین آدمی را دارای برنامه وسیع عوام‌فریبی و ظاهراً ملی می‌خواند. کارگردانان جبهه ملی چه کسانی بودند؟ یکی دیگرش، شخصیت بارز و حقیقتاً محترم و مشخص، چون آقای میرزا سیدباقرخان کاظمی پیرمرد افتخار ایران، سفیر کبیر ایران در افغانستان، در ترکیه (قرارداد سعد آباد)، وزیر راه در زمان اعلیحضرت سابق، وزیر فرهنگ دولت قوام السلطنه در سلطنت اعلیحضرت فعلی و سپس وزیر خارجه و وزیر دارائی حکومت خلع‌کننده‌ید از شرکت سابق نفت.

اگر من بخواهم و هر کس بخواهد، یک کتاب بیوگرافی برای اعلیحضرت سابق بنویسد، فکر می‌کنم در صدر صفات و نبوغ‌های ایشان قدرت پسیکولوژیک و مردم‌شناسی ایشان را ذکر خواهد کرد که حقیقتاً فوق‌العاده بود. آن وقت چنان شخصی چطور ممکن است در انتخاب وزیران و اعتمادی که به ایشان مبذول می‌داشته است اشتباه کند؟

دیگر از گردانندگان جبهه ملی (البته از خودم و آقای نزیه که جزو مؤسسين آن هستیم و متهم می‌باشیم، حرفی نمی‌زنم)، آقای دکتر صدیقی است.

دکتر صدیقی استاد دانشگاه تهران، دکتر در جامعه‌شناسی، رئیس موسسه علوم اجتماعی دانشگاه تهران. وقتی کیفرخواست چنین کسی را عوام‌فریب و ظاهراً ملی معرفی می‌نماید، علاوه بر شخص ایشان به دانشگاه تهران، به فرهنگ و به جوانان مملکت اهانت می‌نماید. کما آنکه اهانت به امثال الله‌یار صالح و سیدباقرخان کاظمی اهانت به اعلیحضرت سابق و اعلیحضرت فعلی است.

عجب است در این مملکت نه تنها جوانان و دانشجویان از دست سازمان امنیت،

امنیت جانی و معاشی و فکری ندارند، بلکه پیرمردها و سابقه دارها هم که یک عمری خدمت به دولت‌های قبل از شهریور و بعد از شهریور کرده و صداقت خود را به ثبوت رسانده اند امنیت اخلاقی و قضائی ندارند.

چطور شما می‌خواهید مردم به وطنشان اطمینان و علاقه پیدا کنند؟ یک عمر خدمت و زحمت و آخرش اهانت و زندان؟

صرف نظر از اشخاص، این قبیل اعمال، امنیت را از مملکت سلب می‌کند. امنیت همه چیز و حتی روحی (Moral).

واقعاً انصاف بدهید ما قیام بر علیه امنیت کشور کرده‌ایم یا سازمان امنیت و دادستانی کل ارتش؟

اخیراً دانشکده افسری و شهربانی کل کشور برای قبول داوطلب آگهی کرده، یکی از شرایط پذیرش را نداشتن سوء پیشینه کیفری تا بستگان درجه ۱ و ۲ و ۳ قرار داده است.

آیا بزرگترین ناامنی و تزلزل در این نیست که مردم تکلیفشان را ندانند به کدام ساز برقصند؟

مثلاً بنده را که به قول خودشان عضو یک حزب ناسیونالیست (حزب ایران) بوده‌ام و به علت ائتلاف آن حزب با حزب کمونیست توده، اعتراض و استعفا کرده‌ام، در همان دورانی که دولت به شدیدترین وجه حزب توده را می‌کوبد، مرا زندانی می‌نماید و بعد که از شدت خطرات حزب توده تا حدودی خیالش فارغ می‌شود و به قول خودش برنامه ناسیونالیسم مثبت و شاه‌چاکری را می‌خواهد تعقیب نماید، امثال بنده مخالف حزب توده را به جرم اهانت به سلطنت یا مقام سلطنت و بی‌ثباتی در عقیده سیاسی به زندان و محاکمه می‌کشاند و توده‌ای‌های دو آتشه تندزبان و تندقلم سابق یا سمپاتیزان‌های آنها را به معاونت نخست‌وزیری و وزارت تبلیغاتی و وزارت فرهنگ و وزارت دادگستری ارتقاء می‌دهند!

۹. «به علت اصطکاک منافع شخصی یا منافع شخصی گردانندگان جبهه ملی»

معنی این جمله و منافع شخصی را نفهمیدم. اتفاقاً در پرونده و گزارش‌های محرمانه سازمان امنیت و اطلاعات و شهربانی کل کشور نیز چیزی از این مقوله ندیدم. خواهشمندم جناب دادستان توضیح بفرمایند این منافع شخصی چه بوده است که با هم اصطکاک پیدا کرده و چه ارتباطی با اتهام دارد؟

۱۰. اعلامیه صادره از طرف آقای دکتر سنجابی به نمایندگی شورای مرکزی جبهه ملی و آن فحاشی‌ها.

پنجاهش را آقای سرهنگ پگاهی زدند و سندی گویاتر و زنده‌تر از آن نمی‌شد که ارائه دادند. اگر دستگاه تنظیم‌کننده کیفرخواست، کوچک‌ترین حسن نیت و وجدان حقیقت‌جوئی داشت، می‌بایستی لاقلاً، دادرس‌ها بگویند این یکی اشتباه است. همان‌طور که ملاحظه می‌کنید ما چگونه از یک اشتباه کوچک خود ناراحت می‌شویم و در صدد تصحیحش برمی‌آئیم.

### فعالیت‌های جبهه ملی:

اینجا جملات و ایرادات وارده بر کیفرخواست به منظور سست کردن مبانی و ارائه اغراض کیفرخواست در حواشی آن بود. اما راجع به اصل جبهه ملی و متن مطلب، اینک به توضیح و به شرح مختصر می‌پردازم که معلوم شود آیا برنامه جبهه ملی برنامه وسیع عوام‌فریبی و جبهه‌ی ظاهراً ملی و محل تصادم منافع شخصی بوده است یا واقعاً جبهه ملی مدافع ملت و قانون اساسی با شعار معروف خود که می‌گوید:

«استقرار حکومت قانونی هدف جبهه ملی ایران است»؟

جبهه ملی همان‌طور که کیفرخواست می‌گوید طی اعلامیه ۱۳۳۹/۴/۳۰ تجدید حیات و فعالیت خود را اعلام نمود.

باز هم همان‌طور که کیفرخواست می‌گوید تشکیل جبهه ملی به قصد شرکت در انتخابات و استفاده از آزادی موعود و احتمال امکان فعالیت سیاسی که حق هر فرد و جمعیت ایرانی می‌باشد، بود.

اولین اقدام آن که بنده هم البته همان‌طور که کیفرخواست می‌گوید مشارکت داشته‌ام، تنظیم یک نامه به عنوان وزیر کشور دولت آقای دکتر اقبال، جناب آقای اتابکی بود. این نامه نه سرگشاده بود که ایجاد ناراحتی و نارضایتی کند و نه با وسائل زیر زمینی فرستاده شده بود. حاملین نامه که با کسب وقت قبلی از آقای وزیر کشور رفتیم، عبارت بودند از آقایان کشاورز صدر، دکتر شاهپور بختیار، دکتر صدیقی و بنده (یادم نیست که آیا دیگران هم بودند یا خیر).

مفاد نامه که البته کاملاً معقول و منطقی بود چنین است:

به‌طور خلاصه خواسته شده بود اجازه دهند جبهه ملی نامزدهای خود را در جراید و اجتماعات عمومی و نشریات معرفی و تبلیغ نماید. آقای وزیر کشور ما را محترمانه

و دوستانه پذیرفتند و در همان مجلس به آقای نخست وزیر جریان را تلفن کردند و به ما گفتند پس از مطالعه و مذاکره با ایشان جواب خواهند داد.

چند روز منتظر شدیم و جوابی نرسید. ولی در نطق‌های تبلیغاتی جناب آقای نخست‌وزیر رهبر حزب ملیون همه شنیدند که ایشان می‌فرمودند به رفراوندومی‌چی‌ها (و شاید مصدقی‌ها) اجازه انتخاب کردن و انتخاب شدن نمی‌دهیم (متن بیانات ایشان). نظر به اینکه اجازه معرفی نامزدها و انتشار نظریات در روزنامه‌ها و تشکیل اجتماعات علنی را ندادند، ناچار چند حوزه بسیار محدود در خانه‌های اشخاص دادیم که جلوگیری شد و جبهه ملی بالاخره ناچار گردید در چنان شرایط و اوضاع، غیر قانونی بودن انتخابات را اعلام و شرکت در انتخابات را تحریم کند.

گمان می‌کنم اگر دادستان کل ارتش و دادرسان محترم با هیچ عمل و اظهار جبهه ملی موافق نباشند، این یکی را حتماً قبول دارند. زیرا اعلیحضرت صریحاً در مصاحبه مطبوعاتی پنج شهریور ۱۳۳۹ فرمودند:

«طبعاً و مسلماً از جریان انتخابات دوره بیستم راضی نیستم»

در حالی که قبلاً در سلام عید قربان همان سال فرموده بودند:

«به دولت دستور خواهم داد که انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی حتماً آزاد باشد.»

جبهه ملی و نهضت آزادی ایران با جناب دکتر اقبال نخست‌وزیر که در سال ۱۳۲۷ وقتی وزیر کشور بود به ناموس مادرش قسم خورده بود به هیچ وجه مداخله در انتخابات ندارد و خلاف آن را نشان داد، مخالفت و اعتراضی داشته است. اعلیحضرت هم که او را نخست‌وزیر مورد اعتماد خود کرده بودند به همین نتیجه رسیدند. آن انتخابات به صورتی که می‌دانید، و با استعفای و کلا، بهم خورد و نخست‌وزیر که مورد توبیخ و نارضایتی قرار گرفته بود، استعفا داد و ساقط شد.

حکومت آقای مهندس شریف امامی روی کار آمد. همان وعده و وعیدها و اعلامیه‌ها راجع به آزادی انتخابات تکرار شد. جبهه ملی هم، بنا به وظیفه ملی و قانونی، فعالیت خود را شروع کرد. تقاضای میتینگ نمود. همان طوری که به دستجات دیگر اجازه داده شده است اجازه امتیاز و انتشار روزنامه خواست. آگهی‌های انتخابی به روزنامه‌های کثیرالانتشار داد... ولی از هر طرف به بن‌بست رسید. حتی اجتماعی را که در محیط دیواردار در بسته خرابه‌ای در کنار خیابان فخرآباد تشکیل می‌داد پس از دو سه تجمع، با فرستادن چاقو کشان حرفه‌ای در صدد اخلال برآمدند و بالاخره خیلی

آشکار و علنی آنجا را به وسیله مأمورین پلیس محاصره و ممنوع کردند و افرادی را نیز توقیف نمودند.

سران جبهه ملی بلافاصله در منزل آقای دکتر سنجابی تشکیل جلسه دادند. در برابر چنین ممانعت‌هایی از آزادی انتخابات، تصمیم گرفتند در مجلس سنا تحصن اختیار نمایند. شاید به شکایت قانونی آنها رسیدگی شود. آیا کاری قانونی تر و معقول‌تر از این می‌شود؟

جریان تحصن در سنا که قریب یک ماه طول کشید، شنیدنی است. متحصنین عبارت بودند از آقایان: کاظمی، کشاورز صدر، مهندس حسینی، دکتر شاهپور بختیار، دکتر صدیقی، دکتر غنی زاده، مهندس خلیلی، نصرت‌الله امینی، علی اشرف منوچهری، دکتر اردلان و بنده.

مرحوم صدر الاشراف واردین یا پناهندگان را با گشاده‌روئی پذیرفت و دستور داد طالار قرائتخانه کتابخانه را که جنب اداره بازرسی و دفتر ریاست است به‌ما اختصاص دادند. روز بعد مذاکرات شروع شد و ایشان اذعان کردند به اینکه اعمال خلاف آزادی و خلاف قانون در انتخابات زیاد می‌باشد و به عهده گرفتند که مذاکرات و اقداماتی بنمایند.

روز دوم و یا سوم، جناب آقای تقی‌زاده و جناب آقای حکمت، به‌دیدار و مذاکره با ما آمدند. صحبت‌هایی پیش آمد که حقیقتاً تاریخی و قابل توجه است و من تا حدودی که حافظه‌ام یاری می‌کند، اشاره می‌نمایم.

جناب آقای تقی‌زاده با یک نوع دل‌سوزی و طعنه، گفتند آقایان اگر مقصودتان از این کارها ثواب آخرت است، خوب مانع ندارد. اما اگر طالب نتیجه و فایده عملی هستید، مثل اینکه با توجه به اوضاع داخلی و حمایت‌های خارجی، کار لغوی باشد ... به‌علاوه به این جوان‌ها (مقصودشان دانشجویان) چه کار دارید و آنها را چرا به دردرس می‌اندازید؟...

این کلام و بیان از ناحیه شخصیتی مثل ایشان خیلی غیر مترقبه بود و چند لحظه بهت و سکوتی در مجلس افتاد. جناب آقای کاظمی با تأثر خاطر و تعجب گفتند ما در زیارت عاشورا می‌خوانیم:

«لَعْنُ اللَّهِ أُمَّةً قَتَلْتِكَ وَ لَعْنُ اللَّهِ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذَلِكَ فَ رَضِيَتْ بِهِ»<sup>۱</sup>

حال چطور جناب عالی انتظار دارید ما رضایت به این اعمال خلاف و سلب حقوق مردم بدهیم؟...

جناب آقای تقی زاده ناراحت شده گفتند:

«من ابدأ نه خودم راضی هستم و نه می گویم شما راضی باشید.»

پس از آقای کاظمی، آقای دکتر سنجابی نکته ای را اظهار و اقرار کردند که کاملاً مؤید نظریات بنده در زمینه سیر تحولی مبارزات اجتماعی ایران و تأثیر جوانان می باشد. گفتند:

«شما تصور می کنید ما جوانان و دانشجویان را تحریک به این کارها می کنیم؟ درست به عکس است، حرارت و حدت آنها است که ماها را به حرکت و فعالیت وا داشته است...»<sup>۲</sup>

آقای مهندس حسینی نیز شرحی به آقای تقی زاده اعتراض نمود که خود جناب عالی وقتی برای مشروطیت مبارزه می کردید، جوان تر از دانشجویان فعلی بودید، چطور شده است که در این عصر اینها حق مطالبه حقوق سیاسی را ندارند؟...

در مجلس سنا کوچک ترین رسیدگی و حسن استماع که به شکایت ما به عمل نیامد هیچ، بلکه ما را به صورت زندانی درآورده یک افسر سازمان امنیتی برای مراقبت گماشتند و مانع هر گونه ارتباط ما با خارج شدند. حتی آقای مهندس حسینی را که به مناسبت کسالت خانواده، مجبور شده بود با اجازه و اطمینان افسر و مراقب شب به منزل برود و صبح برگردد، بلافاصله بعد از خروج توقیف کردند...

پس از آنکه انتخابات به سلامتی و راحتی انجام و مجلس شورای ملی از طرف اعلیحضرت با تجلیل و تأیید صحت انتخابات افتتاح گردید و آبها از آسیابا ریخت، اجازه فرمودند متحصنین به خانه های خود بروند. و به عنوان بدرقه ما، سیل اتهامات بخشنامه وار روزنامه ها، علیه جبهه ملی و تهمت همکاری و رهبری توده ای ها به راه افتاد

۱. از زیارت عاشورا: نفرین بر آن جمعی که تو را کشتند، نفرین بر آن جمعی که بر تو ستم روا داشتند و نفرین بر آنها که این ناروایی ها را شنیدند و بدان رضایت دادند.

۲. توضیحاً اضافه می شود که به موازات تبلیغات جبهه ملی و تحصن در سنا، محصلین دانشگاه نیز دست به پرشورترین تظاهرات خود زده به عنوان اعتراض به عدم آزادی انتخابات، اعتصاب غذا و تحصن کردند. روز نیمه شعبان که برای شرکت در جشن میلاد حضرت ولی عصر به طرف مسجد ارگ سرازیر شدند، شدیداً مورد حمله و ضربات پلیس قرار گرفتند. یک روز هم ماشین آقای دکتر اقبال وزیر دربار را در دانشگاه آتش زدند.

و البته جوابی را که تنظیم و تسلیم شده بود (علی‌رغم قانون مطبوعات)، درج نکردند. در دولت جناب آقای شریف امامی، آن انتخابات که جبهه ملی غیرقانونی و غیر آزاد می‌دانست، انجام گرفت. ولی چیزی نگذشت که دولت عوض شد و همان مجلس به‌عنوان اینکه «مانع اصلاحات است» با فرمان ملوکانه منحل گردید.... یعنی باز معلوم شد حق با جبهه ملی و انتخابات باطل بوده است. و الا منتخبین قانونی و طبیعی ملت که هیچ‌گاه مخالف و مانع اصلاحات نمی‌توانند باشند. دولت پنجم بعد از کودتا، یعنی دولت امینی، روی کار آمد. جناب آقای امینی به طوری که مشروحاً در نامه سرگشاده مرداد ۱۳۴۰ نهضت آزادی ایران بیان شده است، بسیاری از گفته‌های ما را در زمینه خلاف کاری‌ها و دزدی‌ها و اختلاس‌ها تأیید کرد.<sup>۱</sup>

آقای دکتر امینی با طرز فکر تازه و داعیه اصلاحاتی که وجود مجلس را مانع آن می‌دانست، برخلاف دولت‌های سلف خود، طریقه تحبیب و تقریب و تماس با ملت، یا شیوه تودل بروئی را اتخاذ کردند و تا حدودی آزادی انتقاد و حرف دادند (این حداقل قابل تقدیس است که تا آنجا که متوجه و مربوط به خود ایشان می‌شد، تحمل انتقاد و ایراد می‌کردند) البته مطبوعات و اجتماعات آزادی درستی نداشتند و سانسور سازمان امنیت برداشته نشده بود، اما جبهه ملی و نهضت آزادی توانستند هر یک باشگاهی اجاره کرده فعالیت و بحث کنند.

کار این مختصر آزادی اجتماعات و نطق و بیان بلافاصله به جایی رسید که به دعوت جبهه ملی در روز ۱۳۴۰/۲/۲۸ یک میتینگ عظیم ۸۰,۰۰۰ نفری در جلالیه تشکیل شد. خبرگزاری‌های خارجی جریان آن را منعکس کردند و بعد از هشت سال، یک دروغ تبلیغاتی دولت‌های کودتا که مردم ایران منزجر یا بی‌علاقه نسبت به آقای دکتر مصدق و ترزهای جبهه ملی هستند، بر ملا شد.

طبیعی است که چنین وضعی نمی‌توانست مورد قبول دستگاه واقع شود. جلوگیری و تضییقات از سر گرفته شد.

پشت سر میتینگ جلالیه، تظاهرات ۳۰ تیر و آن لشکرکشی عظیم و اشغال نظامی شهر تهران دیده شد و اصلاً به مردم تهران و به جبهه ملی، فرصت تظاهرات را نداده

---

۱. از قبیل این اظهارات: «... و وحشت آور است اگر از تعدیات و تجاوزات چند سال اخیر به بیت‌المال و ثروت مملکت پرده بردارم.» یا «دولتها آمدند و مردم را گول زدند... دیگر مملکت تحت عنوان اجرای طرح‌های عمرانی و غیره، طاقت بچاپ بچاپ ندارد» یا «این جناح راست هیئت حاکمه می‌باشد که...»

عده‌ای از سران را که شب قبل برای فاتحه‌خوانی بر مزار شهدای ۳۰ تیر بدون تظاهر و جنجال به ابن‌بابویه رفته بودند، توقیف کردند و بلافاصله باشگاه‌های جبهه‌ملی و نهضت آزادی از طرف پلیس برای همیشه بسته و هر گونه فعالیت علنی عملاً ممنوع گردید.

جبهه ملی در تمام دوران حکومت آقای امینی، دولت را مورد انتقاد قرار داد. ایراد بزرگش این بود که چرا مجلس بسته و مشروطیت تعطیل شده است.

از جریانات و حوادث قابل بحث دیگر یکی واقعه اول بهمن ۱۳۴۰ دانشگاه بود که اجمالاً عرض شد دو هیئت رسیدگی سه نفری که از طرف دولت مأمور شده بود، بیگناهی جبهه ملی را تصدیق نمود.

از اعلامیه‌های جبهه ملی یکی منشور کنگره است که چون کیفرخواست اشاره نکرده و ارتباطی با آن نگرفته است حرفی نمی‌زنم. دیگر قطعنامه مربوط به فراندوم ۶ ماده است که علت بازداشت غالب ماها گردید و قبل از آن اعلامیه ۷ آذر ۱۳۴۰ می‌باشد که بعداً روی آن صحبت خواهم کرد.

پس به‌طور خلاصه و اگر خواسته باشم بیلان جبهه ملی را تا روز بازداشت خودم (۳ بهمن ۱۳۴۱) بندم، باید بگویم «تشکیل برای یک سلسله منظورهای قانونی که به قول کیفرخواست، اعلیحضرت دستور و اجازه آن را داده بودند، محور اقدامات و فعالیت‌ها، روی انتخابات پارلمانی، هر دفعه ممانعت از طرف قوای انتظامی علی‌رغم دستور و اجازه انتسابی به اعلیحضرت، نه تنها ممانعت، بلکه زندان و گرفتاری ... اما حرفایش هم تماماً درست درآمده، چه حرف‌هایی که در مخدوش بودن انتخابات زده چه ایرادهایی که به دولتها داشت. عاقبت الامر نیز بر سر انتخابات عمومی یعنی فراندوم به زندان افتادند تا در آن فعالیت و مشارکتی نمایند ...»<sup>۱</sup>

---

۱. خوشمزه است که حتی آدمی مثل جمال‌زاده نویسنده معروف و مورد احترام و مراجعه دولت‌های ضد ملی مدافع فراندوم، نیز در روزنامه کیهان ۱۳۴۲/۴/۲۴ از قول او چنین نقل می‌شود:

«مردم ایران از بس در این قرن اخیر تجربه‌های تلخ دیده‌اند و وعده‌های بی اساس شنیده‌اند دیر باور و سوءظنی و شکاک و به قول فرنگیها سیتیک شده‌اند و به کسی و چیزی نمی‌توانند اطمینان داشته باشند و حرف اولیای امور را به این آسانی باور نمی‌کنند و در زیر هر کاسه نیم کاسه‌ای می‌بینند و دیگر به سهولت حاضر نمی‌شوند فریب وعده‌های دروغ و بی اساس را بخورند و چشمشان در هر جا سالوس و دروغ و فریب و پلیدی می‌بینند. آشکار است که چنین مردمی به آسانی و بدون چون و چرا یار و یاور دستگاه‌های دولتی نمی‌شوند ...»

توجه داشته باشید که این مقاله کاملاً تازه است و شامل کلیه دولت‌های کودتا و وعده‌های انقلاب سفید ۶ بهمن هم می‌شود.



خوب، حالا بفرمائید مسئول این خلافتکاری‌ها و زندان‌ها و زیان‌ها کیست؟  
امیدواریم دادستان تشریف بیاورند و جواب بدهند.

### تأسیس نهضت آزادی ایران:

قبلاً نظریه کیفرخواست را بخوانم؛ در صفحه ۳:

«...در اثر اختلاف سلیقه‌ها و پاره‌ای اختلافات دیگر آقای مهندس بازرگان و عده‌ای از دوستان و همفکران وی تصمیم به تشکیل جمعیت و سازمان مستقل گرفتند و در نیمه‌دوم اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۴۰، تشکیل جمعیت نهضت آزادی ایران به وسیله هفت نفر به‌عنوان اعضای هیئت موسس به شرح اسامی زیر: آقایان: مهندس مهدی بازرگان، سید محمود طالقانی، دکتر یدالله سبحانی، مهندس منصور عطائی، حسن نزیه، عباس سمیعی، رحیم عطائی رسماً اعلام گردید. روش هدف‌های جمعیت نهضت آزادی ایران طبق آنچه در مرامنامه آن درج شده است به قرار ذیل است ...»

در صفحه ۱۱:

«و چون مهندس بازرگان و همکاران، خود را از اینجا رانده و از آنجا مانده می‌بینند، به فکر بازی نو افتاده و به‌طوری که در مقدمه کیفرخواست توضیح داده شده، در نیمه دوم اردیبهشت ۱۳۴۰ همراه شش نفر دیگر تأسیس جمعیت نهضت آزادی را اعلام می‌دارد که این مراتب تلویحاً و صریحاً در جریان تحقیقات، مورد تأیید مشارالیه می‌باشد. اما با آنکه هدف خود را از لحاظ سیاست داخلی و از لحاظ سیاست خارجی، ظاهراً در لفافه عباراتی متناسب با قوانین کشور اعلام می‌نماید ولی در عمل نه فقط از تحریک مردم به انقلاب و اغتشاش فروگذار نمی‌شود، بلکه افسران و سربازان را هم تشویق به طغیان و عدم اطاعت می‌کنند و مدارک این ادعا، اعلامیه‌های موجود در پرونده، اوراق شماره ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۶۵ است»

البته تعبیر و تفسیر هر مطلب و موضوعی وقتی روی بدبینی و بدخواهی رفت، خیلی آسان است. به سهولت می‌توان برای هر کاری، دلیل و توجیهی مقابلش گذاشت و تنظیم‌کننده کیفرخواست، جواب سئوالاتی که در قبال فکر تأسیس نهضت آزادی ایران مطرح کرده فوری داده و گفته است اختلاف سلیقه‌ها و پاره‌ای اختلافات دیگر که ما با جبهه ملی داشتیم ما را به این عمل واداشت. خصوصاً که از اینجا مانده و از آنجا رانده شده، احتیاج به بازی نو داشته‌ایم. قصد و غرضمان نیز تحریک مردم به انقلاب و اغتشاش بوده است...

اما اگر قرار باشد روی حقیقت و تحقیق مطلبی گفته شود کار خیلی مشکل تر در می آید. باید قضایا را از ریشه تعقیب کرد. حوصله و دقت، بیشتر لازم می شود. در صحبت های گذشته، فکر می کنم برای آقایان به قدر کافی قضایا روش شده احتیاج به تصدیح و توضیح مجدد نباشد. عرض کردم که حقیقت مبدأ تأسیس نهضت آزادی ایران را باید در وصایای شاه سابق و در اعزام محصلین به اروپا جستجو کرد. مشاهدات و تأثیرات اروپا نقش ابتدائی را داشت. ایمان و علاقه ما به اسلام محرک و میزان اصلی شد. تجربیات و مشاهداتی که در مراجعت به ایران و در دوران خدمت با آنها روبرو شدیم آمال و افکار همه کس را به طرف معینی توجیه و تنظیم می کرد. تکان شهریور ۱۳۲۰، نه تنها مملکت بلکه نظریات مردم را دگرگون ساخت. جریان ها و تحول هائی در ده ساله بعد از شهریور ۲۰ در ملت پیش آمد که بسیار مؤثر و پر معنی بود. مردم را در دو راهی انداخت: «یا تسلیم و تخدیر شدن و یا دست از مزایا و دارائی ها کشیدن و به نجات مملکت پرداختن.»

ورود به سیاست برای ضبط و دفاع از حیثیت و شرافت و ملیت. اول به صورت فردی تدافعی غیر متشکل و تعرضی در جبهه ملی.

جبهه ملی ایران همان طور که از اسمش پیدا است جبهه بود. یعنی اجتماع و اتحادی از واحدها یا مکتب های اجتماعی و بعضی افراد شاخص که دارای مقصد مشترک (استقلال کشور و آزادی ملت) بودند. ولی مقصد مشترک داشتن ملازم با محرک مشترک داشتن نیست. چنین انتظاری نباید داشت. محرک بعضی ممکن است ناسیونالیسم، بعضی دیگر عواطف انسانی یا تعصب های نژادی و محرک بعضی ها مثلاً سوسیالیسم باشد... جبهه های ملی در همه جای دنیا مجمعی از سنین و افکار و رنگ های مختلف می تواند باشد.

ولی برای ما و برای عده ای زیاد از همفکران و شاید اکثریت مردم ایران، محرکی جز مبانی و معتقدات مذهبی اسلامی نمی توانست وجود داشته باشد.

نمی گویم سایرین مسلمان نبودند یا مخالفت با اسلام داشتند، خیر؛ برای آنها اسلام ایدئولوژی اجتماعی و سیاسی حساب نمی شد. ولی برای ما مبنای فکری و محرک و موجب فعالیت اجتماعی و سیاسی بود. اتفاقاً چنین حرف یا جمعیتی در ایران تشکیل نشده بود یا اگر شده است فعلاً وجود نداشت.

اواخر تابستان ۱۳۳۹ بود که به اتفاق آقای دکتر سحابی به برغان برای گردش رفته

بودیم. در آن دره‌ی مصفای مشجر، قدم می‌زدیم و راجع به تأسیس یک حزب که دوستان و مخصوصاً جوانان و حتی وجدان خودمان، یعنی ضرورت زمان، خیلی فشار می‌آوردند، فکر می‌کردیم و حرف می‌زدیم. سه مسئله برای ما محرز بود:

۱. فعالیت سیاسی و تشکیل یک حزب یا جمعیت در شرایط موجود مملکت بر ما واجب است.

۲. جمعیت مورد نظر و مورد لزوم، مرام و ایدئولوژی آن باید بر مبنا و مأخوذ از اسلام باشد.

۳. ما ذوق و فرصت و قدرت این کار را نداریم.

هفت هشت ماه، باز به‌تردید و تأخیر گذشت. بالاخره در آغاز سال ۱۳۴۰ از تردید بیرون آمده در یک جلسه بیست سی نفری دوستان، تصمیم به تأسیس نهضت آزادی ایران گرفتیم (۱۳۴۰/۲/۲۷) در اولین اجتماع عمومی، تأسیس نهضت آزادی ایران و علت تشکیل و مرام آن را به هموطنان اعلام کردیم.

به مناسبت آن روز سخنرانی‌هایی به عمل آمد و کتابچه‌ای حاوی آن سخنرانی‌ها و معرفی و مرامنامه، به انضمام دستخط پیشوای ملی، جناب آقای دکتر مصدق و پیامی از حضرت آیت‌الله حاجی سیدرضا زنجانی و حاجی سید محمود طالقانی منتشر شد. در آن کتابچه که در پرونده موجود و در دسترس اشخاص است با صداقت و صراحت تامی، مسائل ذیل، یکایک تشریح و به معرفی مرامنامه منتهی شده است.<sup>۱</sup>

گریزان بودن مردم ایران از احزاب، عوامل جغرافیائی و اقتصادی و تاریخی که این افکار را به وجود آورده است، احتیاج و الزام به تحزب علی‌رغم سوابق و مشکلات، فایده و لزوم، مشکلات خطیر، فشار وجدان، روزنه امید، دل به دریا زدن و توکل به خدا کردن برای تشکیل جمعیت سیاسی با وجود ابهام‌ها و اشکال‌ها، چرا وارد احزاب دیگر نشدیم، عدم مابینت و عدم مخالفت با جبهه ملی، مرامنامه ...

حضرت آیت‌الله طالقانی در بیانیه خود<sup>۲</sup> از وضع نکبت‌بار سرزمین تاریخی و کشور اسلامی، فقر اقتصادی و مادی، بدبینی و بداندیشی و پراکندگی، عدم امکان

---

۱. نامه مهندس بازرگان به دکتر مصدق، دست خط دکتر مصدق به مهندس بازرگان، بیانیه آیت‌الله طالقانی،

پیام آیت‌الله سیدرضا زنجانی، اعلامیه تأسیس نهضت آزادی ایران، مرامنامه و سخنرانی مورخ ۱۳۴۰/۲/۲۷ مهندس بازرگان تحت عنوان «غرض از تأسیس نهضت آزادی ایران» در صفحات ۴۳۱ الی

۴۴۲ این مجموعه آثار ارائه شده است (ب.ف.ب).

۲. این بیانیه را در صفحه ۴۱۹ ملاحظه فرمائید.

سکوت تا سقوط معنوی و مادی کشور، لزوم گردآوردن مردان زنده، پیوستن به صف مبارزین سیاسی (نهضت)، استخاره به قرآن و آیات مشوق مربوط به جنگ بدر، سخن گفته بودند.

### چند کلمه توضیح و دفاع از مرام و مقصد و هدف نهضت و خودم :

کیفرخواست و رأی دادگاه، از یک طرف می گویند مرانامه نهضت مورد قبول و منطبق با قانون اساسی است و از طرف دیگر ابراز دشمنی و تهمت نسبت به مرام و مقصد و هدف ما می نمایند. به این ترتیب وضع دفاع و تکلیف بنده بسیار مشکل می شود. تیمسار ریاست دادگاه، نه می گذارند از مرام و مقصدمان حرف بزنییم و حقانیت آن را ثابت نمائیم و می گویند مرانامه مورد ایراد نیست و اثبات مقصد و نیت هم، مطالب خارج است. از طرف دیگر ارائه و دفاع از هدف و نیت باطنی با قسم و آیه نمی شود. باید از گذشته و حال و آینده و از افکار و اعمال مؤسسين نشانه و دلیل آورد. می گوئید آنچه تا به حال گفته ام خارج و بیهوده بوده است؟

اصرار دارید فقط روی مدارک و دلایل اتهام صحبت کنم. اما مدارک و دلایل اتهام که در رأی دادگاه بدوی ذکر شده است، هیچ کدام ارتباط به شخص بنده ندارد و خودتان خوب می دانید. از طرف دیگر، با همه اصرار و استفسار بنده هم، حاضر نشده اید تصریح نمائید که دادگاه فقط توجه به این پنج فقره مدارک اتهام داشته و کاری به نیت باطنی و هدف و مقصد کسی جز آنچه در مرانامه ذکر شده است ندارد و مؤسس بودن را جرم نشناخته احتیاج به دفاع بنده از نهضت و از سایرین ندارد. دلایل مذکوره در رأی دادگاه، پنج فقره است که مسئولیت هیچ کدام (به فرض جرم بودن و وارد بودن) به شخص بنده نمی خورد:

۱. نشریه شماره ۹ که نویسنده و چاپ کننده و نشرکننده آن را کیفرخواست ذکر کرده است و در زمانی منتشر شده است که آن چند ماه قبل، ما سه نفر اعضای مؤسس در زندان (زندان بدون ملاقات و بدون ارتباط با خارج) بودیم. چگونه ممکن است پای بنده حساب شود؟

۲. اعلامیه خطاب به افسران و سربازان، به فرض آنکه به خط و به دستور حضرت آیت الله طالقانی و اصولاً جرم باشد، وقتی خودتان می گوئید دست غیب نامی چاپ و احمدی نامی منتشر کرده است و اصلاً امضاء و عنوان نهضت آزادی را ندارد و بنده هم در آن موقع در زندان بودم، چه ارتباطی با نهضت و یا بنده می تواند داشته باشد؟

۳. خطبه حضرت سیدالشهدا (ع) نیز صرف نظر از اینکه اصل و فرع آن از حضرت آیت الله طالقانی نبود. ایشان تصحیحی در قسمت عربی روی اعلامیه چاپ شده قبلی کرده‌اند و تازه جرمی نیست. چه ارتباطی با بنده و نهضت دارد؟

۴. اعلامیه یا نشریه داخلی «فَضَّلَ اللهُ الْمُجَاهِدِينَ» که در اردیبهشت ۱۳۴۱ منتشر شده است و پرونده، در هیچ جا مأخذ و نویسنده و ناشر آن را معلوم نمی‌نماید و اهانت و ضدیت با سلطنت مشروطه هم ندارد، آن نیز مربوط به ماه‌های بازداشت بنده است، چگونه می‌توان به دلیل مؤسس بودن، کسی را مسئول اعمالی که فرضاً در غیاب او از جمعیت سرزده است دانست؟

۵. مندرجات نشریه «باحاشیه و بی‌حاشیه»، همان‌طور که در بازرسی‌ها و در مدافعات بسیار متین و مدلل آقایان و کلاء مدافع، در مرحله صلاحیت توضیح داده شده است، نه اصل و اساس آن و نه مقالاتش که کلاً نقل از روزنامه‌های مجاز داخلی یا خارجی بوده است، در شورا و هیئت اجرائی که بنده عضویت و مسئولیت داشته‌ام، تصویب و مطرح نمی‌شده است و به فرض که خلاف تشخیص داده شود باید به سراغ مسئولین آن رفت.

من از جهت خالی نبودن عریضه و بلا دفاع و بلا اشاره نگذاردن پنج فقره اتهامات مذکور در رأی، توضیحات فوق را دادم ولی مطلب کاملاً بدیهی و برای خودتان هم مسلم بود که این استنادها و اتهامات بهانه‌ای بیش نیست.

گناه ما و اتهام اصلی ما همان‌طور که کیفرخواست و رأی دادگاه و دادستان امضاء کنند کیفرخواست تکرار و تأکید کرده‌اند قصد و نیت و هدف ما بوده و می‌باشد. بنابراین مختصری هم روی آنها توضیح دفاعی می‌دهم. همان‌طور که در بیانیه روز افتتاح نهضت گفته‌ایم ما مسلمانیم، ایرانی هستیم، طرفدار قانون اساسی و مصدقی.

۱. مسلمان بودن ما سبب اقدام ما به تشکیل و فعالیت در نهضت شده است:

● به دلیل آیه شریفه:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ

---

۱. سوره آل عمران / ۱۱۰: بهترین دسته‌ای که بر این مردم نمودار شده‌اند، شما بوده‌اید. به نیکی و می‌دارید و از بدی باز می‌دارید و به خدا ایمان دارید.

- به دلیل واجب بودن دفاع که یکی از احکام و فروع اسلام است.
- به دلیل حدیث نبوی:
 

«مَنْ أَصْبَحَ وَ لَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»<sup>۱</sup>
- به دلیل آنکه مواد اعلامیه حقوق بشر و کلیه اصول دموکراسی را به نحو بارزتر و کامل‌تر در قرآن مجید و در سنن اسلامی می‌بینیم (رجوع کنید به کتاب «راه طی شده»<sup>۲</sup> صفحه ۱۱۳ و همچنین کتاب «اسلام و صلح جهانی» آقای غفوری).
- ۲. ایرانی بودن ما و وطن دوستی ما به حکم «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ»<sup>۳</sup> و عاطفه و غریزه انسانی و مقدم بودن نزدیکان بر سایرین است. ایران و ایرانی را دوست داریم و علاقه و دفاع از آن را بر خود فرض می‌شماریم، اما تعصب نداریم و با شعر «هنر نزد ایرانیان است و بس»، یا «ایران فوق همه» و مغرور شدن بی‌جهت به نیاکان گذشته مخالفیم.
- ۳. طرفدار قانون اساسی هستیم و باطناً و عقیدتاً طرفدار آن می‌باشیم، طرفدار کامل و کلی. این طرفداری ما از قانون اساسی که نوشته‌ها و گفته‌ها و کرده‌هایمان شاهد آن است، هم از جهت دلایل و موازین ملی و اجتماعی و حکومتی می‌باشد و هم از جهت معتقدات اسلامی.

### راجع به سلطنت مشروطه:

یکی از اصول قانون اساسی ایران اصل سلطنت است که لازم می‌باشد راجع به آن بحث روشن‌تر و بیشتری بنمایم تا ثابت شود که ما واقعاً طرفدار و موافق آن هستیم و طرفداری ما چگونه و تحت چه شرایطی است (یعنی همان شرایط مشروطه که در قانون اساسی مطرح است).

اگر از مسئله سلطنت جداگانه و مفصل می‌خواهم صحبت کنم و قسمت حساس دفاع من می‌باشد، نه از آن جهت است که به اصل سلطنت بیش از سایر اصول قانون اساسی اهمیت می‌دهیم و سایرین را فرع می‌شماریم، بلکه از این جهت که مدار و

۱. حدیث نبوی: کسی که روزی را بگذارد بی‌آنکه در امور مسلمانان تلاش کرده باشد، مسلمان نیست.

۲. کتاب «راه طی شده»، اولین اثر مندرج در مجموعه آثار (۱) است که با نام «مباحث بنیادین» در سال ۱۳۷۷ توسط شرکت انتشارات قلم چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

۳. حدیث نبوی: دوست داشتن «وطن» از ایمان است.

در دادگاه تجدیدنظر نظامی \_\_\_\_\_ ۲۹۳

محور اتهام ما و مواد استنادی دادستان راجع به اهانت به مقام سلطنت و ضدیت با سلطنت مشروطه است. بنابراین لازم است که در رد ادعای کیفرخواست و رأی دادگاه که گفته است ما رویه و نیت مخالف مرامنامه داشته ایم برای شما به اتکای آن افکار و معتقداتم که قبول دارید مورد قبولم هست؛ نشان دهم چرا و چگونه با سلطنت مشروطه برای ایران موافق می باشم...<sup>۱</sup>

---

۱. به مقدمه چاپ دوم کتاب «مدافعات» که در صفحه ۱۳۵ این مجموعه آثار قرار دارد، مراجعه فرمائید. در اینجا ریاست دادگاه آقای مهندس بازرگان را از ادامه صحبت و دفاع باز می دارند و با وجود اصرار ایشان که قسمت های حساس و اصلی و آخرین روز دفاع است، اجازه استفاده از حقوق و بیان کامل آنچه بر طبق ماده ۱۹۴ آئین دادرسی و کیفر ارتش، شخص برای دفاع خود مفید می داند، ندادند و سخنانشان در همین جا خاتمه یافت و اعتراضاً به جای خود نشستند.





## بسمه تعالی

### برای دفاع در دادگاه

### چرا ما مخالف استبداد و طرفدار قانون اساسی و حکومت ملی یا دموکراسی هستیم\*

این سؤال و بحث یک مطلب کهنه هزار بار گفته‌ای است که از زمان افلاطون  
حلاجی و آزموده شده و ما از طرح آن خجالت می‌کشیم و شما آن را یقیناً بدیهی  
می‌دانید. چه چیزی بدیهی‌تر از بدی استبداد که پنجاه و چند سال است آن را پشت  
سر گذاشته‌ایم و چه چیزی بهتر و ضروری‌تر از رژیم مشروطیت و دموکراسی که  
الحمدلله قانون ما و دولت ما و شاه ما طرفدار محکم و مدعی اجرای آن هستند...؟!  
ولی گاهی اوقات لازم می‌شود انسان نسبت به بدیهیات شک کند و در افکار و  
عاداتش تجدید نظر نماید. نکند در این عقیده‌ی طرد حکومت استبدادی و طرفداری  
از دموکراسی و قانون اساسی دچار اشتباه شده باشیم یا از روی تعصب و تقلید باشد.  
چرا بیراهه برویم و بر سر اختلافی که با هیئت حاکمه داریم خود را دچار دردسر و  
خطر بنمائیم؟

بسیار اتفاق می‌افتد که انسان حتی در چیزهایی که مثل روز برایش روشن است و  
نظریاتی که قطعی و مسلم می‌داند متوجه می‌شود که نفهمیده و راه غلط رفته است.

---

\* پس از آنکه رئیس دادگاه مانع ادامه دفاعیات آقای مهندس بازرگان گردید، این بخش از مدافعات  
به صورت نوشته توسط ایشان به دادگاه ارائه شد و چون مسلم بود که مطالب آن هرگز از طریق دادگاه و  
روزنامه‌ها منعکس نخواهد گردید، نسخی از آن بین تماشاچیان حاضر در دادگاه توزیع و از آن طریق  
بلافاصله به خارج از کشور فرستاده شد که بعداً در دست تکثیر و چاپ قرار گرفت.

حقایق و امور در دنیا نسبی است چه بسا که دموکراسی در یک جای دنیا و برای مردمی مناسب و مفید بوده ولی در کشور ما و برای ما مضر باشد و به درد نخورد. یا نوع خاص از دموکراسی و حکومت مطلقه برای ما لازم باشد. بنابراین خوب است تعصب‌ها و تصوره‌های قبلی را کنار گذاشته با مخالفین و منکرین خود و کسانی که وضع فعلی را در مملکت برقرار کرده‌اند یا طرفدار آن می‌باشند راه بیائیم و مطلب را از عمق و ریشه «مِن جَمِيعِ الْجِهَاتِ» آن مطالعه نمائیم.

منظور ما در این بحث از استبداد، هر گونه حکومت یا طرز اداره‌ای است که بر حسب تشخیص و تصمیم یک نفر یا افراد خاصی، بدون مشورت و رضایت حکومت شوندگان، اجرا گردد خواه اسماً و رسماً چنین باشد یا ظاهر و عنوان دیگری داشته، فعلاً این طور باشد. همچنین اعم از اینکه این فاعل مایشائی، از روی حسن نیت و دعوی خیر و خدمت صورت گیرد و احیاناً در جهت اصلاح و ترقی عمل شود یا از روی منافع و اغراض خصوصی و با ظلم و فساد اعمال گردد.

ابتدا به سراغ مخالفین خودمان می‌رویم و به بحث در اظهارات و ایرادات آنها می‌پردازیم سپس آثار و نتایج استبداد را مطالعه نموده در پایان به جستجوی چاره می‌پردازیم:

### الف) دلایل له:

انتقادکنندگان بر ما و آنهایی که تصریحاً یا تلویحاً و عقیدتاً یا مصلحتاً و موافق یا پیرو حکومت فردی و تمرکز قدرت‌ها و تصمیم‌ها در مقام دولت یا سلطنت هستند، و نیازی به آزادی افراد و افکار و جلب مشورت و رضایت و دخالت مردم نمی‌بینند، اظهارات و ایرادهائی از نوع نظریات ذیل ابراز می‌دارند.

۱. همه جای دنیا همین طور است و اصلاً دموکراسی و آزادی دروغ است.
۲. دموکراسی، هرج و مرج می‌آورد و ممکن نیست بدون اختیارات و اعمال قدرت کار درستی انجام شود.
۳. برای ایران همین رژیم خوب است که سابقه مشعشع تاریخی ۲۵۰۰ ساله دارد و نوع دیگر حکومت برای ما مناسب و عملی نیست.
۴. لازمه رژیم سلطنتی و استبداد و زورگوئی، خرابی نیست و نظایر انوشیروان دادگر را هم می‌دهد.

## ۱- همه جای دنیا دیکتاتوری و قدرت نظامی است

### و اصلاً دموکراسی و آزادی دروغ است:

ما قبول داریم که در کمتر کشوری دموکراسی نسبتاً واقعی وجود دارد. در روسیه و اروپای شرقی علی‌رغم دعوی جمهوری توده‌ای و عنوان دموکراتیک که به خود بسته‌اند، دیکتاتوری حزبی و انضباط مخوف پلیسی فرمانروائی می‌کند، چه در زمان استالین و چه حالا و چه در حکومت خروشچف. در آلمان قبل از جنگ نیز هیتلر فعال مایشاء بود. در ترکیه، مصطفی کمال پاشا عنوان رئیس جمهور داشت ولی همه کاره بود. حتی در فرانسه نیز دو گل خیلی با رئیس جمهور و رئیس دولت‌های سابق اختلاف دارد. همه این‌ها درست است و مثال‌های دیگر هم می‌توان آورد اما هیچ کدام از آن کشورها و سرانشان قابل مقایسه با ما نیست و وجودشان محملی و مجوزی برای حکومت ایران نمی‌تواند باشد و قیاس مع الفارق است. استالین دیکتاتور بود، دستگاه پلیسی و جاسوسی گپتو را داشت، در عزل و نصب رؤسا و در کلیه امور دخالت می‌کرد، حتی در نظریات علمی اعمال نظر می‌نمود ....

اما ببینیم وقتی از دنیا رفت چه گذشت؟ املاک اختصاصی چند تا برای خود درست کرده بود؟ قصور و آسایشگاه چند تا داشت؟ آیا بودجه وزارت راه یا کشاورزی و صنایع شوروی صرف راه‌سازی و گل کاری و خرید کارخانجات شخصی او می‌شد؟ آیا خانواده‌اش سوءاستفاده از مقام او می‌کردند؟

به علاوه، وقتی آلمان به شوروی حمله کرد، استالین کجا رفت؟ جز آنکه گفت تا به حال کسی در دنیا شکست ناپذیر نبود و آلمان هم شکست ناپذیر نیست، پس می‌جنگیم و جنگید. در همان جبهه که ملتش و قشونش می‌جنگید، بالاخره هم شوروی فاتح شد. همین‌طور هیتلر، آلمان با ورود به جنگ اخیر، در واقع خودکشی کرد. یک معشوقه هم بیشتر نداشت ملت آلمان کار می‌کرد، او هم شب و روز با شدت و قدرت کار می‌کرد. نه در بانکی حساب اختصاصی درست کرده و نه به جایی جواهرات و پول‌ها را می‌فرستاد ...

مصطفی کمال پاشا، چه اندوخته‌ای داشت؟ به علاوه، چگونه و در نتیجه چه خدمات و رشادت‌ها روی کار آمد؟ ... پس، از هیچ بابت آنها را نمی‌شود با سلاطین خودمان قیاس کنیم و استبداد ایران را تیره‌نمائیم. در هر حال فرق است میان رفتار یک استبداد موقت متزلزل، با یک مستبد ریشه‌دار مطمئن.

به علاوه، مگر این دیکتاتوری‌ها چیز خوبی است؟ مگر کم کشته دادند و صدمه رساندند؟ هیتلر و نازی‌ها چند میلیون از یهودی‌ها و از سوسیالیست‌های آلمانی و احزاب مخالف را سربه‌نیست کردند؟ احزاب کمونیست و پلیس شوروی، چه بیچاره‌گی‌ها به بار آوردند و می‌آورند؟ رژیم‌های فاعل‌مایشائی (Despotisme)، همیشه ملازم به حکومت و بهره‌برداری یک جزء، به زیان یک کل و در هر حال مخل امنیت و عدالت برای سایرین هستند.

فرد سلطان یا خانواده سلطنتی به زیان مردم کشور، حزب حاکم به ضرر احزاب دیگر، نژاد اکثریت به زیان اقلیت و بالاخره یک ملت و دولت ناسیونالیست مفرط به ضرر همسایگان و کشورهای دیگر می‌باشد. در دوران‌های معاصر، در ممالک اروپائی مورد بحث، استبداد شخصی و خانوادگی، به هیچ وجه وجود نداشته است بلکه یک استبداد و دیکتاتوری حزبی یا ملی بوده است. در هر حال، حساب آنها از حساب ما و حساب هیئت حاکمه ما سوا است.

## ۲- هرج و مرج در دموکراسی و بی سر و صاحب بودن مملکت:

می‌گویند اگر زور و دستور در میان نباشد کارها به هم ریخته می‌شود. از هر طرف یک نفر و یک دسته‌ای سر بلند می‌کنند. سلیقه‌های متشتت و مخالف‌خوانی‌ها مانع هر اقدام می‌شود. پس بهتر است وقتی یک نفر رئیس شد (و البته رئیس هم به عقیده آنها هر کس شده باشد و هر چه بکند خوب است)، یا خود را به عنوان رئیس تحمیل کرد، حق دارد به نظر و اراده خود تصمیم بگیرد و پیش‌برده. به عکس، هر وقت کاری به شورا و رأی و نظر اشخاص بیفتد، به جنجال و منفی‌بافی می‌گردد.

درست است که چنین تجربیات تلخی در محیط خودمان زیاد دیده‌ایم و قهری است که وقتی کار و تصمیم در اختیار و دست یک نفر بود، یک سره می‌شود و سریع‌تر و راحت‌تر می‌رود اما باید دید کسانی که به عنوان کمیسیون و شورا یا پارلمان، دور هم جمع می‌شوند، چه کسانی بوده و چگونه انتخاب شده‌بودند و این تشتت و هرج و مرج و وراجی، لازمه دموکراسی و اداره شورائی کارها است یا آثار و نتایج همان روحیه و سوابق استبدادی و عکس‌العمل در برابر آن می‌باشد.

لازمه دموکراسی و حکومت مردم به مردم به هیچ وجه هرج و مرج نیست. حکومت انگلستان پارلمانی است و حکومت فعلی فرانسه با فراندوم و انتخابات

آزاد اجراء می شود. در حکومت آمریکا که قدرت و اختیار زیادی در دست رئیس جمهور گذاشته شده است، با وجود این، پارلمان قدرت عمل فراوانی دارد. هرج و مرج هائی که احياناً دیده می شود، تحمیل های فردی یا سندیکائی و سرمایه داری ضد دموکراتیک است. در مملکت ما هم اگر مجلس ها منتخب مردم بودند و دولت ها افراد ناشایست و نابکار را وارد نمی کردند و یا در کمیسیون ها و شوراهای اداری، اگر اشخاص با مسئولیت و با صلاحیت دور هم جمع شوند و مغرض در کار نباشد و رئیس یا مدیر نیز حسن نیت داشته باشد، بحث و طرح آرا باعث تسهیل و تسریع در امور می شود و همکاری افراد و افکار، سبب رفع مشکلات و تقویت می گردد.

مع ذلك وقتی اداره يك كارخانه يا ناحیه را به يك نظامی باعرضه می سپارند و مشارالیه خود را مقید به رعایت مقررات و ملاحظات نمی بیند، گاهی دیده می شود که در مدت کوتاه عملیات مطلوبی بر طبق دستور انجام می شود. اما باید دید اگر يك گوشه ای آباد می شود این آبادی به بهای خرابی چه چیزها و چه جاهای دیگر است؟ همان مقررات و اصولی که زیر پا گذاشته می شود، یا اقدامات و قسمت های دیگری که بودجه و افرادش فدا و مصرف این قسمت می شود و ریخت و پاش هائی که همراه دارد، اگر به حساب بیاوریم، می بینیم زیان ها بر فوائد کاملاً می چربد.

تازه در تمام این بحث، مبنای مقایسه غلط است. دیکتاتوری و استبداد منشی را نباید با بی لیاقتی و بی شخصیتی و بی نظمی که نامش را دموکراسی و رفتار شورائی می گذارند، مقایسه کرد و به سود دیکتاتوری نتیجه گرفت.

غالباً اگر در رأس مملکت یا اداره و دستگاهی، يك قلدر بزن بهادر که تصرفات مالکانه می نماید نبود، می گویند مملکت یا دستگاه بی صاحب شده است و مال بی صاحب هم تکلیفش معلوم است و به یغما می رود. ولی این بی صاحبی و بی سامانی تا زمانی است که صاحب و ذی نفع اصلی، یعنی مردم برکنار گذارده شده یا خود را کنار گرفته، به جای نمایندگان منتخب آنها، يك عده سوء استفاده چی شیاد یا لولو سر خرمن های بی شخصیت، در آنجا نشسته باشند.

استبداد همیشه این شانس تبلیغاتی را دارد که ما به ازاء و ملاک مقایسه با خود راه، در دوران‌های تردید و زلزله و در رژیم‌های ناصالح ناتوان، نشان می‌دهد و این زلزله و ناتوانی‌ها غالباً زائیده خود او و نتیجه قحط الرجال و محو اصول و امکاناتی است که خود موجب آن بوده است و نه تنها در گذشته بلکه در آن زمان هم، دست و انگشت او نمایان است. مثلاً ناامنی‌ها و اختلافات و خرابی‌هایی را که در مستعمرات تازه استقلال یافته و در ممالک کوچک آفریقا پیش آمده و می‌آید فوراً به حساب بدهکاری آزادی و دموکراسی می‌گذارند و می‌گویند برای مردم بی‌سواد و بی‌رشد این مملکت، استقلال و حکومت ملی زود بوده است. در صورتی که اگر چنین باشد تقصیر بی‌سوادی و بی‌رشدی آنها به گردن استعمارگران است که مانع آن شده بودند و اگر صد سال هم حکومت استعمار ادامه می‌یافت باز به همین منوال می‌گذشت. به علاوه، در تمام این مناقشات انگشت خود دولت‌های اروپا و آمریکا دیده می‌شود که با دست، استعمار سابق و مداخلات خود را در مستعمرات و مناطق نفوذ، پس زده و با پا، پیش کشیده‌اند. از این گذشته، لازمه انتقال و ارتحال از دوران بردگی و چشم و دست‌بستگی، به دوران خودمختاری، چنین کشمکش‌ها می‌باشد.

اصولاً انتقال و تحول (چه در طبیعت بی‌جان و چه در عالم انسان)، بدون تکان و تلاطم پیش نمی‌آید. مگر خود دولت‌های دیگر، برای رسیدن به آزادی و دموکراسی دچار انقلاب و کشتار نشدند و تا احراز تعادل جدید، به چپ و راست و بالا و به پائین نرفتند؟ مگر انقلاب فرانسه نیم میلیون قربانی نداد؟

همین طور وقتی پیشوای عالی‌قدر ما جناب آقای دکتر مصدق، نفت ایران را ملی و حکومت ایران را نیز ملی نمود، مخالفین نهضت و متملقین از حکومت قبلی و بعدی، دائماً تظاهرات و هیجان‌های خیابانی و چند قتل، و زد و خورد هائی را که بر سر انتخابات به عمل آمده بود به رخ ما می‌کشند و دل‌سوزی برای آرامش و امنیت اهالی می‌نمایند.

یا از کسری درآمد نفت و تنگی ارز دم می‌زنند. این آقایان و شنوندگان آنها توقع دارند (یا تجاهر می‌نمایند) که یک استعمار کهنه صد ساله و یک استبداد و اسارت دوهزار و پانصدساله، بدون آنکه آب از آب تکان بخورد و کوچک‌ترین محرومیت و سختی از طرف مردم تحمّل شود، با چشم بر هم زدنی برگردد و مملکت خلد برین شود. در صورتی که قسمت عمده آن اغتشاشات و اضطراب‌ها با دخالت و تحریک

چرا ما مخالف استبدادیم؟ ————— ۳۰۱

عمال و ایادی استعمار و استبداد انجام می‌شد. یا به دست حزب توده روسی و نفتی بود یا به دست ملیون که یکی بعد از دیگری پرده از چهره برداشتند و یا مستقیماً به دست خارجی‌ها و درباریان.

به فرض که مردم در وهله اول نتوانستند یا نتوانند و کلای حسابی به مجلس بفرستند و دچار اشتباه و صدمات بشوند، چه اشکال دارد؟ هر آدم تازه کار، دچار اشتباه و صدمه می‌شود ولی به زودی تجربه می‌آموزد و ورزیده می‌شود و جبران می‌کند. مگر هیچ کودکی شده است که تا افت و خیزها نکند و تا زمین‌ها نخورد، یک مرتبه از آغوش مادر پا به زمین گذاشته، دهنده و برنده مسابقه بشود؟ دموکراسی و آزادی هم مثل سایر کارها و هنرها، محتاج به سابقه و تجربه و سنت است. ملتی که تا تاریخ داشته و تا به گذشته خودش می‌نگرد و جز قلدری و توسری‌خوری نمی‌بیند، قادر نیست یک‌باره به محض احراز حکومت ملی، دارای مهارت کافی شده با تجربه و پختگی از آن استفاده کند. کدام ملت و مملکت از بند رسته‌ای، این گونه تلاطم را نداشته است؟

### ۳- برای مردم ایران همان نوع حکومت خوب است که

سابقه تاریخی مشعشع دوهزار و پانصد ساله دارد:

درست است که گذشته این مملکت با حکومت استبدادی اداره می‌شده است و سلطنت که ۲۵۰۰ سال سابقه تاریخی در این مرز و بوم دارد تا حدودی در عروق و شرائین و در اخلاق و افکار ما ریشه دوانده است. درست است که هر گونه اصلاح و اقدام که بدون توجه به شرایط جغرافیائی و سوابق تاریخی یک مملکت و ملت در نظر گرفته و به اجرا گذارده شود و تقلیدی و سطحی باشد، بی‌خاصیت و زیان‌بخش‌تر از آب بیرون می‌آید. اتفاقاً ایراد ما هم به دولت‌های ظاهراً اصلاح‌طلبان همین است. مسأله ۲۵۰۰ سال سلطنت و سیر بقای مملکت و افتخاراتی که به سلاطین ایران نسبت داده می‌شود نیز مسأله قابل توجه و تأملی است که ما در قسمت دوم این بحث، آنجا که از رابطه استقلال و استبداد صحبت خواهیم کرد، مفصلاً به سر و قتش خواهیم رفت. فعلاً کاری به فتوحات نادر و کورش و افتخارات سلطان محمود غزنوی یا شاه عباس صفوی نداریم. به ملت و مردم نظر داریم. می‌خواهیم ببینیم آنها از این نم‌چه کلاهی به سر گذاشته‌اند؟

مسأله‌ای که بیشتر برای ما قابل توجه و اهمیت است، این است که بینیم چطور شد پشت سر صفویه به آن عظمت، چهار نفر از یک قسمت ایران به نام افغانستان، توانستند دمار از روزگار آن سلسله درآورند؟ و وقتی یک افغانی چهل مرد اصفهانی را برای سر بردن کنار نهر ردیف کرده و می‌گوید بایستید تا خنجرم را بیاورم آنها غیرت نمی‌کنند او را بکشند یا خودشان در روند؟

وقتی چنگیز و تیمور سرازیر شدند و درنیشابور از کله‌های مردم منارها می‌ساختند، قشون و قدرت ظل‌الله کجا بود که از خلق‌الله حمایت کند؟ فلات پهناور ایران مرتباً جولانگاه سواران مدعیان سلطنت و تاخت و تاز سپاهیان آنها بوده است. از شرق به غرب و از شمال به جنوب، راه افتاده سلسله‌های قبلی را مثل برگ‌خزان سرنگون می‌کردند. تاج افتخار بر سر می‌گذاشتند و از تخت شوکت بالا می‌رفتند. اما مردم بیچاره که زیر دست و پاله می‌شدند و کرمانی‌های بخت برگشته که باید خون‌بهای کینه آغامحمدخان را نسبت به زندیه پردازند و هزارها حلقه، از چشم‌هایشان درآورده شود، از این فتوحات و افتخارات چه نصیبی می‌بردند؟ آیا ملت ایران حکایت جوجه مرغ را نداشته است که در عروسی و عزا، هر دو جا، سرش را می‌برند و لای پلو می‌گذارند؟

در این ۲۵۰۰ سال تاریخ مشعشع سلطنت مطلقه، آیا در این کشور، امنیت وجود داشته است؟

کدام وقت تاجر و زائر ایرانی، بدون خون دل و خطر غارت، می‌توانسته است مال و جانش را سلامت به مقصد برساند؟ همین چند سال قبل بود که بیرون دروازه تهران، دزدان همدست ژاندارم، اتوبوس‌ها را لخت می‌کردند. چه دلیل دارد که دهات ایران دارای این همه قلعه‌اند و خانه‌هایشان را در پناه حصار می‌ساختند و برج و بارو می‌گذاشتند؟ می‌گویند سِر درهم و برهمی و کوچه‌پس کوچه بودن شهرهای قدیم ایران، یک مقدار از این جهت است که چون دائماً در معرض هجوم و غارتگری بوده‌اند، معابر را منکسر و کوتاه می‌گرفته‌اند تا فرار و اختفا و احیاناً تیراندازی، آسان باشد. حتی در کازرون، دیوارهای اطاقشان توخالی است برای اینکه موقع هجوم وحشیان اطراف، اثاثیه و اسبابشان را در آن ریخته و خود فرار کنند.

آثار تخت‌جمشید و حفریات شوش و کتاب‌های جهانگردان دوره صفوی، حکایت از قصور مجلل و زندگی پرشکوه شاهنشاهان می‌کند ولی مردم در چه خانه‌ها و



چرا ما مخالف استبدادیم؟ ————— ۳۰۳

شرایطی زندگی می کرده‌اند؟ از آن قدرت‌ها و شوکت‌ها، ملت ایران چه میراثی اندوخته است؟

در بحث دوم، راجع به هنرهای ایران و علوم و آثاری که آنها را مرهون سلطنت یعنی استبداد می‌دانند گفتگو خواهیم کرد و وارد کم و کیف و عوامل آن خواهیم شد. آنچه فعلاً می‌توانیم بگوئیم و حرف حریف را عنوان کنیم این است که «بلی ایران همیشه رنگ سلاطین خود را بروز داده است» و روایت «الْأَناسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ»<sup>۱</sup> که به غلط یا صحیح از حضرت پیغمبر (ص) می‌دانند، کاملاً مصداق داشته است. ولی بدبختی در همین است که ایرانی همیشه رنگ سلاطین را گرفته، «از خود رنگی و چیزی نداشته است».

همان ایران و ایرانی بی‌عرضه‌ی شاه سلطان حسین، به فاصله پنج شش سال، با نادر به هندوستان می‌رود و جلوی عثمانی و روسیه را می‌گیرد. این را که شما عظمت و افتخار می‌دانید، ما بی‌ثباتی و تزلزل می‌دانیم. در این زمینه، حداقل این مطلب را می‌توان گفت که تاریخ نویسان درباری ما، هیچ‌گاه از مردم صحبت نمی‌داشتند و فقط از پادشاهان و اعمال آنها نقل و بحث می‌کردند و چنین تاریخ نویسانی البته تاریخ را این طور عنوان کرده‌اند که قدرت و نفوذ سلطنت فردی و استبدادی، طوری بوده است که ایرانی با پادشاهان مقدس، مقدس شده است و با شراب‌خوارشان، پیروی از خُم می‌کرده است، با شاعر پرورشان غزل‌خوان و قصیده‌سرا شده و با داریوش اول، فاتح جهان گشته و با داریوش سوم مغلوب و اسیر اسکندر شده است. در دوران اشکانیان قدیم و فرنگیان جدید، به رنگ یونانی و اروپائی درآمده، با ساسانیان و سامانیان به ایرانیت برگشته، دویست سال عرب شده، بعداً ترک شده، به همه تعظیم کرده، برای همه مدح خوانده... و قبول هر نکبت و ننگ را کرده است. هیچ‌جا نقش و شمائل خود ملت را نمی‌بینیم. توده ملت، هیچ‌گاه چیزی را برای خود نداشته است. البته اگر قرار است بعد از این هم همین‌طور باشد و ما مردم به حساب نیائیم، ادامه وضع گذشته اشکالی ندارد ...

۴- همه سلاطین بد نبوده‌اند، آبادی‌ها کرده‌اند و انوشیروان‌ها داشته‌ایم: غرضشان این است که لازمه سلطنت استبدادی، همیشه خرابی و ستمگری نیست بلکه

۱. روایت: مردم بر آئین پادشاهان خود هستند.

می شود امیدوار بود یا کاری کرد که همه مثل شاه عباس آبادگر و مثل انوشیروان دادگر باشند.

ما کار نداریم که عدالت انوشیروان و دیانت و برکت شاه عباس چقدر افسانه است و چقدر حقیقت، و تاریخی که به دست دبیران و جیره خواران خود آنها به رشته تحریر درآمده تا چه اندازه کشتارهای دسته جمعی از مزدکی ها و مانوی ها و سفاکی ها و شرابخوری های صفویه را پنهان داشته است. فرض می کنیم همین طور بوده باشد و در ۲۵۰۰ سال سلطنت، روی ۲۰۰ نفر امیر و شاه و شاهنشاه خودسر و فرمانروای مطلق، بالاخره یک انوشیروان عادل پیدا شده باشد. شاهنشاه ملت پرور و دادگستری که حتی به تظلم الاغ آسیابان هم می رسیده است. حتی خودمان نمونه های دیگری بر آن اضافه می کنیم. مارک اول در امپراطوری روم، عمر بن عبدالعزیز از خلفای اموی و کریم خان زند که خود را اصلاً و کیل الرعایا می خواند و از عنوان سلطنت ابا داشت. شاید چند نفر دیگر هم در گوشه و کنار ایران و سایر جاهای دنیا، بشود پیدا کرد. ولی آیا با چنین قِلتِ عدد و درجه احتمال ضعیف ۱٪، می توان با سرنوشت ملتی قمار بازی کرد؟

تازه این یک درصد احتمال هم صحیح نیست، برای آنکه افراد ملت ما از شانس نعمت عدالت بهره مند باشند، لازم است فرمانداران و عمال دست اول و دست دوم و دست های بعدی پادشاه دادگستر نیز، مثل خود او عادل باشند. حال اگر ما بین پادشاه و فرد ساده رعیت شهرستانی، حداقل سه درجه سلسله مراتب قائل شویم، درجه احتمال روی حساب ریاضیات،  $(10^8)$ ، مساوی ۱ تقسیم بر ۱۰۰,۰۰۰,۰۰۰ می شود، یعنی عملاً صفر.

بدیهی است که عدالت و ذکاوت فرضی و احتمالی یک پادشاه در حکومت استبدادی، نمی تواند باعث شود که در کلیه مراحل و مراتب سایه نظارت و عدالت او برقرار باشد. او می تواند در انتخابات دسته اول، مثلاً نخست وزیر و وزراء و رؤسای خیلی بالا، صاحب اطلاع و مراقب صحت عمل و لیاقت و عدالتشان باشد و فرصت این مراقبت را پیدا کند، اما بالاخره این مأمورین عالی رتبه دست اول، بشرند و در انتخابات و انتصابات که به نوبه خود خواهند کرد، معلوم نیست درایت و عدالت پادشاه شان را اعمال نمایند. به علاوه، وقتی خود پادشاه بخواهد وزرا و رؤسا را انتخاب نماید و از آنها گزارش بگیرد و دستور بدهد و نظارت نماید، اصل اساسی مسئولیت

چرا ما مخالف استبدادیم؟ ————— ۳۰۵

و اختیار، از مقام‌های واسط زائل می‌شود و مأمورین منتخب و مرتبط با مقام سلطنت برای مافوق‌های خود، تره خرد نخواهند کرد، مسئولیت‌ها و ابتکارات لوث و متلاشی می‌شود، کارها و تصمیم‌ها، متمرکز در یک شخص می‌شود، آن وقت یک شخص هر قدر هم بینا و هوشیار و متخصص باشد، مگر چقدر وقت و ظرفیت و استعداد دارد که در تمام قسمت‌ها نظارت نماید و نظر بدهد؟ مگر آنکه فقط از یک لحاظ در کار آنها نظارت و دخالت داشته باشد؛ از جهت حفظ مقام و منافع خود مقامات، و وظائف را صرفاً روی اعتماد شخصی که به درجه وفاداری یا بی‌زبانی آنها نسبت به خود دارد، بسپارد و بقیه کارها را به حال خود و سلیقه و منافع آنها واگذار کند.

ما شرمنده‌ایم که در باره بدیهیات و مسلمات استدلال می‌کنیم و آنها را به صورت بحث مطرح می‌نمائیم. متأسفانه می‌بینیم گاهی لازم می‌شود برای بدیهیات نیز دلیل آورد و به دنبال علت و معلول رفت. شاید این فایده را داشته باشد که نشان می‌دهد وضع فعلی اداره مملکت، قضایای بی‌جهت و تصادفی نبوده، کاملاً منطقی است و ناشی از یک انحراف اصولی می‌باشد.

در زمان‌های قدیم این ادعا و امیدواری ابراز می‌شد که در ظل عنایات عالیه و بصیرت و اراده مطلقه مقام همایونی، کلیه ثغور و حدود مملکت حراست می‌شد و همه امور بر وفق رحمت و معدلت، رتق و فتق می‌گردید و تازه می‌دانیم صدراعظم‌ها و شاهزاده‌ها و حکام و مأمورین چه اعمال غرض‌ها و حق‌گشی‌ها یا اقل غفلت‌ها می‌نمودند. ولی در هر حال، در آن زمان‌ها، کار کشورداری، روی هم‌رفته ساده بود. امور خصوصی و عمومی مردم روی رسوم و سنن محلی و عادات قدیمی، با ابتکارهای خصوصی انجام می‌شد. خود مردم هر طور می‌دانستند و می‌توانستند به زراعت و تجارت و صناعت می‌پرداختند و عمل مکتب‌داری و محضر‌داری و امثال آن به وسیله باسوادترها به ترتیبی اجرا می‌شد. دولت یک نظارت و عنایتی در سرحد‌داری و جلوگیری از آشوب و نافرمانی‌هایی که به زیان خاندان سلطنتی، ممکن بود تمام شود، داشت.

مختصری هم برای وصول مالیات و عواید کار می‌کرد، اما حالا کجا و آن وقت‌ها کجا؟ کارهای زندگی اجتماعی و اداری آنقدر به هم پیچیده و وابسته و متنوع شده است که هزاران چشم و مغز و دست هم اگر شب و روز خود را وقف آن نمایند به جایی نمی‌رسند و اگر همه کارها مثل ممالک کمونیستی در اختیار و اداره دولت نباشد، لااقل سر نخ آنها به دست دولت است. در این صورت چطور ممکن است یک

فرد در تمام این امور بصیرت و نظارت و آمریت داشته باشد؟

تا اینجا [صحبت] ما از جهت دولت خواهی و عدالت پروری پادشاه مستبد بود. از جهت عمران و آبادی کشور و خدمات ملی نیز منکر این نمی شویم که ممکن است پادشاهان دلسوز و علاقه مند پیدا شوند و واقعاً بخواهند و بتوانند برای مملکت کاری بکنند. اما این قبیل علاقه به عمل‌ها، چیزی غیر از روابط ارباب ملک علاقه مند به ملک و یا رعیت خود نمی تواند باشد. خیر خواهی و دلسوزی و خدمت گزاری سلاطین به ملک و ملت تا حدودی است که یک ارباب ملک، علاقه به زمین و رعیت و گاو و قلعه اش پیدا می کند. برای منفعت و شهرت، به مراقبت و آبادی آنها می پردازد. ولی البته نه برای خاطر و برای رشد آنها بلکه برای بیشتر شیردادن گاوها و بیشتر شیر گرفتن برای خود. بدون آنکه باکی داشته باشد که به موقع حاجت، سر گاو و یا گوسفند بسیار عزیز و ارزنده را، از دم کارد بگذرانند. ضمناً علاقه و خدمت ارباب به ملک تا آنجا است که بهره و تمتع کافی ببرد. حال اگر از طریق درآمد سرشار یا قناعت در سطح معیشت، عیش و سروسات و تریاک و شرابش راه افتاد و یا مباحثی پیدا کرد که از هر راه شده، تأمین درآمد برای او نماید، حاضر می شود ملک را مقاطعه دهد و دیگر کاری به کشت و محصول و وضع رعایای بیچاره نداشته باشد. احیاناً و ندرتاً هم ممکن است ارباب شخصاً مباشرت ملک را بنماید و عنایت و ذوق خاصی به ده داشته باشد و بخواهد شهرت یک ارباب رعیت پرور کشاورز پیشه را پیدا کند، ولی واحد محدود کوچک یک ده، با واحد مملکت فرق دارد و همان طور که گفتیم یک پادشاه فرضاً با حسن نیت و یا قصد خدمت نمی تواند چرخ هزار چم مملکت را در ید قدرت و مرحمت خود بگیرد و بگرداند.

ما در عنوان دیگری که در قسمت دوم خواهد آمد راجع به «استبداد و اصلاحات» سخن خواهیم گفت و به ایراد یا سئوالی که ممکن است در ذهن شنونده شکاک، به اعتبار شاهد مثال‌های زنده، خطور کرده باشد جواب خواهیم داد.

این نکته حقیقت را نیز نباید از نظر دور بداریم که استبداد در مقام سلطنت، در تمام مراحل استبداد می آورد. یعنی این فرض یا تصور نیز قابل قبول نیست که بتوان به پادشاه با رأفت و لیاقتی اجازه داد خود او فاعل ما یشاء خود کامه باشد و امیدوار بود که در مراتب پائین تر از خود و در امور و شئون دولت و ملت، اصول مشاوره و آزادی به معنای دموکراسی را برقرار سازد.

چرا ما مخالف استبدادیم؟ ————— ۳۰۷

توضیح آنکه وقتی پادشاهی اجازه نداد مشاورین و نمایندگان، از طرف ملت در تصمیم‌ها و اعمال او وارد شوند و انتقاد و ایراد بنمایند، در امور جزئی هم یقیناً نمی‌تواند اجازه انتقاد و ایراد به مأمورین منصوب خود بدهد. زیرا که امور جزئی بالاخره منتهی به کلی‌ها و بالائی‌ها می‌شود و تمام امور و شئون اداری وابسته به یکدیگرند. مثلاً اگر اجازه و بلکه دستور داد که مردم در امور شهری و فرهنگی و قضایی و امثال آن آزاد باشند و شوراهای شهرداری و ولایتی و یا فرهنگی به میل خود انتخاب کنند، این شوراها وقتی دور هم جمع شدند و خواستند از حدود صورت ظاهرسازی و حسب‌الامری و مدیحه‌خوانی و کلیات‌بافی پافرا تر نهند، بالاخره شهرداری معین خواهند کرد، در کار فرهنگ و برنامه و رؤسای فرهنگ خواستار تغییراتی خواهند شد، به امور مالی رسیدگی می‌نمایند یا به محاکمات و بازداشت‌ها ایراد می‌گیرند ... و فوراً اصطکاک و تضادم پیدا می‌شود.

مثلاً شهردار محلی، زیر بار اوامر وزیر کشور نمی‌رود. نظریات فرهنگی و تربیتی مردم، با سلیقه وزیر فرهنگ جور در نمی‌آید، رسیدگی به مصرف بودجه محل، پرده از سوء استفاده‌های مقامات عالی برمی‌دارد و یا محکومیت‌ها و بازداشت‌ها، آن‌طور که دستور و میل بالاها است، صورت نمی‌گیرد ... وَ قِصُّ عَلٰی ذٰلِكَ در سایر امور و شئون به هر مرتبه و موردی که باشد.

حال چطور ممکن است شاه مستبد یا دیکتاتور مقتدر، راضی شود که مأمورین خاص منتخب او، مورد بازخواست دیگران واقع شوند و نظریات و اعمال آنها از آنچه بر طبق دستور و تصمیم خود او بوده است منحرف گردد؟ مگر آنکه برای دلخوشی و استفاده‌های تبلیغاتی، اجازه اظهار نظر و انتقادهای محدودی داده شود، ولی آنها که کار دستشان است اعتنائی به این نظریات و انتقادهای نمایند و ترتیب اثری به آنها داده نشود یا مجمع‌های مشورتی پر عنوان تشریفات دار صرفاً برای ظاهرسازی و تأییدطلبی و فریبندگی باشد.

بنابراین وقتی مقام سلطنت و مملکت‌داری، استبدادی و دیکتاتوری شد این حالت به همه قسمت‌ها سرایت خواهد کرد و یک دستگاه استبدادی نمی‌تواند در تمام مراحل و مراتب خود و در روابط کلیه مأمورین و شاغلین و مسئولین با مردم غیر از رویه استبدادی و فاعل ما یشائی داشته باشد.

\* \* \*

پس ملاحظه شد با هر خوش بینی که خواستیم به استبداد نظر کنیم و از هر دری که وارد شدیم تا راه دفاعی برای آن و دلخوشی و امیدی برای خود بیابیم توفیق نیافتیم. بالاخره پادشاه هر قدر خوب باشد از پیغمبر برگزیده‌ی معتمد خدا که نمی‌تواند داناستر و دلسوزتر و عادل‌تر و تواناتر باشد. اگر استبداد و خود رأیی می‌توانست چیز قابل قبول و خوبی باشد خدا به پیغمبرش سفارش نمی‌کرد:

«... وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»<sup>۱</sup>

و در تعریف مومنین نمی‌فرمود

«... وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»<sup>۲</sup>.

نه پیغمبر اسلام و نه علی علیه السلام، با همه تأییدات الهی و عصمت ذاتی و عدالت و نبوغ و دانش و بینشی که داشتند، با وجود اعتماد و اطاعت کاملی که بر مومنین فرض بود، هیچ کدام با خود رأیی و تحکم و فاعل مایشائی حکومت نکردند. همیشه مشورت با مردم و تبعیت از نظر اکثریت می‌کردند.

مواردی در تاریخ نشان می‌دهد که عقیده و میل آنها خلاف عملی بوده است که به پیروی از آراء مومنین اجراء نموده اند (مثال: خروج از مدینه و جنگ احد، قبول حکمیت در جنگ صفین).

### ب) دلایل علیه، آثار و زیان‌های استبداد

در قسمت گذشته، از مزایا و ضرورت روش استبداد به زعم طرفداران آن و امیدواری‌هایی که می‌توان به آن داشت صحبت کردیم. دیدید که این مزایا و انتظارات جز تصور و توهم چیزی نبوده و اگر خاصیت یا احتیاجی در آن سراغ داده شود و مثلاً برای برقراری نظم و امنیت ناگزیرش بدانند، وقتی جنبه لزوم و ضرورت پیدا می‌کند که روش یا رژیم دیگری نتواند همان کار را به وجه بهتر یا مساوی انجام دهد.

به علاوه، برای قضاوت و قبول هر چیزی نمی‌شود تنها به مزایای واقعی یا ادعائی آن توجه نمود. لازم است تمام آثار و نتایج و مخصوصاً امکان زیان‌های آن را نیز مطالعه نمود و با ما به‌ازاء یا عوض آن، مقایسه کرد و خوب و بد را روی هم ریخته و تصمیم گرفت.

۱. سوره آل عمران / ۱۵۹: ... و مشورت کن با آنها در کار.

۲. سوره شوری / ۳۸: ... و کارشان مشورت است میان خود.

چرا ما مخالف استبدادیم؟ ————— ۳۰۹

سلطنت استبدادی ایران با ۲۵۰۰ سال سابقه تاریخی خود و سلطه‌ای که بر عوام و خواص داشته و قبضه‌ای که از امور و شئون مختلف اجتماع کرده است چیزی نیست که بدون اثر و ارث گذشته باشد و در ایران و در وجود ساکنین این مملکت نفوذ نکرده باشد.

ملاحظه کنید کلمه شاه چقدر در زبان فارسی تکرار می‌شود:

شاهراه، شهیر، شاهکار، شاهوار، شاه‌سیم، شاه‌آباد، شهباز، شهباز، شاهپرک، شاه‌رگ، شاه‌دانه، شاه‌نشین، شاه‌توت، شاه‌مردان، شاه‌زمان، شه‌میر، شاه‌پریان ...

بعدها کلمه سلطان و ملک هم در القاب و عناوین خیلی وارد شده است:

ملک‌الشعرا، سلطان‌الواعظین، ملک‌المتکلمین، تیزاب‌سلطانی، کباب‌سلطانی، مقرب‌الخاقان، امین‌السلطان ...

طبیعی است که ما بین حکومت و ملت، قهراً روابط و تأثرات متقابل یا مبادلاتی برقرار می‌شود. در حکومت‌های نوع دموکراسی که حکومت منبعث از مردم و منتخب آنها است تأثیر ملت و مردم را روی دولت خیلی بیشتر می‌بینیم. ولی در حکومت‌های نوع استبداد، در عین آنکه تبادل و تأثیرهای متقابل برقرار است ولی شدت اثر از ناحیه حکومت اعمال می‌شود. در آنجا مردم‌اند که حکومت را می‌سازند و در اینجا به‌عکس. بنابراین می‌ارزد که به‌گفته و طبیعت روش استبدادی مراجعه کرده و احوال و اوضاع اجتماعی مملکت و روحیات ملّی را در مقابلش قرار دهیم، به‌شکایات و درد دل‌های مردم رسیدگی کنیم و علت و معلول‌ها را جستجو نماییم. آثار و زیان‌های استبداد (اگر وجود داشته باشد) را تشخیص دهیم. بعضی از این آثار و زیان‌ها و شکایات کاملاً آشکار است یعنی به‌زبان آمده و می‌آید. بعضی دیگر را باید با تحقیق و تطبیق بیشتر بیرون بیاوریم. خواهیم دید که پاره‌ای از آنها (که بیشتر مورد توجه و اعلام شده‌اند) خصوصی و فردی است (ظلم‌ها، سلب حقوق‌ها، فشارها و غیره)، برخی دیگر اجتماعی و ملی است (ناامنی و ناتوانی، عقب‌افتادگی، استعمار و غیره) و دسته‌ای هم هستند که مستور و عمیق‌اند ولی عام‌تر و شاید مهم‌تر باشند. آن‌هایی که در تربیت و در نسل و نژاد اثر گذارده‌اند. اتفاقاً مبارزه با این دسته و محو آنها هم واجب‌تر است و هم مشکل‌تر. حال بیائیم و این زیان‌ها را در رابطه با عوامل اجتماعی بررسی کنیم.

۱. ظلم‌های خصوصی و عدم تأمین فردی،
۲. سلب تأمین قضائی و عمومی و به کار نرفتادن سرمایه‌ها و عدم همکاری،
۳. بی‌ثباتی و عدم استمرار، رابطه استبداد با استعمار،
۴. تأمین استقلال و سرب‌بقای ایران،
۵. قدرت فرهنگی و معنوی ایران مرهون چیست؟،
۶. مسأله شخصیت و آزادی،
۷. اخلاق و تقوی در حکومت استبداد،
۸. ابتکار و استقلال و استبداد،
۹. استبداد و اصلاحات،
۱۰. در محیط استبداد آیا خدا پرستیده می‌شود؟

#### ۱- ظلم‌های خصوصی و عدم تأمین فردی:

اگر در آسمان ایران یک دست ضبط‌صوت کار گذاشته بودند و نوار ۲۵۰۰ ساله آن را امروز جلو ما بر می‌خواندند متناوباً دو رقم صدا از آن می‌شنیدیم. برای روزها هیاهوی بهم آمیخته‌ای از فریاد دوره‌گردهای کوچ و بازار و گفتگوها و بیا و بروها، و لابلای آن، گاه‌گاه کلمات موزون یا چرب و نرم در مدح پادشاهان و امیران و در حمد و ثنای بزرگان. اما مجدداً به تدریج سروصداها می‌خوابد و همه چیز خاموش می‌شود. اگر بلندگوی دستگاه را خیلی خوب تنظیم و تقویت کرده بودند می‌دیدیم سکوت مطلق نیز حکم فرما نبوده صداهای خفیفی به گوش می‌رسد. و با قدری دقت زمزمه‌هایی از درد و ناله و نفرین‌های فراوان به لهجه‌های مختلف شهری و دهاتی می‌شنیدیم که از دست فراش‌های حکومتی، ارباب‌ها، مباشرها، مأمورین دولتی، قوای انتظامی، حکام، شاهپوران، و پادشاهان و زورمندان، به درگاه رفیع الهی، در نیمه‌های شب بلند است ...

خدا می‌داند در این کشور داریوش چقدر فریاد و فغان مردم از ظلم بیدادگران برخاسته و چقدر آه و ناله تبدیل به خون دل شده است. بدیهی است آنجا که آدمی دارای ارزش و حقوق نبود، قرار و قانونی حکومت نکرد و برای مردم حافظ و حامی وجودنداشت، جز آنکه مقام و حق، مخصوص یک نفر باشد و منافع و نظریات و اراده او حکم قانون را داشته تنها سایه عنایت او محافظت



چرا ما مخالف استبدادیم؟ ————— ۳۱۱

و حمایت محسوب گردد، دیگر پایمال شدن حقوق اشخاص و از بین رفتن مال و جان آنها مستقیماً از ناحیه کسان و بزرگان یا مأمورین او عادی می‌شود. عزل و نصب‌ها، امر و نهی‌ها، حق و ناحق‌ها تماماً در آن جهت واحد، تنظیم می‌گردد.

اگر برای مصلحت وقت و رعایت صورت ظاهر، آئین و قانونی و قضائی هم وجود داشته، چه مقام و قدرتی مانع آن شود که روحانیون منتصب و متمتع و مشاورین برگزیده و حقوق بگیر خود دستگاه و مأمورین جور و اجور که به لباس ضابط دادگستری درآمده و بر مسند قضا نشسته‌اند، دیانت و عدالت و قضاوت و همه چیز را برای خاطر منافع ارباب و بر طبق دستور، تعبیر و تحریف نمایند:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ»<sup>۱</sup>

این قانون کلی آزمایش شده خلقت و لازمه طبع بشریت است که به زبان وحی بر ما اعلام گردیده است. انسان هر کس و هر جا باشد، همین که خود را بی‌نیاز و بی‌بند و بار دید سرکش می‌شود. چون چموش، لگام پاره می‌کند و به هر طرف لگد می‌پرانند: به دین، به قانون، به مردم، به انسانیت، به عواطف، به حقوق مردم... بدون آنکه حدود و حسابی جلوی تاخت و تاز آن را بگیرد.

لازم نیست تعدی و تجاوزها از ناحیه پادشاه یا حاکم مستبد، صرفاً و به خاطر او باشد.

اولاً همان‌طور که در قسمت اول گفتم استبداد، در تمام شئون تابعه، استبداد می‌آورد یعنی کشور که در رأس آن حکومت استبدادی وجود دارد، اداره همه قسمت‌های آن، چه دستگاه‌های حکومتی، چه کشاورزی و امنیتی، چه بازار و حتی خانوادگی، به‌روش استبداد خواهد گردید. هر رئیس و آمری، در حوزه خود، شاه یا حاکم مستبدی می‌شود. مستبدی که فقط کافی است حسابش را با مستبد کل به‌طریقی تنظیم و تصفیه نماید تا دستش از جهات دیگر و با زیر دستان، باز باشد.

ثانیاً وقتی در یک مجموعه و دستگاه قضایی، خاصه خرجی، استثنائاً برای خاطر مقامی یا موضوعی پیش آمد و امر و دستور دخالت کرد، حال دختری را پیدا می‌کند که پرده عفتش را یک‌بار بردارند. شیرازه در می‌رود و راه برای دخالت و استفاده‌های دیگران و معامله و ارتشا، باز می‌شود. آن وقت نه تنها اعتبار و اثر دستگاه عدالت در زمینه منافع و اوامر مقامات اعلی سست و معکوس می‌شود بلکه شاهین عدالت هر دفعه

۱. سوره علق/ ۶ و ۷: به راستی انسان هنگامی که خود را بی‌نیاز می‌بیند سرکشی می‌کند.

به مختصر بادی و باری، به جانب هر ذی نفوذ و ناحقی، خم خواهد شد. اصولاً هیأت حاکمه غاصب مستبد، برای حفظ حیات و پیشرفت اغراض خود، مجبور است افراد استخوان‌دار و شرافتمند پاکدامن مستقل را از دستگاه قضائی طرد کند و آنجا را ضعیف و مطیع خود نگاه دارد. در کشور استبداد همان اعیان مقرب و مأمورین، یا دلالان مظلوم نیز در امان نبوده همینکه حاکم کل به دلیلی نارضایتی و عدم اعتماد نسبت به آنها یافت، واژگون کردن و کشتنشان ولو با شرافت و حرمت امیر کبیر، قائم مقام‌ها، یا قرابت برادری و عموزادگی خود پادشاه مستبد باشد، مثل آب خوردن است. اصولاً در چنین شرایطی مردم از آن دو نعمت بزرگی که فرموده‌اند: «نِعْمَتَانِ مَجْهُولَتَانِ الصِّحَّةُ وَ الْأَمَانُ»<sup>۱</sup> محرومند. هیچ کس، چه بالا و چه پائین، چه فقیر و غنی امنیت خاطر و اطمینان ندارد. اگر مورد تعدی قرار گرفت بی‌پناه و بی‌یاور است. یا در قرب جوار مراکز قدرت باید جستجوی دفاع و پناه نماید یا به استتار و اختفا و انزوا، یعنی استعفای از فعالیت و حیات پردازد تا مورد طمع و حسد قرار نگیرد.

## ۲- سلب تأمین قضایی عمومی و به‌کار نیفتادن سرمایه‌ها و عدم همکاری:

آنچه در بند (۱) گفته شد تجاوزها و تحمیل‌هایی بود که به حقوق شخصی افراد می‌شد. متأسفانه در کشور ما، شکوه‌ها از حدود خصوصی جلوتر نمی‌رفته است. هر کس بالاخره چاره و لانه‌ای برای خود می‌یافت یا به نحوی تن به قضا و قسمت می‌داده است. به همین دلیل هم قلع ماده هیچ‌گاه نمی‌شده و صحنه‌ها دائماً تکرار می‌گشته است.

ولی مضار و مظالم استبداد، به حدود خصوصی ختم نمی‌شود. وقتی در کشور امنیت و اتکا و استحکامی برای حقوق و نفوس وجود نداشت و اصلاً قوه قضائیه به ترتیبی که در بالا گفته شد بی‌ارزش و بی‌اثر، فاقد استقلال و اختیار و احاطه بر امور گردید و به دست دست‌نشانندگان دستگاه جور و جهالت اداره شد و اعتماد و اطمینان رخت بر بست، طبیعی است که افراد، سرمایه‌ها و استعدادهای خود را بیرون نمی‌آورند و به کار نمی‌اندازند.

هر کس ارثیه یا سرمایه مشروع یا نامشروعی داشته باشد به صرف احتیاجات شخصی

۱. حدیث: قدر دو نعمت مجهول است، نعمت تندرستی و نعمت امنیت.

چرا ما مخالف استبدادیم؟ ————— ۳۱۳

و خوش گذرانی های آنی می رساند یا به خارج می فرستد. حتی سرمایه های انسانی و استعدادها خفته و مجهول می مانند یا در راه های لغو و فساد صرف می شوند. پس رکود سرمایه است و فرار آنها.

با نبودن امنیّت قضایی جرأت و جسارت از همه سلب می شود، دوراندهی و بلندپروازی منتفی می گردد و نقشه ها و طرح های مدّت دار و وسعت دار که باید مدّتی بذر پباشند و زمینه بسازند و توسعه بدهند تا بعدها نتایج عالی ببرند، در نطفه عقیم می مانند. به فرض که سرمایه هائی وجود داشته یا سرمایه های کوچک بخواهد به کار بیفتد، چون اطمینانی به تشکیل شرکت، بر طبق قوانین محکم مطمئن و حمایت شرکاء در قبال استفاده چیان یا مأمورین وجود ندارد، شرکت های بزرگ و اساسی، تشکیل نمی گردد. مؤسسات تولیدی کشاورزی و صنعتی و اقتصادی بزرگ، محال است در چنین محیطها با فکر و سرمایه مردم درست شود.

با عدم استقلال و ضعف نیروی قضائی و با رواج ارتشاء و اعمال نفوذ در کشور، میدان مساعدی برای شیدان و خطا کاران تأمین می شود. کسی اطمینان به اینکه اگر همکار یا نماینده و کارمند او کلاه سرش گذاشت، مؤاخذه خواهد شد، نمی نماید بنابراین در فعالیت های اقتصادی و خدمات اجتماعی شعاع عمل هر کس محدود به دسترسی یا چشم رس شخص او می گردد. هیچ گاه نظیر آن مؤسسات که می بینید در تمام محلات و شهرهای اروپا شعبه و شاخه داشته و مصنوعات و محصولات خود را در سراسر دنیا پخش می کند و ارز و قدرت برای مملکت برمی گرداند در این کشور درست نخواهد شد.

این از بابت تجمع سرمایه و تشکیل شرکت های تجاری بود. اما در حکومت استبدادی، افراد هم دور هم جمع نمی شوند و همکاری به هر صورت و مقصدی که بخواهید، عملی نمی گردد.

دلیل قضیه خیلی واضح است: در حکومت فردی فاعل ما یشائی، همه آمال و اعمال افراد، متوجه تقرب و توسل به مرکز قدرت است و چون منافع و برکات وجودی یک نفر محدود است مسلماً میان داوطلبان خدمت و پویندگان تقرب به مرکز یا شعب قدرت و ثروت، یک سلسله رقابتها و حسادتها پیش می آید. نه تنها هماهنگی و همکاری موضوع پیدا نمی کند بلکه دشمنی و مزاحمت و بدگمانی و دوری رونق پیدا می کند. رژیم استبداد هیچ گاه نمی تواند نه در بالا و نه در مراتب مادون و در

جامعه، دوستی و همکاری بیاورد. وقتی در یک جامعه دوستی و همکاری حاصل می‌شود که هدف‌ها و منافع افراد، مزاحم یکدیگر نبوده بلکه رسیدن به آنها محتاج و لازم به مشارکت باشد و در مرحله اول، اشتراک هدف وجود داشته باشد. چنین منظوری جز در رژیم دموکراسی یا حکومت عمومی نمی‌تواند فراهم گردد. مضافاً به اینکه هر گونه همدستی و همراهی افراد، یک حداقل اعتماد و استمرار لازم دارد. با هدف و برنامه‌های تحمیلی و با عدم اعتماد و ناپایداری، مسلماً کسی دست دوستی و همکاری به دیگری نخواهد داد. به فرض هم که خود دستگاه دیکتاتوری، برنامه‌های با زرق و برقی، پیش پای ملت بگذارد یا به صورت ظاهراً ملی بخواهد اجرا نماید، کسانی که مأمور اجرا و ابلاغ هستند و در طرز انتخاب و انتصاب آنها صلاحیت و صداقت کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد تا نوکرفضتی نسبت به اربابان یا سودرسانی به آنان، هیچ‌گاه نمی‌توانند علاقه و اعتمادی در افراد ایجاد نمایند و همکاری صادقانه و صمیمانه‌ای جلب کنند.

اصولاً هر دستگاه استبدادی برای حفظ مقام متزلزل خود و ترسی که پیوسته از اتحاد و ارتباط مردم با یکدیگر علیه خود دارد هیچ وقت مایل نیست در ملت دوستی و همکاری برقرار شود. دستگاه استبداد طبعاً از هر گونه تشکیل و اتفاق و همکاری جلوگیری می‌نماید. عمل او بر طبق اصل «تفرقه بیانداز و حکومت کن»، توطئه و تجزیه است.

حال همه اینها، یعنی عدم تجمع سرمایه‌ها و عدم تشکل و همکاری‌ها و عدم امکان تمرکز و تولید نیروها را در نظر بگیرید و از طرف دیگر به خاطر بسپارید که دنیای امروز چگونه مظهر بروز عمل نیروهای بزرگ است و کدام یک از شئون تمدن اعم از فعالیت‌های تجاری، علمی، فنی، کشاورزی، ملی و دولتی عصر جدید است که به صورت واحدهای عظیم در سایه تجمع سرمایه‌های هنگفت مالی و فکری و با هماهنگی و همکاری افراد بی‌شمار انجام نگرند. کارخانجات و مؤسسات تولیدی جنبه ملی و بین‌المللی پیدا کرده است تفحصات علمی و اقدامات عمرانی نیز دیگر در یک آزمایشگاه خصوصی و مناطق محدود انجام نمی‌گردد، آنها که بخواهند با وسائل ضعیف و مقیاس‌های کوچک قدیم زندگی کنند، کلاهشان در این دنیای خروشان از فعالیت‌ها و قدرت، پس‌مر که است! ملاحظه می‌کنید که به این ترتیب به امید هر گونه توسعه و توفیق اقتصادی یا علمی و اجتماعی که قرار باشد با نیروی

مردم با سرمایه و کار آزاد انجام گردد، در رژیم‌های استبدادی مقطوع و منتفی است مگر آنکه با اسلوب سوسیالیستی دولتی یعنی رژیم اتاتیسم<sup>۱</sup> یا مونیسم<sup>۲</sup> بخواهند همه کارها بگذرد. در این صورت تکلیف سلطان مستبد چه می‌شود؟ آیا جمع بین سلطنت استبدادی و رژیم سوسیالیست یا کمونیست میسر است؟ اسم و عنوان که عوض شد همکاری و همفکری مردم دیگر لازم نخواهد بود؟ با اجبار و دستور همه چیز درست می‌شود؟

البته در این مملکت همه چیز شدنی است. چون حقیقت و واقعیت منظور نیست، اسم و ظاهر کافی است. اگر غرض دلخوشی و فرونشاندن هوس‌ها است اشکالی ندارد ولی دردی را دوا نخواهد کرد و قدمی جلوتر نخواهیم رفت.

عواید ملی و بودجه‌های دولتی صرف می‌شود، ساختمان‌های پرعرض و طول و ارتفاع بنا می‌شود، نطق‌های افتتاحیه و گزارش‌های یک‌طرفه ایراد می‌شود... اما حاصل نهائی به صندوق شرکت‌های خارجی و به جیب مقاطعه‌کاران و مأمورین داخلی می‌رود. آنچه برای مملکت و ملت می‌ماند، هیاهو و هیولاهای بی‌حاصل یا زیان‌بخش است. آن بیماری کهنه و دردناک ملی که مانع هرگونه شکل و اتحاد و همکاری در هر زمینه‌ای می‌باشد، یعنی روح انفرادی (اندیویدوآلیسم) که تا حدود زیادی زائیده استبداد ۲۵۰۰ ساله است. البته در تشکیل این روحیه عوامل نژادی و جغرافیایی و فرهنگی و سیاسی زیادی دست به دست هم داده، تماماً دخالت داشته‌اند. انصافاً نمی‌توانیم تمام تقصیر را به گردن سلطنت استبدادی ببندیم. مثلاً ارتزاق ایران بیشتر از کشاورزی بوده است و کشاورزی برخلاف صنعت‌گری و تجارت‌پیشگی، آن هم در شرایط خاص فلات ایران، با دهات مجزای مستقل از یکدیگر، ایجاد یک نوع استغناء و انزوا می‌نماید. همچنین تهاجم‌ها و اختلافاتی که پیوسته مردم ایران در معرض آن بوده‌اند تأثیر به‌سزا در تمایل افراد به احتراز و اختفای از همدیگر داشته است تا آنجا که حدیث یا ضرب‌المثل: «اسْتِرْ ذَهَبَكَ وَ ذَهَابَكَ وَ مَذْهَبَكَ»<sup>۳</sup>، یک شعار و تدبیر دفاعی ایرانیان شده است. مفسد اخلاقی و دروغ‌گوئی و کلاه‌گذاری (که بعداً در بند پنجم خواهیم دید ناشی از چیست) نیز به نوبه خود دل‌ها را بدگمان

۱. دولت‌گرایی.

۲. وحدت دولت و احزاب.

۳. روایت: پولت و رفت و آمد و مسلک و عقیده‌ات را مخفی نگهدار.

و بدین به هم کرده، هر کس سعی داشته است به مشی خود برود و همخرج و همراه با کسی نشود... ولی در هر صورت و علاوه بر تمام این اوضاع و احوال، به طوری که در بالا تشریح کردیم، لوازم و منافع حکومت استبدادی نیز کمک شایان به جدائی و دو دستگی مردم نموده و می‌نماید. بنابراین نه تنها در گذشته، بلکه در آینده نیز ما را از این نعمت و نیروی بزرگ، یعنی سهولت تفاهم و توافق با یکدیگر، برای مواجهه با مسائل و مشکلات روز و برای نیل به حکومت دموکراسی و پیش بردن آمال و برنامه‌های ملی، محروم ساخته است. و این کم‌زیانی نیست.

۳- **نامنی و بی‌ثباتی و عدم استمرار و استقرار امور و رابطه استبداد با استعمار:**  
تمرکز اختیارات در یک جا و میل به تقرب همه افراد به مراکز قدرت که لازمه حکومت استبدادی است نه تنها زیان‌هایی را که در بندهای ۱ و ۲ از نظر عدالت و امنیت قضائی اشاره کردیم به بار می‌آورد بلکه از جهات عدیده دیگر نیز میوه‌های تلخ و خانمان‌سوز خود را بروز می‌دهد...

شخص اول رژیم استبداد، خواه ناخواه بشری است مردنی و رفتنی. تازه در مدت حیات و قدرت نیز، تابع حوادث و عوامل خارجی بوده نمی‌تواند پیوسته به یک حال و روال باشد.

از طرف دیگر مردم هم در نتیجه عدم امنیت قضائی و اعتماد، و عدم همکاری، پای خود را کنار کشیده رئیس مستبد را با هواخواهان و مأمورینش به حال خود خواهند گذاشت. چنین دستگاہی که ریشه و تکیه‌ای در جامعه ندارد همان‌طور که در تاریخ ایران دیده‌ایم دائماً در معرض نوسان‌ها و تغییرات عظیم است.

دانستیم که بنگاه‌ها و تشکیلات ملی هم که با اساس و برمداری دائرشده نسل اندر نسل باقی بماند و بگردد، نمی‌تواند ریشه بگیرد. همه چیز کم رشد و کم عمر بوده، خیلی هم که دوام کند با صاحبان آنها از بین می‌رود.

فرد چه آنکه در رأس استبداد است و چه آنها که اجزاء هستند، می‌میرند و می‌روند ولی اگر امور و مؤسسات خواسته یا ساخته اجتماع یا ملت باشد از بین نمی‌رود و مملکت استمرار خواهد داشت. بنابراین اقدامات و تأسیسات حکومت استبدادی و بنیان و شالوده مملکت هر قدر هم که سنگین و با طول و تفصیل ریخته باشد، مانند قصرهای مقوائی یا مجسمه‌های برفی است که واژگون و ذوب می‌شود.

موضوع بسیار با اهمیت و حیاتی دیگر از نظر ملت خرابی‌های متناوب، و بی‌صاحب و سامانی کارها، در نقاط مملکت است که از شلاق‌های استبداد می‌باشد. ثمره تلخ برکنار داشتن مردم از اداره امور خودشان از یک طرف و بی‌اعتنائی و بی‌علاقگی آنها به امور عمومی و در دست نگرفتن کارها از طرف دیگر، یعنی واگذار بودن همه چیز به دولت و مأمورین و پادشاه، در این قضایا دخالت مستقیم داشته‌است زیرا کسی نه مأمور و نه داوطلب مباشرت در برآوردن حوائج اجتماع از قبیل نظم، نظافت، خواربار، امنیت، فرهنگ و غیره نمی‌شده‌است. اگر پادشاه علاقه‌مند مقتدری پیدا می‌شد و عنایت به این قبیل امور می‌کرد یا حاکمی را می‌فرستاد که عرضه و نظارت ابراز می‌داشت (مثلاً چند نفر نانوا به تنور می‌انداخت یا قصاب‌ها را به شلاق و منجنیق می‌بست و دزدی را به دار می‌کشید ... و نگفته‌نماند که تمام تمشیت و تدبیر سلاطین و حکام استبداد، از این حدود تجاوز نمی‌کرده، کمتر به فکر اقدامات اساسی و چاره‌جوئی‌های ریشه‌دار و اصلاحی می‌افتاده‌اند)، مختصر فراحی و فراوانی موقت پیش می‌آمد ولی به محض اینکه سایه سلطان یا حاکم از سر بندگان عقب می‌رفت، مجدداً بلبشو یا قحطی و سختی رخ می‌داد. در صورتی که اگر جریان مملکت، شاه دستوری نبود و به پیروی از منویات فردی نمی‌گشت، یعنی خود مردم دخالت و مشارکت و مسئولیت در امور مربوطه می‌داشتند، به سهولت برای اداره و ادامه کارها تربیت می‌شدند و ورزیدگی پیدا می‌کردند آن وقت شیرازه کتاب سرنوشت مردم، مثل نخ پوسیده، دم به دم در نمی‌رفت و مملکت به صورت اوراق پاره در نمی‌آمد.

پس مملکت استبدادی چون وابسته به فرد است نه در جزئیات و نه در کلیات خود نمی‌تواند ثبات و دوام یا استمرار و استقرار داشته‌باشد. علاوه بر ناامنی‌ها و ناراحتی‌های مردم، فرسودگی‌های طبیعی و جذر و مدهای داخلی از یک طرف و حوادث سیاسی و طوفان‌های خارجی از طرف دیگر، هر دم آن را تهدید به سقوط و تلاشی می‌نماید. در تاریخ قدیم و جدید و معاصر، خودتان نظائر زیادی از این حقیقت تلخ را خوانده و دیده‌اید.

البته سابقاً ساکنین این آب و خاک دائماً شاهد واژگونی‌های تاج و تخت و آشفته‌گی و نابسامانی اوضاع خود بودند و کشور جز در دوران‌های کوتاه و موقت، مانند گاهواره‌ی چهارچوب دررفته‌ای بود که قرار و تکانش از هم تشخیص داده نمی‌شد. اما در دوران معاصر، نظیر کشورگشائی‌های اسکندر و چنگیز، یا غارتگری‌های دیگر

رخ نخواهد داد. سیاست و مصلحت بین‌المللی قبول چنین تزلزل‌ها را نمی‌کند دول قوی نمی‌گذارند وضع موجود به هم بخورد و بی‌سامانی‌هایی که به زبان آنها است و تماس با منافع و مصالحشان دارد، در جایی رخ دهد. مملکت فاقد ثبات و استقرار را زیر عنایت یا حمایت خود می‌گیرند و از تحولات داخلی و تجاوزهای خارجی حفظش می‌کند. رژیم استبداد را استبدادی‌تر و مقتدرتر می‌نمایند که به‌اتکای سرنیزه و وسائل جاسوسی، هر حرکت و صدائی را خفه نماید. آن وقت حاکم مستبد که تکیه‌ای در ملت خود نداشته و جرأت نمی‌کند به کسی اجازه کلام یا عرض اندام دهد و همچون آدمک باد کرده‌ای در دست حامیان خود قرار دارد، باد در غبغب انداخته و دائماً دم از ثبات سیاسی و استحکام حکومتی خود می‌زند. غافل از آنکه تعادل و تسلط خود را در مملکت باید بدون توافقات و سفارش‌های خارج بدانند و به محض آن که توافقات موقت، تبدیل به تصادم شد، آن وقت است که مملکت و ملت را به حال خود رها کرده نمی‌داند به کجا فرار کند و به کجا پناه ببرد. چنین داعیه‌های ثبات سیاسی که توأم با خفقان آزادی و سکوت مرگبار ملت است خود نشانه عدم استقرار و حاکی از استعمار است. در گذشته، استبداد عدم استقرار می‌آورد ولی حالا استعمار می‌آورد و استعمار نیز طالب استبداد و استقرار دهنده آن است. البته مقصود ما، استعمار زیر پرده استقلال است. در یک رژیم دموکراسی و یا پارلمانی، منافع استعمار نمی‌تواند به راحتی تأمین گردد. افکار عمومی و آزادی مطبوعات و انتقادات، اسرار و ایادی آنها را آشکار می‌سازند و هر تجدید انتخابات، تهدیدی برای نقشه‌ها و منافع آنها می‌باشد. بنا به ضرب‌المثل قدیمی خودمان که «کدخدا را ببین و ده را بیچاپ»، سیاست‌های خارجی، خیلی راحت‌تر و بی‌سر و صداتر می‌توانند با یک نفر کنار بیایند تا با یک مجلس و دولت‌های منتخب مجالس. یک فرد را به طرق مختلف می‌توانند زیر فشار و گروگان قرار دهند و با وعده ضمانت حیات و قدرتش، آنچه می‌خواهند از او بستانند.

آقای دکتر مصدق فرموده بود که حکومت من و حکومت ملی برای خارجی‌ها حالت زن نجیب را دارد که دست به هیچ کس نمی‌دهد ولی حکومت غیر ملی و خائن، زن نانجیبی است که همه حریفان را راضی می‌کند.



#### ۴- رژیم استبداد و سیر بقای ایران:

در قسمت اول بحث، اشاره‌ای به این مطلب کردیم، ولی در آنجا توجه ما صرفاً به وضع مملکت بود. کاری به دولت و استقلال مملکت و به مسأله بقای ایران در تاریخ گذشته جهان نداشتیم.

این همان حرفی است که می‌زنند و ادعائی است که می‌نمایند. حتی بعضی‌ها سیر بقا و عمر ۲۵۰۰ ساله ایران را مرهون سلطنت و شاه‌پرستی دانسته و گفته‌اند:

«اگر رژیم چنین نبود یعنی استبدادی نبود حتماً صد بار تا به حال از بین رفته بود.»

مسأله ارزش آن را دارد که با حوصله و تفصیل بیشتری مطالعه شود.

ادعای بقا و دوام ایران از جهتی صحیح است و از جهتی غلط.

وقتی ایران را با دولت‌ها و ملت‌های مانند: آشور، کارتاژ، مصر، یونان و حتی «روم» مقایسه نمائیم می‌بینیم آنها با وجود دوران‌های بسیار مشعشع و پراقتدار و شکوهی که داشته‌اند، بعضی‌ها به کلی از صفحه روزگار محو شده نام و نشان و نژادی از آنها باقی نمانده است و بعضی دیگر مخلوط و محو در کشورهای دیگر گردیده هیچ یک امروزه نماینده و وارثی ندارند. ولی ایران کماکان پابرجا مانده و خود را حفظ کرده است. البته قسمت اول بیان فوق که مربوط به محو بعضی کشورهای می‌شود درست است ولی قسمت اخیر آن به طور مطلق نمی‌تواند صحیح باشد. زیرا بالاخره در سرزمین موسوم به ایران، مردم و دولتی وجود دارد که نامش ایران است گو اینکه در سرزمین مصر و یونان و روم، هم مردم و دولت‌ها، به همان نام وجود دارند. ولی از نظر مطلق و واقعی اگر خواسته باشیم، ایران در ظرف این ۲۵۰۰ سال چندین بار مشخصات خود را عوض کرده است. نژاد امروزی به هیچ وجه از نسل اصلی نیستند و... .

از همه مهم‌تر آنکه در این ۲۵۰۰ سال سلطنت هیچ گاه استقلال و استمرار شاهنشاهی آن طور که ادعا می‌کنند نداشته‌ایم. مدتی از این دوره را هم مهاجمین خارجی بر ایران حکومت کرده‌اند. البته مملکت را همراه خودشان نبرده‌اند، بلکه دیده‌اند مزاحمت چندانی نیست، خیلی خوش می‌گذرد، جا خوش کرده در سرزمین ما منزل نموده‌اند و به زاد و ولد پرداخته‌اند. نه تنها استقلال و استمرار شاهنشاهی نداشته‌ایم بلکه سلطنت و سلاطین به هیچ وجه نتوانسته‌اند جلوی متجاوزین را بگیرند و استقلال ما را حفظ کنند. اول کسی که پا به فرار می‌گذاشته، همان‌ها بوده‌اند. به علاوه، سرسلسله‌های ما و سلسله جنیان‌های ما، کارشان دائماً تجاوز به یکدیگر

بوده بدون آنکه از ناحیه متصرفین و سلاطین قبلی مقاومت عمده‌ای ببینند. همینکه پا در رکاب می‌گذاشتند در عرض چند ماه از شرق تا غرب کشور را تسخیر می‌کردند. گوئی شهرها و ایالات ایران بی‌دروازه و بی‌دفاع بوده‌اند. آنهاکه تخت و تاج و حیات خود را به این سهولت از دست می‌دادند چطور می‌توانستند حافظ استقلال ایران باشند؟

ذات نا یافته از هستی بخش      کی تواند که شود هستی بخش

مع‌ذالك این واقعیت قابل انکار نیست که وضع ایران علی‌رغم تهاجم‌های خارجی و تلاطم‌های روزگار و امتزاج و انقلاب‌هایی که در نژاد و زبان و فرهنگ آن رخ داده است با وضع کشورهایمانند کلد و مصر و فنیقیه و یونان و روم، فرق دارد. اگر زیر و زبرهایی از پاره‌ای جهات پیش آمده است طوری نبوده که به کلی ملیت ما را از بین ببرد، بالاخره با همه تغییر و تحول‌ها، هویت و شخصیت اصلی حفظ شده است و از این جهت حقیقتاً ایران نسبت به سایرین امتیاز دارد.

استقلال ما و حکومت ایران مکرر نابود شده ولی همه چیز از بین نرفته است. پس از چندی، ایرانیت سر در آورده است. یا بیگانگانی که مملکت را تصرف کرده بودند پرچم و عنوان ما را به خود زده‌اند. باید دید این امتیاز معلول چیست؟ آنچه در احیا و جان گرفتن‌های مجدد به ایران تأثیر داشته و افتخار ما می‌باشد، تفوق فرهنگ و استعداد ما بر تسخیرکنندگان بوده است. مهاجمین اگر چه به لحاظ نیروی لشگری و خصلت جنگی، بر ایرانیان غالب می‌شدند ولی به لحاظ نظام اداری و هنر و زبان و آداب و مذهب، خود را در مرحله پائین‌تری می‌دیدند و به لحاظ معنوی خود را مغلوب و محتاج می‌دانستند. این است که بزودی در صدد ترمیم این نقیصه برآمده برای احراز تساوی و برتری، به لباس و آداب و آئین ایرانی در می‌آمدند. حتی به آن افتخار می‌کردند. خود را مروج ادبیات و اشعار فارسی می‌کردند و مذهب ما را اختیار می‌نمودند. و گاهی کاسه گرم‌تر از آتش می‌شدند، از جهت اخیر فقط تصرف اعراب استثناء می‌باشد. خلفای عرب رسوم اداری و آداب درباری ایران را گرفتند و هنر و ذوقیات و اصطلاحات زیادی از زبان فارسی به ممالک عرب زبان و اسلامی سرایت کرد. ولی مذهب اسلام چون برتری بارز از هر جهت بر مذهب قبلی ایرانیان داشت با برچیده شدن تسلط اعراب از ایران، رخت برنست. ایرانیان نسبت به آن وفادار و

چرا ما مخالف استبدادیم؟ ————— ۳۲۱

معتقد ماندند و حتی عامل انتقال آن نیز شدند. خط عربی نیز چون بر خط پهلوی برتری داشت با تکمیل و تطبیق‌ها ماندگار شد. ولی نژاد و فرهنگ و افکار، یک ترکیبی از آن، با آنچه سابق وجود داشت، پایدار و برقرار گردید.

پس به‌طور خلاصه، سیر بقای ایران (اگر مفهوم نسبی خاصی بر طبق توضیحات بالا به آن بدهیم)، به‌هیچ‌وجه مرهون وضع حکومتی و کشوری نبوده است بلکه از این بابت دولت‌ها منتهای ضعف و سستی را نشان داده‌اند و سلطنت استبدادی و روحیه ملازم با آن، مسئول اصلی این ننگ می‌باشد، اما از جنبه فرهنگی و معنوی، بلی ایران تسلط و تفوقی بر دشمنان داشته و توانسته است شخصیت و ملیت خود را تا اندازه‌ای حفظ بنماید و تا به حال باقی بماند.

اگر ملت و ملیت ایران به‌کلی نابود نشده، برای این بوده است که استبداد تسلط کامل مطلق مستمر، در تمام زمان‌ها و مکان‌ها نداشته، فرصت‌هایی برای نفس کشیدن و جان گرفتن مردم پیدا شده است. هم دوران‌های ضعف برای سلاطین و سلسله‌ها پیش آمده‌است و هم حکم‌واثر آنها نمی‌توانسته‌است در اعماق مملکت و گوشه و کنارهای کوه و جنگل‌ها و بیابان‌ها نفوذ نماید. گاه مردم به‌حال خود وا گذاشته شده، توانسته‌اند روی پای خود حرکتی نمایند. همچنین پناهگاه و درگاه‌های دیگری برای حیات معنوی و ذوقی آنها وجود داشته که محلی برای ابراز ارادت و فعالیت و نشاط پیدا کرده‌اند.

ولی در دوره معاصر و بعد از اینها، چنین نخواهد بود؛ از یک طرف تسلط و حمایت استعمار و جبران ضعف و کسری‌های استبدادی را نموده، او را همه وقت و همه جا سرپا و بینا نگاه می‌دارد. از طرف دیگر، وسائل فنی و نظامی و اداری و عملی جدید به دولت‌ها اجازه و امکان داده است با دورافتاده‌ترین نقاط کشور و کوچک‌ترین امور ارتباط و احاطه داشته، همه چیز را قبضه نماید و مخصوصاً منابع و موضوعات ذوقی و فکری و معنوی را در اختیار و اداره خود گرفته جای نفس کشیدن برای کسی باقی نگذارند.

اما قبل از آنکه به چاره‌جویی و راه فرار از این بن‌بست پردازیم چند مطلب دیگر را باز در پیش داریم که در این قسمت از بحث بررسی نمائیم و فعلاً لازم است در زمینه تکیه‌گاه فوق یا سنگر دفاعی معنوی ملت، مطالعه بیشتری بکنیم.

## ۵- قدرت فرهنگی و معنوی ایران مرهون چیست؟

می‌گوئیم تسلط و تفوق فرهنگی و معنوی ایران که سبب شده‌است مهاجمین را مقهور و منحل در خود بنماید به‌هیچ‌وجه مرهون سلطنت و مربوط به شاه‌پرستی نیست. بلکه به‌عکس فرار یا عکس‌العمل در برابر آن می‌باشد. برای توضیح و توجه بیشتر به‌شرح یک یک مظاهر و مفاخر و معنویات و فرهنگ و ذوقیات ایران می‌پردازیم، ادبیات، صنایع ظریفه، معماری، قالی، علوم و بالاخره مذهب.

ادبیات فارسی از جهتی پرمایه‌ترین و بارزترین افتخارات ایرانی و سبب شهرت و نفوذ فرهنگ ما در ملل دیگر شده‌است و یکی از مظاهر شعر فارسی، مدح سلاطین و امراء و جلوه‌گاه آن، در دربارها بوده‌است. البته اگر ارزش و شهرت ادیبان را در مضامین مدیحه‌خوانی آن بدانیم، حق است که خلعت این خدمت و افتخار را بر دوش استبداد بیندازیم ولی قصائدی که به‌مدح سلاطین ختم می‌شود و ابیاتی که گرانبهاترین صله‌ها را دریافت می‌کرده‌است وقتی در زمان و مکان و دوران و از قلمرو ممدوح دور می‌شده‌است، خریدار و خواهنده کمتر پیدا می‌کرده‌است. عنصری‌ها، فرخی‌ها، انوری‌ها و قانی‌ها که به لقب ملک‌الشعرایی مفتخر می‌شدند و آن اشعار آبدار را سروده‌اند نام و نشان چندانی از آنها باقی نمانده‌است و در خارج ایران کمتر کسی آنها را می‌شناسد یا یاد می‌کند. اما از ستارگان قَدَرِ اول آسمان ادبیات ایران، اگر فردوسی را که معاصر سلطان محمود غزنوی است کنار بگذاریم، می‌بینیم سعدی و حافظ و خیام و مولوی و امثال آنها که زنده‌کننده و جاویدکنندگان نام ایران در دنیا می‌باشند، تماماً مربوط به دوره‌های نظیر اتابکان یا هرج و مرج دوره مغول و تیمور و دوران ضعف غزنویان و سلجوقیان، یعنی روی هم‌رفته مربوط به دوران‌های ضعف سلطنت و هرج و مرج حکومت استبدادی و معاصر سلسله‌های کم‌قدرت و کم‌شوکت بوده‌اند. این شعراء و نویسندگان نامی، یا مانند ناصر خسرو، اصلاً مدح سلاطین را نگفته‌اند یا اگر گفته‌اند جنبه فرعی و معمولی داشته، ممدوحان آنان گمنام و کم‌اهمیت بوده‌اند. تازه فردوسی که مورد بی‌مهری و طرد پادشاه غزنوی واقع گردیده و دشمن او شده‌است متعلق و مخلوق دوره قبل یعنی مکتب دقیقی و رودکی است که هماهنگ و همزمان با سلسله‌های سامانی و ثمره رستاخیز ملی ایران در برابر ستمگری و سلطه خلفا محسوب می‌شود. طرح شاهنامه را دقیقی ریخت و فردوسی هم ۳۰ سال قبل از به سلطنت رسیدن سلطان محمود، شروع به نظم شاهنامه کرد.

چرا ما مخالف استبدادیم؟ ————— ۳۲۳

بنابراین پادشاهی و استبداد، در پیداشدن شعرای نامی و ادبیات عالی، سهمی نداشته است.

آمدیم سر ذوقیات و صنایع ظریفه و هنرنمائی‌هایی که در نقاشی و خط و ظروف و لباس و ادوات و زینت‌آلات و غیره بروز کرده است. البته مصرف‌کننده و تشویق‌کننده اصلی اشیاء تجملی و هنری، عادتاً سلاطین و اشراف و پولدارها هستند و ظاهراً به آنها حق آب و گل در این قسمت و ادعای عنایت و خدمت می‌دهد. اما: اولاً لازمه قدرت و ثروت و دنیاپرستی، توجه به ظرائف و زوائد زندگی است.

ثانیاً وقتی آثار هنری ایران و زینت‌آلات درباری را با آثار یونان و چین و مصر و فرنگ مقایسه بنمائیم، می‌بینیم به زور طلا و مصالح قیمتی خواسته‌اند به آنها ارزش و جالبیت بدهند و از جهت تناسب ابعاد و شکل و ظرافت و به‌کاربرده‌شدن دقایق و لطافت ذوقی، غالباً متوسط و معیوب است (مثال: تخت طاووس، ظروف سلطنتی، دسته شمشیرها و خنجرها، زربفت‌ها و غیره ...).

اصولاً ذوقیات و هنرها همیشه در حال سرشاری و آزادی فوران می‌کند و از زور و الزام فرار می‌نماید.

اما معماری و ابتکارهای ایرانی در ساختمان، نمونه‌های عالی آن در مساجد و معابد که مورد علاقه و عمل ملت بوده است، دیده می‌شود و سرمایه معنوی مردم است. نه در قصور سلطنتی و بناهای حکومتی و اداری و اتفاقاً روی آنها از طرف دولت‌ها، خیلی بیشتر فعالیت و خرج می‌شده است. مثلاً در اصفهان که این همه مساجد و آثار مذهبی درخشان و شاهکارهای هنر معماری وجود دارد، از کاخ‌های صفوی و دولتی فقط عمارت چهل‌ستون و عالی‌قاپو پابرجا مانده است که به لحاظ صنعت معماری، فوق‌العاده عقب‌تر از گنبد شیخ‌لطف‌الله و مسجدشاه و مسجد چهارباغ است. در حالی که هر یک از سلاطین صفوی، مخصوصاً شاه عباس و شاه سلطان حسین، قصرها و عمارات فراوان، چه خود و چه درباریان و رجال آنها، می‌ساختند. به‌طوری که سیاحان اروپائی نوشته‌اند در سراسر خیابان چهارباغ، از دو طرف تا حدود محل جدید دانشگاه اصفهان، باغات و کاخ‌های بسیار زیبایی وجود داشته است.

اما به طوری که می‌دانید در اروپا این‌طور نیست. اگر کلیساهائی مانند نتردام پاریس و کاتدرال کلن و وست‌منیستر لندن وجود دارد، کاخ‌های سلطنتی و شاتوهای اشرافی فراوان و حتی ورزشگاه‌های عمومی نیز، زیاد دیده می‌شود که هر کدام شاهکاری

به لحاظ هنر و دقت و استحکام بوده، به دستور و به سلیقه و به خاطر پادشاهان و بزرگان و یا دولت‌ها بنا شده‌اند. از قبیل؛ ورسای و لوور پاریس، قصر باکینگ‌هام و برج لندن، کلیزئوم روم، شاتوهای شومبرون وین، ساختمان دانشگاه کراکوی، شاتوی پتسدام پروس، و غیره.

در ایران قبل از اسلام نیز وضع چنین بوده است. در برابر قصور عظیم تخت جمشید و آثار شوش و مشهد مرغاب و نقوش طاق‌بستان، آتشکده‌ها و انبیه مذهبی مهمی نمی‌بینیم. در بحث آخر این بند، آنجا که در زمینه مذهب صحبت خواهیم کرد، توضیح این مطلب داده می‌شود. دیگر از آثار و مفاخر ایرانی که کاملاً جنبه اختصاصی و ابتکاری دارد، قالی ما است. جا دارد راجع به آن جداگانه حرف زده باشیم زیرا از جهات مختلفی قابل توجه و کاشف حقایقی می‌باشد.

الحمد لله این یکی حتی اسم سلاطین را هم روی خود ندارد که بگویند مدیون آنها است. برخلاف ادبیات و انبیه که انتساب آنها را به سلسله‌ها و سلاطین می‌رسانند و مثلاً می‌گویند: شعرای غزنوی، کاروانسرای شاه عباسی یا گچ‌بری سلجوقی، بافت‌ها و نقش‌های قالی ایران و پارچه‌ها عنوان محلی دارد: قالی کاشی، جاجیم کردی، قالیچه ترکمنی، فرش کرمانی، تافته یزدی و غیره، علت واضح است، با آنکه دربارها و خانه‌های اعیان نیز می‌بایستی مفروش شود و گرانبهاترین فرش‌ها را به کار می‌بردند ولی فرش چیزی بوده است که با وضع زندگی و زمین‌نشینی ایرانیان در هر خانه و خیمه و در هر وضع و دوره، مورد حاجت عمومی بوده جنبه تجملی نداشته است تا مخصوص سلاطین و مقربان درگاه شود. بنابراین در تمام مناطق و ادوار بر حسب مواد و ذوق‌های محلی، بافته و خریده می‌شده است. دهاتی و شهری روی آن کار می‌کرده‌اند. قالی ایران جنبه ملی داشته است خصوصاً همان‌طور که تا این اواخر رسم بوده است قالی، گلیم فقط عنوان ااث خانه و زینت را نداشته، اندوخته اقتصادی خانواده‌ها محسوب می‌شده است. دوام فرش و ارزش هنری آن قابلیت فروش و صدور و بالاخره خاصیت استحفاظی آن که هم متاع سنگین قیمت و هم نسبتاً سبک وزن و جمع‌شو است، وضع ممتازی به آن می‌داده است. قالی را زیر چشم و زیر پا و زیر تن می‌توانستند تا آخرین مرحله از دستبرد دزد و غارتگر که از خصوصیات همیشگی ایران و لوازم استبداد است تا حدودی محفوظ و مخصوص به خود نگاه‌دارند.

نظر به جهات و خصوصیات فوق، قالی یک سرمایه و یک صنعت به تمام معنی

چرا ما مخالف استبدادیم؟ ————— ۳۲۵

ملی شده است و تنوع و ابتکار و استحکام پیدا کرده است. افتخار آن را نیز صد درصد به حساب ملت ایران باید گذاشت. این خود نقطه امیدی است باید شکر کنیم که لااقل فرش زیرپائی ملت را سلاطین و لشگریان و نوکرانشان به یغما نبرده برای ما باقی گذاشته اند تا در تار و پود پنبه و پشم و ابریشم بهم آمیخته آن، و در نقش و نگار سیاه و سفید و گریان و خندان آن، و رنگ آمیزی زرد و سبز که مظاهر رنج و رشد ملت است، چه در متن و چه در حواشی، نشانه‌ای از گذشته خود و آئینه‌ای از حال و آینده بینیم.

راجع به علوم و معارف ایران و عامل پیدا شدن و پرورش آن، بهتر است ضمن بحث در مذهب، صحبت کنیم. زیرا دانشمندان ایرانی چه آنها که در زبان فارسی به تعلیم و تحریر پرداختند و چه آنها که تألیفات خود را به زبان عربی نوشته یا در شمار علمای اسلامی و عرب به حساب آمده‌اند، تماماً از شاگردان و استادان مدارس مذهبی بوده‌اند و اصولاً در دنیای اسلام تا قرون اخیر، انفکاک ما بین دین و دانش وجود نداشته بنا به توصیه و امر دین، دنبال ادب و حکمت و هیئت و طب و سایر معارف می‌رفته‌اند و امثال سیبویه و بیرونی و سینا و رازی و غیاث الدین جمشید کاشانی و سهروردی و صدر المتالهین را به دنیا داده‌اند.

در هر حال، امر مسلم این است که اگر گاه احترام و عنایتی از طرف بعضی سلاطین نسبت به علما و علم شده است و یا نام آنها را در دیباچه پاره‌ای کتب می‌بینیم بیشتر از جهت تبرک جوئی سلاطین و تعارف گوئی متداول زمان علما بوده است.

ضمناً این ارتباط و عنایت سلاطین و امرا به دانشمندان هم، در جنب ارتباط و عنایتی که از طرف معتقدان و محافل مذهبی به علوم و فنون می‌شده است، بسیار ناچیز است و هم در جنب علاقه و التفاتی که شاهان نسبت به شعرای مدیحه‌خوان و مطربان و ساقیان خود داشته‌اند. شاهد این مطلب داستان سلطان محمود غزنوی با سه دانشمند بزرگ زمان خود ابوریحان بیرونی و ابوعلی سینا و سهل مسیحی است. فکر نمی‌کنیم تا به حال کسی هم مدعی شده باشد که آورنده و بسط دهنده علم و فلسفه در ایران، سلاطین و مخصوصاً سلطنت استبدادی بوده باشد.

برویم به قلم آخر از این بند یعنی مذهب:

تنها پناهگاه و مقرر مردم ایران از دست استبداد و چیزی که باعث شده است علی‌رغم مظالم و مفاسد و غارتگری‌های همه‌جانبه استبداد، رمقی برای ما باقی بماند و از صفحه

روزگار محو و نابود نشده‌ایم، همانا معنویات و مخصوصاً مذهب ما است. در سایه مذهب، مذهب اسلام، مردم ایران ابراز وجود و عکس‌العمل در برابر استبداد کرده‌اند و هم محل و موفقیتی برای امنیت و فعالیت و نجات یافته‌اند. دیانت در ایران همیشه پناهگاه ضد حکومت بوده‌است. علمی بوده‌است برای ملت علیه دولت‌ها و بیدادگری آنها. در آنجا و در اعتقاد به آخرت، پناه و امید و توسعه و مشغولیت برای خود جستجو می‌کردند. علی‌رغم دعوی شوکت و تحمیل حکومتی که سلاطین غاصب برای خود جستجو می‌کردند. مردم نظائر آنها را برای پیشوایان دین قائل می‌شدند. مثلاً مدایحی که شعرا در نعت رسول و دودمان او سروده‌اند، یا تشریفات و عناوینی که برای ائمه و امامزادگان قائل شده‌اند (از قبیل: شاهزاده عبدالعظیم، السلطان علی بن موسی الرضا، اعلیحضرت ولی عصر، شاه جمال قم، شاه چراغ شیراز). همچنین توسعه و تزئین و تجلیلی که در مورد بقاع متبرکه و معابد و مساجد به کار می‌بردند مانند: (طلاکاری گنبد، چراغ‌گذاری ضریح، نقره و تزئین‌های دیگر آستان آنها، در برابر کاخ‌های ساطین).

روحانیون یگانه دسته‌ای بودند که زیر بار سلاطین نمی‌رفتند و از آنها اجرت و دستور نمی‌گرفتند و قیام‌ها نیز به وسیله و به نام دین صورت می‌گرفت. اگر احیاناً بعضی روحانیون روی ارادت سلاطین، به مقام دامادی یا ندیمی شاه می‌رسیدند، موقعیت روحانی و وجه ملی خود را از دست می‌دادند.

به تبع دیانت و روحانیت، علوم نیز استقلال پیدا کرده‌است و مردم از طریق خیرات و مبرات و وجوهات مذهبی یا موقوفات علمی، اخلاص و اشتیاقی به خرج می‌دادند و در این زمینه‌ها مشتاقانه و آزادانه فعالیت‌هایی می‌کردند.

علت قضایا و توجیه واقعیات فوق، روشن است و ناشی از اسلام و مخصوصاً از تشیع می‌باشد. علاوه بر آنکه مسلمانی یعنی تسلیم در برابر مشیت حق و تعظیم و بندگی انحصاری به درگاه ذوالجلال او، امتیاز تشیع بر تسنن در این بوده‌است که پیروان علی (ع) از ابتدا زیر بار خلافت و حکومت کسانی که حکم ولایت و وصایت از جانب خدا و رسول نداشته‌اند و امامت آنها از طریق نیرنگ و زر و زور تحمیل می‌شده‌است، نرفته‌اند. در عالم تسنن، خلیفه را اعم از خلفای راشدین و امویه و بنی‌عباس و عثمانی، «اولوالامر» و جانشین پیغمبر و صاحب حق امر و نهی در کار دنیا و دین می‌دانستند. روحانیت و قضاوت و فقه، در تمام مراحل، هر لحظه منصوب و



مأجور و مأمور خلیفه یا سلطان بود. ولی تشیع حساب خود را به کلی از خلفا و حکومت‌های وقت و سلطنت جدا کرده و تا زمان ائمه اطهار از آنها دستور می‌گرفتند. بعد از غیبت نیز مدتی نیابت و سپس مرجعیت بر افکار و اعمال شیعیان، حکومت داشت و دارد. به طوری که می‌دانید، مرجعیت و مفتوح بودن باب اجتهاد در شیعه، علاوه بر آنکه به این مکتب، طراوت و امکان مطابقت دائمی با حوادث و تحولات زمان می‌دهد، برای آن تأمین استقلال کلی و خاصیت دموکراتیک یا مردمی کرده است. زیرا مراجعه به فقیه و قاضی واعظ و امام و انتخاب و اختیار مرجع تقلید، بسته به نظر و توجه خود مردم است. بودجه روحانیت و فعالیت‌های دینی نیز مستقیماً به وسیله مردم تأمین می‌شود.<sup>۱</sup> بنابراین تشیع توانسته است در عین سادگی و عدم تجهیزات جنگی و سیاسی و ضعف اولیه، قلمرو خود را در قلوب و افکار مسلمان‌ها و مخصوصاً ایرانیان (که هم از خلفای سفاک و عیاش متعصب عرب تنفر ملی و دینی داشتند و هم از استبداد بعد از استقلال ایران به ستوه آمده بودند)، توسعه دهد و برای خود استغنا و استقلال حفظ نموده مأمون و مفری گردد. نه تنها فرقی دیگر اسلام برخوردار از این نعمت نبودند بلکه آئین قبلی ایرانیان یعنی کیش زرتشت نیز رسمیت و تابعیت درباری داشت. یعنی دین و دربار همکاری داشته و موبدان مانند شاهزادگان و سپاهیان، طبقات ممتاز کشور را تشکیل می‌دادند و جیره و مقام از شاهنشاه دریافت می‌داشتند. به همین دلیل می‌بینیم در ایران قبل از اسلام آثار و ابنیه مذهبی در برابر قصور سلطنتی، جلوه‌ای نداشته و تحت الشعاع آنها حساب می‌شده است. همچنین در اروپای مسیحی نیز دیانت و روحانیت دارای استقلال و جنبه ملکی نبوده است. کاتولیک‌ها تبعیت از پاپ می‌کردند که خود، دربار و دستگاهی داشت. نظام کلیسا و سلسله مراتب متقن کشیشان در عین آنکه عامل قدرت و قوت و آبرو و پیشرفت برای کاتولیسیسم

۱. برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به کتاب بسیار آموزنده «بحثی درباره مرجعیت و روحانیت».

این کتاب مجموعه‌ای است از ۱۰ مقاله که توسط آقایان علامه سیدمحمدحسین طباطبائی، آیت‌الله حاج سیدابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی، آیت‌الله مرتضی مطهری، مهندس مهدی بازرگان، آیت‌الله سید محمد حسینی بهشتی، آیت‌الله حاج سیدمحمد طالقانی و آیت‌الله مرتضی جزائری نوشته شده و کتاب برگزیده سال ۱۳۴۱ است که توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است. در این کتاب مقاله «انتظارات مردم از مراجع» نوشته آقای مهندس بازرگان می‌باشد که از آثار مندرج در مجموعه آثار (۸)، با نام «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی»، در سال ۱۳۷۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ شده و در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است (ب. ف. ب.).

می‌باشد، نقطه ضعف و جمود حساب می‌شود و جنبه دولتی و تحمیلی و سیاسی، به آن داده‌است. پروتستان‌های انگلیس نیز کلیسا را دولتی و پیوند به‌دربار سلطنتی نمودند. در روسیه قبل از بلشویسم، ارتدکس و تزارها سازش نزدیک داشتند.

بنابراین باید گفت تشیع صرف نظر از نظریات و جهات دینی و اصولی مسأله، خدمت بزرگی به ملت ایران در برابر استبداد کرده‌است. اگر گاه‌گاهی علمائی پیدا می‌شدند که گرایش به طرف سلاطین و حکام می‌کردند بسیار نادر و کم اهمیت بوده‌است و بیشتر سلاطین بودند که برای استحکام کار خود و فریب مردم، به طرف دیانت یا روحانیت روی می‌آوردند. این اقبال و تبلیغ آنها نیز غالباً به ضرر اسلامیت و ملت تمام می‌شده، خرافات و تعصب‌ها را زیاد می‌کرده و از اصالت و استقلال دیانت می‌کاسته‌است (مانند دوره صفویه و قاجاریه).

مساجد و زیارتگاه‌ها و مدارس و آب انبارها و قنوات و بازارها و آثاری که در سایه استقلال دینی در این مملکت ساخته شده و دوام آورده‌است بشمار می‌باشد. مذهب، فعالیت‌های عاطفی و عرفانی و ذوقی و علمی کثیری نیز برای مردم فراهم نموده، مانند قطبی بوده‌است که ستم‌دیدگان و غارت‌زدگان استبداد را از همه طرف به جانب خود می‌کشیده، به آنها حیات و حرکت می‌داده‌است.

البته در اصل ادیان و مذاهب دیگر نیز، دین همیشه نقش حمایت و هدایتی در برابر حکومت‌های جور و جهالت را داشته‌است و اصولاً وقتی به سراغ سرچشمه برویم، ادیان الهی و بسیاری از انبیاء و منادیان توحید، نهضتی و مقاومتی در برابر جباران و مستبدین ابراز کرده‌اند. مأموریت موسی، پایین آوردن فرعون از تخت تکبر استبدادی و تبعیض‌نژادی است و نجات دنیوی و اخروی بنی اسرائیل را تعقیب می‌کند. در برابر ابراهیم، نمرود و شداد را می‌بینیم، یحیی با بخت النصر در می‌افتد. در برابر عیسی، فریسیان مغرور یهود، با همدستی حاکم امپراطوری روم صف می‌بندند. قیام پیغمبر خودمان، خاری به چشم و تیری به جان اشراف متکبر و متمول قریش است. آنجا که موسی، پرورش یافته در دامان فرعون، به او می‌گوید:

«وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ»<sup>۱</sup>

جواب همان منت‌گذاری و داعیه خدمت‌گذاری سلاطین به رعایای اسیر است. در برابر هر یک از ائمه نیز، معاویه‌ای و یزیدی یا هارونی و مأمونی را می‌بینیم.

۱. سوره شعراء/ ۲۲: این هم نعمت و خدمتی شد که بر من منت گذاشته بنی اسرائیل را بنده خود کرده‌ای؟

چرا ما مخالف استبدادیم؟ ————— ۳۲۹

آب دین و استبداد، هیچ‌گاه در سرچشمه در یک جوی نرفته و نخواهد رفت. این تعارض و جنگ، همیشه وجود داشته و خواهد داشت. نه خدا می‌تواند فرمانروایی سلاطین و فرمان‌بری مردم را اجازه دهد و ببیند، و نه حکومت استبدادی و طاغوت‌های قدیم و جدید، می‌توانند قبول اطاعت و اعتقاد مردم را به چیزی جز به اوامر، منافع خود بنمایند. خداوند در قرآن از یک طرف می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»<sup>۱</sup>

و از طرف دیگر از قول فرعون چنین نقل می‌کند:

«وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي»<sup>۲</sup>

این بیان فرعون همچنین آنجائی که می‌گوید:

«ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ.»<sup>۳</sup>

و یا:

«مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ.»<sup>۴</sup>

همه‌جا زبان حال سایر فرعون‌ها و منطبق همه حکومت‌های استبدادی و دستگاه‌های انتظامی و تبلیغاتی آنها است. اسلام برای ملت‌ها نه تنها در گذشته مقرر و مقرری در مقابل استبداد و اسارت بوده و تا حدودی که آن‌را درک و اجرا کرده‌ایم، اجازه داده است مختصر شخصیت و رفعتی برایمان باقی بماند و یاغیان و مهاجمین، چون چنگیز و تیمور را بالاخره مقهور معنویت و ملیت ما بنماید، بلکه با منافع بی‌پایانی که به لحاظ رستاخیز انسانیت در بر دارد، با آن هدف‌اعلای بینهایت که فرا راه مؤمنین می‌گذارد و ایدئولوژی‌ها و شعارهای جاویدانی که دارد، بعد از این نیز می‌تواند نور انقلاب و پرچم نجاتمان باشد.<sup>۵</sup>

۱. سوره نساء/ ۴۸: خداوند هرگز نخواهد بخشید که او شریک قرار داده شود و غیر از آن‌را به هر کس بخواهد می‌بخشد.

۲. سوره قصص/ ۳۸: ای گروه اشراف و خواص، برای شما خدائی غیر از خودم نمی‌شناسم.

۳. سوره غافر(مؤمن)/ ۲۶: بگذارید موسی را بکشم و پروردگارش را (به کمک) بطلبد همانا که من می‌ترسم آئین شما را عوض کند یا در کشور خرابی و تباهی ایجاد کند.

۴. سوره غافر(مؤمن)/ ۲۹: برای شما نمی‌بینم (نمی‌پسندم و اجازه نمی‌دهم) جز آنچه که خودم می‌بینم و جز آنکه به شاهراه ترقی و پیشرفت به چیز دیگری راهنمائیتان کنم.

۵. رجوع شود به نشریه تعلیماتی «مبارزات مذهبی، مبارزات سیاسی».

### ۶- مسأله شخصیت و آزادی در حکومت استبدادی:

تا اینجا صحبت از زیان‌ها و آثاری بود که حکومت استبدادی به لحاظ منافع مادی، حقوقی، خصوصی یا اجتماعی و ملی دربرداشت. این مضار و آثار، البته بسیار دلخراش و عظیم است. اما هر چه هست مادی و از جهتی سطحی است.

شاید به لحاظ اشخاصی، بالاخره قابل جبران و ترمیم باشد. اما نتایج استبدادی به این مرحله ختم نمی‌شود. تأثیرهای عمیقی داشته و دارد که به سهولت قابل جبران و ترمیم نیست. روی خود شخص و در ذات و ساختمان او نفوذ کرده حتی در نسل ریشه می‌دواند. در میان این آثار در مرحله اول از شخصیت صحبت خواهیم کرد. شخصیت به معنای ملکات و خصال و خصوصیات است که به یک فرد استقلال و استحکام و صفات اختصاصی می‌دهد.

البته استبداد یک مسئله و یک قضیه ساده بیش نیست و «ناشی از فاعل ما یشائی» و حکومت فردی می‌باشد که سعی دارد همه چیز را وابسته به خود کند ولی از همین یک مسئله و سرچشمه واحد، آنقدر نهرها و جریان‌ها به تمام نواحی و شئون ملک و ملت سرازیر می‌شود و به همه جا نشت و نفوذ می‌کند که کمتر چیزی ممکن است از آن مشروب نشود و تحت تأثیر قرار نگیرد. اتفاقاً عمده بیچارگی‌ها و ضررهای استبداد، همین خرابی‌های نفسانی و آثار تربیتی آنست که به مصداق:

«وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَ  
اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ»<sup>۱</sup>

نه تنها آبادی و تولیدات مادی کشور بلکه نسل و نژاد را بر خلاف مشیت الهی و سنت طبیعی تباه می‌نماید. اما تأثیر استبداد روی افراد و کشتن شخصیت از راه‌های عدیده است.

در مرحله اول آنکه هر کس در معرض ظلم و تعدی قرار می‌گیرد و اجباراً تن به آن می‌دهد یک حالت سرشکستگی و خواری در او ایجاد می‌شود و تا زمانی که خود را از زیر آن بار بیرون نیاورده و انتقام از ظالم نگرفته باشد، احساس نفرت از

→ این اثر در سال ۱۳۴۱ تألیف و چاپ شده و سپس در سال ۱۳۴۲ به مناسبت آغاز محاکمه سران و فعالین نهضت آزادی ایران، در خارج از کشور تجدید چاپ و منتشر گردید. فروردین ۱۳۵۵ چاپ سوم و شهریور ۱۳۶۰ چاپ چهارم این اثر انجام شد ولی تاکنون در قالب مجموعه آثار ارائه نشده است (ب.ف.ب).  
۱. سوره بقره/ ۲۰۵: چون به حکومت رسید کوشش می‌کند نژاد (شخصیت) و کشت (اقتصاد) را در کشور نابود کند و حال آنکه خداوند فساد را دوست ندارد.

چرا ما مخالف استبدادیم؟ ————— ۳۳۱

خویشتن می‌نماید. و با طول زمان احساس یأس بر آن مزید می‌گردد. ناامیدی‌های حاصله از سلب امنیت که به‌عنوان دومین اثر استبداد بیان کردیم، احساس یأس و بی‌حاصلی حرکت و فعالیت را از فرد به اجتماع تعمیم می‌دهد و انعکاس آن مجدداً روی فرد و شخصیت برمی‌گردد.

ثالثاً بی‌حاصلی و بی‌حرکتی افراد با به‌کار نیفتادن سرمایه‌های مادی و معنوی و با عدم همکاری که دنباله سلب امنیت قضائی است، تقویت و تثبیت می‌شود. در نظر مردم ارزش و اثری برای خود آنها احساس و اثبات نمی‌شود شاید به کلی سلب عقیده و امید، نسبت به محیط و نژاد بشود و رفته رفته به هر چیز و هر کار بدبین می‌گردد. در محیط استبداد چون اشخاص به‌دستور و به خاطر دیگری کار می‌کنند و مزدور هستند، کار برای آنها به جای لذت و شرافت، مشقت و ذلت می‌آورد، تا بتوانند، از زیر بار آن شانه خالی می‌کنند. عادت فرار از کار، طبیعت ثانوی و سنت ملی می‌شود. اما کسی که به سلیقه و به سود خود کار می‌کند عاشق کار و طبعاً فعال می‌گردد. ما وقتی وضع خود را با روشی انتقادی و صادقانه، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم به وضع شرم‌آوری شخصیت و ارزش خود را کوچک می‌بینیم. این تنبلی و فرار ما از کار کردن، ثمره دیگری از شجره خبیثه استبداد است. نا معلوم بودن آینده‌ی آن شخص که در اختیار دیگری است و عدم دخالت او در سرنوشت خود که آن‌هم به‌دست دیگری است، قهراً موجب از بین رفتن انگیزه تلاش شخصی، در بهبود وضع موجود و ایجاد وضع بهتر می‌شود. این احساس بی‌تأثیری در سرنوشت خویش و در سرنوشت اجتماع، خاصه رژیم استبداد و آنجائی است که امور دستوری و مقامات و مزایای، مرحمتی باشد. در چنین محیطی فقط از یک راه امکان رفع شر و جلب خیر به روی مردم باز است: به‌دست آوردن دل ارباب یا تطبیق خود در جهت منافع و تمایلات او یعنی استعفا از کلیه تمایلات و نظریات خود به خاطر زنده‌ماندن و نان خوردن، یا کسب موقعیت و مقام کردن. این همان امحاء شخصیت و تن دادن به تملق و تکدی و تدنی برای تقرب به سلطان یا ما فوق است که سگه رایج و محصول وافر کلیه رژیم‌های استبدادی می‌باشد و نمونه‌های آن را در صورت‌های گوناگون دیده و می‌بینیم. در چنین محیطی همه استعدادها و اراده‌ها خفته و خفه می‌شود و به‌جای همه آنها، یک استعداد رشد می‌نماید: **نوکری!**

شخص وقتی ارزش خود را فراموش می‌کند و شخصیت خود را از دست می‌دهد،

به سرعت و سهولت قبول هر رنگ و حالتی را می‌نماید و حاضر به هر عملی می‌شود. اما در اجتماعی که قانون حکمفرما باشد و مردم روی قاعده و قراری زندگی کنند و زمام کارها در دست افرادی از خود مردم باشد و احساس نمایند که با بیشتر کار کردن و ابراز لیاقت، احراز وضع بهتری می‌نمایند، طبیعی است که استعدادها و تلاش‌ها را بلافاصله در زندگی روزانه و در آینده خود و خانواده‌شان مشاهده می‌نمایند و مآلاً تشویق می‌شوند و احساس ارزش و اثر برای خود می‌نمایند و سپس بیشتر به فعالیت می‌پردازند و سرمایه و توانائی جدیدی از خود بروز می‌دهند که قبلاً سراغ آن‌را نمی‌کردند.

همچنین حکومت مردم به دست مردم و وا گذاشتن سرنوشت آنها به خودشان سبب می‌شود که اشخاص چوب بدی‌ها و تنبلی‌ها و کسری‌های خود را به زودی بخورند. بنابراین به زودی در صدد اصلاح خویش برمی‌آیند. کسری‌ها را پرمی‌کنند، به کار می‌افتند و تنبلی از بین می‌رود. این خود تمرین و تربیت است، نسل هم، رفته رفته عوض می‌شود.

جان دیوئی می‌گوید:

«هدف نظم سیاسی آن است که فرد را کمک کند تا خود را کاملاً پرورش و نمو دهد. نیل بدین مقصود، تنها در صورتی میسر است که هر یک از افراد در حدود ظرفیت و قابلیت خود بتواند در تعیین خط‌مشی و سرنوشت جماعت سهیم گردد». در محیط استبداد، برای آنها که نخواهند به کلی تسلیم گردیده شخصیت خود را از دست دهند و ضمناً حاضر به فدا شدن و مقاومت و مقابله هم نباشند، یک راه فرار وجود دارد: دست به تقلب زدن، فریب دادن منعم یا ارباب از طرق گوناگون که یکی از آنها همان تملق است.

در محیط‌های استبدادی، دروغ و تزویر و کلاه‌گذاری به عنوان راه‌های دفاعی حفظ نفس و مال، یا تمهید منافع و مقامات، پدیدار می‌شود. ناگفته نماند که تن به دروغ و ریا و تقلب و تزویر دادن هم مستلزم محو یا لااقل ضعف شخصیت است. والا یک انسان آزاد ارزنده که برای خود ارزش و امتیاز قائل باشد نه حاضر به کج و خم کردن قامتش در برابر کسی می‌شود و نه حاضر به کج و خم کردن زبان و عملش. او در هر حال، راست و استوار می‌باشد.

به این ترتیب و در هر حال، وقتی از انسان شخصیت رفت، همه چیز رفته است. حیوانی است برای خوردن و خوابیدن، و برای خوردن و خوابیدن، ناچار است

چرا ما مخالف استبدادیم؟ ————— ۳۳۳

بارکشی و نوکری کند. در حقیقت از حیوان هم پست تر می شود چون فاقد غرائز طبیعی و صاحب سرمایه های عقلی است که در جهت خلاف و ظلم به کار می برد:

«أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»<sup>۱</sup>

استبداد هر گونه انسانیت و امکان و امید تکامل را از تابعین خود سلب می نماید! یک نوع کشتن شخصیت هم در رژیم های استبدادی صورت می گیرد که ظاهراً عنوان و ادعای ارتقا را دارد و نظیر آن را در کشورهای غربی مخصوصاً در ملت آلمان مشاهده می نمایم: تبدیل شخصیت انسان صاحب مسئولیت و تشخیص، به یک مأمور اجرائی قوی ولی مطیع و خودکار که اراده اش را در اختیار کامل مافوق قرار می دهد. می بینیم ملتی که چنان افراد بلندفکر دانشمند با استعداد و حتی با عاطفه در دامن خود پروراندند و می پروراند گروه کثیری از همین مردم، آلت های بلااراده و عاشق های فرمانبردار قیصرها و هیتلرها می شوند و آیشمن وار، هزار هزار، میلیون میلیون، مردم و مخالفین سیاسی خود را می سوزانند و می کشند ...

جمله «الْمَأْمُورُ مَعْدُورٌ» که شعار کارمندان استبداد است و در مملکت خودمان زیاد به گوشمان می خورد، مظهري از همان ترتیب و عادت، برای محو شخصیت و رفع مسئولیت می باشد.<sup>۲</sup>

از طرف دیگر استبداد به دلیل حفظ مقام و موقعیت خود و هم به دلیل حسادت و خودخواهی بشری، اصلاً نمی تواند بیند فرد شاخص و نمونه های با ارزش مافوق او، در قلمروش پیدا شود. او شخصیت گش است و اگر احیاناً فردی از افراد، سر بلند کند و به نحوی از انحاء، احتمال تحت الشعاع قرار دادن سلطان برود، او را سربه نیست می کند. مقربان و اطرافیان نیز نمی توانند بینند کسی عنوان و شخصیت پیدا کند. بنابراین ملاحظه می کنید از هر راه که «شخصیت» بخواهد در حول و حوش و در حواشی سلاطین و رؤسای مستبد، سر در آورد خفه و کشته خواهد شد. و بزرگ ترین لطمه استبداد همین شخصیت کشی است و تا هر جا که حکم و حکومت استبداد پیش

۱. سوره اعراف / ۱۷۹: ایشان نظیر چهار پایان، بلکه فروتر از آنان هستند.

۲. این جمله را که غالباً به زبان عربی ادا می کنند و می خواهند جنبه مسلمانی و اجازه تلویحی دینی به آن بدهند و بهانه جوئی برای افسران ظاهراً مؤدب و ظاهراً مسلمان می باشد، درست بر خلاف دستوری است که حضرت امیر در عهدنامه معروف خود به فرماندار اعزامی به مصر، مالک اشتر، صادر می فرماید: «ای مالک ... هرگز مگو که من مأمورم و معذور، هرگز مگو که به من دستور داده اند باید کورکورانه اطاعت کنم. هرگز طمع مدار که تو را کورکورانه اطاعت کنند.

رود مثل باد سام، ریشه‌های شخصیت را خشک می‌کند. همین فرمول بسیار متداول و مترقیانه امروزی کشور ما و سکه رایج «به پیروی از منویات ملوکانه»، چه معرف خوبی از اقرار و اعتراف به نحوه شخصیت اداری و انسانی دولتیان است و چه شعار خطرناک و ننگینی می‌باشد.

### اما آزادی ...

آزادی علاوه بر آنکه به خودی خود مطلوب و مطبوع و لذیذ است و انسان‌های انسان‌صفت، نفس آن‌را عزیزتر و شیرین‌تر از هر چیز دانسته، مرگ‌را بر زندگی بدون آزادی ترجیح می‌دهند و برای خاطر آن حاضرند از هر نعمت و راحتی دست بکشند، اصلاً سرمایه‌ی انسانیت برای دنیا و آخرت و اسباب رشد و ترقی و سعادت است. مستبدین و متملقین آنها و فریب‌خوردگان‌شان از همین جا حمله را شروع کرده به طوری که در قسمت اول اشاره شد با قیافه حق‌به‌جانبی می‌گویند، مردم بی‌سواد نادان و ملت فاسد را اگر به حال خودشان وا بگذاریم، یا راه خرافات و جهالت را پیش می‌گیرند و یا به‌جان یکدیگر افتاده و آشوب و خرابی به‌پا می‌شود. این مردم محتاج به‌قیم و اداره‌کننده و توسری‌زننده هستند.

اولاً به آقایان می‌گوئیم از کجا معلوم خود شما هم بی‌سواد نادان و تنبل و محتاج به قیم و توسری‌ناباشید؟ کی شما را صالح و لایق قیمومیت بر سایرین و اداره کردن و توسری زدن و صاحب چنین حقی تشخیص داده است؟ البته که باید در یک جامعه نظم و حساب برقرار باشد و امور سر و سامانی داشته، مسئول و مدیر وجود داشته باشد. ولی آن مسئول و مدیران را باید خود مردم یا لاقبل معتمدین و نمایندگان مردم تعیین کنند، نه هر کس و ناکسی خود را رئیس و صاحب اختیار بداند.

ثانیاً آیا شما خود را در عالم بصیرت و مصلحت‌اندیشی بشریت، از خالق بشریت هم داناتر و دلسوزتر می‌دانید؟ خداوند آزادی را به انسان ارزانی داشته او را مختار کرده حتی از فرمان او سرپیچی کند و به پیروی از هوای نفس، یا اغوای شیطانی برود. شما دایه‌مهربان‌تر از مادر شده‌اید؟

این طرز تفکر و ادعاهای آقایان، هم معارضه با مشیت الهی است و هم اهانت به فرهنگ ایرانی. اتفاقاً همان تحیر و تردیدی که آزادی و اختیار به انسان می‌دهد و او را وادار به هوشیاری و تفحص و تجربه و تجمع و تصمیم می‌نماید، اسباب کار تکامل



و رشد و منشاء هوش و عقل و علم و اراده بشری است.

حیوان، غیر آزاد و غیر مختار بوده، محکوم به تبعیت از غریزه است و یک راه بیشتر در زندگی ندارد. آن یک راه را درست می‌رود. ولی همیشه همان راه را می‌رود و به همان حال که بوده است باقی می‌ماند. اما انسان آزاد و مختار، موجود گویا و شنوایی شده است که چه راه خلاف پیش بگیرد و چه راه صواب پیماید، دائماً پیش می‌رود، در تکامل و ترقی است. البته خط‌ها و خطاهای خود را اصلاح می‌نماید (و اگر فرد این کار را نکرد، اجتماع او را جلوگیر می‌شود)، ولی به‌طور کلی، وقتی برخوردار از موهبت آزادی و شخصیت باشد، بیشتر راه کمال و سعادت را خواهد پیمود. در هر حال، اساس خلقت و قرار طبیعت بر این بوده است که لگام بشر را (هر قدر سرکش یا ناپینا باشد)، به‌گردن خود او بیندازد و او را اجتماع، او را مسئول و مدیر خود بنماید. خدا نخواسته است که انسان غیر از خودش آقابالاسر داشته باشد. وقتی به پیغمبران برگزیده، جز هدایت و دلالت، اجازه و نیروی اجبار و الزام نداده و گفته است «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»<sup>۱</sup> به‌طریق اولی، چنین حقی را به هر فاسد و فاسقی عطا نفرموده است و اگر کسی چنین غصب حق کند، خیانت به بشریت می‌نماید. راه‌های الهی یا طبیعی را سد می‌کند. با اسارت و انحصار و اجبارهایی که در مملکت برقرار می‌سازد، جلوی ذوق‌ها، دیده‌ها، فکرها، زبان‌ها، حرکت‌ها و پروازها را می‌گیرد.

انسان در اساس و به‌لحاظ فعالیت قوای حیاتی، مانند حیوان است. شما می‌بینید وقتی مرغ هوا، یا وحوش صحرا را در قفس می‌اندازند چگونه پژمرده و راکد شده گاهی از زاد و ولد هم می‌افتند. آن وقت چگونه ممکن است انسانی که میدانگاه حرکت ذهن و خیال او و پرواز ذوق و فکرش از بر و بحر، از زمین و آسمان نیز فراخ‌تر، است وقتی در بند استبداد و قیود همه‌جانبه‌ای که آزادی او را محدود می‌سازد اسیر شد، به جنب و جوش و به جلوه و تولید در آید؟

پس به‌طور کلی استبداد سبب می‌شود که در بعضی از افراد از طریق محو شخصیت، نطفه‌های انسانیت و ترقی را عقیم‌سازد و در سایرین و کسانی که از دستبرد وی مصون مانده‌اند، از طریق سلب آزادی، جلوی بروز و ظهور و سردرآوردن استعدادهای آنها و نبوغ و ترقی را بگیرد.

---

۱. سوره بقره/ ۲۵۶: در دین اکراه نیست.

### استبداد بزرگ‌ترین دشمن انسان، و اسباب کار شیطان است.

از این بابت، دونوع استبداد وجود دارد. یکی استبداد مدیر و مهربان و دیگر استبداد بی‌بند و بار آدم‌خوار. اولی استبدادی است که در عین اعمال زور و انحصار قدرت، خود را موظف به تأمین خوراک و مسکن و مایحتاج ملت و حتی تربیت و ترقیات مملکت می‌داند و از نوع دیکتاتوری‌های اصلاح‌طلب فاشیستی و کمونیستی است. دومی استبداد عیاش جبار است که نظایر زیاد در قدیم و مشرق‌زمین دارد. استبداد اول خیلی که وظیفه‌شناس و بی‌غرض و خدمتگزار باشد تازه جامعه انسانی را تبدیل به جامعه زنبور عسل و مورچگان موریس مترلینگ می‌نماید. در این جامعه‌های حیوانی، احتمالاً نظم و تقسیم کار و انضباط و حسن اداره، ممکن است وجود داشته باشد و هر عنصری به بهترین وجه برنامه‌ای را که به سود جامعه است، انجام می‌دهد. اما بالاخره هر چه باشد، یک جامعه حیوانی است، همان است و همان می‌ماند که هست. اگر حرکت و پروازی هم مانند توده چسبیده به ملکه زنبور عسل بنماید، حرکت کورکورانه و دستوری (غریزی) است.

شخصیت و ذات فرد چیزی کسب نکرده و کمال و ادراک و اراده‌ای بر خود مزید نکرده است. بلکه اگر از آنها جدا شود پراکنده و هلاک می‌شود. قدم از مرحله حیوانی فراتر نگذاشته است. استبداد دوم که تکلیفش معین است، اگر خُسنی داشته باشد همان خرابی و ستمگری او است که زود سبب گسیختگی شیرازه دولت و برانگیختگی ملت گردد.

### ۷- اخلاق و تقوا در حکومت استبدادی:

در محیط استبداد تکلیف اخلاق و سایر صفات چه می‌شود؟

ظاهراً ارتباطی میان حکومت و اخلاق نیست. هر یک قلمروی جداگانه دارند. اروپائی‌ها هم که روشنفکران خود فروخته‌ی ما، مقلد آنها هستند، میان دین و سیاست جدائی انداخته از این بابت بی‌مذهبی و حتی بی‌اعتنائی به تقوا و صفات اخلاقی را تجویز نموده‌اند. ولی در حقیقت و در عمل، ارتباط بسیار نزدیک و تاثیرهای متقابل شدیدی، میان آن‌دو وجود دارد.

در بند گذشته دیدیم استبداد چگونه با محو شخصیت (که خود پایه اخلاق و کمالات است)، مردم را به تقلب و تزویر تشویق می‌کند و قبلاً نیز ملاحظه شده که بر

چرا ما مخالف استبدادیم؟ ————— ۳۳۷

اثر بی‌پناهی و عدم امنیت قضائی، مردم ناچار به خریدن قاضی و کارمند اداری شده، ارتشاء در مملکت رواج پیدا می‌کند. آنهایی را هم که می‌خواهند مستقل از دولت به شغل آزاد پردازند، آلوده می‌سازد. در این بند می‌خواهیم با تفصیل بیشتر و تعمق، به ریشه‌های تاثیر حکومت روی اخلاق و تقوا پردازیم.

اخلاق به‌طور کلی مترادف و محتاج به تربیت است. در تربیت و توجیه مردم نیز، مسلم است آنقدر که تأثیرهای عملی محسوس و تحریک‌های انتقامی موثر است پند و موعظه و حتی استدلال، اثر ندارد. در یک رژیم استبدادی تأثیرها و تحریک‌های ناشی از منشاء قدرت، در جهت بی‌نیازی از تقوا است. احساس بی‌اثری و بی‌خاصیتی که مردم از مکارم اخلاق و فضائل می‌نمایند، مکارم اخلاق و فضائل را در نظرها از ارزش می‌اندازد. جوان‌ها وقتی به چشم خود می‌بینند مصادر امور و صاحبان مال و مقام فاقد فضل و تقوا بوده و موقعیت آنها مدیون تقرب به درگاه و تشبث و تعلق و دسیسه است، خواه ناخواه تأسی خواهند کرد.

قدرت اجراء و دستگاه قضا نیز وقتی از جاده عدالت و استقلال خارج شد سودجویان و شیادان توانستند با شریک کردن وابستگان به مستبد کل، و خریدن مجریان و قاضیان، دست به هر غارت و تجاوز بزنند و مصون و محترم باشند، چنین نمونه‌های زنده، بهترین شاهد و درس عبرت برای تخریب اخلاق عمومی و تشویق مردم به انحراف و استفاده‌های سوء می‌باشد. اصولاً قبح کارهای بد و حریم حیا از بین می‌رود. از طرف دیگر در دولت‌های تحمیلی استبدادی، یا استعماری، برای خاموش نگاه داشتن افراد و جلوگیری از هر گونه نارضایتی و عکس‌العمل و قیام، طبعاً سعی دارند افراد را به نحوی دلخوش و مشغول و بی‌خاصیت نموده از تندی و تحرک بپندازند. بنابراین خوش‌گذرانی‌ها و موجبات تخدیر و فحشاء را ترویج می‌نمایند. از قبیل رقص، آواز، قمار، نمایش‌های شهوانی، مشروبات الکلی، تریاک و هروئین و امثال اینها. حدّ اعلا و مشروع و مقبول این مشغولیات، تفریحات ورزشی خواهد بود. مردم و مخصوصاً جوان‌ها به آن قبیل سرگرمی‌ها رو می‌آورند. اشتغالات به اصطلاح هنری، تنها اشتغال و ارزش مطلوب جامعه شده، کمالات اخلاقی و لذائذ معنوی و علمی دیگر محل و موردی پیدا نمی‌کند.

اصولاً شرایط محیط و مشاهدات و مسموعات نه تنها در جوانان نارس بلکه در مسن‌ها تأثیر داشته، ذهن و حواس همه‌را متوجه و مشغول به مطلوب‌های پست زندگی

می‌نماید و نطفه‌ها از اول انعقاد، ضایع و نسل خراب می‌گردد.  
 تقوی و مکارم اخلاق چون خصلت مقامات استبدادی و صاحبان مناصب نیست و با آمال و اعمال آنها نیز منافات دارد قهراً باید مستور بماند زیرا سبب طرد و زیان دارندگان آن می‌شود. آن وقت در چنین جامعه، اراده آهنین و ایمان مرسلین لازم دارد که باز کسی پابند و طالب اخلاق باشد. چگونه پدران و مریبان می‌توانند جوانان را به راه راست بکشانند؟ علاقه‌مندان به اخلاق و دل‌سوختگان شرافت و تربیت، هر چه فریاد بکشند و جوش بزنند چون اختیار امر و نهی و جلوگیری از مفاسد در دست دولت استبداد است، فریاد و فغانشان مسلماً به‌جائی نخواهد رسید.

این حکایت را حتماً شنیده‌اید که در ابتدای دعوت حضرت ختمی مرتبت، عربی که مختصر تمایلی به مسلمان شدن پیدا کرده بود ولی نمی‌توانست یکسره ترک عادات و علایق قبلی را بنماید می‌گوید یا رسول الله من حاضر من حاضر فقط یکی از دستوره‌ای تو را انجام دهم. حضرت این شرط را قبول می‌فرماید و از او تعهد می‌گیرد که فقط دروغ‌نگوید آن عرب قول می‌دهد و مرخص می‌شود. اما از آن به بعد به هر کار خلافی می‌خواهد دست بزند فوراً به خاطرش می‌رسد که اگر محمد از من پرسش کرد با تعهدی که به راست گوئی دارم نخواهم توانست کتمان کنم و آبرویم می‌رود. به این ترتیب از تمام مفاسد و معاصی، خود به‌خود، باز داشته شد...

حال همان‌طور که صداقت ما در اخلاق است و دروغگو را دشمن خدا می‌گویند، چون دروغ پناهگاه همه مفاسد می‌شود، رژیم استبداد را که پرورش‌دهنده و پخش‌کننده این رذیله است باید ام الفساد نامید.

توضیح آنکه پایه استبداد ناگزیر روی دروغ گذارده می‌شود. زیرا چه پادشاه و چه درباریان و دولتیان، برای آنکه سلطه غیرطبیعی و غیرالهی و غیرانتخابی یک فرد را که در حالت کلی هیچ‌گونه مزیت و فضیلت و حقی بر سایرین ندارد، به حق و به‌جا جلوه دهند و ابهت و جبروت او را در چشم و دل مردم بزرگ کنند، ناچارند به‌انواع تملق‌ها و تظاهرها و تصنع‌ها فضایل و کمالات به او نسبت دهند و بینش و قدرت برای او بتراشند؛ ظل‌اللهش بنامند، قبله عالمش خطاب کنند، قدر قدرتش بگویند، عدالت گسترش بخوانند، تمثالش را بی‌مثال، سایه‌اش را همایون، خاک پایش را سمره چشم‌ها و شپش را منیژه خانم بدانند. از نقص و خطا، میرایش بشمارند، نه کرسی فلک را زیر پایش بگذارند، به‌عرش‌اعلی‌علیین و به‌مقام ربوبیتش برسازند تا رعایا از ترس یا طمع او سرِ اطاعت و عبودیت به‌آستانش بسایند... و او و آنها، با خیال راحت به‌عیش و عشرت پردازند...

چرا ما مخالف استبدادیم؟ ————— ۳۳۹

طبیعی است که چنین دون‌ستائی و دروغ‌پردازی که از حدود مجاز و مقبول تجاوز کرده برای حفظ ارکان استبداد ضرور و واجب می‌شود، به‌سایر مراتب و شوؤن نیز سرایت خواهد کرد. به‌تدریج تربیت و طبیعت ثانوی درباریان و دولتیان و خواص می‌گردد. مرض تدلیس و تزویر و تقلب که چهره‌های مختلف دروغ‌هستند و هر گونه خلاف و فساد که با دروغ بتوان روی آن پرده و سپر انداخت، در مملکت شایع می‌شود. در این صورت چگونه و با چه زوری، قلع ماده این فساد امکان‌پذیر خواهد بود؟ آنچه از خرابی اخلاق و شیوع فساد در حکومت استبدادی گفته‌شد، البته گوشه‌ای و نمونه‌ای بیش نبود. فکر می‌کنیم با تجربیات روزمره و شواهد زنده‌ای که همه ما، از مظاهر گوناگون و از گونی‌های اخلاقی در جامعه خود داریم (و شاید قبلاً متوجه ارتباط مستقیم آنها با خاصیت ذاتی روش استبداد نبودیم) برای اثبات نظریات فوق کافی بوده، تصدیق‌بیش از این لازم نباشد.

#### ۸- ابتکار، استقلال، استبداد:

دو کلمه ابتکار و استقلال نه تنها به‌لحاظ ترکیب لفظی مشابه و کم و بیش هم‌وزن یکدیگرند بلکه در عمل نیز سنخیت و روابط فوق‌العاده ما بین آنها وجود دارد و مشترکاً با سومی تضاد دارند.

نظر به این معنی و تأثیرهای متقابله‌ای که فی‌مابین سه موضوع فوق وجود دارد و کمتر به آن توجه شده است ناچاریم به توضیح و تفصیل بیشتری پرداخته ذهن شما را موقتاً، از یک بحث تحلیلی تعلیماتی سیاسی، دور بنمائیم.

استقلال از جنبه نظامی و سیاسی، آزادبودن یک ملت و عدم اطاعت و انقیادشان را نسبت به همسایگان و سایر کشورها می‌رساند. عدم احتیاج نیز به‌طور غیرمستقیم، لازمه استقلال نظامی و سیاسی است به‌طوری که در قرون معاصر مفهوم استقلال اقتصادی را هم به‌شرایط نظامی و سیاسی استقلال، اضافه کرده اند و فوق‌العاده به آن اهمیت می‌دهند.

حال همان‌طور که شخصی یا مملکتی برای احراز و ادعای استقلال، لازم است به‌لحاظ مالی و اداری منفک و بی‌نیاز از سایرین بوده شخصاً معاش خود را تأمین و جان و مالش را حفظ کند و درغیراین صورت همینکه محتاج به کمک و دستگیری دیگران شد قهراً تبعیت از آنها خواهد نمود و عملاً استقلال و استغنائی خود را از دست

می‌دهد. از نظر فکری نیز اگر ملّتی از عهده حل مسائل زندگی و چاره‌جویی‌های مشکلات خود و مقابله با پیش‌آمدهای مربوطه وجست و خیزهای لازمه در ابداعات و فنون و افکار بر نیامد و تقلیدکننده و نیازمند دیگران شد قهراً نخواهد توانست مستقل و سربلند بماند. شرط استقلال استغنا است و استغنا نیز باید کامل و عام باشد. چه از جنبه نظامی و جنگی، چه سیاسی، چه اقتصادی و چه فکری.

اهمیت مسئله اخیر یعنی ابتکار و استقلال از نظر اقتصادی و جنگی در قدیم چندان محسوس نبود. زیرا تحولات و تغییرات منابع و وسائل اقتصادی و سلاح‌ها و طریقه‌های جنگی بسیار کند بود. ملّت‌ها می‌توانستند قرن‌ها با همان محصولات و مصنوعات قبلی و به کار بردن اسلحه‌های قدیمی که در اصل خودشان اختراع کرده یا از دیگران گرفته‌اند، بسازند و استقلال خود را حفظ کنند. به‌علاوه در جنگ‌ها کثرت و قوت لشکر و عوامل محلی بیشتر به حساب می‌آمد. تاکتیک‌های جنگی و تکنیک‌های تسلیحاتی، ارتباط و انتقال‌ها نیز به‌سهولت و سرعت امروزی نبود. قدرت اختراع و ذوق ابداع و ابتکار، جنبه افتخار و برتری‌های روحی و نژادی را داشته، امتیازاتی از جهات هنری و علمی و تسهیلات زندگی برای دارندگان آن فراهم می‌کرد. فقط گاه‌گاه مواردی مانند دفاع جزیره سسیل و آتش زدن کشتی‌های رومی به وسیله ذره‌بین‌های بزرگ آفتابی یا حيله‌های مبتکرانه‌ای که آنیبال به کار برد، دیده می‌شد. ولی امروز جنگ بیش از هر چیزی، جنبه فنی و علمی پیدا کرده قدرت ابتکار و اختراع از عوامل اصلی پیروزی به شمار می‌رود و مسابقه‌ی تسلیحاتی بیشتر مسابقه تحقیقات علمی و اختراعات فنی در کلیه شعب علوم و صنایع می‌باشد. یک مملکت هر قدر ثروت و صنعت و جمعیت آن فراوان و مجهز و دارای روحیه‌ای قوی باشد فایده‌ای ندارد. در اولین مصاف در برابر حریفی که سلاح جدید یا تاکتیک ماهرانه‌ی مبتکرانه‌ای به‌میدان آورده باشد، مات و مبهوت خواهد شد. نظیر این مطلب را در ژاپن، در تأثیر بمب اتمی، در هیروشیما دیدیم!

در دوران صلح و رقابت‌های اقتصادی نیز که پایه و مقدمه دیگری برای تفوق‌های نظامی و سیاسی می‌باشد، نیروی ابتکار باز نقش اساسی بازی می‌کند. هر سال و هر ماه ماشین‌های تازه و مصنوعات جدید در بازارهای صنعت و تجارت دنیا عرضه می‌شود. کالاهای قدیم از ارزش و قابلیت فروش می‌افتد و اگر کشوری نتواند پایه‌پای اختراعات و ابداعات پیش‌برود و ابزار تولید خود را باب‌روز ننماید مسلماً ورشکست

چرا ما مخالف استبدادیم؟ ————— ۳۴۱

خواهد شد و به لحاظ اقتصادی دنباله‌رو و تابع دیگران خواهد گشت. به دنبال دنباله‌روی اقتصادی، دنباله‌روی سیاسی و محو استقلال پیش می‌آید و یا بالعکس. اما نباید تصور کرد و گفت همان‌طور که در عالم تجارت مبادله وجود دارد و شخص یا کشوری می‌تواند مثلاً تولیدکننده گندم و خریدکننده ماشین باشد پس اختراع و ابتکار را نیز می‌توان به چشم کالای وارداتی نگاه کرد، با پرداخت حق الزحمه و صدور پاره‌ای محصولات و مزایا، مستشار و محقق و مخترع از خارج استخدام کرد و ماشین‌ها و سلاح‌های جدید وارد نمود. این اشتباه است زیرا وقتی رقابت و جنگ در میان بود هیچ ملت و کشوری افراد و اشیاء دست اولش را که عامل موفقیت و دفاع خود اوست، در اختیار رقیب نمی‌گذارد و اگر کسی را بفرستد، یا چیزی را بفروشد مسلماً بیکاره‌ها و وازده‌ها و بنجل‌های خود را آب می‌کند. مضافاً به اینکه سرعت تحولات و ابداعات طوری شده است که تا کشور عقب‌مانده غیر مبتکر بفهمد که در فلان موضوع و رشته خبری شده است و بخواهد پی مشاور یا محقق برود و در کار خود تغییراتی بدهد، قافله صد فرسنگ جلو رفته است و کماکان باید لنگ لنگان از عقب بدود و فاصله‌ها و زوائد دور ریخته را برچیند. در زندگی اجتماع، هر روز هزاران مسأله‌ی پیچیده و مشکل‌بغرنج، پیش می‌آید که اگر خود اجتماع نخواهد یا نتواند به حل و رفع آنها پردازد و منتظر امداد و اعانت‌های خارج شود، کلاش پس معرکه و دائماً گرفتار بیچارگی و واماندگی خواهد بود ...

فکر می‌کنم برای اثبات ضرورت ابتکار و روح استقلال همین کافی باشد که میان آنها رابطه مستقیم و سنخیت و هم‌ریشه‌گی وجود دارد. کسی که طبع مستقل و آزادمنش دارد راضی نمی‌شود نان‌خور دیگران و فرمانبر سائرین باشد. اما برای آدم غیرمستقل فرق نمی‌کند که لباس و خانه‌اش را مردم به او بدهند یا طرز زندگی و عقایدش ماخوذ و تقلید از بیگانگان باشد. مرد با عزت نفس و با روحیه مستقل، هیچ‌گاه حاضر نمی‌شود دوی درد و چاره‌گرفتاری‌های او را سائرین بنمایند یا به آنچه دارد آنقدر بسازد و صبر کند تا دیگران بهتر از آن را ایجاد کنند و او گداوار از آنها اقتباس نماید. شعار چنین مردم و ملت، بالاتر از:

کهن جامه‌ی خویش پیراستن      به از جامه‌ی عاریت خواستن

بوده پیوسته طالب آنند که خود پیش‌قدم و بر تن‌کننده هر جامه‌نوتر و زیباتر باشند و سائرین از آنها تاسی و تبعیت نمایند.

ملاحظه می‌کنید که روح یا خصلت ابتکار، لازمه استقلال است. استقلال فکری، پایه استقلال سیاسی و اقتصادی و نظامی می‌باشد. اگر شخص یا ملتی فاقد استقلال فکری است روحاً و طبعاً مستقل نیست و بنابراین در تظاهر خارجی آن و از جنبه سیاسی نیز عملاً غیرمستقل و غیرآزاد خواهد بود. یک شخص یا یک ملت، یا حساسیت و غیرت دارد یا ندارد. اگر داشته باشد به لحاظ ذوقیات و فکر و علوم و روش زندگی و وسائل عملی نیز می‌تواند قبول تقلید و تبعیت و تکدی سایرین را بنماید. درست است که ممالک صنعتی تمام افرادشان در همه چیز مخترع و مبتکر نیستند و همین که یک ماشینی یا اسلحه یا علم و اسبابی در یک مملکت ظهور کرد ممالک دیگر آن را می‌گیرند و می‌برند. ولی در آنجا تعادل و تبادل وجود دارد. همان‌طور که در زمینه کسب و معاش ممکن است شما پیراهن خود را از فلان دکان بخرید ولی در عوض به او پول بدهید و پول را از طریق کشاورزی به دست بیاورید، اما تبادل و تعادلی که وجود دارد، چنین نیست که در یک کفه جنس و مادیات و در کفه دیگر اندیشه و ابتکار باشد. در هر دو طرف فکر و ابداع است. غالباً مشارکت و همکاری است. به این معنی که مثلاً مملکتی بالن اختراع می‌کند و به آسمان می‌فرستد، مملکت دیگر بالن را پروانه می‌زند و به جلو می‌راند. فکر پروانه‌گذاری را کشور همسایه تکمیل نموده به جای سبک کردن وزن، یک جفت بال می‌گذارد. هواپیمای اختراعی در این مملکت، به مملکت اول برمی‌گردد، از جهت فرمان و وسائل پرواز تکمیل می‌شود... همین‌طور، اختراعات و ابتکارات، دست به دست می‌گردد و هر کدام چیزی بر آن افزوده پایه‌پای هم نردبان تکامل را بالا می‌برند.

ابتکار و نیروی ابداع و اختراع از مظاهر و محصولات شخصیت است. خاصیت تولید و سازندگی و ایجاد است که اختصاص به شخص داشته از وجود او و از شخصیت او سر می‌زند. اصلاً لذت زندگی در تنوع و تولید، دوصد چندان می‌شود. حس اکتشافات نیز هم‌ردیف ابتکار و مظهري از شخصیت است و ناشی از بروز و توسعه شخصیت یا خروج از صدف تنگ خودبینی و خودخواهی و ظهور حس کنجکاو یا خارج‌بینی می‌باشد. پیکر جسمانی و متعلقات مادی برای شخصیتی که در حال رشد و توسعه است کفایت نکرده به آنچه غیر از خود و دور از خود است علاقه‌مند می‌شود. می‌خواهد پوست عوض کند و قدم در دنیای بزرگتری بگذارد. این حس، منافی با عزلت‌گیری و ترس و یأس و پناه‌جویی و به کم‌سازی می‌باشد.



چرا ما مخالف استبدادیم؟ ————— ۳۴۳

وقتی رشد و کنجکاوی در انسان ظاهر می‌شود که نشاط و نموی در روح و نیروهای او پدیدار شده، بخواهد از لانه بیرون آمده و نفس بکشد. عیناً یک بچه خوش‌بینیه شاداب بازی‌گوش که می‌خواهد از آغوش دایه پائین آمده، نفس بکشد، به هر طرف بدود و به هر چیز دست اندازد. ضعف و ناتوانی و حبس و توسری‌خوری، البته مانع همه اینها است. در مورد ما باید گفته شود که این عدم ابتکار و عدم استقلال، امر تصادفی نبوده است بلکه هر دوی آنها مربوط و ناشی از استبداد است. کما آنکه در خارج از ایران نیز دموکراسی یا حکومت‌های ملی، با استقلال و آزادی، با زاینده‌گی و روح اختراع و ابتکار، لازمه داشته و دارد.

لازم است باز توضیح و تأیید بیشتری بیاوریم تا مسلم شود چگونه استبداد مقصر اصلی و گشنده روح اختراع و ابتکار و اکتشاف است.

اولاً استبداد به طوری که در بند ۶ دیدید، شخصیت و استغنا طبع را از بین برده شخص را به تملق و تقاضا و دوری از تلاش و تفحص و تولید عادت می‌دهد. کسی که خود را از جهات مادی و حقوقی و اختیارات زندگی، مالک چیزی ندید و تمکین و تسلیم پیشه گرفت، برایش اهمیت ندارد که در طرز معاش و ذوق‌های هنری یا نظریات علمی و وسائل فنی که بالاخره فروع و حواشی زندگی هستند نیز جیره‌خور و دنباله‌روی دیگران بشود، برای تطبیق خود با حکومت استبداد، آن قدر تمرین محرومیت کشیدن و کشتن آمال و آرزوها را کرده است که می‌تواند در هر وضع و مشکلی که هست سال‌ها و قرن‌ها بماند و انتظار بکشد تا آدمی یا پیش‌آمدی بیاید دست او را بگیرد و از مخمسه بیرونش بیاورد ...

ثانیاً اگر افراد یا اقوامی از دستبرد استبداد تا اندازه‌ای مصون مانده روح نشاط و تجسس و تکاپویی برای چیزهای بدیع در ضمیرشان وجود داشته باشد و بخواهند تغییراتی ایجاد نمایند، هر گونه تمایل آنها به خروج از نظام موجود و شکستن عادات و سنن و معتقدات و ترتیباتی که استبداد، چنگال‌های خود را در آنجاها فرو برده و اجتماع و افراد را اسیر و وابسته به خود کرده است، مواجه با مخالفت و خشم و کارشکنی خواهد شد. زیرا که پایه‌های تخت استبداد، زمین کوبیده و منجمد شده لازم دارد و از هر نوع جریان و تکان، احساس وحشت و خطر می‌نماید. نه تنها مستبد کل، بلکه همه اطرافیان و مقربان که منافع و مقامات خود را بسته به تار موئی می‌بینند، هر مغزی که فکر کند و ابتکار، می‌کوبند و هر دلی که به راستی و تقوا و

پرهیزکاری بگردد، می شکافند.

ثالثاً ابتکار و هرگونه طرح و راه تازه بالاخره یک نوع آزمایش و به خطر انداختن بوده محتملاً و غالباً مواجه با عدم موفقیت و ملامت می شود. در صورت موفقیت نیز، حسادت‌ها و ریش خندها را برمی انگیزاند. چنین جرأت و قبول زحمت و خطر، ابداً با محیط‌های زورگوئی و قحط‌الرجال صلاحیت و شرافت و شهامت، سازگار نیست. کمتر کسی حاضر می شود از تکرار سنن گذشته یا تقلید از نورسیده‌های جاافتاده، پا فراتر نهد.

مطلب مهم‌تر آنکه باید دید در محیط‌های استبداد، پیشروان جامعه و صاحبان نفوذ و احترام، و کسانی که الهام دهنده هستند و سایرین به آنها نگاه می کنند و سرمشق می گیرند، چه کسانی می باشند؟ البته مؤسسان حکومت و رژیم یا وابستگان و وارثان آنها. مؤسسان رژیم و سرسلسله‌های سلطنت در ایران چه کسانی بوده اند؟ معمولاً مهاجمین خارجی یا قلدران گردنه‌نشین و جاه‌طلب داخلی، یعنی کسانی که قبلاً از راه غارتگری و دستبرد به حشم و اموال حاضر و آماده‌ی زارعین یا مسافرین، و سواری بر سایرین اعاشه می نموده‌اند، به قصد تاراج و تملک به فلات ایران یا دامنه‌های سرسبز و شهرهای پر ثروت سرازیر شده‌اند. اینها ابا و ننگ نداشتند از اینکه خود نه به دنبال گاو آهن بروند نه پای کوره، آهن بکوبند و نه سرد و گرم تجارت را بچشند ولی از دسترنج همه آنها با زور و روئی که دارند، بهره‌مند شوند. دزدی هم یک نوع گدائی است، منتهی گدائی با زور ولی از این جهت که طفیلی‌گری و نیازمندی و جیره‌خواری سایرین است و ضعف یا محو قدرت تولید و فقدان شخصیت است، به لحاظ روان‌شناسی و نفسانی، فرقی با تکدی ندارد. طبیعی است که در خیلی افراد و روحیه‌ها، خصلت ابتکار و اختراع که عمیق‌ترین مرحله شخصیت و قدرت تولید است و ملازم با حداکثر اتکاء به خود و استخراج از خود است، محلی از اعراب نمی تواند داشته باشد. در پیش‌دسته غارتگر و غاصب، نه تنها اشکال ندارد بلکه افتخار هم هست که بدایع هنری و روش‌های اداری و اجتماعی و فرآورده‌های علمی و فکری و فنی سایرین را مانند سایر اموال و املاکی که تصاحب نموده‌اند، پیش خود بیاورند و به خود ببندند و هیچ‌گاه به دنبال تفحص و تحقیق جز برای غضب و غارت جدید نروند.

آنچه در این قبیل اقوام و افراد توسعه و رشد پیدا می کند، خصلت ضد ابتکار یعنی

چرا ما مخالف استبدادیم؟ ————— ۳۴۵

قدرت تقلید و اقتباس است. همچنین سهولت و سرعت تغییر و تطبیق با اوضاع و احوال جدید. دیدیم ترک‌ها و مغول‌ها و تاتارها وقتی به ایران می‌آمدند پس از تسلط و استقرار اولیه، هنوز یک نسل نگذاشته، مسلمان و در نسل دوم شیعه دو آتشه می‌شدند و می‌خواستند جسد مطهر امیرالمؤمنین را از نجف به پایتخت‌شان بیاورند یا از مدیحه‌سرایی‌های فارسی، لذت برده مشوق ادبیات و شعرای ما می‌شدند و از ایرانیان مسلمان مقیم مملکت، پافراتر گذاشته با وعده و تشویق فردوسی (وعده‌ای که البته نکول شد)، طرفدار احیاء زبان و مفاخر ایران کهن می‌شدند، ولی می‌بینیم ملت مستقلی مثل انگلستان با وجود همه معایب و مشکلاتی که در طرز نوشتن و الفبا و دستور زبان و مقیاس‌هایش موجود است، حاضر به تغییر آنها نمی‌شود آن وقت ما بیچاره ایرانی‌ها را بگو که به دستور بعضی زمام‌دارانمان، تقلیدکننده و دنبال‌رونده‌ی مصطفی کمال‌پاشا شدیم و به تغییر لباس و آداب و حجاب پرداختیم و طرفداران تغییر خط، عمل ترکیه را شاهد می‌آورند!

متأسفانه در مملکت و ملت ما که زمام امور به دست سلاطین استبداد بوده و کسانی که از خارج کشور هجوم آورده و یا در داخل به قهر و غارت، خود را تحمیل نموده‌اند تلقین و تعلیم آداب و عادات می‌نموده‌اند و هر قدر اتکای به نفس و ابتکار و ابداع تضعیف شده است، به جای آن روح تقلید قدرت یافته است. همان‌طور که خواهیم گفت بر اثر استعمار و استبداد، هیچ ملتی به سرعت و سهولت ما به رنگ تازه‌واردها یا تازه‌دیده‌ها، در نمی‌آید... این نه قدرت و نبوغ است و نه افتخار. ضعف است و ننگ! سال‌ها به یک حال می‌مانیم و بنا به ضرب‌المثل عامیانه، با لول‌هنگ وطنی، سر می‌کنیم و در برابر هر گونه تغییر و اصلاح و طرحی که از داخله سر بزنند، تعصب فوق‌العاده نشان می‌دهیم اما به محض برخورد به ارمغان‌های خارجی، دیگک هوس و حسرتان به جوش می‌آید و دل‌باخته می‌شویم. بدون احساس ناراحتی و نگرانی آنها را می‌گیریم و تغییر صورت و وضع می‌دهیم!

اینها میراث و میوه‌های تلخ استبداد و عدم استقلال و ابتکار است.

همین قدرت سهولت اقتباس است که ما را از توجه و تفکر و تلاش در راه اصلاح خود و ابداع و ابتکار بازداشته است. اگر تقلید و اقتباس برایمان مشکل باشد و از آن ننگ و عار داشته باشیم چه بسا که به سراغ چاره‌جویی و راه‌حلهائی که با فکر و کوشش خودمان باشد برویم. کسی که به مفت‌خوری و گدائی عادت کرد بسیار مشکل

است به دنبال کسب و کار برود و از ننگ و نکبت بیرون بیاید. سرّ عدم استقلال ما در همین جاست.

ممکن است تن پروری و راحت طلبی به ما اجازه ندهد که بخواهیم روح تقلیدگری و اقتباس را دور انداخته پی کوشش و ابتکار برویم. ولی با نخواستن و نکردن ما، قرار طبیعت و ناموس خلقت و اصول بشریت عوض نمی شود. به شهادت تاریخ و روانشناسی، و به حکم:

«الَّا تَرُرُّ وَازِرَةٌ وَزَرَ أُخْرَى»<sup>۱</sup>

و

«أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»<sup>۲</sup>

دنیا زیر بار چنین میل و عادت نمی رود. دیر یا زود، مستقیم یا غیر مستقیم باید چوبش را بخوریم و توانش را پس بدهیم. تاوان روح تقلیدگری و فرار ما از ابتکار و تلاش، استمرار احتیاج و عدم استقلال، یا به عبارت دیگر ادامه استبداد و سلطه استعمار خواهد بود ... در قسمت سوم این بحث به چاره جوئی و رانه راه نجات خواهیم پرداخت.

#### ۹- استبداد و اصلاحات:

از مزایا و امکاناتی که بعضی اوقات به بعضی اشخاص برای دیکتاتوری و استبداد نقل می کنند و مدافعه و تبلیغاتی که افراد و حکومت های «فاعل ما یشاء» با آب و تاب تمام به خود می بندند، همین داعیه اصلاحات است. در بند گذشته گفتیم که استبداد اصولاً متوحش و معاند هر گونه تکان و تغییر است و قاعدتاً باید مخالف و مانع اصلاحات باشد نه عامل آن. اما در عمل دیده ایم و به ما می گویند که استبداد نه تنها مانع اصلاحات نیست بلکه موجب آن هم می شود.

بطر کبیر را به عنوان شاهد برجسته می آورند یا اقدامات شاه سابق را به رخ مردم می کشند. در هر حال واقعیتی است اگر چه استثنائی و اتفاقی ولی بالاخره امکان پذیر. پس باید دید علت و سرچشمه این استثنا چیست و اصلاحات استبداد چگونه اصلاحاتی است. استبداد اگر دست به اصلاحاتی می زند و یا اصلاحاتی در سایه آن

۱. سوره نجم/ ۳۸: هیچ کس بار گناه دیگری را بر عهده نمی کشد.

۲. سوره نجم/ ۳۹: اینکه انسان جز ثمره تلاش [و نیت] خود را نخواهد داشت.

چرا ما مخالف استبدادیم؟ ————— ۳۴۷

دیده می‌شود، مسلماً عوامل و موجباتی دارد که ممکن است یک یا چند تای از عوامل ذیل باشد:

اولاً زمانه و بشریت یک سیر طبیعی و جریان قهری دارد که زور آن ما فوق تمایل یا تنفر افراد بشر، در هر مقام یا قدرتی می‌باشد. سیل ترقی و تغییرات زندگی وقتی پشت دروازه‌های یک مملکت رسید، خواه ناخواه و دیر یا زود، به داخل آن مملکت سرازیر می‌شود و نمی‌شود جلوش را گرفت. ناصرالدین شاه هم که کسی او را مانند شاه سابق، کبیر!! نمی‌خواند، بلکه بدنام نیز می‌باشد و بسیار مرتجع و مخالف ترقی مردم و آزادی آنها بوده است، خیلی کارها و اصلاحات کرد. کارها و اصلاحاتی که به مناسبت دوران و با توجه به وسائل و اوضاع روز و عدم آمادگی افکار زمان، قدم‌های فوق‌العاده بلندی حساب می‌شود و معلوم نیست به قیاس و نسبت، کم‌اهمیت‌تر از راه آهن سرتاسری یا دانشگاه تهران باشد. چند سفر به فرنگ رفت، فرزندان اعیان را به آنجا فرستاد و فتح باب روابط با دنیای غرب کرده، کت و شلوار پوشیده و کراوات زد. ماشین دودی حضرت عبدالعظیم و واگون اسبی تهران را کشید، حاجی امین‌الضرب، راه آهن مازندران را شروع کرد. خیابان در تهران ایجاد کرد و پایتخت را وسعت زیادی داد، قنات پر برکت شاه را حفر کرد و صدراعظم او، پیش قدم در انتقال آب رودخانه کرج به تهران بود، بانک شاهنشاهی و بانک استقراضی را به دست انگلیس و روس تأسیس نمود، عکسش روی اسکناس‌ها آمد، ضراب‌خانه و قورخانه ساخت، مدرسه دارالفنون را با الهام از مدرسه پلی‌تکنیک پاریس، به صورت دانشگاه جدید تأسیس کرد و عده زیادی معلمین اطریشی و فرانسوی و غیره برای تدریس رشته‌های مهندسی و نظامی و پزشکی و علمی به ایران آورد، اولین ساختمان فلزی بزرگ را بنا نهاد (سقف تکیه دولت)، کارخانه برق و کارخانه گاز تهران، ظاهراً در زمان او (یا در زمان مظفرالدین شاه) بود که به کار افتاد و بعد از او کس دیگری گاز در ایران درست نکرد ... یقیناً اگر سواد و فرهنگ و تقاضاهای مردم و آشنائی آنها با صنعت و همچنین جاده‌ها و وسائل نقلیه و شرایط دیگر اجازه می‌داد، خیلی کارهای مهم‌تر و بزرگ‌تر نیز می‌شد که تا به حال هم انجام نگردیده است. بنابراین، اصلاحات اختصاص به آنهایی که آنرا انحصار و افتخاری برای خود و خانواده‌شان کرده‌اند ندارد. حتی استعمار که در اجنبی بودن و منفوریت و ملعون بودنش حرفی نیست، در مستعمرات خود دست به ایجادها و اقدامات زیاد می‌زند. مگر انگلیس‌ها در هندوستان

قبل از گاندی، کم کارخانه و بندر و راه آهن و مدرسه و تماشاخانه و مغازه و خیابان و غیره ساختند؟

مگر فرانسوی‌ها در الجزایر راه‌سازی و راه آهن کشی و توسعه فوق‌العاده کشاورزی و استخراج معادن و سرمایه‌گذاری‌های کلان نکردند؟  
بنابراین صرف ایجاد چیزهای نو و بزرگ، آنچه به نام اصلاحات نامیده می‌شود، نه انحصار و امتیاز است و نه افتخار. همان‌طور که گفتیم باید بینیم چطور می‌شود که استبداد یا استعمار دست به چنین کارهایی می‌زند.

صرف نظر از آنکه اقتضای زمانه و سیل ترقیات بشری، خود به خود اصلاحات یا تغییراتی را پیش می‌آورد و نام و نیت سلطان وقت روی آن گذارده می‌شود گاهی اوقات نفع استعمار و ضرورت و استفاده استبداد نیز در آن دیده می‌شود.

استعمار می‌خواهد مصنوعات و کالاهای خود را به فروش رساند و ارز فراوان و مواد اولیه ارزان به کشورش برگرداند. هر قدر سطح زندگی و قدرت خرید در ممالک مستعمره بالا برود و مردم آنها صاحب سلیقه شده دوچرخه و رادیو و عروسک و لوازم آرایش و تجمّلات از او بخرند به سود او تمام می‌شود.

راه‌سازی و راه آهن کشی و صنایع غذایی و مصرفی و اسلحه‌سازی و خانه‌سازی و غیره، مادامی که مصرف‌کننده ماشین و مصالح فلزی و صنعتی هستند و احتیاجاتشان جلوتر از تولیدشان پیش می‌رود و باید متوسل و متکی به سرمایه و تخصص خارجی بشوند برای استعمار ضرر که ندارد هیچ، بسیار مطلوب هم هست. استعمار ممنون و کمک کار استبداد در این قبیل اصلاحات می‌شود.

بعد از رفتن پهلوی دیدیم در آن چند سالی که سایه قدرت استبدادی خیلی بر سر مردم نبود در تهران و در شهرستان‌ها چه در تجارت و چه در صنعت و زراعت، فعالیت عمومی فوق‌العاده بیشتر شد. این ترقیات و اصلاحات، هم به مقتضای زمان و تقاضای مردم بود و هم منافع دنیای غرب پشتیبان و رهبر آن بود.

از سابق خیلی سریع‌تر و وسیع‌تر و به مقیاس عمومی و ملی انجام شد بدون آنکه نام کسی روی آن بیاید. مع‌ذالك استبداد گاه گاهی عالمأ و عامداً دست به اصلاحات و حتی به قول خودش «انقلابات» می‌زند. اگر استبداد این کار را می‌کند، همان‌طور که در قسمت اول بحث گفتیم، بر سبیل شهرت‌طلبی و افتخار جوئی و آباد کردن ملک خصوصی یعنی مملک آباء و اجدادی است که چون آن‌را از آن خود و مردم را

رعایای خود می‌داند، می‌خواهد سر و صورتی بدهد و بر اموال و اعتبارات و افتخارات شخصی بیفزاید. مثلاً پتر کبیر که وارث کثافت کاری‌های سلاطین استبداد سلف و کشور عقب‌افتاده‌ی وامانده‌ی ضعیف‌پر از مردم خرافی، با نیروی نظامی کهنه‌ای بود که شکست خورده بودند و او که غیرت و نبوغ و اراده‌ای هم داشت نمی‌توانست ننگ و صدمات آن وضع را قبول کند، به جبران اسلاف خود پرداخت. اگر عمل مثبت اصلاحی او و عمل منفی تخریبی جامدکننده استبدادی اسلافش را روی هم گذاریم، به‌طور مجموع، خدمت و ترقی حساب نمی‌شود.

یا آنکه یکی از موجبات ذیل، استبداد را به‌عمل ظاهراً اصلاحی، وا می‌دارد: مثلاً سرسلسله است و در ابتدای کار می‌خواهد رنگ و رونقی به‌دولت خود بدهد و بر انداختن رقیب اصلی و تضعیف مدعیان احتمالی را موجه قلمداد نموده، افکار عمومی را به پشتیبانی خود بکشانند. یا آنکه می‌بیند تقاضاها و نارضایتی‌ها در میان مردم دارد به‌سر حد طغیان و عصیان می‌کشد و انتقادکنندگان و مخالفین، دست‌آویزهای قوی در اختیار دارند و تخت و تاج به‌لرزه در آمده‌است، اگر ارتجاع و انقیاد را ادامه دهند، فشارهای داخلی یا خارجی اصل و فرعشان را از بین می‌برد. در این صورت دست به نقشه‌های اصلاحی وسیعی برده و با یک تیر چند نشان می‌زنند:

اولاً مردم را سرگرم و دلخوش به اصلاحات سطحی پر زرق و برق، وعده و وعید و در باغ سبزه‌ها نموده، بودجه‌های کلانی صرف برنامه‌های ساختمانی پر سر و صدا ولی بی‌تناسب می‌کنند. ساده‌دلان و فریب‌خوردگان را که ممکن است اکثریت ملت باشند ساکت و امیدوار می‌نماید. به‌زور تبلیغات و تظاهرات، آنها را متقاعد می‌سازند که بحمدالله در ظل عنایات خاصه و به‌پیروی از منویات ملوکانه، صاحب همه چیز شده‌اند یا دارند می‌شوند. مثلاً اسماً به زن‌ها حق انتخاب کردن و انتخاب شدن اعطا می‌فرمایند در حالی که این حق را از مردها هم که قبلاً و قانوناً صاحب آن بوده‌اند، سلب نموده‌اند. یا آنکه شر دزدی را از سر مردم کوتاه می‌کنند و دزد دیگر یا خودشان را جای او می‌نشانند با تریاک مبارزه می‌کند تا هر وئین که خطرناکتر و سهل‌الشیوع‌تر و قابل‌انحصار و مداخل آورتر است، به‌جایش بیاید.

ثانیاً مهار اسب سرکش انقلاب و انتظار اصلاحات را، حال که نمی‌توانند نابود کنند، خود گرفته به‌عوض لگدمال‌شدن، سوارش می‌شوند. پیش‌قدم در تقسیم املاک و اصلاحات ارضی شده، خود را در خارج ایران به‌عنوان قهرمان انقلاب سفید و

مصلح کبیر می‌شناسانند و در داخل کشور از یک طرف دست مالکین را که صاحب نفوذی هستند و ممکن است کانون مخالف و مدعی قدرت مطلقه شوند کوتاه می‌کنند و از طرف دیگر رعایا را قبل از تشکل و طغیان، سرگرم و دلخوش به صاحب زمین شدن نموده و بلافاصله به نام آنها کنگره‌های ساختگی و دلخوش دهقانان درست می‌کنند و مأمورین سازمان امنیت و مزدوران خود را به عنوان نمایندگان آنها به مدیریت شرکت‌های روستائی و به کرسی مجلس سراپا فرمایشی می‌نشانند و به این ترتیب هم دهان‌ها و دست‌ها بسته می‌شود و هم نقشه‌ها و نظریات آنها به راحت‌ترین وجه اجرا می‌گردد. حال اگر اصلاحات ارضی مطالعه نشده و بی‌نقشه و بی‌پایه، به خرابی املاک و بی‌سر و سامانی دهات و کاهش فوق‌العاده کشت و درآمد منتهی شد، چه بهتر؛ هر قدر زمین مردم گرفته شود و سرمایه و واردات خارجی جانشین منابع تولید و محصولات داخلی شود، مخالفان استبداد ضعیف‌تر می‌گردند و پشتوانه حمایت خارجی محکم‌تر.

ثالثاً و از همه مهم‌تر و خطرناک‌تر آنکه نهضت را منحرف می‌نمایند و اصلاحات را به سود ادامه تسلط خود می‌گردانند. هدف‌های اصلی ملت را که آزادی و استقلال و شخصیت و شرافت و طرد استعمار است، از ذهن مردم کنار زده شعارهای «تجدد» و «تساوی طبقات» و «آزادی زن‌ها» و یا اقتصادیات و اشاعه فرهنگ و غیره را پیش می‌کشند تا سر نخ عملیات اقتصادی و فرهنگی در دست خودشان باشد و جوانان و روشنفکران و کارگران تحت رهبری و نظارت آنها فعالیت نمایند.

رابعاً اگر اصلاحات و اجتماعات مفید فایده‌ای شد افتخار و امتیاز و منابع مادی آن‌را خود کسب کرده‌اند و اگر توزرد و بی‌حاصل درآمد، نومی‌دی و بدبینی که در مردم از شعارهای ملی و اصلاحی و حرکات اجتماعی پیدا می‌شود، هر قدر آنها را از افکار مترقیانه و اصلاح طلبانه و انقلابی دلسرد و منحرف بنماید، به سود استبداد تمام خواهد شد!

برای بیان عواملی که استبداد را به اصلاحات می‌کشاند، به قدر کافی صحبت کردیم و حضار می‌توانند برای هر یک از این موارد شواهد و مثال زنده و تازه، در خاطرشان پیدا کنند. حال می‌رویم سر اینکه اصلاحات استبداد، چگونه اصلاحاتی است و اصلاً اصلاح است یا فساد.

اول به صورت مثال و نمونه، اصلاحات و یا اقدامات انتسابی به شاه سابق را از نظر



می گذرانیم و ضمن آن به استنتاج و استنباط می پردازیم.

ارتش مجهز نوین، برداشتن حجاب زن‌ها و تغییر لباس مردها، اعزام محصل به خارجه و تأسیس دانشگاه و راه آهن سرتاسری ایران، وزارت راه و وزارت کشاورزی، دادگستری جدید، واژه‌های نو، تضعیف روحانیت، کارخانجات قند و نساجی، معادن ذغال و ذوب آهن، بانک ملی، الغاء کاپیتولاسیون، الغاء قرارداد نفت و غیره.

عملیات و اصلاحات فوق با همه تنوع و اضافات فیما بین، از چند جهت اشتراک صفت داشتند: تماماً تقلیدی و تحمیلی و سطحی بودند، به هیچ وجه جنبه ابتکاری و ملی نداشته عنایت به عمق و دوام خیلی کمتر بود تا به تغییر و تظاهر. بسیاری از آنها در جهت تحکیم مبانی استبداد و تأمین و توسعه منافع شخصی بود، نه مملکتی. هیچ کدام منافات با سیاست استعماری نداشت بلکه غالباً خواسته و مفید به حال آن بود. حال یک یک را به لحاظ موجبات و نتایج بررسی می‌نمائیم:

علاقه و توجه و فعالیت شاه سابق از اول تا آخر سلطنت، بیش از هر چیز معطوف به قشون و تجهیزات و انضباط آن بود و اولین اقدام درخشان، برقراری امنیت در کشور به حساب می‌آمد. این دو مسأله در عین آنکه چشم‌ها را خیره و دل‌ها را آرام می‌کرد لازمه احراز قدرت و ادامه سلطنت مطلقه او از یک طرف و فراغت خاطر صاحب امتیاز نفت جنوب و آرامشی که سیاست و اقتصاد خارجی به آن احتیاج داشت از طرف دیگر بود. ولی ارتشی که آنقدر برایش از مالیات و از جوانان ملت خرج سربازی شد و آنقدر فشارها و تزییقات را سبب گردید، آن روزی که می‌بایست به داد ملک و ملت برسد و کشور را در برابر بیگانگان حفظ نماید، دیدیم چگونه با چشم برهم‌زدنی، مثل شیر برفی آب شد. با همه کِر و فِرش چقدر تو خالی بود. سر نیزه ارتش نیرومند نوی پهلوی، جز آنکه در سینه و پهلوی خودی فرو رفت و می‌رود و نگهبان قدرت مطلقه بود و هست، چه کاری برای ایران کرد و می‌کند؟

ما چه احتیاج به چنین ارتش وسیع پرخرج و به قول آنها نیرومند داشتیم و داریم که وقتی شوروی‌ها آذربایجان را اشغال کرده بودند، نتوانست از کرج پایش را آن طرف بگذارد؟

علت وجودی آن با نفرات و تجهیزات خیلی کمتری، به لحاظ امنیت داخلی می‌تواند قابل بحث باشد. برداشتن حجاب زن‌ها و یکنواخت کردن لباس‌ها و کلاه‌های مردها و سایر اقدامات از این قبیل که بعد از سفر به ترکیه و در جهت فرنگی کردن ایرانی‌ها، با داعیه آزادی و شخصیت‌دادن و متمدن کردن زن‌ها و مردها به عمل آمده،

آیا از ابتدا نقض غرض نبود؟ به فرض که بی حجابی و اختلاط زن و مرد و اروپائی شدن ایرانیان مقبول و مطلوب بوده باشد آیا آن کسی که می خواهد به زن ها شخصیت بدهد و آن ها را لایق آزادی و حق تصمیم و اراده خودشان می داند، می آید با توسری زدن و چادر پاره کردن به دست پلیس و فحش دادن، و آن فشارها و اجبارها به شوهران و صحنه سازی ها را راه بیاندازد که سال خوردگان امروز، خاطرات فضاخت بار و دلخراش آن را به یاد دارند؟ این کارها آیا اهانت و اسارت خانم ها نبود؟ اگر زن ها را صاحب شخصیت و آزاد می دانستید چرا به حال خودشان و انمی گذاشتند؟ اگر غرض بیرون آوردن آنها از حجاب و وارد کردنشان در اجتماع بود، اگر این عمل با حمایت دولت ولی به دست و میل خود خانم ها و به صورت تدریجی و عمقی انجام می گرفت عمیق تر و ریشه دارتر نمی شد؟ آیا شخصیت و تمدن و سیر موفقیّت و قدرت اروپائی ها به بی حجابی و به کت و شلوار و کلاه لگنی است؟

خوب دیدیم که با هر زور و آزار و عجله ای که بود این برنامه ها اجرا شد و تقلیدگری ظاهری اروپائی ها خیلی رواج گرفت ولی در فکر و اخلاق ذات و صفات، نه زن ها از این راه ها عوض شدند و نه مرد ها. سهل است که با بی بندوباری های رائج، چقدر بی ناموسی و فحشاء و ولخرجی و مفاسد اخلاقی و اجتماعی اشاعه یافت. اعزام محصل به خارجه و تأسیس دانشگاه تهران که جزو اقدامات مشعشع اصلاحات شاه سابق می باشد و صرف نظر از آنکه هیچ یک از این دو عمل، تازگی نداشته ناصرالدین شاه را باید پیش قدم آن دانست و تحصیلات ابتدائی و متوسطه به سبک جدید نیز از دوره احمدشاه (مخصوصاً در دوره وزارت معارف نصیرالدوله) شروع شده بود تا قبل از اوایل سلطنت پهلوی هنوز زمینه و امکانی وجود نداشت که فارغ التحصیل کافی برای فراگرفتن تحصیلات عالی به خارجه یا داخله اعزام شود. و این برنامه نمی توانست جامه عمل بپوشد. به هر حال افتخار و خلعت هر دو خدمت را به دوش شاه سابق می اندازند.

واقعاً هم از آن همه محصل اعزامی، تعداد زیادی درس حسابی نخواندند و رقاصی و قمار و غرور آوردند. ولی خوشمزه این است که بینیم او و دولت های بعدی، با دست پرورده های اصلاحات خود چه کردند و روابط فعلی استبداد و استعمار با دانشگاه و دانشجویان و روشنفکران چگونه است.

اتفاقاً اعزام محصل به خارجه و تأسیس دانشگاه از آن مواردی است که نشان می دهد

چرا ما مخالف استبدادیم؟ ————— ۳۵۳

استبداد وقتی در برنامه‌های اصلاحی انحرافی، تیرش به سنگ می‌خورد و می‌چش باز می‌شود، چگونه قیافه عوض می‌کند و به کارشکنی و دشمنی می‌پردازد. می‌بینید امروز علی‌رغم بخشش‌ها و عنایت‌های شاهانه، سنگر اول مبارزین با استبداد و آماج کینه و آزار دربار و دستگاه، دانشگاه و دانشجویان هستند چه در تهران و چه در شهرستان‌ها و چه در خارج ایران.

در دانشگاه تهران بود که در منتهای خفقان و تبلیغات شدید تدارک (رفراندم) ششم بهمین، پرچم و شعار «با اصلاحات موافق با دیکتاتوری شاه مخالف» بر افراشته شد. پذیرائی‌های شاهانه هم در میان دانشجویان ایرانی اروپا و آمریکا است که به اوج ارادت و اخلاص می‌رسد!

استبداد هیچ‌گاه نمی‌تواند میانه خوبی با دانش و رشد داشته باشد: می‌گویند وقتی ناصرالدین شاه برای سرکشی به دارالفنون رفته بود از شاگردی می‌پرسد.

«بلجیک کجا است؟»

آن شاگرد وضع جغرافیائی بلژیک را به خوبی جواب می‌دهد. شاه با خشم و تغیر، دارالفنون را ترک می‌کند و به قصر سلطنتی برمی‌گردد. مدیر آن روز دارالفنون که انتظار تشویق و تقدیر داشته از این حالت شاه تعجب می‌کند و به زحمت خود را به شاه رسانیده سبب آن خشم و غضب را می‌پرسد. شاه جواب می‌دهد:

«اگر این‌ها دانستند بلجیک کجا است سوار من و تو می‌شوند.»

همچنین از صدرالاشراف نقل می‌کنند هنگام بازگشت از سفر عربستان سعودی که برای حمل جسد شاه سابق به معیت شاه به مکه رفته بودند. در هواپیما شاه به من گفت که ما در اینجا آثار عمران و آبادی و ساختمان‌های نو زیاد دیدیم ولی از دانشگاه و مدارس عالیه خبری نبود. به شوخی گفتم اگر اینجا هم دانشگاه می‌داشت باعث زحمتشان می‌شد. گفت همین طور است ...

راه آهن سرتاسری ایران شاهکار صنعت و چشم و چراغ نیروی اراده و نیت اصلاحات که به قیمت هنگفتی برای نسل حاضر ایران تمام شد و هنوز سالی میلیون‌ها تومان خسارت و خرج آن را می‌پردازیم، در موقعی در ایران احداث شد که ممالک سرمشق دهنده، دست به تحدید خطوط آهن خود زده بودند. هنوز هم که هنوز است علمای اقتصاد و صنعت ما نتوانسته‌اند جواب مسأله را بدهند که برای مسافرت و باربری در کشور ما راه آهن سنگین کشیدن و دائماً ارز به خارج فرستادن بهتر بود یا

توسعه و تکمیل شبکه راه‌ها و تأسیس چند کارخانه مجهز اتومبیل و کامیون‌سازی و  
 احیاناً ترویج هواپیمایی؟ امر مسلم این است که اگر برای ما زیان‌داشت برای استراتژی  
 نظامی انگلیس‌ها و برای صادرکنندگان و مقاطعه‌کاران خارجی صد در صد سود بود.  
 در جنگ بین‌الملل نیز برای متفقین حکم مائده آسمانی و شریان حیاتی را پیدا کرد!  
 برای آن‌ها پل پیروزی خوبی ساخته بودیم!

وزارت راه و وزارت کشاورزی از وزارتخانه‌های نوساخته و سوگلی شاه‌سابق  
 بودند و بودجه‌های سنگینی در اختیارشان گذارده می‌شد اما تمام فعالیت‌ها و مخارجی  
 که این وزارتخانه‌ها در ایالات جنوب و غرب و شرق و مرکز ایران می‌کردند از یک  
 طرف و آنچه فقط برای مازندران و املاک اختصاصی می‌نمودند از طرف دیگر.

دادگستری در دوره سابق اسماً و رسماً زیر و رو و کاملاً نو نوار شد. کاخ عظیمی  
 هم با تشکیلات و مقررات مفصل برای آن بنا کردند. ثبت اسناد و املاک تأسیس  
 نمودند. ظواهر خیلی خوب شد. قضات ما مثل استادان دانشگاه با لباس موقر در تشریفات  
 حاضر می‌شدند. اما از باطن و حقیقت و عدالت چه خبر شد؟ کاخ با شکوه دادگستری  
 جلوی دزدی‌ها و سوء استفاده‌ها را گرفت، یا خود آن وسیله پر کردن جیب‌ها و نو  
 شدن ساختمان بعضی وزراء شد؟ سطح اختلاس و ارتشاءها و کلاه‌گذاری‌ها و مبلغ  
 و مقدار چک‌هایی بی‌محل و سفته‌های واخواسته در آن زمان که عدلیه‌ی اجاره‌نشین  
 قدیمی داشتیم، بیشتر بود یا حالا که دادگستری پر عرض و طول و بازپرس‌های  
 لیسانسیه، داورسان دکر شده داریم؟ ثبت اسناد و املاک البته به وضع هرج و مرج  
 قباله‌ها و معاملات محضری خاتمه‌داد اما چه وسیله محکم کاری برای ضبط و تصرف  
 دهات و اراضی و مایملک مردم، به نام املاک اختصاصی شد؟

خوب است از بحث روی اقدام‌های دیگر صرف نظر کنیم چون از همین مقوله‌ها  
 است و حاضرین می‌توانند استنباط‌های لازم را بنمایند. در هر حال اگر یک روی آن  
 به جانب مملکت و منت بر سر مردم است، روی دیگر به طرف املاک و منافع  
 اختصاصی یا نظریات استعماری و غیره دارد و مشمول صفات مشترکه و استدلال  
 کلی است، که در ابتدا گفتیم.

پس به طور خلاصه استبداد، گاه‌گاه به میل و ابتکار خود به فشار و اکراه، یا به قصد  
 فرار و فریب، دست به اقداماتی می‌زند که نامش را اصلاحات می‌گذارند ولی بسیاری  
 از این اصلاحات صوری و دلخوش کن است یا برای تقویت مبانی استبداد و توسعه

منافع استعمار است و در هر حال، خالی از حسن نیت و بیشتر موجب فساد است تا اصلاح. هر تجدد و تغییر یا نونوار شدن سر و وضع ظاهری اشخاص و اوضاع را نمی‌شود اصلاح دانست. اصلاح آن است که واقعاً ملت و مملکت را در جهت افزایش شخصیت و اثر و ارزش و قدرت، تغییر دهد و عوض کند. و الا سوار اتومبیل شدن یا روی خیابان اسفالت قدم زدن، برای نوکر و کلفت و برای افراد ممالک مستعمره هم بالاخره فراهم می‌شود. نوکر و کلفت‌های امروز را اگر با همکاران صد سال قبلشان مقایسه کنید، اینها در خانه‌های چند طبقه مجهز به برق و لوله کشی و روی صندلی می‌نشینند، با گاز طبخ می‌کنند، برای خرید جنس، سوار اتوبوس و گاهی ماشین شخصی ارباب می‌شوند، چشمشان به تلویزیون می‌افتد، با جارو برقی سالن را نظافت می‌کنند، لباس‌های بافته از الیاف مصنوعی به تن می‌کنند... اما بالاخره نوکر و کلفت‌اند و ارزش و احترام شخصی و بهره‌شان از مقام و مزایای انسانی، فرق چندانی با نوکر و کلفت‌های صد سال قبل نکرده است.

اصلاحات استبداد وقتی خیلی عظیم و شدید باشد مثل طوفان دریا است. تلاطمی در سطح و کف و صدائی راه می‌اندازد ولی در عمق خبری نیست. باد که خوابید آن‌هم می‌خوابد. مضافاً به اینکه لذت و ثمری برای مردم ندارد. همان‌طور که عزیزترین متعلقات شخص و لذت‌بخش‌ترین چیزها برای انسان، فرزندان اوست زیرا که فرزند تولیدشده و زحمت کشیده، و پرورش یافته خود شخص است، اصلاحات و ترقیات هم اگر ساخته خود اجتماع باشد، هم شیرین و لذت‌بخش خواهد بود و هم اجتماع آن‌را بهتر حفظ می‌کند و به‌ثمر می‌رساند. ولی اصلاحات تحمیلی استبداد، هر قدر هم خوب و عالی باشد حکم فرزند دیگران را دارد که نمی‌تواند جای بیچه خود آدم را بگیرد و کسی متحمل نگاه‌داری و پرورش آن نمی‌شود. هم ظلم‌به بیچه است و هم به مادر غیر واقعی آن.

مصلح مستبد اگر حسن نیت و واقعاً محبت به مردم داشته باشد چه اصلاحی بالاتر از ارزش گذاشتن به مردم و دخالت دادن آنها در امور خود که قدم اول هر تربیت و خدمت است، می‌تواند بنماید؟

مقدمه و پایه‌ی هر اصلاحی و ضروری‌ترین سرمایه برای انسان، آزادی است. اگر مستبدها راست می‌گویند آزادی و ارزش شخصیت انسانی را سلب ننمایند. خدمت پیش‌کششان.

### ۱۰- آیا در محیط استبداد، خدا پرستیده می‌شود؟

ممکن است این سؤال به نظر بعضی زائد و خارج از بحث سیاست و حکومت بیاید. یا آنها که اعتقاد و علاقه به پرستش خدا دارند، خدا پرستی و دیانت را امر مستقل و غیر مربوط به رژیم مملکت دانسته، حساب آن دو را از هم جدا کنند. حتی تصور کنند در دستگاه ظلم و فشار همان مظلومیت، یک حالت خضوع و توجه و تقرب بهتری آورده شخص مومن بیشتر پناه به خدا می‌برد و بیشتر طالب و واصل به ثواب آخرت می‌گردد. نظر و رأفت و عدالت خدا نیز به مردم ذلیل معطوف تر است. به خود می‌گوید، دولت هر قدر مرا تعقیب نماید در خلوتگه خانه و یا در کنج مسجد دیگر راحت خواهد گذاشت که با خدای خود راز و نیاز کنم و در هر حال، دستش به آخرت نخواهد رسید. در بند هفت همین ایراد و استفهام را در مورد اخلاق و استبداد دیدیم. معلوم شد بر خلاف ظواهر امر، رژیم حکومت، عامل مؤثر قوی در اخلاق فردی و اجتماعی می‌باشد و فساد و زوال از آثار طبیعی و قهری استبداد است.

علامه مرحوم میرزا محمد حسین نائینی، مرجع بزرگ عالم تشیع و روحانی دانشمند دوران مشروطیت که تا سلطنت پهلوی حیات داشته است، کتابی در سال ۱۲۸۶ شمسی تحت عنوان «تَنْبِيهُ الْأُمَّةِ وَ تَنْزِيهُ الْمِلَّةِ» تألیف کرده است که آن زمان یک گام بلند و اثر فوق العاده بود و هنوز هم ارزش خود را از دست نداده است. این کتاب را حضرت آقای حاج سید محمود طالقانی از مؤسسان و رهبران عالی قدر نهضت آزادی ایران، در سال ۱۳۳۴ با توضیحات و مقدمه‌ای مجدداً چاپ و منتشر کردند. از جمله ایرادهائی که مرحوم آیت الله نائینی به سلطنت استبداد (به اصطلاح کتاب سلطنت استبدادیه و تملیکیه) می‌گیرد این است که دعوی مشارکت در صفات و حقوق الوهیت دارد و طاغوت پرستی و شرک می‌باشد.<sup>۱</sup>

۱. در صفحه ۲۷ چنین می‌خوانیم:

«با لجمله، تمیکن از تحکمت خودسرانه طواغیت امت و راهزنان ملت نه تنها ظلم به نفس و محروم داشتن خود است از اعظم مواهب الهیه عز اسمه بلکه به نص کلام مجید الهی تعالی شأنه و فرمایشات مقدسه معصومین صلوات الله علیهم، عبودیت آنان از مراتب شرک به ذات احدیت تقدست اسمائه است. در مالکیت و حاکمیت ما یرید، و فاعلیت ما یشاء، و عدم مسئولیت عما یفعل، الی غیر ذلک از اسماء و صفات خاصه الهیه جل جلاله، و غاصب این مقام نه تنها ظالم به عباد و غاصب مقام ولایت است از صاحبش، بلکه به موجب نصوص مقدسه مذکوره، غاصب رداء کبریائی و ظالم به ساحت احدیت عزت کبریائی هم خواهد بود. و بالعکس آزادی از این ←

ممکن است بیان فوق با وجود توضیح و تفصیلی که در ذیل داده شده است در شنوندگان صرفاً از جنبه تغییرات لفظی و تشریفات عبادی یا نظریات فلسفی و کلامی تلقی شود و یا باز مطلب و موضوع را مربوط و مخصوص به وظائف و آداب دینی بنمایند.

ما ذیلاً توضیح خواهیم داد که مطلب فوق به هیچ وجه یک تفنن نظری و تصویر اعتباری و یا وسوسه ادبی و شرعی نبوده رابطه استبداد و خداپرستی موضوعی است کاملاً عملی و بسیار موثر و مهم در سرنوشت دنیا و آخرت ما برای فرد و اجتماع هم از جهت اینکه چگونه استبداد سبب انحراف از خدا می شود و هم از جهت آنکه این انحراف در پرستش خدا چه عواقب و آثاری در زندگی دنیای مؤمنین و در آخرت آنها دارد.

عمل سلاطین و امرای مستبد که خود را مالک الرقاب مردم و فاعل مایشاء می دانند و به حقوق و اموال و نوامیس مردم تجاوز می نمایند در حقیقت دعوی مالکیت و مختاریت مطلق است. می دانیم که این حق مخصوص ذات باری تعالی است.<sup>۱</sup>

بنابراین پادشاه یا حاکم مستبد چه مانند فرعون های مصر و امپراطورهای ژاپن صریحاً خود را خدا یا مظهر خدا اعلام کند و یا این عنوان را به زبان نیاورد، رسماً و عملاً داعیه الوهیت دارد.

حال بینیم از این دعوی اسمی و اجرای عملی صفات و حقوق الهی، چه آثار ذهنی و فکری و عملی در جامعه پدیدار می شود.

البته فراموش نکنیم که بنا به منطق ادیان و مخصوصاً اسلام و قرآن که روشنایی و صراحت خیلی بیشتری در مطالب دارد و به مصداق «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ. وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ.»<sup>۲</sup> در کار زندگی دنیا به اشخاص و اجتماعات آزادی و اختیار داده شده است که بر طبق هدایت انبیاء و عقل، یا راه صحیح و حق پیش گیرند یا از

---

→ رَقِيتٌ حَبِيْبَةٌ حَسِيْبَةٌ، علاوه بر آنکه موجب خروج از نشأة نباتیت و ورطه بهیمیّت است به عالم شرف و مجد انسانیت، از مراتب و شئون توحید و از لوازم ایمان به وحدانیت در مقام اسماء و صفات خاصه هم مندرج است، از این جهت است که استنفاد حریت مغضوبه امم و تخلص رقابشان از این رَقِيت منحوسه و متمتع فرمود، نشان به آزادی خدادادی از اهم مقاصد انبیاء علیهم السلام بوده.»

۱. در نظر غیر معتقدین که مسلوب از هر کس و هر چیز است.

۲. سوره لیل / ۱۲ و ۱۳: همانا که هدایت و راهنمایی بر عهده ما است. و به یقین آخر و اول برای ما است. ←

روی جهل و برای نفس، عمل کرده نسبت به امر خدا و مصالح خود که همان مشیت خلقت و قوانین طبیعت است سرپیچی نمایند. حتی سرپیچی و سرکشی را به آنجا برسانند که پا در کفش خدا کرده و دعوی الوهیت و تصرف در حقوق و نفوس خلق نمایند. دنیا دار اختیار و ابتلاء و ارتقاء است، محل عمل است و اکتساب، چه خوب و چه بد. حساب اعمال و نتایج افکار و افعال بعداً رسیدگی می‌شود. مختصری در این دنیا و بقیه در آن دنیا.

بیان معترضه فوق از این جهت لازم بود که وارد بحث شده‌ایم که یک طرفش دنیا و زندگی و طرف دیگرش دین و خدا است.

اولین اثر داعیه الوهیت فوق یعنی رژیم استبدادی روی اذهان و افکار مردم ظاهر می‌شود. از نظر روانشناسی همیشه حواس‌ها و تمایل مردم به طرف منعم دست اول و صاحب اختیار و حاکم بر سرنوشت خویش می‌رود. مثلاً می‌دانید که در خاطر کودک، در ابتدا مادر و بعداً پدر مقام و منزلت عجیبی دارد که آغشته از محبت و وحشت است. تا مدتی برای پدر یک قدرت و عظمت فوق‌العاده تصور نموده نمی‌تواند باور کند که بالاتر از او در دنیا کسی و چیزی پیدا می‌شود و کاری باشد که پدر از عهده آن بر نیاید. زیرا که او را فوق‌العاده قوی‌تر و داناتر از خود دیده و از دست او خوراک و پوشاک گرفته یا کتک خورده است و در سایه او به خواسته‌ها و پرسش‌های خود رسیده است. کما آنکه می‌گویند در ادیان شرک و اقوام قدیم، قدرت و ریاست پدر خانواده یا شیخ قبیله و همچنین پرستش ارواح اجداد، از همین جا سرچشمه گرفته است. شعار حکومت‌های استبدادی «این همه آوازه‌ها از شه بود» می‌باشد. عملاً نیز نه تنها در گفته‌ها و نوشته‌ها و القاب و عناوین از ذات ملوکانه تجلیل و ترویج می‌شود بلکه چون او امر و انعام‌ها و احکام عزل و نصب‌ها و پاداش و قتل و خلعت و ذلت، همه چیز در دست او یا از ناحیه او است، بسیار طبیعی و قهری است که پادشاه در چشم و دل مردم یگانه مبداء و مرجع خیر و شر و مرگ و حیات گردد، پس نه تنها این مطلب و ادعای خدائی به تصور یا به تظاهر در نظر و بیان او و اطرافیانش نقش بسته است بلکه در ذهن مردم نیز چه مؤمن و چه غیر مؤمن، شاه کم‌ویش، جای خدا را اشغال می‌نماید.

---

→ به عبارت دیگر ابتدا و شروع خلقت به دست خدا و انتها و بازگشت همه چیز و همه کس به پیش و به سوی خدا است ولی در فاصله این دو به اختیار و آزادی داده شده است و از ناحیه خداوند هدایت (نظری و عملی) می‌رسد.



چرا ما مخالف استبدادیم؟ ————— ۳۵۹

اما مطلب به اینجا یعنی به یک تصویر و تصور ذهنی ختم نمی‌شود. مردم بالاخره بچه نیستند. خوشبختانه استبداد با همه ادعا و اجبارهایش، یگانه عامل موثر و سازنده و گرداننده نبوده‌است. خدا و طبیعت از راه‌های دیگر و خیلی جلوتر و بالاتر از دست جبار مستبد، در ساختمان رشد بشر دخالت دارد. چشم و گوش‌ها و عقل‌ها به کلی بسته نیست. مردم زود یا دیر و کم یا زیاد درک می‌کنند که مقام کبریایی و نیروی قدر قدرتی و سایه همایونی و روح عدالت‌پروری و سایر فضائل و کمالات عالی‌ای که به مقام شامخ شاهنشاهی نسبت داده می‌شود خیلی هم بالا و بلند و دل‌پسند نیست و معظم‌له ارزش و مرتبت حقیقتاً شامخی ندارد! ...

نتیجه چه می‌شود؟ با زور و قدرتی که مدعی الوهیت دارد و اعمال می‌کند، او از تخت سلطنت پائین نخواهد آمد بلکه سلطنت و عظمت و حقیقت در انظار پائین می‌رود. بشر زمینی بی دست و پا، حیوان صاحب پر و بالی است که دائماً در آسمان آرزو جانب معشوق‌ها و معبودهای واقعی یا خیالیِ اعلیٰ، پرواز می‌کند. هر قدر این آرزو و مطلوب، بالاتر باشد حرکت و فعالیت و سطح پرواز، و بنابراین میزان ترقی و تربیت انسان، شدیدتر و برتر می‌شود. خدا پرستی - خدا پرستی با معرفت و عشق - از این جهت بزرگ‌ترین نعمت و خدمت است که به انسان یک هدف اعلیٰ و اقدس و کامل عرضه نموده، همان‌طور که قصد قربت شرط قبولی هر عبادت است، انسان را به سوی ذات ذوالجلال بینهایت، سوق می‌دهد و نزدیک می‌کند. البته هر کس به تناسب معرفت و محبت خود به جانب این مبداء کمال و عنایت، کشیده می‌شود. هر قدر معبود کوچک‌تر و پائین‌تر باشد، تحرک و ارتقاء کمتر خواهد بود. حال وقتی بنا شد در محیطی یک شخص یک بشر (صرف نظر از همه مفاصد و معایبی که معمولاً همه سلاطین دارند)، «قبله عالم» شناخته و گفته شود و پندار و گفتار و کردار او برای پیر و جوان و عوام و خاص، سرمشق و افتخار و آرزو گردد، آیا فکر می‌کنید که آن مردم، چه بیچاره زمین‌گیر و محروم شده‌ای خواهند بود؟! ...

چطور آسمان عروج انسانیت را پست و تاریک و راه‌های حیات و کمال را سد می‌کند؟ کلماتی مانند قبله عالم، یا خاک پای ملوکانه، ذات اقدس شهریاری، امرجهان مطاع، و غیره و تأثیرهای تربیتی مربوطه که در بالا گفته شد، به نظر تان تعارف و اصطلاحات شاعرانه نیاید یا اظهار ما را مبالغه‌های افراطی سیاسی نگیرید. این کلمات تلقیناتی است که رونق و رواج کامل داشته و دارد و نمی‌تواند اثری نداشته باشد.

حالا اگر قبله عالم را نمی شنوید به جای آن از زبان نخست وزیران «غلام خانه زاد» و «نوکر جان نثار» را می شنوید و می خوانید که صد درجه به لحاظ گوینده، پست تر است. چطور می شود دولتی هر روز و هر شب این اعتراف ها و اعلام ها را از مردم، از زبان افراد ظاهراً درس خوانده دکتر و مهندس که به مقامات اعلاى كشورى رسیده اند، بشنود و در دل و روان و اندیشه آنها اثر نماید و شاه برایشان بتی یا نیمه بتی نشود؟ اگر آن اظهارات و انتسابات را باور کنند که بت پرست شده و به پست ترین مرحله انسانیت سقوط کرده اند و اگر باور نکنند و بخندند، عظمت و ارزش و حقیقت و مقام و کمال مطلوب و همه چیز به صورت دروغ و موهوم در نظرشان می آید. منکر و بی علاقه به هر چیز و کمال و ارزشی خواهند شد، دیگر چه مطلوبی و چه حرکتی و چه ارتقائی باقی خواهد ماند؟

این اظهارها و اعتراف ها را از نظر معتقدات دینی نمی کنیم و به طوری که دیدید، اثر روانی و تربیتی و علمی آن اختصاص به معتقدین و مقدّسین ندارد و روی همه است. همین طور می دانید و تعلیمات اسلامی هم روی این نقطه عنایت و اصرار دارد که مرکز و محور هدایت و تربیت و تقدیر شقاوت و سعادت، ذات شخص است. خداشناسی از خودشناسی شروع می شود. به فرموده علی (ع):

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»<sup>۱</sup>

مؤمن وقتی دست به آسمان بلند کرده، به سوی خدا دعا می کند، با خود و دل خود راز و نیازی می کند، معرفت به حق و پرستش خدا، از درون بر می خیزد قرآن خدا را نه تنها در دل بلکه از دل و از رگ گردن هم نزدیک تر به ما سراغ می دهد. می فرماید:

«أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»<sup>۲</sup>

و یا:

«نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ...»<sup>۳</sup>

بنابراین اگر شخص از خود برکنار و بیزار و قدر و منزلت و مسئولیت برای خویش نشناخت، یعنی فاقد شخصیت شد و اصلاً قدر و منزلت و ارزش برایش تحقق نداشت،

۱. از علی (ع): کسی که خود را شناخت خدای خود را شناخته است.

۲. سوره انفال/ ۲۴: خداوند بین انسان و دل وی می گردد.

۳. سوره ق/ ۱۶: ما به وی از رگ گردن نزدیک تریم.

از خدا هم کنار و بیزار خواهد شد. فاقد مسئولیت و فاقد خدا می گردد.

دیدیم که آماج مستقیم تیر استبداد، همانا کشتن شخصیت و از بین بردن امید و مسئولیت است. مردم در محیط استبداد نه تنها اسم و صفات خدا را نمی شنوند و نمی شناسند (یا کمتر و تحت الشعاع شاه، آنها را می شنوند و می شناسند)، بلکه دست او را نیز در کارها نمی بینند. سابقاً در بند ششم گفتیم که عمل استبداد در مربوط کردن و موکول کردن همه امور و مقامات و پاداش ها به شخص شاه و بر کنار نمودن و بی دخالت کردن استعدادها و افراد، سبب می شود که جریان کارها از جاده طبیعی و منطقی منحرف گردد. مثلاً بر خلاف نصّ «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»<sup>۱</sup> وقتی افراد نالایق و بیکاره به مال و مقام برسند و زیانی از جهالت یا افراط و تفریط های خود نبینند و در عوض مردمان شایسته و زحمتکش، یا اقدامات مشروع عقلانی، به محرومیت و شکست و یأس منتهی گردد و به طور کلی، جامعه یک روال دستوری و تصنعی پیدا کند و تحت تصرف و فرمان شخصی قرار گرفته، دست طبیعت (یا به اصطلاح دین، حکم و مشیت الهی) نقش خود را بازی نکند، قانون انتخاب اصلح علمای طبیعی و آیه «أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»<sup>۲</sup> نقض می شود. و بدتر از همه آنکه می بیند افراد فاسدی ستمگری ها می نمایند و مع ذلک مسرور و سرافراز هستند. خلاصه آنکه دست خدا را از کار مردم و دنیا (تا حدودی که آنها می بینند) کوتاه باشد، پس نه تنها نام و صفات، بلکه اثر و حضور خدا نیز برای آنها که به وجودش عقیده دارند، فراموش و نزدیک به انکار می شود.

وقتی در کار دنیا او را بی اثر دید در آخرت هم بی اثر خواهد شناخت. این حالت انکار (یا لا اقل تنزل و تردید در مقام الوهیت و ربوبیت)، یک مطلب ابداعی و اتهامی ما به استبداد نیست. پیغمبر اولوالعزم خدا، حضرت موسی هم در تجزیه و تحلیل علل انصراف مردم از خدا و اصرار فرعونیان به سرکشی و ستم، همین شکوه را به درگاه باری تعالی برده می گوید:

«رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ...»<sup>۳</sup>

۱. سوره نجم / ۳۹: انسان جز ثمره تلاش [و نیت] خود را نخواهد داشت.

۲. سوره انبیاء / ۱۰۵: زمین را بندگان صالح من به میراث می برند.

۳. سوره یونس / ۸۸: پروردگارا، به درستی که تو فرعون و اشراف او را زینت و مال در زندگی دنیا داده ای و در نتیجه مردم را از تو گمراه می نمایند...

خداپرستی یک مطلب نظری و نوشته کاغذی نیست که برای اسم گذاری بچه‌ها و ورد زبان‌ها باشد. موضوعی است عاطفی، نفسانی، عقلی، تربیتی، اجتماعی و بالاخره و مخصوصاً عملی.

در جامعه‌های استبدادی خدا وقتی از ذهن و عاطفه و فکر و تربیت و عمل و اثر خارج شد و حکم غیر او در امور ساری و جاری بود و نام دیگری به بزرگی و جلال برده و تکرار شد و قامت‌ها در برابر بت‌های گوشتی خم شد و گوش‌ها به فرمان آنها بود، دیگر ایمانی باقی نخواهد ماند و برخاستن بانگ تو خالی الله اکبر از مناره مساجد، چه خاصیت دارد؟

البته لازم نیست مستبدها مثل فرعون با خدا و دین مبارزه نمایند. دین را یا از مرغوبیت و فعلیت می‌اندازند (مثل پهلوی و مصطفی کمال پاشا)، و یا با استخدام افرادی از روحانیون و ترویج تشریفات و خرافات و عمل به تظاهرات، توحید خالص را آلوده و منحرف می‌سازند. نعوذ بالله خدا و میهن را جزو ملازمین رکاب راست و چپ موکب همایونی قرار می‌دهند! یا با اختیار و غضب القابی مانند ظل‌الله، خلیفه‌الله، امیرالمومنین و غیره، برای خود تأیید و تقویت‌های الهی می‌سازند. ایمان به خدا را محو و معدوم و یا مخدوش و مشروط می‌نمایند.

چون بحث، بحث دینی و سیاسی است، ناچاریم بگوئیم و یا داوری نمائیم که در منطق ادیان و بنا به تصریحات مکرر قرآن، شرط سعادت و رستگاری انسان تنها ایمان نیست. اگر افرادی تصور کردند یا توانستند در محیط استبداد علی رغم اغواها و الزام‌ها، ایمان خود را به ذات پروردگار بی‌همتا محکم و خالص نگاه‌دارند، نمی‌توانند خیالشان راحت باشد بلکه علاوه بر ایمان دو شرط نیز ضروری است؛ تقوا و عمل صالح. یعنی اخلاق و تزکیه و اراده نفسانی از یک طرف و فعالیت و خدمت از طرف دیگر. در محیط استبداد همان طوری که در بند ۷ دیدیم و تکرار مجدد آن لازم نیست، تقوا و اخلاق پاک نمی‌تواند رواج و ریشه پیدا کند. تمام عوامل استبداد در جهت تحریف و تخریب و تضعیف آن کار می‌کند.

بسیار مشکل است کسی بتواند فرزندان و وابستگان و حتی شخص خود را هم حفظ کند. ضمناً دیدیم که سر منشاء فساد اجتماع و خرابی اخلاق‌ها، همان تزریق و تحمیل «دروغ» است. شاید بزرگترین دشمن اسلام دسته منافقین و ملعون‌ترین رذیله اجتماعی، نفاق باشد در حالی که پایه خدمات در دستگاه استبداد، بر نفاق و نیرنگ گذارده شده است.

چرا ما مخالف استبدادیم؟ ————— ۳۶۳

اما از جهت عمل و امکان عبادت یا اجرای وظائف دینی، به معنای اجتماعی و غیر خصوصی آن، به طوری که می‌دانیم در محیط تحت استبداد، میدان عمل و زمینه‌های فعالیت بسیار محدود و مقید بوده خدمات فقط در لباس مأمورین جور و اجرای اوامر و اغراض دستگاه مستبد یا بروفق تمایلات و منافع آن میسر می‌باشد. یعنی یا عامل ظلم و جور شدن است و یا شرکت و اعانت غیرمستقیم کردن و با توسل به دروغ و رشوه و خدعه و غیره. یعنی در هر حال خروج از حق و حقیقت. مگر آنکه همان‌طور که در مملکت و در مقدسین ما معمول شده است، شخص انزوا و بیکارگی اختیار نماید که در این صورت از ثواب عمل و آثار تربیتی و اکتسابات نفسانی مربوطه می‌باشد. در محیط آلوده و خرابی چون استبداد، پول‌ها مشکوک و شبه‌ناک است و کارهای آزاد نیز مسدود یا مشروط به همکاری با دزدان و غاصبین و تشبث‌های نامشروع می‌شود. راه خیر و خدمت از هر طرف بسته و دشوار، ولی راه‌های ظلم و معصیت هموار است. پس بی‌جهت نبود که سابقاً گفتیم خدا و استبداد ایشان در یک جوی نمی‌رود. زیرا خدا در محیط استبداد پرستیده نمی‌شود: نه از جهت عاطفی و ایمانی و نه از جهت تربیتی و اخلاقی و نه از جهت خدمتی و عملی.

زندگی در زیر لوای استبداد، «خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُمِينُ»<sup>۱</sup> است. نه دنیا داریم نه آخرت. مگر آنکه...، در قسمت سوم خواهیم گفت. آنچه در بندهای قبل، از آثار بد و زیان‌های استبداد شروع شد در واقع مظاهر و نتایج همین بند آخر، یعنی پرستیده نشدن خدا و جاری نبودن حکم خدا است. اگر پیوسته ملت ایران در ظلم و عذاب غوطه‌ور است، اگر از آسایش و امنیت قضائی محرومیم، اگر اتحاد و اتفاق و همکاری سر نمی‌گیرد، اگر مملکت از نعمت ثبات و اطمینان و استمرار بی‌بهره است، اگر کشور دائماً در معرض مهاجمین بیرحم و استعمار بیگانگان بوده و هست، اگر عزت و شخصیت از افراد ما به‌دور افتاده است، اگر فساد و فحشاء و آلودگی‌ها و نادرستی‌ها رواج یافته است، اگر امیدی به اصلاح و نجات نیست، و اگر عشق و عمل رخت‌بسته...، تماماً برای این است که خدا به حقیقت و واقعیت در کشور ما پرستیده نمی‌شود، حکومت باغیر خدا است.

استبداد از کفر هم بدتر است زیرا که آورنده‌ی دین و سرور پیغمبران می‌فرماید:

«الْمَلِكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ»<sup>۲</sup>

۱. سوره حج / ۱۱: آنان در دنیا و آخرت زیان‌کارند؛ این است همان‌زیان آشکار.

۲. حدیث نبوی.

«ملک و مملکت با کفر باقی می ماند ولی با ظلم باقی نمی ماند»  
و وقتی قرآن می خواهد تمام خداپرستان، اعم از مسلمان و نصرانی و یهودی را  
زیر پرچم واحدی آورده از آنها پیمانی بگیرد، فقط دو ماده به آنها عرضه می کند دو  
ماده ای که در واقع یک ماده و عصاره دینی و دنیائی توحید است:  
«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا  
اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ!».

جز خدا کسی را نپرستیم و یکدیگر (چه پیغمبر و چه پادشاه و به طور کلی بشر) را از باب  
و سرور خود نگیریم. یعنی زیر بار استبداد و بندگی آدمیزاد نرویم.

---

۱. سوره آل عمران / ۶۴: بگو؛ ای اهل کتاب، بیایید بر سر کلام (حقی) که بین ما و شما مشترک است  
[بایستیم] که جز خدای را بندگی نکنیم و هیچ کس را [در قدرت و تدبیر] با او شریک تلقی نکنیم و در  
برابر خدا، افرادی از خودمان را صاحب اختیار [خود] نگویم.  
مرحوم آیت الله نائینی هم با اشاره به همین معنی، استناد به دعای افتتاح که منتسب به معصوم می باشد کرده  
می گوید:

«وقتی درباره دولت حقه امام منتظر (ع) از خدا می خواهیم که او را به جای قبلی ها  
خلیفه روی زمین نما و امکان و لوازم بده که دین مورد رضای تو را اجرا کرده ترس  
از احدی مانع نشود که تو را بندگی کند و چیزی را با تو شریک نسازد، معلوم است  
که امام زمان مشرک به خدا نیست بلکه منظور از شریک قرار ندادن سنت استبداد و  
اجازه ندادن به متجاوزین به حقوق و نفوس مردم و محور فعال مایشائی است.»

## چرا دچار استبداد شده ایم؟

چون مبداء و منشاء و نژاد ما ایرانی‌ها هم مثل سایرین یعنی اصلاً انسان و مخلوق خدا و ساخته و پرداخته فطرت است و فطرت انسانی بر پایه آزادی و دفاع از نفس و زاینده گی می‌باشد. ما هم یقیناً مثل مللی که از قدیم یا اخیراً برخوردار از استقلال و خود مختاری ملی هستند، آزاد و آدم خلق شده و آزاد و آدم پا به فلات ایران گذاشته‌ایم.

از طرف دیگر به طوری که در قسمت دوم تکرار کردیم، استبداد خوشبختانه در زمان و مکان، استمرار نداشته است. یعنی دوره‌های ضعف و فطرت برایش پیش آمده است. همچنین به واسطه ضعف ذاتی و کوتاه نظری و نبودن وسائل نفوذ فنی، مثل امروزه نتوانسته است در تمام مناطق و اقطار و زوایای مملکت و در تمام شئون رخنه نماید و در برابرش چیزهایی وجود داشته است. از جمله دیانت و روحانیت که کمابیش بر کنار و آزاد مانده است. ایلات و عشایر (با تمام اشکالاتی که از جهات مختلف دارند) که بیشتر تحت شرایط کهن و کوهستانی یا بدوی ولی تقریباً مستقل از نفوذ دولت‌های مرکزی می‌زیسته‌اند. بازار و پیشه‌ها که در آمد و نیمه استقلالی از خود داشته‌اند ...

اینها خود نقطه امید است. اگر فطرت و مایه ما هم عزت نفس و استقلال است پس از آن فطرت و مایه، یقیناً مبانی و میراث‌هایی به جا مانده است که می‌تواند مبداء نمو و نجات ما باشد.

آنچه در ابتدا و در طول مدت تاریخ طولانی (بگوئیم ۲۵۰۰ ساله) ایران سبب استیلا و استقرار استبداد شده است و آن همه آثار و خرابی‌ها به وجود آورده است، باید چیزی یا چیزهایی ریشه‌دار وسیع طبیعی از نوع شرایط و عوامل جغرافیائی و تاریخی مملکت

باشد. چنین عامل یا عواملی حتماً تأثیر و نشانه‌های آن را نه تنها در سیستم حکومتی بلکه در روحيات و حالات و سایر خصوصیات ملت و مملکتمان نیز باید ببینیم. بنابراین باز باید قدری حوصله به خرج داده مسئله را با دید وسیع‌تری، با تفصیل بیشتری از عمق و از قدیم نگاه کنیم و جنبه سیاسی آن را در منظره کلی قضیه جستجو نمائیم.

### ۱- تأثیر همسایه‌های خارجی

همان‌طور که می‌دانیم نژاد اصلی ما آریین است. از شاخه هندواروپائی می‌باشد، اقوام آریائی تشکیل دهندگان نژاد ایران، پس از جدائی از عموزادگان هندی و اروپائی خود، یک حالت غریبی و محصورشدگی در فلات ایران پیدا کردند. مغرب ما طوایف سامی می‌زیستند که اصولاً خشن و خونخوار بودند و گاه‌گاه حملاتی به مادها می‌کردند (آرامی‌ها، آشوری‌ها، کلدانی‌ها، آن‌طرف‌تر فنیقی‌ها و بالاخره اعراب که حمله آنها وضع و حساب و آثار خاصی داشته است). در جنوب دریای گرم و یا سواحل نامساعد خلیج فارس، مواجه با صحاری عربستان، به‌عوض یک وسیله ارتباط و تبادل، یک سد آبی یا خندق غیرقابل عبور تشکیل می‌داد. در شرق تا آنجائی که به تبت و پامیر و هندوکش می‌خورد، باز در حکم سد و حصار حساب می‌شود ولی بالاتر از آن ... . در شمال شرقی و شمال، با ترکستان و ترک‌ها هم‌جوار می‌شدیم. منطقه فاصل، قسمت حاصل‌خیز و پر نعمت بلخ و بخارا و سمرقند بود و آنها را به‌جانب خود دعوت می‌نمود. حملات و ضربات عمده و پی‌در پی آریین‌ها از همین ناحیه از طرف طوایف و اقوام مختلف نژاد زرد، به‌نام ترک‌ها و ترکمن‌ها، ازبک‌ها، تاتارها و بالاخره مغول‌ها که در صحاری و تیغ‌زارهای شمال چین می‌زیسته‌اند، به‌عمل می‌آمد. چه در ایران باستان، قبل از اسلام به‌دست پارت‌ها، و چه بعد از اسلام به‌دست و به‌نام امثال غزنویان، سلجوقیان، خوارزم‌شاهیان، مغولان چنگیزی، تیموریان و غیره ... . به‌طوری که در قسمت دوم شرح دادیم یک قسمت از شالوده استبداد ایران به‌وسیله همین مهاجمین خارجی صورت می‌گرفت. همان کسانی که با یک تنه زدن، موج حملاتشان، امپراطوری بزرگ روم را به دو نیمه کرده قسمت غربی آن را به کلی متلاشی و متصرف نمود.



طبیعی است وقتی قوم متجاوزی آن‌هم از طوایف بی‌باکِ سفاکِ مغول امثال چنگیز، وارد خاکی می‌شود و به رأفت و مشورت عمل نمی‌نماید، حد اکثر شدت عمل و خشونت و ذلت و اضطراب و استبداد را به کار می‌برد. بعدهم که خانه‌خواه و ظاهراً هم کیش و همکار می‌شود، بالاخره وحشت و نفرت که ازین نمی‌رود. مسلماً، پشت اندر پشت، یک روح بدبینی و دوری‌گزینی در مردمی که اجدادشان مقتول و مضر و یا مطرود بوده‌اند، به جای می‌ماند. و در آنها که به عنوان پیش خدمتی و مباشرت یا متولی‌گری و وزارت و یا بالاخره شاعری و ندیمی تقرب یافته‌اند، روح تظاهر و تملق باقی می‌گذارد.

خیل غارتگران مهاجم که به ایران می‌آمدند، البته هدفی و نقشه‌ای جز پر کردن شکم گرسنه خود و سواران و چارپایانشان و فرونشاندن عطش خونخواری و سپس مسکن گزیدن و عیش و نوش کردن نداشتند.

تامدتی می‌ریختند و می‌پاشیدند و می‌چاپیدند و می‌کشتند و می‌زدند و می‌خوردند. بعد که قرار می‌شد استقرار و استحفاظی پیدا کنند و دولت و دستگاهی تشکیل دهند، طبیعی بود که همان سرداران و سواران چپاولگر را به امارت و ولایت و ریاست و مأموریت می‌گماشتند و می‌فرستادند. حقوق و هزینه این مأموران را خود مردم باید بپردازند یا هر طور می‌خواهند و می‌توانند از مردم بستانند.

فلان سوار گردن کلفتِ آدمکشِ تاتار یا مغولی که در روز ورود به ایران، دست چپ و راست خود را نمی‌شناخت و جُل و دیبا را از هم تمیز نمی‌داد، بعد از چندی به صورت یک امیر یا رئیس متشخص و به اصطلاح امروز، مأموری عالی رتبه، یا کارمند رسمی و اعزامی دولت مرکزی، درمی‌آید. البته به لحاظ عنوان و لباس و شاید زبان و مذهب و آداب خیلی عوض شده بود ولی به لحاظ نیت و باطن، دلیلی نداشت اصل و هدف خود را که چپاول و تصرف و تسلط است فراموش کرده باشد. اصلاً برای چاپیدن و عیش و عشرت بود که قبول خدمت و مأموریت را می‌کرد.

ضمناً نه آن سرکرده کل و نه این سرداران و سردسته‌های جزء، هیچ کدام سابقه و لیاقت مملکت‌داری و سلطنت و وزارت و ولایت را نداشتند. از داخله ایران، از میان فرصت‌طلبان و فرومایگان یا بی‌بندوباران نوک‌رصف، کسانی را به مشورت و معاونت و مباشرت و دبیری و غیره استخدام می‌کردند و انعام و اجرت لازم یا امکانات دیگر به آنها می‌دادند.

این مجموعه امیران و حکام و سرداران و رؤسایان و وزیران و مستوفیان و نواب و فرآشان و غیره، در حقیقت کارمندان اداری یا به اصطلاح وقت، اعضای دیوانی را تشکیل می‌دادند که نزدیک و تحت اختیار و فرمان آن رئیس بودند، یک‌نوع مستخدمین شاه یا صدراعظم، وزیر، حاکم و مقامات دیگر، حساب می‌شدند. تا چهل پنجاه سال قبل، اصطلاحی وجود داشت که شغل کلیه مأمورین حکومتی و اعضای دولتی را «درخانه» می‌گفتند. یعنی نوکران یا قراولان و اعضاء «درخانه» امیر یا وزیر.

منظور آنکه، کادر کارمندی دولت‌های استبدادی ایران، از یک‌عده افرادی تشکیل می‌شد که اصلاً غارتگر، دشمن ملت، یا قره‌نوکر بودند و کوچک‌ترین پیوندی به لحاظ رأفت و همنوعی یا وظیفه خدمت‌گزاری و همکاری، فی‌ما بین دولت و ملت وجود نداشت.

روابط، روابط غالب و مغلوب و ارباب و نوکری بوده است. هرکاری را که به عهده می‌گرفتند و به هر مأموریت و ناحیه‌ای که می‌رفتند دو وظیفه یا دو هدف داشتند:

۱. اجرای مأموریت مورد نظر ارباب و حفظ منافع و اغراض او،

۲. پرکردن جیب خود و دوشیدن مردم.

به طوری که می‌دانید، تا دوره ناصرالدین شاه و حتی اوایل مشروطیت، حقوق و شهریه‌ای برای حکام و نایب‌الحکومه‌ها و فرآشان وجود نداشت و آنها بودند که به‌ازاء خلعت و مأموریت و ولایت و حکومت مبلغی پیش‌کشی، به پیشگاه ملوکانه یا رؤسای مربوطه، در ابتدای انتصاب و بعد، هدایائی به‌طور مستمر سالانه و غیرمستمر تقدیم می‌داشتند. در مقابل مجاز بودند که عایدات محلی را تیول خود قرار دهند و به طریق مختلف مردم را بدوشند.

این بود روحیه و رویه کارمندی دولت ایران.

با توجه به اینکه در دو ثلث از ۲۵۰۰ سال سلطنت استبدادی ایران، سلسله‌های ما اصلاً از مهاجمین خارجی بوده‌اند و در آن ثلث دیگر نیز گردن‌کشان و چاقو‌کشان، یا گردن‌کشی و چاقو‌کشی‌های داخلی، بی‌دخالت نبوده و همان رسوم و روال برقرار بوده است، واضح می‌شود که روی هم رفته در طی ۲۵۰۰ سال، چه شرایطی و عواملی بر مردم این مرز و بوم حکومت می‌نموده است.

## ۲ - تأثیر ساختمان داخلی فلات ایران

به لحاظ جغرافیائی حصارهای کوهستانی اطراف فلات ایران که مانند پلکانی برای صعود به فلات می‌باشد، سدّی در برابر حملات خارجی حساب می‌شود ولی سدّی که گاه‌گاه می‌شکست و عده‌ای از مهاجمین را نیز در خود می‌گرفت و به صورت ایلات سلحشور می‌پروراند. به طوری که فلات مرکزی به وسیله ایلات کوه نشین، از سمت احاطه شده است.

در داخل فلات نیز به طوری که می‌دانیم و با امتداد شمال غربی، جنوب شرقی که چین خوردگی‌های اصلی ایران را دارد وضع کلی کوهستانی بیابانی با کوه‌ها و نمک‌زارهای گسترده فراوان می‌باشد. قسمت قابل سکونت و آبادی تمدن پرور ایران، جزء بسیار ضعیفی از مملکت، و در حدود ۲۰٪ می‌باشد. آن‌هم به صورت مناطق پراکنده و نقاط مجزا از یکدیگر.

آبادی‌های مسکونی ایران به این ترتیب مانند واحد جزیره‌های متفرق محصور در میان دره و تنگه یا بیابان‌هایی که کمین‌گاه یا جولانگاه دستجات جنگجوی راهزن یا صحراگرد غارتگر بوده‌اند، قرار داشته است. یعنی به طور کلی مردم متمدن شهرنشین یا ده‌نشین ایران، چه از خارج کشور و چه از اطراف و چه از پشت‌خانه و دروازه‌های خود، دائماً در معرض تهاجم و تهدید بوده‌اند. یک حالت دست‌بستگی و ناامنی و ترس که البته مانع نشو و نشاط آزاد می‌گردیده‌است، موجود بوده و اطمینان به زندگی و مایملک وجود نداشته، شالوده کارها و فکرها نمی‌توانسته است بر اساس ثبات و دوام ریخته شود. بینیم این وضع یا ترکیب و ترتیب مناطق تمدن پرور، چه نتایجی داشته است.

**الف -** حالت پراکنده دور از هم، اجازه و امکان تجمع و تقویت لازم برای دفاع در مقابل مهاجمین را نمی‌داده است و به طور کلی نیروی دفاعی مردم بسیار ضعیف بوده است و رفته‌رفته قبول دزدی و ظلم را برای خود امر عادی و سرنوشت مقدّر می‌پنداشته است.

**ب -** ناامنی و تهدید دائمی دهات و شهرها از حملات و غارتگری‌های خارج که مکرر نیز اتفاق می‌افتاده است، باعث اضطراب و دست‌بستگی پیوسته و مانع نشو و نشاط آزاد اهالی بوده است.

چون اطمینان بر زندگی و به مایملک و محصول وجود نداشته‌است، شالوده کارها

و فکرها نمی توانسته است براساس ثبات و دوام ریخته شود. ساختمان‌های گلی و خشتی با تأسیسات موقت، اموال و اثاث در حداکثر سادگی و اختصار، مناسب برای اختفا یا فرار، افزارآلات و صنایع به صورت دستی، کم دوام و سهل‌العمل ارزان، ... زندگی عاریتی، ... و به همین قرار، آرزوها و افکار کوتاه و درویش‌وار.

ج- مبادله کالا و تجارت ما بین نقاط مجزا، از طریق معابر ناامن نمی توانسته است رونق و وسعتی پیدا کند.

۵- عوامل و آثار «الف» و «ب» و «ج» دست به دست هم داده، خانواده‌های محدود ساکن منطقه را، وادار می کرده است مانند نوزادان حیوان که از ترس یا گرسنگی و سرما، خود را به مادر می چسبانند در دروازه را ببندند، به همدیگر و در خود فرو رفته، با یک حالت غم‌زدگی و قناعت، کفیل کلیه احتیاجات خویش شوند. یعنی اجتماعات، به صورت واحدهای مسدود مفلوک در آمده است. صناعت و تجارت هم در منتهای اختصار، متناسب با زمان و مکان، بسیار کوتاه و کوچک انجام می شده است.

### ۳- تأثیر وضع معیشتی مردم ایران

#### و نقش بزرگ کشاورزی در تربیت و حکومت ما

ایران مانند یونان و فنیقیه دست به دریا نداشته است که از راه بحریمائی به تجارت و مسافرت و مستعمره‌نشینی پردازد. ساختمان داخلی و وضع پراکنده غیرمرتبط مناطق مسکونی، تجارت و تبادل‌های داخلی را جلوگیری می کرده، صنعت نیز دایره عمل و صدور نداشته است. پس این دو راه، یعنی تجارت و صنعت، نمی توانسته است معیشت کلی ساکنین سرزمین ایران را تأمین نماید.

ایلات کوه‌نشین یا صحرانشین، از جنگل‌ها و مراتع و از طریق گله‌داری ارتزاق ناقصی می کردند و کمبود زندگی را از راه غارت‌گری و دستبرد جبران می نمودند. بنابراین ممر معیشت و دستبرد ملی دیگری، برای ما لازم بوده است.

خوشبختانه خاک فلات ایران که در قسمت مسکون از زمین‌های آبرفتی پوشیده است، روی هم‌رفته حاصل‌خیز و سعادت‌مند است. هوا نیز خشک و معتدل، آفتاب تابان و حیات‌بخش. بنابراین امکان همه نوع محصول زمینی و سردرختی هست. فقط آسمان‌ها قدری ممسک و کم‌ریزش است. رودخانه‌های حسابی سالیانه‌ی فراوان هم نداریم که مانند مصری‌ها برایمان هم آب بیاورد هم کود. مع‌ذلک باید زندگی کرد و

آب که مایه حیات است، به دست آورد.

وقتی آب نه به طور مرتب از آسمان ریخت و نه در روی زمین جریان داشت، ایرانی‌ها از قدیم‌الایام چاره‌اندیشیده و آن‌را از زیر زمین در آورده‌اند. قنات را اختراع کرده‌اند. قنات از آب‌های زیرزمینی ذخیره شده، از بارندگی‌های بهار و نشست رودخانه‌های فصلی، یا آبیاری‌های قبلی، استفاده می‌نماید. قنات از افتخارات و مختصات ایران است. در نقاط دیگر دنیا کمتر چنین شرایط و احتیاجات و امکاناتی وجود داشته است.

صرف نظر از باریکه‌ی فیما بین دریای خزر و سلسله البرز، و صرف نظر از مناطقی در شمال ایران که بیش از ۱۲۰۰ میلی‌متر باران در سال دارند و می‌توانسته‌اند زراعت دیم و جنگل و باغ داشته باشند، قسمت اعظم مناطق مسکون ایران، تمام یا مقداری از آب مورد احتیاج سالیانه و روزانه زراعتی و خوراکی خود را، از قنات و چاه استخراج می‌نمودند.

در ایران وقتی آب درآمد، همه چیز در می‌آید، زندگی جور می‌شود.<sup>۱</sup> بنابراین و به طور کلی، معیشت ایرانیان از طریق زراعت تأمین می‌شده است. نه از طریق گله‌داری و صحراگردی مانند اعراب و مغول‌ها یا بحریمائی و تجارت و صناعت مانند یونانی‌ها و اروپائی‌ها. این زراعت نیز وضع خاص داشته، مثل زراعت مصری‌ها و سوری‌ها نبوده است که از رودخانه یا باران یا رطوبت هوا استفاده نمایند. بیشتر با قنات مشروب می‌شده است.

قنات با تولید ضعیف محدود خود از یک طرف، و انحصار آن به زمین‌های آبرفتی و دامنه‌ای حاشیه کویرها یا ماسه‌ای داخل دره، یا ماهورهای پائین کوهستان‌ها از طرف دیگر، عاملی در تکمیل و تقویت عامل ساختمانی داخلی فلات ایران که در بند «۲» صحبت کردیم، شده است و ماده اولیه و عنصر اصلی باستانی جامعه ایرانی را به وجود آورده است؛ واحد ده.

مناطق قابل سکونت محدود مسدود مجزای نامبرده در بند «۲»، به وسیله یک یا چند

---

۱. در زبان فرانسه، ضرب‌المثلی است که یقیناً نظیر آن در زبان‌های دیگر اروپائی و به طریق اولی در انگلیسی وجود دارد:  
Quand Le bakau va tout va.

یعنی؛ وقتی کشتی به راه است، همه چیز به راه است.

ممالک اروپائی از تجارت و صنعت ارتزاق می‌کنند و کشتی مظهر آن می‌باشد.

رشته قنات مشروب می شده است و ساده ترین حالت آن «ده» بوده است. در مناطق پر آب و مناسب، مجاورت چندین ده و چندین پارچه آبادی، قراء و قصبات را تشکیل می داده است. شهرهای ایران نیز در اصل چیزی جز ده یا قریه نبوده که خانه ها و دکان ها را رفته رفته در وسط جمع می کند و دور تا دور را مزارع و باغات احاطه می نموده است. بسیاری از شهرهای ما مانند اصفهان، قزوین و تبریز، هنوز هم همین حال را دارند و تا یکی دو نسل قبل، معمولاً هر کاسب یا تاجر و هر کس که به اصطلاح دستش به دهانش می رسیده است، قطعه زمینی یا باغی و گاهی دهی در خارج شهر داشته، از آنجا کسری درآمد زندگی و سهمی از خواربار سالیانه خود را تأمین می نموده است. منظور اینکه پایه و مایه زندگی ایرانیان روی کشاورزی و زراعت پیشگی قرار یافته و تا قبل از مشروطیت، به همان وضع ادامه داشته است.

به طوری که خانم لمپتون، مؤلف انگلیسی کتاب «مالک و زارع در ایران» می نویسد: «... شکل اولیه اسکان و شهرنشینی نخستین مهاجران ایرانی، اشتراکی ابتدائی بوده، حقوق انفرادی از حقوق عالی اجتماعی نشأت می یافته است. با تغییری که در ترکیب ده، مقارن ظهور عمده مالکان، یاتیول داران پدید آمد، از یک طرف سنت مالکیت اشتراکی ضعیف شد اما از طرف دیگر...»

نظریه فوق در تأیید آن چیزی است که گفتیم ایرانی ذاتاً «استبدادی» نبوده. چیزی از ملل متمدن و برومندی که امروزه تحت حکومت های ملی زندگی می کنند، کم نداشته است. نه تنها با اسارت و استبداد زندگی نمی کردند بلکه رژیم ابتدائی اشتراکی و روحیه اجتماعی داشته اند.

مؤلف فوق الذکر چون نظرش صرفاً معطوف به مالکیت و زراعت می باشد به ظهور عمده مالکان یا تیول داران (یعنی همان هجوم کنندگان و تصرف کنندگانی که اراضی و املاک را بین کسان و لشگریانشان تقسیم می نمودند)، اشاره می نماید ولی این قضیه خود معلول علت های خارجی و داخلی دیگری بوده است که ما فوقاً ذکر کردیم. در هر حال، پس از استقرار نژاد آریین در ایران و قرار گرفتن در تحت شرایط جغرافیائی خارجی و داخلی، و عوامل معیشتی محلی بود که استبداد برای خود استحکام و استمرار تحصیل نمود.

اینک لازم است روی عامل معیشتی یا اقتصادی، خودمان تجزیه تحلیل بیشتری بنمائیم. بعضی از این تأثیرها تأیید و توسعه همان تأثیرهای ناشیه از وضع ساختمانی فلات ایران است. بعضی دیگر تازه و علاوه بر آنها است و جمعاً در جهت تسهیل و

چرا دچار استبداد شده‌ایم؟ ————— ۳۷۳  
تحکیم استبداد عمل کرده است.

**الف -** کشاورزی در ده با تنوع محصولات و مواشی آن، تا اندازه‌ای جبران دورافتادگی و بی‌خبری را نموده، نان و حبوبات و سبزی و پنیر و گاه‌گاه میوه و گوشت و لبنیات به آنها می‌رسانده است. حمل و نقلشان را الاغ و اسب انجام می‌داده، فرش و پوشاک را با زیلو و کرباس و پشمینه پارچه‌هائی، از پنبه و کرک محصولات خود تأمین می‌نمودند. ساختمان‌ها را با خشت و گل زمین و تنه و شاخ و برگ درختان می‌ساختند. حمام و تنور را با خاشاک و پهن گرم می‌کردند...

خلاصه آنکه کشاورزی می‌توانسته است کمابیش کلیه احتیاجات واحد را برآورد و یک‌نوع استغناء و استقلال فراهم کند. اجتماعات ایران، احتیاج و اجباری به تماس و تبادل با دیگران نداشته و در صدد آن برنیامده‌اند.

استغناء و استقلال خوب است اما وقتی توأم با انزوا و کناره‌گیری از اجتماع بزرگتر شد و مقیاس آن به حدود خانواده و فرد رسید، خودبینی و خودخواهی و کوتاه‌فکری و روح انفرادی با همه معایب و مضار آن را پدید می‌آورد. اشخاص را از مزایای برخورد با سایرین و زندگی در اجتماعات بزرگ محروم می‌سازد.

چنان محیط‌های پرت افتاده و چنین معاش در بسته، ایرانیان را که از خارج دائماً دزدی و دشمنی دیده‌اند، از اجتماعی بودن و روح اشتراکی داشتن دور کرده، به بدبینی و گوشه‌گیری و فردی‌زندگی کردن و فردی‌فکر کردن کشانده است.

فردی‌زندگی کردن و فردی‌فکر کردن، سبب ناتوانی بیشتر به لحاظ تجهیزات دفاع از خود گردیده این واحدهای سازنده اجتماع را چون قلاع بلادفاع پراکنده در کوه و بیابان، در محاصره و مهاجمه دزدان و شیخون زنان، قرار داده است.

**ب -** زندگی در صحرا و ده و ارتزاق از محصولات محدود ساده‌ی کشاورزی که غالباً دچار آفت‌زدگی می‌شود و مواجهه دائمی با سختی‌های طبیعت، زارع را پر تحمل و صبور می‌نماید. ضمناً این استغناء از خارج و استقلال ظاهری، توأم با اسارت و زمین‌گیری است. یعنی به باغ و زمین خود بسته و چسبیده شده، آنها برای او یگانه سرمایه حیاتی می‌شود. زیرا اگر از ملک مزروعی خود جدا شود گرسنه و سرگردان می‌ماند. برخلاف تاجر که اجبار به اقامت در یک محل و قبول هر گونه ملایمات و

مخالفت‌ها را نداشته، به‌سهولت می‌تواند اعتبارات و اطلاعات و کالا و سرمایه‌اش را به‌دریا منتقل سازد.

چسبیدگی معیشتی زارع به زمینی که آباد کرده است، او را از جهات دیگر نیز اسیر و ناچار می‌نماید، به‌شرط زنده ماندن و کنده نشدن از مزرعه، زیر بار هر باج و خراج و حکم و فشاری برود. برای او زنده‌بودن و روی زمین خود ماندن، اساسی است. آرزویش به یک چیز منحصر می‌شود: برخورداری از امنیت و بهره‌برداری از زمین و گاو و گوسفند خود و نسبت به بقیه دنیا و مافیها، رفته رفته بی‌اطلاع و بی‌علاقه می‌شود. برای او اداره مملکت و طرز حکومت مسأله کاملاً فرعی است. داشتن یک سیاست مستقل دولتی و نیروی لشگری مملکتی نیز، برای او بی‌ارزش و بی‌اهمیت است. زندگی و اقتصاد و امنیت و حکومت را در چهاردیواری قلعه‌ی ده و مزارع اطراف آن می‌بیند و بس.

بالاخره اسارت و قناعت کار زارع ایرانی را به آنجا کشاند که هم مالکیت زمین را از دست داد و رعیت ارباب شد و هم اختیار حکومت را.

**ج -** برای ایرانی ده‌نشین اصلاً مفاهیمی به‌نام دولت، مملکت، ملیت و ایرانیت، وجود نداشته‌است. یک قوم تاجر و صنعتگر، یا ملت‌هائی که در اراضی وسیع و متصل به‌هم، زراعت دیمی می‌نمایند، نسبت به امنیت عمومی و امنیت قضائی و قدرت دولتی که آنها و کالایشان را در خارج کشور و خارج محل معیشت، حمایت نمایند، علاقه‌مند می‌شوند و اندیشه حکومت و دولت و ملیت در آنها خیلی بیشتر رشد می‌نماید.

به‌طوری که می‌دانیم، مفهوم ملیت و ایرانیت در ایران فوق‌العاده ضعیف بوده و بیشتر در قرن اخیر به صورت ترجمه و تقلید از فرنگ آورده شده است. البته این بی‌خبری و بی‌علاقه‌گی به ملیت و ایرانیت را، وجود حکومت‌های استبدادی که همیشه بیگانه برای مردم بوده‌اند، تشدید می‌کرده است و آنچه ایرانی‌ها را بهم پیوند می‌داده است، باز همان فرهنگ و دیانت بوده است.

**د -** اسارت زمین اگر سلب قدرت و حیثیت را آورده است، در عوض موجب وفا و دوام شده است. اقوام تاجرپیشه و هنرمند، به سهولت جلای وطن می‌کنند و جابه‌جا و محو می‌شوند. اما ایرانیان به خاک خود چسبیده و ریشه و دوام یافتند. گاهی نیز مانند



درختان سرمازده‌ی شاخ و برگ ریخته‌ای که پس از گذشت خشک‌سالی و سرما، مجدداً پاجوش می‌زنند، آنها نیز با وجود لگد مال شدن، پس از عبور یا اضمحلال چپاول‌گران، سر از زمین درآورده نهال نحیفی ظاهر کرده‌اند... تا نوبت به تجاوز بعدی برسد و چندی زندگی روزمره‌ی بخور و نمیری نصیبشان باشد.

هـ - کشاورزی در محیط‌هایی که شرایط مانند هندوستان و یا مازندران، خیلی مساعد نیست و وفور نعمت وجود ندارد و علاوه بر آن، دستخوش آفات زمینی و آسمانی می‌شود، ابداً نمی‌تواند وضع معین، با یک حداقل معیشت و مایحتاج را تضمین کند. کسانی که سروکار با دهداری و باغداری در ایران داشته‌اند، می‌دانند که حتی در عصر حاضر، با آن همه اطلاعات و ممکنات و وسائل که وجود دارد، حساب و ثباتی در کار فلاحت ایران نیست. در میان باغداران قزوین، یا دامغان و رفسنجان معروف است که درخت پسته هر هفت سال یک‌بار بار می‌آورد. شش‌سال دیگر چیز درستی نمی‌دهد. البته این رقم هفت سال، دقت و قطعیت ریاضی ندارد.

منظور این است که سال باروری و بهره‌برداری از آن خیلی استثنائی و نادر است. همین‌طور است سایر درخت‌ها و زراعت‌ها، با کم و بیش اختلاف. آن‌سالی که خشکی یا آفت‌زدگی و گاوگیری می‌شده، اوضاع سابق‌طوری بود که نمی‌توانستند کمبود محصول را به‌سهولت از مناطق دوردست تأمین کنند یا بانک‌هایی باشد که وام بدهد. زارع مجبور بوده است به گرسنگی و محرومیت تن دهد و با فروش فرش و زیلو و غیره به سخت‌ترین وضعی سال را بگذراند. اما سالی هم که به اصطلاح «می‌آورده است» باز وسائل و مبادله ارزان و آسان وجود نداشته که مازاد را بفروشد و درآمدش را سرمایه یا اندوخته کند.

خلاصه آنکه معیشت از کشاورزی برای اکثریت مردم این آب و خاک وضعی به‌وجود می‌آورده است (زمان قدیم و تفرقه و تجزیه دهات را در نظر بگیرید) که شرایط زندگی مردم از منهای بینهایت ( $-\infty$ ) تا به علاوه بینهایت ( $+\infty$ )، امکان نوسان داشته است. در برابر چنین تغییرات شدید و غیر قابل پیش‌بینی شرایط، دهقان ناچار است برای زنده ماندن و به‌امید بازگشت برکت و محصول، به خوراک خیلی کم بسازد، در هر پناهگاهی که یافت بخوابد، هر چه رسید بپوشد، و به هر ترتیب که شد به خانواده‌اش پردازد ...

به طوری که در قسمت‌ها و بندهای گذشته دیدیم، تنها از ناحیه طبیعت نبود که دهقان تحت شرایط گوناگون و دشوار قرار می‌گرفته است. اگر ارباب ملک یا مباشر ارباب و مستأجر هم عوض می‌شد باید رفتار خود را در برابر وضع جدید عوض کند و مقاومت فرساینده خویش را فراخور شرایط اجتماعی و طبیعی متغیر، سازمان دهد. می‌بایستی به هر نحو شده با آنها کنار بیاید تا سر زمین و گاوش بماند و بخور و نمیری داشته باشد. ارباب و مباشر و مستأجر که هیچ، غالباً حاکم، امیر یا سلطان هم تغییر می‌کرده، فارس‌ها می‌رفتند و ترک‌ها می‌آمدند، ترکمن‌ها ترک‌ها را بیرون می‌کردند یا عشایر کرد و لر، بر سرشان می‌تاختند و باج و خراج می‌خواستند ...

دهقان (چه آنها که خود بیل و داس به دست می‌گرفتند و چه آنها که از زمین و زراعت امرار معاش می‌کردند)، می‌باید و به ناچار، تأمین شرایط حیات مادی را مقدم شمارد و چنان رفتار کند که دستش از نان، یعنی زمین، کوتاه نشود. بنابراین شرایط اجتماعی و اقتصادی و حکومتی نیز، عیناً مانند شرایط طبیعی ایران، دهقان را واداشته است که بیش از هر چیز، نیروی تحمل را در خود به کار اندازد.

شاید هیچ قومی در دنیا از این جهت با ایرانی‌ها برابری نداشته باشد. ایرانی به سهولت، شرایط مقاومت را با هر اوضاع و احوال تطبیق می‌دهد. و این روحیه بوده است که ایرانی را به هر تقدیر، سرپا نگاه داشته است. «سوخته‌ایم و ساخته‌ایم و مانده‌ایم». در این مقاومت فرساینده، عوامل ضعف و قدرت هر دو بوده است و بر روی هم، بیش از آنچه اراده‌ی تغییر، سهم داشته باشد، روحیه «سازگاری»<sup>۱</sup> حکومت کرده است و البته به سازگاری اکتفا کردن افتخاری نیست ولی ما می‌توانیم همین خاصیت را در جهت مثبت به کار برده و امیدوار باشیم استعداد تحمل و قدرت تحولی که در ما وجود دارد، اجازه دهد به راحتی خود را از مواریث ننگین استبداد بیرون آورده درک شرایط و لوازم حکومت ملی را بنمائیم و با قبول مشکلات و محرومیت‌های برنامه سنگین مبارزه و اصلاح، خود را به زودی به جرگه انسان‌ها وارد سازیم. کافی است خصلت سازگاری را از حالت منفعل به حالت فعال یعنی تحت فرمان اراده خودمان درآوریم.

---

۱. صفت سازگاری را مترادف کلمه Souplesse فرانسه استعمال می‌نمائیم. یک ماشین را (یا یک آدم و یک دستگاه را به طور استعاره و تشبیه)، می‌گویند دارای سوپلس است وقتی که بتواند در شرایط بسیار متغیر، سرعت و قدرت و بار و مصرف و غیره، یعنی در رژیم‌های مختلف، کار کند و قدرت مقابله با آنها را داشته باشد.

۹- برای مردم ایران که از دارائی و درآمد محروم و دچار فقر و مصیبت می‌شدند و یا در چنگال بیدادگری‌های حکام و سلاطین به بدبختی‌ها می‌افتادند، مقاومت فرساینده خود را با توسل به مذهب سازمان داده‌اند. اما بر اثر استبداد حاکم و غلبه روحیه‌ی سازگاری، خداپرستی ما از جنبه زنده و اجتماعی و عملی اسلام، دور شده به طرف انزوا و راحت جوئی گرائیده و در حقیقت یک خودپرستی، از زیر نقاب خداپرستی، سر در آورده که بسیار جای تأسف است.

پناه بردن به خدا، از جهت معرفت و محبت به او و خدمت به خلق نبوده بلکه به صورت درد دل و استغاثه غریق به منظور انتقام از تقدیر و ظلمه یا صید ثواب بوده است. اسلام قبول ظلم و فقر و فرار از عمل و وظیفه و فداکاری و اعراض از دنیا و شانه خالی کردن از امور و خدمات عمومی را به هیچ وجه من‌الوجه تجویز نمی‌کند و کاملاً به عکس است. حضرت رسول اکرم (ص) دنیا را مزرعه آخرت می‌خواند و قرآن زبان حال یا دعای مؤمن را «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ». بیان می‌کند.

#### ۴- چگونه استبداد از این وسط درآمد؟

خودتان ملاحظه کردید که تهدیدها و تهاجمات دائمی خارجی و داخلی از یک طرف و پراکندگی و کوچکی و ناتوانی و ضعف نیروهای دفاعی واحدهای اجتماعی ایران از طرف دیگر که تحت شرایط خاص، روابط خارجی مسکن و معیشت، ملازم با غلبه روحیه‌ی سازگاری شده بود، بهترین محیط و شرایط را برای حب و جلال حکومتِ قلدران غارتگر و امیران و پادشاهان مستبد، فراهم آورده است.

ملاحظه می‌کنید که استبداد بنا به آنچه در قسمت دوم گفته شد، زائیده ناامنی و بیچارگی و اسارت ملی یا سلب استقلال و بی‌شخصیتی و تفرقه و دشمنی و عقب افتادگی است و خود زائیده همین چیزها است. استبداد و آثار آن لازم و ملزوم و تقویت کننده یکدیگرند. هر دو باید با هم دفع شوند. به جنگ یکی بدون دیگری نمی‌توان رفت. اگر به فرض مرده یا کشته شود مجدداً زائیده و بزرگ می‌شود.

هیچ کجای دنیا مثل ایران دارای چنین شرایط خاص نبوده است. هیچ کجا هم استبداد نتوانسته است این طور ریشه و دوام پیدا کند. در سایر جاها یا ملت و دولت

---

۱. سوره بقره/ ۲۰۱: پروردگارا در دنیا و آخرت خوبی عنایت کن و ما را از آتش دوزخ نگاه دار.

با هم منقرض شده‌اند (مصر و آشور و امپراطوری روم)، یا ملت مانده و حاکم شده است (اروپای بعد از قرون وسطی و چین و ژاپن) و یا از ابتدا زندگی اجتماعی و حکومت مردم بر مردم را نگاه داشته‌اند و متفقا رفته‌اند (یونان و تا اندازه‌ای فنیقیه).

#### ۵- استبداد بعد از مشروطیت

لابد می‌پرسید حالا که زندگی مدرن شده «اجتماعاتمان به یکدیگر و به‌دنیای خارج پیوسته»، کشاورزی از آن صورت درآمده، دارای تجارت خارجی و صنایع داخلی هستیم، چرا باز استبداد دست از سرمان برنمی‌دارد؟ شاید استبدادی در کار نیست و حکومت ملی دموکراسی حسابی داریم ولی حالیمان نیست!

دلیلش این است که اولاً شرایط خیلی هم عوض نشده‌است و موجبات استبداد در مملکت و ملتمان کاملاً برقرار است. مضافاً به اینکه عوامل خارجی جدید و یا استعمار و خود استبداد، با تمام زرنگی و زور، وجود خود را تحمل و تحکیم می‌نماید.

شرایط طبیعی و بشری و جریان‌هایی که در بندهای «۱» تا «۳» ذکر شده و بر طبق بند «۴»، منجر به استبداد یا موید آن گردید و تا دوره قاجاریه با قوت و شدت خود ادامه داشت. ارتباط‌هایی که ایران از دوره صفویه به بعد، با مغرب‌زمین پیدا کرد و در زمان قاجاریه خیلی بیشتر شده بود، مثل حرکات و امواج سطحی روی دریا که نفوذی به‌داخله ندارد، در معیشت و اقتصاد عمومی و در تربیت و افکار مردم، تأثیری نداشت. گاه‌گاه مسافرت یا مبادله سفیر و یکی دو بار جنگ و بر خورد به عمل آمده، توده ملت (حتی خود دولت و دربار) همچنان در خواب بی‌خبری بودند.

شکست‌های فتحعلی شاه که منجر به جدا شدن قفقاز از ایران و تداخل اجباری ایرانی‌ها و روس‌ها گردید و عقب نشینی ناصرالدین شاه از هرات و مسافرت اعیان و تجار ایرانی به فرنگ و عثمانی، همه اینها موجب صحبت‌هایی در طبقات حاکم اجتماع ما گردید. امتیاز تنباکو و راه آهن حضرت عبدالعظیم، توجه به استعمارگران فرنگی را، به عمق ملت و متدینین کشانید.

در ایالات سرحدی مانند آذربایجان و گیلان و مازندران تماس و تأثیر البته بیشتر بود. دربار تزار نفوذ فوق‌العاده‌ای در دربار قاجار داشته آن‌را تحت سلطه خود درآورده بود. انگلیس‌ها می‌بایستی به‌نحوی از انحاء دست روس‌ها را از دربار یا دست دربار را از ایران کوتاه کنند.

همه این قضایا و مقدمات با همه نارسایی و ناپختگی که داشت، چون مواجه با حریف

چرا دچار استبداد شده‌ایم؟ ————— ۳۷۹

ضعیف فرسوده و فاسد بود، موفق به انقلاب و برانداختن استبداد شد. یک مرتبه صاحب مشروطیت شدیم و بدون اینکه تدارکاتی مانند انقلاب کبیر فرانسه به عمل آمده باشد و لااقل وسعت و برد اجتماعی آن آنقدر باشد که نظام و روابط زاده و زائیده استبداد، از بین برود.

در انقلاب مشروطیت ایران، به لحاظ عوامل داخلی، چهار دسته دست داشتند:

#### اول- ایرانیان قفقازی شده، «استامبول رفته» اروپا دیده:

اینها بودند که پیشروان فکری و تعلیم‌دهندگان انقلاب و آزادی شدند و افکار و قوانین دموکراسی و پارلمانی را به ارمغان فرستادند. اولین کتاب‌ها و روزنامه‌ها را به زبان ترکی یا فارسی درآوردند.

#### دوم- روحانیت و پیشوایان دینی:

روحانیت، مُقَدِّم در انقلاب مشروطیت نبود ولی موثرترین عامل موفقیت شد. اولاً به واسطه تبعیتی که مردم از علما می‌نمودند و ثانیاً آمادگی که اصولاً دیانت اسلام و مخصوصاً تشیع برای آزادی و مشروطیت و حکومت مردم بر مردم داشت. شعار آزادی، مساوات، برادری انقلابیون (که اصل آن liberte - egalite - fraternite و ترجمه‌اش در آن زمان: حریت، مساوات، اخوت بود). برای یک مسلمان که شعارهای کامل‌تر و عالی‌تر آن را در قرآن و در تاریخ صدر اسلام دیده است، به هیچ وجه تازگی و ناراحتی نداشت.

#### سوم- بازاری‌ها و کاسب‌ها یا صاحبان مشاغل آزاد آن زمان:

در مجاهدین صدر مشروطیت، اکثریت را تاجرها و کسبه بازار و کسبه جزء تشکیل می‌دادند. ستارخان یک دلال میدان بود و در میان تیراندازان از جان گذشته تبریز، پنبه دوز و بزاز و سیراب فروش، زیاد دیده می‌شد.

#### چهارم- ایلات بختیاری و گیلانی‌ها:

به هر تقدیر، انقلابی به عمل آمد و مشروطیتی گرفته شد. در دوره‌های اول مجلس، شور و حرکتی در ملت بود و وکلای از خودشان به مجلس فرستادند. اعضاء دولت را یکسره همان رجال استبداد یا معدودی از اروپا رفته‌های طرفدار مشروطیت، تشکیل

می دادند. افراد ملی اعم از روحانی و بازاری و روشنفکر، رفته رفته همان چند کرسی و کالت را نیز رها کرده یا از دست دادند و کلیه سنگرها یکسره به دست استبداد زدگان یا استبدادصفتان نوکرماب یا نوکرپرور افتاد.

استبداد با دستیاری و راهنمایی استعمار، نه تنها سنگرهای از دست رفته را به راحتی اشغال کرد بلکه این دفعه و به طوری که ذیلاً خواهیم گفت آنها را برای پیش‌بینی یک حمله بعدی، مستحکم‌تر از سابق نمود. و علاوه بر آن سعی کرده و می‌کند که سنگرهای قبلی ملت را که مبداء انقلاب مشروطیت بودند، تصرف یا حداقل تضعیف نماید. البته احمدشاه که اولین سلطان مشروطیت بود این کار را نکرد. او برخلاف سلف و خلفش، از روی ضعف طبیعت، به قانون اساسی و استقلال مملکت و حدود اختیارات سلطنت مشروطه، احترام می‌گذاشت. دخالت و تجاوزی به قوای دیگر مشروطیت نکرد. ولی جریان امور که ناشی از کمی رشد و ضعف ملت و دولت مشروطه و هوشیاری و فعالیت استعمار بود طوری گشت که استبداد بعد از مشروطیت، از جهات زیادی نافذتر و زیان‌بخش‌تر از استبداد اصیل قدیم شده است. ما این جریان را در سه مرحله ذیل مطالعه می‌نمائیم.

الف- از مشروطیت تا انقراض قاجاریه؛

ب- از کودتای پهلوی تا پایان جنگ جهانی دوم؛

ج- دوران اخیر.

#### الف - از مشروطیت تا انقراض قاجاریه

این دوره را باید دوره آزمایشی مشروطیت و آموزش آزادی در ایران نامید. آزمایشی که متأسفانه به ضرر و بد بیاری مشروطیت و آزادی تمام شد. ما نه استبداد داشتیم نه مشروطه. نه شاه حکومت می‌کرد (چون نباید بکند و نمی‌کرد) و نه مردم حکومت می‌کردند (چون روابط و نظام‌زاده و زاینده‌ی استبداد، برجا بود).

شوق و هیجان چند سال اول با مختصر اصلاحات یا خیالات اصلاحی مانند تأسیس بانک ملی که گذشت، نوبت به تعویض و توالی دولت‌ها و بحث و جدال‌ها افتاد. وزراء غالباً یا ملی بودند و بیکاره، یا خودرأی و مستبد و جسور. مجلس‌ها سلطه و صلاحیت لازم را نداشتند. در این دوره بود که مستشار آمریکائی شوستر، حامی و دلسوز ایران شده و مجلس در برابر اولتیماتوم روس برای اخراج او، دست و پایش را گم کرده بود. تجزیه ایران به دو منطقه نفوذ روس و انگلیس و قرارداد کذائی ۱۹۰۷، و بعد

تأسیس پلیس جنوب به دست انگلیس‌ها در همین دوره اتفاق افتاد. جنگ بین‌المللی رخ داد. ایران، هم وارد جنگ شد (چون از سه طرف قوای متخاصم عثمانی و روس و انگلیس وارد خاک ما شده با خودشان و با ایلات ایران می‌جنگیدند و مناطقی را در تصرف داشتند) و هم بی‌طرف بود (چون اعلان جنگ نداد و بهره‌ای از فتح نهائی نبرد). عده‌ای از وکلا و رجال وطن خواه، مهاجرت کردند. مملکت چند بار دچار قحطی و وبا و بلا شد، بدون آنکه اداره‌ای یا مسئولی پیدا شود که مرده‌ها را از توی کوچه‌ها جمع کند. خود مردم هم نه بنا به وظایف مسلمانی، و نه به آداب اجتماعی و انسانی، تشکیلات خیریه یا بهداشتی و غیره نداشتند که به داد گرسنه‌ها و ناخوش‌ها و فقرا برسند (به استثنای اقدامات بسیار محدود توزیع دمیخت، یا خاکه ذغال و یک دارالایتام و دارالعجزه که به همت چند کاسب و تاجر تهرانی، مختصراً عمل نمود ولی در شهرستان‌ها و خود پایتخت، مردم مثل گله گوسفند ناخوشی زده‌ای، همین طور از مرض و گرسنگی می‌مردند و اگر پوست لبو یا پوست خیک از زباله‌های کنار کوچه می‌توانستند جمع کنند و بخورند، خوشحال بودند.

جنگ که تمام شد تکلیف ایران باز روشن نبود. وضع اقتصادی و بازار فوق‌العاده خراب و کساد بود. واردات همه ساله بر صادرات فزونی داشت. نه عدلیه درستی داشتیم و نه معارف صحیحی، نه امنیتی، نه حسابی و نه کتابی و نه سرو سامانی، هرج و مرج و از هم پاشیدگی و بی‌تکلیفی و بی‌صاحبی کامل، بر سراسر مملکت حکومت می‌کرد. خارجی‌ها (مخصوصاً روس و انگلیس) علناً در امور دخالت داشتند. حتی در شمیران، ییلاق پایتخت کشور، قلعه‌ک را انگلیس‌ها و زرگنده را روس‌ها، در اثر مجاورت با سفارت‌خانه مربوطه، به خود اختصاص داده بودند و شماره‌گذاری خانه‌ها، به دو رقم فارسی و لاتین به دستور آنها انجام می‌شد ...

دولت‌ها و مجلس‌ها می‌آمدند و می‌رفتند و جز حرف و ناله و فریاد چیزی تحویل کسی نمی‌دادند. اصلاً حزب و ایدئولوژی و افکار سیاسی مشخصی وجود نداشت. هر دفعه کرسی‌های دولت و مجلس، بیشتر از ملیون خالی می‌شد. وثوق‌الدوله با انگلیس‌ها قرارداد بست که مالیه و نظام ما در اختیار مستشاران انگلیسی باشد.

برای مفتضح شدن آزادی و حکومت پارلمانی، آزمایشی بهتر از این قابل تصور نبود. این دوره معلوم بود که نمی‌تواند پایدار بماند. محکوم به انقراض هم شد. احمد شاه روی سست‌عنصری یا به طوری که می‌گویند، چون حاضر نشده بود در مجلس

ضیافت رسمی لندن یا پاریس صحنه بر قرارداد وثوق الدوله بگذارد و به افتخار آن جام شرابی بنوشد، حکم عزلش از طرف وزارت خارجه انگلستان صادر و تصمیم دیگری در باره ایران اتخاذ شد.

البته چند چیز در این دوره به طور محسوس توسعه یافت: مدارس و تحصیلات جدید، وزارتخانه‌ها و تشکیلات دولتی و بالاخره روزنامه و حزب و حرف. هر یک از اینها جنبه‌های خوب داشت و جنبه‌های بد. آنچه بیش از همه به طور منظم در پیشروی و توسعه بود و پا بر جا ماند، تشکیلات اداری یا خیل اعضاء دولتی بود.

قدرت و مخصوصاً عنوان و احترامی که عضویت در ادارات برای شخص تأمین می‌نمود و اطمینان نسبی که به دریافت حقوق بی‌زحمت و ثابتی در آن سال‌های بی‌کاری و بی‌پولی وجود داشت، و بالاخره امکان مداخلی که احياناً امید می‌رفت، شیادان و جوانان و بالاخص درس خوانده‌ها و روشنفکران را به سمت این دستگاه امید، می‌کشاند.

بین مدرسه و اداره پلی زده شده بود. پلی که می‌دانیم با سیر زمانه، سال به سال به عوض فرسوده شدن، دائماً محکم‌تر و عریض‌تر گشته است. هنوز هم برنامه‌ها و روش تعلیمات فرهنگ و دانشگاه ما طوری است که بیش از ۷۵٪ محصول آن، مصرفی جز تحمیل شدن بر ادارات و کارمندی، ندارد و برای نیازمندی‌های زندگی ملی نیست.

ظاهر امر این است که مملکت راه آزادی و اداره شدن و نوشدن را در پیش گرفته و باید دستگاه دولت مشروطه برای انجام وظایف مربوطه و اصلاحات و اقدامات وسیعی که مورد احتیاج و انتظار است، هر چه بهتر مجهز شود و درس خوانده‌ها و تربیت شده‌های ملت هر چه بیشتر در آنجا عهده‌دار مسئولیت‌ها شوند. اما چون کسی و کسانی به این فکر نیفتاده بودند که ادارات یا دیوانخانه قبلی را خراب و منحل کرده از نو با افراد نو و افکار و هدف‌های نو، اشخاصی را برای خدمت به مردم استخدام نمایند و آنها را برای این منظور تربیت و انتخاب نمایند و مجلس و محکمه‌ای هم درست نشد که مدافع منافع مردم در برابر دولتیان بوده از کارمند مسامحه‌کار یا متعدی، بازخواست نماید و همیشه علی‌الاصول حق و طرف، به دولت داده شده و می‌شود. تازه‌واردینی که بر سابقین اضافه شدند، همان خصال و سنن را تعلیم گرفتند. خصال و سنتی که در آخر بند «۱» از همین قسمت سوم، شرح دادیم و گفتیم مأمورین اعزامی و متصدیان امور دستگاه‌های استبدادی که نام حاکم و مأمور و عضو دولتی روی آنها گذارده



می‌شد، از نزدیکان و اولادان و ادامه‌دهندگان غارتگران مهاجم اولیه بوده، هدفی جز خوردن و عیش و نوش کردن و مکیدن خون مردم در قبول مأموریت نداشته‌اند و نه تنها خود را مستخدم یا لاقبل‌همنوع مردم نمی‌دانستند، بلکه مدعی و بلعنده آنها بودند. همین روحیه و رویه بعداً نیز با مقیاس وسیع‌تری ادامه پیدا کرد. یعنی دلیل نداشت که غیر از این باشد. مداخل و رشوه‌گیری و مزاحمت مردم جزو آداب و مقررات ادارات دولتی بعد از مشروطیت شد. با توسعه و تداخلی که ادارات دولتی تقریباً در کلیه شئون کشوری می‌یافتند، مانند تار عنکبوت به‌دست و بال ملت پیچیده می‌شدند. چهره یا قیافه دستگاه دولتی مشروطه در نظر مردم و از این جهت که او را آمر و فاعل مایشاء بر خود می‌دیدند، و در برابرش محکوم و منکوب و تسلیم‌بلامانع بودند، فرقی با زمان استبداد پیدا نکرده بود. مخصوصاً در ولایات بیدادگری و خودمختاری مأمورین دولتی، حتی یک فراش یا پیشخدمت شیروخورشید، حدی نداشت. خلاصه آنکه مردم از دولت سر مشروطیت، هرج و مرج و همه جور افتضاح دیدند اما آبادی و امنیت قضائی و دفاع ندیدند... عکس‌العمل طبیعی این اوضاع و احوال، کودتای ۱۲۹۹ بود.

#### ب- از کودتای پهلوی تا پایان جنگ جهانی دوم

کودتای ۱۲۹۹ با دخالت و حمایت انگلیس‌ها از قدم اول در جهت برگرداندن قدرت به حکومت مرکزی و سلطنت استبدادی یا حفظ صورت ظاهر مشروطیت، حرکت کرد.<sup>۱</sup> انگلیس‌ها در مرحله نخست پشتیبان و شاید پیش‌قدم در مشروطیت بودند، چون می‌خواستند روس‌ها را عقب بزنند. ولی بعد از رسیدن به مقصد در حالی که حکومت تزاری منقرض شده و بلشویسم سرگرم مشکلات داخلی خود بود، بهترین فرصت برای گرفتن جای آنها و تقویت سلطنت به‌دست آوردند.

در دوره قبل به قدر کافی مردم از مشروطیت و آزادی و مجلس رمیده و رنجیده شده بودند (البته از مشروطیت و آزادی و مجلسی که نمونه‌اش را دیده و به‌جای اصل گرفته بودند)، بنابراین مخالفت و مقاومتی، خصوصاً در ابتدا با دیکتاتوری نشان نمی‌دادند، آن‌هم دیکتاتوری که امنیت و تجدد و اصلاحات وعده دهد و نشان دهد. از طرف دیگر بانیان داخلی انقلاب (یعنی آن چهارده‌گانه‌ای که در بند «۵» برشمردیم)،

۱. «تاریخ مختصر احزاب سیاسی»، تألیف مرحوم محمد تقی بهار.

چون عدم « شایستگی و دلبستگی و همبستگی » خود را در حفظ و اداره و اقتدار محصول انقلاب، یعنی مشروطیت، ظاهر کرده بودند و هرج و مرج اوضاع داخلی، و ضعف و کساد و عقب ماندگی خودشان آنها را بی خیال و بی اثر کرده بود، احتمال و امکان عکس‌العملی در برابر پیشروی سریع دولت کودتا تا واژگون کردن سلسله قبلی و رسیدن به سلطنت فاعل مایشائی، نمی رفت. سلسله پهلوی تشکیل شد. به زودی همه چیز در دولت عوض شد و قیافه جدید و جدی به خود گرفت. فقط یک جریان به هیچ وجه سیر قبلی خود را عوض نکرد، بلکه شدت و قوت یافت. توسعه و تقویت دستگاه دولتی، یا تشکیل و تحمیل یک طبقه کاملاً جدید و موثر در مملکت به نام « کارمندان دولت ».

همان طور که در اروپا، قرون وسطی را به طبقه سرف‌ها می شناسند و بورژواها را معرف قرون جدید و سرمایه‌داری را از ممیزات عصر لیبرالیسم محسوب می‌دارند، مشروطیت ایران نیز ایجاد کننده یک طبقه مخصوص و ممتازی به نام « کارمندان دولت » گردید. این طبقه در دست گیرنده و اداره کننده مستقیم یا غیر مستقیم سایر امور و مشاغل مملکت و حاکم بر سایر طبقات گردید. البته طبقه کارمندان ایران، با همه عنوان و مقام، از خود استقلال و ابتکاری نداشت و ندارد. طبقه به تمام معنی نوکر است. نوکری که در برابر ارباب یا برای خاطر منافع خود، فرمان بردار خاضع و هوشیار مراقب است ولی در برابر ملت فرمانفرمای مغرور. هر قدر کهنه کارتر و سابقه دارتر می شود، مقرراتی تر، بی ابتکارتر، بی شخصیت تر و احياناً بی پرواتر و غارتگرتر می گردد... ادارات، گورستان تدریجی شهامت و شخصیت و استقلال اند. برای غالب کارمندان دولت، حداکثر آرزو و کمال مطلوب، رتبه و اضافه حقوق است و تا این حد تنزل می کنند.

این طبقه را استبداد بعد از مشروطیت، از آن جهت به وجود آورد (یا از وجود آن استفاده کرد و توسعه داد و می دهد) که اسباب کار خوب، و اسلحه‌ای برای تو سر ملت کوبیدن باشد. ضمناً با یک تیر دو نشان زده طبقه روشنفکر درس خوانده که پیشروان آنها از مقدمین انقلاب و بانیان مشروطیت بودند و احتمال داشت روزی علیه استبداد قیام کنند، به زیر استخدام و اسارت خود کشیده، در تهدید دائمی اخراج و انتظار خدمت قرار دهد و نگذارد بی اجازه او نفس بکشد.

اقدام دیگری که استبداد بعد از مشروطیت در جهت تضعیف بانیان ابتدای مشروطیت و مدعیان اجتماعی دیگر انجام داد، و تیر دو نشانی که زد، در زمان وزارت دارائی

داور، به‌اوج خود رسید: ایجاد انحصارها و تشکیل شرکت‌های دولتی از قبیل: انحصار دخانیات، اداره کل غله، انحصار قند و شکر، انحصار تریاک، شرکت قماش، شرکت چای، شرکت کتیرا، شرکت ساختمان، شرکت پشم و پنبه، حتی شرکت رمه، شرکت بار، اداره کل معادن، شرکت فرش و امثال آنها.

**نشان اولی** با این تیر، انحصار و تأسیس شرکت‌های سهامی آزاد ولی دولتی مورد نظر دستگاه بود. تهیه درآمد برای دولت و مخصوصاً کنترل اصلاحات اقتصادی.

اما **نشان دوم** و هدف اصلی، ضعیف کردن و از بین بردن یکی از طبقات صاحب مشاغل آزاد بود، یعنی پیشه‌وران و کسبه؛ یعنی یکی از بنیان انقلاب و پایه‌های مشروطیت و ملت. دستگاه استبداد یا استعمار می‌دانست که بازار تهران با مختصر استقلالی که دارد، همیشه یکی از سنگرهای آزادی و قیام علیه تعدی‌های دولتیان و خارجیان بوده است. در بازار، نیمه‌تشکلی وجود داشت. هر یک از صنوف کفاش و بزاز و خیاط و غیره، رئیس ریش سفیدی داشتند. با یک اشاره آنها دکان‌ها را می‌بستند. با بستن بازار چرخ دولت پنچر می‌شد. این نیروی سرکش ملی، باید رام و رنجور شود. با انحصارها و شرکت‌های بزرگ دولتی که البته برخوردار از حمایت‌های مختلف و خارج از قیود رقابت آزاد و محدود به‌صرفه‌جویی در خرج بودند، کارهای مولد درآمد، یکی بعد از دیگری از دست مردم گرفته می‌شد و کسب و کاسب به اختیار و استخدام دولت درمی‌آمد. بازار اقتصاد ایران از استقلال و اقتدار می‌افتاد. هم استبداد راضی می‌شد و هم استعمار.

این سؤال پیش می‌آید و ممکن است این ایراد را بگیرند که اقدامات تقویتی دولت پهلوی در زمینه انحصارها و شرکت‌های دولتی و انقیاد عشایر و غیره تماماً در جهت تمرکز امور و تقویت حکومت یا دولتی کردن کارها (اتا تیزاسیون)، و ملی کردن درآمدها (ناسیونالیزاسیون) بود که به‌خودی‌خود، عملی مترقیانه و مستحسن است و نباید مورد انتقاد واقع شود.

اتفاقاً اشکال و نکته باریک همین جاست.

«اتاتیزه کردن» یا به‌دست دولت دادن رشته‌های اقتصادی و اجتماعی یک کشور، در محدوده نظام استبداد متکی به استعمار، اصولاً به‌معنای حفظ دائمی امتیازات صاحب امتیازان از گزند حرکت‌های اجتماعی است. دولتی کردن وقتی عملی می‌شود که از یک طرف سرمایه‌های خصوصی و شرکت‌های مقتدر به کار افتاده‌باشند که منابع تولید

مملکت را قبضه و طبقات کاسب و کارگر را بیچاره کرده، اعمال نفوذ زیان‌بخش روی هیأت حاکمه نمایند و از طرف دیگر هم، دستگاه دولتی، دستگاه با صلاحیت زنده‌ی توانای دانائی باشد که به‌خوبی بتواند از عهده وظایف و مشکلات اداری و اقتصادی و اجتماعی برآید و هم در بین کارمندان و مردمی که مأمور مشاغل عمومی می‌شوند، احساس مسئولیت و وظیفه‌شناسی و علاقه‌مندی به‌ملت و اجتماع رشد کامل یافته باشد و در کارهای ملی و عمومی مانند منافع شخصی درک علاقه و وظیفه نماید. به‌علاوه، دولت از قید سلطه خارجی و وابستگی آزاد باشد و مردم او را از خود بدانند و اعتماد کنند. دولت هم خود را متعلق و مستخدم ملت بشناسد تا زمانی که چنین موجبات و شرایط فراهم نشود (و هر یک از این موجبات و شرایط، دریائی از مشکلات و دقایق است)، دولتی کردن نه تنها دردی را دوا نخواهد کرد، بلکه فعالیت‌های خصوصی و قبلی را فلج می‌نماید و اقدامات وسیع مورد نظر، به‌عدم موفقیت و گره‌خوردگی و خرج و ورشکستگی‌ها منتهی خواهد شد ...

اتاتیسم بدون دموکراسی و بدون همکاری اجتماعی، چطور می‌تواند اجرا گردد و به‌جائی برسد؟ جز آنکه یک نوع استبدادِ وسعت یافته، به رنگ تجدد درآمده، به منظور غارت بیشتر ملت، و زورمندی قوی‌تر دولت استبداد باشد.

ترقی و تمدن و تجدد، چیزهای خیلی خوبی است اما روی حساب و حسن‌نیت. شما اگر کودکی را که تازه از نشسته حرکت کردن، به ایستادن رسیده است سوار دوچرخه کرده بخواهید در مسابقه سرعت شرکت کند، جز آنکه دست و پایش را بشکنید، هنر دیگری نکرده‌اید. متأسفانه این حقایق بدیهی و تجربیات ابتدائی را حتی جوان‌های دکتر شده‌ی اروپا برگشته‌ی آن دوره، متوجه نبودند و قبول نداشتند.

**قدم سوم** یا سومین تیر، و نشان دولت استبداد اصلاح‌گر که به موازات دو قدم قبلی و بلکه جلوتر از آنها برداشته‌شد و عنوان تأمین امنیت و اسکان و تربیت را داشت، کشتن سران ایلات و تار و مار کردن عشایر بود. به‌طوری‌که می‌دانید، ایل بختیاری که در آخرین سرحد انقلاب مشروطیت، وارد میدان شده و سهمیه‌ی بیش از حقی را در پیروزی نهائی، به‌نام خود ثبت کرده بود، سهمیه بیشتری هم نسبت به سایر ایلات به‌لحاظ تعداد قربانیان و دازدگان داد. البته ما نمی‌خواهیم اینجا دفاعی از امثال شیخ خزعل، سردار اسعد، سردار مقتدر، اقبال ماکوئی و سایر خوانین بنمائیم. آنها هر کدام در قلمرو خود مستبدی بودند و اموال و غنائم عجیبی داشتند که به مستبدکل رسید.

ایلات گری و ملوک الطوائفی نیز چیزی نیست که در این عصر قابل طرف‌داری و نگاه‌داری باشد. هر دو مسأله می‌بایستی به نحو عاقلانه و عادلانه‌ای حل می‌شد. ولی نظر استبدادی پیش از آنکه متوجه اصلاح کار و امنیت کشور باشد متوجه استحکام وضع خود و از بین بردن کمین‌گاه‌های انقلاب یا مقاومت بود. دلش برای لر و کرد و قشقائی نسوخته بود.

دسته دیگر از آن چهار دسته یا طبقه‌ی بانیان انقلاب و پایه‌های حکومت ملی، یعنی روحانیت و دیانت نیز از تعرض دستگاه کودتا مصون نماند. مظهر استبداد بعد از تظاهرات عوام‌فریبانه اول، بلافاصله پس از عروج به سلطنت، آشکارا بنای مخالفت و اهانت به معتقدات دینی و تضییق و توهین به روحانیت را گذارد.

به بهانه اقدامات اصلاحی متجددانه و از بین بردن مخالفت‌های خرافی ارتجاعی، دست علماء را از کارها و تبلیغات کوتاه کرد. از مجالس و عظ و روضه و حتی ختم و فاتحه، جلوگیری می‌شد. «عزاداری‌ها ممنوع بود»، مساجد منحصر به نماز و مسئله شد. «کشتار و حبس و کتک در صحن مظهر حضرت رضا و حرم حضرت معصومه، به مناسبت اعتراض‌های علیه کشف حجاب»، برداشتن عمامه و خواستن پروانه اجتهاد و غیره. بعد از توحید لباس، محدودیت‌های زیاد برای حوزه مرحوم شیخ عبدالکریم [حائری] مرجع شیعیان در قم، گرفتن بسیاری از موقوفات و واگذاری مدارس قدیمه و اماکن مذهبی موقوفه به وزارت فرهنگ ...

این اعمال اگر چه پشت سر آنها قدرت شهربانی و تأمینات قرار داشت اما تا اندازه‌ای مورد استقبال و قبول روشنفکران و متجددین نیز بود و به‌عنوان خدمت به فرهنگ و ترقی تلقی می‌شد و البته اگر از طرف روحانیت ما قبلاً اقدامات اصلاحی و تصفیه ضد خرافی به‌عمل آمده و توجهی به علوم و اجتماعیات شده، قرآن و اسلام واقعی را بیشتر معرفی و اجرا می‌کردند، شاه‌وقت نمی‌توانست با آن جرأت و سهولت آنها را بگوید. خلاصه آنکه استبداد بعد از کودتا، روحانیت را به کلی از قدرت و دخالت انداخت. ولی عمل او تا اندازه‌ای سبب تصفیه روحانیت از عناصر ناباب ناخالص گردید و حالت مظلومیت حاصله، محبوبیت و احترام سابق را قدری برگرداند.

ناگفته نگذاریم که عملیات و حملات فوق‌تأمناً در سایه سرنیزه قوه نظامی و تصویب و یا سکوت قوه مقننه و خفقان قوه قضائیه، انجام می‌گرفت. استبداد قبلاً این سه قوه را در ید قدرت یا زیر لگد خود آورده بود. ارتش که اصلاً مخلوق و محبوب

خود او و تحت فرمان مستقیم بود. پارلمان به صورت خیمه شب بازی یا «حمومک مورچه داره بیشین و پاشو» در آمده بود. یعنی پس از یکی دو دوره اول که اقلیتی و مقاومتی وجود داشت، بعد از آنکه مرحوم مدرس مقتول، جناب آقای دکتر مصدق مطرود و تبعید شدند، نمایندگان مجالس بعدی تماماً به انتخاب و تشخیص دربار یا خود شاه، از میان ملاکین و معاریف خوش نام ولی بی خاصیت و بی اثر محل، سراز صندوقها در می آوردند و آلت اراده های مطیع مسخره ای بودند.

از اجتماعات و انتخابات آزاد هیچ خبری نبود. مردم معمولی تهران و شهرها اصلاً پای صندوقها نمی رفتند. البته دستگاه اصرار داشت ظواهر کاملاً حفظ شود، کلیه قوانین و لوایح به مجلس برود، حتی توضیح و دفاع هم به عمل آمده تصویب شود و هیأت رئیسه و کمیسیونهای مرتب وجود داشته باشد. ولی از تبلیغات انتخاباتی و برنامه های حزبی و سیاسی و از انتقاد و استیضاح و اقلیت و اکثریت که لازمه حکومت های پارلمانی است، کوچکترین اثر و ثمری نبود. وزراء و وکلاء از یک جا تعیین می شدند و از یک جا دستور می گرفتند ...

آنچه فوقاً راجع به عملیات و حملات استبداد جدید در تخریب یا تضعیف پایه های انقلاب و آزادی و استحکام پایه های خود بیان کردیم، نمی خواهیم بگوئیم ناشی از نقشه قبلی و نبوغ خاص استعمار و استبداد بوده است، بلکه اقتضای مراقبت و فعالیت، آنها را به طور طبیعی به چنین اعمال و تدابیر می کشانده است. چون از این نواحی بود که ابراز مقاومت به عمل می آمد و امکان عکس العمل می رفت، استعمار و استبداد، به اضمحلال یا انحراف آنها می پرداختند. البته اجرای این عملیات بعد از کوبیدن مجلس محتضر و کتک زدن و کشتن چند روزنامه نویس و آزادیخواه و مخصوصاً قتل فجیع مرحوم مدرس و به طور کلی بریدن زبانها و شکستن قلمها و قدمها صورت گرفت. حتی برای زهرچشم گرفتن و فعال و مختار و یکه تاز میدان قدرت شدن، عده زیادی از رجال و کسانی را که نردبان سلطنت و قدرت شده بودند، به عناوین مختلف اعدام نمودند (از قبیل نصرت الدوله، تیمورتاش، سردار اسعد بختیاری، داور، خانه نشینی ذکاءالملک و تدین و غیره).

به مصداق «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»<sup>۱</sup> و یا آنکه «هر تری آنتی تز خود را به وجود می آورد» استبداد ظاهراً اصلاح طلب، دو پدیده یا طبقه تازه ای را ایجاد کرد. روشنفکران

۱. سوره رحمن / ۲۹: او هر لحظه در [نوعی تجلی بر جهان و تمشیت] کاری است؛

و دانشگاهیان از یک طرف و کارگردان از طرف دیگر. البته هیچ یک از این دو دسته، در دوره پهلوی به لحاظ کمیت و کیفیت، به مرحله مخالفت و حتی مزاحمت نرسیدند ولی نطفه‌های مقاومت و قیام علیه استبداد و استعمار منعقد گردید.

همان طور که در دوران قبلی یک آزمایش منفی برای مشروطیت و آزادی بود، این دوران یک آزمایش مثبت موفقیت آمیزی برای استبداد بعد از مشروطیت یا استبداد نو به شمار می‌رود: ایجاد امنیت و نظم، تمرکز قدرت، توسعه دولت، اقدامات ظاهراً اصلاحی و وسیع، استتار دخالت‌های خارجی، محو مدعیان و مخالفین و شخصیت‌ها، خفقان افکار و تسلط کامل بر اوضاع، تجاوز بی اشکال به حقوق ملت و تصرف بی حساب املاک مردم، بنیاد پهلوی.

ولی از آنجا که باطل و فاسد بالاخره باید رسوا شود، جنگ جهانی دوم در گرفت، باد دیکتاتور در رفت و ترکید، و با رفتن او تمام دستگاه از هم پاشید. باطن تو خالی نمایان شد ...

### ج- دوران اخیر

در مدت کوتاه و فرصتی که بعد از جنگ برای آزادی و دموکراسی در ایران پیدا شد، مردم هنوز از سرگیجه بیرون نیامده بودند. احزاب ملی، و تشکیلاتی هم وجود نداشت تا وارد میدان شده سنگرهای از دست رفته را اشغال نمایند. فقط حزب کمونیستی توده، با تدارک و تربیت قبلی که شالوده آن در سال‌های آخر سلطنت پهلوی در مدارس اروپا و ایران ریخته و با عناصر اعزامی از شوروی، در مدت جنگ پرورانه و آزموده شده بود، توانست با کمک تشکیلاتی و نظامی و معنوی روس‌ها، فعالیت نسبتاً منظم و مؤثری نشان دهد. کارگران صنعت ضعیف ایران و روشنفکران به مقامات نرسیده و ناراضی که فارغ‌التحصیل یا مشغول به تحصیل بودند، چرخ‌های این حزب متحرک را تشکیل دادند. منتهی ناشیگری خود روس‌ها و تندروی‌های این تازه به دوران رسیده‌ها، میچ آنها را به زودی باز کرد. در طبقات ملت نگرانی و عکس‌العمل ایجاد شد. مردم و مخصوصاً باقی مانده‌ها و تربیت شده‌های دوران آزادی سابق، به خود آمدند. اجتماعات و احزاب ملی و پاره‌های انجمن‌های دینی روشنفکر، تشکیل شد.

اصولاً در چند سال بعد از جنگ، نه تنها در زمینه سیاسی و حزبی، بلکه در سایر شئون کشوری نیز فعالیت‌های قابل توجهی مشهود گردید. مخصوصاً در مشاغل آزاد از قبیل تجارت و کشاورزی و صنایع خصوصی و در افکار دینی و امور فرهنگی و

مطبوعات و ... دولت نیز با آنکه آمری قوی را از دست داده، بی تکلیف و سرپرست بود، کارهائی انجام داد (راه آهن شرقی-غربی و خطوط فرعی بدون نظارت مهندسين مشاور خارجی، توسعه دانشگاه تهران، آسفالت راه‌ها و برق شهرها، لوله کشی تهران و بعضی نقاط دیگر ...) مردم بعد از پایان جنگ و دفع وحشت و فشار دیکتاتوری، دست و پائی باز کرده به فعالیت و امید آمدند. استعدادها و ابتکارات به کار افتاد، دولت نیز چون بار سنگین مخارج مربوط به مازندران و املاک و کارخانجات اختصاصی پهلوی از دوشش برداشته شده بود، به سایر مناطق و امور مملکت معطوف شد.

در انتخابات نیمه آزاد بعد از جنگ، و پس از مبارزاتی که اقلیت ملی مجلس پانزدهم در روزهای آخر عمر مجلس علیه قرارداد گس- گلشائیان راه انداخت، جبهه ملی تشکیل شد. جبهه ملی به رهبری مظهر آزادی خواهی و پاکدامنی و یادگار بانیان و مدافعان مشروطیت قبلی، یعنی آقای دکتر مصدق، پس از پیروزی در انتخابات مجلس شانزدهم و علی رغم مخالفت و کشمکش های فراوان سیاست های داخلی و خارجی، موفق به بزرگ ترین پیروزی ضد استعمار در تاریخ ایران گردید. نفت که از پایه های استعمار انگلیس در ایران و قدرت او در جهان بود و بهانه و مایه ای برای استبداد به شمار می رفت، ملی شد. این پیروزی صرف نظر از جنبه های ایرانی و بین المللی آن، در زمینه های سیاسی و اقتصادی و صنعتی، پاداش بزرگی برای مختصر حرکت ملیون و فعالیت ضعیف و ناقص آزادی خواهان بود. کاخ عظیم و قدیم ترس عمومی را، از قدرت غیر قابل شکست سیاست انگلیس، در هم ریخته این حقیقت را ثابت کرد که یک ملت بی سلاح ضعیف توسری خورده، می تواند با قیام و اتحاد خود و دست خالی، پشت نابکارترین امپراطوری های استعماری جهان را به خاک برساند:

«و تُرِيدُ أَنْ تُمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»!

تا قبل از ملی شدن نفت و روی کار آمدن حکومت ملی، دستگاه استبداد و استعمار وضع مستقری پیدا نکرده باور هم نمی داشتند که جنبش ضعیف و ناقص ملیون ایران، عملی بتواند انجام دهد. هر دو، با احزاب و افکار مردم بازی می کردند و قیافه موافق نشان می دادند. ولی پیروزی غیر منتظره ملی شدن نفت و کوتاه شدن دست سیاست

۱. سوره قصص / ۵: ولی ما بر آن بودیم که به محرومان آن سرزمین نعمت بزرگی بخشیم و آنها را [که تابع بودند]، متبوع و وارث [ستمگران] گردانیم.



کهن سال انگلیس از صحنه ایران، آن دو همکار همدرد را برای نجات و انتقام، به هم نزدیک‌تر و مصمم‌تر ساخت.

اگر این دو تصور نادرست را قبول کنیم که ملی شدن نفت ایران برای سیاست‌های روس و آمریکا خوش آیند یا قابل قبول می‌توانست باشد ولی استقرار یک حکومت ملی و دموکراسی واقعی در ایران، برای هیچ یک از سیاست‌های استعماری، قابل هضم نبود. همگی، هم‌پشت استبداد شدند.

در جبهه داخلی نیز از یک طرف اعیان و سرمایه‌داران و صاحبان مناصب و مقامات و خائینی که سال‌ها به نوکری و جیره‌خواری مستقیم و غیرمستقیم انگلیس عادت کرده بودند، بنای کارشکنی و صف‌آرایی را در برابر حکومت ملی گذاشته بودند و از طرف دیگر، عدم تشکل مردم و هم‌آوازی ایادی خارجی، از جنوبی و شمالی، با سرمایه‌داران و صاحبان مناصب، در مخالفت با حکومت ملی، با عدم مدیریت و عدم کفایت مسئولین ملی، دست به دست داده مشکلات و نارضایتی‌ها متولد و تکثیر شد.

نقشه‌های انگلیس، دسائس و عملیات سفارت و سیاست آمریکا، سکوت مساعد شوروی، خیانت دستگاه‌های انتظامی و ارتش، جاسوسی و بازیگری‌های مزدوران بیگانه، خرابکاری‌ها و ضربات شدید حزب توده، و بالاخره بیکارگی و پراکندگی جبهه ملی، کار را به کودتای ۲۸ مرداد [۱۳۳۲] و سقوط حکومت ملی و رژیم آزادی کشانید ...

استبداد به دست استعمار به تخت و تاج خود برگردانده شد، ولی این بار مار زخمی است. هر دو، تجربه آموخته، کینه اندوخته و حریف را شناخته‌اند. با نقشه و صمیمیت و تصمیم بیشتری عمل می‌نمایند.

سیاست‌های خارجی هیچ‌گاه در تاریخ معاصر ایران جز در سال‌های آخر جنگ جهانی و اتحادی که ما بین آنها علیه آلمان وجود داشت، این‌طور با یکدیگر موافق و برای سلطنت استبدادی مساعد نبوده‌اند. استبداد حداکثر استفاده را از این وضع نمود. حملات همه‌جانبه علیه آزادی و مشروطیت و ملت، با شدت و سرعت انجام می‌گیرد. بی‌رحمانه‌تر از هر زمان و تا اندازه‌ای شبیه به استبداد صغیر محمدعلی شاهی. محاکمه و زندان جناب آقای دکتر مصدق با قتل مرحوم دکتر فاطمی، کشتار و تار و مار عجیب حزب توده، خفقان کامل مطبوعات و اجتماعات، فشار فراوان بر میلیون، خراب کردن و خریدن روحانیت و دور نگاه داشتن دیانت از سیاست، حمایت از

بهائی‌ها و دخالت دادن بیشتر این فرقه ضد دیانت و ملت در دربار و دولت، کوییدن بازار و بازاریان، تشکیل اتحادیه‌ها و نمایندگی‌های قلابی فرمایشی در میان کارگران و اصناف با نظارت و نفوذ پلیسی و مالی روی آنها، تصفیه و مراقبت شدید کارمندان خصوصاً در فرهنگ و ادارات حساس، رشوه‌دادن و راضی‌نگاه‌داشتن ارتشیان و بیرون ریختن عناصر ملی و شرافتمند، و بالاخره در افتادن با دانشگاه و دانشجویان، آخرین سنگر بیدار و هوشیار آزادی‌خواهی و ملی.

ولی تکانی که نهضت ملی و اقدام متهورانه دکتر مصدق به مردم داده‌است، چیزی نبود که به این سادگی‌ها ساکت و راکد شود. افراد با ایمان و با شهامتی از بقایای حکومت ملی، یا از میان طبقات روشنفکر و روحانی و بازاری و کارمند که شهرت قبلی نداشتند، از هر طرف و در هر فرصت به اعتراض و ابراز وجود پرداختند و با وجود صدمات و خطرات شدید، نگذاشتند صدای ایرانی خفه و شمع نهضت ملی خاموش گردد. نام آن افراد و افکار و تظاهراتشان، نهضت مقاومت ملی گذارده شد. «نهضت مقاومت ملی»، خطوط اولیه مبارزه و امید را روشن ساخت و به‌سایرین جرأت و حرکت داد. سپس بعضی از همکاران قدیمی آقای دکتر مصدق و احزاب ملی، با احتیاط وارد میدان شدند.

دولت‌های کودتا البته نمی‌توانستند تا ابد حالت وحشت و خشونت شدید را نگاه دارند. بازگشت به صورت ظاهری و ساختگی دموکراسی، برای فریب افکار عمومی داخل و خارج، لازم بود. استبداد دست به بازی جدید زده دستور تشکیل حزب به نوکران جان‌نثار و غلامان خانه‌زاد صادر کرد. انتخابات اسماً آزاد را راه انداخت. در عین آنکه قبلاً اخطار کرده بود که به ملیون واقعی و آزادی‌خواهان، اجازه ورود به مجلس نخواهد داد. موقتاً جلوگیری از اجتماعات عمومی را موقوف نمود. (البته به طور محدود و مشروط و در محیط بسته). جبهه ملی ایران در ۳۰ تیر ۱۳۳۹ تجدید حیات کرد. با تشکیل و فعالیت جبهه ملی، ملت و مخصوصاً دانشجویان، دانشگاه مجدداً تکان خورد و هیأت حاکمه را به وحشت انداخت. تأسیس کنندگان و طرفداران نهضت آزادی ایران وظیفه خود را جلوراندن جبهه و روح و صراحت‌دادن به مبارزه، انجام می‌دادند تا آنکه خود، نهضت آزادی را در اردیبهشت سال ۱۳۴۰ تأسیس نمودند. در تمام این دوران اتحاد صمیمی استعمار و استبداد دائماً پرده از چهره برمی‌داشت و بر فشار و فساد می‌افزود و خود را در نظر مردم رسواتر می‌ساخت. عدم اعتقاد و

اعتماد مردم و خودداری آنها از هرگونه پشتیبانی و همکاری با دولت‌های استبدادی، مسلم گردید. استبداد مجبور بود از نظر حفظ خود و محو مخالفین یعنی ملت، در دو جهت ذیل، حداکثر شدت و سرعت را به خرج بدهد:

۱. تقویت و تسلط نیروهای انتظامی، و سرکوبی با تصرف سنگرهای آزادی‌خواهی و ملی.

۲. اقدامات اصلاحی و برآوردن انتظارات ضروری مردم.

در عمل دیدیم با آنکه جنگ جهانی تمام شده و مسلم گردیده بود که ارتش ایران با همه ادعا کوچک‌ترین اثری برای دفاع کشور در برابر بیگانگان ندارد، تعداد نفرات آن از ۲۰۰'۰۰۰ نفر کمتر نشد. تجهیزات جدیدی از آمریکا گرفتند و... بودجه سنگین آن کماکان بر پیکر اقتصادی نحیف ما فشار می‌آورد. بعد از برچیدن فرمانداری نظامی، دستگاه مخوف پلیسی و جاسوسی سازمان امنیت را تأسیس کردند و قانون ۱۳۳۵ آن، رسیدگی به کلیه جرم‌ها و اتهامات سیاسی (یعنی فعالیت‌های حزبی و ملی) را بر خلاف هر گونه منطق قضائی و دموکراسی، به دادگاه‌های نظامی واگذار کرد. سازمان امنیت در کلیه ادارات و موسسات و سفارتخانه‌ها نمایندگی رسمی یا خفیه گذارده، مخصوصاً در امور استخدامی و انتظامی، نظارت و دخالت تام پیدا کرد. شعبه بازار ساواک، بازاری‌ها را علناً تحت مراقبت و مزاحمت قرار داده‌است. در شهرستان‌ها واضح‌تر و بی‌ملاحظه‌تر از پایتخت، در کارها دخالت می‌نماید و از پاسبان تا استاندار را زیر فرمان دارد. متصدیان دانشگاه که بعضی از آنها مدتی به‌طور غیر مستقیم و مخفیانه مجبور به اجرای دستورهای او بودند و ساواک نماینده‌ای در دانشگاه داشت، چند سال است دایره انتظامات آن رسماً به‌وسیله یک سرتیپ و یک سرهنگ مأمور اعزامی ساواک، اداره می‌شود.

اصلاً دانشگاه که تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد [۱۳۳۲] توانسته بود نیمه‌استقلال، لاقلاً به لحاظ تعلیماتی و اداری برای خود احراز نماید، این استقلال را تدریجاً از او گرفتند. ابتدا در مجلس قانونی گذراندند که رئیس دانشگاه بنا به پیشنهاد وزیر فرهنگ و فرمان شاه، از میان سه نفری که از طرف شورای دانشگاه معرفی شوند، تعیین گردد و بعداً با آنکه اعمال نفوذ دولت و دربار، طوری بود که همیشه فرد مورد نظر به ریاست دانشگاه و دانشکده‌ها و به نمایندگی دانشکده‌ها برای عضویت در شورای دانشگاه انتخاب می‌گردید، این استقلال ظاهری را نیز از بین بردند و عملاً شورای دانشگاه

به دست دکتر جهان‌شاه صالح رئیس انتصابی دانشگاه منحل و رؤسای دانشکده‌ها انتصابی شدند. به این رؤسا اختیار تام برای اخراج دانشجویان داده‌اند. به محض کوچکترین حرکت و تظاهر، حداکثر تضييق و تحمیل در این سنگر آزادی خواهی و روشنفکری، به کار برده می‌شود و دانشگاه تهران بود که در بهمن ماه ۱۳۴۰ مورد شدیدترین انتقام وحشیانه و کینه‌توزی چتربازان تحت فرمان شاهنشاه قرار گرفت. ملاحظه می‌کنید که برای اسیر کردن ملت و خفه نمودن هر صدای آزادی خواهی و بمب باران کردن سنگرهای مشروطیت، محکم‌تر و تنگ‌تر از این بندها و زنجیرها و کوبنده‌تر از آن ضربات، شدنی نبود!

در این دوران بودجه‌ها و سرمایه‌هایی که به نام اصلاحات و اقدامات عمرانی فریبنده به مصرف رسیده است سرسام آور و بی سابقه می‌باشد. در ظرف مدت ۹ سال (از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۱) معادل ۶۳/۵ میلیارد تومان، حدود ۸/۵ میلیارد دلار، به شرح ذیل خرج شده است که قاعدتاً می‌بایستی مملکت بهشت برین شده باشد:

از بودجه دولت، به وسیله دولت، حدود	۴۰'۰۰۰'۰۰۰'۰۰۰	تومان
از محل عواید نفت	۱۶'۳۶۸'۷۵۰'۰۰۰	تومان
از محل وام‌ها و تعهدات خارجی	۵'۱۹۱'۵۰۰'۰۰۰	تومان
کمک‌های بلا عوض خارجی	۱'۹۳۸'۷۵۰'۰۰۰	تومان
جمع	۶۳'۴۹۹'۰۰۰'۰۰۰	تومان

که بر حسب دلار به قرار ذیل است:

از بودجه دولت، به وسیله دولت حدود	۵'۳۳۳'۳۳۳'۳۳۳	دلار
از محل عواید نفت	۲'۱۸۲'۵۰۰'۰۰۰	دلار
از محل وام‌ها و تعهدات خارجی	۶۹۲'۲۰۰'۰۰۰	دلار
کمک‌های بلا عوض خارجی	۲۵۸'۵۰۰'۰۰۰	دلار
جمع	۸'۴۶۶'۵۳۳'۳۳۳	دلار

البته دزدی‌ها و اختلاس‌ها نیز به همان تناسب بی سابقه و سرسام آور بوده است. به اصطلاح عامیانه، آنقدر شور بوده که خان هم فهمیده؛ سرلشکرها و سپهبدها و ارتشبدها را به دادگاه و زندان انداخته‌اند.

دستگاه استبدادی برای پوشش رسوائی خود دائماً متوسل به نیرنگ و تظاهر شده عنوان مبارزه با فساد روی دولت‌های خود گذاشته، قانون از کجا آورده‌ای را وضع کرده، قانون منع مداخله و محاکمه وزیران را آورده است، محاکمات پر سر و صدا راه انداخته، متینگ‌ها و کنگره‌ها و تبلیغات درست کرده است ... ولی تماماً توخالی و دروغی.

ولی چون بالاخره خود را از دست ملت و مخالفین و اطمینان نسبت به دوستان و مزدوران خود در امنیت نمی‌دیده، برای پیش‌دستی بر حریفان، آخرین تیرهای ابتکاری را از ترکش شیطانی بیرون آورده، انقلاب ۶ ماده‌ای بهمن ۱۳۴۱ و آزادی انتخاباتی زنان را اعلام کرده است تا سنگ‌های تازه‌ای را که ممکن است در انقلاب آینده علیه او قیام کنند و قبلاً در انقلاب مشروطیت اول وجود نداشته است، پیشاپیش به تصرف یا زیر نظارت خود آورد (دهقانان، زنان، کارگران).

تجزیه و تحلیل قبلی و کامل از این انقلاب، طی اعلامیه بهمن ماه ۱۳۴۱ از طرف نهضت آزادی ایران منتشر شد و بسیاری از پیش‌بینی‌های ما، بعداً نمایان گردید که می‌توان به آنجا مراجعه کرد.

در قسمت دوم این بحث، در بند ۹ نیز راجع به منظور و ماهیت این قبیل اصلاحات و اقدامات حرف زده‌ایم.

در این دوره حتی رعایت ظواهر قانون و تشریفات مشروطیت، خیلی کمتر از دوران قبل یعنی زمان شاه سابق می‌شود. وزیران و مجلسیان آشکارا و مکرر، اقرار و افتخار به نوکری و غلامی شاه، «پیروی از منویات ملوکانه»، بی‌اختیار بودن در رأی و تصمیم‌ها، بی‌اعتنائی به حقوق مجلس و ملت و تملق‌گوئی‌های دائم می‌نمایند. خود شاه نیز ابا و امتناعی ندارد که بگوید دستور دادم، عزل کردم، خواستم، انقلاب کردم، ... و هر چه می‌خواهم می‌کنم. شاه مملکت که بر طبق اصل ۶۴ متمم قانون اساسی، وزراء حق ندارند احکام شفاهی و یا کتیبش را مستمسک قرار دهند، کلیه وزارتخانه‌ها را زیر نظر و دستور خود داشته، مخصوصاً وزارت جنگ را هیچ‌گاه از دست نداده، در حکومت آقای دکتر مصدق نیز، وزیر جنگ را خود می‌خواسته است، معین کند. البته وقتی نیروی نظامی و انتظامی زیر امر شاه باشد و مسئولیت در برابر دولت و مجلس نداشته باشد، مشروطیت وجود ندارد. انتخابات نیز خیلی بی‌پروا تر، واقعیت دستوری و ساختگی خود را نمایان می‌کند. چه زمان زاهدی که روزنامه‌های

آمریکائی نیز عکس چاقو کشان هفت تیر به دست مأمور دولت و معجزه صندوق‌ها که محمد را تبدیل به فضل‌الله می‌کردند<sup>۱</sup>، منتشر ساختند و چه در انتخابات بعدی و رفراندوم که با ماشین‌های دولتی، یک‌عده کارگر یا پاسبانان با لباس شخصی را در کلیه حوزه‌ها می‌بردند و رأی می‌ریختند و آرا را به تعدادی که می‌خواستند صورت می‌دادند و چه در انتخابات اصلاح شده بعدی که حقوق کارمندان و کارگران، گرو کارت الکترا و ورقه رأی شده بود و به‌طور کلی افتتاحات متعددی که دفعه به‌دفعه شدیدتر انجام می‌گردید.

### حاصل دوران‌های (ب) و (ج)

بنابراین بعد از مشروطیت اگرچه عوامل جغرافیائی و معیشتی عمومی دیگر حاکمیت و اثر مستقیم قبلی خود را در تثبیت استبداد در ایران از دست داده بودند، ولی اولاً آثار تربیتی و روحی و میراث‌های محیط و عادات، چیزهائی نبود که با صدور فرمان مشروطیت و تغییر پرچم مملکت عوض شود و ثانیاً عوامل خارجی یعنی منافع استعماری پشتیبان بسیار قوی برای استبداد گردیده با فکر و زور پول و وسایل خود، جبران نقاط ضعف و مافات را می‌نماید.

به این ترتیب استبداد کهن در لباس مشروطیت و تجدد، در ایران حکم فرما گردید. خیلی مسلط تر، قهارتر، و نافذتر از استبداد قدیم ...

ولی علی‌رغم آن همه فشار و خفقان و آن همه تدبیر و تزویر استبداد نتوانست استقرار و استحکام منظور را برای خود تأمین نماید و آزادی خواهی و حق‌طلبی را برای ابد از صفحه ایران بزداید. زورها و تزویرها، اثر معکوس می‌بخشید. اثری که در ابتدا بسیار نامحسوس و خاموش و محدود بود، ولی از ابتدای [دوران] پهلوی، دفعه به‌دفعه، جای‌گزین تر و جای‌گیرتر می‌شد. تا آنکه در سال ۱۳۴۱ بیداری و انزجار و آمادگی در مردم شدت و وسعت یافت. طبقات بازاری و روحانی که در اثر خشونت و نیرنگ‌های استبداد نو و غفلت و کناره‌گیری خودشان، به کلی از صحنه مبارزه و انجام وظیفه خارج شده بودند و در میان‌شان هیأت حاکمه دستیارانی را نیز برای خود خریده یا ساخته بود، در مدت کمتر از یکسال، یک‌مرتبه از جا کنده و به‌میدان ریخته شدند!

۱. منظور تبدیل آرای دکتر محمد مصدق به فضل‌الله زاهدی است.

اقدامات و مقاومت‌های فداکارانه مبارزین در این مدت، و نشریات و اجتماعات ارزنده آنها از یک طرف و خیانت‌ها و جسارت‌های انقلابی دستگاه استبدادی از طرف دیگر، چشم و گوش همه را باز کرده، بعد از روشنفکران و ملیون طبقات بازاری و کاسب و دهاتی را نیز به رهبری روحانیون همدرد و همصدا، به تکان و هیجان آورد. شجاعت‌ها کردند و زندانی‌ها و قربانی‌ها دادند. در اجتماعات و مراسم سوگواری محرم ۱۳۸۳ صدای اعتراض مردم از مظالم و مفساد هیأت حاکمه از هر مسجد و منبر و از هر گوشه و کنار پایتخت و شهرها و دهات بلند گردید و با ناله‌های مظلومیّت و شهادت حسین بن علی و نفرین‌های بر یزیدبن معاویه، مخلوط شد. قیام بی سابقه و سیعی به پشتیبانی از مرجع بزرگ زندانی، حضرت آیت‌الله خمینی و با اعتراض علنی علیه دولت و شاه در مملکت به پا گردید. قیامی که برای استبداد، به هیچ‌وجه قابل هضم و گذشت نبود و در روز ۱۲ محرم (۱۵ خرداد ۱۳۴۲) مواجه با آن کشتار بیرحمانه چند هزار نفری، به دست ارتش شاهنشاهی گردید ...

استبداد بار دیگر با ضربت‌های سنگینی فائق و بر اوضاع حاکم شد ولی در سراسر مملکت در زمینه دل‌ها و فکرها، از نو و برای همیشه، نهال‌های برومند حق‌طلبی، و حکومت ملی و آزادی‌خواهی روئید و با خون‌های هزاران قربانی آبیاری شد. زبان‌ها بیش از پیش به صدا، و قلم‌ها به تحریر درآمد. اعلامیه‌های قاطع آبدار، از طرف علماء و نهضت آزادی ایران و جوانان بازار، و خطابه‌ها از طرف وعاظ و گویندگان شجاع، انشاء و انشاد<sup>۱</sup> می‌گردد. شهادت و شهادت، گفتارها و پندارها را پاکتر و بارورتر می‌نماید. خداوند در نهال حقیقت و حقانیت، ودیعه برکت و موفقیت قرار داده است (این نهال‌ها یقیناً به زودی برومند گردیده ثمرات خود را خواهد داد).

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ. تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا...»<sup>۲</sup>

**در برابر هر تیری که استبداد بر سینه ملت می‌زند و هر گریزی که به سرها می‌کوبد سینه‌ها فراخ‌تر و سرها بلندتر می‌شود. ضربات وارده سوزناک‌تر و شدیدتر به خودش**

۱. انشاد: تعریف گم‌شده‌ای را کردن، در طلب آن رفتن، راهنمایی کردن، هجو کردن، شعر خواندن.

۲. سوره ابراهیم / ۲۴ و ۲۵: خدا چگونه سخن نیکو را به درخت زیبایی تشبیه کرده که ریشه‌اش [در زمین] استوار و شاخه‌هایش در فضا [سر کشیده] است. هر دوره‌ای طبق قانون‌مندی پروردگارش به بار می‌نشیند.

برمی‌گردد. سران و فرزندان نهضت آزادی را در دادگاه‌های در بسته نظامی، محاکمه و محکوم می‌کند، کوس رسوائیش را در روزنامه‌ها و رادیوهای اروپا و آمریکا می‌شنود و سزایش را از دانشجویان ایرانی و غیرایرانی، در ایالات متحده، آلمان و اطریش و ایتالیا می‌گیرد.

ترازنامه چهل‌و‌اند سال استبداد متلاطم بعد از مشروطیت، به رسوائی و لرزانی متتهی شده است. اکثریت مردم زیر فشار ظلم و فقر و ننگ به ننگ آمده، راه نجات و رهبر و برنامه می‌جویند.



## در دفاع از مهندس عبودیت\*

ریاست محترم دادگاه،

در قبال فرمایشات آقای دادستان راجع به مهندس عبودیت که دادستان گفتند ربطی به این دادگاه ندارد و پرونده او از پرونده متهمین حاضر جدا است. حقیقت این است که چون بنده اول بار قضیه مهندس عبودیت را در اینجا مطرح کردم و علت آن هم این بود که موجب بازداشت ایشان و شکنجه‌هایی که به ایشان وارد شده صد درصد مربوط به این دادگاه بود. ما وقتی سکوت کردیم دلیلمان این بود که در روزنامه‌ها، با وجود علنی بودن دادگاه، مطالب منتشر نمی‌شود. ریاست دادگاه قبلی گفتند روزنامه‌ها خودشان چاپ نمی‌کنند. ما گفتیم اگر روزنامه‌ها چاپ نمی‌کنند مقامات انتظامی مانع درج آن هستند و حتی اگر اشخاص دیگر هم بخواهند چاپ کنند مورد بازداشت و شکنجه قرار خواهند گرفت. ما این حرف را زدیم ولی آقایان می‌گفتند مدرکی ندارید. ولی مدرک را خدا از آسمان برای ما رساند.

شبی مهندس عبودیت را با حال زار به زندان آوردند. او شرح گرفتاری و شکنجه‌های تأثر آور خودش را برای ما داد و گفت غیر از خلاصه جریان دادگاه چیز دیگری همراه نداشته است. آن روز ما در دادگاه تقاضا کردیم مهندس عبودیت را به اینجا بیاورند تا اگر شکنجه‌ای به او داده‌اند معلوم شود. آقای دادستان آمدند و با تأسف گفتند من او را می‌آورم اینجا. ولی دادستان فعلی می‌گویند به ما ربطی ندارد. ممکن است اوراق دیگری در پرونده او گذارده باشند. به هر حال سندی برای ما بود که آزادی انتشار وجود ندارد.

---

\* سخنان مهندس بازرگان در جلسه دهم دادگاه تجدیدنظر دادرسی ارتش، مورخ ۱۳۴۳/۱/۱۲، در دفاع از آقای مهندس عبودیت و عدم وجود آزادی انتشارِ مدافعات در روزنامه‌ها.

### ریاست محترم دادگاه تجدیدنظر شماره (۱) دادرسی ارتش

نامه‌ای که از طرف سازمان امنیت و اطلاعات کشور در جواب شکوائیه آقای پرویز عدالت‌منش، توسط اداره دادرسی ارتش فرستاده شده بود در تاریخ ۱۷ خرداد ماه جاری، در جلسه ۴۷ دادگاه قرائت گردید.

چنانکه استحضار دارند آقای عدالت‌منش در باره شکنجه‌هایی که به وی وارد شده بود و اقامت‌گیری که مأمورین سازمان امنیت از او گرفته بودند شکوائیه‌ای در تاریخ ۱۳۴۲/۱۲/۱۹ توسط آقای سرهنگ امیررحیمی وکیل مدافع محترم به دادگاه تقدیم نمود. ریاست دادگاه هم لزوم تحقیق در این باره را لازم دانسته و آن نامه را برای تحقیق و اظهار نظر به دادرسی ارتش فرستاده بودند.

و کلای مدافع ما و اینجانبان از نظر اهمیتی که اقرار و اظهارات آقای عدالت‌منش در وضع اتهام حضرت آیت‌الله طالقانی و بنابراین به اعضای جمعیت نهضت آزادی دارد، وصول جواب اداره دادرسی ارتش و نتیجه تحقیقات انجام شده را پیوسته انتظار می‌داشتیم.

در جلسه ۱۷ خردادماه وقتی جواب واصله قرائت گردید معلوم شد که اداره دادرسی ارتش در عوض تحقیق در باره شکوائیه آقای عدالت‌منش رونوشت نامه سازمان امنیت را که طرف ادعا و مورد اتهام آقای عدالت‌منش بوده است بدون اظهار نظر و تحقیق فرستاده‌اند و مقام ریاست هم، با تصریح، آن جواب را کافی دانستند!!

سازمان امنیت و اطلاعات کشور در نامه جوابیه خود به دادرسی ارتش در عوض تصدیق منصفانه و یا لاقفل ذکر دلیل در رد اظهارات آقای عدالت‌منش، هرچه نوشته است در چندین سطر از آن نامه، از هتاک و بی‌حرمتی و اهانت و فحاشی و نسبت‌های ناروا به نهضت آزادی و اعضای آن، کوتاهی نکرده است!

چنانکه دادگاه محترم استحضار دارند آقای عدالت‌منش عضو جمعیت نهضت آزادی نیست و این موضوع در رأی دادگاه قبل نیز تأیید گردیده است. بنابراین بحث در باره جواب سازمان امنیت به عهده خود وی و وکلای مدافع محترم مشارالیه خواهد بود. اما از نظر تأثیری که اقرار و توضیحات او در پرونده موجود نهضت آزادی دارد و همچنین اهانت‌ها و هتاک‌هایی که از طرف سازمان امنیت نسبت به جمعیت ما و اعضای آن شده است، در مقام توضیح برآمده و تقاضا داریم که:

۱- چون عدم تحقیق و عدم اظهار نظر اداره دادرسی ارتش به جواب سازمان امنیت، در قبال شکوائیه آقای عدالت منش، برای دادگاه محترم نمی تواند مبنای قضاوت صحیح قرار گیرد و لذا خواهشمند است به هر طریق که مصلحت می دانند در روشن ساختن مفاد شکوائیه و جواب آن، اقدام لازم مبذول فرمایند.

۲- چون در شرایط فعلی ما زندانی بوده و هیچ وسیله دفاع از خود نداریم و نیز قانوناً در پناه دادگاهی هستیم که به کار محاکمه ما مشغول است لذا به نام قانون و عدالت و من باب حق و انسانیت، انتظار داریم که برای رفع اهانت ها و هتاک های که از طرف سازمان امنیت به نهضت آزادی ایران و اعضای آن شده، به هر طریق مقتضی اقدام بفرمایند. چون در هنگام قرائت نامه سازمان امنیت، دادگاه کافی بودن جوانب را تصریح نمودند و این بیان ممکن است حمل بر تصدیق مقام ریاست دادگاه نسبت به اهانت های وارد بر ما قبل از صدور رای رسمی دادگاه بشود. لذا امیدواری کامل داریم که با اقدام شایسته مقتضی، در این باره مبذول خواهید فرمود تا رفع سوء تعبیر و سوء تفاهم ممکنه بشود. با تقدیم احترام:

مهندس بازرگان - دکتر یداله سحابی - مهندس سحابی - دکتر شیبانی

احمد علی بابایی - ابوالفضل حکیمی - [محمد] مهدی جعفری.

### رأی دادگاه تجدید نظر شماره یک دادرسی ارتش

متن رأی دادگاه تجدیدنظر ویژه اداره دادرسی ارتش (پس از مقدمه و گردش کار)  
شماره ...

مورخ ۱۳۴۳/۴/۱۵

۳- دادگاه تجدیدنظر پس از وصول پرونده و احضار متهمین برای تعیین وکیل مدافع و اعطای مهلت های قانونی به متهمین و وکلای مدافع آنها برای بررسی پرونده و انقضای مهلت های قانونی، جلسات مقدماتی خود را تشکیل و پس از ۶ جلسه بررسی که آخرین جلسه آن در تاریخ ۱۳۴۲/۱۲/۷ بوده است جلسه رسمی دادرسی را برای روز ۱۳۴۲/۱۲/۱۴ تعیین و مراتب به طرفین دعوا برای شرکت در جلسه رسمی ابلاغ گردید. در تاریخ مزبور جلسه رسمی دادگاه تجدیدنظر با حضور دادستان و کلیه متهمین و وکلای مدافع آنها در پادگان عشرت آباد به طور علنی تشکیل و پس از اعلام رسمیت دادگاه و اجرای مواد ۱۹۴ و ۱۹۵ قانون دادرسی و کیفر ارتش، از طرف وکلای مدافع و متهمین نسبت به عدم صلاحیت دادگاه و نقص پرونده، ایراداتی اظهار و از طرف دادستان پاسخ داده شد.

ضمناً در جریان بحث در مورد صلاحیت دادگاه، متهمین تقاضای تبدیل قرار بازداشت خود را مستند به ماده ۱۶۹ آیین دادرسی کیفری نمودند. دادگاه در جلسه اداری مورخه ۱۳۴۳/۱/۱۵ به موضوع رسیدگی و با صدور قرار مورخه ۱۳۴۳/۱/۱۵ به اتفاق آراء تقاضای مزبور را وارد ندانسته و ادامه بازداشت متهمین تأیید گردید.

پس از سی و چهار جلسه مذاکره در مورد صلاحیت و نقص پرونده، کفایت مذاکرات از طرف رئیس دادگاه تجدیدنظر اعلام و دادگاه برای اخذ تصمیم در ساعت ۹/۵ روز ۱۳۴۳/۲/۲۳ در غیاب اصحاب دعوا به شور پرداخته و در ساعت پانزده و چهل و پنج دقیقه همان روز از شور خارج و با صدور قرار مورخه ۱۳۴۳/۲/۲۳ خود را صالح و پرونده را جهت رسیدگی ماهوی کافی تشخیص داده، به دادرسی ادامه و دستور قرائت حکم دادگاه عادی ویژه اداره دادرسی ارتش داده شد.

پس از اجرای مقررات ماده ۱۹۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش و استماع اعتراضات و ایرادات دادستان و متهمین و وکلای مدافع آنها و پاسخ دادستان و دفاعیات مجدد وکلای مدافع و استماع آخرین دفاع متهمین (به استثنای متهم ردیف سه، آقای سید محمود طالقانی که به وسیله سه نفر وکلای مدافع مربوطه دفاع لازم و آخرین دفاع به

در دادگاه تجدیدنظر نظامی \_\_\_\_\_ ۴۰۳  
عمل آمده است)، در ۷۶ جلسه دادرسی در تاریخ ۱۳۴۳/۴/۱۵ کفایت مذاکرات از طرف رئیس دادگاه تجدیدنظر اعلام و هیئت دادرسان در ساعت ۱۰ و ۵ دقیقه روز ۱۳۴۳/۴/۱۵ در غیاب اصحاب دعوا و منشی دادگاه به شور پرداخته و در ساعت ۱۹ همان روز پس از انجام مقررات مذکور در مواد ۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱ در قانون دادرسی و کیفر ارتش، رأی خود را انشاء و به شرح زیر اعلام می‌دارند.

### رأی مورخ ۱۳۴۳/۴/۱۵

#### دادگاه تجدید نظر ویژه اداره دادرسی ارتش:

۱- هیئت دادرسان دادگاه تجدیدنظر ویژه اداره دادرسی ارتش به اتفاق آراء اعتراضات دادستان را برای دادگاه بدوی مبنی بر تقاضای تشدید مجازات ۷ نفر از متهمین ردیف‌های ۲ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ وارد نمی‌دانند زیرا دادگاه عادی ویژه با ذکر جهات تخفیف و استناد به ماده ۴۵ مکرر قانون مجازات عمومی، مجازات هر یک از متهمین را در حدود اختیارات قانونی خود تعیین نموده است.

۲- ایراد بعضی از وکلای مدافع و متهمین به اینکه در رأی دادگاه بدوی از قول آقای دکتر یدالله سحابی نوشته‌اند (با توجه به اظهارات آقای دکتر یدالله سحابی که می‌گوید شعبه نشریات نهضت آزادی به مسئولیت آقای مهندس بازرگان - دکتر شیبانی و حسن نزیه و رادینا می‌باشد) و این نوشته عین اظهارات ایشان به شرح مندرج در صفحه ۲۴ پرونده انفرادی نمی‌باشد، صحیح است ولی روشن نیست که اولاً منظور دادگاه بدوی، نقل عین اظهارات بوده یا نتیجه استنباط شده از آن و ثانیاً عین اظهارات آقای دکتر یدالله سحابی در صفحه ۲۴ پرونده انفرادی به این شرح است (شعبه نشریات یکی از شعبه‌های نهضت آزادی است که مسئول آن جزء هیئت اجرایی است و اعضای هیئت اجرایی نهضت آزادی را قبلاً به استحضار رسانیدم مثلاً آقایان رادینا - نزیه - دکتر شیبانی - مهندس بازرگان و درست تطبیق نمی‌کنم که مسئول نشریات آقای نزیه است و یا آقای رادینا) و مستفاد از این بیان آنست که نهضت آزادی دارای شعبه نشریات بوده که رئیس آن جزء افراد هیئت اجرایی است و هیئت اجرایی بنا به اظهار ایشان عبارتند از آقایان مهندس بازرگان - دکتر شیبانی - حسن نزیه و رادینا که مسئولیت مشترک در

مورد نشریات نهضت آزادی داشتند و این همان نتیجه‌ای است که دادگاه بدوی از نقل اظهارات آقای دکتر یدالله سحابی در رأی خود خواسته است بگیرد. ایراد و کیل مدافع متهم ردیف ۸ در مورد اینکه در رأی دادگاه بدوی به جای کلمه تمنیات از تصمیمات آقای علی‌بابایی در متن اعلامیه تنظیمی در زندان، کلمه نیات ذکر شده، وارد نیست زیرا منظور دادگاه بدوی ذکر عین نوشته متهم نبوده بلکه دادگاه استنباط خود را از مجموعه نظریات ایشان با ذکر یک جمله بیان نموده است.

۳- سایر ایرادات و کلاهی مدافع و متهمین به اینکه رأی دادگاه بدوی مدلل نمی‌باشد و یا اینکه تعدادی از اعلامیه‌ها در زمانی منتشر شده که بعضی از متهمین بازداشت بوده‌اند، با توجه به استدلال دادگاه بدوی، به شرح مندرجه در رأی دادگاه، وارد نیست. لذا هیئت دادرسان، رأی شماره ۲۳ مورخ ۱۳۴۲/۱۰/۱۶ دادگاه عادی ویژه اداره دادرسی ارتش را در مورد متهمین ردیف (۱) آقای مهندس بازرگان، ردیف (۳) آقای سید محمود طالقانی، ردیف (۴) آقای مهندس عزت‌الله سحابی، ردیف (۵) آقای دکتر عباس شیبانی، ردیف (۶) آقای احمد علی‌بابایی، ردیف (۷) آقای ابوالفضل حکیمی، ردیف (۸) آقای مهدی جعفری، ردیف (۹) آقای پرویز عدالت‌منش، مدلل و موجه تشخیص داده و به اتفاق آراء آن را تأیید می‌نمایند ولی رأی صادره در باره متهم ردیف (۲) آقای دکتر یدالله سحابی را از لحاظ میزان مجازات متناسب ندانسته و به استناد ماده ۲۳۳ قانون دادرسی و کیفر ارتش به اتفاق آراء آن را فسخ و ضمن احراز بزه‌های ارتكابی و انتساب آنها به متهم نامبرده، به دلایل مندرج در رأی دادگاه بدوی و با توجه به عدم پیشینه کیفری متهم و نحوه دفاعیات متهم در دادگاه تجدید نظر و ۳۸ سال سابقه خدمات فرهنگی، کبر سن و معیل بودن، با رعایت ماده ۴۵ مکرر از قانون مجازات عمومی، آقای دکتر یدالله سحابی را به اتفاق آراء از جهت اهانت به مقام شامخ سلطنت (ماده ۸۱ قانون مجازات عمومی) به یک سال زندان تادیبی و از جهت مؤسس بودن و عهده‌دار بودن ریاست شورای جمعیتی که رویه آن ضدیت با سلطنت مشروطه ایران است (بند یک از ماده یک قانون مقدمین بر علیه امنیت و استقلال مملکتی، مصوب ۲۳ خرداد ۱۳۱۰) به چهار سال زندان مجرد از تاریخ بازداشت (۱۳۴۲/۱۱/۶) محکوم می‌نماید که با رعایت ماده ۲ الحاقیه اصول محاکمات جزا،

فقط چهار سال زندان مجرد قابل اجرا می‌باشد.  
ضمناً یک دستگاه ماشین پُلی گُپی مکشوفه از منزل آقای ابوالفضل حکیمی به نفع دولت ضبط گردید.

رأی دادگاه تجدید نظر در جلسه رسمی با حضور دادستان و متهمین و وکلای مدافع آنها قرائت و ابلاغ گردید که طبق ماده ۲۷۲ قانون دادرسی و کیفر ارتش در مدت ده روز از تاریخ ابلاغ رأی صادره می‌توانند فرجام خواهی نمایند.  
رئیس دادگاه تجدیدنظر ویژه اداره دادرسی ارتش - سرتیپ عباس قره باغی

#### امضاء دادرسان:

- ۱- سرهنگ ستاد حیدر قلی بیات، امضاء
  - ۲- سرهنگ ستاد جعفری، امضاء
  - ۳- سرهنگ ستاد عزیز صباحی، امضاء
  - ۴- سرهنگ ستاد اقبال سالاری، امضاء
- دادستان دادگاه سرهنگ ستاد عبدالجواد نبهی، امضاء

#### متهمین:

- ۱- آقای مهندس مهدی بازرگان نسبت به تقاضای فرجام به پشت برگ مراجعه شود، امضاء
- ۲- دکتر یدالله سبحانی در ظهر ورقه ۶ تقاضای فرجام شده است به آن ظهرنویس مراجعه شود، امضاء
- ۳- سید محمود طالقانی،
- ۴- مهندس عزت الله سبحانی،
- ۵- دکتر عباس شیبانی،
- ۶- احمد علی بابایی،
- ۷- ابوالفضل حکیمی،
- ۸- مهدی جعفری،
- ۹- پرویز عدالت منش،

### وکلاي مدافع:

- ۱- سر تپ احمد بهارمست، امضاء
- ۲- سر تپ علي اصغر مسعودي، امضاء
- ۳- سر هنگ دكتور بهره‌ور، به‌طور کلي تقاضاي فرجام دارم، امضاء
- ۴- سر هنگ دكتور علميه، امضاء
- ۵- سر هنگ علي اکبر غفاري، امضاء
- ۶- سر هنگ محمود خلعتبري، تقاضاي فرجام دارم، امضاء
- ۷- سر هنگ محمد اعتمادزاده، امضاء
- ۸- سر هنگ عزيزالله امير رحيمي، امضاء
- ۹- سر هنگ پگاهي، امضاء

### تقاضاي فرجام‌خواهي\*

رأی صادره چه از حیث اصول و چه از حیث ماهیت بر خلاف صریح تمام قوانین صادر شده، و تقاضای فرجام می‌کنم و برای تهیه اعتراضات فرجامی، تقاضا دارم در تمام مدت ده روز به اتفاق وکلای اینجانب، در دفتر دادگاه تجدیدنظر برای مراجعه به پرونده و تهیه لایحه فرجامی، اینجانب را حاضر نمایند.

(مهدی بازرگان)

### نامه

[از] دادگاه تجدیدنظر ویژه، به زندان قصر، در رابطه با درخواست تقاضای فرجام آقایان مهندس بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، سید محمود طالقانی، احمد علی بابایی.

ارتش شاهنشاهی

نیروی زمینی

---

\* متن تقریبی که آقای مهندس بازرگان برای فرجام‌خواهی در ظهر ورقه ۶ رأی مورخ ۱۳۴۳/۴/۱۵ دادگاه تجدیدنظر نوشته‌اند و سپس بازنویسی کرده‌اند.



در دادگاه تجدیدنظر نظامی \_\_\_\_\_ ۴۰۷

اداره دادرسی ارتش  
دادگاه تجدیدنظر ویژه  
۱۳۴۳/۴/۲۴ د/۳۶۲

### **ریاست اداره زندان قصر**

به چهار نفر زندانیان مشروحه زیر: مهندس مهدی بازرگان - دکتر یدالله سبحانی - سید محمود طالقانی - احمد علی بابایی ابلاغ نمایند چنانچه از رأی دادگاه تجدیدنظر ویژه اداره دادرسی ارتش تقاضای فرجامی دارند می توانند تقاضای خود را طوری از طریق اداره زندان ارسال دارند که قبل از وقت اداری روز پنجشنبه ۱۳۴۳/۴/۲۵ به دفتر دادگاه، واقع در پادگان عشرت آباد رسیده باشد در غیر این صورت، وقت مقرر منقضی خواهد شد.

**منشی دادگاه تجدید نظر ویژه اداره دادرسی ارتش - سرهنگ آریا**

خیلی خیلی فوری است، زندان شماره ۴، به چهار نفر آقایان مذکور در فوق ابلاغ، نتیجه را گزارش نمایید. ۱۳۴۳/۴/۲۴

تقاضای فرجام آقایان طالقانی، بازرگان، یدالله سبحانی، احمد علی بابایی

خیلی خیلی فوری  
توسط دفتر زندان شماره ۴ قصر  
دفتر دادگاه تجدیدنظر ویژه اداره دادرسی ارتش

عطف به نامه ۳۶۲ / د - ۱۳۴۳/۴/۲۴ دفتر دادگاه تجدیدنظر ویژه دادرسی ارتش  
که در ساعت ۱۰ صبح چهارشنبه ۱۳۴۳/۴/۲۴ به وسیله دفتر زندان شماره ۴ قصر  
ابلاغ گردید. اینجانبان امضاء کنندگان ذیل همان طور که در ظهر ورقه رأی دادگاه  
تجدیدنظر ویژه به تصریح قید نموده ایم، از رأی صادره مذکور تقاضای فرجام داریم.  
۱۳۴۳/۴/۲۴ ساعت ۱۰ صبح

آقای طالقانی بازرگان یدالله سبحانی احمد علی بابایی

### لایحه فرجام خواهی

تهران - زندان قصر به تاریخ پنجشنبه ۲۵ تیر ماه ۱۳۴۳ خیلی خیلی فوری است  
اصل - توسط دفتر زندان شماره ۴ قصر ارسال شده

### ریاست محترم اداره دادرسی ارتش

عطف به رأی مورخ ۱۳۴۳/۴/۱۵ صادره از دادگاه تجدیدنظر ویژه شماره یک دادرسی ارتش درباره اینجانبان، پیرو درخواست رسیدگی فرجامی که در ظهر آخرین برگ صورت جلسات و رأی دادگاه تجدیدنظر به امضاء چهار نفر از ما به عمل آمده بود.

پیرو درخواست رسیدگی فرجامی مورخ ۱۳۴۳/۴/۲۲ که آقای منشی دادگاه تجدیدنظر به زندان آمده و با عجله از ما گرفتند...

و نظر به اینکه قبلاً تقاضا شده بود در تمام مدت ده روز مهلت قانونی، ما و آقایان وکلای مدافع ما را برای ملاقات و تهیه لایحه فرجامی به دفتر دادگاه تجدیدنظر بیاورند و متأسفانه با این تقاضای ساده و ضروری ما موافقت نشد. اینک بر طبق مواد ۲۷۱ و ۲۷۳ قانون دادرسی و کیفر ارتش موارد و موجبات درخواست رسیدگی فرجامی خودمان را اجمالاً تا آنجا که به نظر ما می‌آید به استحضار می‌رسانیم. البته تنظیم لایحه کامل مستلزم آنست که اجازه و دستور فرمایند به آقایان وکلای مدافع ما فوراً اطلاع داده شود تا به آن اداره مراجعه و در تأیید و تکمیل این اعتراضیه در تدوین و تسلیم لایحه فرجامی مشروح اقدام نمایند.

۱- عدم رعایت ماده ۱۳۸ و مواد دیگر قانون دادرسی و کیفر ارتش که وجود امر تعقیب را در هر حال و در مورد کلیه متهمین که رسیدگی به بزه‌های انتسابی به آنها در صلاحیت دادگاه‌های نظامی باشد ضروری دانسته است و این عدم رعایت مقررات قانون و فقدان امر تعقیب سبب بی‌اعتبار شدن کلیه اقدامات گردیده است.

۲- عدم حضور هیئت منصفه در دادگاه بدوی و دادگاه تجدیدنظر بر خلاف اصل ۷۹ متمم قانون اساسی و با توجه به اینکه موضوع اتهام وارده از مصادیق کامل جرم‌های سیاسی بوده است و این عدم رعایت سبب سلب صلاحیت از هر دو دادگاه شده است.

۳- اعمال خلاف قانون بسیار مهم و متعدد در مراحل بازداشت و بازجویی و بازپرسی که سبب انحراف از مجرای صحیح و مؤثر در حکم‌گیری است.

۴- موارد بارز و فراوان نقص تحقیقات در کلیه پرونده‌ها چه در مرحله بازجویی و بازپرسی و چه در دادگاه‌ها با وجود تکررات مکرر و مستدل آقایان وکلای مدافع و خودداری از بازداشت و تحقیق و شهادت‌خواهی از کسانی که نقش اصلی در

اتهامات و انتسابات وارده داشته‌اند (مانند آقایان علیرضا دستغیب و ناصر احمدی) برخلاف مواد: ۱۲۵ و تبصره آن - ۱۳۱ - ۱۵۰ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۷ از قانون دادرسی و کیفر ارتش و مواد: ۲۷ - ۲۸ - ۹۱ - ۹۲ - ۱۰۳ تا ۱۰۷ از قانون جزا. ۵- خروج آقای رئیس دادگاه بدوی از بی‌طرفی و غیر قانونی شدن آن دادگاه در نتیجه عدم توجه به اعلام رد دادرسی که از طرف آقایان وکلای مدافع به عمل آمد و خودداری از انجام تشریفات و اقدامات لازم بر طبق مقررات آیین دادرسی و کیفر ارتش و قانون محاکمات جنائی و همچنین عدم رسیدگی و اظهارنظر دادگاه تجدیدنظر در این مسئله که بنا به عقیده دادستان‌های هر دو دادگاه به عهده دادگاه تجدیدنظر بوده است. به این ترتیب از دادگاه تجدیدنظر نیز از جهت رسیدگی استینافی موضوعی که به داعیه رسیدگی قانونی نسبت به آن به عمل نیامده بوده است، سلب صلاحیت شده است.

۶- غیر قانونی بودن رأی دادگاه بدوی در نتیجه عزل و کلاء از طرف اینجانبان در مرحله صلاحیت و قبل از ورود دادگاه به مرحله دادرسی و سپس بدون وکیل بودن متهمین و دفاع نکردن متهمین و وکلاء در تمام مراحل ماهیت، در دادگاه بدوی و همچنین جلوگیری مکرر آقای رئیس دادگاه تجدیدنظر از مدافعات متهمین و آقایان وکلای مدافع.

۷- غیر قانونی بودن هر دو دادگاه در اثر غیر علنی بودن کامل آنها و ممانعتی که از درج و انتشار مذاکرات و مدافعات در روزنامه‌ها به عمل آمده است و شخصی را که حامل گزارش‌های پلی‌کپی شده دادگاه بوده است، دستگیر و شکنجه و اوراق را توقیف نموده‌اند.

۸- عدم انطباق مواد استنادی کیفرخواست و رأی دادگاه با دعوی مطروحه و غیر مستند بودن و غیر موجه بودن دلایل احکام صادره از دو دادگاه در مورد انتساب به متهمین.

با تقدیم احترام

حاج سید محمود طالقانی      مهندس مهدی بازرگان      دکتر یدالله سبحانی  
مهندس عزت الله سبحانی      احمد علی بابایی      دکتر عباس شیبانی  
ابوالفضل حکیمی      سید محمد مهدی جعفری

**نامه اداره زندان به دایره زندان قصر  
به منظور اقدام به عکاسی از مهندس بازرگان و پاسخ ایشان**

شماره ۸-۹۳-۷-۱۲

تاریخ ۱۳۴۳/۵/۱۸  
۱۸۷۱۶ - ۱۳۴۱/۱۱/۴

**دایره زندان قصر**

به استناد نامه شماره ۶۳۶۹۶/۱۹۶۵۹/۱۱/۷-۱۳۴۳/۵/۸ اداره دادرسی ارتش،  
مهدی بازرگان فرزند عباسقلی زندانی شماره ۳۱۱- توقیفی شماره ۴۰۸۳، ۱۳۴۱/۱۱/۶  
اداره مذکور، به اتهام ضدیت با سلطنت مشروطه ایران به مدت ۱۰ سال حبس مجرد  
محکوم گردیده که از تاریخ ۱۳۴۱/۱۱/۳ شروع و در ۵۱/۹/۱۳ خاتمه پیدا می کند.  
لذا نسبت به عکاسی مشارالیه اقدام نمایند.

**کفیل اداره زندان - سرهنگ مهدوی  
امضاء (لایقرء)**

گیرنده

**بازداشتگاه موقت**

دفتر - اداره دادرسی ارتش جهت استحضار  
باتوجه به اینکه دادگاه را غیرقانونی و رأی آن را خلاف حق و انصاف می دانسته  
و تقاضای فرجام کرده ام و با تذکر اینکه دو فقره بازداشت قبلی اینجانب که هر دو  
در کیفرخواست اشاره و پرونده یکی از آنها در دادگاه مطرح هم شده است ( ۵ روز  
در سال ۱۳۴۰ و پنج ماه در سال ۱۳۳۴) رؤیت نمودم.

**امضاء بازرگان  
۱۳۴۳/۵/۲۲**

**نامه محکومین دادگاه تجدیدنظر ویژه  
به ریاست دادرسی ارتش جهت پی گیری تقاضای فرجام خواهی**

تهران - زندان قصر - اول شهریور ۱۳۴۳

**ریاست محترم اداره دادرسی ارتش**

اینجانبان در تاریخ ۱۳۴۳/۴/۲۵ نامه‌ای به عنوان دادستان کل ارتش ارسال داشته  
ضمن اشاره مختصر به موارد خلاف قانون و حق کشی‌های دادگاه‌های بدوی و  
تجدیدنظر، در خواست رسیدگی فرجامی نمودیم.

تا این تاریخ متأسفانه پاسخی به ما داده نشده است و دادستانی کل ارتش، یا آن  
اداره، نظر و نتیجه اقدام خود را ابلاغ نکرده‌اند. در صورتی که خواست ما منطبق با  
مقررات جاری و مواد قانونی دادرسی و کیفر ارتش بوده‌است و از طرف آن اداره که  
رفتار با ما و تشکیل دادگاه‌های نامبرده و آراء صادره را حتماً موافق قوانین و عدالت  
می‌دانند نمی‌بایستی نگرانی و مخالفتی با ارجاع پرونده به مقامات قضایی بالاتر وجود  
داشته باشد.

در تاریخ ۱۳۴۳/۵/۲۲ اداره زندان قصر تاریخ‌های خاتمه زندان هر یک از ما را،  
قبل از آنکه تکلیف فرجام‌خواهی تعیین و ابلاغ شده باشد، به رویت ما رساندند. این  
عمل نیز صحیح نبوده است.

بنابراین خواهشمندیم دستور فرمایید اگر اقدامی نسبت به درخواست فرجامی ما  
هنوز نشده است در این کار و با نظر موافق تسریع نمایند و در هر حال از نتیجه اقدام  
و تصویب آن یا علت عدم تصویب، ما را مطلع سازند. فکر می‌کنیم این تذکر و  
توقع، حداقل حقی باشد که قانوناً و اخلاقاً به یک زندانی سیاسی و فرد انسان داده  
می‌شود.

با تجدید احترام

**یدالله سجایی - مهدی بازرگان - عزت الله سجایی**

**عباس شیبانی - ابوالفضل حکیمی**

**محمد مهدی جعفری - احمد علی بابایی**

نامه دادستانی ارتش به اداره زندان شهربانی کل کشور  
در مورد قطعیت حکم صادره دادگاه تجدیدنظر ویژه  
و ابلاغ به زندانیان

از اداره دادرسی ارتش

دادستانی

۶۷۱۲۱ / ۱۹۶۵۹ / ۱۱ / ۷ ستاد بزرگ ارتشتاران ۱۳۴۳/۶/۱۹

**ریاست اداره زندان شهربانی کل کشور**

درباره: دادخواست دکتر یدالله سبحانی - مهدی بازرگان - محمد مهدی جعفری -  
عزت الله سبحانی - احمد علی بابایی - عباس شیبانی - ابوالفضل حکیمی  
بازگشت به ۸-۹۳-۷-۱۲، ۱۳۴۳/۶/۹

چون قطعیت حکم صادره به علت عدم تصویب فرجام خواهی درباره دادخواهان  
طی شماره ۶۳۹۶۶ / ۱۹۶۵۹ / ۱۱ / ۷-۸ / ۱۳۴۳/۵/۸ به مبادی مربوط و آن اداره اعلام  
گردیده لذا دستور فرماید مراتب به نامبردگان ابلاغ شود.

**معاون دادستان ارتش - سرهنگ ستاد فرسیو**

امضاء ۱۳۴۳/۶/۱۸

اندیکس شد امضاء

دفتر اداره زندان

شماره ۸/۹۳-۷-۱۲ دفتر - به زندان مربوطه جهت ابلاغ ارسال شود

۱۳۴۳/۶/۲۲

تاریخ ۱۳۴۳/۶/۱۹

دایره زندان قصر

۱۶/۲۱

نگهبانی

ابلاغ و اعلام شود

۱۳۴۳/۶/۲۴

**نامه دادرسی ارتش به اداره زندان شهربانی کل کشور  
در مورد اعتراض محکومین نسبت به احتساب ایام بازداشت‌های قبلی**

۱۳۴۳/۷/۲۳      ۷/۱۱/۱۹۶۵۹/۷۰۴۴۲

**ریاست اداره زندان شهربانی کل کشور**

بازگشت به شماره ۱۳۴۳/۶/۱۲-۱۲/۷/۹۳/۸ و ۱۳۴۳/۶/۱۰-۱۲/۷/۹۳/۸ نسبت به تقاضای (مهندس بازرگان - عزت‌الله سحابی - یدالله سحابی - ابوالفضل حکیمی) در مورد احتساب ایام بازداشت قبلی برابر نظریه دادستان ارتش چون در رأی محکومیت صادره از دادگاه مربوطه صریحاً قید گردیده است (با احتساب بازداشت قبلی از تاریخ ...) بنابراین اعتراض محکومین وارد نیست چنانچه در رأی نوشته می‌شد با احتساب بازداشت‌های قبلی، امکان قبول آن می‌رفت. دستور فرمائید نظریه دادستان ارتش را به محکومین ابلاغ نمایند.

**رئیس اداره دادرسی ارتش  
سپهبد خسروانی**



## پیوست‌ها

تصاویر اسناد ، جراید و اشخاص



**جناب آقای دکتر محمد مصدق**  
**پیشوای نهضت ملی ایران ۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۰**

با استحضاری که از وفاداری و ایمان مداوم مردم نسبت به اصول نهضت ملی ایران دارید و علاقه و انتظاری که در دل‌های فرزندان وطن به احیای آزادی و تأمین استقلال کشور عزیز وجود دارد و با توجه به تحولات اخیر جهانی، عده‌ای از افراد مومن مبارز که در طول هشت سال اختناق از ادامه راه پیشوای محبوب و تعقیب خواسته‌های مردم آرام ننشسته بودند در صدد برآمدند با توکل به عنایات خداوندی و به سرمایه شرف و غیرت و همت مردم آزاده ایران، جمعیتی به نام « نهضت آزادی ایران » تشکیل دهند. یقین داریم از پشتیبانی و راهنمایی‌های پیشوای بزرگ خود پیوسته برخوردار خواهیم بود.

با تقدیم صمیمی‌ترین درود و سلام دوستان و ارادتمندان

از طرف مؤسسين نهضت آزادی ایران  
**مهندس مهدی بازرگان**

## پاسخ جناب آقای دکتر محمد مصدق به نهضت آزادی ایران

احمدآباد، ۲۵ اردیبهشت ماه ۱۳۴۰

### خدمت جناب آقای مهندس مهدی بازرگان

قربانت شوم، مرقومه محترم مورخ ۲۱ جاری، مبشر تشکیل جمعیتی به نام «نهضت آزادی ایران» عزّ و صول ارزانی بخشید و موجب نهایت امتنان و خوشوقتی گردید. تبریکات صمیمانه خود را تقدیم می‌کنم و تردید ندارم که این جمعیت تحت رهبری شخص شخیص جنابعالی موفق به خدمات بزرگی نسبت به مملکت خواهد شد و بنده توفیق جنابعالی و همکاران محترمان را در این راه از خداوند مسئلت دارم.

دکتر محمد مصدق

امضاء

## بیانیه حضرت آیت‌الله سید محمود طالقانی

### به یاری خداوند قهار و توانا

#### برادران و هموطنان عزیز

شما به چشم خویشتن وضع نکبت‌بار این سرزمین تاریخی و این کشور اسلامی را می‌نگرید. می‌بینید که در اثر سلطه غارتگران چگونه فقر اخلاقی و مادی گریبان‌گیر اکثر مردم گشته، بدبینی و بداندیشی و پراکنندگی چگونه بر سراسر مملکت سایه گسترده است ... کسانی که برای شنیدن هر ندای حقی «کر» و برای دیدن پرتو هر حقیقتی «کور» هستند، نه به خود رحم می‌کنند نه به مردم، تا جائی که مملکت را در معرض طوفان حوادث و بر لب پرتگاه مخوفی قرار داده‌اند...

چاره چیست؟ چگونه می‌توان تا سقوط قطعی حیات معنوی و مادی کشور سکوت اختیار نمود یا فقط به بهانه لاپابالی‌گری و سر باز زدن از هر مسئولیتی، در انتظار فرج غیبی نشست؟

باید مردانی که محیط، آلوده و زبونشان نساخته و غیرت و احساس مسئولیت در آنان نمرده، دورهم گرد آیند. راه صحیح و اصیل مبارزه بر علیه فساد و مفسدین جامعه ایرانی را مشخص نمایند. با متانت و مآل‌اندیشی، با خلوص قلب و نیت، برای رضای خدا و مردم، قدم‌های قطعی‌تر و محکم‌تری بردارند تا راه آزادی و آزادمنشی را برای ملت ایران بگشایند.

بحمدالله جمعی که طی سال‌های سخت، ثبات قدم و پاکی نیت خود را ابراز داشته، در برابر تهدید و محرومیت و زجر و زندان خود را نباخته و در تعقیب هدف‌های ملی برای نجات مملکت کوشیده‌اند، در این هنگام خطیر به تشکیل «نهضت آزادی ایران» قیام و اقدام نموده‌اند.

اینجانب اگرچه از کوتاهی در انجام وظیفه خود نزد خدا و اولیاء اسلام و نیاکان بزرگوارم شرمسارم ولی پیوسته در صف مبارزه با فساد و مفسدین باقی مانده و به این سبب دعوت همکاری با بنیادگزاران نهضت آزادی را پذیرفتم. چند روز قبل که برای تحکیم عزم و اطمینان روحی، از خداوند متعال وسیله قرآن کریمش کسب تکلیف و تفال کردم، آیه ۹۴ و ۹۵ از سوره النساء در برابر چشمانم ظاهر گشت به این مضمون: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید. وقتی در راه خدا قدم برمی دارید چشم بگشائید، دوست و دشمن را نیک بشناسید، راه و چاه را از هم تشخیص دهید... کسانی که بدون عذر ساکت نشسته‌اند با کسانی که از مال و جان دریغ نداشته در راه حق و حقیقت مجاهده می‌نمایند، یکسان نیستند. خداوند با درجه ممتازی مجاهدین با مال و جان را بر عزلت‌گزیدگان برتری و بزرگی داده، وعده پاداش داده است»

مسلماً افراد آلوده سست عنصر و بد سابقه را در این جمعیت راهی نیست ولی از هموطنان مؤمن و غیور خواستارم مراقبت نمایند دست‌های ناپاک و دودل در آن رخنه نمایند و هر تصمیمی با مشورت انجام پذیرد و احدی را حق تحمیل نظر شخصی (که نتیجه آن بی‌نظمی و بروز اشکال در نیل به منظورهای پاک ملی خواهد بود) نباشد. خداوند متعال به چنین جمع که در طریق خدمت مردم و تحقق آمال ملت می‌کوشد، وعده رستگاری فرموده است. امیدوارم برادران دینی و هموطنان عزیز با آمادگی و خلوص نیت به وظایف خطیر خود در این مرحله از تاریخ ایران، در کمال امید و همت، عمل نمایند.

سید محمود طالقانی

## پیام حضرت آیت‌الله حاج سید رضا زنجانی

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»<sup>۱</sup>

در این موقع که به فضل خداوند متعال و عنایت معنوی اهل بیت عصمت سلام الله علیهم، وضع خفقان آور تحمیلی مراحل زوال را طی می‌کند و روزگار عوامل جنایت و یغماگری سپری می‌گردد، بسیار مسرور و خوشوقتم که بشارت تشکیل «نهضت آزادی ایران» را به همت برادران عزیز مسلمان، آقایان محترم موسسین، دامت تأییداتهم، دریافت نمودم. مسرت و ابتهاج مخلص از این جهت است که الحمدلله تعالی عموم آقایان عزیز و مسلمان با شرف متوجه آن شده‌اند که تعقیب و نیل به اهداف اجتماعی در جهان امروز، بدون تشکل و همکاری سازمانی و بدون رعایت نظم و انضباط، بلاثمر و غیرممکن است. فریضه شما مسلمانان با ایمان و دانش است که طبق دستور خداوند متعال:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»<sup>۲</sup>

جامعه و اجتماع زنده به وجود آورید و به حکومت عدل و قانون معنا و روح تازه بدهید. طبیعی است که هر قانونی اگر در عمل مورد علاقه و حمایت جامعه قرار نگیرد و مردمی با ایمان و فداکار، اجرا و دفاع از آن را به عهده نگیرند، هرگز وسیله تأمین سعادت و مصلحت، چه برای فرد و چه برای مجتمع، نخواهد بود. وظیفه اسلامی و اجتماعی شماها است که برای خدمت به دین و مسلمین و تأمین مصالح عالیه ملت و

۱. سوره آل عمران / ۱۰۳: همگی به [قرآن] رسته [ارتباط با] خدا چنگ زنی و پراکنده مشوید...

۲. سوره انفال / ۲۴: ای مؤمنان، چون [پیامبر از جانب خدا] شما را به پیامی حیات بخش فرا می‌خواند، خدا و پیامبر را اجابت کنید؛

مملکت و خارج ساختن مراکز حساس اداره امور از تحت نفوذ افراد غیر ذی صلاحیت، و از دست معدودی ناهل و یغماگر، همّت بگمارید. به همّت شما مردم شرافتمند مسلمان، این ملت و این کشور از یک وضع انحطاط آور و مأیوس و بی‌علاقه کننده که از چهل سال پیش تقریباً به وجود آمده و آن عبارت از یک جریان «دوری» حکومت خفقان سرنیزه یا هرج و مرج اغفال‌شدگان و اخلاص‌لگران است، نجات یابد. ان شاء الله تعالی، از عموم آقایان محترم خواهشمندم که در چنین موقع بسیار حساس، با ایمان و توکل به خداوند و بیداری کامل، فقط و فقط برای خدمت به اسلام و مسلمین و با نهایت واقع‌بینی در تشخیص مصلحت و اجتناب از هر نوع خودبینی و خورده‌گیری و انتقاد غیرنافع و رعایت عواطف و اخلاق و دوری از هر نوع احساسات مضر و بی‌مایه و مراعات نظم و تشکل و انضباط و تقسیم کار و تنویر افکار عمومی و جلب وثوق عامه مسلمین و اشتراک مساعی با جمعیت‌های متشکله اصیل و رعایت احترام و تشدید ارتباط با جبهه ملی، به وظایف خود قیام و اهتمام فرمائید.

«إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»<sup>۱</sup>

تأییدات آقایان محترم و عموم برادران عزیز را از درگاه حضرت احدیت جلب آلائه مسئلت می‌دارم.

با احترام فائق، و السلام علیکم و رحمہ الله و برکاته

**رضا الموسوی الزنجانی**

**جناب آقای ...**

خواهشمند است در مجلسی که ساعت ۵/۵ عصر روز چهارشنبه ۲۷ اردیبهشت به منظور اعلام تأسیس و شروع فعالیت «نهضت آزادی ایران» منعقد می‌گردد حضور بهم رسانید.

از طرف مؤسسين نهضت آزادی ایران

**مهندس مهدی بازرگان**

آدرس: خیابان هدایت - خیابان خیام - اول کوچه درویش - منزل آقای فیروزآبادی

---

۱. سوره محمد/۷: اگر [آیین و بندگان] خدای را یاری کنید، خدا هم شما را یاری خواهد کرد و گام‌های شما را استوار می‌دارد.



## اعلامیه

### (نهضت آزادی ایران)

«إِنَّ الْحَيَاةَ عَقِيدَةٌ وَجِهَادٌ»<sup>۱</sup>

هموطن:

اقتضای اطاعت از «خدا»، مبارزه با بندگی غیر او، و شرط سپاس ایزدی، تحصیل آزادی برای به‌کار بستن آن در طریق «حق» و «عدالت» و «خدمت» است. ما باید منزلت و مسئولیت خود را در جهان خلقت بشناسیم تا به رستگاری و پیروزی نائل شویم.

هزاران سال از تاریخ بشریت گذشت تا اقوام پیشرفته‌ی وارسته‌ای، مقام منیع انسانی را درک نموده با اجرای اصول آزادی، استقرار حکومت‌های دموکراسی، اعمال فداکاری، به آن درجه از رشد اجتماعی رسیدند که امروز پیش‌آهنگان کاروان بشریت و گردانندگان چرخ‌های علم و صنعت و سیاست هستند.

ملت ایران که به‌لحاظ سرمایه‌های طبیعی و استعدادهای نژادی کم از دیگران نبوده و نیست، طی قرون متمادی بر اثر فشار استبداد یا به‌علت انقیاد در برابر استبداد، از حقوق اولیه انسانی تا حد زیادی محروم مانده، اجباراً کنج انزوا گزیده، یک‌حالت بی‌ثمری و بی‌اثری را اختیار نمود.

مردم ایران با داشتن زنده‌ترین آئین مثبت اجتماعی در خواب غفلت فرو رفته، با داشتن مذهبی که امتیاز و افتخارش مبارزه با تحمیل حکومت غیر ملّی و دفاع از عدالت و آزادی است، از طرفی در برابر جور و فساد مقاومت ننموده و از طرف دیگر مذهب را به وظایف فردی محدود و منحصر کرده و آن‌را، با پشت کردن به دنیای مترقی،

---

۱. امام حسین(ع): به درستی که زندگی، عقیده داشتن و جهاد کردن در راه آن است.

از سیاست جدا شناخت تا جائی که کار حکومت را یکسره در کف زمامداران بی کفایت یا در اختیار فرومایگان دنیاپرست غارتگر گذاشت و به این سبب امنیت و سلامت و رشد و حرکت از کشور ما رخت بر بسته، شخصیت و فضیلت کشته شد، ضعف و ذلت جایگزین آن گردید. «دولت» مانند یک «اجنبی» در برابر «ملت» قرار گرفت. مدهانه و دروغ و ریا از یک طرف، سرپیچی از وظیفه و خدمت از طرف دیگر، و مسائل مشروعی برای هر گونه خیانت خصوصاً دستبرد به اموال عمومی تلقی شده، بالاخره رذایل و مفاسد اخلاقی بر تقوا و مردانگی غلبه نمود. در داخل کشور، مردم توسری خور مأمورین متعددی، و در خارج کشور، دولت‌های ما مقهور اجانب و اقویا شدند. در قرن اخیر تاریخ که امواج تمدن مغرب زمین به مشرق سرایت نمود. برتری و فشار گرانبار استعمار بر مردم این سامان فزون تر و به همان نسبت عرصه بر آزادمردان غیور تنگ تر گردید تا آنکه معدودی از ایرانیان به سبب بیداری ملی و بیزاری از دشمنان داخلی و خارجی، متوجه مشکلات اجتماعی و معترف به لزوم همکاری و اصلاحات وسیع عمومی گردیدند.

در همان حال در مقابل ملت ایران، در دنیای سراسر رقابت بین المللی و کشمکش‌های اقتصادی و سیاسی، مطامع خارجی به هیچ وجه تعطیل و تخفیف نیافته بلکه با حيله و حرص بیشتری ظاهر می شد. حکومت‌های داخلی که بیشتر بر گزیده خانواده‌های تغییر نام داده‌ی استبداد بودند، آماده‌ترین اسباب کار برای سیاست‌های خارجی محسوب می شدند. نه اکثریت مردم چندان دست از روش و عادت قدیم و انزوای همیشگی برداشته، فکر و تربیت اجتماعی گرفته بودند؛ و نه حکومت‌ها احترامی به انقلاب مشروطیت و اعتنایی به قانون اساسی داشتند.

بر خلاف اصل مسلم اساسی بدیهی از نظر مشروطیت و دموکراسی که «شاه باید سلطنت کند نه حکومت»، دخالت‌های خلاف قانون بیشمار در امور عمومی، و ممانعت‌های فراوان از بروز حق حاکمیت ملت و استفاده او از آزادی و عدالت به عمل آمد. تا جایی که رهائی از ننگ عقب افتادگی و گسیختن زنجیرهای استعمار، هدف اصلی و کمال مطلوب آزادی خواهان مملکت گردید.

در سال ۱۳۲۹ که هنوز نظم جهان بعد از جنگ دوم استقرار کامل نیافته، عدم تعادل و توافق دولت‌های بزرگ، اجازه تظاهر و دادخواهی را به کشورهای کوچک می داد، ملت ستم دیده و بیدار شده ایران به رهبری پیشوای محبوب خود دکتر محمد مصدق،

علی‌رغم قدرت عظیم دشمن و ضعف عجیب خود، به بزرگترین موفقیت تاریخی نائل آمد. با ملی کردن صنعت نفت ایران، بر ارکان قدرت استعمار کهن، نه تنها در کشور ما بلکه در خاورمیانه و دنیا، شکاف عظیمی وارد آمد و سپس برای اولین بار ملت ایران با ایجاد یک حکومت مطلوب خود توفیق حاصل نمود و نیز برای اولین بار بین دولت و ملت همفکری صادقانه و همکاری صمیمانه آغاز گردید و طلیعه امیدبخش اصلاح و ترقی در افق کشور ما نمایان گشت. ولی نهال آزادی و حکومت ملی هنوز سایه ای کافی بر صحنه پهناور کشور نگسترده و ثمری نداده بود که سیاست‌های خارجی مطرود، از طریق حيله و نیرنگ، با سوء تعبیر سیاست حکومت ملی، و با توسل به کودتا، حکومت را از دست ملت ایران خارج کردند.

کسانی که به طرفداری از اعلامیه‌های حقوق بشر تظاهر می‌کردند، علناً و به بهانه‌ی احتمال پیش افتادن یک سیاست خارجی رقیب، با دخالت و حمایت آشکار خود از هیئت حاکمه منصوب خود، حق زندگی و آزادی و امنیت را از مردم ایران گرفتند. مانع انتخابات آزاد و سد ابراز افکار مردم شدند. علی‌رغم اراده ملت، با اعمال وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها حکومت را در ید دست‌نشانگان خود محفوظ داشتند و خوش خدمتی و خیانت‌های آنان را، به بهای هنگفت‌ترین دزدی‌های تاریخ ایران و جهان از مالیه مردم پاداش دادند.

ولی مزه آزادی و آزادی و حکومت ملی، نه چنان بود که مردم جرعه‌ای نوشیده را تشنه‌تر نسازد و برای احقاق حق خود جسورتر نماید. مدت هشت سال تظاهرات و مقاومت‌های گوناگون، با وجود اختناق و فشارهای فراوان ابراز شد تا آنکه در جریان انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی، با اجتماع و ارتباط عده‌ای از سران فداکار ملت، فعالیت مجدد «جبهه ملی ایران» اعلام گردید.

سپس با استفاده از مقتضیات جهان و الزامی که هیئت حاکمه به تظاهر بر اعطای آزادی انتخابات احساس می‌نمود، فعالیت و پشتکار مردم که از پیوند همّت مبارزین سابق، جوانان دانشگاه، بازاریان و طبقات دیگر مردم، روز به روز وسعت و قوت می‌گرفت، به ابطال انتخابات مفتضح اول، انحلال مجلس غیرقانونی ناشی از انتخابات رسواکننده دوم، و سقوط پی‌درپی دولت‌های متجاوز به حقوق ملت، و روی کار آمدن دولتی که با احساس خطر، به عجله و اصرار، وعده آزادی و اصلاحات می‌دهد، منتهی گردید تا پرده بعدی چه باشد؟

مردم نگران امنیت هستند. خسته از استبداد و اختناق هشت ساله، رنجور از سختی معیشت و شرمسار از ننگ دزدی و خیانت هیئت حاکمه‌ای که متأسفانه نام ایران و ایرانی را آلوده ساخته است، خواهان سرنوشت بهتر، رهایی از ننگ و نکبت و استقرار یک حکومت ملی، سازنده‌ی ایران پاک و آباد و آزاد است.

امر مسلم این است که :

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»<sup>۱</sup>

به اقتضای شرایط حاضر؛  
در این پیچ مهم تاریخ ایران؛  
با استعانت از پروردگار جهان؛  
با امید به مردانگی و همکاری هموطنان؛  
تأسیس «نهضت آزادی ایران» اعلام می‌گردد.

از طرف هیئت مؤسس نهضت آزادی ایران

سید محمود طالقانی - مهندس مهدی بازرگان - دکتر یدالله سجایی -  
مهندس منصور عطائی - حسن نزیه - رحیم عطائی - عباس سمیعی.

---

۱.سوره رعد/ ۱۱: خدا وضع هیچ گروهی را تغییر نخواهد داد تا آنگاه که اندیشه و روش خود را تغییر دهند.

## بسمه تعالی

مرامنامه (نهضت آزادی ایران)

تهران بیست و پنجم اردیبهشت ماه ۱۳۴۰

به یاری خدای بزرگ و توانا

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»<sup>۱</sup>

- نظر به لزوم صیانت حقوق ملت ایران که به مشیت الهی منشاء قدرت و حاکم بر مقدرات کشور خود می باشد.

- نظر به لزوم آزادی تشکیل اجتماعات ملی برای اشاعه این اصل اصیل که سرچشمه هر تحول صحیح اجتماعی نیروی ملت است و تا زمانی که هر فرد ایرانی احساس «شخصیت» و «آزادی» و «ارزش اجتماعی» نکرده، خویشتن را در مقدرات خود موثر تشخیص ندهد یا از حق «فعالیت اجتماعی» و «اعتراض» و «انتقاد صحیح» استفاده ننماید، استعداد ملی بروز نکرده، رستگاری ملک و ملت تحقق نخواهد یافت؛

- نظر به لزوم تأمین واقعی عدالت اجتماعی که برای استقرار نظم داخلی و جلوگیری از نفوذ خارجی و حفظ صلح و آرامش جهان، خصوصاً خاورمیانه اهمیت حیاتی دارد؛  
- نظر به احتیاج مبرم مملکت به هیئت حاکمه‌ای که از اعتماد و پشتیبانی مردم نیرو گرفته، بر مقتضیات جهان و زمان آشنا، برای رهبری یک سیاست اصیل ملی لایق و

---

۱. سوره رعد/ ۱۱: خدا وضع هیچ گروهی را تغییر نخواهد داد تا آنگاه که اندیشه و روش خود را تغییر دهند.

توانا، برای مقابله با هر نوع تجاوز و تحریک مضره‌ی سیاسی، به منظور حفظ حقوق ملت، خصوصاً اصول نهضت مقدس ملی ایران، قادر و مصمم باشد؛ و بالاخره نظر به این حقیقت مسلم که پیشرفت هیچ نهضتی و بقای هیچ قومی بدون فعالیت و فداکاری و تقوای فردی و اجتماعی، امکان‌پذیر نبوده و نیست؛  
به حکم:

۱- مبادی عالیله دین مبین اسلام و قوانین اساسی ایران؛

۲- اعلامیه جهانی حقوق بشر؛

۳- منشور ملل متحد؛

نهضت آزادی ایران برای تعقیب هدف‌های مشروحه زیر، فعالیت خود را آغاز می‌نماید.

## اصول مرام و هدف

### الف- از لحاظ سیاست داخلی

#### اصل اول:

- ۱- احیاء حقوق اساسی ملت ایران با استقرار حکومت قانون به منظور تعیین حدود «اختیارات» و «مسئولیت‌های» قوای مختلف مملکت و برای تأمین حکومت مردم بر مردم.
- ۲- تفویض قدرت ملی و قانونی حکومت به افرادی که صلاحیت رهبری سیاست مملکت را در دنیای مترقی امروز و در ردیف کشورهای بیدار جهان داشته باشند.

#### اصل دوم:

- ۱- ترویج اصول اخلاقی و اجتماعی و سیاسی، بر اساس مبادی دین مبین اسلام، با توجه به مقتضیات سیاسی و فرهنگی عصر حاضر.
- ۲- تشویق اصل «درستی و تقوا» و مبارزه شدید بر علیه منهیات و اعتیادات و انتشارات مضره.
- ۳- از بین بردن عوامل نادرستی و فساد، خصوصاً مظاهر اتکای به خارجی و طرد جمیع عناصری که سدّ راه فعالیت‌های موثر و اصیل و سریع اصلاحی هستند یا موجبات تضعیف شخصیت فردی و اجتماعی ایرانی را فراهم می‌سازند.
- ۴- مبارزه بر علیه دشمنان سلامت جسمی و فکری و روحی مردم، یعنی غلبه بر «نرس» و «یأس» و «جهل» و «عقب ماندگی» و «نفاق».

### اصل سوم:

آماده کردن تدریجی و اصولی مردم، برای شرکت در اداره امور عمومی همچنین برای حسن استفاده از دموکراسی و استیفای حقوق ملی.

### اصل چهارم:

- ۱- تأمین استقلال اقتصادی؛ ایجاد رژیم صحیح مالی، بازرگانی، اجتماعی، فرهنگی، بهداشتی، کشاورزی و صنعتی.
- ۲- برقراری مناسبات متکی بر عدل و مسالمت، بین کارگر و کارفرما و بین کشاورز و مالک.
- ۳- توسعه بیمه‌های اجتماعی، تهیه و اجرای طرح بیمه کشاورزان.
- ۴- تخصیص عایدات نفت، اعتبارات و وام‌های خارجی؛ به اجرای برنامه‌های کشاورزی و صنعتی و عمرانی، حذف عایدات و اعتبارات و وام‌های مذکور از بودجه کل کشور.
- ۵- ایجاد امنیت مالی و اقتصادی، به منظور تشویق اعاده سرمایه‌های خصوصی موجود در بانک‌های خارجی به داخل کشور.

### اصل پنجم:

- ۱- اصلاح تدریجی و اصولی قوانین کشور، با تأسیس سازمان واحد تهیه طرح قوانین.
- ۲- رعایت کامل اصل «استقلال قوه قضائیه»، تعمیم و توسعه صلاحیت محاکم عمومی، حذف محاکم اختصاصی.
- ۳- تکمیل و اصلاح سازمان‌های قضائی و انتظامی کشور، به منظور استقرار امنیت اجتماعی و جلب اعتماد و علاقه مردم نسبت به این سازمان‌ها.

### اصل ششم:

- ۱- استفاده از نیروی انسانی کلیه افراد مملکت، به عنوان سرمایه‌های اصلی ملی، ایجاد ایمان و اعتقاد قوی به اصل «زندگی بهتر، نتیجه فعالیت مفید بیشتر».
- ۲- مبارزه بر علیه بیکاری، خودخواهی، تن‌پروری و امتیازات ناشی از تبعیض.

### اصل هفتم:

- تأمین وسایل حسن اداره کشور از طریق؛
- تثبیت مشاغل بر اساس رعایت استقلال شاغلین خدمت و تشویق آنان به احراز «تخصص» و «صلاحیت» بیشتر.
- تربیت «مدیر» و تقویت سازمان‌های «علوم اداری، آمار».
- بررسی و تحقیق در تمام امور و شئون کشور.
- استفاده از «روش‌های مدرن و مترقی» کار.
- فراهم ساختن وسایل رفاه مادی و معنوی متصدیان امور.

### ب - از لحاظ سیاست خارجی

#### اصل هشتم:

کوشش برای انتقال حق تعیین سرنوشت دنیا، از ملل بزرگ به سازمان ملل متحد؛ به منظور تأمین آزادی و استقلال ملل کوچک، عدالت بین‌المللی، صلح جهانی.

#### اصل نهم:

مجاهدت برای تأمین بی‌طرفی ایران.

#### اصل دهم:

تنظیم روابط خارجی بر پایه منشور ملل متحد؛. ایجاد حسن تفاهم پایدار بین ایران و کلیه کشورها، خصوصاً ممالک همجوار.

#### اصل یازدهم:

کوشش برای ایجاد همبستگی بیشتر بین کشورهای صلح‌جوی بی‌طرف که دارای علائق مشترک تاریخی، جغرافیایی، فرهنگی، اجتماعی یا مذهبی هستند و مجاهدت برای اتحاد ممالک اسلامی در جهت کمک مؤثر به اجرای مقاصد مذکور.

#### اصل دوازدهم:

- ۱- قبول مسئولیت و اشتراک مساعی در کوشش‌های بین‌المللی برای رفع اختلافات جهانی از طرق مسالمت‌آمیز.
- ۲- حمایت از نهضت‌های اصیل ملی و پشتیبانی از استقلال و آزادی ملت‌ها.



غرض از تأسیس  
«نهضت آزادی ایران»\*

بسم الله الرحمن الرحيم

لاحول و لا قوة الا بالله العظيم

قبلاً از صاحب‌خانه جناب آقای صادق فیروزآبادی و حضار محترم، به نمایندگی از طرف مؤسسين «نهضت آزادی ایران» تشکر می‌نمایم.  
معذرت می‌خواهم از اینکه آقایان را دعوت کرده‌ایم در حضورشان از مطلبی صحبت کنیم یا خبری را بدهیم که به هیچ‌وجه تازگی ندارد؛ تشکیل حزب یا جمعیت. مخصوصاً در این ایام و اوضاع و احوال آشفته‌ای که هرروز کودتا یا شورش یا تلاطم دیگری در دریای سهمگین سیاست دنیا پیش می‌آید. در داخله کشور نیز با سرعت و شدت تغییرات عظیمی روی داده، افسانه ادعای «ثابت‌ترین کشور خاورمیانه» را تکذیب می‌کند.

آری در چنین شرایط حاد و نگرانی‌های خاص است که نوزاد ما پا به عرصه دنیا می‌گذارد خدا عاقبتش را بخیر کند!

تصدیق می‌کنیم خیلی دیر شده است ولی «دیرآمدن به از نیامدن است». ضمناً اگر ما دیر به این صرافت افتاده‌ایم تنها ما گناهکار نیستیم. اکثریت ایرانی‌ها از حزب و جمعیت اکراه و امتناع دارند.

---

\* سخنرانی مورخ ۱۳۴۰/۲/۲۷ مهندس بازرگان در جلسه افتتاحیه نهضت آزادی ایران

### چرا ایرانی‌ها از احزاب گریزانند؟

خیلی مهم است علت این واقعیت را بفهمیم. دو دلیل اصلی می‌توان پیدا کرد: اولاً - احزاب و دسته‌ها و شرکت‌ها و به طور کلی اجتماعات در ایران، غالباً و مخصوصاً در گذشته، امتحان بد داده‌اند. مردم سرخورده‌اند. چه بسا احزاب و انجمن‌ها که برای اغراض شخصی زودگذر مانند وکیل و رئیس شدن تشکیل و بلافاصله پس از توفیق تعطیل گردیده است. در شرکت‌ها کلاه سر مردم گذاشته‌اند. در جمعیت‌ها، غرض‌های خصوصی، جاه‌طلبی‌ها، جار و جنجال‌ها، دسته‌بندی‌ها پیش آمده و بی‌اساسی و بی‌ثباتی و بی‌انضباطی حکم‌فرمایی کرده است... مجموعه این جریان‌ها وقتی توأم با بدبینی‌ها شده، خاطرات تلخی در اذهان به یادگار گذارده است.

ثانیاً - دلیل اساسی و مهم‌تر موضوعی است که مربوط به خصلت نژادی و ساختمان فکری یا روحی خودمان می‌باشد؛ خاصیت انفرادی بودن ایرانی و فقدان یا ضعف روحیه اجتماعی. این خصلت عمیق و وسیع، خود ناشی از عوامل قوی و آثار ریشه‌داری است که باید در پهنای مکان جغرافیای ایران و اعماق زمانی تاریخ خودمان، جستجو نماییم.

### به لحاظ جغرافیایی و اقتصادی

ایران کشوری است کشاورزی، غالب آن فلات کوهستانی که با قنات یا رودخانه‌های کم‌آب مشروب می‌شود. روی هم رفته خشک و منقسم به مناطق مساعد مجزا است. کشاورزی، چه ارباب باشد چه رعیت، با تاجر و صنعتگر اختلاف زیادی پیدا می‌کند. به طور منفرد در خانواده و قلعه خود، دور از سایر آبادی‌ها و اجتماعات، زندگی می‌کند. با حاصل زمین و سردرختی و با شیر و پشم و گوشت گاو و گوسفندش، با مختصر ریسندگی و بافندگی که در فصول بیکاری انجام می‌دهد، تقریباً کلیه مایحتاج خود را تأمین می‌نماید. احتیاج چندانی به سایرین ندارد. سهل است، از آنها ترس و انتظار زیان هم دارد. قهراً یک حالت بی‌نیازی و انزوایندی در او عادت می‌شود و روحیه انفرادی پیدا کرده رفته‌رفته از اجتماع دورتر می‌شود.

اما تاجر و صنعتگر چون قادر به تأمین کلیه احتیاجات زندگی نیست و معاش او توأم با معامله و مبادله و مراوده و گاهی مشارکت با دیگران است خواه ناخواه توجه به سایرین پیدا می‌کند. نسبت به احتیاجات و تمایلات و روحیات مردم (یعنی مشتری‌ها)

کنجکاو و علاقه‌مند می‌شود. احتیاج به معاشرت و معامله او را مردم‌شناس و مردم‌دار و سازگار و هوشیار می‌سازد. نه تنها از اجتماع و ازدحام به‌افراد و برخوردها نمی‌گریزد بلکه طالب آن می‌شود. دنیاگرد و اجتماعی‌صفت و صاحب سعه‌صدر می‌گردد. زندگی زراعتی و بیابان‌نشینی که حد وسط ما بین زندگی وحشی متفرق‌قدیم و زندگی شهری متمدن مجتمع جدید است، تأثیرهای فوق‌العاده دیگری نیز روی روحيات شخص باقی می‌گذارد که عوامل بسیار مهمی به لحاظ سرنوشت اجتماعی و سیاسی بوده و در وضع ایرانی‌ها کاملاً آشکار است. انتظار و اتکاء به طبیعت و بخت و قسمت از یک طرف، ضعف اعتماد و عدم اتکاء به نفس از طرف دیگر (چون عوامل طبیعی و پیش‌آمدها، بیش از کار و کوشش‌های انسانی در سرنوشت زراعت مؤثرند)، بی‌قیدی و کم‌دقتی در امور (در کشاورزی خیلی کمتر از تجارت و خصوصاً صنعت، حساب و دقت و تنظیم در کار می‌آید). متقابلاً در نتیجه چشیدن آفت‌ها و مصیبت‌ها، صاحب تحمل زیاد و بردبار می‌شود. ظرفیت بیشتری در قبال گرسنگی و ناداری یا فراوانی و فراخی پیدا می‌کند. روی هم‌رفته قبول فشار و ناملايمات برای او عادی می‌شود، اعم از آنکه از ناحیه روزگار باشد یا از ناحیه ستمکار.

### به لحاظ تاریخی

سرزمین ایران که از اطراف به وسیله سلسله جبال سخت، از همسایگان نیمه‌وحشی جدا می‌شده، در داخل خود اختلافات منطقه‌ای زیادی داشته است. از یک طرف دارای کوهستان‌ها و جنگل‌ها و کویرهایی که مأمّن و پایگاهی برای ایلات و قبایل فقیر و غارتگر می‌شده است و از طرف دیگر جلگه‌ها و دره‌های سرسبز پر نعمتی دربرداشته که جایگاه مردم مرفّه صلح‌جوی زراعت‌پیشه‌ی بی‌دفاع و مطمع‌نظری برای ایلات گرسنه به‌شمار می‌رفته است. این اختلاف محیط و شرایط زندگی ما بین ایران و همسایگان از یک طرف و شهری و کوهستانی از طرف دیگر، باعث شده است که تاریخ ایران و زندگی ایرانی پیوسته توأم با حمله و هجوم‌هایی گردیده که به قصد چپاول و غارت کاروان‌ها و آبادی‌ها صورت می‌گرفته است. راهزن قلدری با چند سوار و یاغی به طرف جلگه سرازیر می‌شده، دهاتی را می‌چاپیده و رعایا را می‌کشته و بالاخره مالک و ارباب می‌گشته و گاهی اوقات این ارباب در نتیجه تجاوز و اعمال قدرت، تبدیل به امیر می‌گشته و احیاناً کار از امیری به پادشاهی می‌کشیده است! ... بعضی از سلسله سلاطین ایران به دست این قبیل افراد و امیرها تأسیس شده است.

پس از استقرار در محل و بسط قلمرو، کسان و لشگریان آن راهزن یا خانسالار، در لباس فاخرِ عمال دولتی، مالک الرقاب جان و مال و ناموس زیردستان می شده است. تا قبل از مشروطیت، عمال حکومت و مأمورین دولتی نه وظیفه معین و مسئولیتی در قبال مردم داشتند و نه حقوقی می گرفتند بلکه می بایست با اخاذی از مردم و فشار بر پولدارها خرج خود را درمی آوردند و پیشکش هم برای وزیر و صدراعظم و سلطان بفرستند. به این ترتیب نه تنها مفهوم و معنای «دولت» و «ملت» به معنای دینی یا دموکراسی، وجود نداشته و مأمور خود را به هیچ وجه خدمت گزار و مسئول مردم نمی دانسته، بلکه دو قطب مخالف متضاد بوده اند. یک طرف غارت و ظلم و چپاول و طرف دیگر فرار و استتار و گوشه نشینی یا تملق و تزویر.

مردم کشور دو دسته می شدند. آنها که نسبتاً سالم و صالح بودند کناره گیری و انزوای از دستگاه و اجتماع را اختیار کرده به دفاع از خود و خانواده می پرداختند و به انتفاع از مختصر سرمایه و اندوخته قناعت می ورزیدند. در محیط محقری ناچار به (خودپایی) می شدند و بالاخره به خودبینی و خودخواهی می رسیدند.

عده دیگری برای جستجوی معاش و مقام، وسیله ساده تملق و تقویت و خدمت اربابان و دولتیان را اتخاذ می کردند و چون در باطن نسبت به آنها کوچک ترین ارادت و محبتی نداشتند ناچار مداهنه و تزویر و دورویی، سگه رایج می گشت. در هر دو حال و در نزد هر دو دسته آنچه مسلماً انجام می گرفت محوشخصیت و فضیلت و قدرت و اشاعه روح بدبینی و بدخواهی و اخلاق انفرادی بود ضمناً در برابر غاصب ستمگر، حيله و دروغ و مداهنه و فرار از خدمت و عدم پرداخت مقرری ها و وظایف، به عنوان وسائل دفاعی، مشروع تلقی گردید. رذایل اخلاقی خوی متداول ملی می شد.

خلاصه آنکه این اوضاع و احوال جغرافیایی و عوامل تاریخی، در طی قرون متمادی، دست به دست هم داده ملت فعلی ما را مانند بعضی ملل دیگر با روحیه انفرادی، کناره گیری از امور عمومی، بدبینی، خودرأیی و فراری از حزب و جمعیت، به بار آورده است.

### احتیاج و الزام

در هر حال مردم ممکن است حق داشته باشند یا نداشته باشند که از تجمع و حزب بدشان بیاید. ولی خوش آمد و بد آمد ما نمی تواند دلیل لزوم یا بدی چیزی بشود.

مقتضیات و الزام‌ها، تابع تربیت و طبع و سلیقه ما نیست. ما باید تسلیم مقتضیات طبیعت و مشیت خلقت شویم.

اجتماع و اتحاد در دنیای امروز صرف‌نظر از آنکه اصولاً و در همه وقت سبب صحت و قدرت و دقت و وسعت عمل انسان می‌شود، بنا به طرز تشکیل دنیا و شرایط زندگانی جدید و مخصوصاً رقابتی که از خارج (خارج مجتمع متحد) اعمال می‌شود حکم واجبات را پیدا کرده است.

همان ملتی که به میراث زندگی کشاورزی و حکومت‌های سلطنتی استبدادی؛ غیر متشکل، غیرمستقل و غیر منظم بود، در برابر ضرورت‌های اقتصادی و اداری قرن اخیر و در اثر تعلیم و تربیت جدید، مؤسس ادارات و شرکت‌ها و اجتماعات گشت و توانسته‌است و به‌خوبی می‌تواند خود را جمع و جور کند و صاحب رأی و شخصیت گردد.

ما چه در مقابل زور گویان داخلی و هیئت‌های حاکمه فاسد که برسرمان می‌کوبند، و چه در مقابل قوای متشکل نیرومند مرتبط خارج، ناچاریم (اگر می‌خواهیم زندگی کنیم و زنده بمانیم) متحد و متشکل و اجتماعی بشویم و مسلماً نتیجه خواهد داشت. در برابر سختی‌ها و دشمنی‌ها چاره‌ای جز پایداری و ارتباط اجتماعی و دفع مفسد نیست:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»<sup>۱</sup>

ای کسانی که ایمان آورده‌اید صبر و پایداری داشته‌باشید بایکدیگر ارتباط بگیرید و از خدا پرهیزید. امید است پیروز شوید.

### نمونه زنده

چرا جای دور برویم. دیدید همین ارتباط و اجتماع چند ماهه اخیر که به‌همت و به‌نام «جبهه ملی» صورت گرفت، منشاء چه آثار عظیمی شد و در حالی که ملت در برابر نیروهای مالی و نظامی و اداری و سیاسی و تبلیغاتی دولت، ظاهراً وضع نزدیک به صفر و نیستی را داشت! دیدید چگونه دانشگاهی که دانشجویان جرأت نداشتند راجع به

۱. سوره آل عمران / ۲۰۰: ای مؤمنان، به‌صورت جمعی و فردی پایدار باشید و با یکدیگر ارتباط برقرار کنید؛ و از خدا پروا کنید، بسا که رستگار شوید.

جابه‌جا کردن ظرف آب‌خوری تقاضای دسته‌جمعی بکنند و مردم بازار که سقف را بر سرشان خراب می‌کردند و شهرستانی‌ها که به ظاهر مثل موش در مقابل گربه جرأت خروج از لانه را نداشتند، مملکتی را تکان دادند.

البته زمام اختیار از دست‌دستگاه فاسد گرفته نشد. اختیار و به‌اصطلاح رُل به‌دست مردم و ملت نیفتاد، راننده‌ها همان‌ها هستند ولی عیناً مانند یک پیاده‌ای افتاده‌ای که سوار را وادار به تغییر سرعت و جهت و گاهی هدف می‌نماید، ما نیز آنها را واداشتیم رُل ماشین را که هنوز در دست دارند، تا حدی به میل ما بگردانند و تا اندازه‌ای با رعایت نظریات ما حرکت کنند.

### مشکلات خطیر

البته با صرف خواستن و گفتن و تشکیل حزب و جمعیت‌دادن، کار درست نمی‌شود. در سر راه احزاب و اجتماعات موانعی هست و مصالحی لازم است.

مانع عمده؛ ناپختگی‌ها، خودخواهی‌ها، بی‌انضباطی‌ها و خدای نکرده سوءنیت‌ها و نادرستی‌هاست. در معماری هم برای آنکه سنگ روی سنگ بند شود یک ملاط و ارتباط و التیامی که مصالح را به یکدیگر بچسباند، لازم است.

در معماری اجتماع، آن ملاط لازم، دوستی و همکاری و تقواست. بدون آنها، دوام حزب و اجتماع و احراز اثر و قدرت، محال است. اما مصالح کار حزب و سیاست، کار ساده و بچگانه‌ای نیست. اطلاع و بینایی لازم دارد، تشکیلات و امکانات می‌خواهد، مخصوصاً خیلی کار و فعالیت باید بشود.

حزب و سیاست، از آن سهل و ممتنع‌های روزگار است، نزد ما ایرانیها در مسائل زندگی هر قدر موضوعات بالاتر و عمومی‌تر باشد مدعیان بصیرت و مهارت در آن زیادتر می‌شود. شما برای بندکشی و پینه‌دوزی، در میان صد نفر یک داوطلب و مدعی مطلع پیدا نمی‌کنید اما برای ریاست اداره یا وزارت و بلکه سلطنت، کمتر کسی خود را ناتوان تصور می‌کند.

گود سیاست از تاریک‌ترین و پرمشقت‌ترین میدان‌ها است. محل پیچیده‌ترین مسائل، دوز و کلک‌ها، نبرد با کهنه‌کارها، جای نعل وارنه‌ها، جاسوسی‌ها، اصطکاک شدید منافع، هجوم گرگ‌ها و هزاران دشواری‌ها و خطر‌هاست.

به‌علاوه حل مسائل عمومی و جواب‌مشکلات و پیش‌آمدهای اقتصادی و فرهنگی و اداری و سیاسی چندان آسان نیست. فقط افراد بی‌اطلاع و ساده‌لوح می‌توانند چنین

تصور یا ادعایی را بنمایند.

وقتی انسان چنین مشکلات و خطرات را می‌اندیشد، حزب ساختن و وارد جمعیت و سیاست شدن مثل کوه عظیمی در مقابلش قد علم می‌کند. از یک طرف سابقه نامطلوب و بدنامی حزب و سیاست در میان مردم، از طرف دیگر گرفتاری‌ها و بازماندن از کسب و زندگی، گاهی رفتن در قزل‌قلعه و قلعه طهماسبی و خطرات جانی. از همه بدتر لاینحلی و غامض بودن موضوعات و کلاف سردرگم شدن یا امکان اشتباه و خطا و مسئولیت. خلاصه، «خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ»<sup>۱</sup>. بنابراین دیده‌می‌شود که اشخاص در این مورد پس‌می‌زنند. پس می‌زنند و نفس راحت می‌کشند، فارغ از دغدغه‌ها و در دسرها!

### فشار وجدان

انسان پس‌می‌زند و موقتاً نفس راحت می‌کشد. اما به‌زودی می‌بیند که راحت و راضی نیست. وجدان، در برابر هزاران ننگ و نکبتی که می‌بیند به سر مردم و او می‌آید، مجدداً به جوش و خروش می‌افتد. راضی نمی‌شود که گوشه‌ای فقط به عنوان ناظر بنشیند و به اصطلاح کشک خود را بساید.

اگر مملکت ما از فرشته‌ها و امام جعفر صادق‌ها درست شده مدینه‌فاصله‌ی افلاطون و سقراط بود، به‌طوری‌که بقال، بقالی خود را می‌کرد، نانوا نان خوبی می‌پخت، معلم درس درستی می‌داد و سیاستمداران هم سیاست را خوب بازی می‌کردند، هیچ این حرف‌ها و کارها لازم نمی‌بود. هریک به دنبال شغل و حال خود می‌رفتیم. اما متأسفانه به‌هیچ‌وجه این‌طور نیست. همان‌طور که بقال و نانوا در کار خود غل و غش وارد می‌کند در دستگاه حکومت و زمامداری و سیاست نیز هر قدر بالاتر می‌رویم از صلاحیت و امانت کمتر اثر می‌بینیم و بالعکس مشاهده می‌کنیم با قدرت و جسارت بیشتری حق ما را می‌برند و زیان‌های مادی و معنوی می‌رسانند. بسیار طبیعی است:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ»<sup>۲</sup>

وقتی بشر مراقب و آقا بالاسری ندید و وقتی پاداش و کیفری در کار نبود، سهل است اگر اختیار و امکاناتی هم داشت و خود را بی‌نیاز و آزاد از مراقبت و سؤال و

۱. سوره حج / ۱۱: [آنان] در دنیا و آخرت زیانکارند.

۲. سوره علق / ۶ و ۷: هرگز انسان [شکر این نعمت به‌جای نمی‌آورد، و حتی] اگر خود را بی‌نیاز احساس کند، سر به طغیان بر می‌آورد.

جواب دید، سرکش می شود. سوء استفاده‌ها، ظلم‌ها و فسادها می کند. در مقابل آنچه می برد حق شناس و ممنون که نمی شود هیچ، خود را طلبکار می داند و توقع تعظیم و تملق نیز از همه پیدا می کند...

۲۵۰۰ سال کنار نشستیم و اختیار را رها کردیم. حسابمان را کف دستمان گذاردند دائماً گرفتاری، خرابی، چپاول تا پشت دروازه شهر، ناامنی، عقب افتادگی و بردگی! اگر مملکت مال همه است همه باید زحمت بکشیم. به فکر باشیم و غم آن را بخوریم و نظر بر آن داشته باشیم. ایران را هیچ گاه امریکایی یا عرب یا انگلیسی درست نخواهد کرد. چه مصیبت و چه دنائت طبعی است فکر آن جوانان و مردمانی که به بهانه خرابی اوضاع کشور و سلامت و راحت ممالک اروپا و امریکا، اقامت و اشتغال در آن کشورها را بر خدمت در وطن و قبول زحمت ترجیح می دهند!

اگر ما خرابی‌ها را درست نکنیم اگر جبران غفلت یا خیانت پدران و خودمان را ننماییم و لکه‌های ننگ را از دامن ایران نزداییم پس کی این کار را بکنند؟ معنی و موقع خدمت و فداکاری چیست و کجا است؟

با همه آن مشکلات و خطرات و ابهام‌ها باز وظیفه ملی و فریضه دینی حکم می کند که بی خیال و بی کار در کنار ننشینیم. مملکت صاحبی و مسئولی غیر از ما ندارد....

### روزنه امید

یگانه مایه دلخوشی و راه امیدواری یک چیز می تواند باشد، سیاست. سیاست هم مثل خیلی چیزها و مخصوصاً امور عمومی دارای دو جنبه است:

۱- جنبه غریزی و فطری یا مادرزادی و الهامی،

۲- جنبه فنی و تخصصی.

مثلاً معماری و آشپزی و ملک‌داری هم همین طور است. هر کس به غریزه و فطرت یا احتیاجات و احساسات بشری، درک خانه خوب و بد و تشخیص شرایط و لوازم ساختمان را می نماید ولی ممکن است تخصص و اطلاعی در شناسایی مصالح و فنون بنائی نداشته باشد.

به جنبه غریزی و فطرت پاک آدمیت، همه ماها سیاستمدار و صاحب رأی و نظر هستیم. خوب می فهمیم که باید دارای شرافت و آزادی و احترام باشیم. زیر بار ننگ و ظلم نمی رویم. حسن نیت و سوء نیت‌ها را کم و بیش تشخیص می دهیم. همه طالب ایرانی پاک و آزاد و آباد هستیم و روش کلی نیل به این هدف و موانع آن را با اتکاء



به مرام و اصول عالی‌های که اختیار کرده‌ایم حس می‌کنیم...، این همان جنبه‌ی غریزی و خدادادی و عمومی سیاست و حکومت است. با یک عنایت و علاقه و مطالعه معتدل، برای غالب اشخاص فراهم می‌شود. افراد عادی احزاب سیاسی ممالک دموکراتیک هم، بیش از این ورود به مطلب ندارند. به علاوه، همان توجه و بیداری و حسابرسی، موجب جلوگیری از بسیاری از غفلت‌ها و سوءاستفاده‌های مأمورین دولتی می‌شود. از این جهت است که ما می‌توانیم و می‌باید وارد حزب و سیاست بشویم.

اما آن جنبه فنی و تخصصی به عهده کاردان‌های کارکشته‌ای خواهد بود که ان‌شاء - الله جمع ما محروم از آنها نخواهد بود.

## توکل

در هر حال ما می‌دانیم و متوجهیم که امروز قدم در کار بسیار خطیر و مسئولیت‌بس سنگین می‌گذاریم. مشکلات و مجهولات و خطرات فراوان در برابرمان هست. اما چاره‌ای نداریم. در این حالات بیچارگی و درماندگی است که شخص به خود و به خدا می‌آید. یک تکانی و یک فشاری به خود می‌دهد، یک تعمقی در وجود و در سرمایه‌های فطری خود می‌کند. اول از اعماق ضمیرش کمک می‌طلبد. سپس وقتی خود را ناتوان و تنها دید توجهی به خارج و به خالق می‌کند. یک تمنایی، دعایی، توسلی و بالاخره توکلی...، کار درست می‌شود. انسانی که ارتباط و اعتقاد به کمالات و به مبانی عالی‌ه خلقت و طبیعت داشته باشد، گنجینه سرشار منابع زاینده آنست و راه به بی‌نهایت دارد. بنابراین ما چون مطمئن به حسن نیت و قصد خدمت هستیم، به اتکای نیروی خود و هدایت و حفاظت حق، وارد کار می‌شویم. تصمیمی می‌گیریم و توکلی می‌نماییم:

«فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»<sup>۱</sup>

به نام خدا و به امید و اتکای به او و در راه او، وارد می‌شویم و می‌دانیم که با یک عمل و یک روز، بلکه یک قرن، گورستان تبدیل به گلستان نمی‌شود. بسیار تأمل و فعالیت و فداکاری و جمعیت و زمان لازم است، باید خود را آماده برای دوران طولانی صبر و زحمت نماییم.

۱. سوره آل عمران / ۱۵۹: و چون [براساس مشاوره] تصمیم گرفتی [نگران مباش] بر خدا توکل کن.

### چرا وارد احزاب دیگر نشدیم:

البته نمی‌گوییم احزاب موجود خدای ناکرده خائن‌اند یا نادان. ابتدا، در مملکتی که چندین هزار سال خودپائی و خودخواهی فرمانروایی داشته، افراد و افکار از هم فرسنگ‌ها فاصله گرفته‌اند، صحبت از حزب واحد و سیستم دو حزبی واقعاً مسخره است (مگر اینکه ساختگی و فرمایشی باشد). بسیار طبیعی است که اوایل کار، تحزب و تشکل ایرانی‌ها، با تعدد و تفرق باشد اگر واقع بین باشیم باید با توجه به روحيات ایرانی، همینکه ده نفر صمیمانه برای اجرای عمل مفیدی دور هم جمع شدند و کار کردند، دستشان را ببوسیم.

سایر احزاب ملی و اجتماعات صالح، قابل احترام‌اند و مؤسسين آنها مردمان خوبی هستند اما اکثریت مردم در مرام و روش و سوابق آنها، انعکاس عقاید و آمال خود را کاملاً نیافته‌اند و ممکن است بعضی‌ها در اصول مرامی و مبانی فکری «نهضت آزادی ایران» بهتر و بیشتر جواب مکنونات و معتقدات خود را بیایند.

صحیح است که «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»<sup>۱</sup> ظاهرأ نمی‌بایستی حزب یا جمعیت جدیدی تشکیل دهیم ولی مرامنامه و هدف احزاب ریسمان الهی نیست که اختلاف در آن ممنوع باشد. بلکه به عکس، چون این مرامنامه‌ها و نظریات کاملاً بشری است و افراد ایرانی دارای سلیقه‌ها و نظریات بسیار متفاوت‌اند اختلاف در مرام و تشخیص هم، حقیقت و واقعیتی است.

آنچه باید خواست و به دنبال آن رفت این است که در مرحله اول حداکثر کسانی که همفکری نزدیک دارند متشکل و مجتمع گردند (این خود خدمت بزرگی است)، و سپس دسته‌های مختلف از طریق ایجاد ارتباط و اشتراک مساعی که با توجه به حسن نیت و قصد خدمت وجود دارد، برای رسیدن به مقاصد مشترک اساسی همگام شوند و به‌طور کلی، همه در جهتی قدم بردارند که روز به روز امکان همکاری و همراهی و همفکری، ما بین افراد و اجتماعات ملت بیشتر شود و روزی برسد که همه ایرانی‌ها اجتماعی و حزبی گردند و تعداد کل احزاب از تعداد انگشت‌های دست کمتر شود.

### جبهه ملی

این همان کاری است که جبهه ملی انجام داده و باید بدهد و فوق‌العاده ضروری و

۱. سوره آل عمران / ۱۰۳: همگی به [قرآن] رشته [ارتباط با] خدا چنگ زنید و متفرق مشوید.

ارزنده است. تصوّر و یا توقع اینکه بتوان در حال حاضر ایران، تمام افراد و افکار را در قالب واحدی وارد ساخت و احزاب موجود را منحل نمود و جلوی تشکیل احزاب جدید را گرفت، فکر کاملاً غیرمعقول و غیرعملی است. اساسنامه جبهه ملی و مقصد اولین مؤسسين آن نیز چنین نیست بلکه به عکس و بنا به سابقه‌ای که در ممالک دموکراسی عمل شده است، جبهه ملی یک اتحادیه و ترکیبی از احزاب و جمعیت‌های حزبی و احیاناً از افرادی می‌باشد که هنوز در اجتماعی متشکل نشده‌اند و این مجموعه را با استفاده از مشترکات مرام و مقصد، در جهت خواسته‌های عمومی ملت، یعنی احراز آزادی و تأمین حکومت دموکراسی رهبری می‌نماید.

«نهضت آزادی ایران» به هیچ وجه من الوجوه در صدد ایجاد دکانی در مقابل «جبهه ملی ایران» و در عرض آن نیست. بلکه در طول آن و در حکم یکی از عناصر تشکیل دهنده و تکمیل کننده آن است. اگر ما را به عضویت پذیرفتند، تشریک مساعی و همکاری صمیمانه خواهیم کرد. اگر نپذیرفتند، لجاج و دشمنی نخواهیم کرد. به هر حال، ما در طریقی قدم گذاشته‌ایم که مردم طی چنان طریقی را از جبهه ملی انتظار دارند.

### خلاصه مرامنامه

آقای حسن نزیه عضو مؤسس نهضت آزادی ایران به تفصیل و تشریح کافی از مرامنامه، صحبت خواهند کرد. بنده به طور خلاصه باید عرض کنم؛ ما مسلمان، ایرانی، تابع قانون اساسی و مصدقی هستیم (کف زدن حضار).

۱- مسلمانیم نه به این معنی که یگانه وظیفه خود را روزه و نماز بدانیم. بلکه ورود ما به سیاست و فعالیت اجتماعی من باب وظیفه ملی و فریضه دینی بوده دین را از سیاست جدا نمی‌دانیم و خدمت به خلق و اداره امور ملت را عبادت می‌شماریم. آزادی را به عنوان موهبت اولیه الهی، و کسب و حفظ آن را از سنن اسلامی و امتیازات تشیع می‌شناسیم.

مسلمانیم به این معنی که به اصول عدالت و مساوات و صمیمیت و سایر وظایف اجتماعی و انسانی، قبل از آنکه انقلاب کبیر فرانسه و منشور ملل متحد اعلام نماید، معتقد بوده‌ایم...

۲- ایرانی هستیم ولی نمی‌گوییم که هنر نزد ایرانیان است و بس. ایران دوستی و ملی‌بودن ما ملازم با تعصب نژادی نیست و بالعکس مبتنی بر قبول نواقص و معایب خود و احترام به فضائل و حقوق دیگران است. نسبت به حیثیت و استقلال و تعالی کشورمان فوق‌العاده پافشاری می‌کنیم ولی مخالف ارتباط و تعادل با سایر ملل و زندگی در جهانی که روز به روز پیوندها و احتیاجات متقابل، شدیدتر می‌شود، نیستیم.

۳- تابع قانون اساسی ایران هستیم ولی منافی «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ»<sup>۱</sup> نبوده از قانون اساسی به صورت واحد جامع، طرفداری می‌کنیم و اجازه نمی‌دهیم اصول و اساس آن که آزادی عقاید و مطبوعات و اجتماعات، استقلال قضات، تفکیک قوا و بالاخره انتخابات صحیح است، فراموش و فدا شود. و اما فروع و تشریفات قانون، با سوء تعبیر آن مقام، اصلی را احراز نماید و بالتیجه حکومت ملی و حاکمیت قانون پایمال شود.

۴- مصدقی هستیم و مصدق را از خادمین بزرگ، افتخارات ایران و شرق می‌دانیم ولی نه به آن معنی و مقصدی که از روی جهل و غرض تهمت زده، مکتب او را مترادف با هرج و مرج و تقویت کمونیسم و تعصب ضد خارجی و جدائی ایران از جهان معرفی کرده‌اند. ما مصدق را به عنوان یگانه رئیس دولتی که در طول تاریخ ایران محبوب و منتخب واقعی اکثریت مردم بود و قدم در راه خواسته‌های ملت برداشته، توانست پیوند بین دولت و ملت را برقرار سازد و مفهوم واقعی دولت را بفهماند و به بزرگترین موفقیت تاریخ اخیر ایران، یعنی شکست استعمار نائل گردد؛ تجلیل می‌کنیم و به این سبب از «تز» و «راه مصدق» پیروی می‌کنیم. از خدا می‌خواهیم پیمان ما با او و با شما پیوسته برقرار بوده، در راه حق و خدمت به ایران همگام و «مقصدی المرام»<sup>۲</sup> باشیم.

۱. سوره نساء / ۱۵۰: پاره‌ای [از پیامبران] را باور داریم و پاره‌ای دیگر را انکار می‌کنیم.

کیهان شماره ۶۰۷۵ مورخ دوشنبه ۱۳۴۲/۷/۲۹





کیهان شماره ۶۰۷۷ مورخ چهارشنبه ۱۳۴۲/۸/۱











کیهان شماره ۶۰۸۹ مورخ ۱۳۴۲/۸/۱۵

کیهان شماره ۶۰۹۰ مورخ ۱۳۴۲/۸/۱۶

کیهان شماره ۶۰۹۳ مورخ ۱۳۴۲/۸/۲۰

کیهان شماره ۶۰۹۶ مورخ ۱۳۴۲/۸/۲۳

کیهان شماره ۶۱۰۱ چهارشنبه مورخ ۱۳۴۲/۸/۲۹



کیهان مورخ ۱۳۴۲/۱۰/۱۷



نامه زندانیان به روزنامه کیهان

اطلاعات مورخ ١٣٤٣/٤/١٦

مهندس مهدی بازرگان در اولین جلسه دادگاه عادی ویژه شماره (۱)  
دادرسی ارتش، مورخ ۱۳۴۲/۷/۲۹

آیت الله سید محمود طالقانی در اولین جلسه دادگاه عادی ویژه شماره (۱)  
دادرسی ارتش، مورخ ۱۳۴۲/۷/۲۹

نخستین جلسه دادگاه عادی ویژه شماره (۱) دادرسی ارتش در عشرت آباد (پادگان ولی عصر فعلی)، مورخ ۱۳۴۲/۷/۲۹. مهندس بازرگان به اتفاق تیمسار سرتیپ دکتر علی نقی شایان فر وکیل مدافع ایشان.

مهندس مهدی بازرگان در اولین جلسه دادگاه عادی ویژه شماره (۱) دادرسی  
ارتش، مورخ ۱۳۴۲/۷/۲۹، خود را معرفی می کند. از سمت چپ تصویر:  
ردیف اول: سرهنگ عزیزالله امیررحیمی و سرهنگ دکتر اسماعیل علمیه.  
ردیف دوم: مهندس عزت الله سبحانی، سرهنگ محسن پگاهی و دکتر عباس شیبانی.



نخستین جلسه دادگاه عادی ویژه شماره (۱) دادرسی ارتش در عشرت آباد (پادگان ولی عصر فعلی)، مورخ ۱۳۴۲/۷/۲۹، سرتیپ دکتر علی نقی شایانفر در پشت تریبون، موکل خود آقای مهندس بازرگان را معرفی می کند.

از سمت چپ تصویر:

ردیف اول: مهندس مهدی بازرگان، سرهنگ عزیزالله امیررحیمی، سرهنگ دکتر اسماعیل علمیه، دکتر یدالله سحابی، سرهنگ علی اکبر غفاری، سرهنگ محمود خلعتبری و سرتیپ علی اصغر مسعودی.

ردیف دوم: مهندس عزت الله سحابی، سرهنگ محسن پگاهی و دکتر عباس شیبانی

نخستین جلسه دادگاه عادی ویژه شماره (۱) دادرسی ارتش در عشرت آباد (پادگان ولی عصر فعلی)، مورخ ۱۳۴۲/۷/۲۹. تیمسار سرتیپ شایانفر در پشت تریبون، موکل خود آقای مهندس بازرگان را معرفی می کند.

از سمت چپ تصویر:

ردیف اول: مهندس مهدی بازرگان، سرهنگ عزیزالله امیررحیمی، سرهنگ دکتر اسماعیل علمیه، دکتر یدالله سبحانی.

ردیف دوم: مهندس عزت الله سبحانی، سرهنگ محسن پگاهی و دکتر عباس شیبانی، سرهنگ محمد اعتمادزاده.

دکتر یدالله سبحانی در اولین جلسه دادگاه عادی ویژه شماره (۱) دادرسی ارتش، مورخ ۱۳۴۲/۷/۲۹ در پشت تریبون خود را معرفی می کنند.

از سمت چپ تصویر:

ردیف اول: تیمسار سرتیپ دکتر علی نقی شایانفر، مهندس مهدی بازرگان، سرهنگ عزیزالله امیررحیمی، سرهنگ دکتر اسماعیل علمیه.

ردیف دوم: مهندس عزت الله سبحانی، سرهنگ محسن پگاهی و دکتر عباس شیبانی.

متهمان دادگاه عادی ویژه شماره (۱) دادرسی ارتش در ساعت  
تنفس دادگاه، مهرماه ۱۳۴۲، عشرت آباد.  
ازراست به چپ، ردیف نشسته: مهندس مهدی بازرگان،  
آیت الله سید محمود طالقانی، دکتر یدالله سبحانی  
ردیف ایستاده: سید مصطفی مفیدی، ابوالفضل حکیمی،  
محمد مهدی جعفری، احمد علی بابایی، پرویز عدالت منش،  
مهندس عزت الله سبحانی، دکتر عباس شیبانی

مهندس مهدی بازرگان، استاد دانشگاه  
ده سال زندان

آیت‌الله سید محمود طالقانی  
ده سال زندان

دکتر یدالله سبحانی، استاد دانشگاه  
چهار سال زندان

مهندس عزت الله سحابی  
چهار سال زندان

دکتر عباس شیبانی  
شش سال زندان

احمد علی بابایی  
شش سال زندان

عباس رادنيا  
دو سال زندان

سيد محمد مهدي جعفري  
چهار سال زندان

ابوالفضل حكيمي  
چهار سال زندان

محمد بسته‌نگار  
چهار سال زندان

سید مصطفی مفیدی  
پنج سال زندان



آیت الله طالقانی، زندان شماره ۴ قصر، سال ۱۳۴۲

مهندس مهدی بازرگان، زندان برازجان، فروردین ۱۳۴۵

مهندس عبدالعلی بازرگان در کنار مهندس مهدی بازرگان  
به هنگام ملاقات پدر در فروردین ۱۳۴۵ در دژ (زندان) برازجان

مهندس مهدی بازرگان (نفر دوّم ایستاده)، در میان افسران حزب توده  
و ملاقات کننده گان، فروردین ۱۳۴۵، دژ (زندان) برازجان

دکتر کاظم سامی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر حبیب‌الله پیمان  
۱۳۴۵/۱۲/۷، باغ زندان قصر

سید مصطفی مفیدی، آیت الله سید محمود طالقانی، مهندس مهدی بازرگان  
باغ زندان قصر، ۱۳۴۵/۱۲/۷

رضا حمسی، آیت الله طالقانی، مهندس مهدی بازرگان  
مورخ ۱۳۴۵/۱۲/۷، باغ زندان قصر

دکتر محمد مهدی جعفری، مهندس مهدی بازرگان  
مورخ ۱۳۴۶/۱/۶، مقابل زندان شماره ۴ قصر  
زنده یاد مهندس بازرگان این عکس را به آقای جعفری داده و نوشته‌اند:  
«همیشه با هم، در راه حق»  
مهدی بازرگان  
۱۳۴۶/۱/۶



## فهرست آیات

شماره	آیه	صفحه	شماره	آیه	صفحه
<b>اسراء (۱۷)</b>			<b>آل عمران (۳)</b>		
۳۶:	وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ...	۸۳	۶۴:	قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ...	۳۶۴
۸۰:	وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ...	۱۶۳	۱۰۳:	وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ... ۴۲۱، ۴۴۰	
۸۱:	وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ...	۱۵۶	۱۱۰:	كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ... ۲۹۱	
<b>اعراف (۷)</b>			۱۵۹:	فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ... ۳۰۸، ۴۳۹	
۱۷۹:	وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا...	۳۳۳	۱۷۳:	الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ... ۴۶، ۹۲	
<b>انبیاء (۲۱)</b>			۲۰۰:	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا...	۴۳۵
<b>انبیاء (۲۱)</b>			<b>ابراهيم (۱۴)</b>		
۳۰:	وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ...	۲۴۲	۲۴:	لَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا...	۳۹۷
۱۰۵:	وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ...	۳۶۱	۲۵:	تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا.	۳۹۷
<b>انعام (۶)</b>			<b>احزاب (۳۳)</b>		
۶۲:	ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ...	۸۹	۲۱:	لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ...	۱۴۱
۹۱:	وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ...	۷۶، ۷۷			

**انفال (٨)**

٢٤: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا... ٣٦٠، ٤٢١  
 ٤٠: وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ...

**رعد (١٣)**

١١: لَهُمُ عَذَابٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ... ٢٢٢،  
 ٤٢٧، ٤٢٦

**بقره (٢)**

٢٠١: وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا... ٣٧٧  
 ٢٠٥: وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ... ٣٣٠  
 ٢٥٦: لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ... ٣٣٥

**شعراء (٢٦)**

٢٢: وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ... ٣٢٨

**شورى (٤٢)**

٣٨: وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ... ٣٠٨

**توبه (٩)**

٥٢: قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى... ١٨٩، ١٥٩

**طارق (٨٦)**

٩: يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ. ٦٧

**حج (٢٢)**

١١: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ... ٣٦٣، ٤٣٧

**طه (٢٠)**

٢٥: رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي. ١٥١  
 ٢٦: وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي. ١٥١  
 ٢٧: وَأَحْلِلْ غَدَّتَهُ مِّنْ لِّسَانِي. ١٥١، ١٦٢  
 ٢٨: يَفْقَهُوا قَوْلِي. ١٥١، ١٦٢

**حجرات (٤٩)**

٦: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ... ٨٣  
 ١٢: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا... ٨٣  
 ١٣: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ... ٣٠

**علق (٩٦)**

٦: إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنِطَّي. ٣١١، ٤٣٧  
 ٧: أَنْ رَّاهُ اسْتَعْتَى. ٣١١، ٤٣٧

**رحمان (٥٥)**

٢٩: يَسْئَلُهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... ٣٨٨

## غافر (مؤمن) (٤٠)

- ٢٦: وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى! ... ٣٢٩  
 ٢٩: يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ الظَّاهِرِينَ... ٣٢٩  
 ٤٤: فَسْتَنْذِرُونَ مَا أَقُولَ لَكُمْ وَأَفَؤُصُّ... ٦٣

## فتح (٤٨)

- ١٠: إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ... ١٥٦

## ق (٥٠)

- ١٦: وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ... ٣٦٠  
 ٣٧: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ... ١٣٣

## قصص (٢٨)

- ٥: وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا... ٣٩٠  
 ٣٨: وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ... ٣٢٩

## لقمان (٣١)

- ٣٤: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ... ٦٦

## ليل (٩٢)

- ١٢: إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى... ٣٥٧  
 ١٣: وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى... ٣٥٧

## مائده (٥)

- ٢: تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى... ١٨٠  
 ٦٧: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا... ١٤٦، ١٤٥، ١٤١

## محمد(ص) (٤٧)

- ٧: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ... ٤٢٢

## فرقان (٢٥)

- ٦٣: وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْسُونَ... ١٦٤  
 ٧٢: وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا... ١٦٤

## مريم (١٩)

٣٣: وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ ... ١٤٢

## نور (٢٤)

٢٤: يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ ... ٦٩

## نجم (٥٣)

٣٨: إِلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى. ٣٤٦

## هود (١١)

٤٥: وَتَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ ... ١٤٧، ٨٩

٣٩: أَنْ لَيْسَ لِلِنَّاسِ إِلَّا مَا سَعَى. ٣٤٦، ٣٤١

## يوسف (١٢)

٧٦: فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ... ١٥٦

## نساء (٤)

٤٨: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ ... ٣٢٩

٨٧: يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ ... ١٥٦

٩٤: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ ... ٤٢٠

## يونس (١٠)

٧١: وَأَنْتَ عَلَيْهِمْ نَبَأُ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ ... ٨٨

٩٥: لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ... ٣٠، ٤٢٠

١٤٨: لَا يُجِبُ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ ... ٦٤، ٢٦٧

١٤٩: إِنْ تَبَدُّوا خَيْرًا أَوْ تَخَفُوهُ أَوْ ... ٢٦٧

٨٨: وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ ... ٣٤١

١٥٠: إِنْ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ... ٤٤٢

## فهرست احادیث و روایات

### حدیث نبوی

صفحه	آغاز مطالب
۱۸۶	۱- اَلْاِسْلَامُ یَعْلُوْا وَلَا یُعْلٰی عَلَیْهِ
۳۶۳، ۲۶۵	۲- الْمَلٰٓئِکَةُ یَقِیُّوْنَ مَعَ الْکُفْرِ وَلَا یَقِیُّوْنَ مَعَ الظُّلْمِ
۲۹۲	۳- مَنْ اَصْبَحَ وَ لَمْ یَهْتَمَّ بِاُمُوْرِ الْمُسْلِمِیْنَ فَلَیْسَ بِمُسْلِمٍ
۲۹۲	۴- حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْاِیْمَانِ
۳۰۳	۵- اَلنَّاسُ عَلٰی دِیْنِ مُلُوْکِهِمْ

### از نهج البلاغه

۱۳۹	۱- مَنْ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ عَرَفَ الْعِبْرَةَ وَ مَنْ عَرَفَ...
۱۴۹	۲- وَلَا تَقُوْلَنَّ اِنِّیْ مُؤَهَّرٌ اَمْرٌ فَاَطَاعُ...

### از امام علی (ع)

۳۶۰	۱- مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ
-----	---

### از امام حسین (ع)

- ۱- إِنَّ الْحَيَوةَ عَقِيدَةٌ وَ جَهَادٌ ۴۲۳، ۸۹  
۲- أَلَا إِنَّ هَذَا الدُّعَى بِنِ الدُّعَى ۱۵۹

### از ائمه (ع)

- ۱- نَعْمَتَانِ مَجْهُولَتَانِ الصِّحَّةُ وَ الأَمَانُ ۳۱۲

### از زیارت عاشورا

- ۱- لَعْنُ اللهِ أُمَّةً قَتَلَتْكَ وَ لَعْنُ اللهِ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذَلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ ۲۸۴

### از زیارتنامه

- ۱- أَلْسَلَامُ عَلَيِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَيِ أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَيِ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ ۱۵۱

### روایات

- ۱- وَ مَا أَبْرَى نَفْسِي وَ مَا أَرْكِيهَا ۱۶۱  
۲- اسْتَرَّ ذَهَبِكَ وَ ذَهَابِكَ وَ مَذْهَبِكَ ۳۱۵

## نمایه فارسی

۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۳	آ	
۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۵	آئین دادرسی و کیفی ارتش	۵۳، ۲۹۴
۲۸۸، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۱۰	آئین دادرسی کل ارتش	۱۰۱
۳۱۸، ۳۲۳، ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۴۳، ۳۴۷	آئین دادرسی کیفی	۵۳
۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸	آبادان	۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵
۳۶۵، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۵	آب باریک نو	۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۱
۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۹، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵	آب ترش	۲۰۵
۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۴۲	آخر الزمان	۱۷۰
آزادی اجتماعات	آخرت	۲۰۲
آزادی انتخابات	آذر، دکتر	۲۰۳، ۲۸۳، ۳۲۶
آزادی انتخاباتی زنان	آذربایجان	۳۳۴، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۷۷، ۴۳۷
آزادی رأی	آرامی‌ها	۱۹۹
آزادی زن‌ها	آریا، سرهنگ	۱۶۸، ۲۳۷، ۲۵۳، ۳۵۱، ۳۷۸
آزادی قلم	آرین	۳۶۶
آزادی مطبوعات	آزادی خواهان	۴۰۷
آزادی نطق و بیان	آزادی خواهی	۳۶۶
آزادی و اختیار	آزادی	۱۵، ۱۶۱، ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۲۴
آزادی عقیده و بیان		۱۴۲، ۳۹۰، ۳۹۲
آزمایشگاه حرارتی		۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۷
آستارا		۲۲، ۲۸، ۳۲، ۳۷، ۴۵
آسوشیتد پرس		۴۹، ۵۳، ۶۴، ۸۶، ۹۰، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳
آسیا		۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶
آشور		۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۹۰
		۱۹۶، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۶

۳۸۵	اتانیزه کردن	۳۶۶	آشوری‌ها
۳۸۶	اتاتیسم	۲۳۶	آغا جاری
۴۳۰	اتحاد ممالک اسلامی	۳۰۲	آغامحمدخان
۱۹۲	اتحاد مهندسين ايران	۳۰۰	آفریقا
۱۸۱	اتحادیه تجار	۲۶	آل ابراهیم، طاهر
۷۳	اتحادیه عمومی کارگران فرانسه	،۱۷۲، ۱۷۱، ۷۳	آلمان
۲۳	اتحادیه ممالک عربی	۳۹۸، ۳۹۱، ۲۹۷، ۲۰۹، ۱۸۹، ۱۷۳	
۱۴۴	اتحادیه های بین المللی حقوق بشر	۲۹۸، ۲۷۴، ۱۹۳	آلمانی
۷۳	اتحادیه کارگران مسیحی	،۱۹۰، ۱۷۲، ۷۳، ۲۳	آمریکا
	اجلاسیه کمیسیون اقتصادی آسیا و خاور دور	،۲۳۳، ۲۳۱، ۲۲۹، ۲۲۳، ۲۱۴، ۲۱۱، ۱۹۹	
۱۴۶		،۳۹۸، ۳۹۳، ۳۹۱، ۳۵۳، ۳۰۰، ۲۷۴، ۲۵۲	
۴۸	احترامی، سرتیپ مهدی	۴۳۸	
	احزاب	۴۳۸، ۲۷۴، ۲۳۳، ۲۱۳	آمریکائی
	،۲۰۱، ۱۸۲، ۱۹، ۱۳	۴۴	آمفی تأثر دانشگاه
	،۲۷۷، ۲۶۹، ۲۱۹، ۲۱۵، ۲۱۲، ۲۰۵، ۲۰۴	۲۳۵	آموزشگاه مامائی
	،۴۳۶، ۴۳۲، ۳۹۰، ۳۱۵، ۲۹۸، ۲۸۹، ۲۷۸	۱۹۹	آموزگار، حبیب‌الله
	۴۴۱، ۴۴۰، ۴۳۹	۳۸۸	آنتی تز
	۲۷۵	۳۴۰	آنیبال
	احزاب دولتی	۳۳۳	آی‌شمن وار
	احزاب غیرملی	۱۰۴، ۱۰۰، ۷۷، ۵۱، ۴۹	آیین دادرسی
	احزاب ملی	۴۱۰، ۵۳	آیین دادرسی و کیفر ارتش
	،۲۰۳، ۱۶۶	۵۹	آیین دادرسی و کیفر عمومی
	احکام شریعت مطهر	۴۰۲، ۵۹، ۵۳	آیین دادرسی کیفری
	احمدآباد		
	۴۱۸، ۲۳۸، ۱۳۲		
	احمدشاه		
	۳۸۱، ۳۸۰، ۳۵۲		
	احمدی، ناصر		
	۴۱۰، ۲۹۰، ۷۶، ۶۰، ۵۲		
	۲۵۸	۳۲۷	ائمه اطهار
	اخراج از لوله کشی	۳۲۸	ابراهیم (ع)
	۱۴۳، ۹۹	۲۸۵	ابن بابویه
	اداره اطلاعات شهربانی	۳۲۵	ابوریحان بیرونی
	۹۷	۳۲۵	ابوعلی سینا
	اداره بازرسی وزارت فرهنگ	۳۸۵	اتا تیزاسیون
	۲۸۳، ۱۷۰	۳۲۲	اتابکان
	اداره دادرسی ارتش	۲۸۱	اتابکی
	،۱۲۹، ۶۰، ۵۵		
	،۴۰۵، ۴۰۴، ۴۰۳، ۴۰۲، ۴۰۱، ۴۰۰، ۱۶۴		
	۴۱۴، ۴۱۳، ۴۱۲، ۴۱۱، ۴۰۹، ۴۰۸، ۴۰۷		
	،۴۰۷		
	اداره زندان شهربانی کل کشور		



۱۸۸	ارمغان فرنگ	۴۱۴، ۴۱۳
۱۷۰، ۱۵۵، ۱۴۴، ۱۷	اروپا	۴۰۷
۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۱، ۱۷۹، ۱۷۲، ۱۷۱		اداره زندان قصر
۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۱		اداره ساختمان بانک ملی ایران
۳۰۰، ۲۸۸، ۲۶۲، ۲۶۰، ۲۴۲، ۲۲۳، ۲۱۵		۲۵۱، ۲۳۳، ۲۰۶
۳۸۶، ۳۸۴، ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۵۳، ۳۲۳، ۳۱۳		اداره سرپرستی
۴۳۸، ۳۹۸		۱۸۸، ۱۸۱، ۱۷۷
۱۷۶، ۱۷۵	اروپائی‌ها	اداره صندوق وام مهندسين
۳۷۱، ۳۵۲، ۳۳۶، ۱۸۸، ۱۸۶		۲۱۸
۱۹۶، ۱۸۷، ۱۸۰	اروپائی	اداره کل صنايع و معادن
۳۷۱، ۳۶۶، ۳۰۳، ۲۹۸، ۲۱۰		۲۱۰
۳۵۲	اروپائی شدن	اداره کل غله
۱۹۴	اروپای متمدن	اداره لوله‌کشی [آب تهران]
۲۹۷، ۱۹۳	اروپای شرقی	۲۴۴، ۲۴۳
۳۲۷	اروپای مسیحی	اداره مهندسی ارتش
۲۰۲	«از خداپرستی تا خودپرستی»	۱۹۱
۳۶۶	ازبک‌ها	اداره کل دادرسی ارتش شاهنشاهی ایران
۲۰۲	«از لوله‌کشی تا جاروکشی»	۲۵۸
۴۴۱	اساسنامه جبهه ملی	اداره کل معادن
۲۶۶	اساسنامه نهضت آزادی	۳۸۵
۲۷۹، ۲۵۱، ۲۵۰	استاد دانشگاه	ادبیات ایران
۲۹۷	استالین	۳۲۲
۳۷۹	استامبول	ادیان الهی
۱۴۲، ۱۳۴، ۱۶	استیداد	۳۲۸
۳۰۰، ۲۹۸، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۷۰، ۲۱۴، ۱۴۶		اریاب
۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۶، ۳۰۳، ۳۰۱		۳۰۶، ۳۱۱، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۵۵
۳۲۱، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۲		۴۳۳، ۳۶۸، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۸۴، ۴۳۲، ۴۳۳
۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲		ارتدکس
۳۳۶، ۳۳۵، ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۳۰، ۳۲۹		ارتش
۳۴۸، ۳۴۶، ۳۴۵، ۳۴۴، ۳۴۳، ۳۳۹، ۳۳۸		۱۵، ۱۶، ۳۰، ۴۱، ۴۶
۳۵۵، ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۵۲، ۳۵۱، ۳۵۰، ۳۴۹		۵۱، ۷۴، ۷۵، ۸۷، ۹۲، ۱۰۹، ۱۴۷، ۱۴۸
۳۶۴، ۳۶۳، ۳۶۲، ۳۶۱، ۳۵۹، ۳۵۷، ۳۵۶		۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۶، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۵، ۲۲۷
۳۷۸، ۳۷۷، ۳۷۶، ۳۷۳، ۳۷۲، ۳۶۷، ۳۶۵		۲۷۱، ۲۷۴، ۳۵۱، ۳۸۷، ۳۹۱، ۳۹۹، ۴۱۲
		ارتش ایران
		۳۹۳، ۱۵۷
		ارتش شاهنشاهی
		۱۶، ۱۵
		۴۰۶، ۳۹۷، ۱۴۷، ۴۴، ۱۹
		اردلان، دکتر
		۲۸۳
		اردلان، ناصرقلی
		۲۳۲
		اردیبهشت ۱۳۴۱
		۲۹۱
		اردیبهشت ۱۳۴۰
		۳۹۲، ۶۱، ۳۸، ۲۷
		ارگان حزب ایران
		۲۲۰
		ارمغان اروپا
		۲۱۵، ۲۰۰
		ارمغان سفر فرنگ
		۲۱۵

۴۲۹	استقلال قوه قضائیه	،۳۸۸ ،۳۸۷ ،۳۸۶ ،۳۸۴ ،۳۸۳ ،۳۸۰ ،۳۷۹
۵۰	اسقف ماکاریوس	،۳۹۸ ،۳۹۷ ،۳۹۶ ،۳۹۲ ،۳۹۱ ،۳۹۰ ،۳۸۹
۳۱۷ ، ۳۰۳	اسکندر	۴۲۶ ، ۴۲۴ ، ۴۲۳
،۳۰ ، ۲۹ ، ۲۶ ، ۲۱	اسلام	۳۱۵
،۱۸۷ ، ۱۸۶ ، ۱۳۳ ، ۱۱۵ ، ۱۰۵ ، ۸۳ ، ۵۰		استبداد ایران ۳۶۶ ، ۲۹۷
،۲۸۸ ، ۲۰۳ ، ۲۰۰ ، ۱۹۹ ، ۱۹۸ ، ۱۹۵ ، ۱۸۹		استبداد صغیر محمدعلی شاه‌ی ۳۹۱
،۳۵۷ ، ۳۲۹ ، ۳۲۷ ، ۳۲۶ ، ۳۲۵ ، ۲۹۲ ، ۲۸۹		استبداد عیاش ۳۳۶
۴۲۲ ، ۴۲۰ ، ۳۸۷ ، ۳۷۹ ، ۳۷۷ ، ۳۶۶ ، ۳۶۲		استبداد مدیر ۳۳۶
۲۸۸	اسلام ایدئولوژی اجتماعی و سیاسی	استبداد نو ۳۹۶ ، ۳۸۹
۱۱۶	اسلام و مالکیت	استبدادی ۲۹۸ ، ۲۶۵ ، ۲۴۶ ، ۱۴
۲۰۲	اسلام یا کمونیسم	،۳۲۱ ، ۳۱۹ ، ۳۱۷ ، ۳۱۴ ، ۳۰۹ ، ۳۰۷ ، ۳۰۳
،۱۹۳ ، ۱۴۰ ، ۱۳۹ ، ۲۳	اسلامی	،۳۴۸ ، ۳۳۸ ، ۳۳۷ ، ۳۳۶ ، ۳۳۲ ، ۳۳۰ ، ۳۲۸
،۲۸۹ ، ۲۸۸ ، ۱۹۸ ، ۱۹۷ ، ۱۹۶ ، ۱۹۵ ، ۱۹۴		۳۸۷ ، ۳۷۸ ، ۳۷۲ ، ۳۶۲ ، ۳۴۹
۴۴۱ ، ۴۲۱ ، ۴۱۹ ، ۳۶۰ ، ۳۲۵ ، ۳۲۰ ، ۲۹۲		استثمار ۲۳
۱۷۰	اشتری، میرزا احمدخان	استعمار ۱۴۲ ، ۱۳۴ ، ۳۱
۲۲	اشرار فارس	،۳۰۰ ، ۲۷۰ ، ۲۶۹ ، ۲۵۲ ، ۲۳۸ ، ۲۳۱ ، ۱۷۱
۲۳۶	«اشک‌های خوزستان»	،۳۴۶ ، ۳۴۵ ، ۳۲۱ ، ۳۱۸ ، ۳۱۶ ، ۳۱۰ ، ۳۰۹
۳۷۲ ، ۳۲۳ ، ۱۲۳ ، ۹۹ ، ۹۷	اصفهان	،۳۷۸ ، ۳۶۳ ، ۳۵۵ ، ۳۵۲ ، ۳۵۰ ، ۳۴۸ ، ۳۴۷
۳۰۲	اصفهان‌ی	،۳۹۲ ، ۳۹۱ ، ۳۹۰ ، ۳۸۹ ، ۳۸۸ ، ۳۸۵ ، ۳۸۰
۲۵۶ ، ۱۷۷	اصفیاء، مهندس صفی	۴۴۲ ، ۴۲۵ ، ۴۲۴
۳۹۵	اصل ۶۴ متمم قانون اساسی	استعمار انگلیس در ایران ۳۹۰
۴۰۹ ، ۵۸ ، ۵۰	اصل ۷۹ متمم قانون اساسی	استعمارگران ۳۷۸ ، ۳۰۰
،۱۹۰ ، ۱۷۱ ، ۱۱۲ ، ۲۳	اصلاحات	استعماری ۳۹۶ ، ۳۹۱ ، ۳۵۴ ، ۳۵۱ ، ۳۳۷
،۲۶۰ ، ۲۲۲ ، ۲۲۱ ، ۲۱۶ ، ۲۱۲ ، ۲۰۸ ، ۱۹۱		استقلال ۵۸ ، ۳۸ ، ۲۷ ، ۲۳
،۳۴۸ ، ۳۴۷ ، ۳۴۶ ، ۳۱۰ ، ۳۰۶ ، ۲۸۵ ، ۲۶۵		،۱۴۸ ، ۱۴۷ ، ۱۳۸ ، ۱۳۴ ، ۱۱۲ ، ۹۱ ، ۸۶
،۳۵۵ ، ۳۵۴ ، ۳۵۳ ، ۳۵۲ ، ۳۵۱ ، ۳۵۰ ، ۳۴۹		،۲۵۲ ، ۲۵۱ ، ۲۳۱ ، ۱۷۹ ، ۱۷۱ ، ۱۶۸ ، ۱۵۳
۴۲۵ ، ۴۲۴ ، ۳۹۴ ، ۳۸۳ ، ۳۸۲ ، ۳۸۰		،۳۱۳ ، ۳۱۲ ، ۳۱۰ ، ۳۰۱ ، ۳۰۰ ، ۲۸۸ ، ۲۶۰
۳۵۰ ، ۳۴۹ ، ۱۱۵ ، ۵۴ ، ۲۳	اصلاحات ارضی	،۳۳۰ ، ۳۲۸ ، ۳۲۷ ، ۳۲۶ ، ۳۲۰ ، ۳۱۹ ، ۳۱۸
۳۵۵ ، ۳۵۰ ، ۳۴۶	اصلاحات استبداد	،۳۴۵ ، ۳۴۳ ، ۳۴۲ ، ۳۴۱ ، ۳۴۰ ، ۳۳۹ ، ۳۳۷
۳۸۵	اصلاحات اقتصادی	،۳۸۴ ، ۳۸۰ ، ۳۷۷ ، ۳۷۳ ، ۳۶۵ ، ۳۵۰ ، ۳۴۶
۳۸۸ ، ۳۳۶	اصلاح طلب	۴۴۲ ، ۴۳۰ ، ۴۲۹ ، ۴۱۷ ، ۳۹۳ ، ۳۸۵
۲۰۳ ، ۱۸۶ ، ۲۹	اصول اسلام	استقلال ایران ۳۲۷ ، ۱۳۸ ، ۱۳۲
۱۶۶	اصول دموکراسی	استقلال دانشگاه ۲۵۲ ، ۲۱۶

۳۰، ۳۲، ۳۶، ۵۲، ۶۱، ۷۱، ۹۲، ۱۴۶،	۲۹۲، ۵۶	اصول قانون اساسی
۱۴۸، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۸۳، ۱۹۱، ۲۱۳، ۲۲۸،	۳۹۸	اطریش
۲۶۶، ۲۸۷، ۲۹۰، ۳۳۳، ۴۶۱	۳۴۷	اطریشی
۲۴۹، ۵۴، ۴۹	۸۵	اطلاعات شهریانی
افسری	۲۲۶	اعتصاب دانشجویان
۳۰۲	۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۶	اعتصاب مهندسين
افغانستان	۲۲۶	اعتصاب‌های توده‌ای
۳۰۲	۱۶۹	اعتماد الدوله قره‌گزلو
افغانی	۱۱۱، ۴۸	اعتمادزاده، سرهنگ محمد
افکار توده‌ای	۴۴۷، ۴۰۶	
۲۰۰	۳۷۱، ۳۶۶، ۳۴۴، ۳۲۰	اعراب
افکار سوسیالیستی	۲۸۸، ۱۶۹	اعزام محصل به اروپا
۲۰۸	۲۸۶	اعلامیه ۷ آذر ۱۳۴۰
افکار عمومی	۲۶۷	اعلامیه اردیبهشت ۱۳۴۲
۷۳، ۱۶۱، ۲۶۸، ۳۱۸، ۳۴۹، ۳۹۲، ۴۲۲،	۱۱۲	اعلامیه افسران و سربازان
۲۰۲	۲۸۹	اعلامیه تأسیس نهضت آزادی ایران
افکار کمونیستی	۸۴	اعلامیه تیر ماه ۱۳۴۰
۲۳۱	۶۸، ۶۳، ۴۴	اعلامیه جهانی حقوق بشر
افکار کمونیسیم	۴۲۸، ۸۷، ۸۴	
۲۰۱	۲۶۷	اعلامیه رئیس دانشگاه
افکار مادی و اشتراکی	۲۷۷	اعلامیه سی‌ام تیر
۲۶۹	۳۹۵، ۲۶۶	اعلامیه ۱۱/۵/۱۳۴۰
افکار ملی	۴۵	اعلامیه‌های علمای اعلام
۴۳۷، ۲۹۵	۱۹۰، ۱۶۶، ۱۴۶	اعلیحضرت
افلاطون	۱۹۲، ۲۱۰، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵،	
۳۸۶	۲۸۶، ۲۸۴، ۲۷۷، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۶۹، ۲۶۱	اعلیحضرت سابق
اقبال، دکتر منوچهر	۲۷۹، ۲۷۸	اعلیحضرت فعلی
۲۲۸، ۱۷۳	۲۷۹، ۲۷۸	اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی
۲۸۴، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۵۴	۸۴	اعلیحضرت همایون شاهنشاه
۳۸۵	۳۰، ۲۹	۳۰، ۵۴، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۴۶، ۲۵۱، ۲۷۶
اقتصاد ایران	۳۵۱	افتتاحیه نهضت آزادی ایران
۴۷، ۱۹	۳۵۱	افسران
اقدام بر علیه امنیت کشور	۲۷۱	
۲۵۳، ۱۲۵، ۱۱۹، ۱۰۶	۳۳۳، ۱۵۶، ۱۴۷، ۱۳۵	
۱۶۹، ۱۳۷	۱۹۲	
۱۳۷، ۱۶۹		
۳۹۰		
۳۶۶		
۲۲۴		
۳۴۸، ۷۳		
۳۲۶		
۳۰، ۲۹		
۳۵۱		
۳۵۱		
۲۷۱		
۳۳۳، ۱۵۶، ۱۴۷، ۱۳۵		
۱۹۲		

۲۰۴	انتشارات دارالفکر قم	۴۳۷	امام جعفر صادق (ع)
۲۰۴	انتشارات فاتح مشهد	۴۲۳، ۱۵۹، ۸۹	امام حسین (ع)
۲۹۲، ۲۵۸، ۲۰۳	انتشارات قلم	۳۶۴	امام زمان (ع)
۱۴۰، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۷	انتشارات مدرس	۳۲۶	امامت
۳۵	انتظاری	۳۵۷	امپراطورهای ژاپن
۲۵۳	انتظام، مهندس	۳۷۸، ۳۶۶، ۳۲۸، ۳۰۴	امپراطوری روم
۱۸۰	انجمن آثار ملی	۳۹۰	امپراطوری‌های استعماری
، ۱۹۵، ۲۰	انجمن اسلامی دانشجویان	۲۷۳	امتیاز نفت
، ۲۱۵، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۱۹۹، ۱۹۸		۳۵۱	امتیاز نفت جنوب
۲۷۷، ۲۵۹		۳۷۸	امتیاز تنباکو
۱۸۰	انجمن تربیت بدنی	۳۴۵	امیرالمؤمنین (ع)
۱۸۱	انجمن کاتولیک	، ۷۵، ۴۸	امیررحیمی، سرهنگ عزیزالله
۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۵	انجمن مبارزه با سل	، ۴۰۰، ۱۱۸، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۴، ۸۷، ۷۶	
۲۴۶	انجمن مرکزی انتخابات تهران	۴۴۸، ۴۴۷، ۴۴۶، ۴۴۵، ۴۰۶	
۱۹۹، ۲۰	انجمن اسلامی معلمان	۳۱۲	امیرکبیر
۱۹۹	انجمن اسلامی پزشکان	۲۴۴	امیریه
۱۹۹	انجمن اسلامی مهندسين	۲۱۰	امین، مهندس
، ۱۶۷، ۱۶۰	انجمن‌های اسلامی	۲۸۶، ۲۸۵، ۸۴	امینی، دکتر علی
۲۶۲، ۲۳۰، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴		۲۸۳	امینی، نصرت الله
۲۱۷	انجمن‌های نظارت	۳۵۷، ۳۲۸، ۲۰۴	انبیاء
۳۸۵	انحصار تریاک	، ۲۱۸، ۱۶۹، ۸۶، ۵۴، ۲۰	انتخابات
۳۸۵	انحصار دخانیات	، ۲۷۷، ۲۵۶، ۲۵۲، ۲۵۰، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۳۰	
۳۸۵	انحصار قند و شکر	، ۳۰۰، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۱	
۲۵۲	انحلال عملی شورای دانشگاه	۴۴۲، ۴۲۵، ۳۹۵، ۳۹۲، ۳۹۰، ۳۱۸، ۳۰۴	
۴۲۵	انحلال مجلس غیرقانونی	۴۲۵، ۳۸۸، ۲۹۹	انتخابات آزاد
۳۱۵	اندیویدوآلیسم		انتخابات آزاد دوره‌های پانزدهم و شانزدهم
، ۲۰۳، ۱۹۰، ۱۵۵، ۱۴۶	انسان	۲۶۹	
، ۳۳۲، ۳۱۱، ۳۰۰، ۲۹۵، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۱۰			انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی
، ۳۵۵، ۳۴۶، ۳۴۳، ۳۳۶، ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۳۳		۴۲۵، ۲۸۲، ۲۷۶	
، ۴۱۲، ۳۷۶، ۳۶۵، ۳۶۲، ۳۶۱، ۳۶۰، ۳۵۹		۲۱۷	انتخابات دوره چهاردهم
۴۳۷، ۴۳۵		۲۵۲	انتخابات شورائی
۳۸۰	انقراض قاجاریه	۳۹۰	انتخابات مجلس شانزدهم
، ۲۷، ۲۵، ۱۷، ۱۴	انقلاب	۲۴۶	انتخابات مجلسین

اولین حزب دوران جدید تاریخ ایران ۲۱۹	،۲۶۵ ، ۲۳۷ ، ۲۱۶ ، ۱۶۸ ، ۷۷ ، ۴۹ ، ۳۴
اولین کاروان منظم محصلین اعزامی ایران	،۳۸۴ ، ۳۸۳ ، ۳۷۹ ، ۳۴۹ ، ۳۲۹ ، ۳۰۰ ، ۲۸۷
۱۶۸	۳۹۵ ، ۳۸۸ ، ۳۸۷ ، ۳۸۵
۳۹۸ ایالات متحده	۲۷۵ انقلاب ۶ بهمن ۱۳۴۱
۳۹۸ ، ۷۳ ایتالیا	۳۹۵ ، ۲۰۲ انقلاب ۶ ماده‌ای بهمن ۱۳۴۱
۳۸۱ ، ۲۹۰ ، ۲۲۰ ایدنولوژی	۲۷۵ انقلاب از بالا
،۳۳ ، ۲۴ ، ۲۳ ، ۲۱ ، ۱۴ ایران	۵۰ انقلاب سال ۱۹۵۶
،۱۰۸ ، ۸۶ ، ۸۲ ، ۷۵ ، ۷۱ ، ۶۳ ، ۴۱ ، ۳۶	۳۴۹ ، ۱۴ انقلاب سفید
،۱۶۸ ، ۱۵۸ ، ۱۵۵ ، ۱۴۴ ، ۱۴۲ ، ۱۳۷ ، ۱۳۷ ، ۱۲۷	۲۸۶ انقلاب سفید ۶ بهمن
،۱۷۸ ، ۱۷۷ ، ۱۷۴ ، ۱۷۳ ، ۱۷۱ ، ۱۷۰ ، ۱۶۹	۳۰۰ انقلاب فرانسه
،۱۹۶ ، ۱۹۱ ، ۱۸۹ ، ۱۸۸ ، ۱۸۶ ، ۱۸۱ ، ۱۸۰	۴۴۱ ، ۳۷۹ انقلاب کبیر فرانسه
،۲۰۸ ، ۲۰۷ ، ۲۰۶ ، ۲۰۴ ، ۲۰۰ ، ۱۹۹ ، ۱۹۸	،۳۷۹ انقلاب مشروطیت
،۲۱۸ ، ۲۱۶ ، ۲۱۴ ، ۲۱۳ ، ۲۱۲ ، ۲۱۰ ، ۲۰۹	۴۲۴ ، ۳۸۶ ، ۳۸۰
،۲۳۱ ، ۲۲۹ ، ۲۲۷ ، ۲۲۳ ، ۲۲۲ ، ۲۲۰ ، ۲۱۹	۳۹۵ انقلاب مشروطیت اول
،۲۴۲ ، ۲۳۹ ، ۲۳۸ ، ۲۳۵ ، ۲۳۴ ، ۲۳۳ ، ۲۳۲	۳۷۹ ، ۱۴۲ انقلاب مشروطیت ایران
،۲۷۰ ، ۲۶۵ ، ۲۶۰ ، ۲۵۹ ، ۲۵۵ ، ۲۵۳ ، ۲۴۵	،۲۰۷ ، ۱۸۹ ، ۵۰ انگلستان
،۲۸۸ ، ۲۸۶ ، ۲۸۴ ، ۲۷۹ ، ۲۷۴ ، ۲۷۳ ، ۲۷۱	۳۸۲ ، ۳۴۵ ، ۲۷۷ ، ۲۷۳ ، ۲۰۸
،۳۰۹ ، ۳۰۴ ، ۳۰۳ ، ۳۰۲ ، ۲۹۶ ، ۲۹۳ ، ۲۹۲	،۲۱۰ ، ۱۷۲ ، ۱۳۷ انگلیس
،۳۲۳ ، ۳۲۲ ، ۳۲۱ ، ۳۲۰ ، ۳۱۹ ، ۳۱۵ ، ۳۱۰	،۳۴۷ ، ۳۲۸ ، ۲۷۴ ، ۲۳۹ ، ۲۳۵ ، ۲۳۴ ، ۲۳۳
،۳۴۹ ، ۳۴۷ ، ۳۴۵ ، ۳۴۴ ، ۳۴۳ ، ۳۲۵ ، ۳۲۴	۳۹۱ ، ۳۹۰ ، ۳۸۳ ، ۳۸۱ ، ۳۸۰ ، ۳۵۴
،۳۷۱ ، ۳۷۰ ، ۳۶۹ ، ۳۶۶ ، ۳۵۴ ، ۳۵۳ ، ۳۵۱	،۲۱۳ ، ۲۰۷ ، ۱۸۱ ، ۱۵۴ انگلیسی
،۳۸۰ ، ۳۷۸ ، ۳۷۷ ، ۳۷۶ ، ۳۷۴ ، ۳۷۳ ، ۳۷۲	۴۳۸ ، ۳۷۲ ، ۲۷۳ ، ۲۳۹ ، ۲۳۵ ، ۲۳۴ ، ۲۳۲
،۴۲۶ ، ۴۲۴ ، ۳۹۶ ، ۳۸۹ ، ۳۸۴ ، ۳۸۲ ، ۳۸۱	۳۲۲ انوری‌ها
،۴۴۲ ، ۴۴۱ ، ۴۳۸ ، ۴۳۳ ، ۴۳۲ ، ۴۳۰ ، ۴۲۸	۳۰۴ ، ۲۹۶ انوشیروان
۳۶۶ ایران باستان	، ۵۰ ، ۴۹ اهانت به مقام سلطنت
۳۲۷ ، ۳۲۴ ایران قبل از اسلام	۲۹۳ ، ۲۴۹ ، ۱۶۰ ، ۱۲۵ ، ۸۳
،۱۷۱ ، ۱۵۵ ایرانیان	۵۰ اهانت به مقام علمای طراز اول
،۳۲۰ ، ۳۱۵ ، ۲۹۲ ، ۲۳۵ ، ۲۳۴ ، ۱۹۶ ، ۱۷۸	۱۹۵ اهل کتاب
،۳۷۴ ، ۳۷۳ ، ۳۷۲ ، ۳۷۱ ، ۳۵۲ ، ۳۲۷ ، ۳۲۴	۲۱۳ اهواز
۴۴۲ ، ۴۲۴ ، ۳۷۹	۲۶۷ ، ۲۶۱ اول بهمن ۱۳۴۰
۳۴۵ ایرانیان مسلمان	۳۸۰ اولتیماتوم روس
۳۷۴ ، ۳۲۰ ، ۳۰۳ ، ۲۵۳ ، ۱۵۵ ایرانیت	اولین انجمن فارغ التحصیلان دانشکده‌ها
،۱۵۶ ، ۱۵۵ ، ۱۳۵ ، ۸۷ ، ۸۴ ، ۲۵ ایرانی	۲۲۳

۱۶	بانک ملی	۱۹۳، ۱۸۸، ۱۸۲، ۱۷۷، ۱۷۵، ۱۷۲، ۱۶۸
۳۸۰، ۲۴۳، ۲۳۳، ۱۸۰، ۸۵		۲۵۵، ۲۵۲، ۲۴۵، ۲۳۹، ۲۳۳، ۲۱۵، ۲۰۷
۵۷	باهری، دکتر	۳۰۳، ۳۰۲، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۸۱، ۲۶۳، ۲۵۹
۳۲۷	«بحثی درباره مرجعیت و روحانیت»	۳۵۱، ۳۴۵، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۰
۲۲۴	بحر خزر	۳۷۸، ۳۷۶، ۳۷۴، ۳۷۲، ۳۵۳، ۳۷۱، ۳۶۵
۳۶۶	بخارا	۴۳۱، ۴۲۸، ۴۲۷، ۴۲۶، ۳۹۸، ۳۹۲، ۳۹۰
۳۲۸	بخت النصر	۴۴۲، ۴۴۱، ۴۴۰، ۴۳۸، ۴۳۶، ۴۳۳، ۴۳۲
۲۸۳، ۲۸۱	بختیار، دکتر شاهپور	۳۷۴
۳۸۸	بختیاری، سردار اسعد	۳۸۶، ۳۷۹
۱۹۲	برایس، جیمز	۳۶۹، ۳۶۵
	«برای ایران، با فکر ایرانی، به دست ایرانی»	۴۳۳، ۳۸۶، ۳۸۱، ۳۷۰
۲۲۰		
۳۲۴	برج لندن	<b>ب</b>
۲۸۸	برغان	۳۳۴
۱۵۹، ۱۵۵	بریتانیا	۳۱۱، ۳۱۰، ۲۴۳، ۱۹۳
۵۹	بزرگ ارتشتاران فرمانده	۴۳۶، ۳۹۷، ۳۹۲، ۳۸۵، ۳۸۱، ۳۷۹، ۳۶۵
۳۰	بعثت نبی اکرم	۳۸۵
۳۵۳، ۱۷۱	بلجیک (بلژیک)	۲۱، ۲۰
۳۶۶	بلخ	۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۵، ۱۲۴، ۹۲، ۴۸، ۴۶، ۴۱
۳۸۳، ۳۲۸	بلشویسم	۴۱۲، ۴۱۱، ۴۱۰، ۴۰۷، ۲۸۷، ۲۴۸، ۱۲۹
۱۳۶	بلوچستان	۴۲۶، ۴۱۸، ۴۱۷، ۴۱۳
۲۱	بلوک شرق و غرب	۱۹۱، ۴۴
۳۴۰	بمب اتمی	۲۳۸، ۲۲۵
۲۴۵، ۲۴۴	بند بیلقان	باشگاه درجه داران تیپ عشرت آباد
۱۷۱	بندر پهلوی (بندر انزلی)	۷۴، ۶۹
۲۳۴	بندر معشور	۱۸۸
۳۸۹	بنیاد پهلوی	۱۸۰
۲۵۳	بنیان گزار مشروطیت	۱۶۹
۳۲۸	بنی اسرائیل	۱۶۹
۳۲۶	بنی عباس	۲۴۵
۲۰۲	بهائیت	۳۴۷
۳۹۲، ۱۹۸	بهائی ها	۳۴۷
۳۸۳	بهار، محمد تقی	۲۰۵
		باشگاه مهرگان
		باشگاه هواپیمائی ملی
		باغ سعدآباد
		باغ وزارت معارف
		باغشاه
		بانک استقراضی
		بانک شاهنشاهی
		بانک صادرات

۴۹۳			نمایه فارسی
۳۶۶	پارت‌ها	۱۶۹	بهار، ملک الشعراء
۲۴۵	پارک سنگلج	، ۴۸	بهارمست، سرتیپ احمد
۲۴۵، ۴۴	پارک شهر	۴۰۶، ۱۵۴، ۱۱۰، ۸۰	
۱۷۰	پارک ظل السلطان	۴۰۶، ۱۱۱، ۴۸	بهره‌ور، سرهنگ دکتر
۳۸۸، ۲۹۹، ۲۹۸، ۱۷۳	پارلمان	۳۹۴	بهمن ماه ۱۳۴۰
۳۷۹، ۳۱۸، ۲۹۸، ۲۸۶	پارلمانی	۲۰۵	بوئین‌زهر
، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۴۴، ۲۳	پاریس	۳۸۴	بورژواها
۳۸۲، ۱۹۰، ۱۸۸، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۳		۴۰۵	بیات، سرهنگ حیدر قلی
۱۸۰	پاستور	۱۳۶	بیست و پنج قرن خیانت و استبداد
۲۳۴، ۲۳۳	پالایشگاه	۲۰	بیست و نه خرداد
۳۶۶	پامیر	، ۱۶۷	بیست و هشت مرداد [۱۳۳۲]
۳۹۷، ۵۱، ۳۷، ۳۶	پانزده خرداد ۱۳۴۲	، ۲۶۴، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۵، ۲۳۷، ۲۲۸، ۲۰۱	
۲۰۳	«پراگماتیسیم در اسلام»	۲۷۸، ۲۷۰	
۲۱۶	پرخیده، مهندس	۳۲۵	بیرونی، ابوریحان
۲۴۴، ۲۴۲	پروژه «الکساندر گیپ»	۲۵۳	بیژن، دکتر
۹۹	پزشک قانونی	۲۱۳	بیمارستان پانصد تختخوابی پهلوی
۱۲۳، ۱۰۸	پزشکی قانونی	۸۰، ۷۸	بیمارستان رازی
۳۴۹، ۳۴۶	پطر کبیر	۲۵۳	بیمارستان فیروزآبادی
، ۷۵، ۴۸	پنگاهی، سرهنگ محسن	۲۲۲	«بینهایت کوچک‌ها»
، ۴۴۵، ۴۰۶، ۲۸۰، ۱۱۷، ۱۱۰، ۱۰۶، ۸۷			
۴۴۸، ۴۴۷، ۴۴۶			<b>پ</b>
۳۵۴، ۲۱۳	پل پیروزی	۳۲۷	پاپ
۱۸۰	پلته	، ۲۱۴، ۱۷۹، ۱۶۸، ۱۴۶، ۵۶	پادشاه
۱۲۴	پلی تکنیک تهران	، ۳۰۸، ۳۰۶، ۳۰۴، ۲۵۳، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۱۵	
، ۱۸۱، ۱۷۹، ۱۷۲، ۱۴	پهلوی	۳۶۴، ۳۵۸، ۳۵۷، ۳۳۸، ۳۱۷، ۳۱۲، ۳۱۱	
۳۸۳، ۳۶۲، ۳۵۱، ۳۴۸، ۲۶۰، ۲۱۹، ۲۰۸		۳۲۲	پادشاه غزنوی
۱۹۰	پورسینا، میرزا محمد خان	۲۶۹	پادشاه کشور مصدق
۲۷۴	پیشنهاد «ترومن - چرچیل»	۳۷۷، ۳۲۴، ۳۱۰، ۳۰۶، ۳۰۳	پادشاهان
۲۳۷	پیشه‌وری‌ها	۴۳۳، ۳۲۳، ۳۰۷	پادشاهی
۳۰۸	پیغمبر اسلام	، ۴۷، ۱۹	پادگان عشرت‌آباد
۱۱۵	پیغمبر اکرم	۴۰۷، ۴۰۲، ۱۲۶	
۳۶۳ ۱۵۶	پیغمبران	۱۹۰	پادگان کرمانشاه
۴۶۲	پیمان، دکتر حبیب‌الله	۴۴۷، ۴۴۶، ۴۴۴، ۱۹	پادگان ولی‌عصر

		ت		
۱۶۱	تصویر دوربین گری			
۱۶۱، ۱۲۸، ۱۱۲، ۵۱، ۲۹، ۲۶	تغییر رژیم	۳۶۷، ۳۶۶، ۳۴۵	تاتار	
۱۹۸، ۱۹۵	تفسیر قرآن	۲۳۶، ۱۶۸، ۱۴	تاریخ ایران	
۴۰۶، ۴۰۵	تقاضای فرجام	۴۲۵، ۴۲۰، ۳۹۰، ۳۱۶، ۲۷۸، ۲۶۹، ۲۳۸		
۴۱۲، ۴۱۱، ۴۰۸، ۴۰۷		۴۴۲، ۴۳۳، ۴۲۶		
۲۸۴، ۲۸۳، ۱۸۸، ۱۶۹	تقی زاده	۳۸۳	تاریخ مختصر احزاب سیاسی	
۲۱۲	تکان شهریور ۱۳۲۰	۳۹۱	تاریخ معاصر ایران	
۲۸۸، ۲۶۹، ۲۱۵		۶۱	تأسیس «نهضت آزادی ایران»	
۲۳۵	تکنیکال آبادان	۸۴، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۵۱، ۲۶۰، ۲۶۸، ۲۷۵		
۱۸۸، ۱۷۱	تمدن اروپائی	۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۴۲۶، ۴۳۱		
۳۵۶	«تَنْبِيهُ الْأُمَّةِ وَ تَنْزِيَةُ الْمِلَّةِ»	۳۸۱	تأسیس پلیس جنوب	
۵۹، ۵۲، ۳۸، ۳۶، ۳۵، ۳۲، ۲۶	تهران	۳۵۲، ۳۵۱	تأسیس دانشگاه تهران	
۶۹، ۷۱، ۷۲، ۸۷، ۹۷، ۹۹، ۱۲۰، ۱۲۴		۳۲۴	تافته یزدی	
۱۶۹، ۱۷۴، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۲		۴۴	تالار فرهنگ	
۲۱۷، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱		۳۶۶	تبت	
۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۷۴، ۲۸۵		۳۷۲، ۳۷۹	تبریز	
۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۳، ۳۸۸، ۴۰۸، ۴۱۲، ۴۲۷		۳۸۰	تجزیه ایران	
۱۷۶، ۳۸۱	تهرانی	۲۸۴، ۲۸۳، ۲۶۹	تحصن	
۱۴۹، ۲۳۱، ۳۰۳، ۳۷۸	توده	۳۲۴، ۳۰۲	تخت جمشید	
۲۲۸	توده نفتی	۳۲۳	تخت طاووس	
۵۴، ۵۵، ۵۷، ۱۹۸	توده‌ای	۳۸۸	تدوین	
۲۰۲، ۲۱۶، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰		۲۱۹	ترسیمه عمومی گازها	
۲۳۱، ۲۶۱، ۲۸۴، ۲۹۷		۱۵۵، ۳۰۳، ۳۴۵، ۳۶۶، ۳۷۶	ترک	
۷۶	تورات	۳۶۶	ترکستان	
۷۳	تونس	۳۶۶، ۳۷۶	ترکمن	
۳۲۹، ۳۲۲، ۳۰۲	تیمور	۲۷۹، ۲۹۷، ۳۴۵، ۳۵۱	ترکیه	
۳۸۸، ۱۶۹	تیمورتاش	۳۷۹	ترکی	
۳۶۶	تیموریان	۲۱۴	ترومن، هاری	
		۲۵۸	ترمودینامیک صنعتی (کتاب)	
		۲۳۱	ترمیلی شدن نفت	
		۳۲۸	تزارها	
		۳۲۶	تسنن	
		۳۲۶، ۳۲۸، ۳۵۶، ۳۷۹، ۴۴۱	تشع	
<b>ج</b>				
۶۵	جاجرود			
۳۲۴	جاجیم کردی			
۱۸۰	جامعه اروپائی			
۱۹۹، ۳۷۱، ۴۱۹	جامعه ایرانی			



۱۸۳	جامعه دموکراتیک	۲۰، ۲۱،	جمعیت نهضت آزادی ایران
۲۵	جامعه ملل	۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۳،	
۲۱۷	جامعه مهندسين	۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۵۲، ۲۸۷، ۴۰۰،	
۲۱۲	جبهه اصلاحات	۱۶۹، ۲۱۴، ۲۹۷،	جمهوری
۲۷۸، ۲۷۶، ۲۷	جبهه ظاهراً ملی	۲۵۳	جناب، دکتر
۲۷، ۲۰	جبهه ملی (جبهه ملی ایران)	۳۰، ۱۴۹، ۱۷۳،	جنگ
۱۶۰، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۱۷، ۷۵، ۵۳، ۵۲، ۴۱،		۱۹۳، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۹۷، ۳۲۹،	
۱۶۱، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰،		۳۴۰، ۳۴۱، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۹، ۳۹۰،	
۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷،		۳۰۸	جنگ احد
۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶،		۲۳۲، ۲۸۹،	جنگ بدر
۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۲۲،		۲۱۴	جنگ بین الملل اول
۴۲۵، ۴۳۵، ۴۴۰، ۴۴۱،		۳۸۱، ۳۵۴	جنگ بین المللی (دوم)
۲۳۱	جبهه ملی اول	۳۸۰، ۳۸۳،	جنگ جهانی دوم
۱۳۷	جبهه ملی دوم	۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۳،	
۵۸	جرائم غیر سیاسی	۳۰۸	جنگ صفین
۲۳	جرايد اروپایی	۲۴۸	جهانبانی، سرتیپ
۵۰	جرائم مطبوعاتی	۱۰۴	جهرم
۵۸، ۵۴، ۵۱	جرم سیاسی	۱۴، ۲۹، ۱۰۷،	جوانان (جوان‌ها)
۲۲۸	جریان ملی شدن نفت	۱۲۳، ۱۶۱، ۱۷۶، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹،	
۳۴۰	جزیره سیسیل	۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۴۱، ۲۵۹،	
۲۸۴	جشن میلاد حضرت ولی عصر	۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۹،	
۱۳۶	جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی	۲۸۳، ۲۸۴، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۸۲،	
۲۵۴	جعفری (وزیر فرهنگ دولت کودتا)	۳۹۷، ۴۲۵، ۴۳۸،	
۳۵	جعفری، دکتر سید محمد مهدی	۲۶۶	جوانان نهضت
۴۶، ۴۸، ۷۶، ۹۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹،		۳۵	جوکار، عبدالکریم
۴۰۱، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۶۵،			
۴۰۵	جعفری، سرهنگ ستاد		
۴۳۲	جغرافیای ایران	۳۰۲، ۳۱۷، ۳۲۹، ۳۶۷،	چنگیز
۲۵۲	جفرودی، مهندس	۷۷، ۳۲۳، ۳۶۳، ۳۷۸،	چین
	جلالیه (محل فعلی سازمان آب تهران)	۳۲۳	چهل ستون
۲۸۵، ۲۴۴			
۲۸۶	جمالزاده		
۱۸۰	جمعیت طرفداران حقوق بین الملل		حاجی آقا (حاج عباسقلی آقا بازرگان)

## چ

## ح

۳۷	حضرت علی (ع)	۲۴۳	
۳۲۸، ۱۵۶	حضرت عیسی (ع)	۳۴۷	حاجی امین‌الضرب
۳۸۷	حضرت معصومه (س)	۲۶۸	حادثه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
۱۵۱	حضرت موسی (ع)	۲۷۵، ۲۷۱، ۲۷۰	
۳۶۱، ۳۲۹، ۳۲۸		۳۲۲، ۱۵۴	حافظ
۳۲۶	حضرت ولی‌عصر (ع)	۵۶	حاکم شرع
۱۵۶	حضرت یعقوب (ع)	۲۷۱	حاکمیت ایران
۴۲۸، ۲۱	حقوق اساسی ملت ایران	۴۴۲	حاکمیت قانون
۶۴	حقوق بشر	۱۱۰، ۷۵، ۴۸	حجازی، سروان سید حسن
۳۲۶	حکم ولایت	۱۶۶، ۸۲، ۷۱، ۵۷، ۲۷	حزب
۳۴۳، ۳۳۳، ۳۱۰	حکومت استبداد	۲۷۸، ۲۷۶، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۴۱، ۲۱۹، ۱۸۵	
۲۹۵، ۲۳	حکومت استبدادی	۳۹۲، ۳۸۹، ۳۸۲، ۳۸۱، ۲۹۸، ۲۸۹، ۲۸۰	
۳۰۱، ۳۰۴، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۲۲، ۳۲۹		۴۴۰، ۴۳۹، ۴۳۷، ۴۳۶، ۴۳۴، ۴۳۱	
۳۳۰، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۵۸، ۳۷۴		۲۶، ۸۱، ۸۲	حزب ایران
۳۰۰	حکومت استعمار	۲۸۰، ۲۷۷، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۷، ۲۱۵، ۲۱۲	
۲۹۹	حکومت آمریکا	۷۱، ۲۰۰، ۲۰۶	حزب توده
۲۹۸	حکومت انگلستان	۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸	
۵۰	حکومت انگلیس	۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۹، ۲۷۷، ۲۸۰، ۳۹۱، ۴۶۱	
۲۰۸	حکومت ایران	۳۰۱	حزب توده روسی و نفتی
۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۹۷، ۳۰۰		۳۸۹	حزب کمونیستی توده
۲۲۹	حکومت بعد از مصدق	۲۸۲	حزب ملیون
۳۸۸، ۳۸۱	حکومت پارلمانی	۱۹، ۲۷، ۲۷۶	حزب منحله توده
۳۸۳	حکومت تزاری	۲۸۰	حزب کمونیست توده
۴۲۳، ۳۱۶	حکومت دموکراسی	۱۹۰	حسیبی، مهندس کاظم
۲۰۲	حکومت علاء	۲۰۹، ۲۳۲، ۲۸۳، ۲۸۴	
۴۲۳	حکومت غیر ملی	۲۰۵	حسین آباد
۴۲۸، ۲۶۵، ۱۴۸، ۲۱	حکومت قانون	۳۳۳، ۱۴۹	حضرت امیر (ع)
۲۴۴، ۲۲۸، ۲۲۵	حکومت قوام السلطنه	۳۷۷	حضرت رسول اکرم (ص)
۳۷۹، ۳۳۲	حکومت مردم بر مردم	۸۲	حضرت رقیه (س)
۲۶۹، ۲۲۹، ۲۲۸	حکومت مصدق	۳۸۷	حضرت رضا (ع)
۲۹۶، ۱۱۴	حکومت مطلقه	۲۹۱، ۱۵۸، ۱۲۷، ۱۱۲	حضرت سیدالشهدا
۲۷۰، ۲۶۹، ۲۳	حکومت ملی	۲۰۴	حضرت صاحب‌الامر (ع)
۳۷۶، ۳۷۲، ۳۴۳، ۳۱۸، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۵		۳۷۸، ۳۴۷	حضرت عبدالعظیم

۱۷۷	خمسوی، علی اصغر	۳۷۸، ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۷، ۴۲۵
۳۹۷	خمینی، آیت الله روح الله	۴۲۶، ۴۴۲
۳۶۶	خوارزم شاهیان	حکومت نظامی ۱۹۰
۲۳۶، ۲۳۳	خوزستان	حکومت‌های اروپائی ۱۸۰
۲۷۰، ۱۹۵	خیابان امیریه	حکیمی، ابوالفضل ۲۲، ۳۴، ۳۵، ۴۶
۳۷	خیابان بوستان سعدی	۴۸، ۹۲، ۱۱۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹
۳۲۳	خیابان چهارباغ	۴۰۱، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴
۴۲۲	خیابان خیام	«حل مشکل عبور و مرور خیابان‌ها در تهران»
۲۳۷	خیابان سبزه میدان	۲۱۹
۲۶۹	خیابان سعدی	حمسی، رضا ۴۶۴
۲۴۴، ۱۷۹	خیابان شاهپور	حوزه علمیه قم ۲۴
۲۸۲	خیابان فخرآباد	
۲۴۴	خیابان فرهنگ	خ
۳۷	خیابان قصر دشت	خالصی، سرهنگ محمدحسین ۴۸
۲۷۰، ۱۴۳	خیابان کاخ (فلسطین فعلی)	خاورمیانه ۲۲۹،
۱۷۰	خیابان لاله زار	۲۷۲، ۲۷۸، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۳۱
۳۷	خیابان کرج (جاده کرج)	«خداپرستی و خودپرستی» ۲۰۲
۴۲۲	خیابان هدایت	خرمشهر ۲۳۳، ۲۳۶
۳۲۲	خیام	خروشچف ۲۹۷
	۵	خسروانی، سپهد ۴۱۴
	دادرسی [ارتش] ۴۶، ۴۷، ۵۵، ۵۷	خط پهلوی ۳۲۱
	۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۹، ۷۵، ۸۹، ۹۱، ۱۰۰	خط عربی ۳۲۱
	۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳	خطبه‌های معروف جهاد ۳۷
	۱۲۵، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۶، ۲۷۷	خلع ید ۱۶، ۴۱، ۸۲، ۲۳۱، ۲۳۲
	۴۰۳، ۴۰۲	۲۳۶، ۲۴۰، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳
	دادرسی ارتش ۴۳، ۵۳، ۵۹، ۶۱	خلعتبری، سرهنگ محمود ۴۸، ۷۶
	۶۲، ۶۹، ۸۲، ۹۰، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۴۳، ۱۵۴	۴۰۶، ۴۴۶، ۱۱۱
	۱۶۱، ۲۴۹، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۲	خلفای اموی ۳۰۴
	۴۱۴، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸	خلفای راشدین ۳۲۶
	دادستان [ارتش] ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۳۸	خلفای عرب ۳۲۰
	۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۷	خلیج فارس ۳۶۶
	۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۷، ۶۹، ۷۱	خلیفه ۱۴۹، ۳۲۶، ۳۶۴
		خلیلی، مهندس ۱۸۹، ۲۵۳، ۲۸۳

دادگاه بدوی	۱۵۲، ۱۵۰، ۱۴۴، ۱۴۳	۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۰، ۸۱، ۸۲
	۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶	۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۸، ۹۹
	۲۵۶، ۲۹۰، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲	۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹
دادگاه تجدیدنظر	۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۵۶	۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۳
	۱۱۹، ۱۴۱، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵	۱۲۵، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴
	۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۳	۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۷، ۲۰۵
دادگاه عادی	۱۹، ۴۰۲، ۴۰۳	۲۲۵، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۷
	۴۰۴، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸	۲۷۰، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۷، ۲۹۱، ۲۹۳
دادگاه عادی ویژه شماره (۱) دادرسی ارتش		۳۹۹، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۱۳، ۴۱۴
	۴۳، ۶۳، ۸۹، ۹۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۵، ۴۴۴	۱۰۴
دادگاه عالی انتظامی قضات ارتش	۵۵، ۹۱	دادستان انتظامی
دادگاه‌های عمومی ایران	۵۵، ۵۸	دادستان فعلی
دادگاه نظامی	۱۵، ۵۴، ۵۵، ۵۷	دادستان نظامی
	۵۸، ۵۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۴۹	دادستانی ارتش
	۱۵۴، ۱۵۵، ۳۹۳، ۴۰۹	۴۳، ۱۰۳
دادگستری	۵۵، ۵۷، ۸۶، ۱۰۸	دادسرا (ی نظامی)
	۱۵۵، ۲۱۳، ۲۲۱، ۳۰۴، ۳۱۱، ۳۵۱، ۳۵۴	دادگاه
دارالفنون	۲۲۴، ۳۴۷، ۳۵۳	۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷
دارالمعلمین مرکزی	۱۸۱، ۲۲۲	۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸
داریوش	۳۱۰	۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۸۰
داریوش اول	۳۰۳	۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۷، ۹۸
داریوش سوم	۳۰۳	۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶
دامغان	۳۷۵	۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳
دانشجویان	۱۵، ۱۹، ۲۱، ۴۷، ۶۹، ۸۴	۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳
	۱۵۳، ۱۵۸، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹	۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۲
	۲۰۳، ۲۱۷، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۲	۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹
	۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶	۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶
	۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۵۲، ۳۵۳	۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۸، ۱۸۷
	۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۸، ۴۳۵	۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۲۵
دانشسرای عالی	۱۲۴	۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۴۵، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲
دانشکده افسری	۴۴، ۱۹۱، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۸۰	۲۷۴، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۹۴، ۳۹۹
دانشکده پزشکی	۱۲۴، ۱۹۸، ۲۲۶، ۲۳۵	۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۷
دانشکده حقوق	۲۵۳	۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۱۵
		دادگاه انتظامی [قضات]
		۵۱، ۵۴، ۵۸، ۶۲

نمایه فارسی	
۴۹۹	
۳۶۸	«درخانه»
۳۰۲	دروازه تهران
۳۷۱، ۱۷۱	دریای خزر
۱۲۷، ۱۱۴	دست خون آلود شاه
۵۲، ۳۶، ۳۵	دست‌غیب، علیرضا
۴۱۰، ۲۹۰، ۱۵۳، ۱۱۲، ۷۶، ۶۹، ۶۰	دستگاه استبداد
۳۶۲، ۳۰۷	
۳۹۷، ۳۹۵، ۳۹۰، ۳۸۵، ۳۸۲	
۱۲۲، ۹۷، ۸۹، ۴۵	دستگاه‌های انتظامی
۳۹۱، ۳۲۹، ۲۲۸، ۲۲۵، ۱۴۳	
۳۳، ۳۲، ۲۹، ۲۸	دفاعیات
۱۳۹، ۱۲۶، ۱۲۱، ۱۱۲، ۱۰۶، ۸۷، ۳۶، ۳۵	
۴۰۴، ۴۰۲، ۲۹۵، ۲۵۱، ۱۶۴	
۳۲۲	دقیقی
۲۰۳	«دل و دماغ»
۱۹۰	دماوند
۲۵۰، ۲۳۵، ۱۸۳	دموکراتیک
۴۳۹، ۳۲۷، ۲۹۹، ۲۹۷، ۲۵۵	
۱۷۱، ۱۵۳، ۷۰، ۶۹، ۶۸	دموکراسی
۲۷۷، ۲۷۰، ۲۵۹، ۲۵۳، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲	
۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۲، ۲۷۸	
۳۴۳، ۳۱۶، ۳۱۴، ۳۰۹، ۳۰۶، ۳۰۱، ۳۰۰	
۳۹۳، ۳۹۲، ۳۹۱، ۳۸۹، ۳۸۶، ۳۷۹، ۳۷۸	
۴۴۱، ۴۳۴، ۴۲۹، ۴۲۴	
۲۵۴	دهخدا، علی‌اکبر
۳۰۳	دوران اشکانیان
۳۰۰	دوران بردگی
۲۰۶	دوران بیست‌ساله سلطنت پهلوی
۱۹۴	دوران تحصیل اروپا
۲۲۷	دوران حکومت دکتر مصدق
۳۰۰	دوران خودمختاری
۳۵۶،	دوران مشروطیت
۱۴۷، ۱۶	دوران نظام وظیفه
۱۸۹	دانشکده دندانپزشکی
۱۲۴	دانشکده علوم
۱۲۴، ۴۱، ۱۶	دانشکده فنی
۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶	
۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷	
۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۳	
۲۵۹، ۲۵۰	دانشکده کشاورزی (کرج)
۳۲۳	دانشگاه اصفهان
۱۶، ۱۵، ۱۴	دانشگاه (تهران)
۳۳، ۶۱، ۷۸، ۸۵، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۴۵، ۱۴۸	
۱۸۳، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۲۳	
۲۲۵، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۸، ۲۴۲	
۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۸	
۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۹	
۲۸۴، ۳۴۷، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۸۲، ۳۹۰	
۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۲۵	
۳۲۴	دانشگاه کراکوی
۸۶	دانشگاه مستقل
۲۷۰	دانشگاه‌های امریکا
۱۴۴	دانشگاه‌های فرانسه
۳۸۹، ۱۴۵	دانشگاهیان
۴۳۵، ۲۶۲، ۲۵۴، ۲۲۲، ۲۱۹، ۸۲	دانشگاهی
۷۳	دانیل دیور
۳۸۸، ۳۸۵، ۱۹۲	داور
۲۵۴	دبیرخانه دانشگاه (تهران)
۱۸۹	«در وصف صنعت»
۲۰۱، ۲۵۰	دربار
۳۹۳، ۳۹۲، ۳۸۸، ۳۷۸، ۳۵۳، ۳۲۷، ۲۶۹	
۳۷۸	دربار تزار
۳۷۸	دربار قاجار
۳۲۴، ۳۲۲	دربارها
۳۳۹، ۳۳۸، ۳۲۳، ۳۰۱	درباریان
۳۲۷، ۳۲۳، ۳۲۰، ۳۰۳	درباری

۳۸۲، ۳۸۰	دولت مشروطه	۳۹۶	[دوران] پهلوی
۲۳	دولت مصر	۲۲۲	دوره بعد از شهریور ۱۳۲۰
۲۵۹، ۲۳۹، ۲۲۵	دولت ملی	۲۰	دوره بیستم مجلس شورای ملی
۲۵۱، ۲۵۰، ۷۳	دولت‌ها	۳۸۹، ۲۲۲	دوره پهلوی
۳۲۳، ۳۲۱، ۳۱۹، ۲۹۹، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۷۱		۳۷۸، ۳۲۸، ۲۰۸	دوره قاجاریه
۳۸۱، ۳۸۰، ۳۲۶، ۳۲۴		۳۲۲	دوره مغول
۳۹۳، ۳۶۸	دولت‌های استبدادی	۳۶۸	دوره ناصرالدین شاه
۲۸۶، ۲۸۵، ۲۵۲	دولت‌های کودتا	۳۷۸، ۳۲۸، ۳۰۲	دوره صفویه
۳۰۴	دو هزار و پانصد سال سلطنت	۳۷۹	دوره‌های اول مجلس
۳۶۸، ۳۱۹		۲۹۷، ۲۷۸	دوگل، ژنرال شارل
۳۷۹	دیانت اسلام	۴۱، ۲۹، ۲۷، ۲۳، ۱۵	دولت
۳۲۶	دیانت در ایران	۱۵۵، ۱۴۴، ۱۱۴، ۸۷، ۷۰، ۵۴، ۴۵، ۴۳	
۳۱	دیکتاتور	۱۵۷، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۸۰، ۱۸۰، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۵	
۳۸۹، ۳۰۷، ۲۹۷، ۱۲۷، ۱۱۴، ۱۱۳		۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵	
۲۹۸، ۲۹۷، ۲۴۶، ۱۹۸، ۱۱۴	دیکتاتوری	۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹	
۳۹۰، ۳۸۳، ۳۴۶، ۳۳۶، ۳۱۴، ۳۰۷، ۲۹۹		۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۲	
۱۳۷	دیکتاتوری پهلوی	۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰	
۳۵۳	دیکتاتوری شاه	۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۵	
۲۷۴	دیکتاتوری نظامی	۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۳۶، ۳۳۷	
۴۲۸	دین مبین اسلام	۳۴۷، ۳۴۷، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۴	
۱۱۵	دین مقدس اسلام	۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴	
۲۳۰	دینامیسم	۳۸۵، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۷	
۳۳۲	دیوئی، جان	۴۰۵، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۴۲	
۲۶۹	دیوان بین‌المللی	۳۳۸، ۳۸۶	دولت استبداد
۱۲۲، ۵۱	دیوان حرب	۲۵۰	دولت آقای عَلم
۵۵، ۵۴	دیوان عالی کشور	۲۸۵	دولت امینی
۱۲۳، ۱۱۹، ۵۷، ۵۶		۲۳، ۶۳، ۱۴۴	دولت ایران
	ذ	۲۰۱، ۲۱۴، ۲۳۲، ۲۷۲، ۲۷۷، ۳۶۸	
		۳۸۵	دولت پهلوی
۳۸۸	ذکاء الملک	۲۶۸، ۲۳۱	دولت دکتر مصدق
		۲۴۶	دولت زاهدی
	ر	۱۷۹	دولت فرانسه
۲۱۴	رئیس جمهور آمریکا	۲۵۴، ۲۷۳، ۳۸۴	دولت کودتا

نمایه فارسی	
۲۰۹	رئیس جمهور فرانسه
۴۸	رئیس دادگاه (دادرسی ارتش)
۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۷، ۱۰۲، ۱۲۰، ۱۲۱	
۱۳۶، ۱۲۶، ۱۲۲	رئیس دانشگاه (تهران)
۸۵	
۳۹۳، ۲۶۱، ۲۵۷، ۲۵۴	
۲۸	رئیس دولت مصر
۲۵۴	رئیس سازمان امنیت تهران
۱۹۰	رئیس فرهنگ کرمانشاه
۲۵۷	رئیس مجلس سنا
۲۵۷، ۲۵۳	رئیس مجلس شورا
۸۵	رئیس مجلس فعلی
۱۵۳، ۱۱۳، ۷۶، ۲۲	رئیس جمهور هند
۴۰۳، ۱۲۸، ۱۱۴	رادنیا، عباس
۷۲	راديو قاهره
۷۲	راديو لندن
۳۲۵	رازی
۱۹۹	راشد، حاج شیخ حسینعلی
۳۷۸	راه آهن حضرت عبدالعظیم
۳۵۳، ۳۵۱، ۲۱۳	راه آهن سرتاسری ایران
۱۸۹	راه آهن شمال
۳۹۰	راه آهن شرقی-غربی
۴۱۰، ۴۰۴	رای دادگاه بدوی
۴۰۷، ۴۰۵، ۴۰۲	رای دادگاه تجدیدنظر
۴۰۹، ۴۰۸	
۳۷۹	رجال استبداد
۱۳۷	رجال ملی
۴۸	رحیمی، سرهنگ مهندس
۲۴، ۲۲، ۱۵، ۱۴	رژیم
۶۱، ۱۱۲، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۶۹، ۱۷۸، ۲۱۹	
۳۷۲، ۳۵۶، ۳۴۴، ۳۱۳، ۳۰۸، ۲۹۶، ۲۹۵	
۳۱۵	رژیم اتاتیسم
۳۹۱	رژیم آزادی
۳۳۸، ۳۳۱، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۶	رژیم استبداد
۳۵۸، ۳۳۷، ۲۵۸، ۳۱	رژیم استبدادی
۱۳۸	رژیم ایران
۲۳	رژیم پلیسی
۳۱۸	رژیم دموکراسی
۱۶۷، ۲۸، ۱۵	رژیم سلطنت مشروطه
۲۹۶	رژیم سلطنتی
۱۳۶، ۱۴	رژیم شاهنشاهی
۱۱۹	رژیم مشروطه
۲۸، ۲۱	رژیم مشروطه سلطنتی
۱۹۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۲۵، ۸۶	
۳۳۳، ۳۳۱، ۳۱۵	رژیم های استبدادی
۲۳	رستاخیز [ملی]
۳۲۲	رستاخیز ملی ایران
۱۷۴	رستم
۲۳۷، ۱۷۰	رشت
۱۳۷	رضاخان (پهلوی)
۳۹۶، ۳۵۳، ۲۹۸، ۲۸۶، ۵۳، ۲۹	رفراندوم
۳۷۵	رفسنجان
۲۶۰	رنسانس
۲۴۹	رهنما، شیخ مصطفی
۱۴۸، ۱۴۷	روح ارتش
۳۲۶، ۵۰، ۱۵	روحانیت
۳۹۱، ۳۸۷، ۳۷۹، ۳۶۵، ۳۵۱، ۳۲۸، ۳۲۷	
۳۹۷، ۳۶۲، ۳۲۶، ۳۱۱	روحانیون
۲۴۸	روحانی، مهندس
۳۷۷، ۳۷۶	روحیه «سازگاری»
۲۰۹	رودخانه رن
۳۴۷، ۲۲۴	رودخانه کرج
۳۲۲	رودکی
۲۲۷	روزبه، سروان
۲۲۰	روزنامه «جبهه»
۲۳۸	روزنامه «خبرهای روز»

۲۳۴	ریبر (کارشناس نفت)	۱۸۹	روزنامه «شفق سرخ»
		۲۴۹	روزنامه «آتش»
	ز	۲۳۶، ۲۲۹، ۱۸۹، ۴۴	روزنامه «اطلاعات»
۳۹۵، ۲۷۱، ۲۴۶	زاهدی، سپهد فضل الله	۲۴۹	روزنامه «ایران ما»
۳۹۶		۲۱۴	روزنامه «ترقی»
۳۳۳، ۳۲۵	زبان عربی	۲۷۱، ۲۵۵	روزنامه «سپیدوسپاه»
۳۲۵، ۳۲۰	زبان فارسی	۲۳۹	روزنامه «آبادان»
۳۸۱	زرگنده	۲۷۴	روزنامه «فرانس سوار»
۱۱۸، ۷۰، ۴۸	زمانی، سرتیپ حسین	۲۶۱	روزنامه فکاهی «توفیق»
۴۲۱، ۲۸۹	زنجانی، آیت الله حاج سید رضا	۴۴	روزنامه «کیهان»
۳۰۴، ۸۶	زند، کریم خان	۲۸۶، ۲۲۱، ۱۴۵، ۱۴۴	
۳۲، ۲۸، ۲۷، ۱۴	زندان	۷۲	روزنامه «لوموند»
۱۰۲، ۸۷، ۸۴، ۸۳، ۶۱، ۵۷، ۵۳، ۴۹		۲۷۴	روزنامه «دویچه ایلوستر»
۱۱۱، ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵		۳۹۶، ۲۴۶	روزنامه‌های آمریکائی
۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۱، ۱۹۴، ۲۰۱		۲۷۴	روزنامه‌های کمبا (Combat)
۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۷۶، ۲۸۰		۳۸۰، ۳۷۸، ۳۴۷	روس
۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۰، ۳۹۱، ۳۹۴، ۳۹۹، ۴۰۴		۳۹۱، ۳۸۹، ۳۸۳، ۳۸۱	
۴۰۵، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۲۲		۳۲۸، ۳۰۳، ۲۱۰، ۱۸۱، ۱۷۱	روسیه
۴۵۹	زندان برازجان	۲۱۴، ۱۹۹، ۱۶۸	روشنفکر
۴۶۱، ۴۶۰	[زندان] برازجان	۳۹۲، ۳۸۹، ۳۸۴، ۳۸۰	
۲۵۹	زندان زرهی	۳۵۰، ۳۳۶، ۲۲۰، ۲۱۷، ۲۰۰	روشنفکران
۱۲۳	زندان شماره ۴ قصر	۳۹۷، ۳۸۹، ۳۸۸، ۳۸۷، ۳۸۲، ۳۵۲	
۴۶۵، ۴۰۸، ۴۰۷		۳۹۴	روشنفکری
۲۲۸	زندان شماره ۲ قصر	۳۲۰، ۳۱۹	روم
۳۷، ۳۴، ۲۴	زندان قزل قلعه	۳۴۰	رومی
۳۴، ۲۸، ۲۴	زندان قصر	۱۵۵	رومیان
۴۱۱، ۴۰۸، ۴۰۶، ۲۱۸، ۲۰۶، ۱۵۷، ۹۷		۲۳۵، ۱۷۷	ریاحی، سرتیپ تقی
۴۶۴، ۴۶۳، ۴۶۲، ۴۱۲		۲۵۷، ۲۴۲	ریاست دانشکده (فنی)
۸۵	زندان موقت شهربانی	۲۵۰	ریاست دانشکده کشاورزی
۴۱۲	زندانی سیاسی	۲۵۴	ریاست دانشگاه (تهران)
۳۰۲	زندیه		ریاست هیئت مدیره موقت شرکت ملی نفت
۲۵۰، ۲۴۳	زنگنه، مهندس	۲۳۱	
۲۸۳	زیارت عاشورا	۱۷۶	ریاضی، سید عبدالله خان



۲۰۹	ساوه	ژ	
۲۹	سپاه دانش	ژاپن	۳۷۸، ۳۴۰
۲۲۸، ۲۱۳	ستاد ارتش	ژاک	۷۳
۴۱۳	ستاد بزرگ ارتشتاران	ژاندارمری	۱۹۰
۳۷۹	ستارخان	ژنو	۲۳
،۲۸، ۲۴	سحابی، مهندس عزت‌الله	ژورس، ژان	۱۸۰
،۱۱۳، ۹۲، ۷۸، ۴۸، ۴۶، ۳۴، ۳۲، ۲۹			
،۲۵۸، ۱۹۸، ۱۹۴، ۱۲۹، ۱۲۷، ۱۲۵، ۱۲۴			
،۴۴۵، ۴۱۳، ۴۱۲، ۴۱۰، ۴۰۵، ۴۰۴، ۴۰۱			
۴۴۸، ۴۴۷، ۴۴۶			
،۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۴، ۱۳	سحابی، دکتر یدالله		
،۶۱، ۶۰، ۴۸، ۴۶، ۳۲، ۲۹، ۲۸، ۲۵، ۲۴			
،۱۲۵، ۱۲۴، ۱۱۴، ۱۰۵، ۹۲، ۸۰، ۷۶			
،۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۴، ۱۸۹، ۱۵۱، ۱۲۹، ۱۲۸			
،۴۰۱، ۲۸۸، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۰، ۲۵۳، ۲۰۲			
،۴۱۰، ۴۰۸، ۴۰۷، ۴۰۶، ۴۰۵، ۴۰۴، ۴۰۳			
۴۴۸، ۴۴۷، ۴۴۶، ۴۲۶، ۴۱۴، ۴۱۳، ۴۱۲			
۳۶۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۰۹	سد		
۲۱۰	سد ساوه		
۲۲۵	سد سفیدرود		
۲۰۹	سد کمیس		
۲۲۵	سد کرج		
۳۷	سرآسیاب		
۲۸۳، ۲۷۶	سران جبهه ملی		
۶۱، ۵۲، ۳۵، ۲۲	سران عشایر فارس		
۳۳۰، ۱۴۸، ۱۳۸، ۱۱۵	سران نهضت آزادی		
۱۷۹، ۱۷۸	سرباز گمنام		
۳۸۶	سردار اسعد [بختیاری]		
۳۸۶	سردار مقتدر		
۴۳۳، ۳۷۰	سرزمین ایران		
۳۸۴، ۲۹۹	سرمایه‌داری		
۲۵۰	سرود ملی		
۳۲۲	سعدی		
		س	
		ساختمان پیسی کولا	۳۷
		«ساختمان دماغی ایرانی‌ها و نقشه شهرها»	۲۲۲
		ساختمان فروشگاه فردوسی	۱۹۳
		سارتر، ژان پل	۷۳
		سازمان آب (تهران)	۲۴۷، ۲۴۵، ۲۴۴
		سازمان افسری	۲۲۷
		سازمان امنیت و اطلاعات کشور (ساواک)	
			۹۰، ۷۰، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۷، ۵۳، ۴۵، ۱۵
			،۱۵۵، ۱۵۴، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۲۳، ۱۲۰، ۹۱
			،۲۲۹، ۲۱۸، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷
			،۲۸۰، ۲۷۷، ۲۶۶، ۲۶۴، ۲۶۰، ۲۴۹، ۲۳۶
			۴۰۱، ۴۰۰، ۳۹۳، ۳۵۰، ۲۸۵
		سازمان امنیتی	۲۸۴، ۷۰
		سازمان برنامه	۲۵۶، ۲۴۲
		سازمان دانشجویان	۲۳۱
		سازمان لوله‌کشی آب تهران	۲۴۸، ۲۴۶
		سازمان مسافربری شهرستان تهران	۲۱۹
		سازمان ملل متحد	۴۳۰، ۱۴۶
		سازمان نهضت مقاومت ملی	۲۷۸
		سازمان‌های دانشجویی	۷۳
		ساسانیان	۳۰۳
		سالاری، سرهنگ ستاد اقبال	۴۰۵
		سامانیان	۳۰۳
		سامی، دکتر کاظم	۴۶۲

۳۶۶	سمرقند	۱۸۸، ۷۳	سفارت کبرای ایران در فرانسه
۲۱۱	سمغ آباد	۲۰۷	سفارت کبرای ایران در بلژیک
۱۷۶	سمنانی	۲۵۴	سفیر انگلستان
۴۲۶، ۲۸۷، ۴۱، ۲۱	سمعی، عباس	۲۷۹	سفیر کبیر ایران در آمریکا
۶۳	سناتورها	۲۷۹	سفیر کبیر ایران در افغانستان
۲۰۳، ۱۲۸	سُنَّت	۴۳۷	سقراط
۵۲، ۴۱، ۲۷	سنجابی، دکتر کریم	۳۰۶، ۳۰۳، ۲۹۷	سلاطین
۲۸۴، ۲۸۱، ۲۳۱، ۱۱۷، ۱۱۰، ۷۶، ۷۵		۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۷	
۲۱۷	سند یکای مهندسین	۳۵۷، ۳۴۹، ۳۴۵، ۳۳۳، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۶	
۳۲۵	سهروردی	۳۷۷، ۳۵۹	
۳۲۵	سهل مسیحی	۴۳۳، ۳۰۱	سلاطین ایران
۷۳	سوئد	۳۲۳	سلاطین صفوی
۲۲۳، ۲۱۰، ۱۷۲، ۷۳، ۲۵	سوئیس	۳۲۴	سلجوقی
۱۴۴	سورین	۳۶۶، ۳۲۲	سلجوقیان
۳۷۱	سوری‌ها	۳۷	سلسیل
۳۱۵، ۲۹۸، ۱۷۳	سوسیالیست	۳۸۴، ۲۵۰، ۱۶۸	سلسله پهلوی
۳۱۵	سوسیالیستی دولتی	۳۷۱	سلسله [کوه‌های] البرز
۲۸۸، ۲۶۰، ۲۲۰	سوسیالیسم	۳۲۲	سلسله سامانی
۳۲۳	سیاحان اروپائی	۳۲۲	سلطان محمود [غزنوی]
۲۵۵، ۲۵۴، ۱۸۹	سیاسی، دکتر علی‌اکبر	۱۲۵، ۱۱۵، ۵۸، ۲۴	سلطنت
۳۲۵	سیویه	۱۳۷، ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۳۶	
۲۸۶، ۲۸۵، ۲۷۶، ۲۰	سی تیر	۲۳۷، ۲۵۳، ۲۷۴، ۲۸۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۶	
	سی تیر ۱۳۳۹ (تجدید حیات جبهه ملی)	۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷	
۳۹۲		۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۴۴، ۳۵۱، ۳۵۶، ۳۵۹	
۳۷، ۲۶	سیدالشهداء(ع)	۳۶۷، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۰۴، ۴۳۶	
۲۰۲	سیستم ارباب و رعیتی	۳۵۶	سلطنت استبدادی و تملیکیه
۳۲۵	سینا، ابوعلی	۳۰۳، ۳۰۹	سلطنت استبدادی
		۳۱۵، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۶۸، ۳۸۳، ۳۹۱	
	<b>ش</b>	۲۲۸، ۲۵۲، ۳۵۶، ۳۸۹	سلطنت پهلوی
۳۲۴	شاتوهای شومبرون وین	۲۷۴	سلطنت قانونی
۳۲۴	شاتوی پتسدام پروس	۲۵، ۵۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۸۰	سلطنت مشروطه
۸۳	شام	۳۰۲، ۳۵۱	سلطنت مطلقه
۲۶۰، ۲۵۲	شانزده آذر ۱۳۳۲	۲۰۲	سلول انفرادی

		نمایه فارسی	
۳۸۵	شرکت بار	۳۱	شانزده آذر ۱۳۴۱
۲۳۷، ۲۱۱	شرکت بیمه ایران	۱۶۲، ۱۲۷، ۱۱۴، ۶۰، ۲۳، ۱۵، ۱۴	شاه
۳۸۵	شرکت پشم و پنبه	۲۱۰، ۱۹۵، ۱۹۲، ۱۸۷، ۱۷۳، ۱۶۹، ۱۴۶	
۳۸۵	شرکت چای	۲۷۰، ۲۶۹، ۲۵۵، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۱۴، ۲۱۳	
۳۸۵	شرکت رمه	۳۰۹، ۳۰۷، ۳۰۴، ۲۹۵، ۲۸۰، ۲۷۵، ۲۷۴	
۲۷۹، ۲۷۳، ۲۳۱	شرکت سابق نفت	۳۶۱، ۳۶۰، ۳۵۸، ۳۵۳، ۳۲۶، ۳۱۷، ۳۱۱	
۳۸۵، ۲۰۹، ۱۹۳، ۱۹۲	شرکت ساختمان	۳۹۷، ۳۹۵، ۳۹۳، ۳۸۸، ۳۸۷، ۳۸۰، ۳۶۸	
۱۸۹، ۱۸۸	شرکت سهامی انتشار	۴۲۴	«شاه باید سلطنت کند نه حکومت»
۲۱۹، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۱۹۷، ۱۹۴		۳۲۶	شاه جمال قم
۳۲۷، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۴۲، ۲۳۸، ۲۲۱، ۲۲۰		۳۲۶	شاه چراغ شیراز
۲۷۳، ۲۶۹	شرکت غاصب نفت	۲۱۲، ۱۶۹	شاه سابق
۸۵، ۴۱	شرکت ملی نفت ایران	۳۵۲، ۳۵۱، ۳۵۰، ۳۴۷، ۳۴۶، ۲۸۸، ۲۵۳	
۲۴۲، ۲۴۰، ۲۳۲، ۲۳۱، ۱۴۱		۳۹۵، ۳۵۴، ۳۵۳	
۲۱۸	شرکت واحد [آتوبوس رانی تهران]	۳۲۳، ۳۰۳، ۳۱	شاه سلطان حسین [صفوی]
	شرکت یاد (اختصار یازده استاد دانشگاه)	۳۲۳، ۳۰۴، ۳۰۱	شاه عباس [صفوی]
۲۵۸، ۲۵۵، ۷۸		۳۲۵	شاهان
۳۸۵	شرکت فرش	۳۲۲، ۳۱۹، ۲۵۰	شاه پرستی
۳۸۵	شرکت قماش	۳۱۰	شاهپوران
۳۸۵	شرکت کتیرا	۳۲۶	شاهزاده عبدالعظیم (س)
۲۷۳	شرکت های عامل نفت	۱۹۲	شاهزاده، تیمسار...
۷۷	شریعتمداری، آیت الله سید کاظم	۶۴	شاهزاده معتمدالدوله فرهاد میرزا
۱۷۰	شریف آباد	۶۶، ۶۵	
۲۸۵، ۲۸۲	شریف امامی، مهندس جعفر	۳۲۲، ۷۴	شاهنامه
۱۱۱، ۴۸	شریف زاده مقدم، سرهنگ	۲۴۶	شاهنده
۳۵۳	ششم بهمن [۱۳۴۱]	۳۹۴، ۳۲۷، ۳۰۴، ۲۲۹، ۱۱۸	شاهنشاه
۵۴	شعب دیوان کشور	۳۰۲	شاهنشاهان
۳۹۳	شعبه بازار ساواک	۳۵۹، ۳۱۹، ۱۳۶	شاهنشاهی
۳۲۲	شعر فارسی	۷۶، ۴۸	شایان فر، سرتیپ دکتر علی نقی
۳۲۴	شعرای غزنوی	۴۴۸، ۴۴۷، ۴۴۶، ۴۴۴، ۱۵۵، ۱۱۷، ۱۰۸	
۱۹۹	شفیق، دکتر احمد	۱۰۷	شایگان، دکتر علی
۲۵۳	شقایق، مهندس حسن	۱۷۱	شبتفسکا
۲۰۹، ۱۹۳	شقایق، مهندس حسین	۲۷۸، ۲۱۴، ۱۴۶، ۲۴	شخص اول مملکت
۳۸۱	شمیران	۳۲۸، ۱۶۴	شداد

۳۸۳	«شیر و خورشید»	۳۹۷	شهادت حسین بن علی (ع)
۳۴۵، ۳۲۷	شیعه	۶۳	شهادت سیدالشهداء (ع)
۳۸۷، ۳۲۷، ۶۳	شیعیان	۶۱، ۵۲، ۳۶، ۲۲	شهبازی، حبیب‌الله
		۲۸۶	شهدای ۳۰ تیر
		۱۷۱	شهر بادکوبه
		۲۱۰	شهر شاهی
		۱، ۲۳، ۱۰۹	شهربانی
		۳۸۷، ۲۸۰، ۲۷۲، ۲۲۸، ۲۲۴، ۱۵۸، ۱۴۴	شهردار تهران
		۲۴۸	شهرداری تهران
		۳۰۷، ۲۴۹، ۲۴۴	شهرنو
		۲۷۰	شهریور ۱۳۲۰
		۲۱۲، ۱۹۶	شورا
		۲۸۸، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۱۹	شورای نهضت آزادی [شورای نهضت آزادی]
		۲۹۸	شورائی
		۲۹۱، ۲۶۶	شورای دانشکده
		۲۹۹، ۲۹۸	شورای دانشگاه [تهران]
		۲۲۵	شورای دولتی
		۲۲۳، ۲۱۶	شورای شهرستان‌ها
		۳۹۳، ۲۶۸، ۲۵۴، ۲۳۵، ۲۲۵	شورای مرکزی جبهه ملی
		۷۳	شوروی
		۱۹۲	ضابطین نظامی
		۲۸۱، ۲۷	ضد امنیت
		۲۱۳، ۲۰۱	ضد استعمار
		۳۹۱، ۳۸۹، ۳۵۱، ۲۹۸، ۲۹۷	ضد سلطنت
		۳۸۰	ضد ملی
		۳۲۴، ۳۰۲	ضدیت با سلطنت مشروطه
		۴۶، ۳۳	ضراب‌خانه
		۴۸، ۹۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸	ضربه شهریور ۱۳۲۰
		۴۱۲، ۴۱۰، ۴۰۵، ۴۰۴، ۴۰۳، ۴۰۱، ۱۲۹	«ضریب تبادل مادیات و معنویات»
		۴۴۸، ۴۴۷، ۴۴۶، ۴۴۵، ۴۱۳	
		۳۸۶	
		۳۸۷	
		۶۵، ۵۲، ۳۶، ۳۵، ۳۲، ۲۶	

۳۳۸، ۲۶	عربی	ط	
۳۸۶، ۳۸۵، ۳۶۵	عشایر	طاق پیروزی	۱۷۹، ۱۷۸
۳۷۶	عشایر کرد و لر	طاق بستان	۳۲۴
، ۷۴، ۷۰، ۴۷، ۴۵	عشرت آباد	طالقان	۲۱۱
، ۴۴۴، ۱۹۱، ۱۴۱، ۱۲۹، ۱۲۲، ۱۲۰، ۱۱۹		طالقانی، حاج سید ابوالحسن	۱۹۵، ۳۷
۴۴۷، ۴۴۶		طالقانی، آیت الله حاج سید محمود	، ۱۳
۳۸۴	عصر لیبرالیسم	، ۱۴، ۱۵، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۲۹، ۳۶، ۳۷	
۴۲۶، ۲۸۷، ۷۶، ۴۱، ۲۲، ۲۱	عطایی، رحیم	، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۶۱، ۶۹، ۷۶، ۹۲	
، ۲۵۰، ۲۱	عطائی، مهندس منصور	، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸	
۴۲۶، ۲۸۷، ۲۵۴، ۲۵۱		، ۱۲۹، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۴، ۱۹۴	
۲۵۸، ۱۶۹	علاء، حسین	، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۳۲	
۱۵۷	علائی، امیر	، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۵۶	
۵۴، ۵۰	علمای طراز اول	، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸	
، ۷۶، ۴۸	علمیه، سرهنگ دکتر اسماعیل	، ۴۱۰، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۶، ۴۶۳، ۴۶۴	
۴۴۸، ۴۴۷، ۴۴۶، ۴۴۵، ۴۰۶، ۱۱۸، ۱۰۹		۱۴۵	طبقات ملت
، ۱۳۹	علی ابن ایبطالب (ع)	۲۵۹	طبقه جوان
۳۶۰، ۳۲۶، ۳۰۸، ۱۴۹		۳۸۴	طبقه سرفها
، ۳۲، ۲۹، ۲۸، ۲۵، ۲۴	علی بابایی، احمد	۳۶۶	طوایف سامی
، ۱۰۵، ۹۲، ۸۵، ۷۷، ۷۶، ۴۸، ۴۶، ۳۳		۲۷۰	طبیب
، ۴۰۴، ۴۰۱، ۱۲۹، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۱۳، ۱۱۲		ع	
۴۱۳، ۴۱۲، ۴۱۰، ۴۰۸، ۴۰۷، ۴۰۶، ۴۰۵		۲۵۳	عابدی، دکتر رحیم
۳۰۴	عمر بن عبدالعزیز	۱۵۶، ۶۱، ۳۷	عاشورا
۱۹۹	عمید، دکتر	۳۲۳	عالی قاپو
۳۲۲	عنصری ها	، ۹۷	عبودیت، مهندس حسن
۲۵۹	عید فطر	۳۹۹، ۱۴۴، ۱۲۳، ۹۹، ۹۸	
۲۸۲	عید قربان	۳۸۱، ۳۷۸، ۳۲۶، ۳۰۳، ۷۶	عثمانی
	غ	، ۳۶، ۳۵، ۲۶	عدالت منش، پرویز
۲۹۰	«غرض از تأسیس نهضت آزادی ایران»	، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۱۲، ۹۲، ۵۲، ۴۸، ۴۶	
۳۶۶، ۳۲۲	غزنویان	۴۰۵، ۴۰۴، ۴۰۱، ۴۰۰، ۱۵۵، ۱۵۳، ۱۲۹	
۳۲۵، ۳۲۲، ۳۰۱	غزنوی، سلطان محمود	۴۳۸، ۳۳۸، ۳۲۷، ۳۲۵، ۳۰۳، ۲۲۸	عرب
، ۷۶، ۴۸	غفاری، سرهنگ علی اکبر	۱۱۵	عربستان
۴۴۶، ۴۰۶، ۱۵۱، ۱۱۸، ۱۱۰، ۸۵		۳۶۶، ۳۵۳	عربستان سعودی

۳۲۲	فرخی‌ها	۲۹۲	غفوری،
۳۴۵، ۳۲۲، ۱۵۴	فردوسی	۱۴۶	«غلام‌خانه‌زاد»
۴۱۳	فرسیو، سرهنگ ستاد	۳۹۲	«غلامان‌خانه‌زاد»
۳۲۴	فرش کرمانی	۲۸۳	غنی‌زاده، دکتر
۱۵۱، ۱۵۰	فرعون		
۳۵۷، ۳۶۲، ۳۶۱، ۳۲۹، ۳۲۸			<b>ف</b>
۳۶۱	فرعونیان	۵۴	فتودال‌ها
۳۹۶، ۱۴۲	فرمان مشروطیت	۲۶۲	«فاجعه اول بهمن ۱۳۴۰ دانشگاه»
۲۰۲، ۵۹	فرمانداری نظامی	۱۳۶، ۳۵	فارس (استان)
۳۹۳، ۲۵۸، ۲۵۴، ۲۲۹، ۲۲۷		۳۷۶	فارس‌ها
۷۵	فرمایشات شاهنشاهی	۱۵۲، ۲۶	فارسی
۲۵۱	فرمند	۳۸۱، ۳۷۹، ۳۴۵، ۳۲۲، ۳۲۰، ۳۰۹، ۲۲۱	
۱۷۶، ۱۷۰، ۱۶	فرنگ	۳۳۶	فاشیستی
۳۷۸، ۳۷۴، ۳۲۳، ۲۱۱، ۲۰۷، ۱۹۵، ۱۹۱		۱۴۹	فاضل، جواد
۲۰۹	فرنگی، مهندس	۳۹۱	فاطمی، دکتر سید حسین
۶۹، ۶۵	فرهاد میرزا	۱۷۷	فاطمی‌ها، تقی
۲۵۱	فروغی، مهندس	۳۷۸	فتحعلی شاه
۱۷۲	فروغی، میرزا ابوالحسن خان	۳۰۱	فتوحات نادر
۲۲۲، ۱۹۵		۲۲۰	«فحش و تعارف در کشور ایران»
۳۲۸	فریسیان مغرور یهود	۱۰۴، ۴۸	فخر مدرس، سر تیپ دکتر
	«فضل الله المجاهدین علی القائدين اجرا عظیماً»	۲۶۷	فدراسیون دولت‌های عربی اسلامی
۲۹۱، ۱۲۸		۲۳	فدراسیون عربی
۱۸۹	«فکر مهندس»	۲۷۴	«فرانس سوار»
۳۴۴، ۳۱۵	فلات ایران	۱۱۴، ۷۳، ۱۶	فرانسه
۳۷۲، ۳۷۱، ۳۷۰، ۳۶۹، ۳۶۶، ۳۶۵		۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۵، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۵۳	
۳۶۹،	فلات مرکزی	۲۱۰، ۲۰۹، ۱۹۱، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۱، ۱۸۰	
۲۳۵	فلاح، دکتر رضا	۳۷۶، ۳۷۱، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۱۱	
۳۷۵	فلاح‌ت ایران	۱۷۳، ۱۷۲	فرانسوی
۱۹۹	فلسفی، محمدتقی	۲۷۳، ۱۸۹، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶	
۳۷۸، ۳۷۰، ۳۲۰	فنیقیه	۳۴۸، ۳۴۷، ۲۷۴	
۳۶۶	فنیقی‌ها	۵۶، ۵۵، ۵۴	فرجام
۲۵۳	فیروزآبادی، آیت‌الله حاج سیدرضا	۴۱۳، ۴۱۲، ۴۰۶، ۴۰۵	فرجام‌خواهی
۴۳۱، ۴۲۲	فیروزآبادی، صادق	۱۴۷	فرحزاد

		ق		
۱۷۱	قبر لنین			
۵۰	قبرس	۳۱۲	قائم مقام	
۲۷۱	قرارداد جدید نفت	۳۲۲	قآنی	
۲۷۹	قرارداد سعد آباد	۶۵	قاجار	
۲۵۲	قرارداد شرکت‌های عامل نفت	۳۸۰، ۳۷۸، ۲۶۰، ۱۶۸، ۷۱	قاجاریه	
۳۸۰	قرارداد کذائی ۱۹۰۷	۳۲۴	قالیچه ترکمنی	
۲۵۵، ۲۵۱	قرارداد کنسرسیوم	۳۲۴	قالی ایران	
۲۷۸، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۵۶		۳۲۴	قالی کاشی	
۲۷۱، ۲۴۶	قرارداد نفت	۳۹۳	قانون ۱۳۳۵	
۳۸۲	قرارداد وثوق الدوله	۵۸	قانون ۲۵ مهر ۱۳۲۰	
۳۹۰	قرارداد گس- گلشانیان	۳۹۵	قانون از کجا آورده‌ای	
۲۹، ۳۰، ۶۴	قرآن	۵۰، ۴۹، ۴۳، ۲۹، ۲۴	قانون اساسی	
۸۳، ۱۳۳، ۱۸۶، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۲۲، ۲۳۲		۸۷، ۸۶، ۷۵، ۷۴، ۶۸، ۶۲، ۵۸، ۵۷، ۵۶		
۲۶۶، ۲۹۰، ۲۹۲، ۳۲۹، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۲		۲۹۰، ۲۸۱، ۲۴۷، ۲۳۶، ۱۶۹، ۱۴۲، ۹۰		
۳۶۴، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۷، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۴۰		۴۴۲، ۴۴۱، ۴۲۴، ۳۸۰، ۲۹۵، ۲۹۲، ۲۹۱		
۲۴۳	قرضه ملی	۲۶۸	قانون استقلال دانشگاه	
۴۰۵	قره باغی، سرتیپ عباس	۵۸	قانون انتخابات	
۳۷۸، ۳۸۴	قرون وسطی	۴۶	قانون دادرسی و کیفر ارتش	
۱۷۷، ۱۸۹، ۲۵۳	قریب، دکتر محمد	۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۹، ۱۰۰، ۱۲۲		
۳۲۸	قریش	۴۰۴، ۴۰۳، ۴۰۲، ۱۵۶، ۱۵۴، ۱۲۷، ۱۲۶		
۲۸، ۴۳۷	قرزل قلعه	۴۱۰، ۴۰۹، ۴۰۵		
۱۷۰، ۲۰۵، ۲۱۱، ۳۷۲، ۳۷۵	قروین	۱۰۶	قانون کیفر عمومی	
۳۸۷	قشقائی (ایل)	۲۰۷	قانون لوله کشی	
۳۲۴	قصر باکینگ‌هام	۴۹، ۳۸	قانون مجازات عمومی	
۱۸۹	قصر شیرین	۴۰۴، ۴۰۳، ۱۲۶، ۵۸		
۲۶۷	قضایای اول بهمن دانشگاه	۴۱۰	قانون محاکمات جنائی	
۳۷۹، ۳۷۸	قفقاز	۵۵	قانون مدنی	
۴۳۷	قلعه طهماسبی	۲۸۵، ۵۰	قانون مطبوعات	
۱۷۴	قلعه وردن		قانون مقدمین بر علیه امنیت و استقلال مملکتی	
۳۸۱	قلهک	۴۰۴، ۱۲۶، ۴۹		
۲۵، ۲۴، ۱۵، ۳۸۷	قم	۲۰۲	قانون ملی شدن صنعت نفت	
۱۶۷، ۱۹۳، ۳۴۷، ۳۷۱، ۳۷۲، ۴۳۲	قنات	۲۷۳، ۲۷۲، ۲۶۹، ۲۳۱		
۲۷۹	قوام السلطنه	۲۲۸	قبادی، ستوان	

۲۸۴، ۲۷۹		۴۲۸	قوانین اساسی ایران
۱۸۰	کامبتا	۵۹	قوانین دادرسی
۷۳	کانادا	۵۹	قوانین دادگاه‌های عمومی
، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳	کانون اسلام	۷۴	قوانین مدنی و نظامی
۲۱۵، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶		۳۱۰، ۲۸۶، ۲۳۱	قوای انتظامی
، ۲۱۵	کانون مهندسين ايران	۳۴۷	قورخانه
۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶		۳۸۷، ۳۱۲، ۵۷	قوه قضائیه
۲۲۲	کانون هدايت افکار	۵۷	قوه مجریه
۲۱۳	کانونی به نام پرورش افکار	۳۸۷	قوه مقننه
۵۱	کپنهاک	، ۲۷، ۱۹	قیام ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
۱۹۷	کتاب «تأسیسات بهداشتی»	۲۷۶، ۱۳۶، ۳۱	
۲۵۹	کتاب «احتیاج روز»	۱۶۷	قیام علیه امنیت کشور
۲۹۲	کتاب «اسلام و صلح جهانی»	۳۳۳	قیصرها
۲۵۶، ۲۴۲	کتاب «بازی جوانان با سیاست»	۲۴۰، ۲۳۸	«قیمتی تر از نفت»
۲۰۴، ۱۳۳	کتاب «حکومت جهانی واحد»		
۲۹۲، ۲۵۹، ۲۰۳، ۶۹	کتاب «راه طی شده»		
۱۵۹	کتاب «زندگانی من»	۳۲۳	کاتدرال کلن
۲۵۸	کتاب «عشق و پرستش»	۳۲۷	کاتولیسیم
۲۰۳	کتاب «کار در اسلام»	۳۲۷	کاتولیک
، ۱۹۷	کتاب «مطهرات در اسلام»	۱۱۴	کاخ سعدآباد
۲۰۲، ۲۰۰		۲۱۴	کاخ سفید (امریکا)
۳۷۲	کتاب «مالک و زارع در ایران»	۲۷۴	کاخ سلطنتی
۲۰۲	کتاب «مالکیت در اسلام»	۳۱۹	کارتاژ
۲۰۰، ۱۹۴	کتاب «مذهب در اروپا»	۳۹۰	کارخانجات اختصاصی پهلوی
۲۰۵	کتاب «مرز میان دین و سیاست»	۳۴۷	کارخانه برق
۲۰۲	کتابخانه زندان	۳۴۷	کارخانه گاز تهران
۲۴۲	کتاب فروشی چهر	۲۵۲	کاردار سفارت انگلیس
۲۲۰	کتاب فروشی سروش تبریز	۵۰	کاردینال مینزنتی
۳۵۱، ۲۴۴، ۱۷۰	کرج	۳۲۴	کاروانسرای شاه عباسی
۳۸۷	کرد	۳۰۲	کازرون
۱۳۶	کرمان	۳۲۵	کاشانی، غیاث‌الدین جمشید
۱۸۹	کرمانشاه	۲۳۶	کاشانی، آیت‌الله سید ابوالقاسم
۸۶	کریم‌خان زند	، ۱۵۷	کاظمی، میرزا سید باقر خان

## ک



۲۷۳، ۲۷۲	کنسر سیوم	۲۸۳، ۲۸۱	کشاورز صدر
۱۹۰	کنسولگری انگلیس	۱۷۱	کشتی روسی
۸۶، ۷۲	کنگره آزاد زنان و آزاد مردان	۳۸۷	کشف حجاب
۲۰۵	کنگره انجمن‌های اسلامی ایران	۶۲	کشور مشروطه
۴۲۲	کوچه درویش	۲۳، ۲۱	کشورهای اسلامی
، ۲۳۳، ۱۲۸، ۲۷	کودتا	۷۶، ۲۳	کشورهای عربی
، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۸، ۲۵۷، ۲۵۲، ۲۴۶، ۲۴۵		۳۲۷	کشیشان
، ۳۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۷۸، ۲۷۶، ۲۷۴، ۲۷۳		۳۶۶	کلدانی‌ها
۴۳۱، ۴۲۵، ۳۹۲		۳۲۰	کلده
۳۸۳، ۲۰۸	کودتای ۱۲۹۹	۱۷۴، ۱۷۳	کلمانسو
، ۲۰۱	کودتای ۲۸ مرداد [۱۳۳۲]	۱۷۳	کلنل بک
۳۹۳، ۳۹۱، ۲۲۷		۳۲۳	کلن
۳۸۰	کودتای پهلوی	۷۳	کلود وردو
۱۶۸	کودتای سوم حوت ۱۲۹۹	۳۲۴	کلیزنوم روم
۲۷۴	کودتای مصر	۳۲۸، ۳۲۳، ۱۷۳	کلیسا
۲۷۴	کودتای نجیب پاشا	۳۲۳	کلیسای کاتدرال کُلن
۲۷۵، ۲۷۴	کودتای نظامی	۳۲۳	کلیسای نتردام پاریس
۳۱	کودتای ننگین	۳۲۳	کلیسای وست منیستر لندن
۳۸۳	کودتای ۱۲۹۹	۱۹۱	کلیله و دمنه
۲۶	کوفه	۳۶۲، ۳۴۵، ۲۹۷	کمال پاشا، مصطفی
۱۹۲	کیکاووسی، سرتیپ	۲۷۳	کمپانی‌های آمریکائی
	گ	۲۷۳	کمپانی‌های نفت
		۲۷۳، ۲۷۲	کمپانی سابق نفت
		، ۲۰۰، ۵۰	کمونیست
۳۴۸	گانندی	۳۱۵، ۲۹۸، ۲۷۴، ۲۴۱	
۲۹۷	گپنو	۳۳۶، ۳۰۵	کمونیستی
۲۷۴	گرتسمان، هنریش	، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰	کمونیسم
۱۷۰	گردنه کوهین	۴۴۲، ۲۶۵، ۲۶۰، ۲۳۸، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹	
۱۹۲	گرگانی، میرزا محمد علیخان	۲۶۶	کمیته دانشجویان
۱۸۰	گروه آسیا و آفریقا	۱۱۶	کمیته دانشجویان نهضت آزادی ایران
۱۹۰	گمرک خانقین	۲۳۱	کمیسیون مشترک مجلس شورا و سنا
۱۷۱	گمرک روسیه بلشویک	۲۴۴	کن
۳۲۳	گنبد شیخ لطف‌الله	۲۷۸	کندی
۲۰۴، ۲۰۳	گنج شایگان		

۲۰۰	ماتریالیست	۲۵۱	گوهریان، مهندس
۲۳۰	ماتریالیسم	۲۴۵، ۲۴۴	گیپ، الکساندر
۳۶۶	مادها	۳۷۸	گیلان
۳۰۴	مارک اول	۳۷۹	گیلانی‌ها
۳۹۰، ۳۷۸، ۳۷۵، ۳۵۴، ۳۴۷	مازندران		
۳۳۳، ۱۴۹	مالک اشتر		
۲۳۰، ۱۰۸، ۲۶	مأمورین انتظامی	۳۸۱	لاتین
۳۲۸	مأمونی	۲۶۹	لاسه
۳۰۴	مانوی‌ها	۴۰۹، ۴۰۸، ۴۰۶	لایحه فرجام‌خواهی
۲۰۳	«مباحث ایدئولوژیک»	۳۸۷	لر
۲۹۳، ۲۵۸، ۲۰۳	«مباحث بنیادین»	۱۷۴	لژیون دو نور
۱۹۴،	«مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی»	۱۵۴	لسان‌الغیب
۳۲۷، ۲۵۹، ۲۲۱، ۲۰۵، ۲۰۳، ۲۰۲		۲۶۱، ۲۵۸، ۲۰۲، ۱۵۷	لشکر زرهی
۲۲۰، ۲۰۳، ۱۹۷	«مباحث علمی، اسلامی»	۴۴	لشکر گارد
۱۸۵	متالورژیست	۳۷۲	لمپتون (خانم، مؤلف)
۲۳۴	متخصصین ایرانی	۳۸۲، ۱۹۰، ۲۳	لندن
۳۳۶	مترلینگ، موریس	۱۷۱	لهستان
۳۵۴	متفقین	۱۷۴	لوار
۱۴۷، ۵۰	متمم قانون اساسی	۲۰۲، ۸۰، ۷۹، ۷۸	لوله‌کشی آب تهران
۶۰، ۵۲	متمم قانون دادرسی و کیفر ارتش	۲۵۱، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۲	
۲۳۲، ۷۳	متین دفتری، دکتر احمد	۳۹۰، ۳۵۵	
۵۰	مجارستان	۳۲۴	لوور پاریس
۱۱۶، ۵۰	مجتهدین	۲۶۰	لیبرالیسم
۸۶، ۷۳، ۷۲، ۶۵، ۵۴، ۵۰، ۲۹	مجلس	۱۷۶، ۱۷۳	لیسه کلمانسو
۲۳۹، ۲۱۲، ۲۰۴، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۷۶، ۱۶۹		۱۷۷	لیسه نانت
۲۵۹، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۰، ۲۴۳، ۲۴۲			
۲۹۹، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۷۸، ۲۷۲			
۳۸۳، ۳۸۲، ۳۸۱، ۳۸۰، ۳۷۹، ۳۵۰، ۳۱۸		۱۶۹	مؤتمن الملک
۳۹۵، ۳۹۳، ۳۹۲، ۳۹۰، ۳۸۸		۴۲۶، ۲۰۶	مؤسس نهضت
۲۸۴، ۲۸۳، ۲۵۷، ۸۶	مجلس سنا	۳۷	مؤسسين «نهضت آزادی ایران»
۸۶، ۵۸	مجلس شورای ملی	۱۶۸، ۱۶۴، ۱۲۸، ۸۵، ۷۶، ۷۱، ۴۷، ۳۸	
۲۸۴، ۲۸۲، ۲۷۶، ۲۷۲		۴۳۱، ۴۲۲، ۲۶۶، ۲۴۹، ۲۲۲	
۲۵۲	مجلسین (شورا و سنا)	۲۱۹	مؤسسين حزب ایران

## ل

## م

۲۵۷، ۲۵۴، ۲۵۳	مدرس، سرهنگ فخرالدین	۳۸، ۱۹
۱۹۴، ۱۹۳	مدرسه پلی تکنیک پاریس	۳۴۷
۱۷۳	مدرسه سانترال	۱۷۷،
۲۷۴، ۲۲۸، ۲۱۴		۲۲۲، ۱۸۵، ۱۸۱، ۱۷۸
۲۴۷	مدرسه شهید مطهری	۲۰۳
۲۰۹	مدرسه معادن پاریس	۱۷۸
۲۳۳	مدرسه عالی سپهسالار	۲۰۳، ۱۲۴
۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۶	مدیر کل اداره دفع آفات	۲۲۰
۲۰۳	مدیر کل پالایشگاه	۲۳۸
۱۸۸	مدیر کل سابق راه آهن	۲۳۴
۱۹۵	مدیریت کل لوله کشی آب تهران	۲۵۳
۲۹۲، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۰۳		۲۴۸،
۱۸۸		۲۵۰، ۲۴۹
۲۴۲، ۲۳۸، ۲۱۹، ۱۸۹	مدینه	۳۰۸
۲۲۰، ۲۰۳، ۲۰۲، ۱۹۷	مذهب اسلام	۳۲۶، ۳۲۰
۲۰۲، ۱۹۴	مرآت، میرزا اسماعیل خان	۱۸۸، ۱۷۷
۲۵۹، ۲۲۱، ۲۰۵، ۲۰۳	مراجع تقلید	۳۲۷، ۱۴۵، ۱۳۴، ۵۰
۲۰۳	مراجعه به آراء عمومی	۳۰، ۲۹
۲۵۰	مراکز تحقیقات علمی فرانسه	۱۴۴
۹۲	مراومه	۲۶، ۲۴، ۲۳، ۲۱
۱۹۵		۴۹، ۵۳، ۶۱، ۸۰، ۸۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۶۴
۵۴		۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۲۲، ۲۴۱، ۲۶۶، ۲۸۷، ۲۸۹
۲۴۵		۲۹۰، ۲۹۳، ۴۲۷، ۴۴۰، ۴۴۱
۲۲۸	مردم	۲۱، ۱۵، ۱۴، ۱۳
۳۸۹		۲۲، ۲۴، ۲۷، ۳۱، ۳۲، ۳۷، ۴۴، ۴۸، ۵۳
۳۷، ۱۹، ۱۷، ۱۶		۵۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۸۲، ۸۳، ۸۹، ۹۰
۵۹، ۵۵، ۵۴، ۴۹، ۴۸، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۱		۹۲، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۵
۱۲۲، ۱۱۷، ۱۱۵، ۹۱، ۹۰، ۸۸، ۸۷، ۷۱		۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۶۰
۱۴۴، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۳، ۱۴۱		۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۷
۲۲۸، ۱۶۸، ۱۶۳، ۱۵۶، ۱۵۱، ۱۴۸، ۱۴۵		۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۰۶
۴۱۰، ۳۹۹، ۲۹۵، ۲۹۳		۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۲، ۲۳۶
۱۳۷	مدرس، آیت الله سید حسن	۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶
۳۸۸، ۱۶۹		۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۱

۳۲۳	مسجد شاه	۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۰، ۲۷۳
۴۸	مسعودی، سرتیب علی اصغر	۳۰۲، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۶، ۲۹۱
۴۴۶، ۴۰۶، ۱۱۰		۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱
۱۷۱	مسکو	۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۹
۸۲، ۷۶، ۳۲، ۳۰، ۲۶، ۱۴	مسلمان	۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹
۱۰۵، ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۹۵		۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸
۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۳۰، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۲		۳۴۱، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۴
۴۴۱، ۴۲۲، ۴۲۱، ۳۷۹، ۳۶۴، ۳۴۵، ۳۳۳		۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۴
۱۹۲، ۵۸	مشروطه	۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۷۹
۳۸۳، ۳۸۰، ۲۹۲، ۲۴۷، ۲۳۶		۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۸
۲۰۸، ۱۶۸، ۱۴۲، ۲۵	مشروطیت	۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۶، ۳۹۷
۳۷۸، ۳۷۲، ۳۶۸، ۲۹۵، ۲۸۶، ۲۸۴، ۲۵۹		۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴
۳۹۰، ۳۸۹، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۸۰، ۳۷۹		۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱
۴۳۴، ۴۲۴، ۳۹۸، ۳۹۶، ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۹۱		۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸
۳۷، ۲۵	مشهد	۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵
۳۲۴	مشهد مرغاب	۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱
۲۸۲	مصاحبه مطبوعاتی ۵ شهریور ۱۳۳۹	۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷
۱۳۲	مصدق، دکتر محمد	۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲
۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۱۹۲، ۱۶۹، ۱۳۸، ۱۳۷		۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸
۲۴۲، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۱، ۲۲۹، ۲۲۸		۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴
۲۴۳، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۰، ۲۴۳		۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱
۳۱۸، ۳۰۰، ۲۸۹، ۲۸۵، ۲۷۹، ۲۷۴، ۲۷۲		۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷
۴۱۷، ۳۹۶، ۳۹۵، ۳۹۲، ۳۹۱، ۳۹۰، ۳۸۸		۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳
۴۴۲، ۴۲۴، ۴۱۸		۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹
۲۴۶، ۲۳۸	مصدقی	۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵
۴۴۲، ۴۴۱، ۲۹۱، ۲۷۵، ۲۷۰، ۲۴۷		۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱
۱۴۹، ۳۵	مصر	۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷
۳۷۸، ۳۳۳، ۳۲۳، ۳۲۰، ۳۱۹، ۲۷۴		۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳
۳۷۱، ۳۷۰	مصری‌ها	۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹
۳۴۷	مظفرالدین شاه	۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵
۳۲۸	معاویه‌ای	۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱
۶۹، ۶۶، ۶۵	معتدالدوله	۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷
۱۱۸	معتدلی	۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳
	مردم ایران	۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹
	مرکز تحقیقات علمی فرانسه	۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵
	مریم (س)	۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱
	مزدکی‌ها	۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷
	مسابقات سانتال	۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳
	مسابقه دوم سانتال	۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹
	مستشاران انگلیسی	۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵
	مستر رایت	۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱
	مستشار آمریکائی	۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷
	مستعمرات	۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳
	مسجد ارک	۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹
	مسجد سپه سالار	۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵
	مسجد سلیمان	۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱
	مسجد نارمک	۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷
	مسجد هدایت	۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳
	مسجد چهارباغ	۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹

۲۵، ۴۳، ۴۸، ۹۲، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳،	۲۵۳، ۱۵۷	معظمی، دکتر عبدالله
۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۶،	۳۴۷، ۲۲۳، ۱۹۹، ۱۴۸	معلمین
۲۱۴، ۲۲۳، ۲۵۲، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳،	۳۷۱، ۳۶۷، ۳۶۶، ۳۴۵	مغول
۲۷۸، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۶۳، ۴۱۹،	۳۶۶	مغولان چنگیزی
۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۷	۳۶۷	مغولی
۲۲، ۲۳	۴۶۳	مفیدی، سید مصطفی
۷۸، ۷۹	۱، ۱۸۸	«مقالات اجتماعی و فنی»
۱۴۶	۱۸۹، ۲۱۹، ۲۳۸، ۲۴۲	
ملی ۱۳، ۱۴، ۲۱، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۱۳۵،	۲۱۹، ۲۱۶	مقاله «کانون و اجتماع»
۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۶، ۲۰۱،	۳۸، ۱۹۲	مقام سلطنت
۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۰،	۲۲۵، ۲۳۶، ۲۵۵، ۲۶۹، ۲۸۰	
۲۳۱، ۲۴۰، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱،	۲۷۹	مقدم، سرهنگ
۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۲،	۷۳	مکزیک
۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶،	۳۵۳	مکه
۳۱۸، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۱،	۲۳۶، ۲۳۲	مکی، حسین
۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۶۵، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۷،	۲۵، ۲۷، ۳۱، ۴۳، ۵۴، ۶۹، ۷۰،	ملت
۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲،	۸۷، ۹۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۳۴،	
۳۹۳، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹،	۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۳،	
۴۳۰، ۴۳۴، ۴۳۸، ۴۴۱	۱۵۴، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷،	
۱۲۴، ۱۵۹، ۱۸۷، ۲۸۸، ۳۲۰، ۳۲۱،	۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۳۶،	
۳۲۹	۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۶۴، ۲۶۵،	
ملیون ۴۱، ۲۲۸،	۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۵،	
۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۵، ۲۶۶، ۲۷۴، ۲۷۵، ۳۰۱،	۲۸۸، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶،	
۳۸۱، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۷،	۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸،	
۲۲۹	۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۳۶،	
۲۷۲، ۳۹۰، ۳۹۱	۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱،	
ملی کردن صنعت نفت ۲۳۱، ۲۳۴،	۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹،	
۲۳۶، ۲۳۹، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۸،	۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۹،	
۳۸۵	۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۷،	
۲۳	۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۲۸،	
ممالک اسلامی ۳۲۰	۴۳۰، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲،	
ممالک عرب زبان ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۹	۳۳۳	ملت آلمان
منس تراکسیون ۲۷	۱۴، ۲۱، ۲۲، ۲۳	ملت ایران

۲۷۸	نامه سرگشاده به مجلسین	۴۴۱، ۴۳۰، ۴۲۸	منشور ملل متحد
۸۴	نامه سرگشاده مرداد ۱۳۴۱	۳۸۰	منطقه نفوذ روس و انگلیس
۲۸۵	نامه سرگشاده مرداد ۱۳۴۰	۲۸۳	منوچهری، علی اشرف
۸۹	نامه مورخ ۱۳۴۲/۸/۵	۴۱۱	مهدوی، سرهنگ
۱۲۱، ۸۹	نامه مورخه ۱۳۴۲/۹/۱۹	۱۷۰	مهرآباد
۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۳	نانت	۲۱۶	مهندسین اداره صنایع و معادن
۴۰۵	نبهی، سرهنگ ستاد عبدالجواد	۲۵۳	مهندسین ایران
۱۱۶، ۷۶	نبی اکرم (ص)	۳۹۰، ۲۴۵	مهندسین مشاور خارجی
۳۲۳	نتردام پاریس	۳۲۷	مودان
۲۵۳	نجات آذربایجان	۲۷۹	موسسه علوم اجتماعی
۱۱۰، ۴۸	نجاتی، سرهنگ غلامرضا		موسوی زنجانی، آیت الله حاج سیدرضا
۳۴۵	نجف	۴۲۲، ۲۵۳	
۱۹۲	نجم الملک	۳۲۲، ۱۵۴	مولوی
۱۷۳، ۷۲، ۶۴	نخست وزیر	۳۱۵	مونیسم
۲۸۲، ۲۵۷، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۳۳، ۲۳۲			میتینگ جلالیه (محل فعلی پارک لاله)
۲۸۰، ۲۴۹، ۲۲۹، ۱۷۴، ۱۱۴	نخست وزیری	۲۸۵	
۲۸۷، ۲۷۹، ۱۲۸، ۱۱۵، ۲۱	نزیه، حسن	۲۳۷	میدان شهرداری رشت
۴۴۱، ۴۲۶، ۴۰۳		۲۵۳	میربابائی، دکتر
۱۵۹، ۱۴۲	نژاد	۷۳	میگرومایر
۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۰۹، ۲۹۸، ۲۵۵، ۲۲۱		۱۴۸	میل، استوارت
۳۷۲، ۳۶۶، ۳۶۵، ۳۳۱، ۳۳۰			
۳۷۲	نژاد آرین		
۳۶۶	نژاد ایران	۳۵۶	نائینی، آیت الله میرزا محمد حسین
۳۶۶	نژاد زرد	۳۶۴	
۲۲	نشریه «باحاشیه و بدون حاشیه»	۲۰۹	ناپلئون سوم
۲۹۱، ۲۶۶، ۱۲۸، ۱۱۴، ۳۳، ۲۸		۳۷۵، ۳۰۳، ۳۰۱	نادر
	نشریه «مبارزات مذهبی، مبارزات سیاسی»	۲۹۸	نازیها
۳۲۹		۳۸۵	ناسیونالیزاسیون
۳۶۴	نصرانی	۲۹۸، ۲۸۰، ۲۲۰	ناسیونالیست
۳۸۸	نصرت الدوله	۲۸۸، ۲۶۰، ۲۲۰	ناسیونالیسم
۳۵۲	نصیرالدوله	۲۸۰، ۲۴۵	ناسیونالیسم مثبت
۳۸۵	نظام استبداد	۳۷۸، ۳۵۳، ۳۵۲، ۳۴۷	ناصرالدین شاه
۱۴۵	نظام دیکتاتوری	۳۲۲	ناصرخسرو

## ن

۲۵۱	نوری زاده	۳۲۷	نظام کلیسا
۳۹۲، ۱۴۶	نوکران جان نثار	۱۹۱	نظام وظیفه
۳۹۳، ۲۲۸، ۲۰۱	نیروی انتظامی	۶۰، ۵۹، ۵۷، ۵۳، ۵۱، ۴۱	نظامی
۴۰۶	نیروی زمینی	۱۸۲، ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۴۰، ۱۲۰، ۹۱	
۳۰۲	نیشابور	۲۲۶، ۲۱۲، ۲۰۹، ۲۰۶، ۲۰۱، ۱۸۵، ۱۸۳	
۲۵۲	نیکسون	۳۴۰، ۳۳۹، ۳۲۱، ۲۹۹، ۲۹۷، ۲۸۵، ۲۶۱	
۴	نیمه شعبان	۳۹۵، ۳۸۹، ۳۸۷، ۳۵۴، ۳۴۹، ۳۴۷، ۳۴۲	
		۴۳۵، ۳۹۸	
		۲۵۳	نعمت الهی، دکتر
		۲۳۲، ۲۲۴	نفت
۳۷۳، ۳۷۱	واحد ده	۲۵۶، ۲۵۲، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۴، ۲۳۳	
۲۱۴	واشنگتن	۴۲۹، ۳۹۴، ۳۹۰، ۳۵۲، ۳۰۰، ۲۷۴	
۲۲۸	واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷	۶۴	نقض حقوق بشر
	واقعه اول بهمن ۱۳۴۰ دانشگاه (تهران)	۳۲۸	نمرود
۲۸۶، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۲، ۸۴		۲۷۸، ۱۵۹	نهر، جواهر لعل
۶۳	واقعه کربلا	۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴	نهیضت آزادی ایران
۳۴۷	واگون اسبی تهران	۴۷، ۴۶، ۴۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۲۶، ۲۲، ۱۹	
۲۲۴، ۲۲۳	والاحضرت ولیعهد	۸۴، ۸۱، ۷۷، ۶۱، ۵۷، ۵۳، ۵۲، ۴۹، ۴۸	
۳۸۲، ۳۸۱	وثوق الدوله	۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۰۷، ۹۹، ۹۲، ۸۶	
۲۱۰، ۱۲۴	ورامین	۱۳۷، ۱۳۴، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۵، ۱۱۷، ۱۱۶	
۳۲۴	ورسای	۱۶۴، ۱۶۲، ۱۶۰، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۰	
۲۵۷، ۱۹۷	وزارت پست و تلگراف	۲۲۲، ۲۱۴، ۲۰۶، ۲۰۵، ۱۹۹، ۱۶۸، ۱۶۶	
۳۹۵	وزارت جنگ	۲۶۸، ۲۶۶، ۲۶۲، ۲۵۶، ۲۴۵، ۲۳۸، ۲۳۶	
۲۸۰، ۲۰۸	وزارت دادگستری	۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۲، ۲۷۵	
۷۹	وزارت دارائی	۴۰۰، ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۹۵، ۳۹۲، ۳۵۶، ۲۹۱	
۳۸۴، ۲۷۹، ۲۰۹، ۱۹۲		۴۲۰، ۴۱۹، ۴۱۸، ۴۱۷، ۴۰۴، ۴۰۳، ۴۰۱	
۳۵۴، ۳۵۱، ۲۹۷، ۲۱۶	وزارت راه	۴۴۱، ۴۴۰، ۴۲۸، ۴۲۷، ۴۲۳، ۴۲۲، ۴۲۱	
۲۲۷	وزارت صناعت	۱۴۰	نهیضت آزادی ایران در خارج
۲۲۷، ۱۷۰	وزارت فرهنگ	۱۴، ۱۳	نهیضت مقاومت ملی
۳۸۷، ۲۸۰، ۲۵۷، ۲۵۵، ۲۳۲		۱۹۸، ۱۹۴، ۱۶۰، ۴۱، ۲۷، ۲۰، ۱۹، ۱۶	
۲۵۹	وزارت فرهنگ و هنر	۳۹۲، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۵۲، ۲۰۶	
۱۶۹	وزارت فوائد عامه	۴۲۸، ۴۱۷	نهیضت مقدس ملی ایران
۳۵۴، ۲۵۰	وزارت کشاورزی	۳۹۲، ۱۳۸، ۱۳۵، ۱۴، ۱۳	نهیضت ملی
۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۲۸	وزارت کشور		

## و

۳۶۶	هندوکش	۳۵۲، ۲۰۷، ۱۷۱، ۱۶۹	وزارت معارف
۳۶۶، ۱۵۵	هندی	۲۸۰	وزارت تبلیغاتی
۲۳۴	هنر سرای عالی	۳۵۱، ۲۱۲	وزارت کشاورزی
۱۳	هویت ملی	۲۷۹	وزیر خارجه
۱۱۴	هویدا	۸۵	وزیر خارجه سابق
۴۰۳، ۲۶۶، ۱۱۷، ۲۲، ۲۱	هیئت اجرائیه	۲۷۹، ۵۷	وزیر دادگستری
۱۴۲، ۷۲، ۷۱، ۴۵، ۴۳	هیئت حاکمه	۲۷۱، ۱۹۲	وزیر دارائی
۴۲۵، ۲۹۸، ۲۸۵، ۲۶۱، ۲۲۸، ۱۶۶، ۱۴۶		۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۳، ۲۷۲	
۲۱	هیئت مؤسس «نهضت آزادی ایران»	۲۸۴، ۱۹۶، ۱۶۹	وزیر دربار
۴۲۶، ۲۸۷		۲۷۹	وزیر راه
۲۳۲	هیئت مختلط (نفت)	۲۲۴، ۲۱۳	وزیر فرهنگ
۲۳۲	هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران	۳۹۳، ۳۰۷، ۲۷۹، ۲۵۴، ۲۳۱	
۲۴۱	هیئت مدیره موقت شرکت ملی نفت	۲۵۱	وزیر کشاورزی
۵۸، ۵۶، ۵۴، ۵۰	هیئت منصفه	۲۴۹، ۲۴۶، ۱۷۴	وزیر کشور
۴۰۹، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۴۷، ۹۰، ۶۲، ۵۹		۳۰۷، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۷۸، ۲۷۱، ۲۶۸، ۲۵۱	
۲۵۰، ۲۴۸، ۷۲	هیئت وزیران	۱۶۹	وزیر معارف
۲۳۱	هیئت مختلط نفت	۳۹۵	وزیر جنگ
۱۵۳	هیئت منصفه	۳۲۳	وست منیستر لندن
۳۳۳، ۲۹۸، ۲۹۷	هیتلر	۲۴	وقایع ۱۵ خرداد ۱۳۴۲
۳۴۰	هیروشیما	۲۷۴	وقایع سی ام تیر
		۶۵	ولایت فارس
		۱۴۵	ولتر
	<b>ی</b>		
۳۲۸	یحیی (ع)		
۳۹۷، ۳۲	یزید بن معاویه		<b>۵</b>
۳۲۸	یزیدی	۲۴۷	هیئت وزیران
۱۵۶	یعقوب	۳۲۸	هارونی
۱۵۶	یوسف (ع)	۳۷۸	هرات
۳۷۸، ۳۷۰، ۳۲۳، ۳۲۰، ۳۱۹	یونان	۲۷۳	هلندی
۳۷۱، ۳۰۳	یونانی	۷۳	هند
۳۲۸	یهود	۳۶۶	هندواروپائی
۳۶۴، ۲۹۸، ۷۶	یهودی	۳۷۵، ۳۴۷	هندوستان



## نمایه انگلیسی و فرانسه

Etudes	۱۷۴	<b>A</b>	
		Arc de	۱۷۹ ، ۱۷۸
			Triomphe
		<b>F</b>	
Filtration biochimique	۱۹۷		
France Soire	۲۷۴	<b>C</b>	
fraternite	۳۷۹	Ce n' est qu'avec le passe ۲۲۲ cu'on fait l'avenir	
		<b>G</b>	
		Colonel	۱۷۳
			Becque
Genie civile	۲۰۹		۲۷۴
			۱۵۴ Combat
			Continental
		<b>I</b>	
Illustration	۱۷۳	Champs	۱۷۹
Installation Santinair	۱۹۷		Elysees
Invalides	۱۷۲		
		<b>D</b>	
Ironic de la mature	۷۲	Decre	۱۷۶
			۲۹۸
			Despotisme
		<b>J</b>	
Jean Jaures	۱۸۰	Legion	۱۷۴
			d'honneur
			۲۳۲
		<b>K</b>	
Kombs	۲۰۹		Drake

Province	۱۷۲		
		<b>E</b>	
		Ecole Centrale des Arts et Manufactures	۱۷۷
		Ecoutez ses silences	۸۴
Quand Le bakau va tout va	۳۷۱	egalite	۳۷۹
		<b>R</b>	
Rhon	۲۰۹	<b>L</b>	
		L'avenue de la grande Armee	۱۷۹
		La Vie	۱۷۵
		Nomade	
Scandal	۲۱۰	Lean	۱۸۵
S.F.M.V	۱۸۵	Gillet	
Societe des Ingineurs Civil France	۱۸۲	d'honneur	۱۷۴
Souplesse	۳۷۶	Legion	۱۹۳
		L'Hiraut	۳۷۹
		liberte	۱۷۴
		Loire	
		Lycée Clemanceau	۱۷۳
Une terre sans morts est une terre inhabitable	۲۲۲		
		<b>M</b>	
		mathematiques	۱۷۴
		speciales	
Vasitas	۱۷۴	Mes chers	۱۸۵
		camarades	
Wagram	۱۷۹	Monument aux mortes	۱۸۰

۲۸۰

Moral

## N

۱۷۳

Nante

Ni l'ange ni

۱۷۷

bête

۱۷۲

Notre-Dame

## P

۱۸۰

Pasteur

۱۸۰

Pelletier

Preparation des Grandes ۱۷۴

Ecoles